السلطان ناصرالدین شاه قاجار

بفرمان شاهنشاه ممالک ایران یادگار سلاطین کیان شهریار فریدون صولت افلاطون فطنت جمشید رایت خورشید آیت ظل الله فی الارضین المتناهی فی المحامد ناهج الدین سید السلاطین و فخر الخواقین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

خلد الله
سلطانه
و شید
برهانه
و صوابدید
مؤتمن السلطان مقرب
الخاقان وزیر مفخم معظم اعتماد
الدوله میرزا آقا خان صدر
اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی لسان الملک سپهر
مستوفی دیوان اعلی
جلد اول تاریخ
قاجاریه
از مجلدات ناسخ التواریخ
بانجام برده بر
طبع محلی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الْاَحَدِ الْواحِدِ اَلْمُقَدَّسِ مِنْ کُلِّ ضِدٍّ وَنِدٍّ فالِقِ الْاَشْباحِ فالِقِ الْاِصْباحِ خَصَّ مَنْ عِبادِهِ مَنْ یَشاءُ بِعَوارِفِ الْآلاءِ وَالنَّعْماءِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی مِرْآتِ صِفاتِهِ وَاَشْرَفِ مَخْلُوقاتِهِ وَمَظْهَرِ اَسْمائِهِ وَمَظْهَرِ آیاتِهِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الثَّقَلَیْنِ وَسَنَدِ الْخافِقَیْنِ وَعَلی صِهْرِهِ وَوَزیرِهِ وَظَهْرِهِ وَظَهیرِهِ اِمامِ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ اَبِی الْحَسَنَیْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلامُ وَعَلَی الْاَئِمَّةِ الْهُداةِ الْمَعْصُومینَ مِنْ آلِ طه وَیس اَلَّذینَ هُمْ مَصابیحُ الرَّحْمنِ وَمَفاتیحُ الْاِیمانِ وبعد بندهٔ درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان بخت وارث تاج و تخت مشکل ضرغام وغا و بلغ‌نام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت قلب پادشاهی حجت جود و [illegible] آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران نبرد آزمای سپهر شاهان جهان گشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین بدر الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

[illegible]

# دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

[illegible]

رایات نصرت مرتفعه و سحاب کتائب عدّه مشعشعه زینت تاج و گاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت را بنظام کرد و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از میگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از دبیب ذر تا جنبش غضنفر را بنفس نفیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آنست که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت و اگرنه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سالف نیز بسیار کس از مورّخین را بگماشته اند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچ یک تحقیقی بسزا نرفته و از در اجتهاد تلفیق نشده همانا بیشتر از مورّخین کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه بکردار کاتبی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت غوری نفرموده بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهرهٔ تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصهٔ حکما فهم توان کرد و از احوال جاهلین و اقوال و اشعار ایشان فایدهٔ علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که برحسب فرمان بزینت طبع محلّی گردد تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایدهٔ آن منتشر گردد و اگرچه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی از آثار ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدأ و منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم و لقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون در این حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام بحمدالله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاهند و مقدار هر یک از مورّخین و اندازه کتب هر یک از ایشان نیکو دانند انشاءالله به بخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرش سرمد و اثرش مؤبّد است اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنّی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللّهم وفّقنی بالاتمام

بالنبی و آله الکرام

در سبب تصدیر قصهٔ سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم
داشتن ذکر آنجماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

مکشوف باد که نگارندهٔ این کتاب مبارک ظهور سلسلهٔ قاجار و ذکر سلاطین نامدار آن قبیلهٔ جلادت آثار را در ذیل کتاب ثانی تاریخ وقت خواهد نگاشت و هر یک از این پادشاهان را با معاصرین ایشان که در تمامیت روی زمین سلطنت کرده‌اند بدقت نظر شرح خواهد داد که هیچ دقیقه از وقایع روزگار ایشان متروک و مطروح نماند همانا در این مقدمة الکتاب و دیباچة الابواب فال نیک را مختصری خواهم نگاشت و شرح سلطنت هر یک از سلاطین قاجار را بر قانون ایجاز خواهم گذاشت اگر از طریقی که در تعلیق این کتاب نهاده‌ام و شریعتی که در تمهید آن ابواب پیشنهاد کرده‌ام یکسوی رفته باشم روا باشد که خوانندگان خرده نگیرند و عذرم پذیرند زیرا که انجام این کتاب بر پانصد هزار بیت تحریر تعلیق یافته و این نگارنده نیز نه مانندهٔ دیگر تاریخ نگاران است که کتابی از مورخین پیشین در برابر نهد و بی دقت نظر استنساخی کند یا اطنابی بایجاز مخل و موجزی را باطناب ممل کشد و در معنی بمقدار کاتبی کار کند بلکه مرا واجب افتاد که کلمات کلدی و یونانی و لاتین و انگلیس و فرانس و روس و جرمن و دیگر السنهٔ ممالک یوروپ را ترجمانی کنم و از عبری و عربی و ترکی همه سخن بپارسی آرم و احادیث و خطب و ارجوزه و اشعار عرب و استعارات و کنایات اصحاب ادب را بجمله صحیح از سقیم باز دانسته ترقیم سازم و در احوال حکما و عرفا و دقایق مناظرات ایشان و معضلات و مشکلات مطالب آن جمع را شرح دهم و مذاهب مختلفهٔ مردم جهان را باز نمایم و مکشوف سازم که مسائل و مستند هر قوم بر چیست و تحقیق هر قبیله در حقیت مذهب خود بر چه سان است لاجرم در هر شطری بلکه در هر سطری با تشحیذ ناظر و تشدید خاطر اجتهادی بسزا و جهدی بنهایت باید دانایان دانند که این کاری سهل و مهمی اندک نیست بلکه از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی و مملکتی کس بدین طمع و طلب برنخواسته و اندیشهٔ این خدمت و زحمت در ضمیر نیاورده و هیچگونه توانائی در قوت بازوی خود ندیده من بنده که بقوت بخت شاهنشاه و تربیت دارای کارآگاه آیت این مبارزت خواندم و فرس در میدان مناجزت راندم هم آن کردم که زندگانی من چندان کفایت نکند که این کار بنهایت شود و پیش از آنکه قصهٔ سلاطین قاجاریه گویم بجهان دیگر پویم و از دولتی که پدر بر پدر پرورده نعمتش بوده‌ام و گوشت و پوست و استخوان بزرع رأفت و رحمتش پرورده‌ام چندانکه حقوق آن از حق پدران بر فرزندان افزون است هیچ ذکری نکرده باشم پس ایراد این مختصر کردم و در نزد مردم خردمند این عذر از من بنده پسنده باشد اگر انشاء الله در ظل دولت شاهنشاه جم خدم و ذیل عاطفت سلطان افخم و خاقان اعظم زمان یافتم و از زمانه روزی چند روی بر تافتم این مختصر را در جای خود بشرح شایسته

بنگارم

متروک و مطروح یعنی [illegible]
تعلیق یعنی [illegible]
[illegible]
اطناب یعنی [illegible]
ایجاز یعنی [illegible]
[illegible]
اراجیز جمع ارجوزه
معضل [illegible]
[illegible]
تشحیذ یعنی تیز کردن
[illegible]
[illegible]
مناجزت یعنی مقاتلت

# ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان بقاجار نویان

شایسته معتبر خواهم داشت

در بیان نسب سلسلهٔ قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح اینکه چگونه این نام مبارک بر ایشان افتاد

چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکوخان بفرمان منکوقاآن بن تولی بن چنگیزخان سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکوقاآن فرمان رفت که از هر ده خانوار مغول دو خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانهٔ مصر و شام نشیمن کنند مأمورین صد هزار خانوار بشمار رشدند و در آن اراضی جای کردند سرتاق نویان بن سابانویان بن جلایر بن نیرون یکی از نوئینان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکوخان بود و در حضرت او کوچ میداد چون تاریخ هجرت بسال ششصد و شصت و سه پیوست هلاکوخان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقاخان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رأفت و عاطفت ساخته منصب اتابکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج مغان را بحکومت او باز داد اباقاخان نیز بعد از هفده سال پادشاهی روزگارش تباهی گرفت از پس او تکودارخان برادرش دو سال و ارغون خان فرزندش هفت سال و کیخاتوخان برادر دیگرش سه سال و بایدوخان هشت ماه بنوبت سلطنت کردند و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چهار بالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته میشود کمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اتابک پدر را منظور نظر داشته قاجار نویان را بجای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت و از قاجار نویان فرزندان بسیار پدید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آن جماعت را بنام جد و پدر قاجار همی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه بجلالت و جلادت مأمور شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف میکشتند چنانکه در اولاد اغورخان و سلسلهٔ مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد و بالجمله قبیلهٔ قاجار عدتی و شوکتی حاصل کردند و بجلادت و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیزخان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن اولجایتو سلطان در سنهٔ هفتصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق باقتضای خویشاوندی و ایلیت بقبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوسته شدند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانسته شدند و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی بیگانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران بترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند لاجرم آن جماعت بار بربسته بحدود ایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قوینلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری نوبت سلطنت گرفت و چهل و سه

نویان بفتح نون و سکون واو و [illegible] یعنی امیر [illegible] سرتاق [illegible] یعنی [illegible] اتابک [illegible] قزل آقاج بفتح قاف [illegible] لام ساکن و الف [illegible] یعنی درخت سرخ [illegible] هلاکوخان [illegible]

سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هر یک ازین مردم که یاد کردیم قصهٔ ایشان را در جای خود
بشرح خواهیم راند مع القصه چون نهصد و نود و پنج سال از هجرت برفت و شاه عباس ماضی بر تخت ملکی
جای ساخت فرمان داد که قبیلهٔ قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که بشجاعت
و جلادت از دیگران بر زیادت بودند بفرمود در اراضی استراباد در قلعهٔ مبارک آباد که در کنار گرگان
و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعیکه بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند
ملقب بقاجار یخاری باش شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما نیمهٔ دیگر را بفرمود
تا در مرو شاهیجان منزل نمایند و مراد شاه عباس ازین حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران
از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک محروس باشد و نیز در ضمیر
داشت که از شریعت سلطنت برنیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتیکه ایشان راست در یکجای
انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و مشتت ساخت همانا قبیلهٔ قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعدد
و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مناجزت فزونی داشتند چندانکه بدین عدد قلیل بر تمامت ایران
غلبه جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکتن از مردان قاجار سفر بغداد کرد و هنگام عبور
از جسر با یکتن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود باهم بخصومت دوچار شدند و کار ایشان از مناقشه و
مفاحشه بمکافحت و مناطحت انجامید بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از اینسوی
بدان سری همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک
نگران بودند غوغا بر داشتند و غواصان را همی خواندند باشد که ایشان را از آن غرقاب نجات دهند گاه
جنبش آب جسد ایشان را برآورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بیم غرق و بلا نداشت
خنجر خویش برآورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز مسموع افتاد که یکتن از مردان قاجار که بشتاب
تمام از اصفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از قم و پل دلاک بگذشت و بشعب کوه و چشمه
صیدی برسید بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش ببست و یکتنه بنشست تا نان ناهار بشکند در اینوقت
دویست تن از سواران افغان که از دار الخلافه باصفهان میشدند با او بازخوردند و قصد او کردند مرد قاجار
کمان خویش برگرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من
مکنید که درین سودا سود نه بینید همانا هشتاد چوبه تیر در کیش دارم و بی گمان هشتاد کس از شما را از
پای درآورم گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از یکتن چه خواهید یافت
ایشان پذیرفتار این پند نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزه کرده بر پیش آهنگ
آنجماعت گشاد داد و آن تیر بر قرپوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمده از پشت او بجست و همچنین
تا بر سرین اسب نشست مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نگریستید هم اکنون اگر خواهید
باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید ایشان از کرده پشیمان شدند و او را بجای گذاشته عنان بگردانیدند
و از اینگونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ایم بالجمله قبیلهٔ قاجار بعد از ورود باستراباد پیوسته

# شرح حال نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان

با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را افروخته داشتند و پدران فتحعلی خان قوانلو همواره قاید آن قبیله و سید آن سلسله بودند لاکن هیچوقت با سلاطین صفویه ساز مخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلی خان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود یکی فضلعلی بیگ و آن دیگر مهرعلی بیک نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده میشد دا و خاتونی نام بردار بود که در همه مازندران و استراباد برابر نداشت گویند چون او را از بهر شاهقلی خان عقد می بستند جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرّنا و دیگر سازها نواختند چنان بزمی کردند که در میان قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر بحدّ رشد و بلوغ رسیده و در فنون فروسیت و فراست قوی دست گشت و همچنان در قلعهٔ مبارک آباد نشیمن کرده در قبایل قاجار فرمانگذار بود چون آیات جهان گیری و ملک ستانی در ناصیهٔ او مشاهده میرفت حکام مازندران از وی هول و هربی در دل افتاد و در حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند لاجرم محمد خان ترکمان قزوین که اینوقت حکومت استراباد داشت باغوای میرزا احمد قزوینی که او را وزیر و دبیر بود قلع و قمع فتحعلی خان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و همداستان ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده نیمشبی بر قلعهٔ مبارک آباد تاختن برده فتحعلی خان را با برادرانش دستگیر نمود هر سه تن را در زندان باز داشت روزی چند بر نیامد که فتحعلی خان فرصتی بدست کرده از زندان برآمد و برنشست و بقبایل یموت پیوست از پس او جمعی از قاجار اشاق باش همدست شده برادران او فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه فتحعلی خان از بهر خونخواهی کمر بندد در حفظ و حراست قلعهٔ مبارک آباد بر جد و جهد بیفزودند و اصلمش خان قاجار را بر دروازهٔ حصار نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد آنگاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن بسرعت صبا و سحاب بجانب مبارک آباد آمد اصلمش خان در بگشود و او بی توانی بقلعه در آمد و بکردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین نخستین بر محمد خان و میرزا احمد تاختن و هر دو تن را گرفته بکیفر برادر سر برگرفت و در آن قلعه با مکانت تمام مکان ساخت قاطنین استراباد و قاطبهٔ قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند یکدل و یکجهت سر بفرمان او نهادند و او در استراباد و نواحی آن قدغن فرمان گشت آنگاه خواست تا کار ممالک مازندران یکسره کند نخستین تسخیر اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت از آنجا که شکر بیک نامی که نسب بقبیلهٔ کرد جهان بیگلو میبرد در آن اراضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت می افراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را برداشته آهنگ او کرد و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تار و پود جمعیتش را درهم گسست و او را دستگیر نمود و عرضهٔ شمشیر فرمود این اقبال را نیز بفال گرفته با ابطال رجال بیدرنگ آهنگ مازندران

[illegible] یعنی عروس

[illegible]

قاطنین اقامت کنندگان در جای

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

گرد چون لختی راه بپیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با چند
تن دیگر از سران قاجار همداستان شده‌اند که در نهان از مردم پیمان بستانند تا قوّت مقاتلت دریابند
و چهرهٔ موافقت برتابند فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمیگذاشت با خود
گفت دشمن در خانه گذاشتن و پی بیگانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه که در
این سفر عدّت لشکر و اعداد کار از این بیش باید عنان بازخانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفتهٔ
دشمنان شده‌اند مقتول نگردند تدبیر بدینگونه ساز داد که مجلسی بضیافت بیاراید و سران مفسدین را دعوت
فرماید چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست از آنجا که هر دلها پاکتر باشد بیمناکتر باشد محمد حسین خان
از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر ضیافت
دادند چون فتحعلی خان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد هر روز قوّت و قدرت او در کار ملک
و مملکت فزونی گرفت درین هنگام که یکهزار و صد و سی و پنج سال از تاریخ هجرت برفته بود و جماعت افغان
شهر اصفهان را محاصره داشتند این خبر مسموع فتحعلی خان افتاد در واندید که پادشاه ایران را در چنین کاری
صعب بگذاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستارهٔ شهاب و یا طلیعهٔ آفتاب
بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کرّت در جنگ افغان ترکتازی نمود و
بسیار کس از آن جماعت بخاک انداخت و عرضهٔ تیغ و تیر ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سر سنان
کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در
بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند بیم کردند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان
نیز دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت تازد و کاری بسازد بدین اندیشهای ناصواب پادشاه را با او
بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فتحعلی خان برنجید و اصفهان را با افغانان گذاشته راه استراباد برداشت
و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان مفتوح
و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیری
افراخته تا باراضی ری تاختند مردم ری استغاثت بفتحعلی خان برده از وی استمداد کردند و او با
لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد ورامین با افغانان دوچار شد از هر دو روی صف بر
زدند از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می پیمودند
چون جهان سیاه شد و هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر
فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بمازندران
آمده و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همی خواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد بعد از
اصغای این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و
کفیل امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته باستراباد آورد و در
آنجا لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصرهٔ مشهد مقدس

ذکر فتح اصفهان

[illegible]

روز

# شرح سلطنت و جهان گیری محمد حسن شاه قاجار

روز شنبهٔ چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ یکهزار و یکصد و سی و نه پیوسته بود باغوای نادر پادشاه افشار او را شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جای خود بشرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جهان گیری محمد حسن خان قاجار و خاتمهٔ احوال فرخ مآل او

محمد حسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمد حسین خان نام داشت و در روزگار کودکی از جهان روی بر گاشت اما محمد حسن خان چون بحد رشد و بلوغ رسید همه تن شجاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک حشمت وجود و عظمت نهادش را گردن نهادند نادر شاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او یکجهت گشت محمد حسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت بر گرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت مدتی دیر بر نیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته بشهر استراباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان بیک که در اینوقت حکومت استراباد داشت فرار کرده در کنار اترک با بهبود خان که سردار نادر شاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده بجنگ ترکمانان آورد و محمد حسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله بهم پیوست و بهبود خان را بشکست محمد زمان بیک دیگر باره از رزمگاه فرار کرده در قریهٔ کنگا در وقتیکه نادر شاه از موصل باز میشد بدرگاه آمد و صورت حال را باز نمود نادر شاه محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد فرمان داد تا بسرعت برق و باد شتافته بجانب استراباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولتخواهان محمد حسن خان هرکرا بدست کرد سر بر گرفت و از سرهای ایشان منارها بر افراخت دیگر باره محمد حسن خان ناچار شده بطرف دشت برفت و در میان قبیله داز جای کرد نادر شاه بقبایل ترکمان منشوری کرد که محمد حسن خان را دست بسته بدرگاه فرستند و اگر نه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیلهٔ داز آمدند و گفتند واجب افتاد یا محمد حسن خان را بدرگاه باید فرستاد و یا مورد سخط نادر شاه باید بود بجنج که صاحب و قاید قبیله بود ناچار بدین سخن رضا داد زنان و کودکان را بنزد اشت محمد حسن خان را در سرای خویش پنهان کرده بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته بقتلگاه فرستید این زنان و معجر برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایهٔ این معجر بنشینید و پاسخ نادر شاه را باز نان بگذارید ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمد حسن خان را از میان خود بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادر شاه معروض دارند که ما را از او خبری نباشد لاجرم محمد حسن خان با دو سر اسب و یکتن غلام و یک بهله باز از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت بر گرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بجسته پایان با آن غلام بزیست خورش ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیاری آن باز اصطیاد میکردند و بریان نموده اکل میفرمود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع بر ایشان اثر کرده ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند آنگاه جوعان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

وحیران مانده بعد از دو روز باتفاق غلام نیم جان محمد حسن خان پیاده وگرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده
هلاک گشت در این هنگام همچنانکه صماخ گوش بر زمین داشت بانگ سم تکاوران همی اصغا فرمود در عجب شد
که در این بیابان آمد وشد سواران از چه در باشد برحمت تمام برپای خواست وبا آنهمه ضعف تیغ برگرفت و
برکشید تا اگر مردم نادرشاه باشند مصاف دهد چون سواد خویشتن نمودار کرد سواران از دور او را دیدار
کردند وبجانب او تاختند واو را بشناختند پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند
تا بقوت آمد آنگاه گفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست وجنیبتی پیش داشته تا برنشست واو را بمیان
قبیله آوردند لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگر باره باسترآباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود ودر این هنگام یکهزار
ویکصد وشصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز عدت وشوکت برافزون
گشت تا آنگاه که کریم خان زند رایت خودسری برافراشت ومیرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین را
شاه اسمعیل نام کرده خود را وکیل او خواند وبا لشکری انبوه در سنه یکهزار ویکصد وشصت وپنج هجری جنگ محمد
حسن خان را ساخته شده باراضی استرآباد تاخت ودر ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد وچهل روز آن شهر را بمحاصره داشت
واز این سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همی دادند واز طرف دیگر فرمان
کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را فرو گرفتند واز دور ونزدیک ایشان را آسیب دادند چندانکه کریم خان
بمحاصره افتاد ودر لشکرگاه قحط وغلا پدید آمد وگرگین خان وشجاع الدین خان زند که از اکابر قواد او بود مقتول شدند
وشاه اسمعیل چون بخت را واژون وکار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریم خان فرار کرده بپای حصار استرآباد
آمد وپناه بمحمد حسن شاه جست از اینجاست که کریم خان گفت شاه که نمک بحرام بگریخت بالجمله چون کار بدینگونه
رفت کریم خان ناچار اموال واثقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال
او را بغنیمت برگرفتند واز دنبال او برفتند وبسیار کس از لشکر او اسیر ودستگیر ترکمانان ودلیران قاجار شدند اما
محمد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خریده وآزاد ساخت وشاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم
مازندران که با کریم خان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود
باتفاق سبزعلی خان لاریجانی لشکری ساز داده در یکفرسنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف
برزدند وجنگ در انداختند نخستین مقیم خان بگلوله زنبورک جراحت یافته گرفتار شد ولشکرش هزیمت شدند
پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب برزبر هم نهاده برافروختند ومقیم خان را بسوختند آنگاه آقا حیدر علی وحاجی
قنبرعلی مشهدی سر را مأخوذ داشته بعد از مصادره بیست هزار تومان از قعر زندان مقتول ساخت وبر تمامت
مازندران نافذ فرمان گشت از پس این واقعه در سنه یکهزار ویکصد وشصت وهشت هجری احمدشاه افغان بعد از
استیلای در ممالک قندهار وکابل وهرات ارض اقدس را مسخر داشته شاه پسند خان افغان را با پانزده
هزار سوار جرار مأمور بتسخیر استرآباد فرمود وابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وحسین خان کرد وعلیخان چچی
با چندتن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت وتاز افغانان در زحمت بودند وقوت مقاتلت نداشتند از
بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند وصورت حال باز نمودند وپیشکش لایق پیش گذرانیدند

که از

[illegible]

آغاز سلطنت محمد حسن شاه قاجار

تسخیر محمد حسن شاه مازندران را

# شرح سلطنت و جهان گیری محمد حسن شاه قاجار

که از جملهٔ آن اشیاء دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمد حسن شاه ایشانرا مکانت تمام نهاد و در طول و سیور غالی شایسته عطا فرمود و در سلک ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت آنگاه محمد ولیخان قاجار یوخاری باش را باتفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده در سبزوار با افغانان کارزار کردند و چنان آنجماعت را شکسته هزیمت دادند که تا بمشهد مقدس عنان نتوانستند کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمد حسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلانرا مفتوح ساخته بازتاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریم خان زند مدافعت را کمر بسته بروی درآمدند و در حملهٔ نخستین از پای برفتند در آن رزمگاه محمد خان بی کله با هفده تن دیگر از بزرگان قبیلهٔ زند اسیر و دستگیر گشتند محمد حسن خان این جمله را باسترآباد فرستاده باز داشت و خود با لشکریان آهنگ اصفهان کرد کریمخان چون این بدانست سپاهی گران کرد کرده پذیرهٔ جنگ شد و در کلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است میدان مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند هم در پایان لشکر زند شکسته شد ناچار کریم خان اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزهٔ دولت آمد و ضمیمهٔ مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت و کار بکام ساخت در سنهٔ یکهزار و صد و شصت و نه هجری با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد آزاد خان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با بیست هزار مرد در شش فرسنگی ارومی در برابر محمد حسن شاه صف برزد هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده با هم درآمیختند و خون یکدیگر بریختند محمد حسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته هدف دمار و هلاک شدند آزاد خان چون کار بدانگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه پیرون تاخته راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته باراضی تفلیس شتافت اموال و بنهٔ ابطال گشت و لشکراو در ظل لوای محمد حسن شاه درآمدند و جنابش بیدرنگ چهار هزار تن از افغانانرا انتخاب کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و تا قلعهٔ شوشی تاخت و آن بلدان و اراضی را عرضهٔ نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار و یکصد و هفتاد سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجانرا از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد خود آقا محمد شاه را که در اینوقت هیجده ساله بود بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و در هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید همچنان بشتاب زده تا بدارالمؤمنین کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمد حسن شاه از قبل کریم خان بحکومت اصفهان استقرار داشت چون دانست که آن لشکر بکردار سیل دمنده و کوه رونده در میرسند بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته راه شیراز پیش گرفت و محمد حسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بهمانعی و عایقی باصفهان درآمد و چون در شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

عراق گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده باصفهان آوردند چندانکه بذر جمیع مزارع اصفهانرا وفا کرد و بها از خویش
داد پس بی درنگ در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه
گران پست و بلند زمین را درهم نوردیده و در نه فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و کریم خان زند ابواب حصار را
مسدود ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبهٔ محمد حسن شاه را تفرس کردند از هر جانب بحضرت شتافتند
از جمله نصیر خان لاری با شش هزار مرد تفنگچی حاضر درگاه شده بلشکرگاه پیوست بالجمله چهل روز کریم خان زند در
تنگنای محاصره بحفظ و حراست خود رنج میبرد و دراینوقت بسبب آن قحط و غلائیکه در همهٔ اصفهان و فارس استیلا
داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردمان
متفرق و متشتت گردند و چنان افتاد که در این سختی افغانانرا وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفت
و از بیم جان و سختی غلا نیمشبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریم خان زند پیوسته شدند دیگر
قبایل لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از یکسوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند
مجال درنگ از برای کس نماند یکباره آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش
گرفت چون محمد حسن شاه از سراپردهٔ خویش بیرون شد جز جماعتی اندک بجای نبود از غایت غیرت و
جلادت خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجای اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم
ورزیده دست از مقاتله و محاصره باز ندارد محمد ولیخان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت
آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریم خان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این
حصار اند همه شیران کارزار و دلیران گیرودار اند این چنین لشکری را با عدتی اندک در برابر شدن و رزم
دادن از طریقت حزم بعید است و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت محمد حسن شاه چون
نیک نگریست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد پس نخستین اسب جنیبت خاص خویش را که قراقوز
نام داشت بفرمود تا حاضر کردند و زین بر نهادند و دخترکی که از اصفهان در سلک جواری در آورده ملتزم
خدمت ساخته بود بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر نفیسه بر ساخت زین ببست آنگاه گفت کس بدین اسب
نتواند دست یافت همه جا بر کنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت پس شتاب زده تا اصفهان عنان
باز مکش و در سرای خویشتن زیستن میکن که من نیز از قفا در میرسم آن دخترک برنشست و بسرعت صبا و سحاب
شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا بخیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد
از قضا دراینوقت یکتن از غلامان رایض و جنیبت کشان محمد حسن شاه از مازندران بشیراز می شتافت در
میان خیابان چشم او زنی را نگریست که بر قراقوزی بر آمده بشتاب شهاب در میرسد چون برق جهنده
از جیش روش برآمده عنانش بگرفت و گفت اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و بکجا میشوی صورت
حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض این بشنید او را برداشته بخانهٔ پدر آورد و با جواهر جای داد
و اسب قراقوز را برداشته پذیرهٔ محمد حسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگر باره بمحمد حسن شاه رسانید
تا برنشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود و هم در

محصور شدن کریم خان زند در شیراز از دست محمد حسن شاه

اصفهان

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد حسن شاه قاجار

اصفهان درنگ نکرده بهمان سرعت طریق مازندران گرفت و اینخبر درست شد که قراقوزی در شعب جبل مازندران سم خارا شکاف بر سنگ میکوفت و مانند رعد صهیل میکرد اکنون بر سر سخن رویم محمد ولیخان قاجار شهریار لشکریان قاجار را برنشاند و راه اصفهان را پیش داد اما از آنسوی حسین خان دولوی قاجار یوخاری باش که از قبل محمد حسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصغا نمود بیدرنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمد حسن شاه مازندرانرا فرو گیرد صفرعلی خان قوانلو اینمعنی را دانسته محمد خان قوانلو عمزادهٔ محمد حسن خانرا که از قبل او والی مازندران بود بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خانرا از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمد حسن خان از شیراز بظاهر بلدهٔ اصفهان رسیده در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشهٔ حسین خان دولو را باز دانست مجال نیافت که در اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریم خان تجهیز فرماید بیتوانی برنشست و بسرعت برق و باد بسوی مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفرعلی خان بمحمد خان رسید و دانست که حسین خان دولو همی در رسد بیم کرد که جماعت افغانان که محمد حسن شاه از آذربایجان کوچ داده و در مازندران نشیمن فرموده عداوت نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود هشتاد تن از بزرگان افغانرا بدست آویز حفاوت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر کشیده در حبس خانه باز داشتند افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده گردن خود دستگیری کردند محمد خان چون خبر طغیان ایشانرا بشنید یوسف خان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سر برگرفت و با ابطال رجال خود بر سر افغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرصهٔ شمشیر و برخی دستگیر فرمود اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون بفیروزکوه آمد و حال ایشانرا باز دانست فسخ عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزار جریب و فولاد محله را درنوشته باسترآباد آمد و آن بلده را مفتوح ساخته باستوار بنشست اما محمد خان بعد از مقاتلت با افغانان شهر را سواره و پیاده آماده کرده منتظر موکب شهریار همی بود در اینوقت محمد حسن شاه با چند تن بعلی آباد نزول فرمود و محمد خان پذیره شد در علی آباد بدرگاه پادشاه پیوست آنگاه محمد حسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا بپای برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استرآباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پای ندارد خویشاوندان و برادران خود را برداشته بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همداستان شد محمد حسن شاه از دنبال او باسترآباد درآمد و از آنجا با لشکر گران سپردن گرفته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد در این هنگام خبر رسید که شیخعلی خان زند با سپاهی کار آزموده اراضی فیروزکوه را محط رحال فرموده محمد حسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمد خانرا قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامغان باز داشته عنان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهی که ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه پشت بلشکرگاه همی کردند و بعد از ورود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقهٔ اطاعت برتافته دست بغارت

[illegible]

مقاتلهٔ محمد حسن شاه با شیخعلی خان زند

[illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

گشاده شد و باز خانه شتافتند محمد حسن شاه ناچار با جماعتی از اشاقباش و گروهی از غلامان خاصه راه استراباد
برداشت و شیخعلی خان بی مانعی بجانب ساری تاختن آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از دامغان
سفر کرده در ساری باو پیوست اما محمد حسن شاه دیگر باره در استراباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاختن
و در آنجا سنگری بر آورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف برزد
و روزی چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و
مناجزت می سپردند شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد
کند تا محمد حسن خان را در مازندران مأمن و نشیمنی نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان
طریق استراباد پیش گرفت محمد حسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در
ارض کلباد و میان عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آزوقه
و علف بیرون شدند و باهم بازخوردند ناچار در هم افتادند بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت .
هر دو لشکر از آن گیر و دار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده باعانت مردم خود بیرون شدند
عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست بآلات حرب برده در کنار جحر رزمی بزرگ
افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آن جنگ محمد حسن شاه باستراباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف
گشت اما محمد حسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و نجف خان کرد شادلو را
طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبزعلی خان شامبیاتی را که بدشت قبچاق
گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمد ولیخان دولو که مقرب
درگاه محمد حسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته بدشت گریخت و دیگر از تفنگچیان
استرابادی و جماعت کرائلی و حاجی لر و کفشگر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم
کرد و در این هنگام نخستین بدفع منافقین پرداخت پس محمد ولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را
در مجلس مشاورت طلب کرد و سبزعلی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم بخون پدر
محمد ولیخان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمد حسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس بیرون شد
سبزعلی خان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته در آمدند و محمد ولیخان و صادق خان و جمعی از اعیان یخاری
باش را مقتول ساختند چون این کار پرداخته شد با هیجده هزار سواره و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون
اشرف رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آنسوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان
قرق تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از گیر و دار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین
بشکستند و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمد حسن شاه لختی دیگر با پیادگان بپائید و
مردانه رزم داد پیادگان نیز چون پای نماندند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان
طی مسافت همی کرد و لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پلی شکسته پیش آمد
و آن پل نیز از ازدحام و اقتحام هزیمت شدگان مسدود بود محمد حسن شاه را در کنار راه ساحتی بنظر آمد
که از انظار

[illegible]

[illegible]

اقتحام درافکندن بسختی و بی اندیشه بکاری درافتادن

## شرح سلطنت و جهانگیری حسینقلی خان قاجار

که از اشجار رساده بود با دو غلام خود فرس بدان جانب راند ناگاه قوایم اسب بادپای در آن عرصه بوحل در رفت و هم در اینوقت سبزعلی نام کرد که از میان غلامان روی برتافته بشیخعلی خان پیوسته بود با یشاق محمدعلی آقای دولو برادر حسین خان با ده سوار دیگر برسید و ولی نعمت را گرفتار وحل دید چشم از سوابق نعمت پوشیده همگروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سری که سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوانلو در استراباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندید در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمدحسن شاه بود و حسینقلی خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استراباد بیرون شده بدان سوی گرگان کوچ دادند و این واقعه در سال یکهزار و صد و هشتاد و یک افتاد و مدت سلطنت محمدحسن شاه نه سال بود اما از آنسوی سر محمدحسن شاه را برداشته نزد کریم خان زند آوردند وقتیکه کریمخان در شهر طهران میان دار الاماره خویش بر مسند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی نهاده همچنان تا پیشگاه پادشاه شتاب آورد کریمخان گفت هان چیست در این مخلاة گفت سر محمدحسن شاه کریمخان چون این بشنید از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ بزیر آمد و آن سر را از مخلاة برآورده با دست خویش در آب بشست و موی آنرا بشانه زد و گلاب افشاندند و آغاز سوگواری نمود روز دیگر در تابوت حمل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه نموده در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بقانون سلاطین بزرگش با خاک سپردند گویند نادرشاه افشار آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد یک قطعه سنگ یاقوت بحضرتش آوردند که بمیزان هیجده مثقال بود اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتیکه بمیزان هیجده مثقال آید ندیده ایم نادرشاه فرمود که من در ایران یاقوتی میدانم که هیجده من بسنگ شاه وزن وار دو روی سخن با محمدحسن شاه داشت چه بالهام دولت هنریکه در جبلت او بود مکشوف داشت بالجمله محمدحسن شاه را نه پسر و دو دختر بود اما پسران نخستین آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسینقلی خان نام داشت و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمان خان نظام الدوله آقا محمد شاه است و حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه پسر سیم محمدحسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلی خان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر حسین خان دولو بود و این حسین خان پدر مصطفی خان است پسر پنجم جعفرقلی خان نام داشت و مادرش دختر محمد خان است از قاجار عضدالدین لو پسر ششم مهدیقلی خان و هفتم عباسقلی خان نام داشت مادر ایشان از مردم کرد محله استراباد بود و مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه بابراهیم خان عمو مشهور است اما عباسقلی خان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر هشتم رضاقلیخان نام داشت مادرش از مردم استراباد در سلک خاصگان حرم بود پسر نهم علیقلی خان نام داشت مادرش از مردم اصفهان در سلک جواری شمار داشت و دو دختر محمدحسن شاه نخستین شاه جهان بی بی خانم نام داشت کریمخان زند چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین بشیراز آورد تا از بهر محمد رحیم خان پسرش عقد بندد دختر کریم خان گفت که این دوشیزه در حوزه برادر من نیست

بلکه شایسته قاطرچیانست لاجرم او را بقزوین باز فرستادند آنگاه زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست و بخانلر خان بار کرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریم خانرا کفت خواهر مرا لایق قاطرچی شناختی و بکیفر این سخن او را با فاضل قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران نگاه داشت و هم در سرای او بمرد دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه برنیده خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد

بیان شجاعت و جلادت نوّاب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورکشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد باتفاق محمد خان قاجار قوانلو در میان قبایل یموت جای کردند و پس از روزکاری که ایران زمین بزیر فرمان کریمخان زند آمد دانسته شد که کناره جستن و در بیابان زیستن مورث فتوحی نخواهد بود نام ایشان در صرصرهٔ مملکت و حوزهٔ حکمرانی از خاطرها سترده خواهد کشت لاجرم طریق خدمت کریم خانرا نوعی از مقدمهٔ نصرت یافته بحضرت او شتافتند کریم خان مقدم ایشانرا که قاعدهٔ سلطنت بدان محکم میکشت طلیعهٔ میمنت کرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از زندکانی کذاشته بود ملتزم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را قزوین نشیمن فرمود روزکاری دراز بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کنَف کودکی سر بر کشیده از شربت شباب بنوشید و او جنک را شیر آهنین چنک و نهنک بحر آهنک بود چنانکه خداوندان سخن و کذارندکان خبر جهان سوز شاهش همی خواندند بالجمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت آرزوی دیدار برادر کرد و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار کشت و آنکاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریمخان حکومت بلدهٔ دامغان را بدو تفویض فرمود بعد از ورود بدامغان و نظم آن اراضی داعیهٔ سلطنت و جهانکشائی که در جبلّتش مستور بود جنبش کرده لاجرم در ضمیر کرفت که نخستین دشمنان خانه را از بن براندازد و آنکاه بکار بیکانه پردازد و پس تجهیز لشکر کرده از دامغان مانندهٔ سیل دمان بجانب استراباد تاختن برد و در نخستین حمله نواحی استراباد را فرو کرفت و جمعی از سران قبیلهٔ یوخاری باش را سر برداشت و بزرکان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضهٔ شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلی خان برادران حسینقلی خان بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیلهٔ یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند و در استراباد نشیمن میفرمودند چون خبر ترکتاز برادر را در آن اراضی اصغا نمودند از شهر بیرون شده او را دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان بپرداخت شاد خاطر بسوی دامغان مراجعت برتافت در اینوقت محمد خان سوادکوهی که مشهور بداداوبه بود از قبل کریم خان حکومت مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و آنکونه لشکر ساختن و بقتل و غارت تاختن هراسناک شد و با خود کفت از آن پیش که در تدمیر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند باید او را از پای درآورد و پس لشکری ساز کرده نخستین آهنک تسخیر او کند و کرد که آن هنکام مرتضی قلیخان در آنجا مقام داشت چون اینخبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیام داد که با مردم خود

جنک

## شرح سلطنت و جهانگیری حسینقلی خان قاجار

جنگ او را پذیره باش که من از دیگر سوی کار او را آشفته خواهم ساخت این بگفت و معدودی
از مردان کار دیده برداشته بکردار برق و باد بجانب ساری آمد از هیبت جلادت او هول و بیم بی
تمام در خاطر کارگزاران محمد خان افتاد چندانکه خویشتن داری نتوانستند کرد بی کلفت شمشیر ساری را بدو
گذاشتند تا درآمد چون این خبر مسموع محمد خان افتاد ناچار راه ساری برگرفت و چون خواست از رستمدار عبور
کند مرتضی قلیخان برادر کمین بگشاد و ناگاه بر لشکر او تاخته حمله میفکند و سپاه او را هزیمت کرده محمد خان را
در آن دار و گیر دستگیر فرمود و دست بسته نزد حسینقلی خان گسیل ساخت و حسینقلی خان او را همچنان
در غل و زنجیر ببارفروش آورد و از پس آنکه اموالش را ماخوذ داشت جهان از وجودش پرداخته کرد
و بر تمامت مازندران پادشاه حکمران گشت اما از آنسوی چون این اخبار موحشه در حضرت کریمخان
معروض افتاد صواب چنان دانست که مهدی خان پسر محمد خان را بجای پدر حکومت مازندران دهد
زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود انجمنی
کرده در بارفروش بر مسند امارت جای نمود چون حسینقلی خان این خبر بشنید دیگرباره چون شیر صید
دیده شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بارفروش بدرون رفت
مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای دید آشفته و پریشان خاطر خویشتن را از
زوایای خانه بیرون انداخته در پیغولهای بارفروش پنهان گشت حسینقلی خان فرمان داد تا فحص کرده او را
دستگیر ساختند و در حبس خانه باز داشتند آنگاه تن بجامه جنگ بیاراست و پست و بلند اراضی مازندران
در نوشت هرجا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هرجا قلعهٔ سد و دشت دید مفتوح فرمود
و قلاع و بقاعی که در نواحی استراباد بدست اعدا برآمده بود جمله را منهدم نمود کریم خان زند از کردار
او خشمگین شده چند کرت لشکرگران بدفعش نامزد کرد و از ستیز و آویز او سودی بدست نیامد این
هنگام الله‌ویردی خان جاجرمی که سالها در خدمتش او طریق صداقت می‌نمود نزول مقدمش را بجاجرم
خواستار آمد و حسینقلی خان بدانجا شد بعد از ورود جاجرم نصرالله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز
بسرعت تمام بجاجرم آمد از بهر آنکه در جهانگیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان همدست و همداستان
شود چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت بشراکت مانند
دو شمشیر در یک نیام و دو شیر در یک کنام است هرگز راست نیاید او را بمراجعت وطن خویش
اجازت فرمود و خود از جاجرم برامیان آمد ترکمانان گوکلان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان با دو
هزار سوار جرار آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم سنگری راست کرده جنگ را ساخته شدند
الله‌ویردی خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سفیری روانه معروض داشت حسینقلی خان از
اصغای این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند یا ساز سپاهی دهد بر اسب
خویش برآمد و راه جاجرم پیش گرفت دویست تن از غلامان او بر نشسته ملتزم رکاب گشتند و او مانند
شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نموده باراضی جاجرم درآمد

ترکمانان که دست پرورد دشت نبرد بودند و مرد را از مرد نیکو می‌شناختند چون از ورود او آگهی یافتند از
کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مداهنه گشتند حسینقلی خان نیز از مصالحه
مضایقت نفرمود و با ایشان کار از در آشتی راند آنگاه بزرگان ترکمانان را بار داده تا حاضر حضرت شدند
و مورد حفاوت و عنایت گشتند و شاد خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یوخاری باش
چون صولت و سطوت حسینقلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند
دانستند که اگر روزگار با بدینگونه بگذرد ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری بکران نبرد حیلتی
دیگر و کیدی دیگرگونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان
بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را گزندی رسانند ایشان
نیز چون قضا بر این رفته بود غا را بامضا بردند و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیده بهمنشی خویشتن را
به پشت سراپرده او رسانیدند و یکبار در خوابگاه او گلوله‌های تفنگ را گشاد داده تا همچنان در جامهٔ
خواب شهید شد چندانکه غلامان و دولتخواهان فحص حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر بکریم خان رسید
و مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکیخان زند را که مصدر شر و گزند بود بحکومت
آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شرارت و شراست او در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر
حسینقلی خان بیست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان گشت و آن دیگر
بنام پدر حسینقلی خان نام یافت همانا چون حسینقلی خان از شیراز بدامغان سفر کرد مهد علیا را که مادر
فرزندان اوست از قبیلهٔ قاجار عضدالدین لو بشرط زنی بسرای آورد نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه
از وی متولد گشت دیگرباره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامهٔ خواب شهید کردند و زن و
فرزند او در صحرای ترکمانان افتادند و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد لاجرم نام پدر را
بر وی گذاشته حسینقلی خانش نامیدند کریم خان زند مرتضی قلیخان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد
که زن و فرزند برادر را از میان ترکمان مراجعت دهد او این کار بفرمان کرد و این ببود تا آقا محمد شاه بعد از
وفات کریم خان از شیراز بمازندران آمد آنگاه مهد علیا را از بهر خود بنکاح بست و او را با شاهزادگان
که فرزندان برادرش بودند بسرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت

## ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه ابن محمد حسن خان قاجار و خاتمهٔ کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر
در خدمت کریم خان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بلده گرفتار بود اگرچه کریم خان او را در
مجلس خود جلوس میداد و بر سر خوان خورش خود حاضر میکرد اما رخصت سفر مازندران و اجازت زیستن
در استرآباد نداشت تا آنگاه که کریم خان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد چندانکه تحویل او ازین
جهان تفرس میشد این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریم خان در شهربند شیراز نیز به بند نباشد
هر روز ببهانهٔ صید کردن و نخجیر افکندن با باز و یوز و برادر خود جعفر قلی خان و مهدی قلی خان را برداشته

و چند تن

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

و چند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته بامداد از دروازه شهر بیرون می‌شد و هر شامگاه چون فهم میکرد که کریم خان هنوز زنده است بشهر در می‌آمد تا روز سه‌شنبه سیزدهم شهر صفر در سنه یکهزار و صد و نود و سه از بیرون دروازه شهر بانگ تفنگ و آوازهای های مردم را اضعاف فرمود دانست که کریم خان وداع زندگانی گفته پس با برادران و خویشاوندان پای از پروین و بال از شاهین استعارت کرد و بسرعت سحاب و شتاب شهاب تا بشهر طهران عنان باز نکشید روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود خان ابدال خان کرد جهان بیکلو با پانصد خانوار طریق خدمت گرفت و اینوقت خزاینی که از عراق بشیراز و نیز خزانه را که از مازندران بفارس حمل میدادند از هر جانب کس فرستاده ماخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقی خان زند را که از قبل کریم خان سردار ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود تقی خان سلامتی جان را بهای گران بداد و برست اما از آنسوی دو برادر آقا محمد شاه نخستین مرتضی قلیخان و آن دیگر مصطفی قلیخان که بخواستاری حسین خان دولو ساکن استراباد بودند و سفر شیراز نکردند در اینوقت دانستند کریم خان زند از جهان برفت مرتضی قلی خان سپاهی ساخته از استراباد بسوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فرو گرفته بنشست از پس اینواقعه آگهی یافت که برادرش آقا محمد شاه از شیراز بمرز ری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی همی کرد لیکن بر زبان داشت که مازندران را من بشمشیر خویش صافی کرده‌ام و خاص خویش میدانم اگر دیگری طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم نشست و دست باز نخواهم داد و جماعتی را بسوادکوه فرستاده لشکری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدی سدید شدند و هم در اینوقت رضا قلی خان برادر دیگر آقا محمد شاه از منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده بمازندران شتافت و با مرتضی قلی خان پیوست مرتضی قلیخان ورود او را بفال نیک گرفته او را و مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون ازاین وقایع آگهی یافت جعفر قلی خان برادر خود را نزد مرتضی قلی خان رسول فرمود تا او را بنصایح مشفقانه ازاین کردار ناصواب کرانه فرماید جعفر قلی خان برفت و بی نیل مقصود باز آمد لاجرم کار بجنگ حوالت رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قلی خان و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را برداشته بلشکر ایشان بتاختند و جنگ درانداختند نخستین رضا قلیخان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول گشت و لشکر ایشان بدست شد و اموال لشکریان بغنیمت رفت مصطفی قلی خان چون کار بدینگونه دید برگاه آقا محمد شاه پیوست و مرتضی قلیخان اموال و اثقال خود را برداشته باستراباد گریخت و آقا محمد شاه با نصرت و فیروزی بشهر ساری درآمد اما از آنسوی چون کریم خان از جهان برفت زکیخان عمزاده او صاحب تاج و تخت شد علیمراد خان خواهرزاده خود را مامور اصفهان داشت و او بعد از ورود باصفهان تجهیز لشکر کرده بطهران آمد و بعضی از سرکردگان لاریجانی را با خود یار نموده در آمل برای جنگ آقا محمد شاه لشکری کردند آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلی خان را با هزار تن سوار رزم آزمای بدیشان تاخته بیک حمله آن جماعت را درهم

شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت بقیة السیف بطهران مراجعت کردند از پس این فتح
آقا محمد شاه رضاقلی خان قوانلو را بآمل گذاشت و خان ابدال خان کرد را بساری مأمور داشت و خود آهنگ عراق
فرمود اما از آنسوی چون رضاقلیخان برادرش از سوادکوه گریخته باسترآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری
برداشته تا باراضی ورامین بتاخت آقا محمد شاه جعفرقلی خان را بدفع او مأمور فرمود و خود از دنبال او همی کوچ
داد رضاقلی خان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده ناچار برکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد و
آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت و با این همه در نواحی طهران باز بینشی مخالفت برادر را
نحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود باراضی لاریجان گریخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلی خان نیز از
استرآباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضاقلی خان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست و همچنان محمد تقی خان
که از قبل آقا محمد شاه باستمالت اهالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلی خان موافقت نمود چون این اخبار پراکنده
شد آقا محمد شاه جعفرقلی خان را که در اینوقت بجده و قزوین مأمور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر
مازندران گشت نخستین جعفرقلی خان باراضی مازندران درآمده با مرتضی قلی خان دوچار شد و رزمی صعب
در میانه برفت و جعفرقلی خان شکست و از میان درختستان مازندران خود را بیکسو کشید و دیگر باره
امداد لشکر کرده در خواجک کجور با رضاقلی خان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چون
شیر دمنده برفت و رضاقلیخان را دستگیر کرده مغلولا نزد برادر آورد آقا محمد شاه باز طغیان و عصیان
او را بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگر باره از پیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلی خان فرموده
باراضی لاریجانش فرمانداد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصفی داشت آنگاه از بارفروش
آهنگ استرآباد نمود تا چهاردانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلی خان از کردار ناهنجار خود پشیمان شده
پذیره خواهد گشت و برکاب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز
نکرده میداشت از آنجا رنجیده خاطر راه بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد و دولتخواهان حضرت معروض
داشتند که اگر شهریار رضاقلی خان را رها ساخته نزدیک مرتضی قلی خان گسیل فرماید دور نباشد که ماده
منازعت مرتفع گردد و مرتضی قلی خان نیز از در ضراعت بیرون شود آقا محمد شاه ملتمس ایشان را باجابت
مقرون داشت و رضاقلی خان را رخصت سفر استرآباد داد بعد از ورود او مرتضی قلی خان نیز اظهار
پشیمانی کرده مصطفی قلی خان برادر را با عیالی خود را با معدودی بحضرت فرستاد تا ملازم رکاب باشد
آنگاه آقا محمد شاه بساری آمد و جعفرقلی خان و مصطفی خان را با هفتصد تن از ابطال رجال بتسخیر گیلان مأمور
داشت و خود ببارفروش آمده استوار بنشست و رضاقلیخان قاجار قوانلو را بصیانت آمل مأمور کرد
و رضاقلی خان برادر خود را باستمالت مردم لاریجان برگماشت از میانه باز رضاقلی خان آتش فتنه را دامن
بزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب
بارفروش تاختن کرده مغافصة بشهر درآمد و گرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال
لشکر برپای کرد و مانند باران بهاری گلوله تفنگ در آن سرای بنبارید آقا محمد شاه شاهزادگان جوان

[illegible]

فتحعلی خان

# شرح سلطنت وجهانگیری آقامحمدشاه قاجار

فتحعلی خان و حسینقلی خان را باتفاق مادر ایشان مهدعلیا برداشته در بادگیری که از پس سرای بود متحصن شد هرچند از چارسوی بدان سرای یورش بردند با گلولهٔ تفنگ دفع همی داد چون لشکریان دانستند که بدو دست نیابند آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زیانی بدان بادگیر رسید و آقامحمدشاه یکتنه این همه ثبات قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد از قضا خان ابدال خان نیز با دشمنان مواضعه داشت وقتی برسید و اینمعنی معلوم گشت آقامحمدشاه سودی در تحصن ندید ناچار بیرون شد و رضاقلی خان را مخاطب ساخت و فرمود اگرچه در هوای افسر اینهمه خودسری کنی و بطلب تخت این بدبختی شعار داری لاکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو ننهاده و اینمعنی در نهاد تو بودیعت نگذاشته و از این تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت رضاقلی خان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنان انهی میداشت که من محرک این غوغا نمیدانم و مردم را از این طغیان باز نشاندن نمیتوانم بالجمله آقامحمدشاه و شاهزادگان را بند گران برنهاده و در محال بندپی آورده بازداشت و خود بهوای سلطنت سر برکشید رضاقلی خان قاجار از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد بجعفرقلیخان و مصطفی قلیخان فرستاد و ایشان طریق گیلان را گذاشته مراجعت کردند و از آنسوی مرتضی قلی خان و علی قلیخان و مهدیقلی خان و خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند پسندیده نداشتند و با هفصد کس از ابطال رجال و گزیدگان لشکر بعزم کیفر از استرآباد بیرون شدند رضاقلی خان چون آگاه شد خان ابدال خان را با چهارصد تن جزایرچی بدفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هر دو لشکر با هم راه نزدیک کردند درهم افتادند در حملهٔ نخستین بیر سلطان کرد بدست شیران وغا کشته شد و لشکر خان ابدال خان درهم شکست از میانه خان ابدال خان کرد فرار کرده بساری درآمد و دیگرباره انجمنی کرده روز دیگر رزم دیگر داد و جمعی را بعرض شمشیر داده هم بساری در گریخت و باتفاق محمدقلیخان لاریجانی بدکان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکریان فحص حال او کرده دستگیرش ساختند این هنگام مرتضی قلیخان بشهر ساری درآمد و از آنسوی چون رضاقلیخان این بشنید با لشکر خود از بارفروش بیرون شده آهنگ ساری فرمود در نیمهٔ راه خبر شکست خان ابدال خان در میان مردم او پراکنده گشت و هولی در دل لشکریان جای کرده او را بگذاشتند و بهرسوی متفرق شدند رضاقلی خان ناچار فرار کرده به بندپی آمد تا از برادر عذر خواهد و بحضرت او پناهد آقامحمدشاه او را بار نداد و غدر و فریب او را پذیرفتار نگشت رضاقلی خان چون این بدید راه عراق برگرفت و بنزد علیمرادخان زند رفت و هم از خدمت او روی برتافته باصفهان گریخت و از آنجا نیز سفر کرده با صادق خان برادر کریمخان پیوست و از آن خوی و خیالا که در مغز داشت در شیراز نیز نتوانست زیست کرد و از آنجا بخراسان گریخت و در خراسان رخت بجهان دیگر برد اکنون بداستان باز آییم در سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و چهار خان ابدال خان کرد خواست تا از خانهٔ خویش نقب به بیرون شهر ساری زده فرار کند زنیکه در سرای داشت این خبر بمرتضی قلیخان آورد و او حکم داد تا سر او را برگرفته بنزدیک آقامحمدشاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را بسلام آقامحمدشاه گسیل نمود و با اینهمه چندانکه

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

آقا محمد شاه خواست با او و دیگر برادران کار بموافقت و برادری کند مفید نیفتاد عاقبت کار بمقاتلت کشید
مرتضی قلی خان در علی آباد دستگیری کرده جمعی از لشکریان از برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضا قلیخان
قاجار را با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حملهٔ نخستین آنجماعت را متفرق کردند در خود
بی توانی از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلیخان را در قلعهٔ ساری بمحاصره
انداخت روزی چند از هر دو جانب بمقابله و مقاتله روزگار گذاشتند عاقبت کار بر مرتضی قلی خان
تنگ شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت
و استراباد و چهار دانگه و دو دانگه هزار جریب را بسیورغال او مقرر فرمود و بجانب استراباد مرخص نمود
و ملازمین رکابش را شادکام با او همراه داشت در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد
که قادر خان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دامغانی را
که هواخواه دولت است دفع دهد آقا محمد شاه شاهزاده فتحعلی خان بن حسینقلی خان را که در اینوقت نه سال داشت
در قلع این فتنه برگماشت و اسمعیل خان توانلو صاحب قلعه زرد و حاجی اسمعیل خان عزالدینلو مالک
ده ملا را با جماعتی لایق ملتزم رکاب او نمود و ایشان بتعجیل تمام شتافته بنزدیک قادر خان لشکرگاه کردند
و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوستند بعد از کشش و کوشش فراوان قادر خان هزیمت شد
و شاهزاده عنان بسوی دامغان تافت و مژدهٔ این فتح معروض درگاه پادشاه داشت آقا محمد شاه در ازای
این خدمت دامغان را به تیول شاهزاده مقرر فرمود از پس این واقعه علیمراد خان زند امیرگونه خان افشار را سپاهی
داده به تسخیر مازندران مأمور فرمود و چون راه باراضی مازندران نزدیک کرد اهالی لاریجان خدمت
او را التزام داده بمجال خویشتن در آوردند چون این خبر گوشزد آقا محمد شاه شد نخستین علیقلی خان را
با گروهی از سپاهیان بدفع او فرمان داد و او با مردم خود تاختن کرده و با امیرگونه خان جنگ در انداخت
و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت آقا محمد شاه چون این بدید ناچار بعزم رزم او برنشست
و در سبز میدان او را دریافته جنگ به پیوست بعد از ستیز و آویز امیرگونه خان شکسته شده راه طهران
برگرفت و عباسقلی خان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب بسفید نیز عرضهٔ شمشیر شد آنگاه آقا محمد شاه
کار لاریجان را بنظام کرده از آنجا کوچ داد و بظاهر سمنان لشکرگاه کرد و آن بلده را بمحاصره انداخت مردم
قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند لابد طریق خدمت گرفتند و از آنجا بدامغان و بسطام
سفر کرده مردم آن مرز را ملاطفت فرمود و قادر خان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو و منسی گشت
و فرمان داد تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را بتیول جعفرقلی خان و سمنان را بسیورغال علیقلی خان مقرر
داشت و خود باستراباد کوچ داد چون این هنگام علیمراد خان زند از اصفهان بجد و کرمانشاهان سفر کرده
بود صواب چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران سازد پس علیقلی خان را با فوجی مأمور طهران فرمود
و او بظاهر شهر طهران آمده لشکرگاه کرد و مردم شهر ابواب آن بلده را استوار کرده بحفظ و حراست خود پرداختند
علیقلی خان از چون چند کرت یورش بشهر انداخت و کاری نساخت دست از فتح حصار باز داشت و بنواحی

[illegible]

[illegible]

و توابع

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

و توابع شهر در رفته مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت بسوی ساری گذاشت آنگاه آقا محمد شاه مرتضی قلی خان را مطمئن خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه یکهزار وصد و نود و پنج بتسخیر گیلان مامور داشت هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت برکرد خویش خندقی کرده و از آن سوی خندق لشکرگاه کرد و مرتضی قلی خان از اینسوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را رواج داد چهل روز از دو سوی کار بمقابله و مقاتله میرفت هدایت الله خان چون استشمام وخامت و ندامت ازاین کار مینمود میرزا صادق منجم باشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید لاجرم شهریار جهان مرتضی قلیخان را بازخواند تا مراجعت کرده بدرگاه آمد از پس آن در سنه یکهزار و صد و نود و هفت آقا محمد شاه با جمله برادران از ساری بمازندران آمد و از آنجا با سپاهی بیکران آهنگ گیلان کرد اگرچه از آنجا که حاجی جمال پدر هدایت الله خان خواهر خود را بنکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و ازاین روی او و فرزندش نیکخواه دولت قاجاریه بودند اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را گردن نهاده بود حاضر حضرت نمیگشت و تقبیل درگاه مینمود و پیداست که اینگونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسندیده نیفتد لاجرم آقا محمد شاه آهنگ او کرد و نخستین دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را با گروهی از لشکریان از بیراهه بلاهیجان مامور داشت و جماعتی از تفنگچیان زبردست را از برای هدم سنگر و تدمیر لشکر او فرمان داد و هدایت الله خان در برابر صف راست کرده یکدو سه جنبش نمود و کر و فری ظاهر ساخت هم سرانجام تاب درنگ نیاورده پشت با جنگ داد و هزیمت شده بکشتی در رفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریار بی مانعی بشهر رشت درآمده در دارالاماره هدایت الله خان فرود شده مردم شهر را باسعاف حاجات و انجاح منی مستمال ساخت از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان زند از قبل علیمراد خان تا ساوج بلاغ تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته شهریار جعفر قلی خان را با گروهی از لشکریان بدفع او نامزد فرمود جعفر قلی خان برنشست و تاختن کرده او را درهم شکست آقا محمد شاه خود از گیلان بچمن سلطانیه کوچ داد و مصطفی قلی خان دولو را بتسخیر زنجان مامور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و چون ایام خریف و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده ره سپار قزوین گشت و از آنجا بمازندران شده زمستان را در شهر ساری بپای برد در اینوقت یکی از بزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت با چند فروند کشتی بکنار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که بدست آویز کار تجارت در آنجا قلعه بنیان کند و در نهانی مردم مازندران را بدولت روسیه رغبت دهد شاهزاده جوان بخت فتحعلی خان برای دوراندیش مکنون خاطر او را بدانست لاجرم کرفس خان و مردم او را گرفته زنجیر برنهاد و بدرگاه پادشاه فرستاد آقا محمد شاه نخست او را ازاین کردار ناصواب نکوهش کرد آنگاه جرمش را با عفو ملکانه محو ساخته با نعام و خلعتش بنواخت و مراجعتش را باراضی خویش اجازت داد در اینوقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید و داد و ستد بدو اتحاد با پادشاه روس یکتن از مردم استراباد را باتفاق او برسول فرماید و ملتمس او مقبول افتاد از پس

آنواقعه

[حاشیه:] [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] هدایت الله [illegible]

[حاشیه:] بیراهه بکسر [illegible] ... ساوج بلاغ بسین مهمله و الف و واو و جیم ساکن و فتح بای موحده و لام و الف و غین ترکی [illegible] و رای مهمله مفتوح و سکون [illegible] ... فروند بفتح فاء و سکون رای مهمله و فتح واو و سکون نون و دال لفظی است ترکی [illegible] کشتی [illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تزویج دختر جعفرخان عرب با شاهزاده فتحعلی خان

این وقت شاهزادهٔ جوان بخت فتحعلی خان را که در اینوقت یازده ساله بود خواست زنی بنکاح دهد دختر جعفرخان
ولد قادرخان عرب را از بهرش عقد بست و چنانکه پادشاهان را شایسته است مجلس عیش سور و سرور بپای برد
آنگاه تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری جنگجوی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را بحاصره
انداخت و از آنجا جعفرقلی خان را به تسخیر همدان و تدمیر مرادخان زند مأمور فرمود و علیقلی خان افشار با دو هزار
سوار جرار نیز ملتزم رکاب او ساخت جعفرقلیخان بیدرنگ لشکر براند و در برابر مرادخان رده برکشید چون
کار حرب و ضرب بروش شد علیقلی خان افشار رایای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگ گاه روی برکاشت
جعفرقلی خان از هزیمت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حملهای گران افکند تا مرادخان را بشکست
و جمعی از لشکریانش را دستگیر نمود و هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پیوست اما از آن سوی چون مدت
محاصرهٔ طهران بدراز کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر بلشکرگاه اثر کرده
بسیار کس از لشکریان عرضهٔ هلاک و دمار گشت لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدت زمستان در آنجا
بزیست در سنهٔ یکهزار و صد و نود و هشت هجری نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفت
و هفتاد تن از مرد و زن بسوخت اما از آنسوی چون علیمرادخان زند بعد از فوت زکیخان و قلع و قمع اولاد و عشیرت
کریم خان از شیراز باصفهان آمد و لوای سلطنت برافراخت شیخ ویس خان ولد اکبرش را با دوازده هزار کس
از ابطال جماعت لر و کرد به تسخیر مازندران مأمور ساخت بعد از ورود شیخ ویس خان باراضی ری محمدعلی خان
حاکم خوار بدو پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند

مقاتلهٔ آقا محمد شاه با شیخ ویس خان زند

پس بدل قوی همین لار را لشکرگاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد رضا قلیخان دولو را بدفع او
نامزد فرمود او در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان با اتفاق پنجاه تن از
لشکریانش را اسیر فرمود شیخ ویس خان از رزمگاه فرار کرده بدماوند نشیمن ساخت و بحراست خویشتن پرداخت
بعد از پانزده روز علیمرادخان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و بیدرنگ شیخ ویس خان را از طرف فیروز
کوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار به تسخیر
مازندران فرمان داد در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمد شاه جای آن داشت که در دفع
دشمن یکجهته باشند و همدست بکوشند مرتضی قلی خان برادر را گذاشته بلشکر اعادی پیوست لاجرم آقا محمد شاه
چنان صواب دانست که در شهر استراباد نشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر زندیه بی عایقی و مانعی

محاصرهٔ استراباد بدست محمد ظاهرخان زند و فوت والدهٔ آقا محمد شاه

در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند آنگاه علیمرادخان محمد
ظاهرخان خواهرزادهٔ زکیخان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد بشمار برمی آمد مأمور تسخیر استراباد
نمود و محمد ظاهرخان برحسب فرمان در ظاهر استراباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده بنشست مدتی از دو سوی
کار بمقاتله میرفت یکشب محمد ظاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان را در آنجا جای داشت چون صبحگاه
آقا محمد شاه این بدید فرمان داد تا لشکریان بیرون شده آن برج را پیورش فرو گرفتند و از جانب دیگر جماعتی را
برگماشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمد ظاهرخان مسدود نمودند در اینوقت مهد علیا والدهٔ آقا محمد شاه

که خواهر

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

که خواهر محمد خان قاجار بود مریض شد و بجهان جاویدان رحلت فرمود و بعد از روزی چند مهدیقلی خان برادرش که مادر او از مردم کرد محلّه استرآباد بود هم درگذشت آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده انگاشت و از چار سوی لشکرگاه محمد ظاهرخان را بمحاصره انداخته یکباره طریق خورش و خوردنی بر ایشان مسدود ساخت چندانکه کار بر او تنگ شده و ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت جمعی از ابطال رجال دنبال او برگرفتند و در حوالی گرگان دستگیرش ساخته بنزدیک شهریارش آوردند فرمان رفت تا سرش از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی بعراق گریختند چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس خان نیز تاب درنگ نیاورد و بنه و آغروق خود را ریخته بطهران گریخت در اینوقت آقا محمد شاه خواست که بمازندران آید و از انجا اعداد فتح عراق فرماید لاجرم بتدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآزموده که از تمامت مازندران بنجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و بشوکت و جلالت مختار اختیار کند و زمام لشکر را بکف کفایت او نهد تا اینجماعت را بنظام و بر وفق مرام کوچ دهد از میانه میرزا اسدالله خان نوری را که پدر بر پدر از صنادید مازندران بلکه شناخته همه ایران بود اختیار فرمود همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم بزرگان و خواجگان بوده اند چندانکه در آن مملکت بطایفه خواجگان مشهورند و نسب بخواجه ابوالصلت هروی میرسانند چنانکه در جای خود مسطور است بالجمله آقا محمد شاه میرزا اسدالله خان را حاضر حضرت داشته فرمود اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و اینمعنی پوشیده نیست که سلطنت را خاصه در عنوان امر کار بنظام لشکر و قوام سپاه است بالهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل ترا کفیل فرمایم و از تشتت آرا و انقسام خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم و او را بوزارت لشکر برکشید و خلعتی درخور بداد و خویشتن جنبش کرده بسرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم بدست خویشتن او را سپرد و گفت این مفتاح وزارت و کلید امارت است بدین لیقه و قلم ترا بر خداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قواد سپاه و اعیان درگاه بهت نرم گردن و فروتن باشند میرزا اسدالله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این رافت گشت چنین شکرگذاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که بفضل خداوند قادر قهار و اقبال شهریار تا جدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز جنگ از پلنگ و رپیال خونخوارتر باشند و دلهای ایشانرا با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان نهند و جان برایگان دهند شهریارش تحسین فرستاد و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد همانا هنوز آن قلمدانرا که ودیعه سلطنت و طلیعه میمنت است جناب اشرف امجد صدر اعظم میرزا آقاخان که او را فرزند ارشد و آن قبیله را رکن اشد است در مجره زرین مضبوط دارد و با تیغ هندی و رمح خطی برابر شمارد اکنون بر سر داستان شویم از پس اینواقعه آقا محمد شاه بصواب دید میرزا اسدالله خان عرض سپاه دیده بمازندران سفر کرد و علیمراد خان رستم خان زندرا که از عمزادگانش بود با دو هزار سوار جرار بطرف سوادکوه فرستاد و از اینسوی آقا محمد شاه جعفرقلی خانرا بدفع او نامزد کرد در ارض زیراب بایکدیگر دوچار شدند و کارزار کردند رستم خان تاب درنگ نیاورده بهزیمت شد لاجرم این همه ادبار که از پی

یکدیگر دو چار شد فتوری سخت در کار علیمراد خان انداخت و این هنگام نیز از افراط خمر مرض استسقا بر احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در مورچه خورت که نه فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد مرتضی قلی خان چون این بدید و در حضرت برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت بمیان ترکمانان گریخت و از آنجا بنزد پادشاه خورشید کلاه روس شده او را ترغیب بتسخیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده درگذشت جسد او را بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن باز شویم بعد از وفات علیمراد خان جعفر خان زند که برادرزاده کریم خان و با علیمراد خان از طرف مادر برادر بود در حمسه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب زده تا اصفهان بتاخت و بجای او برنشست اما از این سوی آقا محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از مازندران آهنگ عراق فرمود و چون باراضی ساوه فرود شد ابطال خلج و پیات برکاب پیوستند و از آنجا بدار الامان قم آمده نجف خان زند را که از قبل جعفر خان حکومت داشت بمحاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را فرو گرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت نجف خان از آن گیر و دار طریق فرار برگرفته تا اصفهان بشتافت و بجعفر خان پیوست آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بکاشان آمد در آنجا علی خان خمسه و سرکردگان قراگوزلو بلشکرگاه پیوستند آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود جعفر خان چون این بشنید احمد خان ولد آزاد خان افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه بمدافعه بیرون فرستاد و چون ایند و لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ آوردند بازار حرب و ضرب رواجی گرفت و سه ساعت مدت مقاتلت بدرازکشید عاقبت تقی خان زند دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد چون این خبر بجعفر خان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده اهل و عیال و اموال و اثقال خود را برداشته بشیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و چهل و پنج روز در آنجا نشیمن ساخت و امر آن بلد را بنظام کرد آنگاه باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را همچنان بحکومت بگذاشت در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم گلپایگان و فراهان همداستان شده بموافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسکران بعزم مقابله و مقاتله شتافته اند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه بیرون زد بعد از تلاقی فریقین با دل حمله مخالفین شکسته شدند و در سنگری که از بهر خویش کرده بودند پناه جستند بر حسب فرمان شهریار جعفر قلیخان و علیخان افشار با فوجی از لشکریان ایشان را بمحاصره افکندند آنجماعت هم در سنگر تاب درنگ نیاورده بنه و آغروق خود را ریخته بقلل جبل گریختند لشکریان از دنبال ایشان بتاختند و بسیار کس را دستگیر و مقتول ساختند ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز گرفتار شدند و بمعرض عقاب و عتاب درآمدند فرمان رفت تا جمله را سر برگرفتند آنگاه لشکریان دست نهب و غارت برآورده هشتاد هزار سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی بغنیمت گرفتند مردم بختیاری از این هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته بشعاب جبال و قلل با ذخیره جای کردند و بعد از روزی چند از در انکسار و ضراعت بیرون شده بدست رسل و رسایل بکرم شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را معفو داشت و بجانب اصفهان لوای مراجعت برافراشت.

## شرح سلطنت جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

برافراشت در اینوقت اسمعیل خان فیلی بدست برادرش پیشکشی و عریضه انفاد حضور داشته مورد الطاف خسروانه گشت و همچنان برفرمانگذاری لرستان منشور یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان سفر کرد و در انجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و ایالت کردستان از حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته بودند دیگر بحصانت قلعه و حراست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان سوادکوهی با یک عم و عمزاده که خدمت علیمراد خان میکردند بحکم پادشاه نابینا شدند و شاهزادگان فتحعلی خان و حسینقلی خان که مأمور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند اما از آنسوی جعفر خان زند چون دانست که پادشاه از اصفهان بری سفر کرد تجهیز لشکر نموده باصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت و حاجی علیقلی خان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف کلپایکان و قلمرو کوچ داد شهریار چون این خبر بشنید فرمان داد تا خسرو خان والی کردستان و علی خان حاکم خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه بر او گرفته جنگ در انداختند یکروز از بامداد تا شامگاه حرب برپای بود عاقبت جعفر خان شکسته شده بسنگر گریخت لشکریان بگرد او درآمدند و از هر سوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد ناچار اموال و اثقال خود را گذاشته باصفهان گریخت دیگر باره قوتی و شوکتی بدست کرده بنشست آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و از اراضی فراهان گذشته بمنزل دهق فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را نموده تاب درنگ نیاورد و بار بشیراز گریخت پس شهریار جعفرقلی خان را با ششهزار کس مأمور بتوقف اصفهان فرمود و خود بچمن سنگباران آمد در آنجا مسموع افتاد که علی خان خمسه از طریق اطاعت سر بر تافته لاجرم بجانب خمسه شتافت چون راه بخمسه نزدیک کرد علیخان بقدم اعتذار بیرون شده استرحام و استعطاف نمود پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد

### وقایع سنه یکهزار و دویست و یک و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و یکسال درگذشت هدایت الله خان در شیروان اعداد کار کرده بگیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود مصطفی خان دولو را با ششهزار کس از ابطال بدفع او مأمور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست ایوانی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال بمدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که ده فرسنگی رشت است پذیره جنگ شد لاکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد آید و مصاف بادید شود فرار کرده بهدایت الله خان پیوست و مصطفی خان از دنبال و تباختن ناچار هدایت الله خان بیرون شده در سپر بازار صف برزد و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون رشت را در قوت بازوی خود ندید پس بجانب انزلی فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او بمحاصره انداختند از قضا یکشب آتشی در سرای یکتن از قلعه گیان افتاد و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم

شد و از بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند مجال توقف بر هدایت الله خان
محال افتاد از قلعه بزیر آمد تا بکشتی در رود دوراه با کوبه پیش گیرد ناگاه به تیر کین از تفنگچیان طالش بدریا
افتاد ملا خان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه
از طهران باصفهان آمد و علی خان خمسه را که سالها بهوای خودسری کار میکرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار
مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید و از آنجا بچمن کندمان نزول فرمود و در منزل
سنگباران زکریا بیک کرجی وکیل ارکلی خان والی کرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را
بنواخت و از آنجا از راه بروجرد اراضی بختیاری را بنظام کرده بجانب همدان شد در اینجا لطفعلی خان عم
خسرو خان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسرو خان از ادراک
حضور رهین حسرتست او را مهلت گذارند تا بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانه درگاه
آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در اینسال جعفر خان زند از شیراز بتسخیر یزد بیرون
شد تقی خان یزدی از میر محمد خان که در اینوقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تاختن کرده
در ظاهر یزد با جعفر خان مصاف داد و او را بشکست و اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت بغنیمت
برگرفت و از این فتح عجبی و تنمری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد محمد خان و اسمعیل خان
عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند نیز با او پیوستند جعفر قلی خان از اصفهان بیرون شده پذیره
جنگ او گشت و بعد از چهار روز مبارزت و مناجزت میر محمد خان بنه و آغروق بریخت و بیرون گریخت
و از آنجا بطبس شد و هم در اینسال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داده باصفهان
آمد و شاهزاده فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم داد و متوجه شیراز گشت و در مشهد ام النبی لشکرگاه کرد و علی
قلی خان را بتاختن و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را تا تخت جمشید عرضه
نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت باصفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس
و یاقوت و بعضی اشیاء نفیسه پیشکش گذرانید آنگاه علی قلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته باز
طهران شد در این هنگام مرتضی قلی خان از باکویه لشکری انبوه کرده بگیلان تاخت و سلیمان خان حاکم
گیلان تاب درنگ نیاورده بقزوین گریخت و صورت حال را بازنمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر
و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع او مأمور فرمود جعفر قلیخان نیز با پنجهزار کس از دنبال ایشان
کوچ داد اما از آنسوی پیش از آنکه جعفر قلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت را بپا راست
و جنگی صعب درافکند در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و پشت بزرمگاه داد امیر محمد حسین خان
ارجمندی چشم از زندگانی بپوشید و مردانه بکوشید نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان
مانند شیر زخم یافته بر چپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بخاک انداخت و خود نیز بهره
خاک گشت مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفر قلیخان پای رزم نخواهد داشت
اراضی گیلانرا عرضه نهب و غارت ساخته بجانب باکویه بشتاب گرفت و از این سوی در حین این

فتنه

## شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

شنه مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را
تصمیم عزم داد آقا محمد شاه ازین حدیث برآشفت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان
کرد چندانکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع شوان داد مفید نیفتاد
در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان بتقدم عجل و شتاب راه برداشت و از آنسوی
چون جعفرخان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه بجانب شیراز در ترکتاز آمد و این معنی
مقرر بود که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفرخان رایت فتح اصفهان برمی افراشت
و هرگاه بدو آگهی میرسید که آقا محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه با لشکر بسیار
و خواه با نفر قلیل بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد عار فرار را فخری پنداشته دو اسبه
طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خویشتن استوار نهاده بود که هنگام ورود او باصفهان
گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبوس و باد افکندن در بوق است رسیدن جعفرخان
بدانستند از بهر طلب دیناری و کدیه درهمی فراهم شده در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند چون
آن سواران که بر مقدمه جعفرخان بودند برسیدند و نگاه دران جمعیت بدیدار شد همگروه [illegible] ساختند
و باد در بوقها در انداختند جعفرخان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر ناگاه اصغای چنان
آوازهای مهیب نمود گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عنان اسب
بگردانید و در طریق فرار چون شاهین شتاب گرفت خاصانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند
سخت غمنده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدینگونه رفت از کوچه درویشان گذشتن و بدیشان
عبور کردن روا نباشد پس از در دیگر باصفهان درآمد تا این هنگام که بر حق گریخت مع القصه
چون خبر فرار او در منزل مورچه خورت معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان درآمد و مصطفی خان
دولو را از دنبال او تاختن فرمود و او تا ارض ایزدخواست برفت و چند عراده توپ از مردم جعفرخان
ماخوذ داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و زمستان را
در مازندران بپای برد در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کنیزکیکه در سرای داشت مسموم
و مریض گشت و ویس مرادخان و صید مرادخان و شاه مرادخان اعمام علیمرادخان زند و ابراهیم خان
ولد اسمعیل خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند درین وقت دو تن
از غلامان جعفرخان را که یکی رجب و آن دیگر [illegible] نام داشت و نان و آب محبوسین را متصدی بودند
[illegible] و شبانگاه از زندان بیرون [illegible] بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن
کردند صید مرادخان از بیم جان بر بام بماند و دیگران بدست آویز طنابهای شادروان بزیر آمده
در زاویه خانه کمین نهادند تا مداد که ظلمت برخواست یکی از زنان جعفرخان مردی بیگانه در سرای دیده
فریاد برداشت جعفرخان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون
تاخت نخستین شاه مرادخان بروی درآمد و جعفرخان تیغ بزد و بینی او را جراحت کرد ابراهیم خان چوب

[illegible]

جاروبی بدست کرده از قفای جعفرخان برآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای درآمد پس دست و پا هیخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته بپای دیوار ارک انداخت در اینوقت لطفعلی خان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود دانست که راه بشیراز نتوانست کرد بنزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده بازِ شیراز شد و آن بلده را مسخّر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را تا پنا و بعضی را مقتول نمود آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس بجهه گشت و در سنهٔ یکهزار و دویست و چهار هجری با لشکرهای ساخته بشتاب صبا و سحاب باصفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل بیضا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادرخود علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته به شیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پنج هزار سواره و پیاده بعزم مقاتلت بیرون شده در حوالی مسجد بردی بالشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلی خان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند نخستین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ را بر جعفرقلی خان گماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد گروهی دیگر را باعانت آنجماعت جنبش داد تا با هم پیوسته شدند و از بهر کوشش نیروئی از نو بدست کردند آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلی خان فرمان داد دیگرباره لطفعلی خان انجمنی پشتوان مردم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت از اینگونه کار کردند تا جنگ با انبوه و زمان کوشش و کشش بدراز کشید و فراوان مرد و مرکب بخاک درافتاد سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدروازهٔ شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار گشت ناچار لطفعلی خان بحصار دررفته متحصّن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یک فرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل بر سه دروازه برکشید و یکماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب مینمود بجانب طهران مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا ضریحی زر راندود کرده انفاذ درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السّلام داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج هجری و عزم آقا محمد شاه بتسخیر آذربایجان

در پایان سنهٔ یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنهٔ لطفعلی خان شاهزادهٔ جوان بخت فتحعلی خانرا با سپاهی لایق مأمور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت سلیمان خان را با شش هزار مرد بطالش فرستاد تا اهالی آن اراضی را بمعرض نهب و غارت درآورده بزرگان آنجماعت را با زن و فرزند بزنجان فرستاد و نیز شهریار از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کارآزموده بتسخیر قلعهٔ سراب و تدمیر صادقخان تصمیم عزم داد صادق خان شقاقی باندیشهٔ مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود در اوّل حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته قراباغ

عثمان

قتل جعفرخان از مرد و طلوع نیّر سلطنت لطفعلی خان

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

عنان بازگشت و در پناه ابراهیم خلیل خان جوانشیر پا رسید شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را خراب کردند و هم با آتش بسوختند و از آنجا کوچ داده باردبیل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار جان محمد خان قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود او برفت و شکسته شده باز آمد چون منازل صعب و درخت استان فراوان در راه داشت قلع و قمع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی قراجه داغ سفر کرده در چمن اشکنبر فرود شد حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بحکومت خوی و تبریز مباهی گشت و زوجهٔ او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرمان یافت آنگاه محمدقلی خان حاکم ارومی بیمناک شده باراضی اشنو گریخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدینلوی قاجار را با سه هزار کس بقلعهٔ ارومی مامور فرمود اهل و مال محمدقلی خان را بلشکرگاه حمل داد همانا در حمل اموال بعضی از اشیاء نفیسه را بنهانی از بهر خویش ضبط کرد و این معنی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان از این خیانت بر زیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علی خان جوجوق و محمد تقی خان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را از ارومی با بند و کنده بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علیخان جوجوق و محمد علی خان عزالدین لو و محمد ولی آقا را میل در کشیدند و محمد تقی خان را عرضهٔ شمشیر ساختند در این هنگام محمدقلی خان ارومی که گریخته حضرت بود درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار بتقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق گشت از پس این وقایع عریضهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان تجهیز لشکر کرده با بیست هزار کس سواره و پیاده بتسخیر اصفهان تصمیم عزم داده خیمه بیرون زد عبدالرحیم خان برادر حاجی ابراهیم خان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد از اینسوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود در چمن گندمان اصغای این حدیث کرده و بیدرنگ ساخته جنگ شده با لشکری نامور تا ارض قمشه کوچ داد آنگاه هر دو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ در آوردند و در تیر پرتاب هم فرود شدند لطفعلی خان از دوراندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر کار یکسره کند چون پاسی از شب بگذشت عبدالرحیم خان برحسب وصیت برادرش حاجی ابراهیم خان سرکردگان فارس و بزرگان قبیلهٔ زند را انجمن کرده با ایشان در هدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیمشب در میان لشکرگاه تفنگ چند به پرتاب گشادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان چنان دانست که لشکر این شاهزاده بیرون تاخته و شبیخون انداخته اند سخت هراسناک شد و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته با دویست تن از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز داشت پیوسته شود و تبارهٔ اعداد کاری کند چون بدروازهٔ شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود تا دروازهٔ حصار را استوار کرده او را بار ندادند لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه

داشت بهرهٔ غازیان لشکر شاهزاده گشت مع القصه حاجی ابراهیم خان هم در مکتوب خویش معروض داشت که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و صیانت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارد آقا محمد شاه میرزا رضا قلی را بفرمود تا در اصفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس یاور و یار کرده باتفاق بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضا قلی اموال و اثقال لطفعلی خان را حمل داد و جواهر سواره و پیادهٔ او را مأخوذ داشته با هزار سرما دیان مراجعت نمود اما از آن سوی لطفعلی خان از بنادر فارس بارض خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا اینوقت کاروانی را در راه کازرون تاختند و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از مردم خود برنشست و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان ببست در اول حملهٔ ایشان بگریختند ابدال خان عبد الملکی از دنبال آن جماعت بتاخت چون راه نزدیک کرد چند تن سر برتافتند و او را زخمی بر سینه زدند چنانکه از پای درآمد این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بجز و ش آمد از این سوی که مصطفی خان نیز شیری رزم آزمای بود کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جعبهٔ تیر پرداخته شد دست به نیزه برد و اسب برجهاند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند لطفعلی خان بجایگاه شد و مصطفی خان باز بشیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خان را با پنجهزار کس مرد جنگی مأمور بشیراز فرمود و لطفعلی خان در مدت ذهاب و ایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود این هنگام جان محمد خان برسید و هر دو لشکر صف برزدند و جنگ درافکندند بعد از گیر و دار بسیار لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و او ناچار کر و فری نموده بزرقان فرار کرد و هم در آنجا باعداد کار پرداخته دیگر باره چهار هزار مرد بر سر خود انجمن ساخت و از این سوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلبا دد درآمدند و مصطفی خان از آنجا بمحافظهٔ شیراز آمد روزی چند از این بگذشت بحیث لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه جان محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب بتاخت و رزم بساخت لاکن رخنه و ثلمه در آن لشکرگاه نتوانست کرد لاجرم بی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آنسوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران را تصمیم عزم داده در اراضی خمسه ملا محمد حسین ملاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامهما فی روضات الجنان فرمان داده بکرمانشاهان سفر کرد و آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان افتاد که روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنهٔ هزار و دویست شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاهش مرض سکات عارض شده قطع سخن کرد و سلیمان خان قاجار که قرب مکان داشت تفرس مرض شهریار کرده حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد و پادشاه را بدستیاری خواجگان و خصیان سرای بحرم خانه آورد و میرزا مسیح و میرزا احمد اصفهانی را

مقاتلهٔ جان محمد خان با لطفعلی خان زند

که طبیب

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

که طبیب حاذق بودند حاضر نمودند تا به برکندن موی سر و اصابت زخمهای دیگر و تدبیرات بدیع و معالجات
انیق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود پس دولتخواهان درگاه بشکرانه پیشانی بر خاک نهادند و ادای
صدقات و نذورات نمودند از پس اینواقعه صادق خان شقاقی که نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود
دو تن از برادران خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت
و سلیمان پاشا والی بغداد مصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهله چرغ
و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمان برداری کرد و هم در اینسال آقا محمد شاه
فرمان داد تا عبدالرزاق خان حاکم کاشان که بحلیهٔ دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنایان و
استادان صیاغت در مشهد مقدس سید الشهدا علیه التحیة و الثنا حاضر نموده از نو قبه کردند و گنبدی
رفیع برآورده با زر ناب مذهب نمودند حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده بنظم کرده این مصرع
تاریخ آورد    در گنبد حسین علی زیب یافت زر    و هم در این سال یکهزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه
ولیعهد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استراباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن
اراضی باز داشته خود با سپاهی گران باصفهان کوچ داد و از آنجا بچمن گندمان شتافته راه شیراز
پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شبیخون لشکرگاه پادشاه
فرموده شهریار لشکریان را بحفظ و حراست خویش تحریص داد و ابراهیم خان زند دیده بانی بیرون فرستاد
تا اگر از لشکر بیگانه خبری داند بعرض رساند چون سیاهی شب جهان بگرفت لطفعلی خان چون دیوانه زنجیر
گسسته و دیو از بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را باول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب
بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و بر یکجانب اردو رکاب گران کرد و عبدالله خان عم
خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه بمیان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان در انداخت
و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند تا آقا محمد شاه در چنین
گرداب بلا مانند کوه پای برجا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره
زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند عبدالله خان بعد از رزم سازی و ترکتازی چنان
دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان بکناری فرار کرده و از پس او لشکریان را جای
درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد باسر
ابطال و نهب اموال دست برآرد در اینوقت میرزا فتح الله اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان
بود در لشکرگاه پادشاه میزیست نزدیک لطفعلی خان شتافته او را مژده فتح داد لطفعلی خان نیز
شیفتهٔ کلمات او شده یکباره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را مأخوذ خواهد داشت پس آسوده
خاطر در کنار مصاف گاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ
برداشت لطفعلی خان چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون روز برآید بآن
سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طریق فرار پیش گرفته

شبیخون لطفعلی خان بر لشکر آقا محمد شاه

بگاه

بجانب کرمان سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم او را دستگیر ساختند و ازینسوی بحکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن گیر و دار فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر بدرگاه فرستند و از انجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و بشهر در آوردند بعد از دو روز شهریار آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریمخان را که بیشتر بدست علیمراد خان ناپینا بودند با اتفاق زن و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند بجانب استراباد و مازندران کوچ دادند و میرزا فتح الله اردلانی که بیزد گریخته بود در اینوقت گرفتار شده بدرگاه آوردند بقطع زبان او فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را انتظام کرده مراجعت بطهران فرمود و در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با جفتی نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت اما از آن سوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته بکرمان درآمد ولدان نظر علی خان زند که با او از زمان دیرین بکین بودند از در و دا و آگهی یافته شبانگاه بر سر او شتافتند و چند تن از مردم او را مقتول ساختند لطفعلی خان را از این حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند کرد بید رنگ برنشسته بطرف راور گریخت میرزا محمد خان راوری نیز بکین او برخاست و از رزم آراست و چند تن از ملازمانش را دستگیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با انجماعت ساز مبارزت کند و آغاز مناجزت فرماید ناچار فرار کرده از راه چهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت چهار تن از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بهوای پادشاهی دیگر باره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقی خان یزدی بدفع او درآمد و با او درآویخت لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت آنگاه عنان برتافته باراضی ابرکوه شتافت اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بمملکت فارس اصغا فرمود محمد حسین خان خاله زاده خود را با هشت هزار سوار بتاخت و وقتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان نصر الله خان عم خود را بصیانت ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفع نصر الله خان را تصمیم عزم داده او را در قلعهٔ ابرکوه بمحاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار بنشست چون مدت محاصره بدراز کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و عزم ابرکوه برداشتن سرمایهٔ سودی نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب گرفت وقتی برسید که لطفعلی خان دست از قلعهٔ داراب جرد باز داشته طریق نیریز برداشته بود لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه بدو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و گرد از مصافگاه برانگیختند و خون یکدیگر بریختند یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند یکشب لطفعلی خان آهنگ شبیخون نمود و جمعی از ابطال رجال گزیده کرد یکتن از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

آمدن لطفعلی خان دیگر باره بشیراز

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بنزدیک محمد حسین خان آمد و اورا از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داده تا بحفظ و حراست جایگاه خود پرداخت
لاجرم چون لطفعلی خان نیمشب تاختن کرد از هیچ سوی دست نیافت و بی نیل مقصود بازشتافت صبحگاه
که جهان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از سنگر بیرون شده
رده بست از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کوشش و کشش بنهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان
پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود ناچار از اراضی شیراز دل برگرفت
و طریق طبس پیش داشت اما آقا محمد شاه در این وقت تسخیر کرمان را تصمیم عزم داده در سنهٔ یکهزار و دویست
هفت هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سواره و پنجهزار پیاده و توپ
و زنبوره در هفدهم شهر شوّال مامور بفتح کرمان فرمود مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب او ساخت آنگاه
حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند اما شاهزاده فتحعلی خان
طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شد و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او بیمناک شده روی
برتافت و اموالش عرضهٔ نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا برنشسته باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی خان را
با شش هزار تن به بم و نرماشیر مامور فرمود از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد
سازد او برفت و کامروا باز آمد مع القصّه شاهزاده تمامت توابع و اراضی کرمان را تحت فرمان کرده محمد ابراهیم
آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفت و بدرگاه پادشاه
آمد محمد رضا خان کرانی که در اینوقت دستگیر و گرفتار بود برحسب فرمان در حضرت شهریار عرضهٔ هلاک و دمار
گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهدم قلعهٔ شیراز مامور نمود تا برفت
و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر استراباد کرد از بهر آنکه جماعت یرت
ساین خانی که در طرف صحرای اترک و دشت قبچاق جای داشته در اسر و نهب مردم استراباد طریق
طغیان می سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود باستراباد بزرگان یموت را مکتوبی کرد که ابطال رجال
خویش را روانهٔ درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را بگروگان بسپارید و اگر نه ساختهٔ
جنگ شوید ایشان از سپردن زنان خود بگروگان مضایقت نمودند پس محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان
دولو را با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود مصطفی خان تا تپهٔ خیت که ربع فرسنگ به
منازل آنجماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد دیگر روز ترکان بر سر ایشان تاخته
و از دور و نزدیک جلادتی مینمودند روز سیّم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته جنگ
پیوسته شد بعد از کشش و کوشش فراوان ترکان شکسته شدند سیصد مرد دلیر عرضهٔ شمشیر گشت و هزار زن
و فرزند از آنجماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت در آن گیرودار
چنان اتفاق که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا بدست بیگانه اسیر نشود و نیز بعضی از زنان خویشتن را
از بیم اسر هلاک کردند چنانکه یکتن از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکری
برکشید و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار ردیف خود ساخته بهزیمت میتاخت

چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن را که آفتاب انجمن بود بخاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زده و از پس آنکه جنگ بکران رفت و هر دو لشکر بازجای شدند یکتن از بزرگان ترکمان که بصره نام داشت باستراباد آمد که زنش را از قید اسیر برهاند آقا محمد شاه بفرمود تا او را از کوه بسر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از زر و سیم و اسب و شتر و گاو و میش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان گشت و اسیران بسیار با خود آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از بیست تن تباه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بخرید و در شهر ساری نشیمن فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای گزیده اختیار کردند و چهل تن از پسران صنادید یموت را از برای گروگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند این جمله را مهرعلی آقای داشلو برداشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز برگردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستند و هرگز جز از در صدق و عقیدت قدم نزنند آقا محمد شاه او را نیک بنواخت و مسئولش را باجابت مقرون داشته اسرای ایشان را با او گسیل فرمود تا با اراضی خویش بازشتافتند و خود بجانب طهران کوچ داد بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان خان را با شهزار کس بدفع ابراهیم خلیل خان مأمور فرمود و سلیمان خان کوچ داده بآذربایجان ره سپار گشت از آن سوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش باجابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان و اراضی آذربایجان متوقف و مأمور گشت و عبدالصمد بیک ملازم رکاب شد

[illegible] سران ترکمانان بصره را آقا محمد [illegible]

### وقایع سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلی خان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت باملا عبدالله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده لطفعلی خان زند را که این هنگام در تقاین متواری بود بامارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن از ملازمانش بشتاب شهاب و سحاب شتافته بکرمان درآمد و بر مسند فرمانگذاری جای کرد و بعضی از افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند بنزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی آقا محمد شاه چون اصغای این خبر فرمود شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان از راحت ایوان بازندانستندی از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران باهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین بشهر بابک درآمده اهل عصیان و طغیان را کیفری بسزا کرد تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بسیر شده چهل تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در آبار قنوات درانداخته با خاک انباشته کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد دیگر روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاده رزم دادند و شکسته شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد دیگرباره دروازه های حصار را استوار بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر کردند

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

ذکر گرفتار شدن لطفعلی خان

کردند و از بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان برجها را خندقی کردند و استوار بنشستند چهار ماه شبانروز کار بجرب توپ و تفنگ میرفت و از فرود برجها نقب همی زدند بسیار بود که در میان نقبها از دو سوی لشکریان دست و گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخستند و آن هنگام که زمستان پیش آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند و از خیمه بر وثاقها درآمدند سرانجام قحط و غلا در کرمان پادید گشت چندانکه نه هزار تن از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود و ازین سوی چون کار محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا یورش آن قلعه را فرو گیرند ابطال رجال روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته آنگاه که آفتاب نشست روی بحصار نهادند چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید دلیران لشکر را باک نبود و همچنان یکدل و یکجهت بر برج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت برگشادند لطفعلی خان در آن ظلمت شب چون کار بدینگونه دید بهزار تعب و طلب خویشتن را از شکنای حصار بیرون انداخته بقلعهٔ بم گریخت صبحگاه آقا محمد شاه محمد ولیخان قاجار را از دنبال او بتاخت اما از آنسوی چون لطفعلی خان بقلعهٔ بم در رفت مردم سیستان ضعف حال و فرار او را معلوم کردند در اخذ و قید او یکجهت شدند نخستین اسب او را که غران نام داشت و در میان نگاه داران نامور بود عقر کردند لطفعلی خان از درون خانه مکنون خاطر آن جماعت را تفرس کرد و خواست تا خویشتن را بغران برساند و از آن بلا برهاند از جای جنبش کرده با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید دست برهم نهاد پس او را بگرفتند و غل برنهادند و روانه درگاه شهریار شدند در نیمهٔ راه محمد ولیخان با ایشان دوچار شد و لطفعلی خان را از آن جماعت بستد و بدرگاه پادشاه آورد آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل درکشیدند و از آنجا بطهرانش تاختند عرضهٔ هلاک و دمار ساختند و عم او نیز تا پناه گشت و میرزا محمد علی خان کاشانی برادر فتحعلی خان ملک الشعرا که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی بحضرت شهریار کرده و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده بمعرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگارانکار نکرد عرضهٔ هلاک و دمار گشت و یکصد تن از قبیلهٔ افشار کرمان که دلخواه او بودند نابود شدند و دو قطعهٔ الماس که یکی دریای نور و آن دیگر تاج ماه نام داشت و از جملهٔ جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان افتاده در بازوی او بود ضمیمهٔ خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر بابک را بقریهٔ کهنک که از توابع قم است نشیمن فرمود که از نخست وطن آن جماعت بود و هفتصد خانوار از جماعت عطاء اللهی بلدهٔ مزبور را بتوقف ری مامور داشت و یکهزار تن از جوانان تنا ور کرمانرا اسیر کرد و کی مرتضی قلیخان کرمانی مامور طهران فرمودند و حکم داد تا دیوار حصار کرمانرا با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود و در این گیرودار عبد الصمد بیک پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون بدان اراضی رسید بعضی از مردم شاهسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب خویش را برجهاند تا از میانه بجهد از قفای او بتاختند و با زخم گلوله بخاکش انداختند و سرش را از تن دور کرده بشیراز آوردند

[illegible]

اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمهٔ سپاه راه سپر بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل مکری را
که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود و از آنجا بچپرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت
آنگاه طریق تهرود گرفته مردم تهرود بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمد تقی بیک قوللر آقاسی را
از بهر استمالت بدیشان فرستاد و او را با تیغ بخشند و یکباره در ببستند شاهزاده فرمان داد تا لشکر بدین
با یورش آنحصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم
سفر کرد و با افغانان کارزار نمود و آنجماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان
دادند آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منتظم کرد و قلعهٔ قریه را دو را بحکم یورش مفتوح ساخت
و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس بدو گذاشت و حاجی ابراهیم خان شیرازی را
که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید و هم در این سال که یکهزار و دویست و نه
عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد و خفاوت گرفت و بزرگان شیروان
و شماخی و قبه و دربند را با خود تالیف داد و سر از طریق طاعت بپیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه
انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را
بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت
و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود باردبیل محمد حسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی
از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آباد بر سر پل خدا آفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه
کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد آقا محمد حسین خان اگرچه
بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را
معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران
برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد چون کار پل
پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مأمور ساخت
و سلیمان خان را با پنجهزار تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان را با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان
بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی
جای داده بطرف سالیان فرستادند و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آنجماعت ناچار
در میان بحر کشتی باز داشتند و لنگر گران کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند
برحسب فرمان بدریا در رفتند و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود مأخوذ گشت
سلیمان خان و مصطفی خان نیز رجال آنجماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت
ساخته گروهی را در قید اسر انداختند پس شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید
و زن و فرزند ایشانرا بماندران و بعضی را باردبیل نشیمن فرمود اما شاهنواز خان پسر شاه پلنگ را که
دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نمود و مصطفی خانرا

دو در را بعضی یکباران باز نمود

باوجی

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

با فوجی بمنازل ارامنه قپان تاختن فرمود و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مسکین مو
با یکصد و شش نیزه سر بدرگاه آورد شهریار اسیران را بمردم امین سپرد که از خیانت مصیانت باشند و رضاقلیخان
نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغعلی خان
بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساختن سنگرها بازداشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعه پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان بازخوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر
نمودند و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه
سپاه از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم را بسوی قلعه گشاده دادند و جمعی از قلعگیان را هلاک ساختند
و مصطفی خان را با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر متردین ببندد و رضا
قلیخان را با فوجی بسنگر تخت طاوس مامور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد و ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب درانداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند از این هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب برای منشی در منشور نگار داد   ز
منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد   تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار   ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت   گر
نگهدار من آنست که من میدانم   شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد   بالجمله از آنسوی محمد بیک و اسد بیک برادر
زادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مامنی سخت نشیمن کرده بودند پسر قلیخان و عبدالله خان بر حسب
فرمان برفتند و ایشانرا دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان را اصغای این خبر بر آشفتگی بیفزود و یکتن
از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از نزدیکان خود را بگروگان
بسپارد و خراج بر گردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه بوقت دیگر
موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون و ملک قطب
و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه مصحوب یکی از اقربای خود
پنجهزار تومان نقد انفاذ درگاه داشت و حسین خان حاکم باکویه مکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد و دیگر
تحف انفاذ حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت روزی
بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که
از سی سال کمتر روزگار داشتند باتفاق جوانان دیگر قبایل یک رده شدند و یک صف برزدند مشایخ
و کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون نداشتند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و همچنان
مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من این جماعت را از بهر مشاورت گرد کرده ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق
بقصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را بمحاصره انداختیم و کاری نساختیم اکنون هنگام خریف و برودت

هواست آزوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است باینم در رزم دهیم یا بجانب عراق تصمیم
عزم فرمائیم جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان حضرت گاه روز مقاتله و مقابله بکاریم نه هنگام
محاوره و مشاوره ما را هیچ رائی و هوائی نیست چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم شهریار ایشان را تحسین فرستاد
و فرمود این جوانان با حضور پیر و بخت جوان دمسازند همانا مرا در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان
سخن خواهم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما بر چگونه است ایشان گفتند ما نخستین خاموش باشیم
تا این جماعت پیران که بسال از ما مهترند سخن کنند و رای ایشان باز دانیم پس آقا محمد شاه با پیران مجرب خطاب
کرد و رای آنجماعت باز جست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آزوقه مشکل بدست
شود و لشکریان از زیستن صعب گردد صواب آنست که شهریار باز طهران شود و زمستان بپای برد و ناره سائر
لشکر را بساز آورده هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا بطهران تاختن و دشمن را بجای گذاشتن
نیکو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرماید
و لشکریان استحکام دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند بصواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ
ایشان فرمود همانا سخن بصدق نکردید و در مشورت هوای خویش جستید چه بزرگان قاجار سفر طهران پسنده
کردند که با زنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه
نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد یا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران
لشکر در این سفر یکتن جارچی را شنوا شدند دفع داد و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او
یکتن این منصب داشته بالجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید کهول و مشایخ سر بر داشتند و گفتند ما دیگر از اینجا
سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید
اما چون من وکیل جوانان شده ام بصوابدید ایشان کار کنم فردا بگاه کوچ باید داد از بامداد لشکریان هر کس بنه و
اغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز بر نشسته در پهلوی بارگیر جای کند تا من حکم کنم که بکجا خواهیم شد
سخن بر این نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنگاه آقا محمد شاه عنان اسب بسوی تفلیس کرداینده و تمامت
لشکر از قفای او راه بر داشتند پس از کنار پناه آباد بعزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و اغروق
گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر بتوقف فرمود و از اینجا بارکلی خان والی گرجستان منشوری
کرد که ما ملتمس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که
ند در رمل و شمار نمل دارد باراضی تفلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت ما
در شمار ممالک ایران بوده باید از شریعت عقل بیرون نشوی و بحضرت ما پیوندی ارکلی خان گردن از فرمان بپیچید
بحصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیرهٔ جنگ را بیرون تاخت بعد از تلاقی
فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار آویختن و خونریختن در هم افتادند در این هنگام بادی بر مراد
لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه و ارامنه را زحمت انداخت چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ
دادند و لشکر از پس پشت ایشان آویختن و خونریختن مشغول شدند و طریق دروازهٔ شهر گرفتند در تفت

## شرح سلطنت و جهانگیری آقامحمد شاه قاجار

ناگاه از دروازه دیگر چهار صد تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه مواضعه نهاده بهمگروه راه سراپرده آقامحمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تازو و رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند آقامحمد شاه با اینهمه بی دهشت خاطر بر جای خویشتن استوار بود و از زبر مسند خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند در اینوقت ارکلی خان را یکباره پای اصطبار بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد لاجرم با چند تن سرهنگان خویش بشهر درآمد زنش را که ده فال نام داشت باتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخت و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود آقامحمد شاه بعد از خربنه و آغروق هشتاد تن از اعیان گرجیان را عرضه شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست یغما برگشادند و چندانکه دانسته شد و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل ولات و رعات و دیگر مردم را پست و هدم کردند بعد از نه روز از تفلیس خیمه بیرون زدند در این هنگام آقامحمد شاه جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما کار کردم و از آنجا شهریار سفر گنجه فرمود در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دولو مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقامحمد شاه او را با دوازده هزار کس بدفع مصطفی خان حاکم شیروان مأمور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده بقلعت داغی که معقلی منیع بود بگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت در اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده نزد الکسندر لکزی حاکم جار و تله رفت و او را با لشکر بر سر برادر آورد محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت با قداش گریخت و شرح حال خود را معروض درگاه آقامحمد شاه داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش با قداش سفر کرد در این هنگام حاجی سعید و حاجی بنی که از اعیان آن دیار بودند بحضرت شهریار آمده فساد ضمیر و خیانت خاطر محمد حسن خان را بازنمودند چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان محمد حسن خان را مأخوذ داشته با اموال و اثقال بحضرت فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی گمارد و خود باز شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش برگرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین برآورد و ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز بنهانی نیمی از بهر خود برگرفت چون این کردار نابهنجار در حضرت شهریار بظهور پیوست آقامحمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را بجای او برگماشت ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را بطلب مال بتعب انداخته و بزحمت شکنجه رنجه ساخته بود در نیمه راه بدو تاختند مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ در انداخت از پس آنکه چند تن از طرفین طریق هلاک

پسر مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او تا زمین فنداغی براند و او را بمحاصره انداخت و کار برا و صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بلشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته بطهران آمد

قتل مصطفی خان [illegible]

## جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را بر زبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمی نهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمیگشت همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشهٔ مخالفت تواند در خاطر گرفت سر از تحمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند این وقت که مراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را باجابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناختگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی نیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق آرزوی هیچ پادشاه نبود بر بازوی جهانگشای بست و رشتهای لآلی منضود را که هر یک بیضهٔ عصفوری یا بندقهٔ کافوری مینمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرزه و دندان شیر شرزه بکارتر بود بر میان بربست و بر تخت کوه آئین بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان بنشست بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیده در رده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و بایادی تکاثره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند هنگام این جلوس یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته بود و از پس آن روزی چند لشکر این روزگار به آسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و در روز هفتم ذیقعده در سنهٔ یکهزار و دویست و ده با لشکری افزون از حوصلهٔ حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استراباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ داد جماعت گوکلان را که در فرمان برداری خویشتن داری همی کردند کیفری بسزا کرد و دود از دیار ایشان برآورد پای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت مرد و زن بعضی اسیر و برخی عرضهٔ شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بجاجرم زد و از آنجا ره سپار خراسان گشت الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار و ابراهیم خان کردشادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و شمخان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفرخان بیات حاکم نیشابور و صفرعلی خان بغایری با لشکرهای خود از قفای هم بنوبت برکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جهان ارغیان با افواج خود برسیدند اما از میانه جعفرخان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد

سفر آقا محمد شاه بترکستان و خراسان

ورزید

ورزیده و بمعرض مصادره درآمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران گشت آنگاه صادق‌خان شقاقی را با پنجهزار کس مأمور بتسخیر مشهد مقدس نمود و در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما بتحریری نامور و فحلی بلند آوازه بود با اتفاق شاهرخ میرزا و قهارقلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شده بدرگاه آمدند آقا محمد شاه شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جای داد و روز دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از ابطال رجال بفرمود که باتفاق میرزا مهدی بشهر مشهد در رود و مردم آن بلده را برأفت و ملاطفت پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازد و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون اینخبر معلوم کرد مکتوبی کرده معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود در حضرت رود بی اینکه حاضر درگاه شوم بجانب روم شهریار اجازت کرد او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت آنگاه آقا محمد شاه آهنگ مشهد کرد و ابراهیم خان شادلو را که در رسانیدن علف و آزوقه کار بمسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران فرمود و پس از دروازهٔ خیابان بشهر مشهد درآمده بتقبیل آستان ملایک پاسبان امام واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا پرداخت و از تلثیم خاک آستانش سر مباهات بسموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در قوة اقتدار داشت از جواهر نفیسه و اشیاء دیگر پیشکش گذرانید و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشتن داری کرد از وی بزحمت و تعب همی طلب داشته و بشکنج و برنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لالی که از نادرشاه افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبهٔ بر خاندان نادرشاه و بدست کردن آنهمه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها گسترند و آنجواهر را بر زبر نطع بریختند آنگاه رواق را از بیگانه بپرداخت و چند نوبت از اینسوی رواق تا بدانسوی با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خبر ورود شهریار بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر شد شاهزاده مرادخان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بیمناک شد که تا بخارا عنان باز نکشید آنگاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر حسب فرمان کوچ داده در نیمه راه بجهان دیگر شتافت پس فرزندانش بمازندران جای کردند آنگاه اسحق خان حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره ادیماقیه و دیگر بزرگان آمدند و حاضر حضرت شده مورد الطاف ملکانه و خلاع شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمد حسن خان قراگوزلو را بنزدیک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد و مکتوبی حفاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک ایرانست عمال خویش را طلب دارد و با اولیای حضرت سپارد و اسمعیل آقای بیگر را که در سلک بساولان درگاه بود با منشوری مهرانگیز بنزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمان گذاری هرات داشت گسیل ساخت و نیز کس بنزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را

دیدی آن کردی و اسیران بردی و بیرام علی خان که نسب با قبیلهٔ قاجار داشت عرضهٔ هلاک و دمار آوردی
اکنون اسیران را باز فرست و از آنچه کردی پوزش کن و چیزی که فرمایی و اگر نه ساختهٔ جنگ میباش که من سفر
بخارا خواهم فرمود و بخارا و سلطان بخارا را آن همی خواهم کرد که تو با مرو و بیرامعلی خان کردی سلطان بخارا
این خبر هول و هیبتی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود
لاجرم اسیرانیکه در اراضی او از پیشین زمان تا آنوقت گرفتار بودند شمار آورد هشتاد هزار تن برآمدین
جمله را از بهر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ برهم نهاد که این جمله را بدهد و از بیم و بلا
برهد اما جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه را از وی بگردانید چنانکه مرقوم
میشود مع القصه آقا محمد شاه رسولان را بفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان زن و فرزند بگروگان گرفته
روانهٔ طهران فرمود چون این کارها پرداخته شد ناگاه مسرعی سبک سیر برسید و عریضهٔ حکام آذربایجان
برسانید محمد خان بیکلربیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکلربیکی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش
داده بودند که چون در سال پارین قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد پادشاه روس کترین دوم
زوجهٔ پطر سیم که خورشید کلاه لقب داشت بکین خواهی کمر استوار کرد و هشتاد هزار کس لشکر و صد عراده توپ
بجانب مغان بیرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه دربند را بمحاصره انداخته اند
و مردم بادکوبه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم
گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه
زدن گرفت در زمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری خراسان باز داشته حکم بتوقف فرمود
و شجعلی خان کتول را بحراست قلعهٔ مشهد و تعمیر روضهٔ منوره و اخذ منال دیوانی فرمان داد و بجانب طهران بشتافت.
تمام بشتافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که نزدیک شاه زمان شده بود برسید و سفیر کابل کدخان
باتفاق او جواب نامهٔ شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مصافات
بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود از پس این واقعه خبر برسید که پادشاه روس را
اجل موعود دریافت و ناگاه براه عدم شتافت و پول پسر پطر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه
پراکنده شد آن جماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را گذاشته
بدار الملک خویش شتاب گرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار
جنگ جماعت روسیه را ساخته میشد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیز نیکو میدانست یکشب که سورت سرما
بشدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب تا سحری بدست کرد و انگشتهای افروخته را در منقل یک یک همی
گرفت و از اینسوی بدان سو گذاشت و این کار را بتکرار همی کرد و سر فرو همی داشت تا آنگاه که مؤذن بلند آوازه
گشت چون بانگ اذان بشنید آن اخگر را از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده
گشت و گفت ای خدای قاهر غالب یا او را انگشت یا تیر از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه
روس برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار و دویست و دوازده هجری از طهران خیمه بیرون زد

و مانند

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

و مانند سیل بنیان کن پست و بلند زمین را در نوردید و از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد و از میان لشکر ده هزار سوار جرار گزیده ساخته بر سر قلعه پناه آباد تاختن فرمود ابراهیم خلیل خان از بهر دفع تاختن پل ارس را شکسته بود شاه بدان ننگریست و مانند باد از آب عبور کرد اگر چه بعضی از لشکریان از اسفاین شکسته غرقه شدند اما ابراهیم خلیل خان را از اینکونه عبره خوف و خشیت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال درنگ در چشمش مجال ننمود بی توانی اهل و اولاد خویش را بر داشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد و شهریار بیمانعی و دافعی بقلعه پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن نتوان یافت در رفت و اموال و اثقال و خزاین و دفاین که در سالهای دراز ولات و رعات آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چهار بالش سلطنت تمکن آمد در اینوقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و مدتش بنهایت روی داشت سه تن از خادمان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند بوعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد بیامداد فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشد و سخنی که بر زبان راند چون قضای آسمانی با مضا رساند لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب بر زند تن بخاک خواهند سپرد از در چاره بیرون شدند و از هر گونه سخن کردند عاقبت با هم مواضعه نهادند که اگر توانند و دست یابند پادشاه را تباه کنند و هم در آن شب که شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه بود در یکهزار و دویست و دوازده سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برفته و دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشنه کشیده بجوار ولی نعمت تاختند نزدیک بسپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم و خواب نکردندی در جامه خوابش با عانت یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خونش آلوده ساختند و صندوقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته بنزد صادق خان شقاقی شتافتند چنانکه بشرح خواهد رفت

وقایع سنه هزار و دویست و سیزده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

بشرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خوارزم آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان بیباک نخستین بنزد صادق خان شقاقی شدند و خبر باز دادند صادق خان از فزع و هول و هیبت و کمال غرابت این خبر را اینک استوار نداشت قاتلان بی توانی باز شتافته جواهر و لآلی و اثاثه سلطانی را حمل داده بدو سپردند لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن اشیا را مأخوذ داشته از قلعه پناه آباد بیرون شتافت و بسرعت برق و باد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه این حادثه مکشوف گشت نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسد الله خان وزیر لشکر و میرزا رضا قلی منشی الممالک بخوابگاه پادشاه شهید در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جائی بجائی نقل توانند کرد ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند بر داشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده از راه نخجوان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند در اینوقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی میگرفتند شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چندتن از

از برادرزادگان که فرزندان ولیعهد دولت فتحعلی شاه بودند ساز رفتن بطهران کرد و جماعتی از امرا و خوانین بنه و آغروق ریخته ملازم رکاب شاهزادگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امرا و تفنگچیان مازندرانی از شاهزادگان یکسوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران گرفتند و در حوالی زنجان با محمد حسین خان و میرزا رضا قلی پیوسته شدند اما حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیار از سپاه از راه طالش و رشت بطهران آمده در ظاهر قلعه فرود شدند میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه حاجی ابراهیم خان این محل یافت او را بدرگاه نگذاشتند اینوقت در طهران متوقف بود چون اصغای این خبر کرد با میرزا محمد خان قاجار که شهر طهران را برحسب وصیت شاه شهید حافظ و حارس بود مواضعه نهاد که هیچکس از امرا و لشکریان را بشهر در شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلی شاه در رسد پس دروازهای شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون قتل برادر را بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمده در قریه علیشاه که از محال شهریار در پنج فرسنگی طهرانست لشکرگاه کرد و در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب تاج و کمر گردد و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان شقاقی افتاد آنرا نتیجهٔ اقبال دانسته در کار سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همیکرد و بسیار کس که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر رستکاری خویش بر سر او انجمن شدند پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بامارت قراجه داغ مأمور نمود و خود با آن لشکر گران بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرد از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که در تبریز و قراجه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعهٔ خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با پنجهزار کس در کنار خوی خیمه زدند اما صادق خان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت حکم بیورش داد از هر دو جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی می افتاد مردم فراوان نابود میگشت و بابی مفتوح نمی شد صادق خان حکم داد تا جمیع قریه و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرضهٔ نهب و غارت داشتند و کار بر مردم آن اراضی صعب کردند روزی چند بدینگونه کار همیرفت و هر یک را هوسی در می آمد تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید پس بی توانی خیمه بیرون زد و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگرچه در ضمیر هوس سلطنت داشت اما اینمعنی را در بیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شده جبین اطاعت و انقیاد بزمین نهاد در اینوقت فتحعلی شاه منشوری ملشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب آنست که روزی چند بخانهای خویش باز شده از تعب راه برآسائید تا آنگاه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه خواهند شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقعی ننهاده بازخانها شدند و با او جز غلامان خاصه کس نماند در اینوقت

خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در دعوی سلطنت

رسیدن شهریار جهان فتحعلی شاه از شیراز بطهران

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

نماند در اینوقت علیقلی خان را طلب فرمود که میباید بنزدیک ما شتابی و بشهر درآئی تا در کار سلطنت و مملکت مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم علیقلی خان چون لشکری که با او تواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار بشهر طهران درآمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از شاه ورود و شیرازه دولت در کنار او خواهد بود و همی بر زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضع و شریف او را پند و اندرز گفتند سود نبخشید این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند روزی در ریحی انجمن شده او را دعوت نمودند و گفتند اینگونه پندارها که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت صواب آنست که وصیت برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی هم سر برتافت و سخن ایشان را نپذیرفت زنان قبیله همدست شده او را بدگفتند و براندند و لطمه زدند علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده بخانه خویش شد شهریار نامدار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا باصلاح نیاید روز دیگر در ایوان دارالاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکرهای گران در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هر کرا تاج و کمر بهره افتد نخستین دفع او را کمر بندد علیقلی خان از جای جنبش کرده آهنگ دارالاماره کرد و او را سیصد تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه و ذهب داشتند این جمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او سپر گشتند و چنان بود که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه در می‌آمد صدر مجلس صحبت و بجانب صدر می‌شتافت این نوبت چون بدر وازه دارالاماره آمد ایشیک آقاسی ملازمانیکه از پیش روی او بودند بازند و با علیقلی خان گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جهال و عوام و چون علیقلی خان درآمد هم در حال حکم داد تا دربانان در ببستند و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در پهلوی علیقلی خان درآمده او را چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن چه اینک پادشاه از صدر ایوان نگرانست این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت در پاسخ خطابی درشت دید و تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر فرود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون علیقلی خان راه بگرداند که از باب ایوان داخل شود از پس در او را بدیگر جای بردند و از هر دو چشم نابینا ساختند مأمور توقف بار فروش مازندران نمودند و در حال غلامانش را میرزا اسد الله خان وزیر لشکر با شفاق و الطاف ملکانه امید وار ساخته نام ایشان را در جریده ملازمان درگاه نگار داد مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمناک شده از حاضر شدن بدرگاه تقاعد ورزید آقا محمد شاه مکتوبی کرده که هان ای علیقلی چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شدی آری برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند برادر من بودند تو آقا باجی منی روا نیست که خواهر از برادر بیم کند پس فتحعلی شاه را فرمود نزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن لکن از قبل خود با او پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع القصه چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان

نامه نبشتن علیقلی خان [illegible]

پرداخت روز دیگر حسین خان قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی نامور فرمود تا بقزوین تاختن کند و مردم قزوین را از در رود او دل قوی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادق خان شکستی نگیرند و این هنگام در حضرت شهریار مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید نامور بحراست قلعهٔ مشهد مقدس بود از شنیدن خبر شهادت آقا محمد شاه باشتهار کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه ایمنی را بفال نیک گرفت و لشکر را از زمال بی نیاز کرده عنان عزیمت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بقدم عجل طی طریق کرده بقزوین آمد صادق خان نیز چاره جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمده صف راست کرد و از اینسوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند میسره و میمنه بپای آستند پس از هر دو سوی لشکریان درهم افتادند و دست و بازو گشادند و کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند در پایان کار مردم صادق خان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادق خان را تاب درنگ نماند و تا سراب عنان نتوانست باز داشت و چنان بشتاب برفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد و این هنگام چنان میدانست که قلعهٔ خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشد و بدانجا پناه تواند برد اما از آنسوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادرا و جعفرقلی خان در رکاب شهریار کوچ میداد و ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذربایجان از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشهٔ برادران صادق خان را دانستند و هزار مرد از اکراد و دیگر مردم فراهم کرده در مرند با برادران صادق خان مصاف دادند و ایشان را چنان هزیمت دادند که دوازده فرسنگ مسافت را در مدت دو ساعت در نوشته به تبریز درآمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادق خان را اصغا نمودند نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد و بجانب سراب شتافته با صادق خان پیوستند از قضا ایشان و صادق خان دیگر درشکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان درگاه گرفتار شدند ایشان را بموقف عذاب و عقاب آوردند و باز داشته شد و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را با کارد و دشنه از هم فصل دادند آنگاه شهریار باراضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و منشوری بصادق خان شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیم خان عضدالدین لو قاجار سپرده و نزد صادق خانش رسول فرمود و بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادق خان از در زاری و ضراعت بیرون شده استغفار و استرحام همی کرد و توبت و انابت گرائید و جواهر و لآلی را باز بسته و دیگر اثاثهٔ سلطنت را با ابراهیم خان سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش بود و تا بحضرت شهریار بازشده این جمله را پیش داشت فتحعلی شاه جرم صادق خان را نادیده انگاشت و او را بحکومت گرمرود و سراب بازگذاشت و نیز محمد خان ایروانی را که ملتزم رکاب بود با رتبت حضور سعدت شاد خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعهٔ ایروان مامور داشت و جعفرقلی خان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسین قلیخان عزالدین لو را مامور بنام آباد فرموده منشوری با ابراهیم خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را باتفاق او بجانب عراق حمل دهد پس از زنجان بسوی طهران کوچ داده و از نیمه راه نظام الدوله سلیمان خان را بنظم گیلان فرستاد و در روز

مصاف صادق خان شقاقی با پادشاه و فرار او

[illegible]

[illegible]

بیست چهارم

# شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بیست چهارم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پناه آباد مراجعت کرده جسد شاه شهید را بپاورد لاجرم شهریار با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورد و بشهر در آمد و هفته بسوگواری روزگار برد آنگاه محمدعلیخان قاجار را با دو هزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرمان داد تا باتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشه جسد شاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنها آلاف التحیة والتحف حمل دهند و ابراهیم خان عزالدینلو با قراء و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز بیست و چهارم جمادی الاولی از طهران بیرون شدند و راه در نوشتند سلیمان پاشا والی بغداد باستقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد بالجمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چندتن از قرای قرآن را ملازم آن مزار ساخته باز شدند چون اینکار بپرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند هم در آن ساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیان بها داشت بر سر نهاد و رشتهای لالی آبدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور بربست و بر تخت پادشاهی برنشست و پسران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا در آمدند و پیشانی برخاک نهادند هر نفری بجای خویش برصف شد شهریار سخن آغاز کرد و مردم را بعدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را بیم و امید وعده و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و بشکرانه جبین بر زمین سودند آنگاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را ببذل دینار و درم بنواخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار در آمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت و او را سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان شاهزاده همیون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرمود و شاهزاده محمود را بایالت هرات بازداشت و برادران خود را از بالای حصار کابل که حصاری حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کابل و پیشاور روزگار می‌برد و شاهزاده زمان را که کوچک‌ترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر سلطنت برداشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن نهادند و لشکر برآورده چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همیون بدست شاهزاده زمان گرفتار شده بحکم برادر از هر دو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاتلت او نداشت شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای مکری مهماندار او باشد و چراغ علی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید از پس این واقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمدخان پسر زکیخان زند که در غلبهٔ دولت شاه شهید ببصره گریخته بود در این وقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود باراضی بهبهان آمد و از آنجا بکازرون شد و جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود در راه

جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه [illegible] بر تخت سلطنت

ممسنی نعیمی [illegible]

چنین پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی بود با اعیان اصفهان حاضر درگاه پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده بدفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا عبدالوهاب مستوفی را بحکومت اصفهان باز داشته دست مصادره از آستین برآورد و باخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت بعد از اصغای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علی خان داشلو و اللهوردی خان عزالدین لو و حسین خان قوللر آقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب اصفهان شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته باستقبال جنگ بیرون شد و در منزل خیر تلاقی فریقین افتاد و بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که در این مدت قلیل برهم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون میان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد پس برحسب فرمان جسد او را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند چون این خبر گوشزد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت بیشتر در هول و هرب افتاد و بجبال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد و بمیان قلعه از آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظر علیخان باجلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چند تن دستیار شده او را رها کرد و دیگرباره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصه او در حضرت فتحعلی شاه معروض افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی گرازو ملایر و حسن خان والی فیلی و تقی خان حاکم بروجرد را بدفع او فرمان داد این جمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقی خان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نام ور گشت و از آنسوی جعفر قلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملتزم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادق خان شقاقی چون این بشنید بیمناک شده حکومت سراب و گرمرود را بگذاشت و باراضی شیروان گریخت و عجب آنکه جعفر قلیخان دنبلی نیز باغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشتن بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده روی مصادقت با صادق خان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمد قلیخان افشار نیز بدیشان پیوست چون این جمله باهم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمد قلیخان مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را بازنمود فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با گروهی از لشکر قلمرو علیشکر فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد و آنگاه حسینقلی خان افشار را

بایالت

# شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کن و از جماعت افشار انبوهی ساخته
حصار ارومی را مفتوح ساز و محمد قلیخان عم خود را دستگیر کرده در بند زنجیر بدار و او برحسب فرمان خیمه بیرون
زد و نظام الدوله سلیمانخان را نیز با فوجی بر مقدمه پیش رفتن فرمود آنگاه نواب شاهزاده محمود افغان را گفت
که تو مردی مهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم چند روز در دارالمؤمنین کاشان که حوزه امن و امانست
نشیمن فرمای چندانکه ما از سفر باز شویم و کار تو برمراد کنیم و او را روانه کاشان فرمود و خود روز دهم شهر ذیحجه
با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شقاقی از
جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس بتر و یک سلیمانخان نظام الدوله فرستاد
آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشفاعت برانگیخت بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و
شهریار ملتمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شتافت
و از آنسوی چون جعفر قلیخان و محمد قلیخان از قصه صادق خان آگهی یافتند عنان تمالک از دست بدادند جعفر قلیخان
از اراضی ایران یکسوی شده بمیان کردان رومی و قپسلکه کردیزیدی جای کرد و محمد قلیخان بحصار ارومی گریخت
اما حسینقلی خان برادرزاده او که بگرفتن عم خویش مأمور بود باتفاق محمد علی بیک قوللر آقاسی و جمعی از قپسلکه
بلباس برسر او تاختنه باندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت
فتحعلی شاه بفرمود تا میرزا رضا قلی منشی الممالک بارومی رفته اموال و اثقال محمد قلیخانرا ماخوذ داشت و افشاریان
دماوندی بحراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد
تا محمد قلیخانرا جامه زنبورکچیان در پوشیدند و اجری و جامگی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو بعبرت
بینند و پند گیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی
خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاه ایرانرا در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه
میهمانرا چنان میزبانی کرد که سالها بزرگان با نهاد کره میرفت و از پادشاه در خور خدمت خویش نواخت و
نوازش دید این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که مأمور بحکومت فارس بود
از در مخالفت بیرون شده سر بخودسری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی
که با خود از در صدق نمیدانست میل در کشید و در حبس خانه باز داشت و میرزا نصرالله را که برحسب فرمان
پادشاه مأمور بتوقف فارس بود نیز ناپدید ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در اینوقت در
لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده بعراق گریخت از پس او رستم بیک غلام خود را بحراست
فارس و حفظ محبوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق گشت و چون راه باصفهان نزدیک
کرد محمد علیخان قاجار که از قبل شهریار مأمور بنگاهداشت اصفهان بود با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان
این سخن درمیان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر بیرون شده
در ارض دهق که چهار فرسنگی اصفهان است جای کردند و حسینقلی خان بیمانعی باصفهان در آمد مع القصه چون
شهریار اصغای این کلمات کرد بدبخت خشمگین و غمنده شد و در اصلاح اینکار تصمیم عزم داد و پس نخستین

آمدن صادق خان شقاقی بدرگاه پادشاه

مخالفت شاهزاده حسینقلی خان برادر پادشاه و هوای سلطنت

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار بر حسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور بتقدم عجل وشتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را بشکست و محمدخان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را باراضی بصره رساند در نواحی ذزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و بنزد حسن خان والی آوردند حسن خان بیم کرد که مبادا محمدخان زند باز رها شود و روزی او را گزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و با زنجیر و کنده بحضرت شهریارش فرستاد از قضا روزی که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق جای داشت محمدخانرا حاضر درگاه کردند شهریار بفرمود تا او را بمردم چهارده استراباد سپردند چه ایشانرا از محمدخان مطالبت خون میرفت پس حکم قصاص بر او جاری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج گرمرود فرود شد و در آنجا ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش باحضار او حکم رفته بود برکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد در این هنگام در حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان علی همت خان کلیائی و خان بابا خان سرکرده نانکلی نظام الدوله سلیمانخان را بفریفتند که در این هنگام چون محمدخان زند عراق را آشفته ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر بهوای سلطنت سرکشی تواند بود و سلیمانخان نیز سخن ایشانرا استوار داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خانرا واجب تر میدانست مخالفت او را وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو علیشکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون شده بمحال فراهان بتاخت مع القصه شهریار ملا علی اصغر ملا باشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینعلی میرزا از طهران بیرون شده در بین راه بدرگاه پیوندند و ایشان در اراضی درجزین بلشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا رخصت انصراف حاصل کردند و باز بطهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریهٔ سارق که از توابع فراهان است فرود شد اما از آنسوی چون مهد علیا والدهٔ پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بدانست نخست برسل و رسائل چندانکه توانست حسینقلی خانرا پند و اندرز کرد و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای اطفای نایرهٔ فساد بسرعت تمام نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشا کرد و آتش خشم شهریار را بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان شتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاهت شفیع جنایت شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن این سخنانرا حسینقلی خان در گوش ببست و از جنگ و جوش ننشست لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغروق را در سارق گذاشته با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دوچار شد از هر دو روی صف راست کرده میمنه و میسره بیاراستند لاکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندانکه تواند کار بمداهنه و مدارا براند لشکریانرا از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ نزد برادر گسیل ساخت و پیام داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشتهٔ اخوت گسیختی و هم نیک میدانیکه در این

میدان

[illegible]

[illegible]

# شرح سلطنت وجهانگیری آقامحمد شاه قاجار

برکاب آمدن حسینقلی خان بمیدان جنگ و طلب عفو کردن

میدان جنگ مردان تورا بالشکر ما نیروی درنگ نیست با اینهمه خاطر ما هنوز مایل ائتلافست اگر خوف و خلاف از دل بیکسو نهی و از در معذرت بجانب ما کوچ دهی گناهت معفو دارم و دل آزرده ات نگذارم میرزا موسی برفت و این کلمات را بلسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تحیر و تنمر فرود آورد چندانکه بی توانی از میان سپاه خویش اسب برجهانده بکینه نزدیک برادر شتافت و روی برخاک نهاد و اشک بیارید شهریار از فراز اسب دست فرا برده خاک از چهره وآب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش کرد که شهریار نیز آب در چشم بگردانید و فرمود ما از جنایت و جرم ملتزمین رکاب حسینقلی درگذشتیم پس هر دو لشکر با هم دمساز شدند و مخالطت آغاز نهادند اما ولیخان قاجار که از جانب شهریار بدفع محمد خان زند مأمور بود بی سببی از سلاخور پیرون شده بحسینقلی خان پیوست کردار او در خاطر پادشاه حملی گران بود بفرمود او را بضرب تازیانه لختی زحمت کردند و با سخرگان کوی و برزن قرار رقص کردن فرمودند آنگاه در زنجیر و کند اش باز داشتند

مامور شدن شاهزاده محمود افغان بطرف افغانستان

چون اینکار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مأمور بسفر کرمان فرمود و نوروز خان عزالدین لوی را بنظام ببهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد اما از آنسوی چون خبر این فتح در تبریز گوش زد سلیمانخان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از هیچ خلاص خویش را مناصی ندید جز اینکه بدرگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذر خواه آید و دست توسل بتوسط مقربان درگاه بدامان عطوفت و عفو شاهنشاه زد شهریار فرمود اگر آن چند تن مردم که او را بخیانت و خلاف اغوا کردند گرفته بعوانان حضرت سپارد جرم او را نادیده انگاریم سلیمانخان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خانباباخان بالغلی را مأخوذ داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه جست شاه کینه خواه نخستین حکم داد تا علی همت خان را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و حسین خان پسرش را تیر مسر برگرفتند و خانباباخان کلیائی را میل درکشیدند و عبدالله خان خمسه را که با ایشان همدست بود دیگر نابینا ساخت آنگاه جرم سلیمانخان را عفو فرمود و بمکانت و عظمتی که داشت صعود داد از پس این وقایع صلاح کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مأمور بتوقف کاشان بودند پرداخت و حکم داد که ایشان اعداد سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود و فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر ملک موروث متمکن گردند ایشان از کاشان راه خراسان برگرفتند اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفرقلیخان دنبلی از اراضی آذربایجان بنواحی روم ایلی و میان مردم کردیزیدی گریخت در اینوقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعهٔ خوی بمحاصره انداخت حسین خان برج و باره شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدی سدید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه بازنمود فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق بدفع او روانه داشت و ابراهیم خان طی مسافت کرده در ظاهر خوی با او دوچار گشت و صف راست کرد و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال خویش را برداشته با ابراهیم خان پیوست از آنسوی جعفرقلیخان نیز صف برکشید از دو جانب

[illegible]

بازار تیر و تیغ بر رونق شد از ترکتاز مردان و گرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ جهان روی بچتر و قطران نشست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت قبایل کرد یزیدی و طایفهٔ شکاکی پشت با جنگ داده روی بهزیمت نهادند جعفرقلیخان با همه کردی و مردی چون در میانه خویش را یکتا یافت ناچار راه فرار برگرفت چون خبر این فتح معروض سدهٔ سلطنت افتاد و در اینوقت زمستان در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون اینخبر بشنید دیگرباره سپاهی سازکرده سریعتر از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از حسین خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه شامل حال گردد از جرم گذشته پرسش نفرماید مانند برادر مهتر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر چاکران از در صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرمانداد که اگر گناه خویش را از خاطر ما خواهی ستُرد و کیفر این جرم را از پس پشت خواهی انداخت نخستین پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو و اگر نه پایمال سنابک ستور و دستفرسود گردان غیور خواهی شد جعفرقلی خان چون از پذیرفتن فرمان گزیری نداشت اعداد امتثال کرد چنانکه مذکور میشود

وفات حسین خان دنبلی

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلیشاه و تفویض ولایت عهد بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلیشاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برفته بود برحسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود مقربان حضرت وصناديد مملکت فال نیک را در دو فرستادند و بانعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آنگاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر که در میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ داد و هم در اینوقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم باحضارش رفته بود برسید و مورد الطاف خدیوانه گشت چون کار آذربایجان پرداخته شد اعتضادالدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق و فارس روانه چمن کندمان گشت در اینوقت فتحعلیشاه خویشتن سفر خراسان تصمیم عزم داد از این روی که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ویلخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار از اراضی هرات با گروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد نشیمن ساخت و تاکنون بسبب طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود در این هنگام شهریار نخستین جان محمد خان قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مأمور تسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون در چمن بیدم مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران

رکضت

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رخصت فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگرنه حصار چناران را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند آنگاه از زیام تا نیشابور عنان بکشید جعفرخان بیات که حاکم نیشابور بود بتقدیم خدمت پرستش را پذیره ساخت اما از پس آنکه شهریار راه قلعهٔ نیشابور نزدیک کرد جعفرخان از سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار بربست و بحفظ و حراست قلعه نشست یکتن از بنی اعمام او که حسینعلی خان نام داشت از وی روی برتافته بدرگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف خسروانه شد اما شهریار از کردار ناهنجار جعفرخان تافته شد و ایمعنی سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور دست نهب و هدم برآوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب سکنه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفرخان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر برگیرند مردم دژخیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار آورده بر خاک افکندند و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی بودند و بیم دادند باشد که جعفرخان از باره بزیر آید چون سودی نکرد مانند گوسپندش سر برگرفتند اما جعفرخان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر تیغ و کفن برگردن حمل داده بدرگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهش را از خاطر بسترد و شهر نیشابور را بلشگریان سپرد اما از آنسوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر چناران رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه چناران را بمحاصره گرفت چون ایمعنی در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در کنار چناران نمانند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را بمحاصره انداخت و مزروع غلات و حبوبات که در حومهٔ شهر بود بتمامه پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم شهر مسدود آمد لاجرم بلای غلا در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم مگر از ازای این جرم خدمتی تقدیم رود که اطمینان را شاید اینک خواستارم که دخترم را مخطوبهٔ یکی از شاهزادگان فرمائی و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی تقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم ملتمس او با جابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول بجانب طهران عنان بگردانید و در قصبهٔ چناران امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان رخصت انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مأمور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسنعلی میرزا بطهران کوچ دهد و در منزل رعیان جعفرخان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد اما چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در چهار فرسنگی آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شده در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کار آگاه از کثرت الحاح و اصرار او الله یار خان را رخصت انصراف داد اما چون زمین ببوسید و برفت برفقای از نگریست و فرمود این پشتی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود زیرا که تا آق قلعه در رفت و در بست و اظهار عصیان نمود و چون هنگام کیفر نمود کس بدفعش مأمور گشت و از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واز پس او ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین وسعادتقلیخان بغایرلو را بمراجعت محال خود اجازت افتاد وازانجا
از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت وچهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد وبعد از روزی
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر وبقعهٔ مبارکهٔ بضعهٔ موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صدهزار تومان زر خالص از بهر
زراندود قبه وشمسهٔ بقعه بدار الامان قم فرستاد وبابی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نمود وبنیان
قصر قاجار هم در اینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت امّا از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا با پانزده
هزار مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد نخست کس نزدیک جعفرقلیخان دنبلی فرستاد وپیام داد
که تو فرزند خود نزدیک پادشاه فرستادی وپیمان نهادی که خود نیز وحشت ودهشت یکسوی نهی وبا ملازمان
رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بحضرت ما آئی وسخنان ما را از دل در روی اصغا نمائی جعفرقلیخان که از
کردار خود پربیم وباک بود ازین خبر بر زیادت هراسناک شد وبدین حکومت سر در نیاورد لاجرم نایب السلطنه
در تسخیر خوی وتدمیر او بچهره گشت وعرض سپاه داده از راه سلماس سبک عنان شد جعفرقلیخان چون این
بدانست یکتن از برادران خود را بحفظ وحراست خوی باز داشته بقدم عجل بمیان کردان در رفت واز
قبایل یزیدی وشکاکی وسپکی پانزده هزار کس انجمن ساخته مقاتلت ومبارزت را میان بربست امّا از آنسوی
لشکر نایب السلطنه قلعهٔ خوی را بمحاصره انداختند وخان ابدال خان کرد که از قبل جعفرقلیخان نگاهبان قلعه بود
بمدافعه برخاست لاکن لشکریان او را وقعی ننهادند ودر حملهٔ نخستین خوی را مسخر ساخته متمردین را مقتول واموال
ایشانرا منهوب داشتند وبی توانی در طلب جعفرقلیخان کوچ دادند واز آنسوی جعفرقلیخان نیز بی خوف وخشیت
راه نزدیک کرده بپایان سلماس را آب در انداخته باشد که دشمن را هزیمت کند ودر گل ولای دستگیر نماید
بالجمله روز هشتم ربیع الآخر هر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند وکار حرب وضرب ساخته کردند بانگ دار وگیر بالا
گرفت ومردان جنگ در طلب نام وننگ درهم افتادند ومردانه بکوشیدند بعد از کشش وکوشش فراوان لشکر
جعفرقلیخان روی برکاشتند وطریق فرار برداشتند وآن گل ولای که از بهر خصم آماده کرده بودند خود در افتادند چندانکه
دو هزار تن از ایشان دستگیر وبهرهٔ شمشیر گشتند جعفرقلیخان بزحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چخور سعد گرفت
وبقلعهٔ ماکو که متعلق بدو است در رفت ونایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعهٔ خوی در آمد وآن بلده را
به پیرقلیخان قاجار شامبیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد واز تبریز صورت حال را مکتوبی کرده ارسال حضرت
پادشاه داشت ومورد الطاف شاهانه گشت وملتزمین رکابش که در روز نبرد کار مردان مرد کرده بودند
بخلاع فاخره محلی شدند امّا از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد وچون
بشهر یزد برسید برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت وخود روانهٔ خراسان گشت امیر حسن خان طبسی
وامیر علیخان عرب بالشکر خود باعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند وتسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند
قیصر میرزای پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشهٔ ایشان را در قصد پدر وفتح مملکت بدانست در حال از نشمان
درانی وتیمور خان تیموری واسحق خان قرائی را بدفع ایشان فرمان داد واین جماعت با لشکرهای خود در فراه
سر راه بر محمود میرزا گرفتند ونایرهٔ قتال بالا گرفت بعد از حرب وضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده وفراه

بتصرف

محاربهٔ نایب السلطنه با جعفرقلیخان دنبلی

محاربهٔ شاهزاده محمود افغان با قیصر میرزا

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بتصرّف محمود آمد و بر عدد و اعداد سپاه بیفزود و باتفاق میرعلی خان بر سر هرات براند و آن بلده را بمحاصره انداخت پس از روزی چند باغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون این بدید مردم خود را برداشته راه قاین پیش گرفت و محمود میرزا بفراه گریخت و کامران میرزا از فراه بیزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فیروز و کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا برحسب فرمان یکچند بتوقف اصفهان مأمور گشتند امّا محمود میرزا از فراه بمرو شاهیجان آمد و از آنجا بنجارا رفت تا مگر باستظهار شاه مراد اوزبک که بیک جان لقب داشت کار بکام کند در آنجا این مردی و مردانگی را در قوت بازوی او ندید لاجرم ببهانهٔ زیارت بیت الله الحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته سامان او را ساخته کرد و روانه درگاه شهریارش نمود و بعد از ورود بطهران برحسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع منزل نمود و هم در این وقت که نیمهٔ شهر جمادی الآخره بود دختر امیرگونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسینعلی میرزا بشرط زناشوئی زفاف دادند و نیز در این وقت میرزا مهدی علیخان ملقب به بهادر حشمت جنگ برحسب فرمان امنای دولت بهیّهٔ انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان که برای وداد طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود پیش گذرانید و مورد اشفاق شاهانه گشت و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب تیپو شاه سلطان دارالملک دکن برسید و سه زنجیر فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصّع بجواهر پیش گذرانیدند و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از هفت صوبهٔ هند را متصرف گشته اند و هنوز چشم دارند که سه صوبهٔ دیگر را بدست کنند متوقّع آنست که اگر ما را با ایشان رزمی پیش آید پادشاه ایران از یاوری ما دست باز ندارد از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزوار از در ضراعت بیرون شده عفو عصیان از عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزهٔ که در سرای دارد بحضرت فرستد و میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی انجام این خدمت را مأمور گشت آنگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا را بامارت فارس مأمور و چراغعلی خان نوائی را بوزارت او مفتخر فرمود و شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار مازندران شد و میرزا نصرالله بوزارت او نامبردار گشت از پس این وقایع شهریار دین دار فتحعلی شاه از بهر زیارت مضجع مطهّر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوٰة والسلام سفر دارالامان قم فرمود و فرمان رفت تا مدرسه جدیده معروف بفیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبّهٔ مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دارالشفا و کاروانسرا و حمام و بازار موقوفات بر آستانهٔ مقدسه نیز حکم صادر شد آنگاه از قم بیرون شده در غرّهٔ شهر رمضان وارد طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا حاضر درگاه آمد چون از سال هجرت یکهزار و دویست و پانزده برفت حسن خان قراگوزلو که مأمور بآوردن صبیّهٔ ابراهیم خلیل خان جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلک پرده نشینان عصمت منسلک ساخت و هم در این وقت معروض افتاد که کپتن از اعیان دولت انگلیس برسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده و شاهزاده حسینعلی نورینهایب ایشک آقاسی بمیزبانی او معین گشت و از طرف دیگر طره باز خان افغان از نزد شاه زمان برسید

معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب
آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان ماست اگر سفر خراسان بدیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فتحعلی شاه در
پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینکار سخنی باشد
با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت و یکتن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان را رفیق طرّه بازخان ساخته رخصت
انصراف داد و آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمانخان و ابراهیم خان و رضا قلیخان دولو را
ملتزم رکابش ساخت و صادق خان شقاقی را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق میگشت بجهان دیگرش جای داد
و حکومت سراب و گرمرود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بلقب خانی
مفتخر ساخته سواران شقاق را بدو سپرد و آنگاه سفر خراسان تصمیم عزم داد نخستین اعتضاد الدوله ابراهیم خان
قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوّم ذیحجة الحرام بتسخیر آق قلعه و تدمیر الله یارخان زعفرانلو
و مهدیقلی خان دولو و حسین خان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلی شاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران خیمه
بیرون زد و در منزل تکه بخر و زبعرض سپاه پرداخت میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد سپاه را
باز نمود و آلات و ادوات ایشان را بساخت و در پنجم محرم وارد اراضی مزینان شد و سراپرده فراشته کرد و شاهزاده
حسینقلی خانرا با جماعتی از لشکر مأمور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر یکی قلعه را که حصنی حصین و
از مستحدثات الله یارخان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم یورش آنقلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا
کوچ داده بظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را بمحاصره گرفت و حسینقلی خانرا فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر نیشابور
پردازد مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یارخان از در زاری و ضراعت بیرون شد و
دخترش را که تا این زمان بمماطله میداشت بهمراه میرزا اسد الله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری حریم
سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پرهیز و مساله را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی
بدست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود و هم در این زمان دیگر باره طرّه بازخان افغان با تحف و هدایا از نزد
شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان الله یارخان و جعفر خان بپاداش آن عصیان
و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخاستن
لشکر از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام
باشد باز ابطال رجال بر قرار ند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را باجابت مقرون داشت
و حکم داد تا لشکر از نهب و غارت دست بازگیرند و حسینقلی خانرا از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود
افغانرا که ملتزم رکاب بود دیجای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش
که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هشتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه برگرفت
و در منزل اسفراین حسینقلی خان بدرگاه پیوست و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید
و ابراهیم خان عرب و عجم بتوقف مزینان مأمور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهارده روز در چمن کالپوش
برای نظم طایفه گوکلان و یموت توقف فرمود و از آنجا بسمنان آمده بساط عیش و عرس شاهزاده محمد ولی میرزا

سفر پادشاه ایران بخراسان

بپای برده

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بپای برده چهاردهم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند بقزوین سفر کرده شاهزادهٔ نیرومند
محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او بگسترد و نواب
ابراهیم خان را بنظم گیلان مأمور ساخته خود مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان برای
تقبیل سدهٔ سلطنت بطهران آمد و این هنگام فتحعلی بیک نایب ایشک آقاسی که بمیزبانی ایلچی انگلیس مأمور بود با
ایلچی برسید و چند قطعهٔ الماس و چند سنگ آینه و مروحهٔ صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند
ایلچی حمل داده بود و پیش گذرانید و نامهٔ فرمانگذار هندوستان برسانید شهریار فرستادگان انگلیس بنواخت و حاجی
خلیل خان ملک التجار را با بلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مأمور ساخت آنگاه حاجی محمد
حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و هشت آئین حرم سرائی
شاهانه برآورد و هم بفرمود تا در کنار رودخانه و دکه معبر قوافل است در آن رباطی استوار برافراختند و هم رباطی
در کناره کرج که پنج فرسنگی طهران است بنیان فرمود و در سنه هزار و دویست شانزده ستر کبری والدهٔ شهریار
فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان نوروز خان قاجار ایشک آقاسی ملتزم
هودج و ملازم عماری گشت و از مرمر سنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان بنجف اشرف
حمل داده بر سر مزارش نصب کردند از پس این وقایع چون الله یار خان قلیچه و جعفر خان بیات ضمانت شاهزادگان
افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد
لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیم خان را با بیست هزار پیاده و سوار مأمور تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو
و پیر قلیخان شامبیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیر گونه خان زعفرانلو
و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان بلشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه از سبی و نهب و غارت
و خسارت و شکستن و بستن فرو نگذارند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع
جعفر خان بیات و فتح نیشابور مأمور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در
دنبال است زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد
که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین
و زن و فرزند لطفعلی خان بکارداران آقا محمد شاه سپردند شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کار
آگاه بود در ازای این خدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او فزود تا از کمال قرب و قرابت بوزارت
اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار زمان فتحعلی شاه
نیز او را بمنصب وزارت باز گذاشت و بمواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نمیفرمود
لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را
هر یک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود و چندانکه هیچ قریهٔ از استقرای و مسلم نمیرفت و هیچ خاطری
از استکشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و تنمر پادشاهانه مکانت
او را تا بدینجا در ممالک بر نتابید اما با اینهمه این حمل گران را بوقار ملکی و سکون سلطانی بر تافت و آثار

بنیان رباط کرج طهران

خوف و استشعار در دل او راه میداد مردم مفسد و حاسد که در حاشیهٔ سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر
پادشاه را از وزیر کارآگاه تفرس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده به تشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت
شهریار معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادانی و اقاصی جهان است و
اینک مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقهٔ انگشتریست که بهر سوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه
که صاحب تخت و تاج است روزی باز پرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی
و بدیگر چاکران ما که سالها برنج دیدند و شکنج یافتند پیر داختی اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواهد و اعدای
دولت را از دور و نزدیک انگیخته میدارد تا شاه را مجال سئوال نماند و او را عقاب و نکال نشواند و چند طغرا مکتوب
که هر یک را از قبل او بخصمی از دولت نگار داده و خاتم او را بر آن نهاده بودند بحضرت آوردند و اینجمله ملحوظ
شهریار افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خانرا بموقف
عتاب و عذاب باز دارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمانگذارند سر بفتنه و فساد برداراند این
راز را در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هر یک از خویشان او یکتن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و
ایشانرا در نهانی القا کرد که در غرهٔ شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خانرا در خواهم نوشت شما هر یک
در کاشان و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد میباید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای
در آورید و اگر زودتر از این روز بدیشان رسیدید کار برفق و مدارا کنید تا غرهٔ ذیحجه در رسد و هر یک را
مثالی و منشوری بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان
بهانهٔ ورود آن بلاد باشد نیز بسپرد و اینجمله از پی انجام اینخدمت بیرون شدند و چون غرهٔ ذی حجه پیش آمد
حاجی ابراهیم خانرا در پیشگاه سلطنت باز داشت و از کردار او بخشم و خشونت باز پرس فرمود و مکاتیب او را
یکیک بروی بنمود و حاجی ابراهیم خان چندانکه تبری نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست بلکه
این مکیدت اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از بن بر آوردند
و زبانش را که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاهش مغلولا با زن و فرزندان
که نیز هر یک زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگرش کوچ فرمودند
اموال و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غرهٔ ذیحجه گرفتار شدند مأخوذ گشت و کار صدارت
اعظم یکباره بر میرزا شفیع مفوض و مسلم آمد هنوز مورد ضمیر شهریار از این کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده
حسینقلی خان برادر دادگر مکشوف افتاد و آنچنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم
صفر المظفر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن باراضی لارجان و لار و نواپیرون شد و در آنجا معروض درگاه
داشتند که حسینقلی خان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بجبر و خیلای سلطنت روز برده خاصه
از آن هنگام که محمد قاسم بیک پیرانوند که وقتی بملا باران ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و بهر زمان و هر
مکان باقتضای وقت بنامی و لقبی بر می آمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار
صناعت و صنعت کیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

سیدی که

[...] کار حاجی ابراهیم خان شیرازی

طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سیدی که از پیش با محمّد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود برسید و بشور و صوابدید محمّد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته کرد چندانکه در میان مردم بتقوی و کرامات مثل گشت و حسینقلی خان بشوقی فراوان او را بمجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود سید بدستیاری نیرنگ صورت شیری بدو آشکار کرد تا یکباره عقل او را بشیفت آنگاه گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمّد قاسم خان بیرون کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنانکه هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته میکرد چون غلامان درم خریده در نزد محمّد قاسم خان بپای می ایستاد چون محمّد قاسم خان این مکانت و عظمت بدست کرد نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او با برادر آگاه داشتند بعضی را نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشانرا ماخوذ داشت و در تتمهٔ ربیع الاوّل شاهزاده محمّد تقی میرزا که سپردهٔ او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده بسرعت تمام بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که برحسب امر پادشاه حاجی محمّد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده محمّد تقی میرزا منصوب است حاجی محمّد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان بر صدق و کذب این سخن غوری میکردند بر اصفهان دست یافت و باخذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرد و محمّد قاسم خانرا بوزارت برکشید بالجمله چون فتحعلی شاه اصغای این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جان محمّد خان و حسینقلی خان قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بتوقّف فرمود و میرزا شفیع صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نوّاب سلیمان خان و ابراهیم خان که مأمور بخراسان بودند بدرگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذرخواه از حاضر نشدن بدرگاه با ایشان متّفق ساخته بود مع القصّه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاوّل خیمه بیرون زد و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلعهٔ اصفهانک را که معقلی منیع بود از حبوبات و غلّات آگنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست باز داشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان بنیابت خود بگماشت و خود بصوابدید محمّد قاسم خان بطرف سیلاخور کوچ داد تا از مردم سپرانوند و باجلان لشکری کند و این هنگام حسینقلی خانرا محمّد قاسم خان همی وسوسه می افکند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر باز گذاشتی و با برادر پیوستی بسیار کس را بمهلکه انداختی و بسیار خانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار بمداهنه و مصالحه کنی و ایشانرا عرضهٔ هلاک و دمار سازی اگر خواهی مردم از دمسازی تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو پیوندند شاهزاده محمّد تقی میرزا را با تیغ بگذران حسینقلی خان فرمود تاکنون آنچه گفتی بکار بستم و اگر سودی بردم دم نزدم امّا اینکار نخواهم کرد زیرا که محمّد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را بفرزندی من باز داده امّا از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی فرار کرده بقلعهٔ اصفهانک گریخت و نوّاب ابراهیم خان باستخلاص حصار و هلاک و دمار او مأمور شد و شهریار برقفای حسینقلی خان بطرف گلپایگان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان بمدینه

محمد قاسم خان باراضی سیلاخور در رفت بامید آنکه قبایل بیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از
قبیلهٔ ایشان می شمارد بر سر او انجمن شوند این معنی صورت نبست و محمد علیخان ازبر و جرد و آقاجان قاجار از
سیلاخور نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کمره تاخت و محمد قاسم خان
چون از آن همه نیرنگها رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد خاصان
حسینقلی خان بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کنده و زنجیر برنهاد
و باز داشت پس از دو روز بهمان شعبده که دانست و توانست بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت
که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دار الایمان قم پیش گرفت باشد که در آنجا
از جان امان یابد شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا بطرف دیگر گریزد و فتنهٔ دیگر انگیزد از هر جانب
لشکری باخذ او پراکنده ساخت و خود نیز بطرف قم بتاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان رسید
حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی بیند اسمعیل خان عرض
کرد که از من با تو زیانی نرسد جز اینکه برحسب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود پس
همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم در آمد و در عتبهٔ
مقدسهٔ معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه
با مردان سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا نخستین بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد
و از دیدار پدر شاد خوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته بقدم زاری و ضراعت روی
بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد شهریار دیگر باره بروی ببخشود و گناهش را نادیده انگاشته سرش
از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد ستر کبری و مهد علیا والده شاه نیز زبان شفاعت بگشود
و شهریار را بر عفو جرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یکچند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی
از پیوستگان او را از قبیلهٔ بیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بودند طعمهٔ شمشیر فرمود و از قم کوچ داده
در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم و زایرین آن حرم از سوء سلوک
حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریهٔ از قرای شمیران محبوس داشتند و از
بهر حبس خانهٔ او حصاری معکوس کردند که ثقب و ممر در و آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون قلعه
طغیان کند و خویشتن داری بتواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنگاه که هم در آن سال والدهٔ شهریار وداع
جهان گفت پس بفرمان رفت تا مردم دژخیم برفتند و او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست
آنگاه در طریق خراسان جان بداد اما از آنسوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصرهٔ سبزوار باز
داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعه با ترکمانان مقتول گشت
و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ
و مجال درنگ در خود ندید لاجرم ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش برانگیخت
و دست توسل بعفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهریار نواخت و نوازش

محبوس شدن حسینقلی خان

یافته

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

یافته قریهٔ اشتهارد و قزوین را که هم در زمان پیشین مسکن قبیلهٔ قلیچی بود بسیورغال او مقرر گشت و میرزا محمد خان قاینلوی قاجار بحکومت سبزوار مفتخر گشت و هم در این سال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رای و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که بخطهٔ رشت رفته بدست استادان صیاغت و شناختگان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام برآورد و مراثی شهریار را که خود در شهادت آنحضرت بنظم کرده در کتیبهٔ آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی در این خدمت که سعادت دینی و عقبی را آکنده گنجی بود پنجاه رنج برد و آن ضریح را حمل داده و در طهران از پیشگاه نظر پادشاه بگذرانید و چون از این پیش اندیشهٔ ناصواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه بزد و صدق لهجهٔ او در پایان کار مکشوف افتاد در این زمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس در پاداش آن صداقت و ازای این خدمت آقا فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز و جوشقان و سایر البلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهر را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنهٔ عبدالعزیز و پسرش مسعود آشفته بود محمد حسین خان قراگوزلو در سنهٔ یکهزار و دویست و هیجده حمل داده بر صندوق منور پیرایه ساخت

[illegible]

## بیان ظهور مسعود بن عبدالعزیز و خرابی کربلا و قتل سکنهٔ آن بلدهٔ طیبه و تتمهٔ احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یکتن از علمای بصره که محمد نام داشت چندی از زمان متعلم بود آنگاه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بتحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت و نیز از اصول و فقه بهرهٔ تمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصول و فروع دین چنین نهاد که خدای فرد رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین خویش بنمود و بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف داشتن اشیاءِ نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد و همیگفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر میکردند پرستش مینمودند شفعا میدانستند نه خالق اشیا و اینمردم که تقبیل و طواف سنگ و زر میکنند و صاحب بقعه را شفیع میدانند نیز بت پرستان باشند مع القصه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود بپیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هرکس را هوای سروری بر سر آید و در دین مستقیم راسخ نباشد اینگونه مستحدثات و بدع را در دین اسباب وصول مطلب شناسد لاجرم عبدالعزیز پذیرفتار این ترهات گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ عرب رزم همی داد چندانکه او را قوتی و قوامی بدست شد آنگاه در ارض درعیه حصنی حصین برآورد و دست بنهب و غارت بگشاد و چندانکه در آن نواحی حاکمی نافذ فرمان گشت و پسرانش بحد رشد و بلوغ رسیدند

مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نموده بر نفاذ امر پدر
پیغمبر و دین هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعهٔ نجف اشرف تاختن کرده قبهٔ مبارک را پست کند و موقوفات
بقعهٔ شریفه را برگیرد و زایرین آنحضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد پس لشکری
بمسعود داده او را بدین مهم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعهٔ نجف را
بمحاصره انداخت و چند کرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده
آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا مفاقصه بکربلا درآمد و این هنگام
بامداد روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ بیدریغ در سکنهٔ آن بلده نهاده پنجهزار تن از مرد و زن مقتول
ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لالی ثمین که سالهای فراوان
از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند نهب و غارت برگرفتند و قنادیل
زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر بازکردند و چندانکه توانستند در تخریب
آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده بجانب
درعیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده برفت شهریار ایران
فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی درنوشت نظم خراسانرا تصمیم عزم داد نخستین ابراهیم خان اعتضادالدوله را
با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منهوبه را
بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا
بشکند خاک درعیه را بسنابک فرس فارسان بباد خواهم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داده
بدست اسمعیل بیک بیات غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری بدفع
عبدالعزیز برانگیزیم و اگرنه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خودداری نکنید سلیمان پاشا
استرداد اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنهٔ او را کرده ام
و دیر نباشد که یکباره آثارش از لوح جهان سترده شود لاکن سلیمان پاشا را روزگار بپایان رفت و بجهان دیگر
شتافت و عبدالعزیز را قوت بر زیادت شد مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریا موج ره سپر خراسان شد
بعد از طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را با جماعتی
بدفع ممش خان کرد زعفرانلو و تسخیر قلعهٔ چناران مامور داشت اما چون از امتداد مدت محاصره بلای غلا
در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحل نامور در میان علمای عصر بود بشفاعت برانگیخته
عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و از این محاصره جمعی بیگناه تباه کردند متوقع از کرم شاهانه
تواند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار ملتمس ایشانرا باجابت
مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرود شد قیصر میرزا پسر شاه زمان
افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور
احکام شهریار بزرگان خراسان در اعانت او ببلدهٔ قاین آمد و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش
گرفت

[illegible] شهید [illegible] ۱۲۱۷ [illegible] خراسان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد کرده و بحکم او لشکری ساخته و بدینجانب تاخته افغانان از این خبر آشفته خاطر گردید و جنگ او را از صلاح و صواب دور دانستند لاجرم او را پذیره شده و بزحمت و کلفتش بقندهار در آوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند شاهزاده محمود انیمعنی را بفال نیک گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت باز داشته بالشکری جنگجوی آهنگ کابل کرد و از آنسوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف برزد و از هر دو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند فراوان خونها بخاک ریخته شد و خاک با خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان شکست و خود نیز بدست شد شاهزاده محمود بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برآوردند و بقوت تمام ضجیع سلطنت و همخوابهٔ دولت گشت قیصر میرزا پسر شاه زمان که در هرات نشیمن داشت چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را بفیروز میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان بدرگاه پادشاه پیوست و یک زنجیر فیل با بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و مورد تفقدات ملکانه گشت و هم در اینسال دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را که بلقیس سبای عصمت و رابعهٔ شهربند عفت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد بستند و شرط سور و سرور بپای بردند از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت باریافته در پیشگاه سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده عرض کردند که فتوت و کرم پادشاه مآب و مناص پناهندگان است و هیچکس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود بازشود اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن تافته و بدین درگاه شتافته از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مایوس هجرت کند شاه را از چاپلوس ایشان دل بمهر مانوس گشت و زمانشاه را بخلعت گرانبها و شمشیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را بفرمانگذاری مملکت خراسان منشور داد و مسرور داشت و خود بطرف مازندران سفر کرده بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرمانی گرفته بودند گوشمالی بسزا داد و بر در اطاعت و انقیاد بداشت و از آنجا بدامغان کوچ داده بیست روز ببود آنگاه مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را بمحاصره انداخت و راه بیرون شدن و در آمدن بر مردم شهر مسدود کرد آنگاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد بعد از کوچ دادن شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند لاجرم در روضهٔ مقدسه نزد میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوت داشت و در علم و عمل نحریری یگانه و حبری فرزانه بود انجمن شدند و فریاد و افغان برداشتند و از مادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلای عظیم بنالیدند مادر میرزا چون این غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع مکاره نخواهند داد با خود گفت بعید نباشد که اگر دیر ماند بدست دشمن اسیر گردد ناچار کار فرار بساز کرد و بر اسب خویش برنشست و چنان دانست که مصدر این شر جناب میرزا مهدی است و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

[illegible]

[illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

باطل آن غافل ذاهل نخستین نزدیک صحن مقدس راند و جناب میرزا مهدی را پیام داد که من اینک بنا چار ساخته فرارم و با تو وصیتی دارم اگر از در مردمی در آئی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش کرامت بعید نباشد جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت و مکیدت آن بدبخت خبری نداشت بفرمود تا بروی او در بگشودند و او را در آوردند چون نادر میرزا جناب سید را دیدار کرد بی‌توانی شمشیر آبدار برکشید و خیات فاضل دینداری را که شهید ثالثش لقب دادند شهید ساخت و بر اسب خود برنشست و هم در آن تاریکی شب از دروازه بدر شد و راه فرار پیش گرفت شامت این کردار ناستوده چشم او را پرده پیش گذاشت که از اول شب تا بامداد همی تاختن کرد و چنان می‌پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده چون صبح برسید و آفتاب برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود لاجرم لشکریکه از دنبال او می‌شتافتند بی‌کلفت او را دریافتند و دستگیرش نموده کنده و زنجیر برنهادند و بجانب طهران کوچ دادند شهریار داد گر کیفر آن کردار نابهنجار فرمان داد و رشته در گردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خپه شد و جان بداد چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و هیجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد چه از این پیش مرقوم افتاد که در زمان دولت شاه شهید ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان بسرداری قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند روزی چند برنیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت الکسندر پاولیچ که فرزند زاده او بود در تخت امپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را بفال بد گرفت و قزل ایاق را بازخواند و نیز زمانی برنیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرکین خان پسرش بامارت تفلیس مستقر آمد و از بیم سپاه ایران سر متابعت روسیان نهاد و الکسندر میرزا برادر گرکین خان از تفلیس فرار کرده بدرگاه شهریار ایران پناه جست و نواخت و نوازش دید اما از آنسوی پادشاه روس تمکین از وزرای خود را که سیسیانو نام داشت و در ایران بایشپختر مشهور است و جلادتی بکمال و شجاعتی بسزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس فرمود و گرکین خان بی آنکه در اینکار عذری کند و رای زند او را بشهر در آورد و طوق فرمانبرداری برگردن نهاد روزی چند برنیامد که گرکین خان نخچیر گرگ اجل گشت ایشپختر بدان شد که ده دهفال زوجه او را با فرزندانش به تختگاه روس فرستد از میانه طهمورث میرزا پسر او نیز فرار کرده بدرگاه شهریار ایران آمد و از آنسوی ایشپختر بفرمود تا نیارال لاثار فرزندان گرکین خان را کوچ دهد لاثار بنزد ده دهفال آمد و در بیرون شدن او حکم باستعجال میداد چون دید که او کار باهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند ده دهفال دست بجامه در برده حربه خویش را که قمه خوانند بکشید و بزد و لاثار را بکشت با اینهمه از اولاد گرکین خان نشان نماند و همچنان آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون ایشپختر از کار تفلیس بپرداخت و اهل گرکین خان را روانه پطرزبورغ ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را بدست سفیری انفاذ حضرت پادشاه داشته خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ به پیوست نصیب بیک شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان جنگ جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند ناچار جواد خان بمحاصره افتاد و روسیان از چهار سوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند در اینوقت ایشپختر

وقایع سال یکهزار و دویست و هیجده هجری

بحکام

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را باطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث این فتنه را دوات مماطله در گذاشتن خراج میدانستند با ایشپخدر طریق رفق و مدارا می سپردند چون این اخبار موحشه گوشزد شهریار نامدار شد حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپخدر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان دو دولت بورث تلف لشکر و تباهی طرفین است نیکو آنست که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت گسیل سازی تا در کار تفلیس با پیرا رکلی خان سخن بصلاح کند و اگر نه ساز مبارزت بکن و جنگ را ساخته میباش چون جواب کتاب برآرزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه بطرف آذربایجان کوچ داد و در تبریز بر تجهیز لشکر بیفزود و چهاردهم شهر صفر که یکهزار و دویست و نوزده سال از هجرت برفته بود از تبریز بآهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد محمد خان حاکم ایروان که با سپاه روس نیز زبان چاپلوسی داشت با قوامی که در محال ایران نشیمن داشتند با راضی دولت عثمانی پراکنده ساخت و خود بحصانت قلعه پرداخته بدستیاری توپ و تفنگ بجنگ درآمد نایب السلطنه مهدیقلی خان دولوی قاجار را با ششهزار سوار بارض فارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بفرمان در نیارند از قتل مردان و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلی خان برفت و قبیلهٔ کنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت در نیمه راه ایشپخدر با بیست هزار پیاده و ششهزار سواره و سی عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دوچار مهدیقلی خان با نندشیر که از وی خذ فریسه خواهند کرد هفصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را با راندن دواب و اغنام و کوچ دادن زن و مرد آن قبایل باز داشت و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشپخدر و آنگروه انبوه کار بمنازعه و مدافعه کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای کردند آنگاه از میدان جنگ باز شده بلشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک ایروان یکدو روز توقف کرد روز یکشنبهٔ نوزدهم ربیع الاول هنگام باز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند مردمیکه در حصار بودند از پس شقبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد یکبار تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را بمعرض هلاک درآوردند چون این خبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهسون با فوجی در حوالی اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه صلاح جنگ بتن راست کرده از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ بنه و اغروق و حراست لشکر باز داشت تا مبادا از قلعهٔ ایروان محمد خان کیدی سازد و بنگاه تاراج کند و از آنسوی ایشپخدر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعهٔ دیگر دویست قدم فصل گذاشت و توپها را بر گرد پیادگان حصاری آهنین کرد و خود از غایت جلادت در میان لشکر بهلوا فتاده فرمان جنگ با شارت دست همی داد و نایب السلطنه مانند آتش تافته بهر جانب شتافت و میمنه و میسره راست کرد و از میان نخستین سواران طایفهٔ شاهسون و خواجه وند و عبد الملکی از صف اسب برجهانده بر سر یک بهره از جماعت روسیه تاختن بردند و ایشان باندختن گلولهٔ توپ و تفنگ دفع همی دادند با اینکه گلوله چون باران بهار باریدن داشت سواران سمند رواردر آتش تافته در رفتند و با تیغ سر از پیادگان روسی برگرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

که مانند قلعه پرّه زده بودند پراکنده شده بقلعهٔ دیگر پیوستند و همچنان دست بجنگ گشادند بالجمله حرب از طرفین برپای بود تا آفتاب بنشست سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مرکب بخاک افکندند اگرچه از هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد امّا اشپخدر را لغزشی افتاد و لختی باز پس نشست و محمّد خان قاجار که باعانت روسیان امیدوار بود سخت تبر رسید و میرزا شفیع صدر اعظم را بخواستاری بقلعه درآورده اطمینانی حاصل ساخت و بعد از مراجعت صدر اعظم پسر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده پیمان فرمان برداری نهاد و در این وقت نایب السلطنه برای استحکام مراکب بمنزل قرخ بلاغ درآمده لشکرگاه کرد اشپخدر چون از اطاعت و انقیاد محمّد خان آگاه شد سپاه خود را برداشته یکباره از راه درکه بر لشکرگاه مسلمین تاختن آورد هنگامیکه لشکریان میان گشاده آمادهٔ آسایش بودند نایب السلطنه چون این بدید برنشست و هر که را از سواره و پیاده حاضر یافت برنشاند و جنگ را پذیره شد روسیان در کنار لشکرگاه عقدهای توپ و تفنگ را برگشودند و همی آتش باریدند در این هنگام بعضی از مردم شمس الدّین لو و قزاق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت برتافته دست بغارت برگشودند لشکر مسلمانان که از پیش روی آتش افروخته پیشانی میزدند چون بازپس نگریستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند یکباره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند اشپخدر بعد از این نصرت بطرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت و سنگر محکم برآورد و دهان توپ و تفنگ بجانب باره بگشاد و محمّد خان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد امّا نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد و بجمع پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده انفاذ حضرت شهریار داشت فتحعلی شاه در زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدّمهٔ سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرد و سرعت فرموده از ارس بگذشت و در سه فرسنگی ایروان در لشکرگاه نایب السلطنه فرود شد و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت و هم در آن روز در برابر مسجد شهر ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود روز دیگر محمّد خان معروض داشت که نگاهبانان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو نگذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعهٔ ایروان مأمور داشت تا برفتند و برج و بارهٔ قلعه را فرو گرفتند و قلعگیان بانگ شادمانی بلند آوازه کردند اشپخدر را از آن

رزم ایرانیان و روسیان

سوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی غلام که طلایهٔ لشکر بود در نزدیک بلشکر روسیان بر نظاره میزیست مکنون ضمیر ایشان را بدانست و از دنبال ایشان راه برداشت و یکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی بداد و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان صلاح جنگ برتن راست کرده اطراف لشکرگاه را پرّه زدند امّا سپاه روسیه چون در راه یاوه شدند گاهی همین وقت بشمال رفتند و نزدیک بسپیده دم بحوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلّی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشکر بر صف کردند و توپهای شدرخروش را بکار داشتند جنگی صعب در میانه برفت و از این شبیخون سودی بدست نشد لاجرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز درنوشتند و همه جا رزم ساز گشتند

قرخ بلاغ بلشکر قاجار و سلیمان
رای معطر و رضای منحرف بلی
و با یی مرصه معصوم و
لام و العزه دینی معجم
در ترکی بجمعی جمل جمهریه
قزاق تبع قاجار و
تشییه مرزای مجید
الفرد و نا ذ
صدر اکرم به شهر صادر
معجم از زن نبه ما زان
قرب اینست ارزوی ن

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گشتند چون سپاه روسیه بلشکرهای خود در رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور بدارند و راه آذوقه و علف بدیشان نگذارند در اینوقت جمعی از سپاه تفلیس با جماعتی از لشکر روس با علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون که قراول لشکر بودند دو چار شدند بعد از زد و خوردی سخت مردان روس قتیل و تمامت اسیر و دستگیر شدند اموال و اسرا را بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در سلک غلامان پادشاه در آمدند آنگاه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که در ارض چنگ ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدانجا حمل داده و از آنجا بلشکرگاه خویش برند برحسب فرمان پیرقلیخان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدانجماعت نزدیک کرد ایشان ایشپخدر را آگهی فرستادند و او بشتاب تمام لشکری پرآشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود و حمل آذوقه بتاخت و از اینسوی شهریار علیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مأمور ساخت علیقلی خان از یکجانب و پیرقلیخان از سوی دیگر سپاه روسیه را در میان آورده میانهٔ چنگ و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش گردان و مردان و هلاک شیران و دلیران سپاه روس بشکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمهٔ شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام باز شدند و از زوسس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها برهم نهاده شد دیگر مجال درنگ برایشپخدر نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان بجانب تفلیس بتعجیل شد و سواران ایران از قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند در اینوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلبعلی خان کنگرلو بحضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود رخصت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و تومان نخجوان با ایل کنگرلو بکلبعلی خان مفوض فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر بایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس بتوقف قراجه داغ مأمور گشت آنگاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و هم در اینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر بمبئی درآمد وزیر انگلیس دویست تن سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان افتاد که یکتن از این سالدات بموجبی تفنگی گشاد و داد سرهنگ ایشان او را بمعرض عتاب درآورد ملازمان حاجی خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند چون طرفین از لغت یکدیگر بیخبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا برآمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن فتنه بنشاند از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را برجای خود سرد کرد داد و وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمنده گشت و مستر منستی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از در معذرت بدرگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست و عذر بگفت و مورد اشفاق شاهانه گشت فتحعلی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزادهٔ او را سفیر فرمود و او طریق بمبئی گرفت روزیکه بدان بلده درمی‌آمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند

و بدین مکانت و عظمتش بشهر درآوردند آنگاه او را روزی بنظارهٔ لشکرش سیر دادند و روز دیگرش تماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند محمد نبی خان پرسش نمود که گلولهٔ توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را چه مقدار زیان رساند و آگاه بنمود که بهای یکسفینهٔ جنگی چند است اما کارگذاران انگلیس تو بها را پیک سفینه که ده هزار تومان بها داشت گشاده دادند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند بالجمله محمد نبی خان پنجاه در بمبئی و یکسال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده بحضرت پادشاه آمد و هم در این سال ناصرالدین توره بناه از حضرت پادشاه جست همانا پیکجان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد میگفتند و در میان لشکریان بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتالیکی داشتند اتالیق لقب یافتند بالجمله چون پیکجان از جهان بیرون شد دو پسر او امیر حیدر توره و ناصرالدین توره از وی بازماند و ایشان را از این روی توره خواندند که از جانب مادر نسب با بوالفیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرسانند و لفظ توری اگرچه در لغت بمعنی خوی و روش است اما در ماوراء النهر شاهزاده را گویند مع القصه بعد از پدر میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصرالدین توره را از مرو که دارالاماره او بود طلب فرمود و ناصرالدین توره چون از کیدت برادر دانا بود سر از فرمان برتافت و رسول او را بی نیل مأمول باز فرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ درگاه داشت شهریار نامدار فتحعلی شاه بشاهزادهٔ محمد ولی میرزا که فرمانگذار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصرالدین توره باز نگیرد و در رزم میر حیدر توره او را یاری کن و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و بیست سال برفت محمد خان افغان در حضرت سلطانی پیغمبرمانی کرد همانا محمد خان پسر اعظم خان افغان غلیجائیست و چون احمد شاه افغان از قبیلهٔ ابدالی بود و میان این دو قبیله کار معادات و مبارات افتاد اعظم خان از دولت احمد شاهی روی برتافته با جماعتی از مردم خود بنزد کریمخان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان نشیمن یافت و اندک اندک افغانان در آن مکان مکانتی بدست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه محمد خان پسر اعظم خان بدرگاه آمد و تفویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت در اینوقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمد خان طریق طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعهٔ بم را بدست گیرد ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب حاکم جندق را بحراست قلعهٔ بم مأمور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت شهریار نوروز خان عزالدینلوی قاجار را که ایشیک آقاسی و حاجب بود با سپاهی لایق مأمور فرمود تا بسرعت تمام طی طریق کرده تا اراضی نرماشیر براند محمد خان چون قوت مبارزت نداشت بقلعهٔ نرماشیر در رفته متحصن گشت و بعد از کید و کرت کوشش و یورش قلعه مسخر شد و محمد خان در میان دار و گیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود بطرف بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمهٔ تیغ شدند آنگاه نوروز خان بطهران مراجعت کرد در اینوقت شهریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی فراهانی که مردی کارآزموده و مجرب بود بوزارت او مقرر داشت لاجرم نایب السلطنه روز شنبهٔ چهاردهم شهر صفر با لشکری رزم آزمای خیمه بیرون زد و شهریار روز بیست و چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت. و در چمن

بیان جستن ناصرالدین توره از درگاه پادشاه

[illegible]

سلطانیه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داد که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علیخان
برادر اعیانی نایب السلطنه را مأمور بتوقف زنجان فرمود و اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز با
مردم خود بنایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول کوچ داده در چمن اوجان فرود شد و معلوم افتاد
که ابراهیم خلیل خان یکباره از دولت ایران روی برگاشته و پناه از پادشاه روس جسته لاجرم فرمان رفت که
نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفرقلی بیک پسر محمد حسن خان را
که نبیره اش بود با پسر فضلعلی بیک جوانشیر از بهر استمداد بگنجه فرستاد و ایشپخدر جمعی از سالدات روسیه را مدد داد
فرماند و چون ایشان بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه روس
بمحافظت پل خدا آفرین مأمور نمود و از اینسوی چون برحسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض اهر
بر مقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ بازخوردند و بیدرنگ
از دو روبه بجنگ درآمدند و کوششهای مردانه درمیانه برفت و بیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود اما از آنسوی
چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاد از بهر آنکه مبادا با اسمعیل خان دوچار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان
استعجال میفرمود از قضا دراینوقت برسید که اسمعیل خان را پای اصطبار بسنگ بود و لشکرش را خستگی تمام در
خاطر جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگرباره
دل قوی کرد و بجنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسیه و قراباغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن لشکر
اسلام را تازه نگریستند پشت با جنگ داده بزحمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعه شوشی دربردند
و نایب السلطنه از رؤس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان تا
ارض آق اغلان بتاخت و نجفقلی خان کروس را بحراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چناقچی طی مسافت
کرده در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد و از آنسوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه
قراجه داغ ببخت طاووس نزول فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بولکونیک
کرکین سرهنگ سپاه روس با اتفاق کتلراوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده با دو
عراده توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند و دویست عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف
با خود حمل میدهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشانست با اینکه هنوز لشکر اسلام غبار راه از چهره نسترده
بودند برنشست و لشکر را جنبش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد و لشکر صف برزدند اسمعیل خان دامغانی
اسب برجهاند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پیرقلیخان قاجار و علی خان قوانلوی
قاجار و صادق خان عزالدین لوی قاجار در میمنه و میسره درآمدند و مهدیقلی خان قاجار از پیش روی صف
از در جلادت جای کرد و حاجی اللهویردی خان قاجار تفنگچیان گراز و قفرا نیز برده کرد و نایب السلطنه
در قلب مردان رزم آزمای چون کوه پای برجای شد و از آنسوی کتلراوسکی و بولکونیک نیز صف راست
کردند و سالدات برده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن باریدند شیران ایران زمین مانند
سمندر بسوی آذرهمی رفتند و حمله افکندند از میانه صادق خان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت

شکست یافتن بولکونیک سردار روس از ایرانیان

با اینهمه در پایان کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار رشد و لختی باز پس شده بقبرستانی در رفتند و از پس عرادهای
توپ بایستادند و پیش روی را خندقی کردند و متحصن شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد
تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و چهار عراده توپ بلشکر نایب السلطنه پیوست شش روز بدینگونه حرب
بر پای بود و عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته بلشکر روسیان یورش بردند و بقوت و غلبه بلشکر در رفتند
و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند بولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده در
نیمهٔ شب بقلعهٔ ترناوت در رفت پیر قلیخان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را بمحاصره انداخت بولکونیک مهلت
خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون مسئولش باجابت مقرون شد و ایرانیان در
کار محاصره سستی گرفتند شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت دلیران از دنبالش بتاختند و چند تن از همراهانش را
عرضهٔ تیغ ساختند و بولکونیک بتعب تمام بجبل حمرتق که از جبال شامخه است صعود کرد و از گرداب بلا
بیرون شد و هم در این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمامت سپاه خود باعانت بولکونیک از گنجه بیرون شده
در کنار رود ترتر نشیمن کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای فحص حال برطریق او بیرون فرستاد
اسمعیل خان چون لختی راه بپیمود با جمعی از روسیه دوچار شد و رزمی سخت داده ایشانرا معرض هلاک و دمار باز
داشت و جمعی را نیز اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز شد و مژدهٔ این نصرت روز پنجشنبهٔ سیزدهم ربیع الثانی
در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد و از آنسوی چون اسمعیل خان شاهبیاتی قاجار حاکم خوی
برحسب فرمان پادشاه بایروان در رفت معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان از بهر تسویلات نفسانی جمعی از روسیه را
خواستار آمده و آنجماعت از اراضی شوره گل عبور کرده بقریهٔ تالین آمده‌اند از بهر آنکه کارگذاران شهریار
بر آن دیار مستولی نشوند در اینوقت از قفای اسمعیل خان مهدیقلی خان قاجار نیز برسید و صورت حال را اسمعیل خان
اصغا نمود لاجرم بشهر و قلعهٔ ایروان در رفته ببهانهٔ استحکام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که همراه داشت یک یک
و دو دو بقلعه طلب داشته چون انجمنی لایق شدند فرمان داد تا برج و باره برآمده اطراف قلعه را فرو گرفتند وقتی
محمد خان آگاه شد که قوت مدافعه از بهرا و نبود پس مهدیقلی خان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان
دماوندی را با جماعتی از لشکریان بحراست قلعهٔ ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلی خان محمد خان را تا بدار رود و خود
در آن مملکت فرمانگذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان بر سپاه روسیه برسید چه ایشپخدر از بهر آنکه
اطراف مملکت ایران را آشفته کند یکتن از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست
و زفت بود با دوازده فروند کشتی آکنده بمردان کارزار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مامور بتسخیر رشت
فرمود و ایشان از بحر خزر طی مسافت کرده دو روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا بانزلی در آمدند
نگاهبانان انزلی چون نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت گریختند و روسیان بهانقی در انزلی جای
کردند و از آنجا آهنگ تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود
از مردان کارآزموده آن اراضی سپاهی کرده در پیرهٔ بازار رشت که درختستانی انبوه داشت لشکری را آماده
کرده آمادهٔ مقاتلت و مبارزت گشت و شفت نیز با مردم خود در رسیده جنگ به پیوست و از دهان توپ

و تفنگ

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و تفنگ صاعقه بلا ببارید و مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بدیشان گشادند زمانی دیر برنیامد
که هزار تن از سپاه روسیه بزخم گلوله بخاک افتادند ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و بزحمت تمام
خود را با نزلی رسانیده بکشتیها در رفتند و راه باکویه برگرفتند و هم در اینوقت محمد ولی میرزا فرمانگذار مملکت
خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیله تکه را بدینگونه عریضه نگار داده بود که حسین خان قاجار قزوینی سردار
خراسان را با جمعی از دلاوران بقلع و قمع آن جماعت مامور ساخته روز یکشنبه هجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود
طژن هر دو لشکر با هم دچار شده آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت. هم در پایان کار
ترکمانان شکسته شدند برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند و اسیرانیکه سالهای دراز بدست کرده بودند استرداد شد
و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه
پادشاه بخاک راه افتاد اکنون با سر سخن ایشپخدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر بحیله
حمایت بولکونیک از گنجه بیرون شده در کنار رود ترتر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است پس
شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا بتسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیل خان دامغانی را نیز با سپاهی
رزمجوی بجنگ ایشپخدر بیرون فرستاد و برحسب فرمان نایب السلطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را تسخیر
فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود بمحاصره انداخت و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود
و اهل قلعه از حبوبات و غلات فراوان آکنده داشتند از این روی توقف بسیار در کار محاصره صعب مینمود لاجرم
نایب السلطنه حکم داد تا پنجهزار زن و مرد شهر گنجه را که از مردم روسیان در شکنجه بودند بر دواب خویش حمل
داده تا شمکور که نیم فرسنگی گنجه است براندند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند با اینکه روسیان تا بامداد لشکرگاه را
هدف گلوله توپ و تفنگ ساختند هیچ تغیرش نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده مردم گنجه را در شمکور یکبار
باز پرسی ببنزاکرده ره سپر منزل زکم آمد و در نیمه راه با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر میدادند باز خورد
و سرهنگ ایشان را با چند تن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد و از آنجا مردم گنجه را باتفاق پیر قلیخان و
محمد علیخان شامبیاتی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آن جماعت را چنان با امن و آسایش حرکت میداد که
همیانی دو هزار تومان زر مسکوک داشت از یکتن مردم گنجه مفقود شده بدست یکتن از لشکریان افتاد و همچنان
آن همیان را بختم و نشان بخداوند زر باز رسانید و چون وارد تبریز شدند پادشاه دادگر بمصحوب ملا ملک محمد
قاضی عسکر از بهر اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود اما از آنسوی نایب السلطنه چون مردم گنجه را بجانب تبریز گسیل
نمود خود بنواحی آخسقه قزاق رفته روزی چند توقف فرمود و جمعی از بزرگان کاخت و قلعه ینکی تفلیس بحضرت
شتافته نواخت و نوازش یافتند آنگاه از آخسقه تا اراضی ایروان که هیجده فرسنگ است و بسیار جای جاده در
میان درختستانها چنانست که زیاده بر یکتن نتواند عبور کرد و مردم قزاق از بهر تقرب دولت روس همه جا در
میان بیشها کمین نهادند و نایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همیکرد روزی چنان افتاد که نایب السلطنه از
بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی بسوی او گشادند و زخم گلوله موزه او را خراش داد و با اینهمه لغزشی
نفرمود و با تمامت اموال و اثقال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شد و صورت حال را نگار داده حاجی محمد خان

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

قراکوزلو بدرگاه شهریار آورد اما اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابو الفتح خان جوانشیر و جماعتی که بجنگ ایشپخدر مامور بودند تا کنار رود ترتر براندند و با ایشپخدر مصاف دادند و جنگی صعب درمیانه برفت در پایان کار ایشپخدر خود را بکوه آق دره که جبلی صعب المسلک است در سپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان مظفر و منصور بحضرت شهریار آمد در اینوقت شاهنشاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را برای فرمانگذاری و حکومت مملکت آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان بجای گذاشت و خود رایت مراجعت بسوی طهران افراشت و چون در منزل اوجان فرود شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد و شکایت از عبد الرحمن پاشای بابان والی شهرزور آورد همانا شهرزور از سوی شمال باراضی اروتیه و از جانب جنوب بارض کرمانشاهان و از طرف مشرق بکردستان و از جهة مغرب بخاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان اکراد بابان در آن اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه بر سر جبلی است که قلعهٔ چولان خوانند چه بلغت ایشان چولان باوام کوهی را گویند بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبد الرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد داشت در سه فرسنگی قلعهٔ چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد روزکاری دراز برفت که ایشان در آن اراضی فرمانگذار نه و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بود و وقتی سلاطین آل عثمان تحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران پناه جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوندند و بین دو دولتین خصمی اندازند همچنان چون روزکار ابراهیم پاشا بکران رفت و برادرش عبد الرحمن پاشا بحکومت آن اراضی برنشست با علی پاشا والی بغداد از در خلاف رفت و بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرصهٔ نهب و غارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری آراسته در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبد الرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان کریخت و امان الله خان اردلانی والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه صورت حال را معروض داشت و برحسب فرمان مسکن او را و اهل او را در کردستان مقرر نمود و علی پاشا پیشکشی لایق مصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه شهریار نموده خواستار شد که عبد الرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون شدن فرمایند و احمد چلبی در اینوقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق مروزی وقایع نگار را بمرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبد الرحمن پاشا پناهندهٔ دولت ماست حکومت شهرزور را باید بدو گذاشت و اگرنه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در بیفرمانی پشیمانی آرند و خود بطرف طهران کوچ داده در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دار الخلافه گشت و در پانزدهم شهر شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا نکاح بست و جشنی شاهوار از بهر بساط سور او بپای رفت اما از آن سوی چون نایب السلطنه بفرمانگذاری آذربایجان استقرار یافت و بشهر تبریز درآمد برحسب فرمان محمد خان قاجار حاکم ایروان را بهمراه محمد علی خان شاهسیونی روانهٔ درگاه شهریار داشت و خود در تبریز آرام گرفت در اینوقت ایشپخدر حدود مملکت ایران را از لشکر پادشاهی پرداخته یافت و دانست که بسبب برودت هوا و اقتضای شتا سفر کردن سپاه با گنجه و صعب است نخستین بهانه تماشای قلعهٔ شوشی و طلب ضیافت

بابان

... چولان

... ازدواج ...

ابراهیم

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ابراهیم خلیل خان را مغرور ساخت و او نیز سخن او را از در صدق دانسته بخوان ضیافتش دعوت نمود و ایشپخدر پیمانی بقلعهٔ شوشی در رفت و دو زبان چهارصد تن از مردم خود را بحراست برج و بارهٔ قلعه باز داشت و خود عنان عزیمت بجانب گنجه گذاشت این هنگام شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسینقلی خان حاکم باکویه مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که پیکان شفت بعد از فرار از گیلان آهنگ باکویه خواهد کرد و دفع او را عده و عدتی واجب افتاده نایب السلطنه عسکرخان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از سرب و باروت و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساختهٔ جنگ شدند و از آنسوی شفت برسید و کشتیهای خود را در برابر باکویه بداشت از دو سوی کار جنگ آماده شد و دهان توپها با آتش افشانی گشاده گشت حسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلولهٔ توپ درهم شکست و در آب پست کرد روسیان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را بجانب قلعه گشاد دادند و بنیان حرب را سخت تر نهادند و در اینوقت شیخعلی خان باتفاق نوح بیک پسر سرخای خان لگزی نیز برسید و بمیان قلعه در رفته با حسینقلی خان هم پشت و هم بازو شدند و آتش این رزم روزی چند افروخته بود و در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده دانست از این کارزار سودی بدست نکند لاجرم مردم خود را بر داشته بکشتی در رفت و کشتی براند و تا میان پشت ساری طالش بیامد و بیارمید و از طرف دیگر ایشپخدر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید در حال نوّاب ولیعهد پیر قلیخان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار بمدد او فرستاد و پیر قلیخان چون بکنار رود کر که دوازده فرسنگی شیروان است فرود شد و مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپخدر کار بمداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میانه گرگ آشتی انداخته و ایشپخدر سخن او را با خود از در صدق پنداشته و طریق باکویه بر داشته تا حسینقلی خان را بکیفر شفت گوشمالی دهد و شفت نیز با مردم خود با ایشپخدر پیوست بالجمله پیر قلیخان این اخبار را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینقلی خان قاجار را با گروهی از دلیران بجانب باکویه بتاخت و از قفای او عسکرخان افشار را با هزار سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعده از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه بر داشت بعد از ورود دار اردبیل معروض افتاد که عسکرخان افشار بسرعت صبا و سحاب بقلعهٔ باکویه در آمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود کر بحراست جسر فرود شد و پیر قلیخان باتفاق شیخعلی خان در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آنسوی در لشکر ایشپخدر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه میدادند بمردند و آذوقه و علف در لشکر او اندک شد و کار بصعوبت رفت پس حیلتی اندیشید که مصطفی قلیخان حاکم باکویه را فریب دهد و روی دل او را بوعدهٔ عطا و وعید عنا با خود کند تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد پس حسینقلی خان را پیام داد و خواستار دیدار شد حسینقلی خان این معنی را بفال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر ایشپخدر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدانجای شد و حسینقلی خان با ابراهیم خان عم زادهٔ خود و یکدو تن دیگر از قلعه بدر شده نزد ایشپخدر آمد پس باهم بنشستند و سخن بپیوستند در میان گفت و شنود ابراهیم خان باشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپخدر گشاد چنانکه گلوله از سینهٔ او بجست

[illegible]

[illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و بروی در افتاده جان بداد هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر بر گرفتند و سر ایشپخدر را نیز با یکدست او قطع کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه بدید بزحمت تمام با مردم خود بکشتیها در رفت و شتاب زده تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشپخدر را در مخلاتی جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نوّاب ولیعهد از اردبیل روانهٔ طهران نمود در روز ششم ذیحجه در دار الخلافهٔ طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه بخاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را بخزانه برده بزرگان آندیار دیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری که عالمی نحریر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک میدانست خواستار شدند که اگر توانی در هلاک و دمار ایشپخدر که دیوی دیوانه و از دین ما بیگانه است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی میرزا محمد ملتمس ایشانرا مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم اینمعنی را مقربان حضرت نیز معروض پادشاه داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعهٔ متبرکهٔ شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت و صورت مردی را بقصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرد و خود بنشست و آن ذکر یکه میدانست بکار بست همانا عبد الحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب نحریری نامورست یکشب نگارندهٔ این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین طلب و تعب نشسته بود در روضهٔ شاهزاده عبد العظیم بزاویهٔ او در رفتم و او را نگریستم که رشتهٔ از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده بسته بود و هر دو چشم بر چهرهٔ آن تمثال برگماشته بدانسان که دو پیالهٔ خونین مینمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن هیچ آگاه نشد مع القصّه اینکار همیداشت تا روزیکه هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینهٔ آن نقش که بر دیوار کرده بکوفت و باز آمد و بگفت ایشپخدر را اینوقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهل برسید پادشاه بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براه همی داشتند تا نماز دیگر آمد دیگرباره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سر ایشپخدر اثری نیست پاسخ داد که اگر آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آنسوی تر برسد بر من نیست ساعتی بر نیامد که مسرعی برسید و سر ایشپخدر را بیاورد و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهرانست اسب او را یکپای لنگ شده و بزحمت آمده از پس اینواقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از این قتل پادشاه روسست فرمود پادشاهان را نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد هم در کیفر قتل ایشپخدر که سرداری بزرگ و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت از کردار او وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند در نیت هر که او را برنجاند با ایشپخدرش بیک پهلو بخواباند پس حیلتی طراز کردند که شهریارش بسخنان دلنواز در کار اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود از قضا وقتی به بغداد رسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در اینوقت اسعد پاشا

با حاجی میرزا محمد

قتل ایشپخدر بدست [illegible]

[illegible]

شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را گشاده داشت. بصفای ضمیر و حسن تدبیر او را مدد کند و بر خصم غلبه
دهد داود پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام برد
خورد و در نهانی عوام واوباش بغداد را برشورانید تا بیکبار غوغا بر داشتند و هم آواز گشتند حاجی میرزا محمد کافر است
جحود و مردی مردود اگر در از هاق روح وارافت دمش تاخیری رود دیر نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند
و بچاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد و در این هنگام حاجی میرزا محمد در خانهٔ خود نشسته با محرمان خود سخن
پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی بیش نمانده ایشان همی دریغ خوردند و گفتند
این چه خبر است که هرگز کس مپناد و این از کجا گوئی و از کجا دانی ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویشتن نیامده
بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فرو گرفتند و از بام و در
بدرون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند خدایش بیامرزاد و از باغ رضوان آرامگاه دهاد از اینجا بر سر
داستان رویم بعد از قتل ایشپخدر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفرقلیخان دنبلی را واجب شمرد از بهر آنکه
روزگاری بود که در قلعهٔ تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به پیغمرانی و تنمر میگذاشت و جماعتی از
روسیان نیز در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را و حسینقلیخان
بیگلربیگی ارومیه را و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه
کنگرلو و مردم خوی بمحاربت و مضاربت او نامزد فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که نزدیک ایشان شده
فرمان دهد تا نخستین در برابر قلعهٔ تالین حصنی حصین برآورند و هزار تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند
آنگاه راه آذوقه و علف بر جعفرقلیخان و روسیان مسدود سازند اما از آنسوی چون جعفرقلیخان از دور و نزدیک
این اخبار را اصغا نمود و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت و
بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلی خان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه روسیه
بعضی از اراضی ایران را زحمت میکردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی چهار هزار تن از لشکر خود را بتاراج نواحی ایروان
مأمور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بکیفر او حکم داد و او بتعجیل شتافته اراضی او را پایمال ساخت
و بسیار کس قتیل و دستگیر نمود دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت پروان شدند و مکتوبها
مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران سپاه
به بلدان و امصاریکه فرمان گذار بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران کرده
با شفقت طراز موافقت داده بود در این هنگام هراسناک شده بدان شد که از طالش بجزیرهٔ بشت ساری درود و از
آنجا بقزلر گریزد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود باستمالت
او گسیل فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان ببست
و دیگر از برای شفقت مجال درنگ نماند لابد آهنگ فرار کردند و از شدت جوع و سورت سرما بسیار کس از
مردم او هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی
داشت بکنار رود کر شتافته احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را که برحسب فرمان نگاهبان آن جسر رود بود

[illegible]

## جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

دیدار کرد و او را در نزد ولیعهد از در ضراعت بشفاعت انگیخت و پیمان نهاد که از این پس اگر همه سر برود پای از
طریق اطاعت بیرون ننهد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست یک هجری و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلی شاه وزرای اربعهٔ دولت را

روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز جمشید با اول محرم افتاد لاجرم شهریار دین دار بجای جامهٔ زرتار سلب سوگواری در بر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهدا علیه التحیة و الثنا چون ماتم زدگان روز گذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان بیکلربیکی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زائده و قس بن ساعده بود طلب فرمود و او را امین الدوله لقب داد و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بفرزند اکبر ارشدش عبدالله خان گذاشت همانا شهریار تاجدار فتحعلی شاه قواعد ملک را بچهار تن وزیر دانشمند که ارکان اربعهٔ مملکت اند استوار میفرمود در اینوقت نخستین میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دارالمرزش وطن گشت وزیر اول و صدر اعظم بود و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دارالانشا و منشی الممالک بود و نظم سپاه و وزارت لشکر را همچنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسدالله خان نوری داشت بالجمله چون شهریار از این کار بپرداخت محمد خان دولوی قاجار را بنیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود سپه سالاری لشکر داد و آنگاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام موسی ژوبر از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد چنانکه در سال شهادت آقا محمد شاه دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود بدارالملک طهران آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز بطهران نشده و بتخت جلوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیک بیات سفیر بغداد گشت یکتن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه میگذاشت بنزدیک او رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسمعیل بیک بطهران آمد اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی ژوبر را بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت ما با ایشان مبرهن همانا دشمن دشمن را دوست گیرند خاصه اینوقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است

چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان او را مقتول نمود چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را کفیل ساخت و موسی ژوبر

بدرگاه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بدرگاه نایب السلطنه آمد و از اینجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که
شاهنشاه ایران در پاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاه است تا در میان دول فرنگستان
بدین نام بلند آوازه شود ملتمس او مقبول افتاد پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی
که روزگاری وزارت شاهزاده محمدعلی میرزا را داشت باتفاق او بسفارت فرانسه مأمور گشت و هم در چمن سلطانیه
معروض افتاد که چون ایشپخدر مقتول گشت و روزگار رشت آشفته شد و مصطفی خان طالش روی نیایش بحضرت نهاد
ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دار الامارهٔ خود با زن و فرزند بدر شده در بیرون
قلعهٔ شوشی نشیمن کرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد
که لشکری باعانت او مأمور شود تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت
شهریار باز نمود فتحعلی شاه حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاکم
خمسه را با لشکری لایق بملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا هرچه صواب شمارد بکار رود و نایب السلطنه
فرج الله خان شاهسون را از راه چاپچی و ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از نخست هواخواه دولت ایران
بود از راه قپان بامداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از ارس پل خمیه بیرون زد و بعد از عبور از پل خداآفرین
ابوالفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر بامداد ابراهیم خلیل خان جعفرقلیخان پسرزادهٔ
او که با ابوالفتح خان عم خود خصومتی بکمال داشت حقوق جد و حشمت شیخوخت او را از خاطر ببترد و کپتن از سرکردگان
روس را که مایور نام داشت با سیصد تن سالدات از قلعه کزیده ساخته بخانهٔ خود آورد و از راهی که از میان خانه
به بیرون قلعه داشت باتفاق آن جماعت در چهار ساعت شب بیست و سیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده بر سر
ابراهیم خلیل خان حمله بردند و او را با زوجهٔ او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشتند و نیز دختر ابراهیم خلیل خان
که خواهرزادهٔ همای خان لکزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی
حکومت قراباغ را بمهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت مع القصه نایب السلطنه از این خبر سخت
غمنده گشت و پتوانی آهنگ قلعهٔ پناه آباد نمود در این وقت فرستادهٔ سلیم خان شکی برسید و معروض داشت
که سلیم خان از این پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود چون قتل ابراهیم خلیل خان از
بدست ایشان مشاهده نمود از کردهٔ پشیمان است و اینک از بهر مقاتلت با روسیان و اظهار ارادت بدولت علیهٔ
ایران استمداد همی کند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را بامداد او مأمور ساخت و از سوی دیگر چون
قبایلی که در قراباغ نشیمن داشتند ملتمس بیرون شدن از آن اراضی گشتند عطاء الله خان شاهسون را بکوچ دادن
ایشان مأمور فرمود و از جانب دیگر نجفقلی خان نیز برحسب فرمان بمهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود
و حسینقلی خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان
بودند و الکسندر میرزا والی تفلیس نیز بدیشان پیمان نهاده بود که در گرجستان بمقاتلت روسیان کارهای بزرگ
بپای برد و جمعی از لشکر ملازم صواب دید او بودند در این وقت نیارال بلغینین سپاهی بزرگ از روسیه برداشته
از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسکر انزا لشکرگاه ساخت با اینکه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان

دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قبل شهریار مامور شدند بدرگاه نایب السلطنه نرسیده بودند
با عدّت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ نبلیسین را ساخته شد و احمد خان مقدم را بحراست بنه و آغروق
بگذاشت و برنشست در منزل خنیشین تلاقی فریقین شد در بدو امر جماعت روسیه بر سر جلی در رفته از جنگ بیمناک
بودند چون بخواستاری ابوالفتح خان جوان شیر گرفتاران قراباغی آزاد شدند روسیه را آگهی دادند که لشکر ایران
از بنه و آغروق خویش برکرانند و آزوقه و علف در میان ایشان اندک است این معنی روسیان را دل قوی ساخته
بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند تفنگچیان عراقی از کزاز و فراهان و جماعت عرب بسطام یورش برده
بر دهان توپ و تفنگ برآمدند و روسیان نیز از عراده ها بزیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر در هم
نهادند نبلیسین از بهر تحریص لشکر آویختن و خونریختن تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند و تیغ
شمشیر خویش را بگشود و بیکسوی پرآنید تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند مع القصه هر دو
لشکر در تب و تاب بودند تا آنگاه که آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ باز داشتند در این هنگام چون آب
و آزوقه در لشکر ایران کمیاب بود نایب السلطنه صواب در توقف ندید لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل
حسن و حسین آمده نشیمن ساخت و زمانی بر نیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان
برسیدند و هم در اینوقت عطاء الله خان شاهسون بدست سرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی
در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن بمسامحه و مساهله روزمیبرند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام
تا مبادا مال و مواشی آنجماعت پایمال لشکریان شود نایب السلطنه ابوالفتح خان جوان شیر را با فوجی از تفنگچیان
بمدد عطاء الله خان مامور داشت تا باتفاق آن قبایل را منزل بمنزل همی آوردند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد
نیارال کسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند
و قریب بارض قپان با ایرانیان دوچار شدند و جنگ به پیوستند و تفنگچیان چند انکه سرب و باروت داشتند
کوشش کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی بزحمت تمام سر خویش را گرفته از پیش بدر
رفتند چون اینخبر بنایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران
سپاه بپردن فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلان دوز راه برگرفت و نیارال چون اینخبر بدانست گروهی
از لشکر خود را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته بجانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه
از رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید باهنگ گنجه بجنبه شد در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان
برسید و نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیرقلیخان قاجار که بنزدیک ایشان
از در اعانت تاخته بود نیز باز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیک
برادر خود را با فوجی بکنار رود کر مامور داشته که لشکر ایران را از عبور رد دفع دهند نایب السلطنه نظم دربند و تادیب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس حسین خان سردار را با گروهی مامور بایلغار ساخت و خود نیز از دنبال چنان بتاخت
که در عبور از آب کر با هم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته بهر سوی بتاختند
و حسین خان همچنان پست و بلند آن اراضی را در نوشته آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر را بسوخت

تنبیه سیمین بران ... دشمن ... [illegible] سیمان ... [illegible] خان دروسیان

... [illegible] بالغ ... مصطفی خان

... [illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

درمیانه بعضی از اموال بازرگانان شکّی در تبریز بتاراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خویشتن بها داد مصطفی خان از این ترکتازی بیچاره ماند از در عجز و نیاز پرهوان شد و طلب امان و اطمینان نمود دیگرباره نایب السلطنه چشم از جرمش پوشیده جعفرقلی خان کروس و عطاءالله خان شاهسون را بقلعه فیت که اینوقت مأمن مصطفی خان بود فرستاد تا او را دیدار کردند و از عفو ولیعهدش امیدوار ساختند با اینهمه از تلوّن طبع و سوء ظن در تعجیل درگاه و حضور پیشگاه مماطله نمود و محمد علی بیک خالهزادهٔ خود را بدرگاه فرستاد لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی آقسو کوچ داده اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را بتسخیر شهریان که معقلی متین بود مأمور فرمود تا بحکم یورش از دو سوی آن محکمهٔ محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشانرا منهوب داشتند نایب السلطنه بفرمود تا اموال آنجماعت را باز دادند و ایشانرا با قبیلهٔ مرادخانی که افزون از ششهزار خانوار بودند در دانهٔ مغان کوچ دادند در اینوقت دیگرباره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت بشفاعت انگیخت و پیمان داد که حاضر درگاه شود و نیز در نهانی بحیلت اندوزی و تسویف وقت مشغول بود و دیگر روز چنان افتاد که مردم او از کوه فیت بزیر آمدند و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند بالجمله هم در منزل آقسو شیخعلی خان و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم دربند و حفظ آنحدود را بر گردن نهاده با فوجی از سواران لشکر مأمور آن اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر را پراکنده کرد که نایب السلطنه محمد حسن خان برادر سلیم خانرا که بحکم شاه شهید بدست مصطفی خان دولو نابینا شد لشکری داده و بتقیید امر سلیم خان فرستاده سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه گلسن گورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خدمت سابق او را نگاهداشته میرزا ابوالقاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مأمور فرمود تا او را در بلدهٔ شکی دیدار کرده و کذب و رکت این کذب را از خاطرش بسترد آنگاه برحسب فرمان شهریار مهدیقلی خان قاجار را از حکومت ایروان معزول فرمود و احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی شایسته با ایروان شد و برج و بارهٔ قلعه را تعمیر داده و استوار کرد اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه و سواره و پیاده یکهزار و ششصد تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه و گرجستان انتهاز فرصت میبردند تا کیدی اندیشند و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزادهاش عباسقلی خان سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاریست کار بمنازعت افتاده و پیرقلیخان نیز معروض داشت که مردم دربند در نهانی با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار ایشان [illegible] و تکاهلی دارد و از این روی پیرقلیخان آهنگ مراجعت نمود و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تادیب علی پاشای والی بغداد را که بسبب نقض عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروانرا دست باز داشته از آقسو طریق مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را بنهب و غارت دنباله و پایان لشکر بتاخت.

وقتی بخار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که برسم چنداولی همسپار بود ایشانرا دیدار کرد و مانند صاعقهٔ بلا بدیشان درآمد و استیلا یافت بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بفرمان نایب السلطنه

[illegible]

[illegible]

پیرقلیخان با فوجی روانهٔ مغان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیروان را از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشاند و خود مراجعت به تبریز فرمود از پس این وقایع جماعت روسیه مفاصفة باراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم ازین روی که با مردم سالیان و طالش کار بخصمی میکرد و سپاه روس را در مقاتلت با این دو قبیله یار و خود میدانست بحکومت روسیان گردن نهاد و در اینوقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانهٔ تبریز شد و بعد از وی لونیکف که یکی از سرکردگان روس بود بهمانی بباکویه در رفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مداهنه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علی خان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافات باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکرگاه پیرقلیخان شبیخون برد و قبایل شیروان را که او کوچ میداد استرداد کند پس شب هنگام بر سر او تاختن برد و پیرقلیخان دفع او را بعزمی ثابت و جدی تمام بجنگ درآمد و بعد از گیرودار مصطفی خان هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت مصطفی خان بعد ازین شکستن دگر بحیش آهنگ سالیان کرد میر باقر بیک برادر مصطفی خان که بر حسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنکچی بحراست سالیان مأمور بود و آگهی از نفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی بجنگ درآمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند دروازه بگشودند و روسیان را درآوردند میر باقر بیک و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علی خان از میانه بجست چون این اخبار گوشزد نیاران بلیسین شد دگار باکویه و سالیان و موغان را پرداخته یافت بطرف شکی بشتافت سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله بهم آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام بسیغناق کلسن کورمن نشیمن کرده و دگرت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید در پایان کار جماعت لگزیه از جنگ روی برتافتند و او را بگذاشتند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبره کرد و از راه اردبیل باتفاق فرج الله خان شاهسون به تبریز بشتافت و برحسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت اما از آنسوی بولکونیک که اینوقت در ارض جواد جای داشت بمصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان و رود بار را باراضی خویش باز فرست و اگرنه سیصد تن از خویشان و عشیرت ترا که در تحت فرمان من اندرند با تیغ بگذرانم مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حال را در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصهٔ بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم از این پیش مرقوم افتاد که عبدالرحمن پاشا با پنجهزار کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار برسالت بغداد مأمور گشت از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبدالرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهرزور را دیگرباره باو گذارد و بعد از ورود به بغداد علی پاشا وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالد پاشا تفویض فرمود تا تابی فرمانی خود را استوار دارد و عریضهٔ از در خدعت نگار داده با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاد و شهریار نامدار فتحعلی شاه را بی فرمانی او ثقلی در خاطر افکند و عبدالرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان

تسخیر روسیان شیروان را

رزم مصطفی خان طالش با روسیان

طغیان علی پاشا وزیر بغداد

ساخته

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ساخته بشمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته بایالت شهرزور رشش مامور نمود و با امان الله خان
والی کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا را ه شهرزور بر گرفت و نخلد
پاشا از اصغای این خبر ببغداد گریخت و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود عراقین
عرب و عجم لقب داد و ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سر حد بصره تا قصبه خرم آباد بدو گذاشت و ابراهیم خان
دولو و محمد علیخان شاهسیون را ملتزم رکاب او داشت در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مامور بدان حدود
و ثغور گشت اما از آنسوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را بجهة شده با سی هزار تن سواره و پیاده و توپخانه و قورخانه
از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرد و سلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را با پانزده هزار تن لشکر
بتدمیر عبدالرحمن پاشا و تسخیر شهرزور مامور نمود و خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را ملتزم رکاب
او ساخت و سلیمان پاشای کهیا بی توانی باراضی شهرزور تاخت و عبدالرحمن پاشا رزم او را بساخت و با اول
حمله هزیمت شده بزمین کردستان باز گریخت علی پاشا را فرّه این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب برنشست
و تا طاق گرا عنان باز کشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا نوروز خان قاجار
ایشیک آقاسی باسپاهی جرار مامور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شد و در بلده همدان بحضرت او پیوست و شاهزاده
در حال کوچ داده در منزل کرند جای کرد علی پاشا چون از این ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا بازپس شده
در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت این هنگام شاهزاده نوروز خان و محمد
علیخان شاهسیون را با ده هزار سوار از کردان مدان لو و جهان بیگلو و ترکان قراگوزلو باسر و نهب اراضی بغداد
بتاخت و ایشان از زهاب تا یعقوبه و از یعقوبه تا مندلیج را عرضه نهب و غارت کردند فتاح پاشای حاکم زهاب
کروفری نموده بی نیل مقصود بتر دیک علی پاشا گریخت و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آدخلوی افشار
و محمد ولیخان قاسملوی افشار داماد او و صفیار خان کردبچه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار مامور سفر
کردستان شدند تا باتفاق امان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهرزور استوار بدارند با الجمله
ایشان از چمن سلطانیه تا بکردستان بتاختند و از آنسوی سلیمان پاشای کهیا باغوای خالد پاشا بالشکرهای خود
از شهرزور بیرون شده در کنار بحیره مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دچار
شدند فرج الله خان و امان الله خان صف برآراستند ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند
و هزاره افشار بر میسره شدند محمد ولیخان افشار و صفیار خان کردبچه از چپ و راست بایکسو ساختند امان الله خان
و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند و از آنسوی سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر
مردان اردلانی بداشت و غلامان کرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرد و جنگ در انداخت
و آتش توپ و تفنگ برافروخت بعد از گیرودار فراوان دلیران افشار از میسره بجانب میمنه خصم که کهیا جای
داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید بنزدیک سلیمان پاشای
مسلم شتافت و مردم میسره را برداشته بر میمنه لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست بردمید
و بجز و شید ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحتی رسانند دستگیرش ساختند

سلیمان پاشای کهیا صف بر زد

هزیمت رومیان و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا

[illegible]

ولشکرش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند از یکسوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل
از قفای هزیمتیان برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب بخاک انداختند و خاک او دیه را از خون دلاوران رنگین
ساختند سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضهٔ شمشیر شد و از این بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار را بدینگونه
دید بر سمند بادپا برنشست و بکردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری
محلّی نامور بود از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت جنابش نزدیک شاهزاده
سفر کرد و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بخواستاری او لشکرها را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود
و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته
و نامور بود در رهانیدن او را بی اجازت شهریار پسندیده نداشت با کنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده
شاهنشاهش زنجیر از گردن برداشت و او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده روز بیست و دوم
وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیّه که اینوقت فرمانگذار ممالک ارزن
الرّوم و قراحصار مشرق و سپهدار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود بحضرت نایب السلطنه
از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السلطنه بخواستاری در
حضرت شهریار صورت حال را بازنمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در اینوقت شیخ جعفر نیز برای خلاصی کهیا
وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را بتشریف ملکانه خورسند فرمود و رخصت انصراف
داد و عبد الرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر بار برای استقرار
این امر و تشدید مبانی محبّت میان دولتین باتفاق کهیا روانهٔ دار السلام بغداد ساخت

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبهٔ دوازدهم شهر محرم الحرام بگذشت در سنهٔ یکهزار و دویست
و بیست و دو هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه
رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبهٔ هشتم شهر ربیع الاوّل از طهران خیمه بیرون زد و بعد از
ورود بقزوین شاهزاده علینقی میرزا را بحکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبهٔ هفدهم ربیع
الاوّل چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یکتن از وزرای روس که سالیان دراز
با رزم و بزم مأنوس بود بجای ایشپخدر سپهسالار سپاه گشت و با لشکری انبوه از طریق قنزلر وارد تفلیس شد
و نخستین فتح ایروان را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیهٔ قراباغ باتفاق آمده مبارزت ابو الفتح خان را
طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار برفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل سپکی
و زملان که ساکنین نواحی ایرانند بفریب و اکراه بعیت بسوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیگی ایروان [illegible]
و علیل افتاده و مردمیکه در تحت فرمان او و پاسبانان قلعه اند بیشتر نیز رنجور و ناتندرست شدند در اینوقت با اینکه
در تمامت آذربایجان بسبب قلت غلّه بلای غلا بالا گرفته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهامت راه
نکرد و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار بسرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود

شهر جمادی الاولی

[illegible]

دیمرقپو میرزا

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پیرقلیخان را بمدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاد و نیز فوجی را باعانت ابوالفتح خان فرمان داد لاجرم از آنسوی کدویچ
چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد و بولکونیک بعد از ورود پیرقلیخان باراضی مغان مراجعت کرده از
شیروان بگنجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاتف جای داشتند چون اعداد ابوالفتح خان را از تجدید لشکر بدیدند
راه پناه آبارپش گرفتند و آن فرقهٔ روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان بر سر چاروتله شتافتند
چون از تاختن پیرقلیخان آگاه شدند آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در چاروتله جای داشتند چون بسبب
برف و یخ طریق مراجعت و فرار یکباره مسدود بود ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم
در این هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرار وارد آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان و ایروان
شدند و نیمهٔ دیگر بسوی مغان و نزد پیرقلیخان مأمور گشتند و نایب السلطنه با عدّت و عدد شایسته در تبریز بنشست
از آنسوی کدویچ چون با دولت عثمانی نیز کار بمعادات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در
مصالحه و مداهنه بیرون شود و برحسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت
روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی بمیرزا شفیع صدراعظم کرد و بعضی از اشیاء نفیسه هدیه او داشت در خوار
التیام جانبین و اتحاد دولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از آنجا بطهران
آمد و برحسب فرمان در خانهٔ صدراعظم فرود شد و مکتوب و مهدای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه
مکشوف داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست
بشرط آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را
از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات حزم را برحسب امر شهریار حسن خان
قوللر آقاسی برادر حسین خان سردار با اشرف خان دماوندی و گروهی از لشکریان بطرف ایروان شتاب گرفتند
و استپانوف که در ظاهر طریق مصالحت و مسالمت می‌سپرد نیز بنزدیک کدویچ مراجعت کرد و از آنسوی چنانکه
مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهیا
رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود چون به تبریز آمد نایب السلطنه فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر هدایت الله خان
رشتی را باتفاق او بنزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیّهٔ ایران و آل عثمان حبل اتحاد
و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانی که در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد که
با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایهٔ قوت و معیشت است با ایشان بمعرض بیع
و شری در نیاورند کدویچ از این معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات و مبارات
بر روی ایشان باز داشت و نخستین نیارال سویدوف را با سپاهی زرمجوی بجانب قارص مأمور نمود و محمد پاشا
حاکم قارص اگرچه با مردم خود بعزم مقاتلت بیرون شد اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده عنان بگردانید
و در قلعهٔ قارص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی مأمور ساخت و مردم
قارص فرمان کرد که محمد پاشا را باکنده و زنجیر بنزدیک من فرستید و اگرنه منتظر عقاب و عذاب باشید محمد پاشا
چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میان بربست و باتفاق سید علی پاشا

آن جماعت رزمی مردانه داده ایشان را از حوالی قارص هزیمت دادند تا بمسافتی بعید باز پس شدند و در بعضی از قرای
آن اراضی جای کردند و از این سوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرار و توپ و زنبورهٔ آتشبار از تبریز بیرون
شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرد تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشد در این وقت از حاجی یوسف پاشا
و حسین خان قاجار سردار ایروان مژدهٔ غلبهٔ رومیان بر روسیان برسید بدین شرح که بایدوف پسر کدویچ با چهار
هزار تن بر سر قلعهٔ آخر کلک آخسقه برفت و کدویچ نیز از دنبال او بشتافت سلیم پاشا که والی آخسقه بود سه هزار تن تفنگچی
از جماعت لار بمدد قلعگیان آخر کلک فرستاد و کدویچ سه ساعت قبل از رسیده دم فرمان داد تا لشکریان نردبانها
بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند چندانکه سنگ و آتش از قلعه بباریدند و ایشان را از زد و بانها بزیر
افکندند روسیان باز پس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا بفراز باره برشدند و از آنسوی سپاه
آل عثمان نیز از پای ننشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشتن را از باره
بزیر افکندند و راه فرار بر گرفتند قلعگیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار
کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه شتافتند آنگاه کدویچ
بعد از این هزیمت از بهر کیفر عزیمت درست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا باراضی قارص در رفت و از
طرف شوره گل ایروان رهسپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیلای تمام آهنگ رزم او
فرمود با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم کدویچ آهسته باش تا من نیز در رسم و ترا با سپاه
ایران مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمه سپاه
بتاخت و خود بمسافت نیم فرسنگ از پس پشت ایشان همی برفت در منزل بابنیدر لوی شوره گل پاشایان را
با روسیان دیدار شد و بانگ گیر و دار بالا گرفت بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد پانصد تن از ایشان
اسیر و پانصد کس عرضهٔ شمشیر گشت یوسف پاشا نیز هزیمت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کرت از اسلامبول فرمان
احضار رسیده بود در امتثال فرمان مماطله و مساهله میداشت روانهٔ اسلامبول فرمود و چند کس را فرمود که در
راه تا یکفر آنکه با روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را بر گرفتند و هم در این سال در عشر اول ربیع الثانی
اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود دل دیگرگون
کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یوروپ است در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام آشفتن و طریق
عیسویان گرفتن است پس یکباره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت بزیر آوردند و سلطان مصطفی پسر
سلطان عبدالحمید خان را بسلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود با جمعی از
بزرگان دربار عرضهٔ هلاک و دمار ساختند چنانکه در جای خود در ذیل قصهٔ قیاصره بشرح این اجمال خواهیم
پرداخت مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در حضرت سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت
و هم از طرف خراسان مژدهٔ غلبهٔ لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام برسید همانا قلعهٔ غوریان و آن اراضی
که در هشت فرسنگی هراتست از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که والی
خراسان بود آن اراضی را با سحق خان قرائی که ملازم رکاب بود گذاشت و اسحق خان برادرزادهٔ خود ذوالفقار خان را

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکومت آنجا گماشت مدتی دراز بر نیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروزالدین میرزا افغان
که حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان تطمیع داد در اینوقت یکتن از صوفیه جهریه بخارا
که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از بیم سپاهیان اوزبک در نواحی کرخ روزگار میگذاشت آوازهٔ کشف
و کرامات بلند کرد و گروهی انبوه بارادت و ملازمت آورد و حاجی فیروز نیز شیفتهٔ شمایل او گشت و از در عقیدت دست
ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چیره خواهد شد و بر چار بالش ملک تکیه خواهد زد
پس تجهیز لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و مارو چاق و قندز و ختلان و چیناکت
و میمنه و فاریاب و بادغیسات و اویماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و تکودری انجمن کرد و صوفی اسلام را
در هودجی زرین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و شصت و شش تن از ابطال را
در گرد هودج نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعهٔ شکیبان فرود شد و از اینسوی
محمدخان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمدولی میرزا با سپاه خون آشام تا قلعه
شاده تاختن شد و میان فئتین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبهٔ بیست و دوم شهر ربیع الثانی بود
محمدخان خوانین خراسان را برداشته با لشکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریهٔ شاده بیرون شد
و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بیاراستند و آلات
حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و زنبورهای آتشین را دهان
بگشادند از پس آن دلیران ایران از آن عجل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای آخته
بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بخاک انداختند و در میان آن گیر و دار صوفی اسلام را دیدار کردند و برگرد او بزد
زدند آن سیصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج رده
بستند تا آن یکتن که آخر شمار بود عرصهٔ دمار گشت کس بهودج دست نیافت بالجمله صوفی اسلام را با هودج بضرب
تیغ آبدار پاره پاره کردند و شش هزار کس از افغانان بخاک راه افکندند و زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند و
بدل خان فوفلزائی و کداخان و محمودخان تایمنی و برادر ملک توشخان جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان در لشکر
افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شدند و دویست تن از سرهنگان ایشان نیز
دستگیر آمدند که سه تن از جملهٔ عبدالغیاث خان فوفلزائی و برخوردارخان اسحق زائی و یک برادر ملک توشخان
جمشیدی بود و تمامت بضاعت آنجماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد
و محمدخان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازهٔ هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای
فتح قلعه استوار بنشست حاجی فیروز چون کار بدینگونه دید از در ضراعت بیرون شده خراج دو سالهٔ هرات را
مهیا ساخته نزدیک محمدخان انفاذ داشت و یوسف علیخان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود
دست بگردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را بها گران زر بداد و بگرفت لاجرم محمدخان شاد خاطر
در عشر اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بحضرت نواب محمدولی میرزا پیوست و مژدهٔ این فتح در نیمهٔ
جمادی الآخره با پانصد نیزه سر و خراج دو سالهٔ هرات و بعضی اشیاء نفیسه که حاجی فیروز برسم پیشکش انفاذ

داشته بود و در چمن سلطانیه از پیشگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم رجب وارد طهران گشت و از آنسوی نایب السلطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در هیجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود مملکت بر جای از بهر حراست سپاهی در حوز باز داشت و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود نیز بحکم ایمپراطور فرانسه با بیست و چهار تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی باتفاق او برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامه که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت آنگاه نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ایشان را روانه دربار شهریار داشت روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیائیکه بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد و پیمانی که نهاده بود نمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت و مداهنت و خواه بطریق مناجزت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که بتحت فرمان آورده اند بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و حفاوت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مامور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را بلقب خانی منی طب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که یکتن از سرکردگان سپاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در اینوقت چون سلطان مصطفی خان چنانکه مذکور شد بتخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی به تهنیت جلوس او نگار داده آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت از پس او زیارت حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تصمیم عزم داده سفر دارالامان قم فرمود و از آنجا بتماشای دارالمؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود اما از آن سوی در نیمه جمادی الآخره دو تن از غلامان کرجی علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند بزرگان بغداد بنزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را بحکومت بغداد برداشتند و او نخستین کس فرستاده قاتلان علی پاشا را که فرار کرده بودند بدست آورده عرضه هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه دربار شهریار نموده در استقرار حکومت خویش خواستار حکمی مجدد شد شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی لایق بدو فرستاد و از آنسوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را به یوسف پاشای سرعسکر ارزن الروم فرستادند و چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرموده لاجرم طریق موافقت سپردند و سلیمان پاشا را بحکومت بغداد گذاشته یوسف پاشا فرمان کردند که عثمان پاشا را

[illegible]

در جای

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در جای خود بارزن الروم بکار رود و خود طریق اسلامبول بسپارد و هم در این سال آموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد در ممالک ایران سپاهیان را نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم فرنگ پیاده آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و به نیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قایم مقام این مقصود در بر وفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار بدینگونه کردند نظام آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را از جانباز لقب دادند و یوسف خان کرجی که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته بود سپه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمانگذاری عراق از اراضی فراهان و کزاز و کمره و سربند و وفس و برچلو و شراه و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیادهٔ نظام از این اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت و هم در این سال سفرای سند بحضرت شهریار رسیدند همانا مملکت سند که شصت فرسنگ طول و بیست فرسنگ عرض دارد بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب بدریای هند پیوندد و از سوی جنوب باراضی هند و کچ و بوج منتهی شود و جانب شمالش بیابان مکران است حکام و فرمانگذاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنهٔ آن سنی و شیعی و بیشتر هنودند چون نوبت ایالت آن مملکت بمیر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت رسید از طایفهٔ تالپور بلوچ چهار برادر که از امرای درگاه بودند و مکانتی تمام داشتند پیوسته بحفظ و حراست شهر حیدرآباد که دار الامارهٔ سندست و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی دوم میر غلامعلی سیم میر کرمعلی چهارم میر ثابت علی نام داشت و چون ایشان را حشمتی تمام در آن اراضی بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا بپاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند پس از آن جماعت دوشیزهٔ را برسم زناشوئی طلب فرمود و آن جماعت را هرگز با غیر قبیلهٔ خود قانون مواصلت و مصاهرت نبود و این کار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلامشاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر آن دختر را نکاح کرد و ایشان از این کردار خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت قدر انداختی و شرمسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم برنهاد که من از هر قبیلهٔ جمیله بشرط مصاحبت و مزاوجت بسرای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد ایشان آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را بر او بشورانیدند و با جماعتی انبوه یکدل و یکجهت بر او تاختند و او را مقتول ساختند آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد بمغاک سپردند و بر سر قبرش قبه کردند از پس او برادران چهارگانه بشراکت بر مسند ایالت جای کردند و سجلی نگاشتند که بمشاورت یکدیگر کاری بتقدیم نرود و اگر یکتن از ایشان از طریق موافقت بگردد آن سه دیگر باتفاق مخالفت او کنند و از مسند حکومتش دفع دهند بالجمله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت بیرون برد و بموجب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند

[illegible]

این هنگام از بیم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهنده دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم دهد یا کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و از این هر دو محکم‌تر آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان دهد چنانکه در عهدنامهٔ کیخسرو سنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدینگونه نهاد و اقتفا بکیخسرو فرمود و اینگونه پیش‌بینی و دور اندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد پس مجلس شوری راست کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه ایران عیبی و عواری نباشد از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و برکار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند برسالت ایران اختیار کردند و عریضه از در اطاعت و انقیاد نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده از بندر عباس سر بدر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دار الخلافهٔ طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذرانیدند پس از آنگاه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خواجه وند باتفاق ایشان بسفر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهر میر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامهٔ گرانبها بخلعت آن سه تن دیگر بر حسب فرمان حمل داده بدیشان برد تا در مملکت سند قوی دل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند

## وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و سه هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده گدویچ سردار روس بطلب مصالحه و مداهنه بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاوت میرود بایست که قواعد محبت و اتحاد را در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را بنیکوتر بیانی معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که گدویچ در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصه فتنه انگیزد غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و با برام و الحاح بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر ترک مناجزت گرفته گدویچ را آگهی بفرستاد و او شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار مصافات نگار داد و بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس بدست آویز توقف در پنبک خیمه بیرون زد نایب السلطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ قایم مقام را روانهٔ دربار شهریار داشت تا صورت حال را باز نماید و از اینسوی شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قایم مقام در آنجا بدرگاه پیوست و اندیشه گدویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساختهٔ جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر نگذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و حفاوت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چندانکه کار بمصالحت توان کرد زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک گدویچ را

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در این جنبش مقصودی جز آرامش در پنبک نیست و سجلّی نگاشته خاتم برنهاد که اگر از لشکر روس در حدود
ایران مسابقتی در مکاوحت رود عصیان بر دی باشد و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادند
و سجلّی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قایم مقام که دبیر
دولت و وزیر حضرت اوست مأخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد و سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست باز
داشتند آنگاه قایم مقام فوجی را از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد
و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده در بلدهٔ خوی برکاب نایب السلطنه پیوست در اینوقت
فرستاده کدویچ بنزدیک غاردان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبّت و
مودّت استوار است مراد دل همیخواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار بمصالحت کنم امّا چه توان کرد که امپراطور
مرا منشوری کرده که بی مماطله قلعهٔ ایروان را مفتوح سازم و از پذیرهٔ حکم ناچارم اگر تو را در اینکار چارهٔ بدست است
از پای منشین که من نیز شاد خاطر خواهم بود غاردان از نقض عهد کدویچ سخت غمنده گشت و موسی لاثار نایب
خود را بنزدیک او مأمور نمود و بعضی کلمات حکمت آمیز پیام فرمود موسی لاثار در راه مریض گشت و وصول او
بمقصود بتاخیر افتاد و از آنسوی کدویچ عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی با یروان نهاد و دنبال
تپلسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ بسوی نخجوان فرستاد و چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف
شد نخستین صورت حال را بدست مسرعی سبک سیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت
بودند نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنکچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان بمدد حسن خان قاجار
برادر حسین خان فرستاد تا با تفنکچی استرابادی و دامغانی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند
همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمهٔ دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنکچیان
مقصودلو و چناشکی و خان دوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قوریساول ساخته بطرف نخجوان فرستاد و
خود در خوی نشست و از آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از کدویچ بدانست فرمان داد تا فرج الله
خان افشار که مأمور باراضی شهرزور بود با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدهٔ خوی
بلشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با دو هزار
سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرار رهسپار گشت امّا از آنجانب
چون حسین خان سردار ایروان ورود کدویچ را در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت
بر نشست و بتاخت و در سر حدّ ایروان کدویچ را دریافت و جنگ در انداخت چون روسیان دهان
توپهای آتشین را کشادند اوند قبیلهٔ کرد ایروانی بی آنکه یکتن مطروح یا مجروح گردد راه فرار برگرفتند و بمیان
ایل و الوس خود شتافته بی توانی اهل و مال خود را برداشتند و از آب ارس عبور داده بدینسوی آب
نشیمن جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کشش و کوشش
خود نیافت ناچار بلشکر خود بازشتافت نایب السلطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله
خان را از طریق نخجوان بمدد او فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود نخجوان امر فرمود و امیرخان قاجار را

باگروهی بجده دمغان وقیشلاقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سرباز فراهان و کرازی در محال چورس توقف فرمود اما از آنسوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی کدویچ در فتح ایروان یکدل شده سماندریچ پارتنکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرده در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست گریز کند و حمله افکند پس عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از پیاده لشکر خود دور مانند آنگاه عنان بگرداند و یکتن از ایشانرا زنده نماند این تدبیر با تقدیر راست نیامد چون هردو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت تا کار بر بصیرت کند لشکریان چون سردار را در میان ندیدند هراسناک شده راه فرار گرفتند و پشت با جنگ دادند حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت چند کرت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار بازلشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشنید از تهاون لشکریان در کار رزم و فرار ایشان در گیر و دار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید و هم در آن روز فرج الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگرباره اعداد جنگ روسیان کردند در اینوقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس که آهنگ نخجوان کرده اند بیمناک شده تهاونی ورزیده اند و نیز نظرعلیخان و فرج الله خان حاکم اردبیل از نجفقلی خان کروس که حارس قلعهٔ اردبیل بود بدگمان شده با ایل و الوس خود فرار کرده و حسینقلی خان باکویه را که قاتل ایشپختر بود دستگیر ساخته بطرف لنکران تاختند و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در خاطر دارد که روسیانرا راه دهد و از بیم برهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از منزل چورس کوچ داده بکنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد تا صادق خان عزالدینلوی قاجار را با افواج قرارومی در شرور بگذاشته باتفاق فرج الله خان و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیان قریب بقریهٔ قرابابای نخجوان درآمدند و در زمینی منیع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس بمدد ایشان در میرسید اگرچه در اینوقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه مکروه داشت که بی مبارزت و منازعت طریق مراجعت گیرد لاجرم ساختهٔ جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان افشار و افواج محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود بر میمنه شدند و علی خان قاجار با کرده حاتم خان بیک دنبلی و نبی خان کرازی بر میسره درآمدند جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یک نیمهٔ ایشانرا از زبر جبل فرو ریختند درین هنگام لشکر عظیم بمدد روسیان برسید و از پس سواران ایران درآمد و غبار جنگ جهانرا تیرگون ساخت و نعرهٔ دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیروی درنگ نماند یکباره روی برتافته بر طریق فرار شتافتند سپاه پیادگان اسلام در میان دو لشکر بمحاصره افتادند

شکست یافتن ایرانیان

تقاتل روسیان و ایرانیان

محمد بیک

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمد بیک سرهنگ سرباز نیز زخمی شد پس سربازان بازپس شدن گرفتند و گریزی با ستیز و آویزهمی کرده خویشتن را بعقب لشکر رسانیدند و روسیان نیز زرمجویان قریب بقلبگاه آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و یکصد و پنجاه سر از آن جماعت بگرفت و ایشان را بازپس برد و در آن رزمگاه هزار تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپچیان را مأخوذ و معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعهٔ ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قپان باسان لشکرگاه کرد و علی خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیهٔ نخجوان مأمور فرمود علیخان مناقصه برایشان تاختن برد و چندتن از روسیان را در بیرون سنگر یافته سر برگرفت روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و شهر محروسهٔ نخجوان را لشکرگاه کردند پس علیخان با غنیمت فراوان بازگشت و در این وقت موسی لاثار که از جانب جنرال غاردان بنزدیک کدویچ برای انجام کار مصالحه میرفت در راه مریض شد با ضعف حال و نقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ روسیان دست بازدارید تا من پیغام غاردان را برسانم و پاسخ بستانم نایب السلطنه بانجاح ملتمس او از منزل قپان باسان بازپس شده در قریهٔ چورس نشیمن کرد و موسی لاثار بنزد کدویچ رفته پیغام خویش را بگذاشت و جوابی بر وفق آرزو نیافت آنگاه بمردم قلعهٔ ایروان پیغام کرد که کدویچ از فتح این قلعه ناچار است و سکنهٔ قلعه در معرض هلاکت هستند صواب آنست که قلعه را بگذارید و بگذرید و کدویچ نیز نامهٔ مشحون بدین گونه کلمات بحسن خان فرستاد و جوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه یکدل گشت و از طرف دیگر سماندر ویچ با فوجی مناقصه بنواحی ماکو تاخت و مواشی بسیار منهوب ساخت بالجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی بمدد قلعگیان مأمور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی متراکم باد پدید آمد و چندان برف بارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال مینمود ناچار بازگشتند کدویچ چون این بشنید یکباره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چار سوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داده تا نیمهٔ شب بانگ رعد و شرار برق توپ پردهٔ ابر بردرید بضرب گلوله سه ذرع از دیوار باره را پست کردند و راه برشدن بقلعه را بر سالدات سهل نمودند آنگاه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چار طرف حکم یورش داد و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعگیان چون این بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را بنشاندند و لب از سخن به بستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند برخی در نیمهٔ نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسن خان با اینکه نقیه و مریض بود از فرط جلادت بکار درآمد و فرمان داد تا بیکبار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغها بیاهیختند و دهان تفنگها را بسوی خصم بگشادند اشرف خان دماوندی و میرزا علینقی خان استرابادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان بجنگ درآمدند بانگ توپ و تفنگ و هایاهوی مردان جنگ تذکرهٔ روز محشر همی گشت مع القصه سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دو هزار تن زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند بولکونیک و مایور و قپیتان و افیسر

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

جان بر سر اینکار نهادند شگفتی آنکه در چنین جنگ شگرف سه تن از مسلمانان مطروح و شش تن مجروح گشت و از
این نه تن بر زیادت کس را آسیب نرسید بالجمله روسیان لشکر خویش گریخته شد و گدویچ سخت غمنده گشت
و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم و
دینار بدرگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی و مقدم
و پیادگان ملایری و سرباز از چورس حرکت کرده بطرف نخجوان ره سپار گشت و حسین خان سردار و اسمعیل خان
قاجار را با جماعتی مأمور ایروان داشت و علی خان قاجار و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد چون خبر
جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویچ شد از برای او قوت درنگ نماند شب دوشنبه بیست و دوم شوال از
لشکرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشت شد اسمعیل خان قاجار از دنبال آنجماعت بشتافت و ایشان را در نیمه راه
دریافته جمعی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت که جماعتی
باختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند بالجمله عراده و آلات فراوان
از لشکر گدویچ غنیمت گرفتند و گدویچ تا اراضی گرجستان چنان بزحمت طی مسافت کرد که یکتن از زخمداران
سپاهش جان بسلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بینداخت و بسیار کس در
شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد و از سوی دیگر ارال بیلسین چون خواست از میانه
بیرون شود علیخان و امان الله خان و فتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند در چهار فرسنگی نخجوان او را دریافتند
و جنگ در پیوستند از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پرآشوب
گشت جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار شدند و گروهی عرضه هلاک و دمار گشتند چون آفتاب بگشت و جهان
تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کین گسیدند یکدیگر در لشکر خویش جای کردند نیمشب بیلسین
مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریه قراباباي بتاخت صبحگاه نایب السلطنه بر اثر او برفت چون
بیلسین نظاره سپاه اسلام کرد دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه برکران شود عراده
و باروط و اموال و اثقال و آذوقه و علف چندانکه در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را
برداشته راه قراباغ و کتل سیسیان پیش داشت نایب السلطنه کریم خان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت
و مردم ملایر و فوجی از سرباز را حکم داد تا مگر از بیراهه سر راه ایشان گیرند و خود از دنبال ره سپار گشت سختی
سنگ و صعوبت کتل و ضیق طریق مانع از مسابقت بود روسیان در میان کتل فرود شده متحصن گشتند و همچنان
نیمشب مسارعت کردند نایب السلطنه در منزل قراباباي نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از
طرف یمین مأمور ساخت و خود از راه سلوارتی در حرکت آمد و این هنگام چنان میغ بجنبید و صرصر بوزید که
هیچکس یمین و شمال خود را دیدار نمی توانست کرد با اینهمه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند و
جمعی را مقتول ساختند سیصد کس اسیر شد و گروهی خویشتن بر کاب آمدند و پناهنده شدند چندی که زنده
ماندند از هول و هیبت در چنان سورت سرما و شدت برف خویشتن را بقلل جبال شامخه در بردند پس نایب السلطنه
بقراباباي مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده یکدو روز آن اراضی را منتظم کرده و راه تبریز برگرفت و صورت

حال را

[illegible]

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حال را در حضرت شهریار بازنمودند تا درازای این خدمت هریک از قواد سپاه مورد نواخت و نوازش شدند و چون علیخان قاجار در میدان کارزار جراحتی عظیم یافته بود رخت بجهان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد او را بنجف اشرف حمل دادند آنگاه امیرخان قاجار عریضه بحضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهسون نموده خواستار است که جرم نظرعلیخان و فرج الله خان شاهسون بزلال عفو محو شود نایب السلطنه بشکرانه این ظفر زلات قدم ایشانرا ندیده انگاشت و همچنان آنجماعت را در عداد لشکریان باز داشت از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه لسکری از قبایل لکزی فراهم کرده وارد قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکویه بودند بهر مدد مردم خود بقبه آمدند در رزم دادند نصرت شیخعلی خانرا فتاد جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت و نیز آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت به تبریز کرد اما از آن سوی چون امنای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و خفاوت گرفته و در میان ایشان سفرای متواتر مترددند بیم کردند که مبادا عهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا بمملکت هندوستان دست یابند فرمانگذار هندوستان جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون دست بازدارد و سفیر او را بحضرت خویش بازنگذارد با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در هر کار پایمردی و دستیاری خواهد دید شهریار ایران اگرچه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان خان را ثباتی و صحتی نیست از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور این معنی غاردان خانرا از در براند لاجرم ملکم بهادر در قریب بندر بوشهر رحل اقامت تا این هنگام که بصوابدید وزیر دولت انگریز و صناوید آن مملکت اتحاد با دولت ایرانرا واجب شمردند و مردیکه سرهرفرد جنس نام داشت و او را برونت لقب کرده بودند که در دولت ایشان لقبی ارجمند است بسفارت ایران مامور داشتند زیرا که گرتی در زمان کریم خان زند مامور ایران گشته پشت در روی بعضی امور را نگریسته بود با الجمله سرهرفرد جنس سجلی که از کریم خان زند در پیمان و پیوند دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگریز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه نگار یافته بود بگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هندوستانرا دیدار کند به بمبئی آمد و کشتی در آب رانده از بندر بوشهر سر بدر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی بامنای دولت ایران نگاشت که اینک من از دولت انگریز وزیری مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان از ممالک ایران از اعداد آلات نفع و ضر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه امنای دولت ایران از پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردانرا روشن کردند باب مراودت را با دولت فرانسه مسدود دارند و غاردانرا مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم بعد از اصغای این خبر شهریار امور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخواستند با الجمله تقصیر جنرال غاردانرا بدینگونه بازنمودند اول آنکه غاردان بدینگونه پیمان داد که چون ناپلیون

قبه بفتح قاف و بای موحده [illegible]

[illegible] سین [illegible]

جنس بجیم [illegible] سین مهمله [illegible]

با الکسندر با دلیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید نخستین از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان
سخن کند بعد از آنکه پادشاه روس را دیدار کرد از کار ایران و گرجستان دم دربست و پیمان بشکست دوم آنکه
غاردان از قبل گدویچ خواستار مصالحه آمد و سجل مختوم سپرد و موسی لاژار نایب خویش را نزدیک گدویچ از
بهر انجام مصالحت متردد ساخت بجای آنکه گدویچ را از اقطاع ایران پرداخته کند حفظه و حرسه قلعه ایروان را پیام
داد که این قلعه را بگدویچ بگذارید و سر خویش گیرید و اگرنه جان و مال بر سر این کار خواهید کرد سیم آنکه موسی
ویردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لامی که هندسه نیک دانست و این دو از همراهان غاردان بودند در
آذربایجان بتعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام تاختن گدویچ و اشتغال نوایر حرب دست
از تعلیم باز داشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران
باز داریم از این روی که میان دولتین روس و فرانس قواعد وداد و اتحاد محکم است و نتوان بهوای موالفت
ایرانیان مخالفت روسیان کرد چهارم آنکه عسکرخان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب
مهمات او را مهمل گذاشته و روزگاریست که اصلاح امورش را بتسویف وقت معلق داشته غاردانخان
چون اصغای این کلمات کرد از جوابیکه مقرون بصواب باشد بیچاره ماند گفت سخن شما بر صدق است اگرچه بیرون
شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود دیگرباره سجلی
سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد
و اگر این بهانه نیز کسری و نقصانی بادید آید دیگر طمع دوستی بدولت ایران نبندد و باز مملکت خویش
شود و این هنگام حکم شد که سرهرفرد جنس را اعیان دولت ایران یکچند از زمان در شیراز باز دارند و
روزگاری نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند اگر غاردان گفتار با کردار موافق کند متوقف طهران باشد و
اگرنه سرهرفرد جنس را در آرند و غاردان بار بربندد سخن بر این نهادند و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر
استرآبادی را که یوزباشی غلامان بود بمیزبانی سرهرفرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانگذار مملکت فارس محمد زکیخان نوری را با او مامور ساخت تا سرهرفرد جنس را از بندر بوشهر بمکانت تمام
بشیراز آوردند و پس از ایامی چند بمیزبانی علی محمد خان حاجیلر تا اصفهان کوچ داد روزگاری نیز در آنجا
توقف کرد و از آنچه غاردان را عهد بود وفا ننمود لاجرم بی آنکه ناپلیون او را طلب کند اجازت مراجعت
و راه مملکت فرانسه برداشت و موسی ژوانین را در طهران گذاشت امنای دولت ایران گفتند توقف
تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد چنانکه در پای تخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی
سفیری و از هر مملکتی مشیری اقامت دارد غاردان سخنان ایشان را وقعی نگذاشت و شتاب زده راه تبریز
برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السلطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران
نایب السلطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت ناچار نایب السلطنه فتحعلی خان نوری را بمهمانداری او مامور فرمود و او
از بیم پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لاژار را نیز در تفلیس گذاشت بعد از بیرون
شدن غاردان پیوسته موسی لاژار از ورود لشکر روس بتفلیس و حشمت ایشان بجانب موسی ژوانین گزارش

میکرد

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میکرد و انهی میداشت که من بسفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون ماٰمور خواهم گشت اما از آنسوی چون غاردان بپاریس رسید از این روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت مورد عتاب و عتاب گشت و از مقام خویش نازل افتاد آنگاه ناپلیون عسکرخان را حاضر ساخت و فرمود چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امریکه با پادشاه ایران میعاد نهادیم باز داشت و بر نباشد که کار ترا بکام کرده اجازت مراجعت دهیم و پس از روزی چند عسکرخان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکرخان سطری چند بازنمود و او بدار الخلافه طهران آمد موسی لاژار و موسی ژوانین نیز مراجعت بپاریس کردند اما از آنسوی بعد از بیرون شدن غاردان از قبل شهریار ایران حکم رفت تا سرهرفرد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر ذیحجه وارد طهران کردند و نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانهٔ حاجی محمد حسین خان امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و نامهٔ پادشاه انگریز را پیش داشت یک قطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود و بعد از فتح نامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیائ نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامهٔ دولت انگریز را باز نمود و مشعر بر اینکه چندانکه با مبارزت روسیه زر و زور بکار آید خود داری نخواهیم کرد بالجمله سرهرفرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده آسایش گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا بزرگ قایم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانهٔ خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دار الامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعلمای کاشان و اصفهان مکاتیب کرد بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی میر محمد حسین سلطان العلما امام جمعهٔ اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علما و فقهای ممالک محروسه هر یک رساله نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری کنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قایم مقام این مکاتیب را ماخوذ و مرتب کرده رساله جهادیه نام نهاد و هم در دنبال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند باز آمد و میر ثابت علی که از قبل ولات سند سفیر ایران بود باتفاق او تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبضه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت شهریار تاجدار سرهرفرد جنس را حاضر ساخته فرمود چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است و شاهزاده محمد ولی میرزا عزامکدار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس را فرمان کرد که اگر از افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان دست باز نگیرند آنگاه میر ثابت علی را شادکام رخصت انصراف داده میرزا مهدی دبیر حاجی محمد حسین خان

آمدن سفیر انگلیس بدار الخلافه

امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در اینسال در مازندران زلزله حادث شد که از آن پیش کس نشان نمیداد بسا قریها و بقعها و مزرعها چنان زبر بزیر و پشت بروی شد که کس ندانست کجا بود و بکجا شد یکباره تمامت متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی بآبادانی می نهادند

## وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و مامور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری روز سه شنبه چهارم صفر سه دقیقه پیش از آنکه روز بر آید آفتاب از حوت بحمل جای کرد و پس از انجام جشن نوروز شهریار تاجدار فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا را بحکمرانی مملکت خمسه گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قوی دست بود بوزارت او و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکومت بروجرد و سیلاخور و جاپلق بازگذاشت و میرزا علی گرایلی را که از این پیش یکچند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داد و شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ الملوک لقب داشت و از سوی مادر نسب بشیخعلی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را مفوض داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رتبت نظارت دیوان اعلی داشت بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دارالخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم و قبایل ترکمانان کوکلان مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صنادید رشت بود و برای صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران وزارت او یافت این هنگام در حضرت شهریار مکشوف افتاد که چون کدویچ در تسخیر ایروان سپاه خویش را بمعرض تدمیر در آورد امپراطور روس او را از محل خود ساقط فرموده و طورمصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان داد و بر رزم مسلمانان مامور نمود شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب گردد آنگاه واجب افتاد که برسالت دولت انگریز شخصی نامزد شود از این روی که چون سرهرفرد جنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و بیست هزار تومان شمال داشت که از کمپنی هند گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی باشد چون سرهرفرد جنس هنگام عبور فرمانفرمای هندوستان را دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را با فرستادگان سرهرفرد جنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بروی لازم بود ملکم بهادر را از طرف کمپنی برسالت برگماشت سرهرفرد جنس از اینمعنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا یکتن بسفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند لاجرم بخواستاری حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت شهریار بلقب خانی مفتخر شده سفیر دارالملک لندن گشت و از منسوقات رشتهای مروارید و ملبوسات کشمیر و دو قرطه فادزهر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه لندن برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد آنگاه شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد روز جمعه بیستم ربیع الآخر چمن کمال را که هشت فرسنگی طهران است

لشکرگاه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

لشکرگاه کرد اینوقت مصطفی قلیخان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست بگردن بسته بدرگاه آوردند از این روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعهٔ خویش خویشتن داری همی کرد لاجرم شاهزاده محمدولی میرزا فوجی بتسخیر قلعه و تدمیر او گماشت تا بر او دست یافتند و دست بسته بدرگاه پادشاهش فرستادند شهریار تاجدار بر جانش ببخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال او زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد آنگاه از چمن کال آباد رهسپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمدعلی میرزا نیز از پس روزی چند برسید و میرزا بزرگ قایم مقام نیز از تبریز بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و از حرکت موکب پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده راجعت کرد پس شهریار تاجدار محمدعلی میرزا را بر قانون منقلا از پیش روی بیرون فرستاده خود از پس دو روز کوچ داد نایب السلطنه عباس میرزا بیست هزار پیادهٔ جدید نظام با بیست عراده توپ برداشته پذیره پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را برصف کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هر یک جداگانه نواخت و نوازش فرمود در روز بیست و دوم شهر جمادی الآخره ارض اوجان لشکرگاه نمودند از آنسوی مکشوف گشت که طور مصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلوق که یکفرسنگی تفلیس است استوار نشست و نیارال نبلیسن را با جماعتی جنگجوی با اراضی قراباغ مأمور داشت و فوجی دیگر را بحفظ و حراست محال پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد و دلی بولکونیک را با لشکری جداگانه بحمایت گنجه و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد و از سوی دیگر از ولایات اخسقه و باش آچوق کاغذی چند معروض افتاد که با کارداران ایران از در صدق و عقیدت میباشند و انتهاز فرصت میبرند تا با جماعت روسیه کین و کید خود آشکار سازند لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمدعلی میرزا را با بیست هزار سواره و پیاده و پنج عراده توپ مأمور نواحی تفلیس داشت و مهر علیخان قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمدعلیخان شامبیاتی و میرزا محمدخان لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم رکاب او شدند و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن کوکجه ییلاق بیرون فرستاد تا در آن نواحی اقامت کرده بر زشت و زیبای امور محمدعلی میرزا نگران باشد و بمقتضای دقت کارکنان فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد آنگاه بسبب حدت گرمی هوا و سورت حرارت چمن اوجان شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب نشیمن فرمود اما شاهزاده محمدعلی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته حسین خان بیگلربیگی ایروان نیز ملتزم رکاب ساخت و در چمن ابازان رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را بسرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر آن جماعت روسیان که در آن اراضی اقامت داشتند حمله افکند و سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی تفنگها ریخته در مصانعگاه پناهنده گشتند و جمعی که بجای ماندند متحصن شدند قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره گل جای کرده بودند چون این بدیدند روی خلاص و مناص

جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند لاجرم جبین ضراعت بر خاک نهاد و بشفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو و
منسی گشت و تقی بیک بزچلو که راه آزوقه و علف بر روسیان مسدود داشت مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی از
قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضهٔ نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمدعلی میرزا ظفر کرده
و نصرت یافته بازشتافت و در کنار قراسوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا نزول
کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده در اراضی سراب
حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت یافته بکرمانشاهان شتافت اما نایب السلطنه با انبوه لشکر چند روز در
چمن گلبنز توقف فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مأمور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قپان و
مقری را استمالت ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواره شاهسون را بجد و دباکویه بیرون تاخت که سپاه
روسی را تفحص کنند و خبری آرند نخستین جماعت شاهسون در تکتاز آمده نیمشبی با گروهی از روسیان دوچار
شدند و بگیر و دار افتادند بزخم تیغ و خنجر و سر نیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند
و سرهای ایشان را بر دابهای عراده حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از گلبنز کوچ داد
و از طریق اردوباد که مضیق بلاد بود تا نخجوان براند و در آنجا بولکونیک بارون ویردی و دیگرا جیصور میخائیل
برادرزادهٔ طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذرانیدند بشرح آنکه اگر بعضی
از حدود ایران بدولت روس تفویض شود در ازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه
که با خاک ایران پیوسته است باعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران
بنزدیک امپراطور روس مأمور گردد کار مصالحه بانجام رسد نایب السلطنه ایلچیان را مأمور به تبریز فرمود و تا
ایشان را ارسال حضرت پادشاه داشت تا بهرچه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و بعلت
آزوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در گوکچه نزول فرمود و پیرقلیخان قاجار و حاجی محمدخان
قراگوزلو را با فوجی از سپاه بنظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده سکنهٔ آن اراضی و قاطنین آن دیار چون
این بدیدند گروه گروه بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد الطاف گشتند از آنسوی چون بولکونیک قاطبهٔ قبایل را
در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت لاجرم بتعجیل تمام
بیرون شتافت و امیرخان قاجار بر حسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار شدند
طعمهٔ شمشیر آبدار ساخت و ارامنه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را
بسپاریم آنگاه امیرخان بازحضرت شد در اینوقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمدعلی میرزا
طور مصوف دل قوی کرده ساختهٔ جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض زگن لشکرگاه ساخته بولکونیک
و تبالسین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضعهٔ ارامنه که در قلعه جای
داشتند با امیرخان آگاه شد ایشان را محبوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد
با اینکه لشکرش از نیمهٔ دشمن نیز نیمی کمتر بود بنه و آغروق را بجای گذاشت و مهدیقلی خان قوانلو را بحراست
باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستارهٔ شهاب بشتاب گرفت و از آنسوی نیز روسیان

ازبهر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

[illegible]

از بهر جدال قدم عجل میزدند تا روز تاریک شد و میان فئتین مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرود شده پاییدند
طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه بقصد شبیخون برانگیخت چون راه بلشکرگاه نزدیک کردند
ابراهیم خان بیات را که طلایهٔ لشکر بود از دور نگریسته و همهمهٔ اسبان و همهمهٔ مردان بشنیدند بیم کردند که
مبادا ایرانیان از آهنگ شبیخون ایشان بیرون شده اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت پیمودند چون
سپیده بردمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مداهنه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه
فرستاده بدینگونه معاهده نهاد که با دولت ایران بدسگال نباشد و طریق جدال نپوید و قبایلی که کمر خدمت
بر میان دارند زیان نکند سخن براین نهادند و روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل والوسی
که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایروان کوچ داد و این هنگام شاهزاده
محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوکچه بعسکر برادر تاخت و یکدیگر را بشادکامی دیدار کردند و
فرستادگان طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده بنزدیک او گسیل نمود
آنگاه محمد علی میرزا چنانکه مذکور شد روانهٔ حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه بایروان آمد و حسین خان را
در آنجا بازداشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سوارهٔ خود روزی چند در اردبیل
توقف نمود و با نظرعلیخان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاوت میگذاشت
تا آنگاه که در فرستادن سوار شاهسون بدرگاه نایب السلطنه کار بمماطله کرد و مکشوف افتاد که بحقوق خویشاوندی
با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل بر روسیان داده لاجرم امان الله خان او را و فرج الله خان عم او را
که نایب اردبیل بود گرفته مغلولاً روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش بجهد گشت و
مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و اثقال در کنار دریای خزر در قلعهٔ جامیشوان
جای داد و بپشتوانی روسیه میرحسن خان ولد خود را با لشکر درخور بقلع و قمع حسینعلی خان باکویه و هاشم خان
شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان پسکدلی که در حدود دادجارود جای داشتند مامور نمود و او ناگاه
تاختن کرده بدیشان حمله برد و علی خان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته باز طالش تاخت
از اینسوی فرج الله خان افشار با لشکر جرار بلنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان ابنیه و
جدران آنرا ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا
پیوسته است و از یکجانب بسوی لنکران طریقی بر خشکی دارد و بالجمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات
روسیه را با چند عراده توپ بمدد آورد و میرهدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد
و از او نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فیمابین
مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرد و او را با میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش
منازعتی افتاد و جان بر سر اینکار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از
تفنگچیان سالیان را بجامیشوان فرستاد و هم در اینوقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ
هزارهٔ لاریجانی بمدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود مردم مصطفی خان

[illegible]

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

بیمناک شدند و هر روز از عشیرت او و دیگر مردم طالش یکایک و دو دو فرار کرده نزدیک فرج الله خان
آمدند و شیخ بهامیش وان بر خود میمنها دند و از آنسوی در تنگنای محاصره نیز بسیار مرد و زن بگرد در آمد لاجرم
مصطفی خانرا دهشتی عظیم برفت و کس بفرج الله خان فرستاده سلسلهٔ استیمان بجنبانید فرج الله خان این معنی را
معروض داشت و برحسب فرمان پادشاه میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه طریق طالش بر داشت و در
لنکران امیرگونه بیک بنی عم مصطفی خان پذیرهٔ او شده عقیدت مصطفی خانرا باز نمود آنگاه میرزا بزرگ
بجامیش وان رفته مصطفی خانرا مطمئن خاطر ساخت تا کمر اطاعت را بر میان استوار کرد و از آنجا باز
شتافته فرج الله خانرا با لشکر مراجعت فرمود و در اینوقت القاص بیک کرجی فرستادهٔ والی اخسقه و باش آچوق
با جمعی از اعیان اخسقه بدرگاه پیوسته و خواستار اعانت و حمایت بودند تا از شر روسیان محفوظ مانند
شهریار تاجدار ایشانرا خوشدل ساخت نایب السلطنه را فرمان داد که از اعانت ایشان دست باز ندارد
مع القصه چون این کارها پرداخته شد نایب السلطنه به تبریز آمد و شهریار تاجدار روز دهم رمضان از
چمن اوجان طریق طهران گرفت و در عشر آخر رمضان بدار الخلافه در آمد میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه
که ملازم رکاب بود در این هنگام از امنای دولت خواستار شد که وزارت نایب السلطنه با میرزا حسن فرزند
اکبرش مفوض گردد ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان میرزا حسن بوزارت نایب السلطنه سربلند گشت
و میرزا بزرگ به نیابت وزارت دیوان اعلی و لقب قایم مقامی بلند آوازه شد و با خلاع فاخره از حضرت
انصراف حاصل نموده بآذربایجان آمد و در این هنگام بولکونیک بارون نویردی از قبل طورمصوف بدرگاه
نایب السلطنه آمد و مکتوب طورمصوف را پیش داشت بدین شرح که ایمپراطور روس مرا مأمور داشته که
اگر ایرانیان را نیز اقبالی باشد با ایشان کار بمصالحه کنم اکنون اگر کار بر متارکه نهیم و طریق تردد سفیر از
دو سو گشاده داریم زود باشد که یکباره باب مقاتلت مسدود شود و اینک مرا با میرزا شفیع صدر اعظم و اگر نه
با میرزا بزرگ نایب الوزاره دیداری واجب افتاده که در حدود مملکت یکدیگر را دریابیم و قواعد دوستی
و شرایط مصالحه را معتبر سازیم نایب السلطنه صورت حال را معروض سدهٔ سلطنت داشت و برحسب امر
جواب مکتوب بدینگونه کرد که میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت رکاب دور نتواند افتاد و لاکن میرزا بزرگ
قایم مقام بعد از رسیدن نوروز برای قرار متارکه و نظم قراجه داغ بدان حدود سفر خواهد کرد و
یکدیگر را دیدار خواهید نمود و فرمان داد تا در حدود و ثغور دلیران ایران از مقاتلت با روسیان خویشتن داری
کنند بارون نویردی مکتوب نایب السلطنه بنزدیک طورمصوف فرستاد و خود در تبریز توقف نمود در این
ایام چنان افتاد که جماعتی از قطاع شیروان بنواحی مغان تاختن کرده بیست هزار سر گوسفند از قبایل
قراجه داغ بیغما بردند چون این خبر مکشوف شد بارون نویردی کس بطورمصوف فرستاده از این حادثه خجلت
خویشتن را باز نمود طورمصوف در پاسخ نگاشت که بعضی از قبایل بی آگهی من بدینکار نابهنجار پرداخته اند
هنگام دیدار نایب الوزاره این معنی را مکشوف خواهم داشت از پس این حدیث معلوم گشت که جمعی
از لشکر روس مغافصةً دار و مقری قراباغ شده اند که تا اینوقت در تحت فرمان ابوالفتح خان جوانشیر

بود

استیمان [illegible]

لقب قایم مقامی یافتن میرزا بزرگ

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بود دیگر باره بارون ویردی انیجیر را بطور مصوف مکتوب کرد و او حکم داد تا روسیه از معبری بیرون شدند وهم درین سال ترکانان که در کنار رود وطژن مسکن داشتند دیگر باره در معابر مسلمانان آغاز ترکتازی نهادند شاهزاده محمدولی میرزا امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته با لشکرهای فراوان خیمه بیرون زد و تا اراضی نسا و ابیورد رونه و همه اطراف رود وطژن را معرض نهب و غارت در آورد و بسیار کس از ترکانان را طعمهٔ شمشیر و فراوان اسیر ساخت و غنیمتی لایق بهرهٔ لشکریان گشت که از جمله یکصد هزار سر گوسفند بود و جمعهای گران از سرهای ایشان بدرگاه پادشاه فرستاد و مورد فضل و احسان آمد و هم درینسال میرزا رضا قلی نوائی صاحب دیوان انشا بوزارت مملکت خراسان مخصوص شد و میرزا عبدالوهاب اصفهانی که بمعتمد الدوله ملقب شد منشی الممالک گشت و هم درینسال مردم بستک و جهانگیریه که از توابع لارست با عبدالله خان ولد نصیرخان که حکومت لار داشت طریق مخالفت سپردند چون این خبر بشاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رسید صادق خان دولوی قاجار را با فوجی بدفع ایشان فرستاد چون آنجماعت را بضاعت اقامت نماند طریق فرار پیش داشته بجماعت عرب وهابی که ساکن صحاری عمان بودند پیوستند صادق خان از قفای ایشان بشتافت و آنجماعت را در اراضی بحرین و قطیف دریافت از دو روی لشکر را بر صف ساختهٔ جنگ در انداختند صادق خان در حملهٔ نخستین فرتی نمود و جماعت عرب چنان دانست که خصم از خوف طریق هرب گرفت گستاخ بغنیمت بنه و آعزوق پرداختند و در سر قسمت منازعه و مناقشه ساختند چندانکه کار بزخم تیغ و کارد افتاد و این هنگام صادق خان با مردان خود روی برتافت و چون سیل بنیان کن بر ایشان درآمد و تمامت آن لشکر را با تیغ بگذرانید و محکمهٔ بستک و جهانگیریه را بحاکم لار سپرده باز شیراز شد و هم درین سال سفیر سند که امین حاجی محمد حسین خان امین الدوله بود مراجعت نمود و میر غلامعلی نامی از قبل ولات سند بهمراهی او با پیشکش و عریضه برسید و مورد الطاف شاهانه شده مراجعت کرد و هم درینسال شهریار نامدار میرزا بزرگ قایم مقام را حاضر حضرت کرده معادل دویست هزار تومان تسلیم او کرد تا در حدود روسیه قلاع استوار برآورد و بآزوقه و علف بینبارد و آنگاه شهریار دیندار بزیارت قم و تماشای کاشان سفر کرده در عشر آخر ذیحجه مراجعت بدارالخلافه فرمود.

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج هجری و ملاقات قایم مقام با سردار روسیه

روز چهارشنبه پانزدهم شهر صفر در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و پنج چون پنج ساعت و چهل و شش دقیقه از روز بگذشت آفتاب به بیت الشرف حمل شتافت و شهریار عجم فتحعلی شاه بسنت جمشید جم جشن نوروزی بپای برد و هر یک از شاهزادگان که در حدود مملکت جای داشتند بحکم سلطنت از مصدر خلافت منشیر ملاطفت و خلاع مفاخرت صادر کرد و نایب السلطنه عباس میرزا بحکم میعاد سال پارین بطور مصوف فرمان داد که قایم مقام وزارت کبری او را دیدار کند و سخن او را در کار صلح و اگر نه جنگ اصغا نماید با اینکه درین وقت مکشوف شد که طور مصوف با حاکم باشی آچیق

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

که این هنگام سلیمان خان بود از در مخالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات
و مصافات او را دستگیر ساخته روانهٔ تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرمود که خلف وعده در
کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک بنزدیک او شتاب کن و اگر طراز حیلت و نیرنگ کند با غلامانیکه ملازم
خدمت داری ساختهٔ جنگ او باش بالجمله قایم مقام راه بر گرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید
رای از آنسوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سراپرده بنام دولت ایران برافراشت
و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد پس باهم بنشستند و منشور دو دولت برخواندند
و سخن از در صلاح براندند و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت را در نگارش آن برابر نهادند در این وقت
معلوم شد که در حین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مأمور تسخیر مغری شده قایم مقام از طور مصوف
سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متارکه سپاه روس کرتی در اراضی مغری کردند و نیز مغری از
توابع قراباغ است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند لاجرم این سخن ثلمه در بنیان مصالحه انداخت
و دیگر آنکه طور مصوف مکشوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت روم دارم همانا لشکری از
اراضی اخسقه و قارص مملکت روم خواهم برد یکی از پیمان متارکه آنست که از ایرانیان بدیشان مدد نشود
این شرط یکباره قواعد متارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان
این شرط استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همداستان باشند بالجمله نایب الوزاره
در حضرت نایب السلطنه صورت حال را بازنمود و بر حسب امر ترک متارکه گفت و آهنگ مراجعت کرد و
طور مصوف نیز لختی مشایعت کرده بازپس شد ابوالفتح خان جوانشیر چون اراضی مغری را زیر پای روسیان
دید سکنهٔ آن دیار را و قاطنین قپانات و نواحی مغری را کوچ داده بدینسوی آب ارس نشیمن فرمود و نایب السلطنه
حکومت دزمار را بازای مغری بدو گذاشت و قبایل قراباغ بجانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند
و اغورلو خان گنجه چند کرت بنواحی گنجه تاختن کرد و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و
قبیلهٔ ایرملوی گنجه را کوچ داده بطرف شرور و نخجوان آورد و از آنسوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست
و هشتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و
شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه تنبک و اباران مأمور فرمود و اسمعیل خان دامغانی
و برادران او ذوالفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سمنان و سوار مافی و خواجه وند و عبدالملکی
ملتزم رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قراباغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه
و صوابدید در کار جنگ بنشست مع القصه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیخان شهریار تاجدار از چمن سلطانیه
کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود و این هنگام نایب السلطنه در چمن دکچان جای داشت چون
خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال شتافت و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت رخصت انصراف
یافته به نخجوان آمد و علینقی نزار روانهٔ اباران ایروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان دامغانی را با
جماعتی ملازم او مأمور فرمود تا با پارت نکین مبارزت داده گروهی از روسیه را در میدان مشاجرت

بخاک

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بخاک ادبار افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق و ز زم تپالسین بیرون شد
و در حدود گنجه مواشی قبیلهٔ قزاق بتمامت منهوب گشت و تپالسین و افواج او از هر جانب بجنگ در آمدند
و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلوغان مراجعت بسوی
تفلیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیر شاهزاده علیخان این خبر بحضرت شهریار آورد و واقعات
او نایب السلطنه علیخان شاهزاده را نیز روانه دربار شهریار نمود و هم در این سال ملکم بها در سفیر دولت انگلیس
بحضرت شهریار پیوست همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت لندن مأمور
گشت تا معلوم کند که رسول دولت ایران سرهرفرد جنس است یا ملکم بها در خواهد بود اگرچه هنوز
جواب نامهٔ او ملحوظ کارداران دولت نگشته بود لاکن چون ملکم بها در از قبل فرمانفرمای هندوستان
در بندر بوشهر انتظار رخصت میداشت از شریعت سلطنت بعید مینمود که او را وقعی نگذارند لاجرم محراب خان
بکشلوی افشار نایب منقچی باشی را مهماندار او بیرون فرستادند تا ملکم بها در را از بندر بوشهر کوچ داده
در پانزدهم جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت
تا نامهٔ خود را برسانید و تنسوقات خود را پیشکش گذرانید و مستر کرشط و مستر لنزی و چند تن دیگر که در
کار توپخانه و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپها
و گلوله چند که همراه آورده بود بسپرد و برحسب امر شهریار ایشان متوقف تبریز گشتند و بکار توپخانه و دیگر
امور پرداختند بالجمله سرهرفرد جنس نیز با ملکم بها در از در مهر و مخادت میزیست تا عریضهٔ میرزا ابوالحسن خان
از لندن برسید که سرهرفرد جنس چون از پای تخت دولت انگریز مأمور شده برحسب حکم کارپردازان
انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بها در مراجعت کند لاجرم ملکم بها در را شهریار باشفاق ملکانه خورسند
ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه ببغداد شد و از آنجا از راه بحر بهندوستان شد در این هنگام
سلیمانخان شکی و حسینقلی خان باکویه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستادهٔ شیخعلی خان قبه نیز برسید و
عریضهٔ او را از پیشگاه حضور بگذرانید این جمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه مغان شود
و شیخعلی خان را از خازنان شهریار بذل درهم و دینار رافد تا باتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخالطت
با روسیان پشیمانی دارد اعدا دکار کرده با لشکر روس کوس زند شهریار تا جدار ملتمس ایشان را مقبول داشت
عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرار بکنار رود کر فرستاد تا اگر این سرداران
کردار را با گفتار راست کنند از رود کر عبور کند و در اعانت ایشان سطح قصور ننمود و اگر نه اراضی قراباغ
بسنابک ستوربسپارد و دست فرسود غارت بدارد مع القصه ابراهیم خان مدتی دراز در مغان مکث
بود و از ایشان استشمام رایحهٔ صدق نفرمود لاجرم بقصد غارت آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را
بمعرض نهب در آورد حملهای بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان براند و دیگر
باره در اصلان دوز مغان مقام کرد و پیر قلیخان قاجار برحسب حکم شهریار نیز از ایروان بحفظ
حدود مغان آمد و میرزا بزرگ نایب الوزاره فوجی از پیاده و سواره برداشته از حضرت شهریار

به پیرقلیخان قاجار بر د و سپرد تا در کار قراجه داغ و دزمار قوی دست باشند انگاه ابراهیم خان قاجار احضار بدربار شد امّا پیرقلیخان بعد از ورود بقراجه داغ باتّفاق حاجی محمّد خان قراگوزلو حاکم آن اراضی آهنگ قراباغ نموده از آب ارس عبره کرد و از بهر تنبیه مهدیقلی خان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت راه بدو نزدیک کرد واو از در پس دیوار قلعه یافت و دانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت لاجرم او را بگذاشت و از رود ترتر بگذشت و آهنگ ایل جبرئیل لو فرمود با انکه آن ایل در معقلی منیع جای داشتند بپای مردی یورش دست فرسود لشکریان گشتند و هرچه از صامت و ناطق داشتند عرضهٔ نهب و غارت شد انگاه پیرقلیخان بازشتافت و جماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس بجانب اسنی ارمنستان جای داشتند و باطرفین طریق تذبذب و تبصبص می سپردند کوچ داده باتّفاق قپتمه یوسفانلو بدینسوی آب آورد و صورت حال را معروض درگاه نایب السّلطنه داشت و چند انکه از طاغیان دولت اسیر گرفته بود بازنمود نایب السّلطنه فرمود اسیران سنّی و شیعی را حاجی محمّد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد و هم در این سال امنای دولت عثمانی در قلع و قمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یکجهت شدند زیرا که او را مطیع و منقاد کارداران ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خواندند کار تا استقلال می افتد بالجمله رئیس الکتاب را که حالتی افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند و فرمان دادند که پاشایان کرکوک و موصل و قبایل اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی ببغداد شتافت و چندانکه خواست سلیمان پاشا را بدست غدر و احتیال پایمال کند مجال نیافت پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت و در سلیمانیّه با عبدالرّحمن پاشا بپیوست و با او در دفع سلیمان پاشا همدست شد و سکنهٔ نواحی بغداد را برشورانید سلیمان پاشا از در چاره عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر بطرف اوجان فرستاد شهریار ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود و قبل از انکه وقایع نگار وارد بغداد شود عبدالرّحمن پاشا و دیگر پاشایان کرکوک و موصل سپاهی ساز داده تا در بغداد براندند و سلیمان پاشا بالشکر خود برای مدافعت و منازعت بیرون تاخته جنگ درانداخت اهالی بغداد او را بگذاشتند و روی از جنگ برگاشتند سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار بر داشت و با معدودی از ملازمان خود بمیان قبیلهٔ از اعراب پناه جست شیخ قبیله رشتهٔ حمیّت و غیرت را بگسیخت و خونش بریخت پس عبدالرّحمن پاشا پیمانعی وارد بغداد شد و بصوابدید حالتی افندی یکتن از کرجیان را که عبدالله آقا نام داشت بمسند وزارت و نمرقهٔ امارت برنشاندند چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف این اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود و از آنسوی چنان افتاد که حالتی افندی از عبدالرّحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را سخنان ناهموار گفت و عبدالرّحمن پاشا نیز حمل این خشونت نکرده جوابی درشت براند و از این روی بیمناک شده پناهنده دولت ایران گشت و عبدالله پاشا را برانگیخت تا پیشکشی ساز داده بمصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه پادشاه ساخت و شهریار ایران امضای وزارت او را در بغداد منشور کرد و از پس آن فصل زمستان نزدیک شد و هوای دجلان

برودت

[illegible]

بر وو دت کرفت موکب پادشاهی در حرکت آمده عزهٔ شوال جنبش کرد و ذ دعشر آخر شوال وارد طهران کشت
اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم چون طور مصوف باز دانست که لشکر ایران از ایروان باز شدند با
مردم خود در اراضی اخسقه لشکرگاه کرد سلیم پاشا که از این پیش حکومت باش آچق داشت و پیوسته با شریف پاشا
در سر حکومت اخسقه طریق منازعت می سپرد چون این بدید ترک خصومت کفته پسر خویش را با لشکری لایق
بمدد شریف پاشا فرستاد و خود نیز آماده کارزار کشت اما طور مصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بحکم یورش
بلدهٔ اخسقه را مفتوح ساخته بدرون رفت از میان شهر اجاقلویان و صولی بیک و شریف پاشا و دیگر دلاوران
عثمانی به نیروی تفنگ و استعمال سیف و سنان ساختهٔ جنگ شده تا دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین
افروخته بود در پایان کار طور مصوف ولشکر روسیه منهزم شده تا یکفرسنگ باز پس شدند و چند روز
توقف کرده دیگر باره اعداد سپاه کرده واز چار سوی اخسقه یورش افکند سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند
واین کرت چنان روسیان را هزیمت کردند که بلشکرگاه خویشتن نتوانستند باز شد سلسلهٔ نظام ایشان
متفرق و متشتت کشت و بعد از مسافت چار فرسنگ یکدیگر را یافته باراضی کرجستان شتافتند شریف پاشا
صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت ولیعهد دولت ایران یکسر اسب بازین زرین ویک
قبضه خنجر مرصع بجواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد و دیگر دلاوران مصاف را هر یک بخلعتی لایق قرین
الطاف ساخت واز آن سوی دیگر باره طور مصوف با جماعتی از روسیه در حدود باش آچوق سفر کرد
وحیلتی طراز داده سلیمانخان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبت و وداد استوار کرد و دو دولتین
روم و روس متحد کرد د سلیمانخان باستظهار کروهی از مردم باش آچق آهنگ ملاقات او کرد و
ندانست که اینمردم نیز با طور مصوف مواضعه نهاده اند بالجمله بعد از ملاقات و مقالات سلیمانخان از او خوف
داشت و بازتفلیس شد و هم روزی چند برنگذشت که حکم داد تا او را محبوس به پطرزبورغ برند سلیمانخان
از این معنی آگاه شد و چون شب برسید و مجلس شرب خمر ساخته کشت و کاسات باده دوری چند پیموده شد
ببهانهٔ حاجتی از مجلس بیرون شد و در حال جامهٔ خویش را دیگرگون ساخته و همچنان ناشناخته از دروازهٔ
شهر بیرون تاخت و براسبی که از پیش باز داشته بود برنشست و تا بلد اخسقه عنان باز نکشید و در زمان سلیمان
دیوان بیکی اخسقه را که از خویشاوندانش بود بدرگاه شهریار ایران رسول نمود و خواستار شد که او را بزور
وزر مدد دهند تا کین خویش را از طور مصوف باز جوید ملتمس او مقبول افتاد و برحسب فرمان شهریار سردار
ایروان با لشکر جرار و حمل درهم و دینار باراضی اخسقه شتافت در بدو امر چند تن از کارتیل و قراقلخان
بترددیک او رهسپار شده و خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را بحکومت
نصب فرمائی باشد که از این پس از جفای روسیان روی زیان نه بینیم و حسین خان برحسب آرزوی ایشان
لوان میرزا را با برگ و ساز فراوان بجانب کارتیل روان فرمود و او بعد از ورود رزمهای مردانه بار روسیه
نمود و از انسوی در حدود مملکت آل عثمان سلیمان خان نیز چند کرت باروسیان میدان مبارزت
بیاراست و کار مقاتلت راست کرد و هم در پایان کار آنجماعت را از اراضی اخسقه هزیمت کرد و یک قلعه

جنگ روسیان و رومیان

حسین خان

پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخسقه بود بیچاره پا سود اما از این روی حسین خان سردار
چون چنان میدانست که دیده بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیانند شریعت سپاهیانرا
در کار طلایه و قراول مهمل گذاشت و از رواح تا صباح بملاعبهٔ قمر و خمر و مسامره زید و عمر اشتغال فرمود
روسیان این بدانستند و مناصفهٔ نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپها را بگشادند و آتش و آهن بباریدند
مردم اردو که در جامهٔ خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند
هر کس سر خویش گرفت و رهی پیش داشت پس روسیه بتاختند و دست بنهب و غارت برافراختند میرزا
علینقی خان قندرسکی استرابادی جلادتی مردانه کرد و خویشتن را پیشانهٔ دهان توپهای آتش زبانه زد و از
تلک مرگ بیم نکرد و بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه
کناره گرفت اما حسین خان سردار از پس این کیر و دار اقامت مشکل افتاد و بی توانی مراجعت کرده در اوجان
بحضرت نایب السلطنه پیوست و دیگرباره اعداد کار کرده محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده
غلام تفنگچی را تیز برداشته در بیست و بیستم شهر صیام بقصد قراکلیسای پنبک ایلغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع
و طرق آکندهٔ برف و یخ بود و سورت سرما کمال شدت داشت در یکشبانروز بیست و هشت فرسنگ
راه پیموده در هشت فرسنگی پنبک فرود شد و در آنجا لشکر را بنظم کرده هم راه برداشت و دو ساعت قبل از
سپیده دم بلشکر حاجی قرا نزدیک شد پس لختی بپائید و پنج تن از مردم خود را مأمور ساخت تا از لشکر و لشکر
روسیان خبری آرند ایشان برفتند و در بیرون لشکر روس بدو تن سالدات بازخوردند و هر دو را
مأخوذ داشته زنده نزد سردار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند پس حسین خان مانند
شیر غضبان تاختن کرد و نزدیک بامداد بکنار لشکر رسید روسیان از این کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت
برتافتند بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چار سوی
یورش دادند و حمله افکندند و همگروه بلشکر در آمدند و تمامت روسیانرا با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر
بقریه که با لشکر اتصال داشت بگریختند و در خانهای ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در رفتند
و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش در زدند و خانه را با ایشان بسوختند و ارامنه را نیز مقتول
ساختند زن و فرزند و احمال و اثقال ایشانرا بنهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیانرا بکشیدند
و دواب و اغنام ایشانرا براندند و ارامنه را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از لشکر دیگر که نزدیک
بحاجی قرا بود گروهی از روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند بطمع آنکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را
مسترد سازند چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشانرا دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند آنگاه
سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرد و سرهای روسیانرا با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
و از جملت آن غفلت آزاد گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان علف و
آذوقه از قراباغ بقریهٔ شیخ آدینه آورده ذخیره کرده اند و از آنجا بمقری حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیک
قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان دنبلی و نفری از غلامان تفنگچی بقدم عجل از رود ارس عبره کردند

واز کثرت

مقاتله حسین خان سردار با جماعت روس

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و از کثرت برف و یخ و صعوبت جبل و شخ پیمانکرده ناگاه در گرد شیخ آویز پرتو زدند از جماعت ارامنه و روسیه پانزده تن فرار کرده بیام کلیسیائی که در کنار شیخ آویز بود بر رفتند و با تفنگ بیشتر درآویز درآمدند دیگر مردم اسیر و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند گروهی بدرون یکی از خانها در رفته خویشتن داری همی کردند سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکنده تا به نیران آتش شکافته گشت ناچار آنجماعت از خانه بیرون شده سر بدادند و سرهای ایشان را سربازان بر سر نیزهٔ تفنگ کرده با غنیمت فراوان مراجعت کردند و از ایرانیان درین مبارزت زیاده از چهار تن مطروح و مجروح گشت مع القصه صورت اینوقایع در دار الخلافه طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تاجدار سفر کاشان و صفهان فرمود و چون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت و مراجعت بطهران فرمود و هم در اینسال میرزا بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه داشت مریض شده در دهم محرم وداع جهان گفت

رحلت میرزا بزرگ

## وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و قصهٔ عرب وهابی

روز پنجشنبهٔ بیست و پنجم شهر صفر در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش بعد از انقضای یازده ساعت و سی و شش دقیقه از روز خورشید بحمل شد و شهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فتحی که در این سال روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود همانا آنجماعت از اراضی نجد هر روز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین را بتحت فرمان آوردند و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند امام مسقط نهفته خاطر ایشان را بشاهزاده حسینعلی میرزا که فرمانگذار فارس بود باز نمود و برحسب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش چنانکه ذکر شد کار زار آنگروه عرب را مجرب داشت با فوجی از دلیران عجم تا بمسقط تاختن کرد و از آنجا نیز لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی درعیه عنان باز کشید سعود که سید آن سلسله و قبیل آن قبایل بود برای مدافعت و منازعت سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رجل و عدت نمل داشتند بیرون فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر درآمده بازار ستیز و آویز گرم کردند بعد از کشش و کوشش محمد بن سیف و سیف بن مالک با زخمهای مهلک بصعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمهٔ تیغهای سرافشان شد امام مسقط شکرانه پیشکشی شایان بدرگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاده و مژدهٔ این فتح روز دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در اینوقت از جانب دولت عثمانی برای تشیید مبانی اتحاد سید عبد الوهاب افندی باتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عشر ثانی ربیع الثانی وارد طهران شد و برحسب فرمان در خانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را با آنچه پیشکش بهدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان و ارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد و خواستاری امنای دولت آل عثمان از کارداران ایران بنمود بشرح آنکه پاشایان بابان خاصه عبد الرحمن پاشا مفسد دولتین و سبب ذات البین است او را در ظل حمایت خویش ندارند و اگر تهییج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند و سرحدداران روم را در حدود و دخشقه و قارص پشتوان باشند و ایشان را از مدد زر و لشکر مضایقت نفرمایند شهریار

رسول روم بدار الخلافه

ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود این همه برحسب آرزوی شما خواهد بود و لاکن پاشایان
شهرزور باید بصوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد مارا مطیع و منقاد باشد آنگاه
سفرای روم را نواخت و نوازش فرموده فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند
و موکب پادشاهی روز شنبهٔ نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمده یکشنبه غرّهٔ رجب چمن سلطانیه مضرب
خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مأمور آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم
سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمانخان قوانلو را
برای شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا
پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد یکچند مدّت حاجی فیروز والی هرات فرمانبردار و باجگذار بود این هنگام
بهوای نفسانی و وسوسهٔ شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج
باز داشت شاهزاده محمّد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبهٔ بیست و ششم
جمادی الآخره از مشهد مقدّس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت
و فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند کار بر حاجی فیروز صعب افتاد
ناچار از در ضراعت بیرون شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده بنزدیک
شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت
فرموده صورت حال را در عریضه نگار داد و بحضرت شهریار فرستاد و مژدهٔ این فتح در عشر آخر شعبان
در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور با حالتی
افندی رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران
کرده و دودمان او هرچه یافت مأخوذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد و آنگاه خالد پاشا
بنی عمّ خود را در محال زهاب حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای
برادر خود را در سرحد بابان بحفظ قلعهٔ سردشت باز داشت این هنگام امان الله خان والی کردستان
ساز مخالفت طراز داد شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه
احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس بدفع او بیرون تاختند
آنگاه نوروز خان عزالدینلوی قاجار نیز بفرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان
قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان والدان جان محمّد خان دولو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان
افشار تفنگچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب
از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهر
زور کنند این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرّهٔ شعبان باراضی زهاب
نازل شدند خالد پاشای بنی عمّ عبدالرّحمن پاشا سلامت جان را جز در اطاعت شاهزاده و تقبیل
آستان او ندید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بربست و او را برداشته بدرگاه

طغیان حاجی فیروز والی هرات

مقاتله محمد علی میرزا با رومیان

شاهزاده

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شاهزاده آورده بعوانان بسپرد و قراولی سپاه ایران را بر خویشتن نهاد و شاهزاده از بند ناب کوچ داده در کنار رود سیروان لشکرگاه کرد و یکدو روز برای استحکام مراکب ببود و آنگاه آهنگ شهرزور کرد و از جانب دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سیر گشت و احمد آقای برادر عبدالرحمن پاشا بی آنکه مردان کارزار دیدار کنند و میدان کارزار بپسندد آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار در نوشت عبدالرحمن پاشا نیز تاب درنگ نیاورده باراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون بشهرزور بشتافت و او را نیافت همچنان از قفای او بتقدم عجل و ایلغار تا قلعهٔ کوی بتاخت و او را بمحاصره انداخت و توپهای باره کوب را بدان قلعه کشاند و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دهان مرگ نگریست ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه شاهزاده شد و پیشانی بر خاک نهاد و شاهزاده بروی بخشود و جرمش را محو و عفو داشت پس عبدالرحمن پاشا بشکرانه خزانه و ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لایق پیشکش گذرانید و زن و فرزند خود را بگروگان ملتزم رکاب ساخته تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگرباره در آن بلدان و امصار فرمانگذار گشت این هنگام شاهزاده بکرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم سه روز پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شهر شوال وارد دار الخلافه گشت و این وقت خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت لندن مأمور گشت بعد از طی مسافت چون بحدود آن مملکت فرود شد سرگور اوزلی بارونت که از اعیان دولت بود میزبانی و مهمان پذیری او را پذیره گشت و با مکانتی تمامش بلندن در آورد امنای دولت انگلیس که برسالت سرهرفرد جنس برکردن نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان برای اعداد جنگ روسیان بایران فرستند این وقت معادل هشتاد هزار تومان برافزودند و سجل کردند که سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کنند و سالی یکهزار و پانصد تومان نیز درجه میرزا ابو الحسن خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان مأخوذ دارد آنگاه سرگور اوزلی بارونت را سفیر ایران ساخته باتفاق میرزا ابو الحسن خان مأمور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند کشتی ایشان در تقریب بحراز باد مخالف عنان از کف ناخدا بستدند وقتی باخویش آمدند نزدیک بساحل ینگی دنیا بودند ناچار رخت بخشکی کشیدند و در بندر ریچیزد که از توابع مملکت برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتکیز سر برکردند پادشاه پرتکیز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شده جمعی را باستقبال فرستاده هر دو تن را با مکانتی تمام وارد شهر ریچیزد کرد و روزی چند بمهمانی بداشت و چنان افتاد که در آن ایام ماری که سیزده ذرع دراز و یک ذرع پهنا داشت بدست مردی در میان درختستانها نخجیر شد چون جسد آن سخت شگرف و شگفت بود بحضرت پادشاه پرتکیز آوردند بفرمود تا پوست از آن که ضخامت چرم گاو داشت برکندند و مصحوب میرزا ابو الحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان باد

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بازنشست دیگر باره کشتی در آب افکندند و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کارداران درگاه آگاه
شدند برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرد و در بندر
بوشهر ایشان را دریافت و از آنجا تا بدارالخلافه سنت مهمانی و مهربانی را دست باز نداشت چون راه نزدیک کردند
محمد علیخان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و میرزا محمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مأمور باستقبال سفیر
انگلیس شده او را بشهر درآوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگور اوزلی
مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را
می نوشت بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال بار یافته حاضر درگاه شهریار شد و نامهٔ پادشاه انگلیس که مشحون
بمضامین وداد بود بداد و نخستین یکقطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و پنجهزار تومان بهای
آن بود و برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بچرب زبانی و دقیقه دانی
عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود از هدیه دوستانهٔ پادشاه انگلیس بزرگ اعظم اشیاء
جهان است بزرگ تر سفیر اوست که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نشوان داشت و او را نواخت
و نوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد سرگور اوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمده
زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی
ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حریم سلطانی بود در دائرهٔ حرمخانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم
خلیل خان جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچهٔ که بالماس ترصیع یافته و چهار
هزار تومان بها داشت پیش گذرانید آنگاه سرگور اوزلی در طهران از بهر خویش خانهٔ بنیان کرد و بیاری میدید
و معادل ششصد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود چه از آنگاه که سرهرفرد جنس این زر
تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه نیز بسپرد
و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند
و از تعلیم سپاهیان خودداری ننمایند و با امنای دولت نیز هریک جداگانه تحفه فرستاد و هدیه کرد
این هنگام سرهرفرد جنس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در
اینسال دخمهٔ ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع خمسه است بقعهٔ قیدار
بن اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که دیه ارغون نام دارد
و بر فراز قلعه چشمه ایست معروف بارغون بلاغی و بر طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیلهٔ شاهیسون
که کربلائی فتحعلی نام داشت و دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرده مرد چوپان روزی در دامان آن جبل
لختی از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مرواریدی چند پادرد و در ظل
آفتاب بگستر د مرد چوپان آنجمله را برگرفت نیمی پنهان کرد و نیمی را نزد نامزد خویش هدیه ساخت کربلائی فتحعلی
این راز را بدانست و نیمشب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر یافت برگرفت و بخانه
آورده در زمین بنهفت مردی از اهالی کردستان که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب
تذکره

رسیدن میرزا ابوالحسن خان و دادن پیشکش ملک عظیم به دارالخلافه

پیدا شدن ذخیره ارغون خان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تذکره که او را بود دانست که تیمار غون خان است وی نیز برفت و کاوش دیگر کرد و آلاتی دیگر از سیم
و زر یافت و بترسید که این راز از پرده بیرون افتد لاجرم بطرف شیروان سفر کرد و از آنجا بحاجی ترخان
شد و از آن سوی چو پانزا چون از مصاحبت نامرد نا یوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مرد ایلد
که از بهر خود نهفته بود برداشت و بنزدیک شاهزاده عبدالله میرزا فرمانگذار خمسه آورد و صورت حال باز گفت
شاهزاده کس فرستاده آن اشیا را از کربلائی فتحعلی مأخوذ داشت و آن تاجی از زر بود مرصع بلعل و زمرد و فیروزه
و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر شاداب بود و جامی از زر
سرخ مرصع بلعل و فیروزج و مشربه از ذهب خالص که چهار پهلو داشت و دیگر صفیحهای زر که بر زبر ساخت
زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل باندازه بادام و بیست و پنج قطعه مروارید هر یک
بمقدار بندقی بود و شاهزاده عبدالله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هر یک
بمیزان بیست و پنج مثقال بود صورت اینحال معروض درگاه پادشاه شد و سلیمان بیک کرد مدانلو مأمور
شده آن اشیا را بحضرت شهریار حمل داده بخازنان سپردند اکنون بر سر داستان روسیان شویم از
چمن سلطانیه شهریار ایران نایب السلطنه را مأمور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود
ایران از پای ننشیند نایب السلطنه نخستین اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی
و علی بیک یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو حاکم نخجوان را مأمور ساخت که باراضی مغادیز قراباغ شده سکنه
آن نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند بمعرض تدمیر آرند ایشان برفتند و هر که
بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از ارامنه که عصیان درزیدند پایمال نهب و غارت ساختند
و بسیار کس اسیر گرفتند لاجرم ارامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند پس نایب السلطنه
اسیران ایشان را از لشکریان بخرید و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده فرمان داد تا حصنی
محکم در آنجا بنیان کردند و بجانب تبریز عود فرمود در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرار
از درگاه شهریار برسید نایب السلطنه او را بر مقدمه سپاه و بجانب چمن گلنبر و خود از دنبال او بیرون
شد بعد از ورود او به گلنبر امیرخان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار و گروهی از لشکر مأمور ساخت
که بایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند ایشان آب ارس را عبره کرده بسرعت
تمام طی طریق نمودند و از میان درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند
همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز
مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که اله قبا نام دارد بگرفتند اموال و اثقال و زن و فرزند
آن جماعت را برداشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند هشت فرسنگ برفتند و هشت
فرسنگ باز آمدند و این همه در مدت بیست و چهار ساعت بپای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را
بخرا ابتیاع نموده مسترد ساخت و آن جماعت امیدوار شده بقراجه داغ جای کردند و از طرف دیگر
پیر قلیخان قاجار با سواران قراجه داغ مأمور باراضی قراباغ و آدم و ابراهیم حسین ایل لو فرمود پیر قلیخان

از طریق چناقچی که اصعب مسالک است راه برگرفت سکنه و ارامنهٔ آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند پیرقلیخان تفنکچیان استراباد یرا فرمود تا هر سنگر یرا فتح کنند چندتن بجراست بازدارند و آهنگ سنگر دیگر کنند در میانه دو تن از اعیان استراباد مقتول گشت و با اینهمه آنجماعت را توان مقاتلت نماند ناچار کوچ داده بعضی در قراجه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند اما پیرقلیخان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چناقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرابادی شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید وعید عقاب یافت از پس این واقعه آقا بیک که قاید ایل کولانی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویز با من پیمان نهاده اند که بطرف نخجوان کوچ دهند و از بیم نیارال خطاکوف و مهدیقلی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد اگر سرهنگی و سپاهی بدینسوی شود این کار بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آنجماعت همگی کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعهٔ آقا بیک بیخبر بودند لاجرم از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نه بیند آنجماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض نخجوان شتافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزنة الروم آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السلطنه در رزم روسیه بیرون نشود لاجرم نایب السلطنه از چمن کلنبر کوچ داده بسوی ایروان شد تا بار روسیه تفلیس و باش اچوق را بتفاق امین پاشا زحمت دهد بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان بقراباغ ایلغار کرد و صادقخان قاجار عزالدینلو را بر ایل کوروس کماشت و اشرفخان دماوندی و علی خان نوری را با و متفق ساخت تا آن قبیله را کوشمالی بسزا داده و بسیار از قبایل را بجانب نخجوان کوچ دادند نیارال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایران را ندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصن شد و بسیار کس از سالدات او فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه آمدند بالجمله نایب السلطنه چندکرت لشکر بگنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان مقتول و اسیر ساختند و بعد از بیست روز توقف قبایل مطیع و منقاد را آزوقهٔ یکساله عطا کرده مراجعت بنخجوان فرمود در اینوقت معروض افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده تا با حسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم برنشسته با مردم خود طریق میعادگاه گرفت در بین راه چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب باسب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه تفنگی گشاد یافته گلولهٔ آن از کنار چهرهٔ سرعسکر بگذشت و چانه و دندان او را درهم شکست چنانکه در افتاد و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان را دیدار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه مستر کل جراح انگریزی را که ملازم رکاب او بود بمعالجت سرعسکر فرستاد و او را باز پرسی بسزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این واهیه دل بد مدارید و رنجه نباشید که لشکر شما را آنچه واجب افتد

کاردان

[illegible]

[illegible]

طلب ملاقات سرعسکر روم با حسین خان سردار ایروان

[illegible]

کارداران ناکفایت کنند بالجمله زخم سرعسکر بهبودی یافته چون هنگام خریف نزدیک بود بارزن الروم باز
شتافت و روسیان در اماکنه خویش آسایش گرفتند نایب السلطنه پسندیده نداشت که بی مقاتلت و منازعت با
روسیه مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی را که برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا بود و
در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت بجنگ روسیان مامور کرد و همانا آنچه از جماعت روسیان بتعاریق
در عصانگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله دو هزار
تن مرد رزم آزمای بنظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و بینگی مسلمان لقب یافتند و در میان
نظام جدید ایشان را فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رافت و ملاطفت فرمود که سرهنگ
و سردار این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم و عرب
و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت مکانتی بکمال داشت نایب السلطنه او را نایب خویش
خواند و سرداری آن جماعت را بدو گذاشت و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری با روسیه رزم
دهد و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با لشکر خود کوچ
داده بقلعه کور دشت آمد و مهدیخان هزارجریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند برداشته
از آب ارس عبره کرد و مانند سیل بنیان کن بمکامن روسیه تاخته جنگ در انداخت نخستین نیران توپ
و تفنگ افروخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کار همی کردند چون از این ستیز و آویز هیچ سوی را گزیر
نبود میرزا احمد را عرق مردانگی در ضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته حکم یورش داد و لشکر از
دو سوی با هم در آمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریبان
شدند یکدیگر را بکشتی گرفتن و قوت کردن از پای در آوردند در پایان کار روسیان شکسته شدند و
در برج مسجد و برج مختر متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چهار سوی یورش بردند
بر ایشان دست یافتند و آن جماعت را بتمامت با تیغ بگذرانیدند آنگاه قریه مقری را با خاک پست
کرده بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه حسنخان
سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مامور باراضی اجبان قراباغ ساخت او نیز تا قپیر قلعه که متعلق منیع
بود بتاخت و با سکنه آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بشکست و زن و فرزند
و مواشی و اموال آنگروه را ماخوذ داشته از راه پل خدا آفرین بقراجه داغ مراجعت کرد و آن جماعت
چون این بدیدند ناچار کوچ داده بقراجه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد
ساخت و بعطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مکشوف شد که روسیان بر آن
سرند که از طریق گروس و ماتف حمل آذوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیخان مقدمه را با سرباز مقدم و یکصد تن از غلامان رزم دیده
بتاخت و از طریق اردوباد مانند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قپان در آمدند بر روسیان

چون این بدانستند در کردوس متوقف و متحصن گشتند لاجرم میرزا احمد بقچپان تاختن برد و قبایلی که در آنجا
سکون داشتند کوچ داده پناهنده دولت ایران ساخت آنگاه نایب السلطنه جنبش کرده وارد بلده خوی
گشت این وقت مکشوف افتاد که یکتن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس نزد یک امپراطور
فرستاده مکشوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار به مساهله میگذارد و لشکر روس را پهوده
بمعرض دمار و هلاک می آورد اگر حکومت او مرا باشد کار بر آذر کنم و لشکر ایران را درهم شکنم لاجرم امپراطور
او را منشور سرداری بداد و مأمور ساخت و جنرال مرکیز سرعت زده به تفلیس آمد و چون از مراجعت
سپاه ایران آگاه شد بتوالی نیارال پنبک را با هشت هزار تن سالدات مأمور بفتح ایروان ساخت
نایب السلطنه چون این بدانست توپخانه رکاب را با مستر لمزی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر
حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و بشتاب تمام تا قپان بتاخت در آنجا مکشوف شد که حسن خان
برادر حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایروان بیرون تاخت نیارال پنبک
چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السلطنه را بدانست پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد
و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قپان مراجعت
به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی او را
از در بی فرمانی وقعی نمیگذاشت هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنهب
اراضی ایران ترکتازی مینمود و چنان افتاد که مغافصة در نواحی ایروان تاخته ایل تیمور آقا برادر اسمعیل
آقا را بمعرض غارت درآورد و در میانه تیمور آقا و یک برادر کهتر او و چند تن دیگر مقتول شد چون این خبر
بنایب السلطنه برداشتند فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس را و عسکر خان افشار ایل بیگی کردان
ارومی را رخصت کیفر فرمود تا با لشکر خود به اراضی وان تاختند یحیی بیک نامی که حارس آنجا بود چون
قوت مقاتلت نداشت اهل خود را برداشته بدرویش پاشا پیوست و هر دو ساخته جنگ شدند
چون سپاه ایران برسید هم بیمناک شده طریق هزیمت گرفتند مسلمانان بیمانعی اهل و عشیرت ارامنه را
که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند یاسیجی زاده سید عبد الوهاب افندی
سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا
عصیانی ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسیران
ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرید و باز پس فرستاد و هم در این سال شیخعلی خان قبه محمد بیک
قاضی تبرسرا نرا که با روسیه در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بزیر آورده عبد الله بیک که یکتن
از خویشاوندانش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر جست اما از
آنسوی جنرال مرکز چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات او از حسن خان دو هزار کس سپاه ایران
هزیمت شدند و صعب تر از این آنکه از مبارزت با شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبردند صورت
حال را در خدمت امپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نخستین عبد الله خان

[illegible]

[illegible]

قاجار

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قاجار را از بند رها ساخت و این عبدالله خان را پسر قلیخان قاجار برای استمالت ابراهیم خلیل خان هنگام
زندگانی او به شوشی فرستاد و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بر روسیه سپرد و تا این زمان در کنجهٔ شکنجهٔ زندان
بود بالجمله او را رها ساخت و نامه‌ای از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را
برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرده روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز
فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق وداد و اتحاد سپرد و آقا حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه
که حکومت قراجه داغ داشت در تدبیر جماعت روسیه رای نیکو همی زد و این هنگام چند تن از قپسلهٔ امیر کو
قراباغی را برانگیخت تا بقلعهٔ شوشی رفته نیمشبی بدروازهٔ خلیفه لوی شوشی شتافته قورخانهٔ روسیه را آتش
زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون منبر کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز
بسوخت مردم روس چنان دانستند که مهدیقلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد مصدر
این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده‌اند بالجمله آنشب تا بامداد شورشی عجب بود
و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفرقلی آقای پسر محمد حسن خان
بن ابراهیم خلیل خان را و قبیلهٔ جبرئیل لو را استمالت سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت
آقا محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر
کهتر او ابوالفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهنده دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قراباغ
شود و او را از بون خویش گیرد بالجمله با اینهمه دهشت بتحریک و تحریص حاجی محمد خان خواست تا روی بدولت
ایران نهد روسیان اینمعنی را تفرس کرده جعفرقلی آقا و لطفعلی مین باشی جبرئیل لو را دستگیر ساخته
محبوس داشتند محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لو بود آن قبایل را بقلعهٔ صعب برد و این صورت را حاجی
محمد خان انها داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات ایشان
با سپاهی لایق بدانجانب نهضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعهٔ آق
کلک از اراضی اخسقه را روسیه بناگاه فرو گرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاده و دور نباشد
که اگر فرصتی بدست کنند آسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چند عراده توپ با فوجی از سپاه
بدینسوی باید فرستاد نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با اینکه سخت مریض و علیل بود
سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در روز دهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و راه برگرفت این
هنگام معروض افتاد که روسیان جعفرقلی آقا را با اسبی برنشاندند و پنجاه تن سالدات بر وی گماشته‌اند
او را بقلعهٔ گنجه برد و لجام اسب او بدست یکتن سربازی بود چون خواستند از رود ترتر عبره کنند و سربازان
بکنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند جعفرقلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و دنبال اسب را
گرفته مهمیز بزد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل لو تاختن کرد و بی توانی کس
بحضرت نایب السلطنه فرستاد و صورت حال را عرضه داشت نمود و قبیلهٔ جبرئیل لو را کوچ داده از تحت
حکومت روسیان برکنار آورد و نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را بعون

[illegible]

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود از رود ارس گذشته بقصد رزم روسیان از طریق اصلاندوز تا سه فرسنگی لشکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود براند و آن اراضی در میان شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع است آنگاه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمد خان ناسوار[?] چاردولی و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیل لو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده تمامت قبایل قراباغ را از میان درختستانها و بیشه‌ها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هر کس بیفرمانی کند اسیر یا طعمهٔ شمشیر کردد و خود آهنگ لشکر سلطان بود فرمود صبحگاه دیگر بر سر لشکر تاختند روسیان از لشکر بیرون شده صف برزدند و بگشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند از اینسوی نیز نخستین مستر لزی توپچی باشی انگریزی توپهای خویش را بکار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته چند توپ را خرد و درهم شکست و عرادهٔ توپ ایشانرا نیز پست کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چارسوی توپها را بلشکر ایشان راست کردند و ابراهیم بیک با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز مراغه و نظرعلیخان و مایور گرشت با افواج خود یورش برده بلشکر در رفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سر نیزه و تفنگ مقتول ساختند و چند تن کپتان و افیچال و شرژند و کپتن مایور را بکشتند و کپتن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند مهدیقلی خان جوانشیر حاکم قراباغ با سواران خود از میان لشکر سلطان بود در راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار شد چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان طلب امان است افراشته کردند نایب السلطنه فرمان داد تا سپاه دست از جنگ بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان رفته تمامت اسلحهٔ جنگ را از آنجماعت بستد و دو علم عقاب پرچم و دو عرادهٔ توپ که نشان خاصهٔ دولت روس داشت نیز ماخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان ایشانرا با هفتصد و بیست تن سالدات که یکصد و هشتاد تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشانرا امان داد و فرمود تا مجروحانرا مرهم و مداوا کنند و کشتگانرا بآئین خویش مدفون سازند و مژدهٔ این فتح را عریضه نگار کرده با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانهٔ دربار شهریار داشت و آنچه در دار الخلافه طهران از پیشگاه شاهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در میدان پیشگاه در بار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار کرده اسیرانرا بحاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشانرا از پوشش و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران بیشتر دین اسلام گرفتند و در رشتهٔ نیکی مسلمانان در آمدند و از آنسوی امیر خان و جعفرقلی آقا نیز شش هزار خانه‌وار از قبایل قراباغ را بجانب قراداغ کوچ داده بخدمت نایب السلطنه پیوستند این هنگام مسموع افتاد که چهارصد تن سالدات و دو عرادهٔ توپ از قلعهٔ پناه‌آباد بمدد لشکر سلطان بود بیرون شده‌اند نایب السلطنه امیرخانرا بتقدیم ایشان مامور داشت

روسیان

جنگ نایب السلطنه با روسیان در لشکر سلطان بود

[illegible]

اسیر شدن روسیان بدست لشکر ایران

روسیان چون سواد سپاه او را نظاره کردند بقلعهٔ ترناوت در رفتند و امیرخان بمحاصرهٔ ایشان پرداخت و ایشان هم شب از قلعه فرار کرده در میان برف بجبل چمبرق گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یکتن از سرداران روس که در لشکر سلطان بود مقتول شد زن او با مال و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال بقلعهٔ شوشی فرستاد و حکم داد تا ارامنه که در حوالی کوه چمبرق جای داشتند کوچ داده بکنار رود ارس آوردند این هنگام ژنرال مرکیز سردار روس که باستمالت شیخعلی خان قبه و لگزیهٔ داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود و قصد سلطان بود و تمرکتاز نایب السلطنه را بشنید مجال درنگ نیافته بی نیل مرام بازشد و از رود کرعبره کرده بقراباغ در رفت و ژنرال کتلاوسکی را مأمور بتوقف قلعهٔ شوشی کرده خود بجانب تفلیس شتافت این هنگام چون علف و آذوقه نیز تنگیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته از اصلاندوز فرود شد و جعفرقلی آقا را نواخت و نوازشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود این هنگام معروض افتاد که جماعت بلباس کاه کاه بسکنهٔ سلدوز و صاین قلعه دست تعدی دراز دارند و بر اراضی ایشان ترکتازی کنند نایب السلطنه احمدخان مقدم و عسکرخان افشار را با جماعتی مأمور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری سزا کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب یکشنبه هشتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگوراوزلی بارونت ایلچی انگریز را باتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانهٔ آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کند و خود در روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته در هفت فرسنگی طهران کنار رود کرج را لشکرگاه کرد و فرمان داد تا بنام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند در باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بنا را بپای برد و برحسب فرمان گروهی از تفنگچیان جاجرمی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود و بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبهٔ اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قسق که از حکومت روسیه در زحمت بودند دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آن جماعت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سوارهٔ قزاق را نابود ساخت سالدات روسیه چون غلبهٔ ایشان همی نگریستند بتغاریق فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند ژنرال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد دست مصالحه و مداهنه را جنبش داد و ژنرال لیسالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا بمصحوب حاجی ابوالحسن ایروانی که تجارت آن اراضی داشت نامهای مهرانگیز نگاشت باشد که با نایب السلطنه کار بصلح کنند

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

این هنگام امپراطور او را طلب داشت و نیارال مرکیز رو انه پطرزبورغ گشت و بجای او نیارال رویشچوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد اما از اینسوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و منافی خاطر اولیای دولت روسیان بنهایت شد نایب السلطنه یکتن از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت باستمالت او مامور فرمود تا اگر از این غوایت باز آید مورد عنایت گردد و اگر نه عنا و عذاب بیند و از درگاه شهریار ایران نیز ملا علی گیلانی بدین قصد رهسپار بود و این هر دو برفتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقهٔ طاعت و انقیاد بیرون کرد زیرا که حکومت عبد الرحمن پاشای بابان بفرمان شهریار ایران در شهرزور پسندهٔ خاطر امنای دولت عثمانی نبود از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان ثلمهٔ دولت و فتح بغداد در امعاینه میکردند لاجرم از بلدهٔ اسلامبول بعبد الله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبد الرحمن پاشا را از منزلت خویش خلع کن و خالد پاشای عم او را که خصم او است بحکومت شهرزور برگمار لاجرم عبد الله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الاخره از بغداد بیرون شد و از آنسوی عبد الرحمن پاشا نیز پذیرهٔ جنگ شده در ارض ولو عباس که سه منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد در اول حمله عبد الرحمن پاشا بشکست مردمش بعضی عرصهٔ دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دار الدولهٔ کرمانشاهان عنان بازنکشید و عبد الله پاشا خالد پاشا را بحکومت شهرزور باز داشته خود طریق بغداد برداشت و خواستار اینکار را در حضرت شهریار نیز استوار بدار و اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه داشته روانهٔ چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود و از اینسوی نیز معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار بمصالحه کرده اند و از کارداران ایران نام نبرده اند این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود چه در میانه این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم شهریار تاجدار ظهیر الدوله قاسمخان قاجار قوانلو را و یوسف خان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی باشی افشار را با لشکری جرار روز پنجشنبه چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مامور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن سجاس رود نزول فرمود بالجمله بعد از ورود سرداران بکرمانشاهان شاهزاده محمد علی میرزا مهدیخان کلهر را بجانب بغداد رسول فرمود تا اگر عبد الله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداش بسزا کند بطرف او رکضتی نشود و خود با لشکر از کرمانشاهان تا بزهاب شتاب کرد و مهدیخان باز رکاب شد و صورت اصرار عبد الله پاشا را در مخالفت بازنمود لاجرم شاهزاده لشکریان را سه بهره ساخت گروهی را از طریق قراتپه بتاخت و جماعتی را از طرف قزل رباط مامور تعقیل و اسر نمود و خود از زهاب حرکت کرده کنار رود خانهٔ خانقین حرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را بتمامت خراب و بیاب کردند عبد الله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثنا عشریه فقیهی نامور بود از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد برحسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست

از نجف

[illegible]

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از نهب و غارت باز دارند آنگاه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذرخواه گناه خویش آمد شاهزاده جرم او را عفو کرد و عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت یکشنبهٔ پنجم شهر رمضان در مجلس این خبر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده پنجشنبهٔ نهم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان ناصرالدین توره بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان نیز ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و هم در این سال چهار تن از ارامنهٔ جلفای اصفهان در سرای سلطنت بکار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند شب هنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای بخزانهٔ خاصه در رفتند و سی هزار تومان زر مسکوک بسرقت برگرفتند و پنهان شدند در پایان کار بتفحص حاجی محمدحسین خان اصفهانی امین الدوله گرفتار شدند و آن زر استرداد شد

شهریار بردبار بفتوت فطری و مروت جبلی بر جان ایشان ببخشود

## وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد تا لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی از طهران بباغ نگارستان خیمه زد در این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمر گشت همانا یوسف کاشغری پسر محمدامین خواجه و او پسر آی خواجه است و آی خواجه نسب بمخدوم اعظم میرساند که در همهٔ ترکستان نامور بوده و مردمان بدو نسب میبردند و طلب رشد و رشاد میکردند مردم ترکستان اولاد و احفاد او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر مملکتی است از یکسوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب با زمین ختا پیوسته میشود و هشت شهر نامبردار در آن اراضی است مانند کاشغر و یارکند و آقسو و ایله و ختن و قامل و طرفان و قبایل قالماق که نسب بمغول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک ختا و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت میکرده اند چنان افتاد که وقتی یکتن از اولاد مخدوم اعظم بکاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیلهٔ قالماق نیز مطیع فرمان او شدند از زحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای بپرداخت فرزندان او آی خواجه و کون خواجه عظمت پدر یافتند آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و کون خواجه مسند رشاد بگرفت این هنگام مردم ختا از سلطنت آی خواجه و ترکتاز قبیلهٔ قالماق زحمت همی دیدند پادشاه ختا ناچار ساختهٔ جنگ شد بعد از کارزار فراوان قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت ناچار هردو برادر فرار کرده بشهر بدخشان در رفتند پادشاه ختا بتطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت تا خواجگان را بضیافت طلب داشت و سر هردو تن را برگرفته بنزدیک پادشاه ختا فرستاد محمدامین خواجه پسر آی خواجه بکابل گریخت و احمدشاه ابدالی افغان بانتقام خواجگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته

بمحمد امین خواجه سپرد تا بقصاص عم و پدر در میدان کابل او را سر از تن برگرفت و جسدش را مصلوب
داشت آنگاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد چون او نیز وداع جهان گفت فرزندش
یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش آشفته شد و سفر مصر کرد و از آنجا
پست و بلند زمین را در نوشته بشهرزور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفته خویش کرد و گاهی ببغداد شد و با
اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالفت نهاد عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را
باعث فتنه دانست و او را ماخوذ داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوساً روانه هندوستان ساخت
یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده ببصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا
بدار الخلافه طهران آمد چون اموال و اثقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمدعلی میرزا در شهرزور بغارت
رفته بود بشفاعت حاجی محمدحسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد
کرد و نیز با میرزا محمدشفیع صدر اعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت
و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باختی و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله یکساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر
داشت که اگر تواند سر بسلطنت برکشد و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آی خواجه چون بفردوس برین شد
زین جهان جانشین اوست یوسف خواجه صاحبقران بالجمله در مدت توقف طهران با قربان قلیج خان
ترکمان یموت مواضعه نهاد و تنفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده بدشت گرگان فرستاد
آنگاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد بدشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت
گوکلان در گرد خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعه پیرک را بمحاصره انداخت و بی کلفت خاطر
قلعه را فرو گرفت و از جانب دیگر میرزا علینقی خان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار
گرگان به پسران او و با بیگان ترکمان گوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنگاه در حدود استراباد
چندانکه دانست و توانست از قتل و غارت باز نشست صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر
پادشاه ایران گشت بتوانی فرمان داد تا شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم بدفع
قبایل گوکلان تصمیم عزم دهد و شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای طبرستان از حکم رفت که از اراضی استراباد
قبیله یموت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره مأمور ترکتاز گرگان
گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با چونش کارآزموده طریق چمن
کالپوش پیمودند آنگاه موکب پادشاه راه برگرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه را
لشکرگاه ساخت و هم در آنروز شاهزاده محمدتقی میرزا فرمانگذار بروجرد و جاپلق با لشکر خود برکاب
پیوست مع القصه بر حسب فرمان شاهزاده محمدولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرفت و اسمعیل خان
شامبیاتی و ذوالفقار خان بالشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکمانان را پوست بر تن زندان گشت
بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر گرفتند خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچکس نام و نشان
ندانست لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان ولد امیرخان گرد زعفرانلو را با یک هزار

و پانصد تن

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پانصد تن اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه و سر روانه درگاه شهریار داشت و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه شهود بگذرانید شهریار تاجدار بمصحوب علیمردان بیگ غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش بجواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز بخلاع جداگانه افتخار داد و تا خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمدولی میرزا بارض اقدس از زاویهٔ خمول سر برکشید و دیگرباره از ترکمانان یموت و کوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استراباد نمود و شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا این بدانست و با لشکر خویش از استراباد پذیرهٔ جنگ او گشت و ابراهیم خان قاجار دولو را با فوجی بدانسوی گرگان برگماشت یوسف خواجه با بیست هزار مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان در برابر لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزهٔ خطی بر یمین و شمال همی تاخت و اول کس او بود که اسب بزد و بمیدان آمد و تا لب آب گرگان عنان نکشید و ترکمانان از دنبال او جلادت همی ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول و هرب خویشتن را در آب افکند و جان بداد این هنگام یکتن از مردم کرایلی که خواجهٔ کاشغری را نیکو می‌شناخت او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف خواجه بدان گلوله از اسب درافتاد و جان بداد چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده بود که هر کس سر یوسف خواجه را بنزد او برد زر و سیم فراوان عطا کند این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سر او را برگرفته با خود ببردند و ایرانیان بر جسدش اسب تاختند و انگشتری او را با دشنه که در کمر داشت برگرفته نزد شاهزاده آوردند و او بحضرت پادشاه فرستاد و هم در اینسال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان پاشا از بغداد بیرون شده بمیان عرب منتفج رفت و لشکری ساز داده برای تسخیر بغداد بازگشت عبدالله پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت اسعد پاشا سر او را برگرفته باسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و از این سوی نیز پیشکشی لایق ساز داده بمصحوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران گسیل ساخت شاهنشاه از چمن سلطانیه نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسدالله مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام مرصع بلآلی و جواهر باتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت و هم در این سال جلال‌الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست و او مردی زیاده طلب و بیرون ادب بود چنانکه اولیای دولت ایرانرا بنام همی خواند و گستاخ خطاب کرد و سخن بر این داشت که اموال منهوبهٔ اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده استرداد باید کرد و در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبدالوهاب افندی باشد بعد از نزول موکب پادشاهی بچمن اوجان جواب نامهٔ او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی همداستان گشت و چون وقت برسید کارداران ایران هر دو تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بپا راستند

ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منهوبهٔ سکنهٔ عراق عرب را طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند
که اعراب آن اراضی از زوار عجم بترکتاز و سرقت مال فراوان برده‌اند استرداد این هر دو مال باهم
تواند بود دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع
ثغور روم است دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند
و مردم کردستان با اراضی بابان بقشلاق روند اگر پاشایان شهرزور دست‌نشان کارداران ایران
نباشند این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین گردد و عاقبت سخن بر آن نهادند
که مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا بقانون منال دیوانی بر گردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران
نماید از وی طلب نکنند کارداران ایران از اینقدر مضایقت نکردند و تمسک عبدالرحمن پاشا را بسفرای
روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود رخصت
انصراف داد اما جلال‌الدین افندی که برحسب فرمان مأمور بتوقف ایران بود چندی از ایام در اوجان
و تبریز روز برد آنگاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند دیدار احمد پاشای
سرعسکر ارزن الروم را بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بسعایت براند
اولیای دولت عثمانی چون بر مخائل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران
میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا
با او رسم مهربانی و حفاوت بپای برد و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم
نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد دولتین را محکم و مشید ساخت این هنگام آغاز داستان
روسیان کنیم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجو پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون
با ایمپراطور روس ساز مکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده ینارال
رطیشچوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران یکدل و یکجهت گشت و بولکونیک فریقانرا
از قبل خود نزدیک سرگور اوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس گسیل ساخت و با او مکتوب
کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم نیست اما دیر نباشد که ناچار طریق
وداد گیرند زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که پیشتر دولتها بناچار باید باهم متحد شوند
و حراست خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مأمورم که اگر توانم با دولت ایران پیمان
اتحاد محکم کنم و از پطرزبورغ از جانب دولت روس سجلی که هواجوی دولتین و نیکوسکالی جانبین است
مکتوبی کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را باهم مأنوس دارید و افساد ذات
البین را از میان دولتین مرتفع سازید و هم عریضهٔ مشعر بدینگونه معانی بحضرت نایب‌السلطنه نگار داد
و هم از دنبال او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را باتفاق حاجی ابوالحسن خان تا جزایر دانی مأمور ساخته
بتأکید و تشیید قواعد مصالحت بیفزود و چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت
نبود نایب‌السلطنه جواب مکتوب رطیشچوف را بخواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده فرستادگان

اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

سردار

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سردار روس را رخصت انصراف داد تا چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار مصالحت کردن روا ننمود لاجرم برحسب فرمان شهریار اسمعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزادهٔ او با گروهی از سواره و پیاده روانهٔ آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشتن داری نکند نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زد و در اینوقت عریضهٔ اشرف خان دماوندی برسید که اسد سلطان قراچورلو و قبایل مغادیر قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت کرد روس قراباغ کرده روسیان آگه شدند و بر او زحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آورد و امامقلی خان افشار و مهرعلی بیک یوزباشی و نظرعلیخان کنکرلو باتفاق اشرف خان دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و حسین خان سردار ایروان کار پنبک و شوره گل را ساخته کرد و امیرخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو و علیخان نوری مزارع و مراتع خزریک و قراباغ را خراب و یباب کردند لاجرم در منزل اهر قراجه داغ مستر کاردان که از جانب سفیر انگلیس روانهٔ تفلیس بود عریضهٔ سردار روس را بحضرت نایب السلطنه آورد و خواستار شد که لشکریان از جنگ دست باز دارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد نایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر انتقام در نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متارکه بیرون است و نجفقلی خان حاکم گروس را بمیزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایام متارکه است سردار روس از تفلیس بسوی ایروان شود پیمان متارکه به بطلان خواهد بود مع القصه صورت این متارکه را روانهٔ درگاه شهریار داشت ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شد و ردیشجوف شرط پذیره بجای آورده باهم بنشستند و سخن در پیوستند ردیشجوف بنگارندهٔ خود فرمود تا بدینگونه صورت صلحنامه را نگار داد چنانکه عنقریب مسطور خواهد گشت مع القصه نایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش بجهة شد و از منزل اهر کوچ داده بنواحی مشکین آمد و امیرخان قاجار را با لشکری جرار و توپخانهٔ صاعقه بار روانهٔ طالش داشت و میرزا محمدعلی مستوفی را بمرافقت او فرمان داد و امیرخان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار عز الدینلو با مردم خود از راه وریغ وزوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف استارا جنبش کرده روز هشتم شعبان امیرخان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند مصطفی خان هر جا مضیقی در مسالک بود با درختان زفت سنگر بست و هر جا پلی و قنطره یافت بشکست و میرحسن خان پسر خود را با جماعت کاهیشوان حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که برگذر سیلاب افتد تاب درنگ نیاوردند و جماعت روسیان که در لنکران بودند با کاهیشوان گریخته و کشتیهای جنگی را که در هر کشتی شانزده توپ بود و لنگر فراوان که هر یک را مکتوب بود جنبش داده در برابر معمورهٔ لنکران بداشتند و خود در کنار بحر باستظهار کشتیهای جنگی و درختانها و نیستانهای کنار بحر ساختهٔ جنگ شده توقف نمودند

ملاقات کردن میرزا ابوالحسن خان با سردار روس

امیرخان چون این بدانست گروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته شتاب تمام بسوی ایشان بشتافت و جنگ درپیوست و دو ساعت از جانبین بیمر گلوله توپ و تفنگ متراکم بود و جمعی تباه شدند و یکفروند کشتی روسیان بصدمت توپ ایرانیان شکسته مردمش غرقه شدند آنگاه امیرخان همان سفینه سخت را که تا لنگرگاه کشتی روسیان قصد فرسخ پیش نبود لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض هفتاد ذرع خشکی بر زیادت نبود بالجمله طریق آمد شد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آغاج تا ارض شلوار که شش فرسنگ راه است برجهای مثلث بنیان کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و کامیشوان را بمحاصره گرفت چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره و بستاره برمیشد زیاده از چهار تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت مصطفی خان از قلت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت در پایان کار برحسب فرمان سه حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض استارا و این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر سپهر قایم مقام از مبدای زمستان تا نیمه عقرب بپایان بردند و توپخانه و آذوقه یکساله از بهر حراست قلاع سه گانه آماده نمودند و حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت بحفظ ارکوان پرداخت اما از آنسوی در این مدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود مدت چهل روز متارکه بپای رفت و ردیشچوف سردار روس از تفلیس بیرون شده بقراباغ آمد و اعلام کرد که میباید خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه نجفقلی خان کروس را بمهمانداری او روانه قراباغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام چنان افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی اخسقه بچلدر رفته بود و از آنجا بگرجستان شده مصدر فتنه گشت و همین معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس میتواند بود و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شود از جمله هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و نیارال حق ویردوف را فرستاد و پیام داد که من در مصالحت اختیار تمام ندارم لاکن متارکه میتوانم کرد چندانکه سفرا میان دولتین متردد شوند و قرار محکم بگذارند نایب السلطنه صادق خان پسر نجفقلی خان کروس را با مستر لزی توپچی و مستر کمل حکیم انگلیس مأمور ساخت که باتفاق حق ویردوف نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم وزیر را فرمود تا باصلاندوز شود که بارود ارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم باصلاندوز ردیشچوف سردار روس حق ویردوف را نزدیک او فرستاده بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از در فریب و نیرنگ است لاجرم میرزا ابوالقاسم حق ویردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه از سلطان حصاری کوچ داده باصلاندوز آمد و ردیشچوف بتفلیس شد و گنگرادسکی را

بجراست

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحراست قراباغ باز گذاشت و او در آق اغلان ساکن شد اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از
بزرگان شکی در حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلیخان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز
در این کار اصرار نمود لاجرم پیرقلیخان قاجار و میرزا محمد خان قاجار و علیمردان خان خمسه را فرمان رفت
تا با سپاهی لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و خود با سپاهی قلیل در اصلان دوز درآمد و لشکر ایران از
چار سوی سنگر روسیه را بمحاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود بخویشتن داری
پرداختند تا آنگاه که علف و آزوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد پس حیلتی کردند و چند تن از
مردم قراباغ را انگاشتند تا بلشکرگاه اسلام آمده جعفرقلیخان قراباغی را بفریفتند که ما از قبل قبایل قراباغ آمده‌ایم
اگر سپاهی همراه ما بیرون کنید که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدین جانب کوچ دهند جعفرقلیخان صورت
حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از زره داران عبره کرد و جاسوسان
از بیش و کم سپاه جعفرقلیخان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و نیارال روس را خبر بردند
و او دل قوی کرده با ابطال رجال خود کار شبیخون را ساخته کرد و از آق اغلان بیرون تاخت و ناگاه در
گرد قراولان ایران پره زده همگان را دستگیر ساخت و بسرعت شتاب کرده در صبح نخستین سواد لشکر او را
سپاه اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند
دانستند اینک سپاه روس در رسید آن مجال نیافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که جلادت جبلی
و شهامت فطری داشت قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش درزدند و از آن بانگ تا هنگام
هر کس از لشکریان که دابه خود را بشب چر برده بود تفرس فتنه کرد و بلشکرگاه شتافت پس نایب السلطنه بمیان
سربازان آمد و ایشان را بزحمت برصف کرد و علیخان نسقچی باشی را فرمود تا اهالی صنعت و حرفت را از اردو
بازار کوچ داده از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد این هنگام روسیان در رسیدند و سواران قزاق
قلت ایرانیان را نگریستند بی توانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب برجهاند و بر ایشان
درآمد و رزمی مردانه داد و از شجاعت راه هزیمت کرده تا میان توپخانه روس از دنبال ایشان بتاخت این
هنگام توپها را برروی هم دهان بگشادند و بانگ دار و گیر در دادند چون میان دولت انگلیس و روس کار
بمصالحه رفته بود معلمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان یکسوی شدند نایب السلطنه چون این بدید از اسب
بزیر آمده و دامن برمیان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان همی کرد و توپ ها را
آتش همی درزد و با قلت سپاه چهار ساعت بدینگونه رزم داد تا بارگیرهای ایل اردو برسید آن مردم
که از کار جنگ بیگانه بودند بکناری شدند و جعفرقلیخان مقدم در این جنگاه از کثرت کوشش و کشش نامبردار
شد چنانکه چند کرت در میدان گیرودار نایب السلطنه اش تحسین فرستاد و بالجمله چون در این مقاتلت از این
بر زیادت سودی نبود نایب السلطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه یک تیر پرتاب کناره گرفت و بپای
تل اصلان دوز رفت و دیگر باره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر درهم افتادند و فریاد
دار و گیر برآمد تا آنگاه که آفتاب بنشیب شد پس هر دو سپاه دست از جنگ باز داشتند و سپاه روسیه برفراز

آق اغلان [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]

قتل شدند که نیمشب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود
اسیر شدند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بلشکر روس رسانیدند و ایشانرا ساخته مراجعت دیدند گفتند
اگر شما سازِ شبیخون کنید ما از پیش روی لشکر بردیم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته‌ایم بنام
بخوانیم تا چنان دانند که مردم ایشانیم و شما را ناگاه بمیان ایشان دراندازیم این رای را نیارال پسنده داشت
و لشکر را جنبش فرمود بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی باخویش آمدند با روسیان دست در گریبان
بودند در اول حمله مستر کرشت انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره مینمود با چند تن دیگر
مقتول و مجروح گشتند سربازان نیز قوت درنگ نماند آهنگ تل اصلاندوز کردند همچنان توپچیان با
توپخانه دنبال ایشان گرفتند نایب السلطنه چون این بدید خواست تا لشکر را دل دهد و دیگرباره بکار دارد فی‌الحال
اسب برجهاند و خویشتن را در میان آن بلای بالا گرفته انداخت ناگاه اسبش در گوی درافتاد و از پشت زین
بغلطید چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال
دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده نماند هرکس از لشکریان این بشنید یکباره دل از جان برگرفت و
اگر توانست بطرفی گریخت نایب السلطنه برخاسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سوار را نگریست که زمام
اسبی را گرفته بشتاب میگذرد و چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمانی را بغنیمت میبرد
تیغ برآهیخت و از پیش روی او درآمد از قضا یکتن از جنیبت‌داران نایب السلطنه بود او را بشناخت و فرود شد
اسب پیش داشت پس نایب السلطنه برنشست و بمیان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند
بخویشتن داری تا زمین حاجی حمزلو آورد و روسیان نیز تفنگ مقتولین را اخذ کرده چپاولی از اصلاندوز
بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند نایب السلطنه آن شب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را
بخاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند و از آنسوی پیرقلیخان بعد از عبره از رود ارس چون خبر
شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود سفر شکی را بی‌حاصل دانست و مراجعت کرده برکاب
پیوست و همچنان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان این خبر بشنیدند
و بدرگاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند ببود و در آنجا معروض افتاد که روسیان
بقبایل مغاویز که ساکن دره ایلدکز نخجوان بودند تاختنی کرده‌اند از این خبر واجب کرد که در تبریز تجهیز لشکری
لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود اما از آنسوی چون شیخعلی بیک کنگرلو برادر
نظرعلیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بگمان خویش او را
فریفته مواعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از این سوی نایب السلطنه از در
دوراندیشی نظرعلیخان را طلب فرمود و کریمخان کنگرلو را بحکومت نخجوان بازداشت اما شیخعلی بیک از لشکرگاه
روسیان فرار کرده برکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی‌سود دانسته مراجعت کردند
در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل بموغان
مامور داشت و خود نیز از راه قراجه‌داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف از رکاب سوار میرفت در نیمه راه

خطر نایب السلطنه در رزمگاه

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مکشوف افتاد که قبایل قراباغی روسیان را بمیان خود دعوت کرده‌اند و ایشان بدانجا دررفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده بمعافصه بر سر ارکوان تاخته‌اند و علیخان نوری که حافظ ارکوان بود با چند تن از سرکردگان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند از ارکوان بدر شدند و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که روشنه نیکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت و حمیت نگذاشت که با هزیمتیان یار شود و فرار کند ساز مقاتلت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزد و از پیش روی صف ترکتازی همی کرد و هایاهای مردان جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت میرزا احمد در آن گرد قیرگون و میدان تار کرده بچون چندان از یمین بشمال و از چپ براست بتاخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید و از جهان دیده بپوشید پس از آن روسیه قصد لنکران کردند نایب السلطنه بایلغار طریق طالش سپرد و در ارض مشکین مکشوف شد که جماعت روسیه شب عاشورا از چار سوی قلعهٔ لنکران یورش افکنده‌اند و جنگی سخت در میانه رفته نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده برجی را که حافظ و حارس بودند دست باز داشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سربازان محمد بیک قاجار افشار بگشادند و صادق خان قاجار سردار سپاه لنکران و محمد بیک قاجار افشار که در میدان جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگرچه دو هزار و پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لاکن بر قلعهٔ لنکران دست یافتند و کتلراوسکی نیز سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای وی از کار بماند بالجمله نایب السلطنه مجروحان را پرستاران برگماشت تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلّت آذوقه و سورت برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را بتوقف اردبیل مأمور داشت اینوقت منشور شهریار تاجدار رسید که نایب السلطنه را از این شدت عنا ملالتی نباید بود و بستوانی طریق تبریز گیرد و انتقام این کار را آبهار دارد لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان از حاضر حضرت نمود و از آنسوی سردار روس نیارال پبک را با دو هزار تن سالدات مأمور بایروان داشت که از راه پنبک و شوره گل تاختن کرده باشد که از مزارع ایروان اخذ غلات تواند کرد و از اینسوی نیز حسین خان رخصت انصراف حاصل کرده وقتی بایروان رسید که بمقدار ده هزار تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده با مجاهدین همپا میشدند حسین خان همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ درانداخت و چندان بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد و در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهار صد تن بخاک افتاد حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده بتبریز نایب السلطنه فرستاد و او بحضرت شهریار گسیل ساخت وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود و بالجمله چون صورت سرما بشکست شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر دلیر یوسف خان سپهدار عراق و سواره جلان و پیاده بختیاری روز شنبهٔ چهارم رجب از راه سرچم و نیک پی بیرون فرستاد و روز شنبهٔ ششم رجب

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سواره خواجه وند و عبدالملکی گسیل ساخت و فرج الله خان افشار نسقچی باشی و پسرش امان الله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان و رضا قلیخان و محمد حسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبه یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانه چمن اوجان شد و دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته تقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت اما از آنسوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن صنادید ایران در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود در قوت بازوی ایمپراطور روس ندید که در یکزمان با دو دشمن نیرومند پنجه زند لاجرم مکتوبی بسرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سرگور اوزلی در پایه سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نمود و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمهٔ مداهنت و مهاونت بر آرزوی کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابو الحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان بشهر تبریز سفر فرموده مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و ببذل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غرهٔ شهر رمضان مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در فاتحهٔ امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قایم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بدرگاه پادشاه شتافت و مورد عطوفت و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر شاهنشاهش حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و از آنسوی سردار روس با میرزا ابو الحسن خان کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارندهٔ او بدینگونه نگار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس باصلاح و صوابدید میرزا ابو الحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران باوصافه بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاقت دولتین علیتین که در مادهٔ اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ مؤکده را راغب میباشند علیجاه نیکولای رتیشچوف بالقابه اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابو الحسن خان باوصافه را در این کار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه من محال گلستان قلعه بولابات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادله تمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیارنامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومهٔ ذیل را الی الابد مقبول و مستصوب و استمرار میداریم فصل اول

بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در میان دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیما بین امپراطور و اعلیحضرت شاهنشاهی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجا

شاهنشاهی و وارث ولیعهدان عظام میانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود فصل دوم
چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در
بنای اوسطاطوسکوه اوپریزندیم باشد یعنی در هر موضع و جائیکه الی قرارداد مصالحه الحال بوده است از
آن قرار باقی و تمامی اولکاء و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین
بوده کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بر حسب خط
مرقومهٔ ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای
مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانهٔ کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا
خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از
آنحدود مزبور که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو تا مکان ایشک میدان مشخص
و مفصل میسازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن
و از سر کوههای پنبک الی گوشه محال شوره گل از بالای کوه برف آلداگوز گذشته از سرحد محال شوره گل
و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ اربه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات
خانشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهة زیاده صدق و راستی حدود
ولایت طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان
و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانها و دریاچه
و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال
تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش
نیز در بنای اوسطاطوسکوه اوپریزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر
آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان
و مهندسان مأمورهٔ طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوه اوپریزندیم رضا خواهد داد فصل سیم
اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه
دارند باین صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الآن مسمی بالیصابطبول
و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و باکویه و هر جا از ولایات طالش را
که الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق
باشی و گوریه و منگریل و ابخاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه
بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت
ایمپریه روسیه میدانند فصل چهارم اعلیحضرت ایمپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد
خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهة اثبات این معنی بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در
ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکید مشاهده و ملاحظه نمایند

لهذا از خود و از عوض ولیعهد ان عظام اقرار مینمایند که هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از خارج شوند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیما بین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق ماذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب ایران هم بدستور سابق ماذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل اروسیه شده و بهمین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی از جانب اروسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی اروسیه[2] با علم در دریای خزر بوده اند حال نیز محض دوستی اذن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد واحدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی نداشته باشد فصل ششم تمامی اسرائیکه در جنگها گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از گرجیان و هر مذهب دیگر باشند میبایدالی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هریک از جانبین خرج و احتیاج باسرای مزبوره داده بقراکلیسیا رسانند و وکلاء سرحدات طرفین بموجب پیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را باز [illegible] خواهند کرد و آنانکه بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده اند اذن آنهاست اینکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت کنند و هریک از هر قومی چه از اسرا چه فراریکه نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا رای اعلیحضرت ایمپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مامور و روانه دار السلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشان را بر داشته و حاصل و محبت بدستور سابق و وکلائیکه از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده باحوال ایشان بهیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که بر رعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی بستم دیدگان جانبین داده شود فصل هشتم درباب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هرکس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه در سلک رعایا و ارباب معاملات متعلق دولت علیه اروسیه و یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران میباشند از دولت خود یا از سرحد داران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران و ایران بدولت بدون تشویش آیند و هرکس هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و متاع از امکنه ممالک اروسیه بولایات و نیز از طرف

ایران

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ایران بممالک اروسیه برند شخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانه ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را تحقیق و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند که تعرض و زحمتی بارباب معاملات عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر خواهند با اموال و شخواه خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دولت ایران باشند بروند طرف دولت ایران بلامضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز درماده اهالی تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند میروند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا میباید اموال معفوت بموجب قبض الوصل شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام معفوت کرده و نیز اذن خواهند داد که املاک معفوت را اقوام او بفروشند چنانچه این معنی در میان ممالک اروسیه نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر دو دولت که باشد مضایقه ننمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار طرف دولت اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مذکوره بهر ولایات ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آنقدر زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شروشتاق مطالبه نشود. و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد ممالک اروسیه میبرند یا بیرون بیاورند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی ببلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شد که اموال و شخواه خودشان را داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند زیراکه بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم که ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو در میانه خودشان سازش مینمایند حاصل و بازیافت نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط گذاشتن در این شرطنامچه بوکلای مختار دولتین بلاتأخیر باطراف جانبین اعلام و اخبار روا مراکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این شروطنامه الحاله که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر دو قطعه مشروحه با ترجمه خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالا تصدیق و مهر مختوم گردیده و مبادله بیکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد چون این صلحنامچه مشروحه مصدقه میباید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد تحریراً فی معسکر اروسیه

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و
دویست و بیست هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدیبر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی
صورت نوشته سردار روسیه نیکولای رتیشچوف

سپارنی اکد چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنا براین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود مطالبی که از شاهنشاه خود مأمور است برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدیبر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر مآب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دارالخلافه شرفیاب رکاب مظفر شد و این هنگام سرگور اوزلی ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس مینمود مراجعت انگلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد شهریارش اجازت داد و بعضی از کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود او را عطا فرمود و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاوت کرده او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خواتون سرای سلطنت نگار یافت بالجمله سرگور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت و میرزا ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مأمور بسفارت روس گشته از طهران بیرون شد دو هزار تومان نقد کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار گیلان اخذ نماید و بصوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان بپای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هم در اینسال بزرگان خراسان اعلان کلمه عصیان کردند زیرا که شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود بفتوای جوانی و شریعت کامرانی تکبر و تنمر ملکزادگی چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی میفرمود در خاطرش حملی گران می افکند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غلظت میکرد و ایشان را بدشنام برمی شمرد و بسخنان زشت اسلاف و اخلاف آنجماعت را یاد میکرد سالها میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نتوانستند کرد تا این هنگام که قصه شبیخون روسیه در اصلاندز و طغیان خواجه کاشغری گوشزد مردمان شد اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان در بیابان گرگان انجمنی بشوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا را گرفته باز دارند و ممالک خراسان را در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هر یک بهانه دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی نیز از منزل با قدرت اجازت یافته بتربت حیدریه شتافت آنگاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع چناران رمه شاهزاده را عرضه نهب و غارت ساخته طریق

[illegible]

سفارت میرزا ابوالحسن خان بمملکت روس

عصیان امرای خراسان

مشهد

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مشهد مقدس برگرفتند و در حوالی آن بلده بترکتازی دست گشودند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان از
طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نزدیک او فرستاده او را برای دفع این فتنه طلب داشت اسحق خان
که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او بمشهد
بود شاهزاده بیچاره از حیلت او غدر او غافل بود بفرمود تا محمد خان قاجار نایب خراسان باتفاق میرزا
رضاقلی نوائی وزیر خراسان باستقبال بیرون شد اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هر دو تن را گرفته باز
داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم اگر خواهی من بدرون شهر شوم
و بزرگان خراسان را دفع دهم بست و گشود ابواب بلد و حفظ و حراست برج و باره شهر باید در تحت فرمان
من باشد شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داد و اسحق خان تفنگچیان قرائی را برج و باره شهر فرستاده خود
بدرون آمده در چهار باغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار باز ماند آنگاه اسحق خان پیام داده
رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم بزد و بجرد و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان
ارغیان بشهر درآمدند و مجلس مشاورت ساز داده میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز
حاضر کردند و سخن در انداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسان را
خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه مانند فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری سپری فرمانگذار
دارد کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر متلاطم درافتاده اید زمام کار را بدست مکین
باز دهید و بفرمان مکین گردن نهید تا باشد که روزی چند بپائید و اگر نه فرداست که از هر سوی لشکرها
جنبش کند و خاک این اراضی بباد رود خوانین خراسان متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان درجه شیخوخت
دارد و ما را بجای پدر تواند بود از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله گفت کار دگر در است
نه بگفتار اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق خان نشستن و عقد مواخات بستن را چیست هم اکنون
برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید خوانین خراسان از این سخن برآشفتند و گفتند ما از جهت حسب و
شرافت نسب از اسحق خان افزونست خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن برافشاندند
و از مجلس بدر شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست
نیافت از کرده پشیمان و چاره کار را باطاعت شاهزاده دانسته بقدم ضراعت بحضرت او شتافت
و زمین ببوسید و سرشک ندامت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانگذاری جای داد
و میرزا شمس الدین تفرشی را که ایمن خویشش میداشت برای ارتفاع کنه از خود بدرگاه پادشاه فرستاد
بالجمله خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار
تاجدار پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکین
شاهزاده را بر مسند ایالت برسانید و روز یکشنبه نهم ذیحجه موکب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا
شمس الدین را روز ورود طهران در عرض راه عارضه افتاد و هنگام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را
بر بستر او عبور رفت او مواثیق خوانین خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان در طغیان و عصیان

بشرح بر شمرده بودیم اما خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند بنهایت هراسناک بودند لاجرم فرمانگذار خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشانرا پشتوان باشد این هنگام محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین ایناق حکومت خیوق و خوارزم داشت که بعد از برادرش التزرخوان رایت فرماندهی افراشته بود چون دعوت خراسانیان بشنید طمع و طلب خواطر او را جنبش داد و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جز رسید او را خوانین خراسان بتاخت و تاراج نواحی خراسان رغبت همیدادند محمد رحیم خان وخامت پایان کار و مخالفت شهریار ایرانرا بیندیشید و ولایت دره جز را منهوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فراز گذاشت و چون بخیوق رسید عریضه بحضرت شهریار نگار داده بمصحوب ملکعلی نامی روانه فرمود و اغوای خوانین خراسان را در تحریک خود باز نمود کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته دلجوئی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف دادند و هم در اینوقت حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم در آمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برد و در آنوقت که فصل زمستان بود مأمور بتوقف طهران شد و امیر حسن خان عرب حاکم طبس که از در صدق طریق طاعت میسپرد علینقی خان پسر خویش را با پیشکشی لایق گسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار داشت و هم در اینسال برحسب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت و مأمور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در اینسال امیر حیدر توره فرمانگذار ماوراءالنهر میرضا نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود بطهران عریضه ملک ماوراءالنهر را برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب بیواقیت و لعل مرصع کرده بود پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفة الخلفا میدانند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری برایشان جایز باشد یا روا نیست و هم در اینسال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق اللسان برسالت برسید و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آورد و هم در اینسال سعود نیز چند تن عرب برسالت فرستاد و یکقطعه زمرد صافی که بمقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق مکهٔ معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادرشاه بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعهٔ ایشان قبیلهٔ جواسم که در جزیرهٔ قشم جای دارند بسیار وقت بسرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران دولتین در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفهٔ جواسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع این داهیه را دست توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم رفت

فرستادن سعود رسول و پیشکش بدرگاه پادشاه

رفت تا معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بصوابدید کارپردازان مملکت جواب مکاتیب سفرا انشا نگار داده طریق مراجعت گرفتند و هم در اینسال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اگرچه سالی بیست هزار تومان و برزیادت از منال دیوانی مقرر داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل سی هزار تومان مدیون گشت شاهنشاه قدردان حق‌شناس بفرمود تا از خزانهٔ خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک خادمان حرم سرای حمل کرده تسلیم معتمدالدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده و حکم داد تا در قریهٔ فین که از نواحی کاشانست بنیان عمارتی دلکش کردند و روز یکشنبهٔ هفتم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز بحضرت شتافت و تقبیل سدهٔ سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنهٔ خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان با لشکرهای خمسه و نظام سمنانی و امان الله خان افشار سرتیپ پیادهٔ بختیاری با سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان رهسپار شوند و حسینقلی خان پسر اسحق خان قرائی را نیز رخصت مراجعت فرمود

## وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبهٔ بیست و هشتم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از روز گذشته خورشید بحمل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد تا لشکرهای رزمجوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروزکوه سفر کنند و کارداران درگاه بکار خراسان نگران باشند اما اسمعیل خان دامغانی چنانکه بشرح رفت باتفاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت و در شهر مشهد روزی چند بپائید آنگاه پنجشنبهٔ هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته کرده از آن بلده بیرون تاخت و از آنسوی رضاقلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلرخان چاپشلو و سعادتقلیخان بغایرلو با مردم خود پذیرهٔ جنگ شدند و شب شنبهٔ نوزدهم ربیع الآخر بلشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند و رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت بامداد از هر دو روی صف راست کردند از سوی خراسانیان بیست هزار مرد رده بست و از جانب اسمعیل خان پنجهزار کس بر زیادت نبود با الجمله جنگ در انداختند رضاقلیخان و بیگلرخان جلادت کرده اسب برجهانیدند و با لشکر خود بصف امان الله خان افشار حمله بردند و آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون شیران نخجیر بایشه برایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند و روز دیگر اسمعیل خان دامغانی بجانب مشهد مقدس باز شتافت و صورت این حال در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما از اینسوی چون لشکرها در دار الخلافهٔ طهران انجمن شدند شهریار تاجدار شنبهٔ یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد

و امیر محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و یوسف خان گرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار قزوینی را با لشکری درخور و توپخانه لایق بمنقلای اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار برسید همانا محمد زمان خان یکچند از زمان مورد عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را بحکومت بسطام و کبود جامه خورسند میداشت و بعد از خمود فتنه خواجه کاشغری بایالت استراباد و قبایل ترکمانان سربلند گشت با اینکه مهدیخان بالا رستاقی بمیرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمانخان را انهی داشت شهریار تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکانت خود ساقط سازد تا این هنگام سر بطغیان برآورد و نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار میدانست بدست ترکمانان ماخوذ داشت و با خوانین خراسان بدستیاری مکاتیب عقود مصادقت و مصافات محکم نمود و امیر خان برادرش را بقلعه ماران فرستاد و آنگاه سی هزار کس از ترکمانان یموت و گوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ مقاتلت و تسخیر مملکت نمود هم در این هنگام یکتن از جواسیس او در لشکرگاه گرفتار شد شهریار تاجدار او را بجان امان داد و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان ببزرگان و علما و کارفرمایان استراباد برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر ماخوذ داشتید و دست بسته بحضرت فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگر نه روزی چند برنگذرد که مردان آندیار عرضه دمار خواهند گشت و زنان و صبیان بسبی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چمن فیروزکوه کوچ داده در علی بلاغ دامغان فرود شد اما از آنسوی جاسوس در ظاهر شهر استراباد منشور پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت بست و بشهر در رفت و در خانه آقا محسن شیخ الاسلام درآمد و مثال شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده بیم و امیدی که در منشور بود باز نمود و آنجماعت اطاعت پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمانخان را همداستان شدند و بامداد غوغا برداشته گرد سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشانرا بدانست چنان آشفته شد که بیرون کردن جامه را فراموش کرد و با سلب و دستار و کلاه بآب گرم گرمابه در رفت بالجمله محمد زمانخان و مردم او یکشب تا بامداد رزم دادند و خویشتن داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمان مقتول گشت و از بزرگان یموت آقا محمد حسین بخشی توچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفر بای و نوروز خواجه و توچاق صوفی التی و طغان نیاز خان یخمر و پسر عم قربان قلیچ و یکتن از خویشان ولی کافر و جمعی گرفتار شدند و از این سوی خلیل آقای سپانلوی قاجار بگلوله تفنگ محمد زمانخان مقتول شد بالجمله اهالی استراباد محمد زمان خانرا نیز گرفته بزندانخانه باز داشتند و صورت حال را بحضرت شهریار باز نمودند شاهنشاه ایران میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک را بضبط اموال او مأمور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطامی یوزباشی غلامانرا

حکم داد

منقلای [illegible]
طغیان محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار

[illegible]

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حکم داد تا محمد زمان خان و هواخواهان او را مغلولا حاضر حضرت کنند و اردوی پادشاهی در حرکت آمده شنبه هشتم رجب چمن بکه دامغان لشکرگاه شد و امیرخان برادر محمد زمان خان نیز در قلعه ماران بدست لطفعلی خان کتول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چمن بکه در پیشگاه پادشاه بموقف عتاب و عقاب ایستاده شدند پس مخشی بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنگاه مردم مسخره اش چون عروسان بسر خضاب و خط و خال حلی و حلل کرده وارونه بر خری ریش و پشت بر نشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه فرمان رفت تا هر دو تن را از دیدگان نابینا ساختند و محمد حسین آقای قاجار شامبیاتی و علی مردان و ملک عبدالحسین و مرتضی علی استرابادی که در این عصیان با او همداستان بودند حکم رفت تا جداگانه ایشان را بند از بند مقطوع داشتند همانا نواب فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیک شامبیاتی را که جد این محمد حسین آقا بود بجرم جنایت مقتول ساخت و پسر فضلعلی بیک را نیز بکیفر گناه محمد حسن شاه تباه کرد و محمد تقی بیک فرزند داشت و شهید آقا محمد شاه بحشت و با فتحعلی شاه که آنوقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمد تقی بیک که محمد حسین آقا نام دارد و کودکی است دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد و روی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت او را زنده مگذار که قسمت نیست مع القصه محمد حسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلاد خیو بر روی او افکند با جلاد بر آشفت و او را بر شمرد و گفت ترا حکم داده اند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری بالجمله دویست تن از ترکمانان نیز در نواحی استراباد دستگیر شدند و مدت طلوع و غروب محمد زمان خان سیزده روز برآمد آنگاه شهریار ایالت استراباد را نیز بشاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران باز گذاشت و اردوی پادشاه در حرکت آمده نوزدهم شهر رجب اراضی رباط میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمد ولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد جام جای کرده با حاجی فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مصافات باز داشت و او را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت و حاجی فیروز پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور تسخیر غوریان نمود و حاجی آقاخان هراتی وزیر خود را ملازم خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده محمد خان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود در محاصره انداخت اما از جانب دیگر چون محمد خان و اسحق خان پدرش عریضه نزدیک کامران میرزا فرمانگذار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان داده بودند که اگر با سپاه خویش آهنگ خراسان کند بی کلفت آن ممالک را بوی سپارند کامران میرزا نیز بسخن ایشان فریفته شده با لشکری جرار از قندهار بیرون شد و نخستین عبور او بر هرات افتاد و حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چون نیروی جنگ کامران را نداشت مکتوبی با اسمعیل خان سردار دامغانی کرد بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دارم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان را

ذکر شکستن کامران میرزا از طرف خراسان

با لشکری که حاضر داشت کوچ داده تا پل نقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرد و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته یکمنزل بدانسوی هرات برفت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست روا ندید که با کارداران ایران خصمی افکند مکتوبی از در معذرت نگار داده مصحوب نصیر خان هزاره بنزدیک اسمعیل خان فرستاد و از خصمی با شاهنشاه ایران برائت جست و از سه منزلی هرات مراجعت بقندهار نمود و حاجی فیروز شاد خاطر شده اسمعیل خان و برادران او را بهرات درآورده بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد و اسمعیل خان در نیمهٔ رجب بمشهد مقدس مراجعت نمود و مژدهٔ فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه افتاد و این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده حسنعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را مأمور بحکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد و دانایان درگاه هر کس رائی زد در پایان امر سخن برآن مقرر شد که دیگرباره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان بازشد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برای استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام بازشد و فرمانگذاری بلدهٔ یزد نیز با او مفوض گشت از پس این وقایع چون ترکمان یموت و گوکلان گاهی با خواجهٔ کاشغری سر بطغیان برآوردند و زمانی با محمد زمان خان طریق عصیان سپردند و برحسب فرمان الله یار خان قاجار دولو ایشیک آقاسی و حاجی رضاقلی خان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مأمور تنبیه ترکمانان گشتند و محمد قاسم خان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند اما چون ترکمانان از کردار خود ایمن نبودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال مینمود ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان و فیروز کوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهار تن شاهزادگان مجلس سور و عرس برآراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزادهٔ شاهنشاه بود بفرزند خود شاهزاده محمدرضا میرزا عقد بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را یکی بشاهزاده امام ویردی میرزای ایلخانی و آن دیگر را بشاهزاده محمود سپرد و دختر مهرعلیخان نبی عم شهریار بهرهٔ شاهزاده حیدرقلی میرزا افتاد و از پس این سور و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری الس نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه دو فصل از فصول عهدنامه که سرگور اوزلی بارونت در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش هجری با دولت ایران عقد کرده بود تغییر دهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود دیگر آنکه هر سال معادل دویست هزار تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند بشرط باشد و شرط اینست که چون جنگ روسیان با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس نیز اگر ایرانیان بجنگ روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس همه ساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از

حدود

از حد و دخویش قدم پیش نهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سر گور اوزلی بارونت چون در اینوقت بکمال یافت
در اینجا بنگارش رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس بر نگار شده

الحمد لله الکافی الوافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و بدست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامه مفصل بر طبق باصدق و خلوص پیوسته میکردد چون قبل از این که عالیجاه زبدة السفراء سرهرفرد جنس بارونت از جانب دولت بهیه انگریز بجهة تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامه مجملی فیما بین وکلاء دولت علیه ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با وصافه با مشار الیه که وکیل و سفیر دولت بهیه انگریز بود بشروط چند که تبیین آن بعهدنامه مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامه مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت بهیه انگلتره مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سر گور اوزلی بارونت بالقابه ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید از جانب فرخنده دولت وکیل و کفیل در باب یکجهتی بود و وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشار الیه عهدنامه مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامه یکجهتی و اتحاد مزبور منظور دولت بهیه انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجهتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و درطی نامه دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک وکلاء
[illegible] دولت علیه ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیه انگلتره و عالیجاه مشار الیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه بتجارات و معاملات مملکتین از قراریست که در عهدنامه تجارتیه جداگانه لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم داشتند که از تاریخ این عهدنامه فیر و زهر عهد و شرطی که بهریک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیه انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشند بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر فرنگیان را از حدود متعلقه بخاک ایران راه عبور بسمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیه انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفق و مدارا فصل دوم چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته آمد امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز بر لزومات و مقتضیات یکجهتی و یگانگی در میانه افزودن و پیوند موافقت و مواحدت میان این دو پادشاه جمجاه فلک دستگاه

و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزراء و امراء و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین
ابد الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرار داد مینماید که بر سر امور داخله ایران فیمابین
شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگریز را دران میان کاری نیست تا شاه
وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه ایران را بآن دولت بهیه
بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای دولت بهیه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند
و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی ازین عهدنامه
آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع
و جدال سبقت نمایند و منظور اینست که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این
عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت
تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد ملک خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهر یک از دولتین
ایران و روس از قراریست که باطلاع وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین معین
و مشخص گردد فصل چهارم چون در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده
قرار داد چنین است که اگر طایفه از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیه ایران
از دولت بهیه انگلیس خواهش امداد نمایند فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیه انگلیس خواهش
مزبور را بعمل آورند و لشکر بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند
و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر
آن در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که
مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود
نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیه
انگریز داده نخواهد شد چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیه دولت انگریز را لازم است
که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطرجمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود فصل پنجم
هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند
مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلتره نزاع و جدال نداشته باشند معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیه انگریز میباشند نزاع
و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین
دولت علیه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقی
که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد ما دام که جنگ
فیمابین دولت علیه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه
نشود

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نشود فصل هفتم چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرارداد
تنخواهیکه بعوض عساکر از دولت بهیهٔ انگریز داده میشود این شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه
ممکن شود زودتر مهیا سازند و بدهند فصل هشتم هرگاه طایفهٔ افاغنه را با دولت بهیهٔ انگریز نزاع و جدالی
باشد اولیای دولت علیهٔ ایران از این طرف لشکر تعیین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت
بهیهٔ انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیهٔ انگریز بگیرند از قراریکه اولیای دولتین
قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیهٔ
انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ
صلح گردند فصل دهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید
بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند
و درصورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران در بارهٔ او بحاکم آن حدود
برسد آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و همچنین
از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر العجم دولت
علیهٔ ایران امدادی ضرور شود از دولت بهیهٔ انگریز بشرط امکان و فراغ بال کشتی جنگ و قشون بدهند و
اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و
لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیهٔ ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند خاتمه
ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامهٔ مفصله را که سابقاً فیمابین وکلای دولتین علیتین بفصول دوازده
گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین انسب مینمود
در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه یکهزار و
هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفوی
علی هاجرها السلام والتحیة تحریراً فی دار الخلافهٔ طهران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام
پس از انجام عهدنامهٔ هنری الس مراجعت بانگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که بسفارت
اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا وارد طهران شد و هم در اینوقت احمد چلبی از قبل
اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضهٔ اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد
اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد و هم در این سال انجوف کرجی از قبل نیکولای رتیشوف سردار روسیه
با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحهٔ دولتین علیتین ایران و روس برسید برحسب فرمان شهریار نصرالله خان نوری
غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت انجوف روانهٔ تفلیس گشت و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص
دولت ایران است و یکقبضه شمشیر و یک سر اسب بتشریف سردار روس برد و پس از مراجعت نصرالله خان
دیگرباره سردار روس بولکونیک پاولانیچ وزیر عسکر را بشکرانهٔ عواطف شهریار با پیشکشی لایق بپیشگاه درگاه
فرستاد و در روز یکشنبه بیست و هشتم محرم سنه یکهزار و دویست و سی هجری حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروز

والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره بدرگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند ابراهیم خان چون اغوای فتنهٔ غوریان کرده بود مأمور بتوقف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره بآزاد خان پسر محمد خان هزاره مفوض شد و حاجی آقاخان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقاتلت باشاه محمود کارداران ایران دست از رعایت او باز ندارند میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوم ربیع الاول همراه او مأمور بسفر هرات گشت و اشتغال شاهنشاه ایرانرا با حاجی فیروز مکشوف داشت و هم در اینوقت میرزا حمزهٔ کلائی مازندرانی وزیر محمدقلی میرزای ملک آرا بر حسب فرمان معزول شد و مهدیقلی خان دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران مأمور گشت و هم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمد زنجانی که در زاویهٔ از زوایای مسجد دارالخلافه طهران نماز بجماعت میگذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی و برزن با مستی دوچار شد و در میان ایشان عربده برفت حاجی ملا محمد این معنی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگهی کارداران دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنهٔ طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه یافت بشکست و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند و نیز از اهل ذمت شمرده شوند خسارت ایشان در شریعت ناپسندیده نیست و جسارت حاجی ملا محمد در سدهٔ سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمان داد تا او را و اهل او را هر که بود از زن و فرزند از دارالخلافه طهران اخراج کردند

## وقایع سال یکهزار و دویست و سی هجری و فتنهٔ مردم ذلف آباد

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبهٔ نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب با حمل تحویل داد پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد در این سال نخستین فتنهٔ ذلف آباد فراهان پیش آمد همانا ابودلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان بنام خود بنای شهری کرد و آنرا دلف آباد نام نهاد که بفتح دال مهمله و لام مفتوح است در این زمان آنرا ذلف آباد بضم ذال معجمه و سکون لام خوانند و نیز بحادثات این شهر زمین را حفر کرده شهری در تحت ارض آراسته داشت که همچنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانهٔ چاهی بخانهٔ زیرین حفر داده که سبب تموج هوا و ضیاء خانهٔ زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم ذلف آباد که نیز جلادتی در نهاد داشتند جرأت ایشان از این معقل منیع افزون گردید یمانی خان حاکم خویش را بی فرمان شدند و منال دیوانی را از گردن بنهادند آنگاه روزها در شهر زیرین جایگاه می ساختند و شبها بقتل و غارت کاروانیان میپرداختند یوسف خان سپهدار عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و بر حسب فرمان عبدالله خان گرجی یوزباشی با غلامان شاهسون و سواره خزل و سربازان خلج و ساوه و فراهانی بدفع ایشان بیرون شدند مردم ذلف آباد تفنگچیان خود را انجمن کرده بمیدان جنگ آمدند و باول حمله هزیمت شده بدان شهر زیرین در رفتند لشکریان اطراف ذلف آباد را حصار دادند و طریق آب و آذوقه از آن جماعت مسدود داشتند پس از روزی چند کار بر ایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند آنگاه از آن نقبها بیرون شده

هرچند تن

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

عصیان خوانین خراسان

هرچند تن یکی از آبادانیهای عراق و آذربایجان وطن جست پس شهر زرین بدست لشکر ویران گشت لاکن شهر زرین همچنان برحال خود باقی است و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس این واقعه مکشوف شد که دیگر باره خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی سردار را با سپاهی جرار در عشر آخر جمادی الآخره بتنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ خبوشان مامور داشت و شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب فرمود و خود در روز شنبه هفدهم شهر رجب از طهران بیرون شده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد اما اسمعیل خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعهٔ خبوشان را حصار داد و خوانین بخویشتن داری پرداختند و از آنسوی محمدخان قاجار دولو نایب خراسان باتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شده قلعه رادکان را بمحاصره گرفت توجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلرخان چاپشلو حاکم آنگاه ساخته جنگ شده از قلعه بیرون تاختند و در میانه فیتن اندک کر و فری برفت و خراسانیان هزیمت شدند بیگلرخان با راضی در رجز گریخت و توجه دیگرباره بقلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا نمیداشت محمدخان را ازین خیال فرزند از تسخیر قلعه بازگذاشت و باتفاق او در ظاهر خبوشان بلشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعهٔ خبوشان را یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چار سوی یورش برده بر بروج قلعهٔ خبوشان عروج کردند و حرسهٔ قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند در این هنگام چون اسحق خان دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آنجماعت را از در اطاعت بدارد و خون جمعی بیگناه در میانه تباه نشود پس لشکریان دست از جنگ باز داشتند و امیرگونه خان زعفرانلو رضاقلیخان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر بازگذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد و میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد ولدان میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان بلشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شهریار آمدند و بشفاعت آن دو سید قرشی نسب از عتاب و عقاب شهریار آسودند پس امیرگونه خان رخصت انصراف حاصل کرده بعد از مراجعت بخبوشان رضاقلیخان و نجفعلی خان را از بهر گروگان بطهران فرستاد و خود کمر فرمان برداری استوار کرد آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکمرانی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده روزی چند از بهر نخجیر در فیروزکوه ببود و چهارشنبه بیست و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا صادق وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل قوی شد و بطمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان ببست و رشید خان درانی را باتفاق وقایع نگار با پیشکشی شاهوار گسیل درگاه شهریار ساخت و خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه محمود سپاهی باعانت حاجی فیروز انگیخته شود و بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در سرای میرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در نیمهٔ ربیع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم عزم داده دوازدهم ربیع الثانی مراجعت فرمود درین هنگام چنان افتاد که دو تن از ترکمانان یموت ـ و کو کلان که یکتن حیدر و آن دیگر قربان نام داشت و این هر دو پسر یکتن از قاتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهریار جهاندار بودند

بدست مهدیقلی خان بیگلربیگی استراباد گرفتار شد ندلیشانرا در زنجیر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد و آن خنجر بر زنجیر آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار بفرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند و هم درین سال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میرحسن و میرحسین و عباس بیک با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند و از پس او جعفرقلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال مینمود و بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران روسیه مخالفین او را گرفته باراضی خود بشرط حبس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امیراصلانخان برادر جعفرقلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

## وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری و فتنهٔ والی خوارزم

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبهٔ بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار بقانون پارسیان جشن نوروزی بپای برد آنگاه بخواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان فرج الله خان افشار با ده هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور بخراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار باتفاق رشید خان درانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان بهرات شوند و بجهت مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را بوقت دیگر موقوف داشتند و از جانب دیگر قربان قلیچ خان یموت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم شتافت و محمد رحیم خان ازبک را باراضی گرگان و دشت اتک دعوت نمود و والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگان را تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گرگان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد و چون این خبر مسموع شهریار افتاد فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استراباد سپرد و از اینسوی نیز ذوالفقار خان و مطلب خان با سرباز سمنان و دامغان با وی پیوسته شد و بیگلربیگی استراباد نیز با مردم خود با ایشان همدست شد محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید یکتن از مردم خود را نزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی بمیان این قبایل تاخته ام و ساختهٔ جنگ با شما نیستم ذوالفقار خان رسول او را باز نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چکور مینامند نیکو مینوازند شب هنگام که بجامهٔ خواب در رفت فرستادهٔ محمد رحیم خان را طلب نمود حکم داد تا از بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چکور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نکرد و بازش فرستاد و بالجمله والی خوارزم در حد و دسپرک که از اراضی فندرسک است لشکری راست کرده بنشست و از اینسوی لشکریان راه نزدیک کردند لاجرم از هر دو سوی صفها راست شد و بانگ گیر و دار بالا گرفت خوارزمیان را در حملهٔ اول پای ثبات بلغزید و بلشکرگاه خویش گریختند و آن روز بیگاه شد بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عراده های توپ را پیش راندند و در رده نزد محمد رحیم خان نیز از آنسوی با سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از لشکرگاه بمیدان آمد مردان خویش را بنظم کرده آتش

حرب

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بچکاچاک افتاد امروز نیسنر در پایان رزم سپاه خوارزم پشت
دادند و ابطال ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند
محمد رحیم خان تا خیوق عنان باز نکشید و بنه و آغروق او یکباره بهره لشکر گشت چون مژده این فتح بحضرت
شهریار آوردند بفرمود فرج الله خان همچنان با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کاردیده شنبه
هفتم رجب آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان بتقبیل سده سلطنت شتافت و شاهزاده
محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنسوی شاهزاده
محمد ولی میرزا فرمانگذار خراسان محمد خان قاجار دولو نایب خراسان را مامور بفتح قلعه رادکان و تدمیر
قوچه خان فرمود و امیر قلیچ خان تیموری و عبدالکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت و خود
با اسحق خان قرائی و سپاه سبزوار و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمد خان نخستین دفع پیکلر خان
چاپشلو حاکم دره جز را فرض شمرده بدو تاخت و پیکلر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بمدافعه پرداخته
باول حمله شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعه عمارات را از حرسه او ستده اموال و اثقال
پیکلر خان را منهوب ساختند و او بدره جز گریخت آنگاه محمد خان بازشده قلعه رادکان را حصار داد و اینوقت
امیرگونه خان زعفرانلو با مردم خود بلشکرگاه محمد خان پیوست اسحق خان قرائی نیز از در نفاق میرفت و در
شبان تیره به بهانه علف و آذوقه بقلعه کیان میفرستاد و امیرگونه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضاقلیخان
پسر خود و نجفعلی خان را آگهی ده تا نیمشبی بر این لشکرگاه شبیخون آرند چون این معنی صعب مینمود سخن بر آن نهادند
که کس بحضرت شهریار فرستند و پیکلر خان را بزبان ضراعت شفاعت کنند فرستادگان ایشان بطهران آمده و
شهریار بصلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصره رادکان باز دارد و عباسقلی خان نوائی غلام پیشخدمت
این منشور را شش روزه بارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست باز داشته مراجعت بمشهد مقدس
فرمود در این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خان را بدربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خوانین
خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا برکاب او پیوسته نشوند اگر یکتن از ملکزادگان دیگر والی
این مملکت گردد روا باشد کارداران دولت پذیرفتن کلمات او روا ندیدند و آزردگی خاطر او را یکباره
نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را باسم حسینعلی خان صادر کرده او را سپردند حسینعلی خان
مراجعت کرد و بی آنکه شاهزاده را وقعی و مکانتی نهد بترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعه ترشیز پرداخت
اسحق خان نیز بدین اندیشه ناهموار پسر را دستیار شد و حسن بیک قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه
پادشاه فرستاد شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او بیجهت گشت و منتهز فرصت بود که او را با پسرش بیک پهلو
خواباند از قضا روزی که اسحق خان در پیشگاه شاهزاده بپای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و درآمده
از دور بایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت با شاهزاده
بخشونت سخن میگذاشت بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنبید و بردباری در فرمانگذاری
و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و پیشوانی بفرمود تا عوانان درآمدند و طناب شادروان را

گریختن والی خوارزم از لشکر ایران
بخشیدن [illegible]
[illegible]

قطع کرده در کردن حسینعلی خان در انداختند و بکشیدند تا جان بداد از پس او اسحق خان را نیز خود داشتند و با او نیز همین معاملت کردند و جسد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای در افکندند و مردم ایشان را بحبس خانه در انداختند و اموال هر دو ان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال دار طهران گشت اما از آن سوی شاهزاده محمّد ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را بحت فرمان آورد اما محمّد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسینعلی خان را بضبط تربت حیدریه گماشت و خود در قلعهٔ دولت آباد جای کرد محمّد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیچ خان تیموری بر حسب حکم شاهزاده قلعهٔ دولت آباد را حصار داد در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره بدرود جهان گرد و اسکندر خان بنی عمّ او بفرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو تفویض گشت در اینوقت شاهزاده را بیم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان حاجی فیروز والی هرات را بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را بسفارت هرات گسیل ساخت اما از این تدبیر در کار حاجی فیروز بکاری نبود و در تسخیر غوریان بچهره گشت و فتحعلی خان مروزی را که در قریهٔ شکیبان سکون داشت با سیصد تن بر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده محمّد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منهوب ساخت آنگاه طریق پیغمالی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شد و بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی فوجی برآورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز به پیوست و ساخته جنگ شده در غوریان بنشست محمّد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست از محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد باز داشته آهنگ غوریان کرد چون در اینوقت میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز حیلتی اندیشید و بدروغ گوشزد وقایع نگار ساخت که لشکری از هرات بشبیخون لشکرگاه محمّد خان نایب مامورند وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمّد خان نایب و اصلاح ذات البین به اردوی محمّد خان بشتافت و او را از این قصه آگهی داد و باز هرات شد اما محمّد خان چون سپاهی در خور جنگ حاضر نبود بیمناک شد و راه مشهد مقدس برگرفت از قفای او حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزای پسر خود را بمانعی بغوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف برگشود شاهزاده محمّد ولی میرزا دیگرباره محمّد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد هنگام مراجعت در تربت شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده هر کس تبغاریق طریق مشهد گرفت و از آنسوی محمّد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمّد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست در مقاتلت او مسارعت کردند و در گرد او پره زدند محمّد خان نایب لابد بجنگ درآمد و لختی بکوشید چون قوت جنگ نداشت هزیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرابادی نیز در میانه بدست مردم

قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قرائی اسیر شد محمد خان قرائی و خوانین خراسان بعد از این فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند
وحاجی فیروز نیز سخن ایشان را استوار داشته مددخان افغان نایب هرات وحاجی آقاخان وزیر خود را و دوست
محمد خان درّانی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان وجام و باخرز را زیر
فرمان آورده بزرگان آن محال را بگروگان کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی شاهزاده را
بی نیل مقصود باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه باز داشت چون این اخبار در حضرت شهریار
مکشوف افتاد شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا ایمن نشوند
بود و از بیم جان تا توان دارند از خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت
خراسان فرمان داد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی را با لشکری در خور ملتزم رکاب
او ساخت و محمد ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس
بود در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملتزم خدمت خویش نمود و در هفدهم
محرّم سنهٔ هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدّس گشت خوانین خراسان دست از فتنه باز
گرفتند و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید
پسر خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را به تهنیت ورود شاهزاده فرستاد
و بنیاد خان هزاره قلعهٔ محمودآباد جام گریخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی با شماتت محمد خان
قرائی برفت و او را از ارض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهوبهٔ پدرش را از مردمان
استرداد نموده بدو سپرد و دو هزار خروار غلّه از مزارع ترشیز با نعام او مقرر کرد با اینهمه چون محمد خان رخصت
یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیاد خان افغان و نصیر خان هزاره
که در محمودآباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده نشدند اسمعیل خان
سردار با لشکری جرّار برفت و محال رادکان تا خبوشان را بی سپر سنابک ستوران نمود خوانین از در ضراعت
بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستادهٔ حاجی فیروز را رخصت
مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی که اگر خراج هرات را تا بپایان نگذاری و سکّه و خطبه از نام
پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز وقایع
نگار را حاضر کرده به بذل مال بنواخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات محبوس بود بمشهد مقدّس
درآمد و متوقف گشت و هم در اینسال نایب السلطنه عبّاس میرزا امیرخان قاجار خال خود را بخواستاری بوداق خان
حاکم مکری بتادیب قبایل بلباس مأمور داشت و یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران را با او بیرون
فرستاد ابراهیم خان سرتیپ و جعفرقلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملتزم خدمت او شدند
و جماعت بلباس از آنسو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند چندانکه هزار تن از آنجماعت مقتول و بقیة السیف
هزیمت شدند و هرکس از آن قبایل بطرفی گریخت و اموال ایشان تمامت عرضهٔ غنیمت گشت و هم در
اینسال شاهزاده محمد علی میرزا اسد خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی بنهایت

دلیر بود چنانکه وقتی دانسته بجنگ شیر کمر بربست و آن شیر را بیکضرب شمشیر بکشت پیوسته در کوهسار بختیاری میزیست و هیچکس را فرمان برداری نمیکرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمیفرمود آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسدخان بنزد آنحضرت وا ز شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوقدار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از ورود ایشان اسدخان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در اینوقت که مملکت بختیاری برحسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض بشاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختیاری بیرون شد و نزدیک بدز میران که جایگاه اسدخان بود لشکرگاه کرد و دز میران بر زبر کوهی رفیع است و جز از یکجانب راه آمد شدن ندارد و از آنراه نیز چون خواهند بدز شوند از فراز قلعه طنابها فرود آرند و میان شخص بربندند و بسوی بالا برکشند بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا میرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسدخان بقلعه فرستاد و خود نیز بکینه بپای دز آمده بایستاد میرزا محمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسدخان از دز فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگرنه باز قلعه شود چون از قلعه بزیر آمد شاهزاده او را گرم پرسش نمود و سخن بنرمی در پیوست و سواران یک یک و دو دو در آمدند و ناگاه برگرد اسدخان پره زدند و دهان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسدخان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت بر خاک نهاد و شاهزاده بروی ببخشود و فرمود باز قلعه خویش شو و بسیج راه کرده روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر باش اسدخان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بدز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز بحضرت شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در اینسال حکومت دارالخلافه طهران که پس از شجاع السلطنه مفوض بشاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه علیخان شاهزاده مفوض آمد و او را ظل السلطان ملقب داشته علیشاه خواندند و هم در این سال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت برحسب فرمان بوزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مامور بحکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر اراضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان در ظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت بتختگاه خویش کرد پس بفرمود سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را با تعظیم عزت و حشمت بداشتند و از یکفرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دو روی راه برصف کردند و او را از میان رده بشهر در آوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت امپراطور روس دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که ممالکت تفلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه تحت فرمان در آورده اند دست باز خواهند داشت و بکارداران ایران خواهند گذاشت آنگاه که ملک ناپلیون بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر امپراطور

از قبل

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ازقبل او آسوده آمد روزی میرزا ابوالحسن خان را در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان را
هرگز از در عنف و تعدی بدست نکرده‌ایم بلکه اهالی این ممالک بقدم رضا پیش شده‌اند و پناهنده دولت ما
گشته‌اند از کیش مروت و آئین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته بکارداران
ایران سپاریم بالجمله مردم مملکت گرجستان و قراباغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آنست
که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان چون بسیار وقت باراضی گرجستان ترکتازی کنند
و نهب و غارت پردازند نیز واجب است که فرمان بردار روسیه باشند لاکن در اراضی شیروان و گنجه و طالش
مکروه نمیدارم و مسترد میسازم این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحد دار جدید گرجستان است بدان
اراضی درآید و رضای خاطر مردم باز داند سخن براین نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی
مختارش لقب نهاد و باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یرملوف بعد از ورود
بتفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در نیمهٔ بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم
خود را با عریضه بهمراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در اینسال هنری الکت انگریزی
لقب وکالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته بانگلستان شتافت

## وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه در خراسان

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و دو هجری ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعهٔ دوم جمادی الاولی چون بگذشت
خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت این هنگام میرزا ابوالحسن خان
ایلچی از روس با فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضهٔ سردار روس را باز نمودند شهریار تاجدار فرمود
که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شود و عسکر خان ارومی افشار برحسب فرمان پادشاه و اختیار
ولیعهد دولت بمهمانداری او نامزد شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را حکم رفت که روانهٔ زنجان شود
چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن سامان ارجی که تا سلطانیه یکفرسنگ راه است فرود آرد و در مدت
غیبت از اردوی پادشاه مکنون خاطر او را باز داند و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه ایلچی
روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد تا ماخوذ دارند و بکار برند این جمله راه برگرفتند
آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن بسلطانیه در حرکت آیند اما از طرف
خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز بزرگان جام را از بهر گروکان بهرات کوچ داد و رعیت جام را
در قلعهٔ محمودآباد سکون فرمود و بنیاد خان فرمانگذار ایشان گشت بعد از رسیدن حسنعلی میرزا بخراسان
محمد خان قرائی برگردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعهٔ محمودآباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد
و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمودآباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کس بدو
فرستاد که بوعده وفا کن محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مضایقتی در سپردن
قلعهٔ محمودآباد نخواهد رفت شجاع السلطنه در اینوقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با لشکری
اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و بقدم عجل طی مسافت نموده در همان شب بشهر خبوشان آمد

از [illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible]

و رضاقلی خان ایلخانی که پدر خویش امیرگونه خان را در حبس میداشت چون اینگونه ورود شاهزاده را بدانست سر از پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را برسم پیشکش پیش داشت صبحگاه که این خبر پراکنده شد نجفعلی خان شاملو حاکم بروجرد و بیگلرخان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و توجه خان کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر برنشسته ناگاه بارض اقدس در آمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بگروگان در آن بلده بگذارند و دو هزار سوار جرار نیز برکاب آوردند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داده از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ بست جام فرود آمد محمد خان قرائی نیز بحضرت آمد و برحسب امر شاهزاده میرزا محمد خان تکلوی جامی باتفاق محمد خان روانه شد که قلعه محمودآباد را بدست گیرد ایشان راه برگرفتند و شاهزاده از قفا رهسپار شد روز دیگر ورود بمحمودآباد محمد خان نیز دیگر شاهزاده آمد و معروض داشت که فنیادخان در سپردن قلعه بی فرمانی همی کند اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با پانصد تن هزاره بحراست قلعه باز داشته و خود با سپاهی کمین گاهی گرفته که اگر تواند گزندی باردوی شاهزاده رساند شجاع السلطنه چون این بشنید چون شیر غضبناک بکنار قلعه آمد و لشکر را حکم بیورش داد عبدالله خان ارجمندی و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان دامغانی از چهار سوی بجنگ در آمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشین را روی بقلعه باز داد و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا یمین و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریض داد و بالجمله دلیران رزمجوی حملها متواتر کردند و در اندک زمان از خندق عبره داده از برجهای قلعه صعود کردند و دست بقتل برگشادند لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خویشتن دو نیمه همی ساخت بالجمله در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و یکصد و بیست نیزه هر بشمار آمد فرمان رفت تا گرفتاران را برخی بزمین با میخ آهن بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سرها بگرز نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز گشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره بنیان کردند عادی بدرگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود فنیادخان که این بشنید در طریق فرار از برق و باد شتابنده تر گشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بحکومت جام بازگذاشته بجانب هرات جنبش کرد و چون بتربت شیخ جام رسید عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین ببوسید و معروض داشت که حاجی فیروز عزوریان را باز گذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد بشرط آنکه شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمد شاه بمیراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد شجاع السلطنه سخن او را وقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمنزل کوسویه نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود برکاب پیوست بالجمله شاهزاده طی مسافت نموده در پل نقره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز گروهی از شمخال چیان را در مصلای هرات و تل بنکیان که معقلی منیع است بازداشت و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت روز دیگر شاهزاده از پل نقره

[illegible]

مصاف شجاع السلطنه با افغانان هزاره

برنشسته

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند
و جمعی از شمخالچیان را کشته و قلیلی بشهر گریخت روز دیگر قلعهٔ هرات بمحاصره افتاد امیر حسن خان بدروازهٔ در
جوشن و امیر علم خان بدروازهٔ قندهار و امیر قلیچ خان بدروازهٔ قوطلی چای و محمد خان قرائی بدروازهٔ
عراق و حسینقلی خان بیات نیشابوری بدروازهٔ ملک مأمور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نواحی پرداختند
روزی چند برنیامد که حاجی فیروز کلید دروازه را با پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شاهزاده فرستاد
و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از حصار هرات
دست باز داشت و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت زیرا که بعد از فتح محمود آباد بنیاد خان
و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادغیس بکند شدند و در دره بام که پنجفرسنگی رود مرغاب است نشیمن
ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را بنزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی بعداوت
بنیاد خان امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و تدمیر بنیاد خان را
فرض و آسان شمرد و اسمعیل خان سردار نیز بدین سخن همداستان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان هزاره را با فوجی
از پیاده و سواره برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پس او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان
تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی
و نگاهدار خان چکنی را با سپاه ایشان بمنقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دو روز از منزل کهدستان
با امیر حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات نیشابوری و سواره کرد و
توپخانه کوچ داد چون دو منزل بطرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای شگفت بادید
آمد که بسیار اسبها را عقر کرد و مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن بنیاد خان صعوبت مسالک را
سهل نموده و مفاسد امر را مخفی داشته بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده باتفاق امرا خویشتن
طناب عرادهای توپ را بدوش حمل همی داد و از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب بمعرض هلاک در آمد
و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود ده روز بدینگونه قطع مسافت کرد روز یازدهم در قلعهٔ نو
که مسکن قدیم قبیلهٔ هزاره بود فرود شد اما از آنسوی ابراهیم خان که از پیش روی تاخت باتفاق محمود خان
جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان دوچار شد و رزمی بداد و هزیمت گشته بنزدیک اسمعیل خان سردار
گریخت و سردار از منزل مرغ چوپین سه فرسنگی دره بام حرکت کرد و از آنسوی بنیاد خان و نصیر خان
بیرون شده با قراولان سپاه بازخوردند و باندک ستیز و آویزی شکسته شده بقلعه گریختند اسمعیل خان
با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حملهٔ بسیار از مردم هزاره هلاک
شدند بنیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده امان طلبیدند و مقرر شد که فردا بگاه
بلشکرگاه سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند از قضا مردم بنیاد خان
از دور و نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت لاجرم بنیاد خان دل قوی کرده
از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده عباسقلی خان برادرزادهٔ خود را با گروهی

در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد و چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان
و امنافی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده لشکر ایشان را بگرفت و عباسقلی خان را
با مردم او عرضهٔ تیغ ساخت لشکریان این وقت باخذ غنیمت پرداختند ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران
خود در رسید و در حملهٔ اول کربلائی باقر انزانی سرکرده پیادگان انزانی استرابادی کشته شد و مردم او
در جنگ هزیمت گرفتند و سواران هزاره بقتل ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون این
بدیدند بیمناک شدند و پی گریختگان برداشتند چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سود نبخشید
ناچار خود نیز برنشست و بگریخت ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوپین یک یک و دو دو بلشکرگاه شاهزاده
رسیدند و قصه بگفتند شاهزاده بی توانی امیر حسن خان عرب و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی را بحراست
اردو باز داشته خود برنشست و توپخانه را تحریک داد و شتاب کرد ناگاه بجماعتی که از دنبال هزیمتیان
بتاختند دوچار شد و بانگ رعدآسای توپ بالا گرفت و خود با نیزهٔ خطی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی
تن از آنجماعت را دستگیر ساخت دیگر بقلعهٔ دره بام بازگریختند در زمان حکم داد تا گرفتاران را با
میخهای آهن بزمین کوفتند و بمنزل مرغ چوپین باز آمد و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که بقلعهٔ نو گریخته
بود نیمشبی بلشکرگاه آوردند و بامداد آهنگ دره بام کرد خوانین خراسان معروض داشتند که چون یک نیمه
لشکر بقلعهٔ نو گریخته اند و این مردم نیز بیمناک گشته اند انتقام این کار بدیگر وقت سزاوارتر است لاجرم مراجعت
فرموده در منزل شکیبان معروض افتاد که مدد خان درانی با جمعی از افغانان در قریهٔ پشنگ جای دارد
و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود بفحص حال بیرون فرستاد او برفت و مدد خان را بدرگاه
شاهزاده آورد مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت شاهزاده
شتافته لاجرم شجاع السلطنه او را بخلعت گرانبها و خنجر مرصع مفتخر ساخته ملازم رکابش فرمود و از شکیبان
بچمن پری آمد در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نواخت
و نوازش شده باز بهرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبس
و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود در روز شنبهٔ دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و
وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در این سال روز پنجشنبهٔ هفدهم شهر شعبان
برحسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و دو تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان
شهریارند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده امامویردی میرزا عقد مزاوجت بستند و هم در این سال
شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با یک پسر خود بدرگاه پادشاه آمد و
آهنگ زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت این هنگام وقت رسیدن
الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل مادر نسب بجوجی خان بن چنگیز خان میرساند
خوئی خشن و خاطری مستبد داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد و برحسب میعاد آهنگ
چمن سلطانیه کرد عسکر خان افشار بفرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسیا مهمان پذیر گشت و در ایروان حسن خان

برادر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر حسین خان سردار با پنجهزار کس از سواران ناموربا ستقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان
از بهر مضیف سراپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره شد و دست
او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و بسراپرده آورد و او را با شرایط مهمان نوازی
از خاک ایروان بگذرانید و در روز ورود به تبریز برحسب حکم نایب السلطنه از قریه سهلان تا سرای دار
الاماره بیست و پنجهزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت
با چهل عراده توب از دو رویه صف برکشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند بالجمله
یرملوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت باریافته بحضرت نایب السلطنه شتافت اما از نایب السلطنه
سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفته جنگ بود و آهنگ انتقام داشت لاجرم یرملوف
با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده بزنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ داشت و هیچ دقیقه از
پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان رحی فرود آورد
و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله با او طریق موافقت و موالفت سپرد از نیسوی شاهنشاه ایران روز یکشنبه
بیست و هفتم شهر شعبان از دارالخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه
گشت و از توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین
ازدحام و انتظام سپاهی با دید آمد و یرملوف بلباسی دیگرگون از یکسوی بیرون شده نظاره سپاه
و رسیدن پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی
با ساخت مرصع بجواهر آبدار بنزدیک ایلچی بردند تا برنشسته بلشکرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنجهزار
سوار پذیره او شد و از سراپرده پادشاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دو رویه صف
راست کردند بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد و محمود خان
دنبلی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی بسزا نمود و روز دیگر هنگام بار عام که
شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای کرد و اوادات و اوانی زر و کوهرکه هریک بالماس و یواقیت شاهوار
ترصیع داشت بکار شد و شاهزادگان با سلبهای زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده در برابر پادشاه رده
ببستند و بزرگان و امرای ایران در جای خویش برصف شدند حکم باحضار ایلچی رفت و یرملوف با چهل تن از
مردم روسیه و دو تن ترجمان برنشسته لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا بسراپرده خسروانی درآمد و باتفاق
حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بخرگاه درآمد چهار جای سر فرود داشت و شاهنشاه
ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار رهی کرد او را اجازت جلوس داد یرملوف برحسب امر نشست
و بیدرنگ برخاست و نامه امپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده در پیش تخت
شهریار گذاشت پس از مطالعه مکتوب و پرسش حال امپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده
هریک را عطوفتی درخور فرمود و جمله را اجازت داد بقانونی که درآمدند بازشدند روز سیم تحف امپراطور را از
نظر پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام

گذرانیدن ایلچی روس ارمغان امپراطور را از نظر پادشاه ایران

مدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه قانون موسیقی می‌نواخت و سه
قطعه آینه صافی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع مقداری بزیادت عرض و یک بدست ثخن داشت
و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیشکش گذرانید برحسب فرمان آینه‌ها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از
آینهٔ بلور بود نصب گشت و همچنان یرلوف از قبل امپراطور فرانسه کمری مکلل بجواهر و بعضی اشیاء دیگر بمیرزا
شفیع صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد اگرچه سفر یرلوف برای تشیید قواعد
عهدنامه سابق بود ولیکن پاره سخن از قبل امپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل میساخت
نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را بحکم اتحاد در این
مخاصمت اعانت روسیه لازمست و اگر نه اعانت رومیان نیز نفرماید شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند
عهد ما با امپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت
روسیه پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را
بغارت برگیرند شاهنشاه ایران با خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت
دهد که لشکر روسیه از دریای خزر باسترآباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه
خوارزمیان عبور کنند شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده لکن در
طریق محبت مضایقت نمیرود اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران
ایران را مکروهی نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه رزم خوارزم آسان گردد
چنانکه نادرشاه افشار نیز چنین کرد دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود یکنفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان
متوقف باشد و در رشت و زنبهای تجارت روسیه را باز داند امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند و اباکردند
دیگر عرض کرد که برحسب عهدنامه مبارکه مؤتمنی معین شود که حد و حدود طالش را باز نماید شهریار انجام این کار را
بصوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا بازگذاشت دیگر عرض کرد که توقف وکلای طرفین در سر حد
دولتین واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت تفلیس معتمدی بدرگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت
ایران این کار ساخته کنند آنگاه یرلوف را بخلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکلل
بجواهر و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرمود و همراهانش را جداگانه هر یک را بجبه قرین اعطا
و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرموده بمهمانداری عسکرخان افشار باز شتافت از پس یرلوف پادشاه
روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست و دور نباشد که وقتی بدولت
ایران نیز از وی زیانی رسد لاجرم محمدعلی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یک زنجیر فیل و
و چهار سر اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و انهی داشت
که اگر یرلوف بحدود ایران یا روم وقتی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی و ایران باتفاق دفع او
دهند محمدعلی خان در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت
و شهریار تاجدار راه دار الخلافه پیش داشته شنبه یازدهم ذیقعده وارد طهران گشت و هم در این سال

رفتن محمدعلی خان خلج بسفارت روم

میرزا شاه خلیل الله

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا شاه خلیل الله مقتول گشت همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه
میباشد و هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان
طریقت این جماعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت
کرمان داشت و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان
و ترکستان زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند بآب دریا می افکندند
و چنان می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حی مدتی معین مجاور
باشند و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا که امام را مسکن باشد حاضر می شدند و بجاروب
کشی و دیگر کارها می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم بشاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از
روزگاری سفر یزد کرده دو سال توقف نمود در روزی چنان اتفاق افتاد که یکدو تن از ملازمان او در بازار یزد با
اهل حرفت منازعت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بمیرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او
باحضار ملازمان شاه خلیل الله حکم داد ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان
صدر الممالک بی نیل مقصود باز شدند ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود خواستار در نزد صدر
الممالک اظهار عقیدتی کند متوالی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد و او
از بهر دفاع در سرای بسته برلب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست مردمان یورش آورده در سرای
بشکستند و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردمش پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله که اینوقت حکومت یزد داشت ملاحسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و باز
داشت و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملاحسین و دیگر مردم گناهکار را
حاضر درگاه ساختند نواب صدر الممالک را بسخنان خشن از مکانتی که داشت فرود کرد و ملاحسین را در
زندان بردند و در زنجیر کشیدند بشفاعت نظام الدوله ملاحسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت چوب
معلق شد و صدر الممالک بعذر گناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخذولا روانه یزد شد و چون قاتل معین نبود
دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کار مأخوذ داشتند آنگاه شهریار تاجدار آقاخان ولد اکبرش را که
بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشته بمصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک قم
و محلات را بدو گذاشت و هم در اینسال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جماعت حواسم
و قبایل عتوبی همداستان شده سر بطغیان برآوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با جیشی
از شیراز بیرون شده تا دو منزلی بندر مغویه در اراضی پنج فال فرود آمد و از آنسوی پنجهزار کس از مردم
حواسم با کشتی برای امداد بکنار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری مازندرانی را که مردی جلادت
شعار و در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانگیخت مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند
بحصار در رفتند محمد زکیخان بمحاصره پرداخت و روز سیم حکم یورش داده قلعه را فرو گرفت و آنجماعت را
عرصه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و بازتاخته در رکاب شاهزاده

مراجعت بشیراز نمود و مژدهٔ این فتح در غرهٔ ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد آنگاه شهریار ایران به تماشای مازندران سفر کرد شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانگذار مازندران نیکو خدمتی نمود و مهدیقلی خان دولو قاجار حاکم استراباد با سرکردگان یموت و گوکلان در بلدهٔ اشرف برکاب پیوست و پیشکشی لایق پیشگذرانیدند شاهنشاه ساز مراجعت نهاد و پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت و هم در این سال فتح خان افغان از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد و همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت باعانت کارداران ایران بر افغانستان غلبه جست فراه و هراه را با برادر حاجی فیروز گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده از برادر استمداد لشکری کرد باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را بفال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانهٔ هرات داشت تا هرات را بدست گیرد و اگر تواند بخراسان نیز زحمتی رساند و این فتح خان مردی دلاور بود و بیست برادر داشت که هریک در محلی سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه بر زیادت بود و نقش خاتم چنین داشت بیت چه بخت و دولت محمود شه معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز صواب ندانست که او را بشهر درآورد با استقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را برو درود بهرات مقدم داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی ببود و روی دل مردم همی با خویش کرد آنگاه حاجی فیروز را بدست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظهٔ گفت و شنود از نزد او بیرون شد و حکم داد تا او را و بزرگان دولت او را در حبس باز داشتند و بشهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال و اثقال حاجی فیروز را مأخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست ببست و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقا خان وزیر و عبد الرشید خان درانی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانهٔ قندهار نمود و خود در هرات نشست و کهن دل خان برادر خود را بتسخیر غوریان فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمد خان قرائی و ابراهیم خان جمشید خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و حفادت آورد و با محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز همداستان گشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد و دور دور قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد

نقش خاتم فتح خان افغان

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن خان بانگلیس

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبهٔ سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و بیست دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بآئین جمشید جشن نوروزی در نوشت و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را باستمالت

خوانین

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خوانین خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مامور داشت و باتفاق ذوالفقار
خان و مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعهٔ یازدهم جمادی الآخره بیرون فرستاد آنگاه میرزا
ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت انگلتره مامور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران و روس
بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر ریرطوف فرستادهٔ امپراطور روس را دیگرگون یافتیم و از
اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را در نوردد و در قسم مصالحت را
بدست مسامحت محو سازد و دیگرباره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان زر
مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران حمل می شد و پس از مصالحه پیشکاران
انگریز از انفاذ یک نیمهٔ آن مذهب دست باز داشته اند طلب کند و یکقبضه شمشیر و چند رشته مروارید و قابی از
سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بران رسم بود و بعضی اشیاء دیگر بهدیهٔ پادشاه انگلستان مقرر شد
و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمود خان ملک روم مرقوم افتاد
و همچنان نامهٔ بامپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و هر یک را ارمغانی جداگانه فرمان رفت
و میرزا ابوالحسن خان در نیمهٔ رجب راه برگرفت و شهریار نیز ساز سپاه کرده در هیجدهم رجب خیمه بیرون
زد و تا رباط فیروزکوه و نمکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز رانند که بر مصلحت وقت براند
اما از آنسوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد امین خان یازوکی کرد و امیر قلیچ خان تیموری را
بحراست قلعهٔ غوریان و حصن محمودآباد باز داشت و فوجی را بتاراج و نهب اراضی باخرز و تربت گماشت
و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنهٔ هرات
و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده با توپخانه و زنبورکخانه
باهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای
تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره بلشکرگاه فتح خان پیوسته شد
و رضاقلی خان زعفرانلو و نجفعلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادتقلی خان بغایرلو در حصارهای خویش
استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع افغانان
واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله باتفاق
ذوالفقار خان و مطلب خان در غزل کال یا قوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر قلعه
مکشوف افتاد که فتح خان با سی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساختهٔ جنگ است و مسافت او تا بدین
حضرت از دو فرسنگ بیرون نیست شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه گذاشته
با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبورکخانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویه تلاقی
فریقین افتاد و فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد یکتن از افغانان را رسولی فرستاده و پیام داد
که شاهزاده غوریان را بدولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را بمحمد خان و ابراهیم خان سپارد تا از اینجا
هر دو سپاه بی آنکه با هم آویخته شوند و خونها ریخته گردد مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ ناگزیرست

[illegible]

و با ما درآویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که تکبر ملکزادگی و تنمر جوانی مملکت سلطانی از سر ربا
کند شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت نباشد
که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شر زند تو را چه افتاده که دیده از حشمت افغان سدوزائی را
شکستی و چشم از حقوق ولی نعمت پوشیدی چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز درآویختی و درآمیختی اینگونه
سخن از اینگونه مردم پسندیده نباشد اگر ایمنی خواهی آن چند تن قرائی و هزاره را دست بسته بسوی ما فرست
و اگر نه جنگ را ساخته باش چون سخن بپای رفت و سفیر فتح خان باز شد بازار مبارزت رواج گرفت شجاع
السلطنه صف راست کرد و میمنه لشکر را بمیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله و فضلعلی خان قوانلوی قاجار سپرد و سواران
خواجه وند و عبدالملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادگان استرابادی را با یک عراده توپ
از پیش روی میمنه کرد و حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادگان خراسانی بجناح میمنه فرستاد و آنگاه ذوالفقار خان
حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و
علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخچیر دیده با سواران مافی و غلامان
رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیر دل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران فیروز
کوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهن دل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و دزری بمیسره فرستاد
و بنیاد خان را با سواران هزاره و چچکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری در
جناح میمنه گماشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی و توپخانه
بقلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را تیر و ساقه و کمین جای بایستادن فرمود اینوقت آتش حرب زبانه زدن
گرفت و آلات ضرب بکار افتاد و دهان توپها از طرفین گشاده شد و از گرد و دود رزمگاه جهان سیاه
گشت شیر دل خان با جماعتی از افغانان بر میسره سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و سواران
قراچورلو بر ایشان درآمدند و بدستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آن جماعت را چنان هزیمت کردند که هر تن
بدیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان در خاک معرکه افتاد دیگر باره افغانان یک حمله دیگر انداختند
و ذوالفقار خان کار ایشان را بساخت اینوقت کهن دل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ
خشمگین آهنگ میسره سپاه شاهزاده سبک عنان شد پیادگان استرابادی حیلتی اندیشیدند و خواستند
تا آن جماعت را از لشکرگاه خود دور کنند و یکباره دستگیر سازند لاجرم لختی بازپس شدند و فرتی نمودند سواره
خواجه وند و عبدالملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و بتوانی روی برگاشتند و از
جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست
بچیزی فرا نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند و بنیاد خان را نیروی
جنگ ایشان نماند از پیش روی سواران بگریخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبدالملکی که ایشان
نیز از جنگ فرار کرده بودند دچار شدند هر دو سپاه گریخته در کنار میدان با هم درآویختند بعد از گیر و دار
و کشش و کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوستویه گریخت و جماعت خواجه وند و عبدالملکی طریق مشهد مقدس
برداشت

مصاف شجاع السلطنه با افغان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برداشت اما میدان رزمگاه از گرد دود و چون شبان سیاه بود هیچکس دوست از دشمن نشناخت شجاع السلطنه
در آن گردگاه با چند تن از غلامان جان بر کف نهاده و کف بر لب آورده چون پیل مست قدم استوار
داشت و از یمین و شمال حمله می افکند در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته بسوی او
شتافتند شاهزاده اسب برجهاند و مانند شیر خشمگین بر ایشان درآمد یکتن از افغانان که مردی دلاور بود دست پیش
دستی را تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر بدزدید و آن تیغ بر سر اسب آمده لختی جراحت کرد هم در
آنحال شاهزاده دیگرش مجال نداد شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت و روی بر کاشت دیگری را از کمرگاه بزد
و آن یک را سر بپرانید بالجمله چهار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان را صفر علی بیگ
و مشهدی قلی بیگ قلیجی و رستم بیگ شادلو که از غلامان رکاب بودند بکشتند افغانان چون این جلادت
مشاهدت کردند روی بر کاشتند و بسیار کس از گریختگان سپاه ایران چون این استواری و درنگ
شاهزاده را در جنگ بدانستند از دور و نزدیک انجمن شدند ذوالفقار خان سمنانی که در شهامت و شجاعت
نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شدند مردم خود را انجمن کرده در یکسوی میدان در کنار
رودهری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان را در آن ظلمت جنگ گلوله از تفنگ بر دهان آمد
و عظیم جراحت کرد ناچار پشت با جنگ داده با قزلباش کابل و افغان قندهار با راضی فراه و سبزوار بگریخت
مع القصه در پایان کار افغانان یکباره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزوار که بیست فرسنگ
مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که یکچند از مدت
زمان عبور کاروانیان بصعوبت میرفت بالجمله میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در تاریکی گردگاه حیران
بماند ندانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه بداند و جای بشناسد بارض کوسویه تاخت در آنجا
جمعی مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار بیست نتوانی عنان برتافت و در کنار رود هری
از سواره و پیاده لشکری بیست که انجمن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران او است بسوی ایشان
شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود معتمد الدوله را دستگیر ساختند این هنگام آفتاب بگشت و روز
کوتاه شد شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل گزید معتمد الدوله
و محمد خان قرائی نیز با او بود محمد خان بنیاد خان را می انگیخت که معتمد الدوله را بهرات فرستد و او
از وخامت کار می اندیشید و معتمد الدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه
او را خواستار آمد شاهزاده بشفاعت او حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت
او را با خلعتی گرانبها بمصحوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان
جمعی از بنی اعمام خود را برسم گروگان ملازم خدمت معتمد الدوله نموده روانه درگاه شاهزاده داشت
روز دیگر نخستین ذوالفقار خان بلشکرگاه فتح خان درآمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافتند و از پس او
شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند از پس این وقایع شجاع السلطنه مراجعت
کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش بصد در منشور ملاطفت مسرور فرمود

شکست افغانان از ایرانیان

گرفتاری میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله

وهم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصرهٔ تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با
پنجهزار تن از ابطال رجال بتسخیر قلعهٔ صفی آباد و دفع سعادت قلی خان مقرر فرمود و شاهزاده محمدتقی میرزا
فرمانگذار بروجرد و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمدرحیم خان فرمانگذار خوارزم مأمور گشت و مهدیقلی خان
و محمدخان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمدرحیم خان از اراضی
درون و همین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند و حصار بزدنجر را محصور دارند و نجفعلی خان شادلو را
دستگیر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را تصمیم عزم داد و با لشکری از حوصلهٔ
حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمدولی میرزا و محمدرضا میرزا و همایون میرزا و حیدرقلی میرزا
و الله‌وردی میرزا و اماموردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسمخان قوانلوی قاجار که بمصاهرت پادشاه مفاخرت
داشت هم رهسپار آمد بالجمله اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت
در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و نقاره خانه و توپخانه و زنبورکخانهٔ فتح خان را بحضرت
آوردند روز سه شنبه سیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جهان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا
مکشوف افتاد که سعادت قلی خان در قلعهٔ صفی آباد جای کرده و حراست قلعهٔ بام را با مرتضی قلیخان برادرش
گذاشته بر حسب فرمان عبدالله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعهٔ بام را حصار دادند و هدف
توپهای باره کوب ساختند روز سیم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در بارگاه
پادشاه مأمن جست شهریار دیندار بر وی ببخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهرهٔ لشکریان می‌شد معادل
سه هزار تومان زر مسکوک از خویشتن بلشکر عطا کرد و سعادت قلی خان در قلعهٔ صفی آباد چون اصغای این خبر
نمود از در زاری و ضراعت محمد قاسمخان قوانلو را بشفاعت انگیخت و بخواستاری و تقبیل آستان پادشاهی
شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار بگرد قلعهٔ بام برمی‌آمد و نظارهٔ
توپچیان و نظام ایشان میکرد محمد نام قنابری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را بسوی پادشاه بگشاد
گلولهٔ شمخال خطا کرد و از پادشاه بگذشته بر پیشانی یکتن از غلامان آمد و مغز او را پراکنده ساخت بعد از فتح
قلعهٔ بام چون شهریار بر آن جماعت ببخشود تیغ بخون این خاین نیز نیالود مع القصه بعد از فتح بام میرزا عبدالوهاب
معتمدالدوله از نزد شجاع السلطنه بلشکرگاه آمد و معروض داشت که این هنگام که شاهزاده تربت حیدریه را
حصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا ملا شمس مفتی هرات و خان ملاخان ملاباشی
درانی بنزدیک شاهزاده آمده و او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزلال عفو از جریدهٔ
جهان شسته گردد و سخن بر این نهاده اند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش نفرموده ایم
و اگر اجازت رود فرستادگان او را در پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا بکشف مسئول خویش پردازند شاهنشاه
ایران فرمود که ایشان را بنزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه بگذارد و بدینگونه پیام فرستد
که اگر بجز این جنایت فتح خان را دست بسته بسوی ما فرستی یا هر دو جهان بین او را از چشمخانه بیرون کنی دیگر
باره با تو طریق ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگر نه ساختهٔ عذاب و عقاب میباش چون سخن بپای

رفت

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رفت معتمدالدوله باز شتافت و شهریار سه شنبه دهم رمضان از بام کوچ داده در منزل پرشهباز فرود شد
و در آنجا معروض افتاد که محمد رحیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را بارض خراسان بدانست چنان هراسناک
شد که بنه و آغروق را بجا گذاشته شتاب زده بجانب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته رزم او
بود و بمحاصره بروجرد پرداخت و کار بر نجفعلی خان شادلو تنگ شد و برادر خود محراب خان بیک و شرف خان
بیک و بیست تن از خویشاوندان و جماعتی از علما و سادات را نزدیک محمد تقی میرزا فرستاد و او را در حضرت
پادشاه بشفاعت برانگیخت شاهزاده آن جماعت را بدرگاه پادشاه گسیل ساخت و بخواستاری او گناه ایشان
معفو گشت اما رضاقلیخان زعفرانلو باستمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور
یافت باز شتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور با ده هزار
پیاده و سواره بمنقلای سپاه بطرف خبوشان سپرده شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده
در ظاهر قلعه خبوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسفخان
سپهدار و اسمعیل خان سردار بسوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد برپای شد
و از آنسوی وقتی رضاقلیخان از اراضی تربت باز شتافت و از این جوش و خروش آگاه شد دست نیافت
که بحصار خبوشان دررود عظیم تبرسید و اهمال و اثقال خود را ریخته بقلعه شیروان که ره فرسنگی خبوشانست
گریخت چون این خبر در لشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار بروجرد برخاسته
در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان به بست اما از جانب دیگر چون امیر حسن خان
حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یکچند از مدت زمان بتخریب قلاع تربت روز میگذاشت و
حصن دوغ آباد را که از محال محولات تربت بود با خاک پست کرد محمد خان قرائی را در مملکت خراسان
معقلی محکم که باستظهار آن استوار تواند نشست نماند لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا
میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته بحضرت
شاهزاده آورد و روز دیگر شجاع السلطنه در خانه او و خوان او میهمان شد و دل او را با زجای گذاشته
ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشهد مقدس کوچ داد و آنگاه آهنگ درگاه
شاهنشاه ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم
داد خان تیموری و ندر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توش خان برادر صید محمد خان جلایر
حاکم کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس
و بزرگان و صنادید قبایل ترکمانان سالور و سارق و سرخس و مرو و اعیان یمرعلی و علی ایلی و مهنه
و مهنه و درون و نسا و ابیورد و آخال اینجمله در رکاب شجاع السلطنه شتافتند و چون قربت اردوی
پادشاه یافتند برحسب فرمان جماعتی از ملک زادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند
و شجاع السلطنه را با عظیم تکاشی به تقبیل سده سلطنت حاضر کردند شهریار پرسش نوازش فرمود و ملازمان
رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان و افغانستان و ترکمان را که از یکهزار تن بر زیادت بودند نیز بر کشید

حاجی محمد حسین خان نظام الدوله راکه در بساط نعمتش معن زایده از بهزاشده چنین تواند بود در لشکرگاه پادشاه پشت سراپرده خاص ضیافت خانه افزودن بپای داشت هم در آنجا شبی در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام او عبور دادند ناگاه بکوی که فضول میاه مطبخ او در میرفت درآمدند چندانکه مهمیز زدند و مرکب را تحریک دادند باشد که آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود ناچار دل برمرگ نهادند و جان بدادند مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلیخان نیک نگریست خوانین خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را در التزام خدمت پادشاه مجبور یافت و خویشتن را در طریق عصیان و طغیان بگسسته دید از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدر اعظم بحسب مرا مهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه ایمن فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت پویم بر حسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی و میرزا فضل الله شیرازی منشی مؤلف تاریخ ذوالقرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه قلعهٔ رضاقلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضاقلیخان با پانصد تن جزایرچی باستقبال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و اجازت یافته برنشست و در رکاب او بقلعه درآمد یکهفته صدر اعظم باستمالت او روز گذاشت و امیرگونه خان پدر رضاقلیخان که هم در آن قلعه بدست پسر محبوس بود او را فرمود که صواب آنست که صدر اعظم را ملازم رکاب شوی و بحضرت پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر آلایند نام دولت ایران بزشتی برآید و اگر بر جان تو ببخشاید جاودانه ایمن خواهی زیست سخن پدر را نیز وقعی ننها در روز هشتم شجاع السلطنه نیز یکتنه بقلعه درآمد و بحیثیت بیهوده هرچه دانست و توانست بفرمود این همه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر تیز داشت در دل رضاقلیخان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم رضاقلیخان را بجای خود گذاشته راه برداشت بعد از ورود او بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل و الوس رضاقلیخان و مواشی ایشان را بسوی سیغناق بود حکم رفت تا شاهزاده محمد ولی میرزا با جماعتی بتسخیر سیغناق فارج و اسپید جرد جنبش کرد و شاهزاده مأمور دیگر میرزا بسوی استاو خروه عنان بگذاشت و محمدخان قاجار دولو از لشکرگاه شاهزاده محمد تقی میرزا آهنگ سیغناق راز و توشخانه کرد و شاهزاده محمد رضا میرزا و محمد قاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند سه روز مدت بر زیادت نرفت که تمامت مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعهٔ شیروان و خبوشان را با توپهای باره کوب رخنه و ثلمه فراوان کردند و بزیر برج و باره بسیار نقب در بردند رضاقلیخان را دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را چندانکه خمپاره و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با شش عراده توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن و دختر و پسر خود را بگروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین خراسان تا خون بیگناهان هدر نشود و قلعهٔ خبوشان پی سپر لشکر نگردد بدین سخن همداستان شدند و بخواستاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضاقلیخان را

نظام الدوله و مهمانان فرو رفتند

اسپیناق [illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] [illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بکر دکان روانه مشهد مقدس داشت و چون برحسب فرمان شاه محمود فتح خان افغان را نا پسندا ساخت شهریار فرستاده کان کامران میرزا را نوازش و نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و نجفقلی خان ینقچی شجاع السلطنه را بسفارت هرات مامور فرمود و از بهر کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمر خنجری مرصع بجواهر ثمین انفاذ داشت و امیر حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صنادید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمهٔ شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ داد و شش روز در آن ارض مقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التحیة و الثنا چهرهٔ ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی روضهٔ مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا بجانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر ذیحجه وارد آن بلده گشت اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند همانا آن هنگام که فتح خان رزم میداد شاه محمود با فرزند خود کامران از قندهار بیرون شد و کامران را بهرات فرستاد و خود در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را بنزد ما فرستد یا او را نا پسندا سازد کامران میرزا ناچار شده بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خان را مأخوذ داشته از هر دو چشم نا بینا ساخت و او را با برادرش شیر دل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار نمود و از پس او پر دل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریهٔ نادعلی از جماعت غلیجائی انجمنی کرد تا اگر تواند کامران را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را ساخت تا از کید و کین او برآساید اما از آن سوی چون خبر نابینائی فتح خان سمر شد محمد عظیم خان برادر مهتر او که فرمانگذار کشمیر بود دو برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب با راضی شاه در فرستاد و او را بر تخت نشانده با شاه محمود نبرد آزمود تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف دیگر محمد عظیم خان عبد الجبار خان برادر دیگر خود را با اتفاق دوست محمد خان بتسخیر کابل مامور فرمود و همچنان محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهندهٔ دولت انگریز بود بپا ورد تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخته و محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته بشیر دل خان پیوسته شد و با او همدست شدند اینوقت پر دل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا بطلب منال دیوانی شکارپور راه بلوچستان بر داشت بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز حصار قندهار و هرات در تحت حکم شاه محمود و کامران باقی نماند لاجرم کامران میرزا روی ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درانی با یک زنجیر فیل و پنجهزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیا بدرگاه فرستاد شهریار فرستاده او را بنواخت و بوعدهٔ ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود اما رضا قلیخان بعد از حرکت اردوی پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرده حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکافاتی عظیم یافت آنگاه اجازت مراجعت بستد تا بسیج سفر کرده در رکاب شجاع السلطنه طریق سدهٔ سلطنت بسپارد و چون از خبوشان

بیان شرح فتح خان بدست کامران میرزا

شد دیگر باره پیمان شکست و دروازه حصن بربست ناچار شجاع السلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الخلافه برداشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسینعلی میرزا که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد و هم درین سال حاجی محمد حسین خان عز الدین لوی قاجار مرو زی پسر پیرام علیخان مریض شد و سه روز قبل از نوروز جهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا دل بود و فضلی بکمال و فرهنگی بسزا داشت شهریار را در مجلس خاص مصاحب و در بار عام مخاطب بود و هم درین سال برحسب پیمانیکه درمیان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مزرادیج از دولت روسیه بصوابدید الکسندر یرملوف بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یک تن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم درین سال میرزا عبد الحسین خان غلام پیشخدمت که باتفاق خالوی خود میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مأمور بود و بصواب دید میرزا ابو الحسن خان مکتوب ایمپراطوریتی مصحوب او گشت جواب نامه پادشاه ایران را از ایمپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم درین سال احمد خان بیکلربیکی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نور الله خان و جعفرقلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنور الله خان و سرداری مراغه را بجعفر قلی خان سپرد

وقایع سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری

چون در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الآخره برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز شاهزاده حسنعلی میرزا را رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذو الفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار ملتزم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبه بیست و هشتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوربیسا داباشی دنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مأمور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را بمکانتی تمام بسلطانیه حمل داد و از آنجا بحسب فرمان بزمین کربلا برده در آستانه حسین بن علی علیهما السلام بخاک سپردند مدت زندگانی او از هفتاد سال بزیادت بود و دیگر دختر از وی باز ماند و مخطوبه شاهزاده همایون گشت پس از وی وزارت اعظم بحاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبد الله خان امین الدوله مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت و هم درین سال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم تا دیب پاشای بغداد و سلیمانیه کشت

[illegible]

وفات میرزا شفیع صدر اعظم

وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

گشت همانا داود پاشا که از گرجی زادگان بغداد است در بغداد دیوانی بود خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد داشت از او برنجید و از بغداد دشمن بیرون شدن فرمود داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل و شهر زور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزاده محمدعلی میرزا آورد و بر گردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید لاجرم شاهزاده او را با زر و لشکر مدد داد تا در بغداد برو ساده وزارت جای کرد چون اسب مراد و مرام را رام یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر بر تافت شاهزاده محمدعلی میرزا که اسفندیار را جبه ذلیل می پنداشت از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و زهاب و بعقوبه را بزیر قدم لشکریان در سپرد و از درگاه پادشاه عیسی خان و امغانی امیرآخور با ده هزار تن مرد کارآزمای نیز بدانسوی رهسپار گشت و میرزا صادق وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد دین خویش بگذارد لشکر را از آسیب آن اراضی باز دارد اما داود پاشا چون نزول این داهیه را مشاهدت کرد وخامت کار را معاینه فرمود آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحریر بود و در بقعهٔ مطهرهٔ کربلا مجاورت داشت بشفاعت برگماشت و احمد چلبی را با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشتن نهاده بود نزدیک شاهزاده گسیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود تا لشکر دست از غارت باز داشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار بازنمود و نیز در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمدرضا میرزا را بحکومت گیلان بگماشت و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مامور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب السلطنه عباس میرزا به تقبیل سدهٔ سلطنت بشتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته باز آذربایجان شد و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعهٔ نوزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و این هنگام ولیعهد ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او مجلس سور و سرور برپای برد و دختر محمدقاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب بشاهنشاه ایران میرساند از بهر او نکاح بست و آن فرزندزاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شاد خوار ساخت شگفت آنکه شاه شهید آقامحمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولو را با دولت خویش شریک ساختم تو میباید دختر میرزا محمدخان قاجار دولو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است بشرط زناشوئی بازگذاری و فرزندایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود نیز ولیعهد دولت خواهد گشت چون بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو صحیح فرمائی تا فرزند ایشان از دو جانب نسب بقوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد این بگفت و از کمال بهجت برخاست و بوجد و سماع درآمد و چند کرت بفرمود همه قوانلو باشد همانا بالهام دولت این سخن کرد و امروز برهان آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصرالدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و از جانب پدر پسر محمدشاه است و محمدشاه پسر عباس میرزا و پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیرهٔ فتحعلی شاه است

عروسی ولیعهد ثانی محمد میرزا

*

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و پدر مادرش امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان قوانلو است پس بفرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشند و هم در این سال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزاده همیون عقد بست و هم در اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران را بشرط زنی بسلیمان خان پسر امیر محمد قاسمخان سپرد و سلیمانخان ملقب بخان خانان است و با دختری که بولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است لاجرم از سوی مادر نیز نبیره شهریار تاجدار است و هم در این هنگام محمد صادقخان قوانلو نبیره مرتضی قلیخان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو بمصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدان جانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره بدست شفعا استغاثت آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیگر وقت معلق ساختند کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان بهدر نشوند در تاخیر تسخیر خوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند از پس این وقایع روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون زد و جمعه دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی بسفارت برسید و احمد چلبی فرستاده داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود بر حسب فرمان میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد و مکتوب و مهدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاع گرانبها و کمر خنجر مرصع شاد کام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی پنج هجری و رسیدن رسول امپراطور روسیه

در سنه یکهزار و دویست و سی پنج هجری بعد از چهار ساعت و یکدقیقه از شب سه شنبه هشتم جمادی الآخره آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بپای برد و در اوایل این سال سرخای خان لکزی و مصطفی خان شیروانی و مهدیخان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبه بیست و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت و خلوص برسانیدند و تحف امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثمن از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع بر می‌آمد و فواره در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیا پیش داشتند شهریار تاجدار تحف امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد نایب السلطنه از

آذربایجان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آذربایجان و ظل سلطان از طهران در آنجا جبین سای سدهٔ سلطنت گشتند چون سورت ایام صیف شکست در غرهٔ ذی قعده کوچ داده روز یازدهم ذیقعده مراجعت بطهران فرمود و از آنسوی بعد از مراجعت بطهران فرح عبد الصمد خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه سازلشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر نو را از تصرف بنیاد خان مستخلص ساخت بر آن اراضی امیر قلیچ خان تیموری را فرمانروا داشت امیر حسن خان حاکم طبس و محمد خان قرائی در میان راه برکاب پیوسته شد و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را دستگیر سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل می افتاد در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان بمرگ مفاجا درگذشت شجاع السلطنه چون این بدید پیتوانی محمد خان را ماخوذ داشته زنجیر بر نهاد و در زمان بجانب تربت حیدریه شتافت بازماندگان محمد خان متحصن شدند و یکدو روز خویشتن داری کردند و چون دانستند این کردار سبب هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت ناچار مادر محمد خان و دو پسر دیگر علی خان و مهدیقلی خان را برداشته با کلید قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده را فتوت فطری و مروت جبلی جنبش داد تا محمد خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانبها داد و جمله را رخصت فرموده تا بتربت حیدریه بشتافتند و روز دیگر چند تن از نزدیکان درگاه بسرای محمد خان میهمان شد و یکتن از خواهران او را در حبالهٔ نکاح خویش درآورد و محمد خان را یکباره از دهشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السلطنه مکشوف افتاد هراسناک شد که مبادا در مملکت او تاختن کنند صید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران داشت و او نخستین در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر بیجاره افغانستان را آشفته سازد و مردم را بر محمود شاه برشوراند اگر رعایت جانب او نزدیک کارداران ایران معتبر است هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد شجاع السلطنه بخواستاری او امیر قلیچ خان تیموری را در محال خاف و باخرز باز داشته بمشهد مقدس مراجعت کرد و صید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش شاه محمود را پیش گذرانید شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپردهٔ شجاع السلطنه است و کار حدود ثغور آن اراضی منوط بصوابدید اوست و صید کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه باز فرستاد و امیر علی نقی خان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبس و وکالت خراسان صادر گشت و هم در اینسال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی وزیر او را با درویشان نعمة اللهی ارادتی بنهایت داشت و بتسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان درویشان است هم اکنون از بی قیدی اینجماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت منهدم و مطموس باشد شاهنشاه ایران بدست آویز نخچیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت و وزیر او را نیز از عمل معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریهٔ کبودر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمة اللهی خلیفه عهد و مرشد وقت بود باتفاق سید حسن همدانی مورد سخط پادشاه شدند و بمصادره دو هزار تومان

ذکر تکفیر فقهای شریعت درویشان نعمة اللهی را [illegible]

زر مسکوک کرده تا رکشند فاضل خان کروسی امیر جار که فاضلی نامبردار و ادیبی کامکار بود با جماعتی از چاووشان
باخذ آن مامور شد و عبدالله خان امین الدوله از بهر فیصل حساب گیلان راه رشت در نوشت و شاهنشاه مراجعت
بطهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانهٔ اصفهان داشت این وقت
میرزا ابوالحسن خان شیرازی که بسفارت انگلتره رفته بود در رسید و مکاتیب سلاطین روم و مصر و فرانسه را
که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید معادل صد هزار تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم آن
بکارپردازان ایران مضایقت کردند ماخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر در دولت انگریز از پیش
بشرح رفت و نیز خطی با مضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس
پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا
ابوالحسن خان سه سال بود و هم در اینسال میان دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود
ادات خصومت آماده گشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم اقای حیدرانلو را با ایل
و عشیرت از محال چالدران تحریک داده باراضی روم برد و قبایل سپکی را نیز از ایران برکران داشت چند آنکه
حکمرانان خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند بمماطلت و مسامحت دفع داد و دیگر آنکه چون داود پاشا
سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده
دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شد تا خاطر او را
ایمن کرده روانه ارزن الروم داشت بعد از ورود بدان اراضی باغوای داود پاشا او را مقتول ساخت
و نیز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر بپاشای موش در تحریک قبایل سپکی دستگیر شد و مطوی خاطر او افشا شد و مکنون
خاطر او مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والدهٔ شاهزاده
علینقی میرزا رهسپار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند بعد
از ورود بظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سراپردهٔ او را محفر کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت
عشار بنهانی حمل دهند چون اندیشهٔ او مکشوف شد بفرموده حاجی علی رضا پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی
حاجی ربیع خان و حاجی علیخان کزازی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پره زده ساخته
جنگ شدند صبحگاهی که سرعسکر با ده هزار تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد
لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده و مراجعت نمود و هم در اینسال برحسب
فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدر علی خان صندوقدار خود را که برادر
زادهٔ حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بسفارت مصر نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر
که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود و بدو مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبدالله
ابن سعود و تسخیر اراضی درعیه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران
و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدر علی خان بمصر و
ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادرزادهٔ خود ابراهیم پاشا را با سپاهی زر مجوی مامور داشت

تا بمملکت

فتح خصومت در میان ایران و روم

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تا مملکت نجد تاخته حصن درعیه را مفتوح ساخت و جماعت وهابی را مقتول نمود و عبدالله بن سعود را مغلولا باسلامبول فرستاد و سلطان محمود خان فرمود سرازتنش دور کردند آنگاه حاجی حیدرعلیخان شادکام مراجعت نموده از طریق مکهٔ معظمه راه ایران برداشت و وارد تبریز شد

## وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری و طغیان افغانان

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبهٔ شانزدهم جمادی الآخره بگذشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز بگذارد میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را مامور بخراسان فرمود تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت زدوده کند وایشان را حاضر درگاه پادشاه سازد معتمدالدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السلطنه در عشر اول شعبان در آمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود و نیز شاهزاده محمد علی میرزا بحضرت پادشاه پیوست و معروض داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بابان بجای پدر حاکم شهرزور شد باغوای داود پاشای وزیر بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت بالجمله شهریار تاجدار محمد علی میرزا را باز کرمانشاهان فرستاد و شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و دولتیار محمد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبهٔ یازدهم شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و تمکه عرض سپاه داده شد و از آنجا کوچ داده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه افتاد اما از آنسوی معتمدالدوله طی مسافت کرده نخستین در خبوشان رضا قلیخان را دیدار کرد آنگاه نجفعلی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده وایشان را در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را بشرط گروگان گسیل درگاه داشت لاجرم حسنعلی خان پسر رضا قلی خان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگولی و اسدالله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوش ییلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مامور بتوقف طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدس شتافت معلوم داشت که در مدت ذهاب و ایاب او بدار الخلافهٔ طهران بنیاد خان افغان قلعهٔ شهر نو را بمحاصره انداخته و نواحی باخرز را منهوب ساخته لاجرم شجاع السلطنه دو تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق تدمیر بنیاد خان تصمیم عزم داده از مشهد مقدس بیرون شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تربت حیدریه بحضرت او پیوست و خواستار آمد که یکتنه نزدیک بنیاد خان رفته او را مطمئن خاطر بدارد و بحضرت آرد این کلمات در او برگرفت و برفت بنیاد خان بعد از ملاقات معتمدالدوله دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو باز داشته در محال باخرز بقلعهٔ کاریز شتافت و روا از درگاه شجاع السلطنه برتافت شاهزاده از کردار او بر خشم و کین بیفزود و با سه هزار تن مرد لشکری بجانب او جنبش کرد و از آنسوی بنیاد خان با ده هزار تن سوار جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی پذیرهٔ جنگ شد روز جمعهٔ بیست و چهارم رمضان در بیرون قریهٔ کاریز هر دو لشکر تنگ در آمدند و صف جنگ راست کردند از بامداد تا نیمهٔ روز کار بستیز و آویز رفت ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت

[illegible] افغانان

اسب برجهاند و با نیزهٔ خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر پناه خان زد و بسیار مرد و مرکب
بخاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت پناه خان را پای اصطبار بلغزش گرفته روی بهزیمت
نهاد شجاع السلطنه با جمال و اثقال او نگریست و از قفای او تاختن کرد پناه خان تا قریهٔ کوسویه بشتافت و چون
خصم را ترکتاز در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد و از آنجا نیز عنان زنان بمیان اراباغ جمشیدی
گریخت این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوختهٔ او در کوسویه بتمامت غنیمت لشکریان شد و بسیار از مسلمانان که
در کوسویه محبوس داشت تا بترکمانان در معرض بیع و شری درآورد رها گشتند بالجمله شجاع السلطنه ابراهیم خان
هزاره را بحکومت شهر نو و باخرز باز داشت و عنان بجانب هرات گذاشت در منزل پری فرستادگان شاه
محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر هرات شد و بتمسک ده هزار
تومان خراج همه ساله را ببستند و یکصد طاقه شال بافتهٔ کشمیر برسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل پیری
بلشکرگاه پیوست آنگاه شجاع السلطنه راه مشهد مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه
داشت شهریار تاجدار هلاکو میرزا را که روز جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادرخانی عطا کرد و از جانب
دیگر چون ترکمانان یام و یورمه باغوای محمد رحیم خان در سالها بر نواحی سبزوار را منهوب ساختند اگرچه
علیمرادخان حاکم جوین از دنبال ایشان بتاخت و هشتاد تن را سر و یکصد تن اسیر گرفت لاکن کارداران
دولت بدین قدر راضی نبودند لاجرم برحسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمرادخان افشار
سرکرده سواران خمسه در رکاب شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران راه دشت برگرفتند
و در منزل سندر چند روز شاهزاده اقامت جست و ذوالفقار خان و علیمرادخان بتاخت و تاراج قبایل
یام و یورمه پرداخته بسیار کس مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال
آنجماعت را غنیمت نموده قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این سال شهریار یکباب
از زر خالص مرصع بجواهر ثمین که ده هزار تومان بها داشت بمصحوب عبدالله خان امین الدوله روانهٔ مشهد
مقدس داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای ضریح مطهر در قبهٔ علی بن موسی علیهما السلام نصب
نمود و امین الدوله مراجعت کرد اما از قبل اولیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای
ناستوده ظاهر گشت و قبایل حیدرانلو و سپکی را در اراضی خود نشیمن دادند چندانکه کارداران ایران امنای
دولت روم و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید
لاجرم برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد
تا جماعت حیدرانلو را باز جای آورد و چون لختی بجانب حیدرانلو کوچ داد و سلیم پاشا با لشکری از ارزروم میان
مناقشه بر حسن خان بتاخت و جنگ در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و گمان نداشت که رومیان
در شکستن عهد تا بدینجا جد و جهد کنند برنشست و چون مرکب غضبان بجنگ اندر آمد هر دو لشکر لختی با هم
بکوشیدند و از هم بکشتند لاکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسر
عسکری ارزن الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد او نیز رعایت عهدنامه نکرده و در نگاهداری

پشتو

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قبیله حیدرانلو هیسکو تر بر آمد و رسولی نزدیک نایب السلطنه فرستاد و اراضی چهریرا که از محال سلماس است
در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی بیک تبریزی را بهمراه فرستاده او مامور فرمود تا
با سرعسکر در رفع منازعت ذات البین سخن کنند خسرو محمد پاشا حاجی علی بیک را محبوس نمود و گفت تا چهریرا
بدست نکنم تو را از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بحکومت قارص منصوب داشته با لشکری انبوه بحدود
ایروان مامور نمود تا در تسرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر
بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشیید اتحاد دولتین او را با مهماندار روانه ارزن الروم
کردند بعد از ورود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتادند و پس از روزی چند صادق پاشا را با چهار تن
ملازمان او سر برگرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و مهماندار را با پنج نامه باز فرستاد ولاجرم
نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد در روز دوازدهم ذیحجه از تبریز خیمه بیرون زد
و تا بلده خوی بتاخت چون سرعسکر این بشنید احمد افندی دواتی را از در ضراعت بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
باشد که آن سیل برخاسته را بنشاند چون این رسالت تیر از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السلطنه حسن خان را
بمنقلای سپاه مامور ساخته خود نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران براند آقا حسن خان سپاه رومی را در هم
شکست و اسیر فراوان دستگیر نمود و توپخانه ایشان را بگرفت و از آنجا بجانب توپراق قلعه شتافت و بحکم
یورش مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصغای این خبر بسوی وان و بایزید کوچ داد و در سوی غربی
بایزید محکمه زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هراسناک شده علما و
قضات خویش را بدرگاه فرستاده امان طلبیدند و سر طاعت پیش داشتند و مورد رافت گشتند در آنوقت
بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود بحراست قلعه آق سرای
مامور شد و بحکم سرعسکر باستخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا براند روز دیگر نایب السلطنه
امیر اصلانخان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعه آق سرای که در فراز جبلی شامخ استوار بود
و حصار شهر برگماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در این حضرت اقامت جوی و اگرنه زود
باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه یک برادر خویش را نزد سرعسکر گروگان
باز داشته بود برادر دیگر را بدرگاه فرستاد و نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد ناچار بهلول پاشا حاضر حضرت
گشت و لشکریان بی مانعی و عایقی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرای را بزیر پای در آوردند نایب السلطنه
لشکر را از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیگر به بهلول پاشا گذاشت و عبد الحمید پاشا را
که یک تن از خویشاوندان او بود بنظم سپاه گماشت و حسین خان سردار ایروان را باتفاق بهلول پاشا
و صنادید شهر بجامع بایزید فرستاد تا در منبر جامع خطبه بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم شهر را
از وضیع و شریف ببذل تلید و طریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای چپان اوغلی که با لشکری انبوه
بحراست حدود و ثغور آن ممالک مامور بود از شنیدن این اخبار متزلزل گشت لشکرش پراکنده شد و خود
در قلعه سنگ که معقلی منیع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلان خان را بدفع او فرستاد و بعد از مقاتلت

لشکرکشی نایب السلطنه بممالک روم

چالدران: با جیم عجمی و الف و لام ساکن و دال مهمله و رای مهمله و الف و نون

و مبارزت حاجی حسن پاشا شکسته شد ناچار قلعه را بگذاشت و بارزن الروم گریخت و نایب السلطنه در تسخیر
ارزن الروم بیچاره شد و لشکر همی براند در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حصن قلعه جای داشتند
بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند بقرا حصار و معدن و نریمان که از آنسوی ارزن الروم است
در رفته اند نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و رحمة الله خان را با هشتهزار
تن سرباز و هزار کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذگرد در شتاب
آمد در منزل خامور صدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبیل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل
و سوباشیان محال بدرگاه نایب السلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خسرو محمد پاشای
سرعسکر که در نارین قلعه متحصن گشته بود عریضه از در انکسار نگار داده خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی بر گردن
نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نگردد هنوز این سخن در میان بود که معروض افتاد
که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعسکر با بیست هزار تن لشکر از حدود بولانلوق بیک ناگاه از دنبال
محمد زمان خان و حسن خان تاختن کرده اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر قاضی
عسکر را رخصت مراجعت بارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیامهای درشت و سخنان خشم آگین
فرستاد و از آنجا بجانب بولانلوق ایلغار کرد لشکر روم چون جنبش این جیش را تفرس کردند بی آنکه با مردی
در آویزند و گردی برانگیزند راه فرار برگرفته حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود کلی سولمز که سه
فرسنگی ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و هم از آنجا نایب السلطنه ده هزار سوار و پیاده
و ده عراده توپ از قفای گریختگان و فحص قبایل حیدرانلو مأمور نمودند و مردان کارزار چون سیل بی
زنهار پست و بلند زمین را در نوشته تا جخشور و ترشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکر است بشتافتند اگر چه
ایل حیدرانلو را دریافتند لاکن تمامت آبادانیها و قریهای پی سپر سپاه گشت و جماعتی کثیر عرضه شمشیر آمد
و پنجهزار تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و هفده
عراده توپ و فراوان از آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال بهره لشکر ایران گشت چنان شد که سپاه
ثقل آن احمال را بر نتابیدند و یک نیمه اموال منهوبه را برود فرات در انداختند سلیم پاشا چندانکه دانست
و توانست مرد و مال را از آن اراضی بقلل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداخت
و خود در مثیرکه شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان سردار را
بدفع او فرستاد و او با ششهزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مأمور بفتح قلعه ملازگرد نمود
اسمعیل خان برفت و آن حصنی که بغایت حصین و محکم بیورش بگشود و توپخانه و سلاح جنگ هرچه یافت برگرفت
و در کنار قراسو بحسین خان سردار پیوست و سواران سپاه از بهر نهب و غارت بهر سوی پراکنده شدند
ناگاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو با سواران چهار رودلی و برچلو کمین گشاده جنگ در پیوستند حسین خان
سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریمخان کنگرلو و عسکر خان افشار را مدد فرستاد و از آن
سوی سلیم پاشای چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت آن روز تا چهار ساعت

جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم

از شب

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از شب برفت حرب برپای بود و آنگاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر بیکدیگر درآمدند و هفت
ساعت دیگر رزم دادند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هر کس یکتن از سربازان
مقدم را ردیف ساخته از آب عبره دادند چون سربازان بمصافگاه درآمدند طبل جنگ بزدند و تفنگها
بگشادند مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد دیگرباره پشت با جنگ داده بقلعه گریختند روز دیگر آگهی بنایب
السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو بتاخت و بی‌درنگ آن آب را عبره کرده و عنان زنان تا
کنار شهر براند و آن بلده را از سه سوی بمحاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدت کردند
سادات و صنادید شهر هر یک مصحفی برکف نهاده بحضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت برخاک
سودند نایب السلطنه برایشان ببخشود و چهارده ساعت مهلت نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکریانرا
از قتل و غارت شهر باز دارد و محمد حسین خان زنگنه را بطلب سلیم پاشا بشهر فرستاد و از در مماطله و مسامحه سلیم
پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش این خدمت محمد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک آقاسی
شد بالجمله روز دیگر میرزا ابوالقاسم فراهانی در زیر در مسجد جامع تبلیس و منبر خطبه بنصرت بنام شاهنشاه ایران
فتحعلی شاه قرائت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد زمان خان
و حسن خان را که برحسب فرمان قلعهٔ خنوس را فتح کرده بودند بخواند و هفده عراده توپ هم از آنجا حمل داد و
سلیم پاشا را بحکومت ارمنیه بازگذاشت و ده هزار تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت و
محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا کرده بر آنجماعت سرهنگ فرمود و چون سپاه را بسبب قلت
آذوقه و تنگی راه کوچ دادن صعب مینمود نخستین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خاموز کسیل
ایروان ساخت و چهار هزار تن سوار شقاقی و شاهیسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوهستان روانهٔ
خوی داشت و محمد خان را از طریق تبلیس و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود
قلعه دارانرا نیز مسخر دارند سلیم پاشا تسخیر قلعهٔ وانرا برخویشتن نهاد و ایشانرا از محاصره باز داشت و نایب
السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و خود از راه اردیش رهسپار گشت روز دوازدهم صفر قلعهٔ ارجیش را که از
سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر وحلی صعب در پیش دارد بوفور مهابت و سورت سطوت مسخر
داشت و دوازده عراده توپ برگرفت و محال بکری و بند ماهی و محمودی نیز بتحت فرمان آمد و چون
این اراضی با خاک خوی پیوسته بود بفتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت بالجمله در این سفر که دو ماهه
مدت برزیادت نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشکرد و بادین و ملاذکرد و تبلیس و منبر و اخلاط
و عادلجواز و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری بزیر فرمان و در شمار ممالک
سلطان ایران آمد و نایب السلطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون چهل و هشت عراده توپ
چیزی ماخوذ نداشت و هم در اینوقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مامور بتسخیر حکاری بودند سنجیده
سنجاق حکاری را مسخر داشتند مع القصه نایب السلطنه در این سفر مانند یکتن از آحاد لشکر همی زیست و در خوردن
و خفتن و نوشیدن و پوشیدن هیچگونه فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژدهٔ این فتح را در حضرت

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و ده عراده
توپ بنزدیک داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیخته شد تا اگر تواند حدود ایران را بسنابک ستوران
ویران کند داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که بقوت کارداران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود
همداستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت دلو باش روانهٔ شهرزور داشت و محمود
پاشای بابان با سه هزار تن سوار در کنار آب سیروان بکهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین
این بدانست با پانزده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ
و حسن خان والی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس بدو پیوست این هنگام حسین پاشا خان خمسه
و محمد باقر خان ماکی را از راه سنندج و خود عقبهٔ چاپنزار در نوشته در هیجدهم ذیحجه قریب بشهرزور لشکرگاه
کرد و محمد آقای کهیا و محمود پاشا در پایین تپه که از سه جانب با آب پیوسته است و از یکجانب با خلاب سنگری
راست کرده بنشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگر بداشت در این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت
چند کس بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند فردا که از دو جانب
صف راست شود با لشکر خود از کهیا بدانسوی گریزم و در زمان با کهیا درآویزم شاهزاده چون کلمات او را
با صدق راست ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آنشب را بی
بنه و آغرق بپای برد روز دیگر که خورشید سر برزد ساحت جنگ گشت و موسی و ده معلم انگریز را با جماعتی
از سرباز و سوار و توپخانه و زنبورکخانه از میان دره چنانکه خصم ندید و ندانست بفرستاد تا ناگاه از
قفای دشمن درآیند و نبرد آزمایند و خود لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تپه صعود
کرده جبین برخاک نهاد و از کارساز بی نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست آنگاه بمیان سپاه آمد
از دو سوی گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک
میدان گونهٔ لعل و مرجان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده یکباره روی برتافتند
محمود پاشا باتفاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریختند شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود
شد سراپرده و خرگاه و توپخانه و هر چه رومیان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر
و منصور بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید و از مراجعت ببغداد شرمگین بود مغافصه در بارگاه
شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم
علی پاشای والی دیاربکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود
ایام محرم را در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در
اول شهر صفر از سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضهٔ عسکریین را
علیهما السلام و تقبیل آستانهٔ سر من رای نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دلو عباس مزاجش
از اعتدال بگشت و سخت مریض شد و از آنسوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
علمای اثنا عشریه نام بردار بود شفیع ساخت و بدرگاه فرستاد و شاهزاده محمد علی میرزا را مکانت شیخ موسی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داود پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمانشاهان کوچ داد و در منزل طاق گرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض جان بسلامت نبرد حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود دور نباشد که چون من نباشم ازاین لشکرگاه نتوانید بسلامت بیرون شد اکنون که مرا حشاشه از جان بجای نیست طریق ایمن خویش گیرید و بر گذرید و شب شنبه بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری هنگام سپیده دم رخت از اینجهان بجهان جاوید کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسر چونین اگر چه با دل شکسته و خاطر خسته بود بمجاری سلطنت و شریعت ملکداری اظهار جزع و حزن نفرمود و فرزند اکبر ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و او را حشمة الدوله لقب داد بالجمله جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضه که خود کرده بود با خاک سپردند



وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و ذکر فتنه میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله برگذشت و سه ساعت و سی و نه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد آنگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلیمانیه براند از آنجا میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را بخواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت خوانین بخراسان فرستاد و خود از سلیمانیه کوچ داده دو شنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد در اینوقت اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت یکدل و یکجهت شدند و هرجا در ممالک عثمانی تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را ماخوذ داشتند و زایرین بیت الله الحرام را در مملکت شام بحبس خانه در انداختند و محمد رئوف پاشا را سرعسکر ساخته با ارزن الروم فرستادند از اینسوی نایب السلطنه نخستین حسن خان قاجار قزوینی را بطرف قارص و بزمان و فتح قلعه مغازبرد تاخت داد و در اول رکضت با سپاه روم دچار شد و در جنگ آن جماعت مردانه بکوشید و ایشان را بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از اینطرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب خوی کوچ داد و بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیران را آزاد ساخت و سعید آقای سیواسی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر از این جنگ و جوش دست باز داری و در میان دو دولت رفع ذات البین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد بعد از مراجعت سعید آقا سرعسکر و دیگر پاشایان برکشیدند و کین بیفزودند چندانکه یکباره ابواب مدahنه و مهادنه مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمه شهر صیام از بلده خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را بطرف سلماس و البلاق و اراضی وان روان

کرد تا از آنسوی رزم دهد و در اینوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا
با لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را بمحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سرباز و نوزده
تفنگچی خلج بر زیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عنان
بجانب الشکرد گذاشت و در منزل اوجق لشکری که از بهر حراست قبایل نزد فتحعلی خان بیکلربیکی خوی بودند
برکاب پیوستند سکنهٔ محال وان چون این بدیدند میدان را از لشکر ایران خالی پنداشتند و چهار هزار تن
سواره و پیاده کردان رومی و دولی باشی و هیطا بر سر قبایل خضرلو و تکوری که در ارض توره و حاجی بیک
جای داشتند تاختن بردند و مواشی ایشان را بنهب پیش راندند طایفهٔ تکوری در اینوقت با لشکر وان همداستان
شد و با آنجماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم
که از دنبال اردو کوچ میداد با مردم وان بازخورد و جنگی صعب درمیانه برفت در پایان کار لشکر وان شکسته
شد و گروهی اسیر گشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه تکوری را باز جای آوردند و در منزل اوجق
بحضرت نایب السلطنه پیوستند و هم در این وقت محمد زمانخان قاجار و فتحعلی خان بیکلربیکی خوی که بتاراج
نواحی وان مامور بودند مظفر و منصور درآمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصرهٔ توپراق
قلعه سنگرها نزدیک کرده و نقبها در برده و دیر نباشد که آن حصار را بگشاید و همچنان ارامنه که در آن
اراضی جای دارند باستظهار رومیان سر از خدمت برتافته اند و در هشت فرسنگی توپراق قلعه دهکده
خانوار با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا سنگری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از
اوجق ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان
مقاومت نبود کشیشان را با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت چهره ضراعت بر خاک نهادند نایب
السلطنه گناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرمان داد که دیگر بجای انجمن نشوند و در محال دیادین سکون نمایند و
آنشب را در آنجا بپای برده صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را با آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی
بیرون کنند و جنگ را توانا باشند در بین راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند
و در کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه از این خبر آشفته
خاطر گشت و چپاولی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب
زده راه برگرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای توپ و زنبوره باز نماید تا قریب سنگر رومیان
براند سپاه آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه بهم برآمدند نخستین چهار رده عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری
از قبایل دولی باشی و هیطا بر فراز تلی راندند و دهان توپ و تفنگ بسراشیب گشودند نایب السلطنه با غلام
تفنگچیان از دامان تل بجنگ درآمدند لختی سفیر گلوله درمیان آمد و شد کرد کار بدینگونه همی رفت تا سپاه
ایران که یکفرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسید و این هنگام هرجا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل
عثمان بزیر داشتند و توپها را بر فراز پشته‌ها جای داده بودند با اینکه سواره و پیاده ایرانیان هشت فرسنگ
راه سپرده بودند و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت خستگی و تشنگی داشت نایب السلطنه بی ترس

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پهم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی حکم یورش داد و آنجماعت چون شعلهٔ نیران بجانب بالا بال کرفتشد و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستدند جماعت ولی باشی و هیطا چون پلنگ زخم خورده بجنگ در آمدند و هر دو لشکر درهم آمیختشد و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختشد بعد از دار و کیر فراوان غلبه رومیان را افتاد توپهای خویش باز پس ستدند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند نایب السلطنه چون این بدید جعفرقلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمدرضا خان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد هزیمت شدکان فرستاد حسن خان سردار که پیر دستان و شیر نیستان نام بر دمیداشت دیگرباره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان بجنگ در آمد و با دل تفته و تن کفته و دهان پر کرد و کف از میان صف بیرون شد و بسوی فراز در تکتاز آمد لشکریان چون این بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم در این کرت رومیان چون شیران دیوانه کر دبر انگیختشد و مانند شیر و آب با ایرانیان در آمیختشد سرهای دلیران در زیر نعل ستوران پخش کشت و خاک آن پشته از خون کشته لعل بدخشی شد در این حمله شش عراده توپ و یکعراده خمپاره دلیران ایران بکرفتشد و از فراز کوه بزیر در انداختشد صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای ایشان از این جلادت بجنبید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد در آن رزمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره و پیاده در برابر امیرخان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کارهمیکرد نایب السلطنه چند تن سنقچی بفرستاد و حکم داد که امیرخان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش انداز د و خود نیز با میمنه و میسره و جناح و ساقه از جای در آمد نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاختند و دو تن از توپچیان را بخاک انداختند ناگاه کلولهٔ توپ بر دهانش آمد و بر جای سرد شد نایب السلطنه بفرمود تا اسکندرخان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را تحریک داده مانند باران بهار کلوله ببارید و لشکریان از دنبال دیگر حمله افکندند ناگاه پای اصطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ برتافتشد نخستین جلال الدین محمد پاشا که بچوبان اوقلی معروف بود و بیست هزار سواره و پیاده با بیست عراده توپ در زیر رایت داشت روی برکاشت از قفای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه طریق هزیمت برگرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند ابراهیم پاشا که با هشت هزار مرد بحراست سنگر چوپان اوغلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و سنگر بگریخت نایب السلطنه از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و توپخانه را تبر داشته بر سر سنگر راند و در حملهٔ نخستین بسنگر در رفت بیست و یکعراده توپ و خمپاره و چهارده رایت بدست کرد رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند لشکر ایشان نیز تبفار یق پراکنده کشت و امیرخان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و بالجمله توپخانه و قورخانه و خیمه و خرگاه و ناطق و صامت تلید و طریف هرچه با آن لشکر و در آن لشکرگاه بود غنیمت دلیران کشت و لشکر روم در این حربگاه دو چندان مردم ایران بودند زیرا که کتاب اجرای لشکر روم

[illegible]

بدست شد پنجاه و یکهزار تن بشمار آمد و از اینجمله آنکس که جان بسلامت برد و در تن جراحتی نداشت افزون از
ده هزار کس نبود و غنیمتی که خاص دولت بود چون کتاب بهای قورخانه و گلوله توپ و بار و طوجبه خانه
شصت هزار تومان بپوست بالجمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را
با ارزن الروم رسول فرستاد و محمد رئوف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را مرکوز خاطر نبود که با دولت
آل عثمان خصمی اندازیم سبب این رکضت و باعث این جنبش پاشایان نامجرب شدند هم اکنون اگر از کرده پشیمان
باشید و کار بصلاح و صواب اندیشید ما را از مداهنه و مهاونه مضایقتی نخواهد رفت محمد رئوف پاشا در پاسخ
عرضه داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت بپای نرود اگر فرمائی هردو
لشکر با زخانهای خویش شوند آنگاه مردان کارآزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت را مشید دارند
و میرزا محمد تقی را باز فرستاد لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه
ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کار رهبری کرد و خویشتن را در ابسار
اصلان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر بدینسان رقم کردند دیگر صنادید سپاه را هر کس بمقدار رحمت
مورد رحمت فرمود همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز
در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد در روز بیست و پنجم ذیقعده میرزا بزرگ قایم مقام مریض شد و جهان را وداع
گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قایم مقام
صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را ببرادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد مع القصه یکدو سال همی بود که
مرض وبا پست و بلند جهان را در نوشت از بلاد چین و هندوستان بجد و د ایران گذشت از شهر شیراز و یزد
و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت
بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون با سر داستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک
آل عثمان بجانب ایران عطف عنان کرد مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده ناگاه در حدود سلماس
تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته باز شتافتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان
غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و تنکی مسلمان بدفع ایشان فرستاد و چون یوسف خان از سلماس
بیرون شد نصیر خان بیک پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار بخصومت و مبارزت داشت با تفاق
عثمان بیک هرتوشی انجمنی از کردان کرده با سه هزار تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد و وقتی برسید که یوسف خان
افزون از دویست تن تونسلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد
و کردان را بشکست عثمان بیک و نصیر خان بیک بصعوبت از رزمگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان
هزیمتیان را بگذاشت و بی‌ستوانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت نخستین برجی را که در برابر باشقلان بر زبر
پشته بود و حصار داد و سه ساعت از جانبین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر بقوت یورش
آن برج را مسخر داشته حرسه آن را با تیغ بگذرانیدند فتح باشقلان در مضای این کار صعب آسان گشت
و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ تیز شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکرخان

مراجعت نایب السلطنه بعد از فتح ممالک روم با ایران

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

افشار برداشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسف خان قبایل آن اراضی را نظم کرده باز شتافت و مصطفی خان هکاری که نسب بسلاطین بنی عباس میرسانید بحضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بزمین سود و مورد نواخت و نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز بهکاری شتافت و نصیر خان بیک پسرش که رانده درگاه پدر بود هم در اینوقت وداع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج بهادران را بحراست قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را از بهر ولی عهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز و برگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار تاجدار بدان شد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با ده عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان قوانلو را با تفنگچیان استرابادی و هزار جرچی فرمان کرد تا بمحمد حسین میرزا پیوسته شود و عبدالله میرزا حاکم خمسه را مأمور تسخیر شهرزور کرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم رکاب عبدالله میرزا شدند و فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد و بالجمله بجماعت روز بیست و دوم ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد و در محال اسفندآباد عید اضحی کرد و از آنجا بجانب چمن یارسینج کوچ داد اما از آن سوی نخستین محمد حسین میرزا محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را بزیر قدم مردان کارفرسوده کرد و داود پاشای وزیر بغداد سید عبدالله شبر را بشفاعت برانگیخت و شاهزاده عبدالله میرزا قبایل بابان و شهرزور را کیفری بسزا کرد لکن در این هنگام مرض وبا در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی نیز وداع زندگانی کرد ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هرکس بطرفی گریخت و شاهزاده عبدالله میرزا راه زنجان برداشت و این مرض بلشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفرقلی خان نوائی قوریساول باشی و دوستعلی خان معیر الممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را رخصت انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند نشست و ایام محرم را تا عاشورا در نهاوند ببود و از آنجا بسوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم وارد دار الخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلای وبا بکرکوک در رفت و عبدالله پاشا در سلیمانیه قرار گرفت چون صورت مرض وبا بگشت دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه بعرض شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را نظم کند نایب السلطنه محمد حسین خان ایشیک آقاسی را با مکتوبی مشحون با بیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در کرکوک محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیک برادر کهتر خود را باتفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاده خواستار عفو گناه گشت و مورد ملاطفت افتاد و از آنسوی عبدالله پاشای عم او و پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از داود پاشا

خط و خلعت گرفت لاجرم نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مصحوب عثمان بیک بمحمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان باکوئی را با دو فوج سرباز تبریز و مراغه مامور داشت که او را در جای خود مستولی دارد بعد از رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا بیچاره گشت و ناچار سر خویش گرفته پناهنده دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی و سلیمانیه خلعت حکومت در بر کرده وارد سلیمانیه شد داود پاشا چون این بدانست در خشم شد و محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و عیال محمود پاشا را از اربل کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا از راه بغداد روانه اسلامبول دارد ما در محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت ولیعهد بی توانی حکمی با براهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و عیال محمود پاشا تهاون ورزی ماخوذ عقاب و نکال خواهی گشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چار سوی حصار داد و توبهای باره کوب را دهان باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد پس از آنجا کوچ داده قلعهٔ اربل را بمحاصره انداخت و کار بر قلعگیان سخت کرد تا فرزندان و خویشاوندان برادر محمود پاشا هر که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بکنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پره زده و جنگ در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند مادر محمود پاشا و فرزندان او را با رود بر ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد پاشا را در قلعه کوی بحصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزیده چهل و پنج روز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از در عجز و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را بسلامت گذارند تا راه بغداد گیرد بی کلفت قلعهٔ کوی را بازگذارد ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت از پس او ابراهیم خان قلعهٔ کوی در رقبهٔ عثمان بیک را بحکومت باز داشت و چهارده عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد بفرمود تا توبها را خرد در هم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بخلعتی تازه بلند آوازه گشت و باز سلیمانیه شده بحکمرانی پرداخت



وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و برگ نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد در عنوان امر و بدو سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض داشت که محمد رئوف پاشا سرعسکر ارزن الروم بر حسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار انجام این امر را باختیار نایب السلطنه باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانهٔ ارزن الروم داشت تا با سرعسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگار دادند در یکشنبه

نوزدهم

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نوزدهم ذیقعده این سجل رقم شد میرزا محمد علی باز بایران شد و از آنسوی عهدنامه را سرعسکر باسلامبول فرستاد و قیصر روم خاتم برنهاد و در نیمهٔ شهر جمادی الآخره نجیب افندی که یکتن از صنادید دولت روم بود آن عهدنامه را برداشته بطهران آورد و برحسب فرمان میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای عبدالله خان امین الدوله اقامت داد و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مکتوب ملک روم را بسپرد و عهدنامه را که قیصر خاتم برنهاده بود بداد و بعضی از آن نگارش با مکنون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد لاجرم میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت و عهدنامهٔ بنام میرزا محمد علی و سرعسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ تبریزی باتفاق نجیب افندی سفیر روم شد و عهدنامهٔ جدید را بمهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت عهدنامه این است

صورت عهدنامهٔ دولت روم و ایران

غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنقار و خصومت و مؤدی بتجرب و کدورت شده بود بمقتضای جهت جامعهٔ اسلامیهٔ اسلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه و اقباله و حکم ماموریت نامهٔ نواب ولیعهد دوران عباس میرزا باوصف این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیهٔ عثمانی نیز بامر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان بتجدید وکالت نامه بجناب والی ولایت ارزن الروم محمد امین رئوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود و این عبد مملوک در مدینهٔ ارزن الروم با جناب سرعسکر مشار الیه ملاقات و بعد از مبادلهٔ وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحهٔ مبارکه باین آئین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه واقعه گشته حدود و دستور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیهٔ سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماما و کمالا بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده بارکان آن من جمیع الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابدا در کار باشد بعد از این شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانهٔ دو دولت معامله که مؤدی بکدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمهٔ دولت علیهٔ عثمانیه میباشد و در اثنای حرب و قتال بدست دولت فخیمهٔ ایران آمده از جمله قری و اراضی و قلاع و قصبه حال تحریر از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و برعایت حرمت این مصالحهٔ خیریه گرفتاران طرفین را بلا کتم و اخفا تخلیهٔ سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات و غیرها عطا شود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند مادهٔ اول دولتین علیتین را در امور داخلهٔ یکدیگر مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجهات و

وسنجاقات و کردستان داخل حدود باشد بسببی من الاسباب و وجهی من الوجوه از طرف دولت علیهٔ ایران
مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق
و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین وکلای
نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد
مادهٔ ثانیه از اهالی ایران کسانیکه بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار
و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلام رومیه با آنجماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان در هر
و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذالک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال
التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیهٔ ایران نیز
با تجار طرف بهیهٔ عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج
و تجار دولت علیهٔ ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران
کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیهٔ عثمانی کمال دقت در رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین
و از آنجا الی شام شریف از جانب امین صرّهٔ همایون بمعرفت معتمدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید
و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیهٔ ایران که بمکهٔ معظمه
و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبهٔ ایشان حرمت و اعزاز شود و کذالک در خصوص رسومات
گمرک تجار و اهالی دولت بهیهٔ ایران مانند دولت علیهٔ عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار
یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری
منتقل نشده مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چوپوق شیراز که بدار السعاده میآورند
در بیع و شرای آن انحصار نباشد و بهرکس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک
جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جهت جامعهٔ اسلامیه معاملهٔ دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند
مادهٔ ثالثه آنچه از عشیرهٔ حیدرانلو و سپیکی متنازع فیها بوده امروز در خاک دولت علیهٔ عثمانی ساکن میباشند
مادامیکه در سمت آنهاست اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع
و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحددار منع ایشان نشود
از تصاحب ایشان دولت علیهٔ عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بگذرند
دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیهٔ ایران گذرند بعد اگر بخاک
عثمانی بیایند قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران نگذرند و آنوقت از
حدود دولت عثمانیه تجاوز کرده خسارت برنند سرحدنشینان دولت علیهٔ ایران در منع و تجاوز ایشان
دقت نمایند مادهٔ رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از جمله عشایر
و ایلات هرکسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیهٔ عثمانی بدولت فخیمهٔ ایران و از دولت بهیهٔ ایران بدولت
علیهٔ عثمانی بگذرد باید آن گذشتگان تصاحب نشوند مادهٔ خامسه آنچه از دار السلطنه و سایر ممالک دولت

علیهٔ

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

علیهٔ عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع در دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف
شصت روز در هر محلّی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم
شود و سوای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی
ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیهٔ ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق
همان افاده بعهدهٔ وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مادهٔ سادس در
ممالک دولت علیهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشود اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند
مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مال را
بعینه در محل مامون تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء
متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حریق و تلف
شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظ را مامورین بیت المال باطلاع معتمد
دولت علیهٔ ایران فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند مادهٔ سابعه بموجب شرط سابقه برای تائید و تابید دوستی
و مودت در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشند و از تبعهٔ دولتین علیتین که در اثنای
حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بنا بحرمت مصالحهٔ خیریه سیاست این اساءت نشود خاتمه آنچه از
اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شد و از طرفین قبول گشته
ادعای اموال منهوبه الضبعات و تضمین مصارف جزئیه از جانبین بمضی ما مضی گفته صرف نظر شود و از جانبین
دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطهٔ سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت
روز در راس حدود دولتین بیکدیگر ملاقات کرده باستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و
تجدید این مصالحهٔ خیریه بمسالمهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهة نایرهٔ کدورت
و خصومت منطفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکت
و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر بر خصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ
یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمه
بالخیر والسعاده والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراً فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و
سی و نه در دارالخلافه طهران این عهدنامهٔ مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از
جانب دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهای اثنا عشریه بود برای عفو گناه
خویش و استرداد قلعهٔ مندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت و بی آنکه او رسالت خویش بگذارد و
خبری باز آرد مصرف افندی را با لشکری زر مجوی بتسخیر قلعهٔ مندلیج فرستاد و ایمانی خان فراهانی و مهدیخان
کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفاع نداشتند لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدیخان دستگیر
شد و مندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمد حسین میرزا این کین
بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری بدو پیوسته شود و قبل از آنکه

[illegible]

خسرو خان طی مسافت کند محمد حسین میرزا جلادت ورزیده با پنجهزار سوار و پنج عرّاده توپ از کرمانشاهان
بیرون شد و بایلغار تا مندلیچ تاختن داد از کرد راه حکم یورش داد و مندلیچ را بگشود و هشتصد تن از رومیان را
عرضهٔ تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا را حشمة
الدوله لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیچ متوقف گردد اما داود پاشا از
این کردار سخت پشیمان گشت و عریضهٔ از نو نگاشت و شیخ موسی را بشفاعت بر انگیخت شهریار جرمش را معفو
داشت و منشوری نباشش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از خانقین تا بغداد
از زوار عجم باج نگیرند دوم آنکه خزانهٔ نجف اشرف را که در فتنهٔ وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده اند
بیازدید یکتن از دبیران دولت ایران باز جای برند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم
بر نهاده بدفترخانهٔ دولت ایران سپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس
حشمت بدارند و دعوی شرعی عجم را بمجتهدین شیعه گذارند چهارم آنکه داود پاشا هر سال پنجهزار تومان زر
مسکوک بشکرانهٔ عفو گناه بدرگاه فرستد بالجمله وقایع نگار حضرت میرزا صادق مروزی باتفاق جناب
شیخ موسی روانهٔ بغداد شد و حکم رفت که اگر این شرایط را داود پاشا بر گردن نهاد و سجلّی بمهر صنادید
آن اراضی بداد قلعهٔ مندلیچ را بدو گذارند بعد از ورود وقایع نگار ببغداد داود پاشا سر اطاعت و
انقیاد پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در اینسال خوانین خراسان در نهان بکار
داران ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مکنون ضمیر آنست که سر از ربقهٔ اطاعت پادشاه بیرون
کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کار آگاه بدین سخنان کذب و ترّهات بیمعنی وقعی ننهاد اما چون
شجاع السلطنه این قصه بشنید بیتوانی حاضر حضرت شد و باصرار و الحاح فراوان حکومت خراسان از گردن
فرو گذاشت و با برادر اعیانی خود حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا باصفهان برفت چون
مزاجش از صحت بگشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسینعلی میرزا راه شیراز بر گرفت از پس او
شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و
بحکومت خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهانی را بوزارت او بر کشید و برادر اعیانی
حجة السلطان را مامویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمت
ایلخانی را بمیرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آقا محمد شاه تا اینوقت وزیر سپاه و امین
درگاه بود باز گذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی
و کلی جنود پادشاه خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت
خویش بخدمت سرکشیکچی گذاشت و در اینوقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب
یافت و هم در اینسال شهریار تاجدار سفر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز
ییلاق فرمود و هم در اینسال حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم
صفر وداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود بجای پدر خدمت

وزارت

وزارت اعظم نیز دریافت و هم در اینسال شهریار تاجدار ملا علی محمد کاشانی و حاجی عبدالله اصفهانی خواجه سرا را هر یک هزار تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والدهٔ پادشاه سفر مکهٔ معظمه کرده زیارت بیت الله الحرام کنند و این شعر را شهریار بنظم کرده بعبرمود تا بر لوحی مرمر منقور نمودند و حاجی عبدالله حمل داده در مسجد الحرام بیادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد بیت محرمی باید که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد آنگاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرد و از آنجا بطهران آمد ۲

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و نه هجری

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و نه هجری چون سه ساعت و هیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب برگذشت خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز را بآئین جم بگذاشت و روز پنجشنبه دوازدهم شوال از طهران به نگارستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ داد چهارشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و نخستین مردم گیلان بحضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمدرضا میرزا شکایت آوردند محمدرضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و بر حسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران گیلان گشت و منوچهر خان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مامور گشت و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پارین فرمان حکومت خراسان یافت و بحجة السلطان ملقب آمد با خوانین خراسان و نفاق ایشان بر نتابید لاجرم دواسبه بحضرت شتافت و از فرمانگذاری خراسان استعفا جست شهریار تاجدار دیگر باره او را بحکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس بطلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود و دیگر باره بحکومت خراسان منصوب نمود و در این هنگام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بر حسب فرمان بدرگاه آمد و بمعالجت و مداوای میرزا احمد طبیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزادهٔ محمد میرزا که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی قراگوزلو نیز بدو تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه باز تبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذی حجه از سلطانیه کوچ داده بیست و دوم ذیحجه وارد طهران گشت و عبدالله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مامور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران باصفهان

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل چون نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غرهٔ شعبان سپری شد آفتاب رهسپر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید در نوشت و دو روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیر دستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیگذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بودند و سالها در محلهٔ لنبان اصفهان نشیمن داشتند چنان افتاد که عبدالله خان

امین الدوله خواهرزاده را بشرط زنی بخانه آورد و این سبب تکبر و تنمر حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بختیاری
که در شمار عشیرت او بودند دست بطغیان بر آوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت
می آزردند و اموال ایشان را بی حجتی و سندی اخذ میکردند چندانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندکانی داشت
جراحات این جماعت را بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی نمیکردند که پای از اصطبار
مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت و او خواهرزاده
حاجی هاشم خان بود دیگر باره و سکنه لبنبان سر بطغیان بر داشتند و بسیار افتاد که بخانه تجار در رفتند و اموال ایشان را
با شکنجه بگرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی
منع کند و نه عبدالله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خان را دفع دهد ناچار خویشتن
بحضرت شهریار زبان بسعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود
باصفهان حاجی هاشم خان را ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب
حاجی هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محل خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخازنان حضرت
سپارد و امین الدوله از انفاذ این زر خویشتن داری کرد و انکار بر اکبر پایی سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده
سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان گرجی را که فرمانگذار عراق
و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را نظم کند و دویست
هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله بر حسب فرمان ملازم رکاب
شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزوی و کلی باز پرس کرده معادل سی هزار
تومان از منال دیوانی بتخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار بر داشت آنگاه در غره شوال پادشاه
کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون از امین الدوله دل آزرده بود وزارت اعظم را بالله یار خان
دولوی قاجار که هم مصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را به آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان
پسر او را که دخترزاده پادشاه بود امیر یار فرمود و سالار را بار لقب داد آنگاه روز هشتم ذیقعده از طهران
بباغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را بنظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعده
چمن سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران
نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی کوکچه ایروان بحکم صلحنامه باید در تحت
فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحنامه مرقوم شد که هر یک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود
طالش را باز نمایند در مدت چهارده سال که فیما بین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه میرفت چون
مردم روس از حق خود بزیادت طلب میکردند انگار بپای نرفت این هنگام یکباره روسیان سر برداشته
و گفتند محال بالغ لو و گوکچه و نکیسه جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار بمخاصمت خواهد رفت و ینارال یرملوف
سردار گرجستان بولکونیک مزرادیچ وکیل دولت روس را با شاهمیر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه
درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بمراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه حسن خان ساری اصلان

عصیان حاجی هاشم خان و زن و فرزندش [illegible]

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مزرا ویچ سخن کردند و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمدعلی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در مجلس گفت و شنود حاضر بودند در پایان امر چون مزراویچ را با شرایط عهدنامه حقی نبود سخن بر این نهاد که این اراضی را کارداران ایران با بابرم عطا بازگذارند و اگر نه کار با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شک آغاز میان دولت و مقاتلت شود لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را باتفاق مزراویچ سفارت تفلیس فرمود تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرونشاند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب السلطنه برای نظم محال قراکوزلو و همدان بدان اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا باتفاق منوچهر خان برحسب فرمان در قزوین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تادیب آنجماعت را مامور بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان بتخفیف منال دیوانی گیلان مقرر داشت و از آنجا بجدو سا و جبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم سفر وارد طهران گشت و از آنسوی وقایع نگار باتفاق مزراویچ طی مسافت کرده بعد از ورود به تبریز مزراویچ سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یرملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفرا ایران قریهٔ بالغ لو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بحراست گذاشت اگر سرداراریروان از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم تا سفیر ایران برسد آنگاه گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغ لو که درخور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت فرمانی رسد نتوانیم دست از بالغ لو باز داریم همانا کارپردازان ایران از بهر بالغ لو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز مقاتلت نخواهند کرد بالجمله سخن بر این نهادند و گنیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریهٔ بالغ لو را بگرفت و یکتن مایور با دویست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا بازگذاشت و از این سوی چون وقایع نگار با یروان رسید گنیاز بحیین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او بجدود چمن سفر کرده پس باید تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغلو کوچ داده سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز دیگر دیدار اعظم مکانت گذاشتند و پذیره گشتند و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران بجای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیلت حرفی بر زبان نراند وقایع نگار گفت از اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد نیکو آنست که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خود را در ذیل آن نگاری و هیچ مراجعتی باشد پس قلم برداشت و خلاصهٔ حکم شاهنشاه را بر صفحه نگاشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت است بهتر آنست که کارداران دولت

عبارت وقایع نگار طرف روس

دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند و قلعهٔ بالغ لو را بزیر دست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافاة بمعاداة بدل نشود ولیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که ما قریهٔ بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل امپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم این هنگام الکسندر پاولیچ امپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادرش قسطنطین بهوای سلطنت سر برکشید چون او بغلظت طبع و شرارت خوی شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از در فرمانگذاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای پاولیچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصهٔ سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد بالجمله وقایع نگار را درچنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشته ولیمنوف را برداشته در بیست و هشتم جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافهٔ طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد و هم درینسال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمدقلی میرزا را از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزا رکن الدوله بنکاح داد و هم درینسال ظهیرالدوله ابراهیم خان والی کرمان که عم زادهٔ شاهنشاه بود وداع زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزادهٔ شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در این سال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسروخان که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم درینسال محمدحسین خان قراگوزلو رخت بسرای باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سوارهٔ قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم درینسال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان ببست و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهریار افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هفده نبود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخسروخان گرجی تفویض گشت و هم درینسال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون درینسال محمدرحیم خان والی خوارزم درگذشت فرزند او رحمن قلی توره بجای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل ازبک و ترکمان و سالور و سارق و تکه و یمرلی سکنهٔ ابیورد و درون و مهنه انجمن کرده مخافصة تا کنار شهر مشهد مقدس براند و لشکرگاهی عظیم کرد و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری درخور رزم خوارزمیان حاضر نبود از قضا هم در آنشب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرف بباریده و صرصری دمسرد بوزید و سورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد رحمن قلی توره بزحمت تمام از آن داهیه دهیا راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود تا خیزان تا اراضی سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند

[illegible]

فوت محمدرحیم خان والی خوارزم

اما رحمن قلی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

اما رحمن قلی توره بعد از ورود بسرخس کرشیکان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را بتاراج نواحی جام و سرجام مأمور فرمود از قضا شجاع السلطنه فرزند خود ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی از مردم رحمن قلی توره بازخورد ارغون میرزا که خرد و کارزار بود چون ایشان را دیدار کرد با شمشیر آخته بمیان ایشان تاخت زمانی دیر برنیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضهٔ شمشیر ساخت و نیم دیگر از لشکر او نیز در حدود جام با میر نصر الله خان تیموری دچار آمد که او نیز در سپاه حضرت شجاع السلطنه بود دلاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند چون این خبر برحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرد دیگباره دل بر کیفر نهاد و دیگرباره در تجهیز لشکر جدّی بلیغ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز از قبایل ازبک و تقرات و مردم قسراقالماق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان همدست نمود و قواد سپاه خویش را مانند دولت نظر بی و عوض اتیاق و رجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار و تراب بی و سعید نیاز خان را با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس برانند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند و آن جماعت بشتاب شهاب و شیمت عقاب باراضی مشهد تاختن کردند و اینخبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان شتاب زده در دامان جبل اثر در کوه با آنگروه دچار شده از دو رویه مردان برصف شدند و کردان بگیر و دار درآمدند بعد از آویختن و خونریختن ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان تکتاز آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر از آن جماعت بدست کرده بازشتافتند شجاع السلطنه هم در آنجایگاه از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره بعد از این حدیث هولناک مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و بازخوارزم شتافت و مژدهٔ این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

## وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقض عهد روسیان با ایران

در سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان برفت خورشید در خانهٔ شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را بدینگونه کردند بر چهرهٔ درهم که معادل سی و شش نخود سیم بود این مصرع نقش کردند مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهرهٔ دینار که هیجده نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد مصرع

سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان

و نه درهم چنین را یکدینار بها نهادند و یکدینار را با یک چنین درهم یکتومان خواندند و هم در اینوقت در اراضی ورامین ری و جبال دامغان از زر و سیم مسکوک مقداری بدست شد که بعضی سکهٔ شاپور ذوالاکتاف و برخی سکهٔ خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت این جمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه بجهة شد چه از این پیش نقض عهد ایشان و درآمدن نقلعهٔ بالغ لوی ایروان بشرح رفت و هم در این مدت که باراضی مسلمانان مسلط بودند از دراز دستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمینمودند اینحدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصاحبت با روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکار زار آن

[illegible]

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر رای بر چگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته با اندیشه جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و روش شریعت نهاده ام جناب آقا سید محمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود بی توانی از عتبات کوچ داده راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر بکار رود و پس آقا سید محمد دلشاد گرد و با هر یک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که بحضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد و از جانب دیگر میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را میهمان داری جان مکدانلد کپتان انگلیس مامور فرمود که از قبل دولت کمپنی هندوستان روانه ایران بود که بجای هنری لینزی وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام تا بندر ابوشهر رانده بود و بالجمله در این وقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت بر حسب فرمان شهریار فرمانگذار لرستان فیلی گشت و شاهزاده همایون میرزا برادر اعیانی او حکومت نهاوند یافت آنگاه روز شنبه بیست و ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده در سلیمانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته دوشنبه ششم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه نهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل نیکولای امپراطور روس کنیاز منچکوف بسفارت ایران آمد و بر حسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذی قعده خسروخان والی کردستان و فرج الله خان آدخلوی افشار او را استقبال کرده در سراپرده آصف الدوله الله یارخان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسشی بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت شهریار بار جست و مکتوب امپراطور را برسانید و تخت بلوری که بهدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را الکسندر پاولویچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر پادشاهی همان تخت را امسال واشت و این تخت را سه زرع طول و دو زرع عرض باشد که از بلور بیضا و مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شربه از بهر فواره آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند بالجمله بعد از تقبیل سده سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد و روز جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا روی بلشکرگاه کشیدند و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنا عشریه فضیلتش بر زیادت بود باتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوه مجتهدین بود از راه برسید تمامت شاهزادگان و قاطبه امرا و اعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین که انجمن بودند

ورود آقا سید محمد مجتهد بدار الخلافه

باتفاق

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

باتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان بازنشیند از اطاعت یزدان سر بر تافته متابعت شیطان کرده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میانه معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمیداشتند و رضا نمیدادند مجتهدین ایشان را پیامهای درشت فرستادند و گفته شد همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوری است و اگر نه چگونه جهاد با کافر را مکروه میشمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آنسوی سفیر روس نیز چندانکه سخن از در صلح راند و همی گفت وقت آنست که کس بحضرت امپراطور گسیل دارید تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید سخنان او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در اینوقت کینیاز و سرحدداران چنگ و قراکلیسا از حدود خود بیرون شده تا آباران ایروان تاختن کردند این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد بحجت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مایوس شد و خواست تا مجتهدین را دیدار کند بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آرد و خویشتن برکردن نهد که دست روسیان را از حدود ایران باز دارد مجتهدین در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بمهمانداری او مامور گشت و راه آذربایجان برداشت از پس او شهریار تاجدار یکباره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی و هزار جرپی و فندرسکی و منقلای سپاه مامور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان برگرفتند و جمعه هشتم محمد قلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبد الملکی و مافی از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم برنشستند و حاجی محمد خان قاجار دولو با جماعتی از لشکر بطرف طالش درشتاب آمد و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسنخان ساری اصلان حدود گوکچه و نکیز و بالغ لو را از روسیان پرداخته کند و شهریار تاجدار روز پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رسپار گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد اما از آنسوی حاجی محمد خان قاجار بعجال ادجارود بشتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ درانداخت و بحکم یورش بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد بیست تن اسیر و سی نیزه سر و دو عراده توپ از ایشان بگرفت و روانه درگاه داشت و اینجمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده پس از دو روز در جمعه بیست دوم ذیحجه بر سنگر باش آپاران تاختن برد و یکهزار تن سالدات که در آنجا جای داشتند بجنگ درآمد و جمعی را بکشت و آنجماعت را بشکست کینیاز با گروهی از مردم خود فرار کرده بدر جست تا نهاکر بخشید و سجانقلی خان قاجار

[illegible]

قزوینی هم در آن شب جمعه بر سنگر بالغلو تاخت و حرسهٔ آن سنگر را بکشت و دو عراده توپ بگرفت و حسن خان ساری اصلان از طریق کمری بر سر قرا کلیسا برفت و با چهارصد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرد و دو عراده توپ بگرفت و زنان و فرزندان ارامنه را اسیر ساخت و اراضی شوره گل را یکباره از روسیان بپرداخت و بوداق سلطان آیرملو را با دیگر مسلمانان بحوزهٔ سعد ایروان آورد و همچنان تقی خان زنجلو ساکن کوکچه و نیز از طرف دره چچک راه حمزه چمنی برگرفت و اسبان توپخانهٔ کینیا زرا براند و راعیان اسبها را بکشت و صورت این فتوح از پی یک دیگر در حضرت پادشاه مکشوف گشت اما نایب السلطنه چون به تبریز در آمد الکسندر میرزا والی گرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را بمجال گرجستان و شیروان و شکی مامور فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی متفق ساخت و امیر خان سردار را با شقاقی و بهمن قلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برگشاط روانه داشت و خویشتن روز دوشنبه بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش گرفت تا از آن سوی دو هزار تن سالدات که در محال گردس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعهٔ شوشی برداشتند تا در آنجا اعداد کار کرده با دیگر لشکریان ساختهٔ جنگ مسلمانان گردند در میان راه باشاهزاده اسمعیل میرزا بازخوردند و آتش حرب افروخته گشت حاجی آقالر بیک قراباغی با مردم خود نیز از قفای روسیان در آمد و رزم در داد و هم در اینوقت نایب السلطنه از راه در رسید و جنگ به پیوست از چاشتگاه تا فرو شدن آفتاب آتش حرب افروخته بود در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار در آمدند هزار تن اسیر و پانصد نیزه سهره و چهار عراده توپ بدست لشکر اسلام افتاد و در اینجمله چهارشنبه یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بگذشت آنگاه فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و گردس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آذوقه بدادند و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریهٔ گرمی با شقاقی میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر قلعهٔ لنکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر چه از تلید و طریف یافت برگرفت شگفتی آنکه چهارده سال از این پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب عاشورا بدست روسیان افتاد و اینوقت هم در شب عاشورا مفتوح گشت بالجمله سه عراده توپ و دویست تن اسیر از آن جماعت دستگیر شد و دوازدهم محرم حاضر درگاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعهٔ لنکران را با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعهٔ سالیان افتاد و اموال و اثقال فراوان بهرهٔ لشکریان شد از جمله یکصد هزار خروار آرد بدست کردند آنگاه برحسب فرمان میر حسن خان حکومت طالش یافت و شهریار تاجدار بفرمود تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و چهارصد تن از اسیران روس با ده عراده توپ بشاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد و دیگر اسیران را روانهٔ طهران داشتند از پس این وقایع نایب السلطنه اعز لوخان پسر جواد خان زیادلوی قاجار حاکم گنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد تقی خان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان گنجه را

مکتوبی

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

[illegible]

مکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده بدیشان سپرد و کیل گنجه داشت و از قفای ایشان علیقلی آقای برادر اغورلو خان را از طریق آیرُم بر سر قبایل قاجار و آیرُملو و قزاق و شمس الدّینلو فرستاد تا ایشان را بر روسیان بشوراند اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلوخان آگهی یافتند در عصیان با روسیان یکجهة شدند و سر بطغیان بر داشته جماعت روس که در زور آباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کیفر غوغا طلبان و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشان را پذیره گشتند و در خان باغی گنجه با روسیان دوچار شدند در میانه جنگی عظیم برفت هم در پایان روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضهٔ شمشیر گشت و گروهی اسیر شد و هشت عراده توپ دستگیر آمد از آن جماعت عددی اندک با یکعراده توپ بطرف شمکور گریختند اغورلوخان جمعی از سواران را از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور ایشان را نابود ساخت آنگاه اغورلوخان بجای جد و پدر در شهر گنجه بحکومت نشست و روز یکشنبه یازدهم محرّم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت و این هنگام نایب السلطنه فرمانداد تا امیرخان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبدالله خان دماوندی و نوروزعلی خان سرهنگ سپاه سمنانی قلعه گنجه را حافظ و حارس گردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک شیروان براند و برحسب فرمان شهریار ابراهیم خان قاجار دولو با دو عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی از لشکر به پشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه برگرفتند و تا منزل جواد براندند جماعت روسیه که در شکی و شیروان جای داشتند چون این جنگ و جوش بدیدند بیدرنگ بجانب بزمک که معقلی محکم بود فرار کردند لاجرم مصطفی خان در شیروان و محمدحسین خان در شکی شاد خاطر بحکمرانی پرداختند و از جانب دیگر کینیاز قراکلیسا چون دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندانکه احمال و اثقال و آذوقه و علف بذخیره داشت بزر بر هم نهاده آتش در زدند و بقلعه لری گریخته در آنجا متحصن گشت مع القصّه از جمعه بیست و دوم ذیحجّه تا جمعه بیستم محرّم اینجمله بلدان و امصار مفتوح گشت آنگاه برحسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزای حاکم ملایر با لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تاجدار بیست و یکم محرّم باهنگ قلعهٔ شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده بیست و چهارم محرّم در یکفرسنگی اهر در کنار رود طویله شامی فرود شد و الله یارخان آصف الدوله را با بیست هزار تن لشکر و ده عراده توپ فرمانداد که برکاب نایب السلطنه پیوسته شود و در فتح قلعهٔ شوشی با او همدست گردد و صد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر بدو داد و فرمود بعد از فتح شوشی بپیشوائی آهنگ تفلیس فرمایند و او بیست و هفتم محرّم کوچ داد و دهم صفر در ظاهر قلعهٔ شوشی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست و چنان افتاد که در اینوقت سفیر دولت انکلیس جان مکدانلد کینیر بمهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی بیست و نهم محرّم حاضر درگاه پادشاه شد و برحسب امر شهریار محمدحسن خان دولو ینکیچی باشی و محمد ولیخان افشار او را پذیره کرده در آوردند و روز دیگر میرزا صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی او را بازپرسی بسزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل سدّهٔ سلطنت حاصل کرده مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد مع القصّه از آنسوی نایب السلطنه ولیعهد ثانی

شاهزاده محمد میرزا را مامور بحفظ و حراست شهر و قلعه گنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجه وند
و عبدالملکی و نظرعلیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی بجهه گشت
و حکم داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعگیان از در
چاره با لشکر اسلام ساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن
سپاه اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراه نداریم روزی چند بدین مماطله و تسویف بپای بردند و از
آنسوی مددوف که در خدمت امپراطور روس سرداری نام بردار بود و سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه
و قزاق ساز داده با بیست عراده توپ مغافصه بجانب گنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که بیم آفت و محل
مخافت بود یاد نکرد و ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ او نداشت
جلادت ورزیده پذیره رزم او شد و قلعهٔ گنجه را بنظرعلیخان مرندی سپرد و امیرخان سردار که جنگ از شیر
آهنین چنگ بود و هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شمکور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند
جنگ استوار گشت بانگ گیرودار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آمد و د
ددم با دل تفته و لب کفته از چپ و راست رزم میداد ناگاه گلولهٔ تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و رخت
بجهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدد و قلت عدد داشتند چون سردار را کشته دیدند یکباره
روی برکاشتند و مددوف هم در آن روز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بیدرنگ آهنگ قلعه گنجه کرد
نظرعلیخان مرندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق فرار
برداشت و لشکر روسیه بی مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند از آنسوی چون خبر آهنگ مددوف بطرف گنجه
در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصرهٔ شوشی باز داشت
و حکم داد که مهدیقلی خان جوانشیر ایل و الوسی که ساکن اراضی قراباغ اند بجانب قراچه داغ کوچ دهد و خود
بی توانی سپاهی که حاضر حضرت بود برداشته از قفای مددوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعه گنجه از لشکر
روس آکنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاسایند و از صبحگاه
ساز مقاتلت فرمایند از قضا هم در آنشب بسقادیچ که یکتن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن سالدات
از طریق تفلیس برسید و با مددوف بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت و نایب
السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبدالملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان
استراباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا را با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و سرباز و
سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان دره کمینگاه گرفت
و از آنسوی مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته لشکر خویش را برصف کرد و سواران قزاق را از چپ و
دراست باز داشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب شد نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت
کردند و به پشته که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را
هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب

درنگ

شکست یافتن سپاه ایران از لشکر روس و کشته شدن امیرخان سردار

فتح گنجه بدست روسیه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شکست شدن لشکر اسلام در اصلاندوز از روسیان

دو تنگ نیاورده پشت با جنگ داد مددوف چون این نگریست از قلبگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپها بگشادند
و از دخان و شراره مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ مرگ بیارید
نایب السلطنه در اندیشه رفت که مبادا فرزندان که نوآموز کارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد کس
بشتاب فرستاد که ایشانرا بر کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از درآشفتگی فرزندان
نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلبگاه بیکسوی تاختند سربازان آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان
طریق فرار گرفتند لاجرم بی آنکه زخمی دهند و حمله افکنند بجمله سر برگاشتند و بارگیرهای لشکر عراقی و بختیاری را
که بکار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند نیز روی جنگ از
ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که
اسب نبود بر پشته صعود کرده متحصن شدند دیگر روز یکشنبه با روسیان رزم دادند و در پایان کار بجمله اسیر
و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست روسیان افتاد و نایب السلطنه باتفاق آصف الدوله ناچار
دنبال هزیمتیان گرفتند تا کنار رود ارس براندند چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هر دو را حاضر
حضرت ساخت و دیگر باره بساز لشکر پرداخت و فرمان داد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس ساخته
جنگ باشد از قضا در غره شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود برفی چنان سترگ بیارید
که مجال درنگ در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز برگرفت و در ظاهر آن بلده فرود
شد و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود
و بعد از سه روز بطرف دهخوارقان کوچ داد شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمدخان دولو و ابراهیم خان قاجار
از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان داغستان و چچن بتقبیل سده سلطنت شتافته
مورد اشفاق و الطاف شاهانه گشتند و مهدیقلی خان جوانشیر ششهزار خانوار ایل و الوس قراباغ را کوچ داده
در اراضی قراجه داغ نشیمن فرمود و حسن خان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی بر
حسب فرمان تا دو فرسنگی تفلیس را بمعرض نهب و غارت درآوردند و نایب السلطنه با آغاز فصل شتا در کنار ارس
سکون فرمود و امیر حسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تاجدار بیست و ششم ربیع

مراجعت شاهنشاه از ارس بدار الخلافه

الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و از آنسوی مددوف در عشر اول
جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده بجدو دشکین بشتافت از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از
محال گنگرلو و احمد بیگلو عبور کرده در کرملو لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد
قاسمخان و حسین پاشای یوزباشی و رحمت الله خان سرتیپ فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دوم
تبریزی را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبدالله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار
با لشکری جرار روز سیزدهم جمادی الآخره روانه اردبیل گشت مددوف چون انجمن لشکر ایران از جوانب
بدانست شتاب زده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عرادهائیکه حمل آن وقت میداد فراوان
بهره لشکر اسلام گشت و این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مراجعت

از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در مین راه بمرض اسهال وداع جهان کهنه و جنان جاویدان جای کرد و هم در اینسال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصیانی کرده بیمناک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرد و در دفع پسر بیچاره گشت کامران میرزا بحضرت شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود شاهزاده محمد امین خان پازوکی را با پانصد سوار کفیل هرات ساخت و کامرانرا کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانست باراضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان شتافت و از جماعت اوزبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار پرخاشجوی ساز داده بقصد پسر سر برتافت و از اینسوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بمدافعهٔ پدر برانگیخت و محمد امین خان با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده از دامنهٔ معروف بجر کلاغ سرآشیب شده بکنار هرات آمد و از گرد راه جماعتی را بدفع محمد امین خان و سواره خراسانی بتاخت تا باهم درآویختند لاکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزادهٔ خویش جهانگیر تاختن کرد و در حملهٔ نخستین او را بشکست و کامرانرا در قلعهٔ هرات حصار داد این هنگام شاهزاده کامران بیم کرد که مبادا مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود را درآورند لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده پنجروزه بکنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلدهٔ هرات بیرون شده با پدر بساز مقاتلت کرد بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش شاهزاده کامروا گشت و شجاع السلطنه را بسرای خویش دعوت کرده بشهر درآورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با پنج هزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم مراجعت بارض اقدس کرد و مژدهٔ این فتح در طویله شامی معروض درگاه شهریار ایران افتاد و هم در اینسال الله قلی توره برادر رحمن قلی توره باغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام رانده در کنار قلعهٔ محمودآباد لشکرگاه کرد و دست بنهب و غارت برگشاد از قضا شبی نزدیک بسپیده دم چند سر اسب در لشکرگاه او افسار گسیخته درهم افتادند و پرستاران و رایضان ستوران برخاسته غوغا درانداختند و ندا در دادند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت هرکس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه سپاهی ساخته بآهنگ شبیخون تاخته یکباره لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا بسرخس عنان نتوانست کشید و از آنجا نیز بدرنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بلشکرگاه او درآمده طریف و تلید و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و مژدهٔ این ظفر در عشر آخر شعبان در دارالخلافهٔ طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وفات آقا سید محمد مجتهد

رفتن شجاع السلطنه بهرات

لشکرکشی پادشاه خوارزم بخراسان

ذکر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

## ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سرآذربایجان

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروز بگذاشت و از بهر مقاتلت با روسیه باحضار لشکرها منشور کرد و از آنسوی کارداران روس دو فروند کشتی جنگ از دریای خزر بجد و د استراباد و مازندران براندند و جماعت ترکمان را که سکنهٔ سواحل بحر خزر بودند بذل سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگذاران دولت ایران برشورانیدند از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ایل جعفربای حکمران بود ساختهٔ طغیان و عصیان گشت بدیع الزمان میرزای شاهزاده محمدقلی میرزا که حکومت استراباد داشت مهدیخان و محمدتقی خان هزارجریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استراباد و مازندرانرا با یکهزار سوار کوکلان نیز برداشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده عرزند خویشتن را بر مردم جعفربای زد و مردانرا خون بریخت و زنانرا برده گرفت و اموال و اثقال آنجماعت را حمل داده باستراباد مراجعت کرد روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای راندند شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهرخان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بگیلان رفته فرضه انزلی را حافظ و حارس باشد و عبدالله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد اما از جانب دولت روسیه کار دیگرگون گشت زیرا که معروض امپراطور افتاد که حدود مملکت ایرانرا که بروزگاری دراز از کارداران ایران پرداخته بود و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت بیک تاختن لشکر ایران دستفرسود خویش ساختند و اینمعنی در خاطر امپراطور ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستانرا از محل خود ساقط ساخت و نیارال بسقاویچ را بجای او نصب کرد و کنیاز مددوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان دستکی برگرفت و اجنوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یکجهت شدند نخستین بسقاویچ تصمیم عزم داد و نیارال دویچ را با ده هزار تن سالدات و بیست عراده توب بتسخیر ایروان برانگیخت و اجنوف نیز با ششهزار تن سالدات و ده عراده توب راه قراجه داغ گرفت در غرهٔ شوال دویچ در اوچ کلیسیا و اجنوف در پل خداآفرین فرود شدند حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان ساری اصلانرا با پنجهزار سوار و هزار تن سرباز بقلع دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آنسوی نیارال دویچ با سه فوج سرباز و هزار تن سوار قزاق و چهار عراده توب بر سر قلعه سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد حسن خان ساری اصلان پذیرهٔ جنگ او کرده در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسیا و سردارآباد است او را دیدار کرد مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر روسیان در آمد و در اول حمله یکصد و سی تن از آنجماعت را عرضهٔ شمشیر و دویست تن را زنده دستگیر نمود با اینهمه نیارال دویچ از فتوری در عنصر جلادت پدید نشد و لشکر خود را از آن مخافت بیرون آورده عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیم شب حکم یورش داد حرسهٔ قلعه نیز بمدافعت برخاستند و تا بامداد رزم دادند دویچ چون فتح سردارآبادرا

حکومت بسقاویچ در ارمنستان و مقاتلهٔ او با ایرانیان

مقاتله با ساری اصلان

صعب دید از آنجا سر برتافته مانند دیو دیوانه بقصد قلعهٔ تالین بشتافت و همچنان کر و فری کرده روی ظفر ندید ناچار طریق مراجعت گرفت اما بخوف از کنار پل خدا آفرین جنبش کرد که از آب ارس عبور کنند و بار اضی قراجه داغ نهب و غارت افکند ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدیشان کمین بگشاد و هنگام عبور از آب دهان توپها را بآنجماعت گشاد داد و از آن گلولهای آتشین بسیار کس در آب جان سپردند آنجسوف را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده سر خویش گرفت و این خبر در عشر آخر شوال معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصع نمودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بر آمد و آنرا بر بقعهٔ مطهره بضعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته ببلدهٔ قم فرستاد و خود در ذروهٔ سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کارداران روسیه نیارال هنکروف را باتفاق سینیاز سوار سمر با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوچ کلیسا برانگیختند تا بلشکرگاه حسن خان ساری اصلان شبیخون افکنند در نیمه راه قراولان سپاه ایشانرا دیدار کرده ساری اصلانرا آگاه ساختند در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت و با چهار هزار سوار در بیرون سنگر کمین گرفت این هنگام روسیان برسیدند و بیدرنگ بلشکرگاه در آمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته تاختن و شمشیر در آنجماعت نهاد و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانید نیارال هنکروف چون این بدید قوت مبارزت از بهرا و نماند ناچار توپخانهٔ خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت گروهی از سواران دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس بر فتند روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتارانرا سر بر داشت و رؤس ایشانرا انفاذ درگاه پادشاه نمود در منزل میانج پانصد نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و بر حسب فرمان این جمله را بدار الخلافهٔ طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاهی از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شد در این وقت چنان افتاد که روسیان پانصد عراده آذوقه از بهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند که در حصار دادن ایروان بکار لشکر شود حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب هنگام تاختن برده عرادهای آذوقه را ماخوذ نمود و نگاهبانانرا سر بر گرفت و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه افتاد و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قبله لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار دادن ایروان سودی بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعهٔ عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزاست نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلدهٔ خوی تا محال چورس براند و احسان خان پسر کلبعلی خانرا که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعهٔ عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دولوی قاجار را با گروهی از بختیاری با دهمدستان کرد احسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضهٔ اسلام پوشیده در نهان با نیارال بسقاویچ ابواب موالات باز داشت

نهضت شهریار ایران بآذربایجان

داورا

داو را بمحاصرهٔ عباس آباد تحریض نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند اینوقت شاهزاده
علینقی میرزا برحسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمد و پادشاه از چمن قبله کوچ داده در
ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز مراجعت
فرمود و اللهیار خان آصف الدوله نیز با پنجهزار سواره و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده روانه چورس
شد اینوقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار

مقاتله نایب السلطنه با بسقاویچ

سوار و دو عراده توپ برداشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که با آهنگ
جنگ روسیه راه برگیر اینک من کمین نهاده‌ام چون روسیان لشکر تو را اندک بینند دست از محاصره عباس آباد
باز دارند و از سیغناق و لشکر خویش بیرون شده با تو در آویزند پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان در آیم
و کار بکام کنم از قضا یکتن از ارامنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام آبی
از باره بند ساری اصلان بجست و برنشست و چون باد بنزدیک بسقاویچ تاخت و او را از این کید و کین
آگاه ساخت لاجرم بسقاویچ با ساختگی تمام کوچ داد و از این سوی چون نایب السلطنه سپر گشت کار را بر آرزو
نیافت و در همین راه با بسقاویچ دیدار کرده ناچار صف کارزار راست کرد و جنگ پیوسته شد اگر چه زمانی
دراز مردم ایران پای اصطبار افشردند اما با قلت عِدّه و عُدّه روی ظفر شوانستند دید و بسیار کس پشت با
جنگ دادند در میانه چهار تن از روسیان آهنگ نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش بخویشتن هر چهار را دفع

فتح قلعه عباس آباد بدست روسیه

داد یک دو تن را با تیغ بزد و دیگر را با گلوله تفنگ انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس
آنکه اسبش از پای در آمد پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد ملازمانش او را
گرفته بخانه آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصه ایرانیان بجال چورس مراجعت
کردند و بسقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت بر افراشته از رود ارس عبور کرد و تا کنار عباس آباد
تاختن نمود و احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت چون این بدانست هر کس از حرسه قلعه را که دولتخواه
ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بر روی بسقاویچ بگشاد در روز بیست و هشتم شهر ذیحجه بسقاویچ بعباس آباد
در آمد و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج نخجیاری و چند تن دیگر را مأخوذ داشته روانه تفلیس

ظهور وبا در لشکرگاه روسیان و طلب مصالحه نمودن ایشان

نمود و احسان خان را بپاداش این خدمت حکومت نخجوان داد چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار
افتاد حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار را با سرباز خلج و ساوه
و قم بحراست قلعهٔ خوی مامور داشت و عبدالله خان فیروزکوهی بحفظ قلعهٔ تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد ثانی دولت بنهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت و برادرش جهانگیر میرزا بجانب سالیان کوچ
داد و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله بتوقف اراضی چورس مامور گشت و نایب السلطنه طریق ایروان
گرفت آنگاه شاهنشاه ایران از ظاهر شهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد چمن مهربان گشت
و از آنسوی بعد از ورود بسقاویچ در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاده هر روز سیصد تن
و زیاده رهسپار هلاک میگشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود

میرزا کرباید . ف را نیز دیگت نایب السلطنه کسیل داشت و سخن از در مصالحه و مداهنه کرد سخنان او را بعرض شهریار تاجدار
رسانیدند پسنده نداشت و فرمود سخنان مبتفادیج از در حیلت و نیرنگست بدین ترهات وقعی نباید گذاشت
لاجرم میرزا کرباید وف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و در این هنگام شیخعلی خان برادر احسان خان
کنگرلو که حکومت ارد و باد نخجوان داشت آقا ابرا درگرد قلعهٔ ارد و باد را بر و میان سپرد و خدمت ایشان
گرفت شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو بطرف ارد و باد تاختن
کرده و از کرد راه قلعه را باز ستدند و حرسهٔ آنرا مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را برگرفته
شهای ایشانرا از بیرون دیوار باره سراشیب آویخته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منهوب ساخت
و جهانگیر میرزا سالیان را ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانهٔ ایشانرا که حمل و نقلش مشکل
مینمود بدریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد و اما نایب السلطنه چون
ایام عاشورا را بپای برد شاهزاده رکن الدوله را در چرس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود باید
قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفرقلی خان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی
و لطفعلی خان ملایری را با لشکری کارآزموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعهٔ ایروان مامور ساخته حسین خان
سردار ایروان را ملتزم رکاب فرمود و بقدم عجل شتافته قلعهٔ اوچ کلیسیا را حصار داد و حرسهٔ قلعه از جماعت
روسیان ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان
گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار تن لشکر بمحاصرهٔ اوچ کلیسیا بازگذاشت
و خود طریق اباران برداشت در قریهٔ اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بمدد مردم اوچ
کلیسیا می آمدند دچار شد از هنگام چیره شدن مهر تا آنسوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ
بدهان توپ و تفنگ حمله میبردند و رزم میدادند در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات
حرب و ضرب بریختند و بجانب اوچ کلیسیا گریختند سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آنسوی لشکر
ایران دست از محاصره بازداشته از پیش روی آنجماعت بیرون شدند و دست بقتل و اسر گشودند از آن
جمع الا عددی قلیل بسلامت نرست نایب السلطنه از پس آن فتح یکروز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را
با اسیران بدست یحیی خان امیرآخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت با یروان فرمود و از
آنسوی ببقادیج چون این بشنید نیارال رستوف گرجی را بحفظ قلعهٔ عباس آباد گذاشته خود از منزل قرابابای
نخجوان آهنگ ایروان کرد شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق
ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروانرا که در کنار رود ارس نشیمن داشتند در سغناقهای محکم جای داده لشکر
بحفظ ایشان گماشتند و بعد از ورود ایشان با یروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آقرنی داغ نزدیک
بقریهٔ انجوره لشکرگاه کرد و ببقادیج با اوچ کلیسیا شده مجروحان لشکر را روانهٔ تفلیس داشت و خود خاطر بر فتح
قلعهٔ سردارآباد گماشت نایب السلطنه ساری اصلان را بحفظ قلعهٔ سردارآباد مامور فرمود و خود آهنگ عباس
آباد کرد نیارال رستوف از عباس آباد پذیرهٔ جنگ شده با لشکری ساخته تا قریهٔ خوک نخجوان بتاخت و از آنجا

مقاتله نایب السلطنه در قریهٔ اشترک با روسیان و ظفر یافتن او

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

هر دو لشکر صف راست کردند وجنگی هولناک درانداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه ارستوف شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه بمنزل چشمه شاهی خوی فرود شد و پادشاه را از قصه آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و طهماسب قلی خان لاریجانی و دلیجان شکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبدالله خان دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود آنگاه از چمن مهربان باراضی سراب خیمه زد درین هنگام یحیی خان برسید و دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد تن اسیر و پنج عراده توب از پیشگاه پادشاه بگذرانید شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران را با دو عراده توب روانه صفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد دیگر اسیران با آلات حرب وضرب چندانکه بود تکمیل طهران نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد دارالخلافه گشت بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران از انیجا ره هول و هرب در خاطر نشست و بسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد درین هنگام آصف الدوله افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت و گروهی از رجال را بر داشته باتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریهٔ النجق آمد و نایب السلطنه روزی چند در ایروان و نخجوان بپای برده چون علف و آزوقه اندک بود باراضی چورس شتافت و از آنجا بلده خوی درآمد آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویچ در محاصرهٔ سردارآباد قدم اجتهاد استوار کرد حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در قوت بازوی خود ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد لاجرم دیوار حصار را ثلمه کرد و از آنجا بدر شده بجانب ایروان گریخت و بامداد که ارامنهٔ سردارآباد از فرار او آگهی یافتند یکباره دل از خویشتن داری برگرفتند و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویچ را با مردم او درآوردند و علف و آزوقه که انباشته داشتند بر روسیان گذاشتند و بسقاویچ از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داده دهان توپها بجانب قلعه بگشاد و پس از روزی چند که از جانبین کار بدینگونه رفت جعفرقلی خان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان و هم از آنروی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آن دیگر مردم که حارس و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست ایشان از کار رهی شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول هنگام سپیده دم بسقاویچ از طرف جامع ایروان چون تگرگ بلا گلوله توب و تفنگ بارید و فراز باره حصار را از حرسه بپرداخت ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست از جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد و پس اهل قلعه در فراز کردند تا بسقاویچ درآمد و نخستین کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر شناختگان لشکر را بند بر نهاده محبوسا روانه تفلیس داشت چون این خبر در بلدهٔ خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده رکن الدوله ذوالفقار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمة الله خان قراپاپاق را با فوجی از سرباز بدره قزلگرکسیل ساخت که مبادا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از توابع خوی است نشیمن جست

مراجعت شهریار تاجدار بدارالخلافه

فتح قلعه سردارآباد و ایروان بدست روس

هم درینوقت مسموع افتاد که ژنرال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه درخور از دره و دزکر عبور کرده بجانب
تبریز شتافت نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیکلربیکی تبریز را بنزدیک بسقادیچ رسول فرستاد و پیام داد
که در اینوقت اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ وهشت زده و شکسته
خاطرند اما نیکو آنست که از این جنگ و جوش باز نشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر صد هزار تن از روسیه
یا دول دیگر در بلدان و امصار ایران درآید و هیچکس از در مدافعت بیرون نشود و همان اهل صنعت و حرفت
از در و دیوار آب بر وجوب کنند و یک شب جهان از وجود جمله بپردازند و خود دیگر باره مراجعت بجوی فرمود و
حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار خان نایب سپهدار را با اتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز برگرفت
در منزل طسوج معروض افتاد که ارستوف در قریهٔ صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده
آنگاه بفتح قلعه پرداز د نایب السلطنه بتعجیل آهنگ تبریز کرد و از آنسوی چون نظر علی خان نکانلوی حاکم مرند
بجرم آنکه قلعهٔ گنجه را بیزحمت مقاتلت بر روسیان گذاشت و نبر بمیت جست بفرمان نایب السلطنه عرضهٔ هلاک
آمد اینوقت که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند و از میان بلدهٔ تبریز
پسر حاجی میرزا یوسف مجتهد که میرفتاح نام داشت و جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخییلات
شیطانی چنان دانست که اطاعت امپراطور روس موروث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و
منبر او رونق و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بجدمت
او دعوت کرد یکبار مردم برشوریدند و غوغا درانداختند و حفظه و حرسهٔ برج و باره را بزیر انداختند چون
رکن الدوله و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامهٔ شهر یافتند از در چاره بیرون شدند رکن
الدوله از شهر بند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السلطنه را از شهر بیرون فرستاد
تا در قریهٔ باسمنج برکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرد مفید نیفتاد (تسخیر تبریز بدست روس)
و از آنسوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که دو فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میرفتاح علمی
افراشته کرد و مردم شهر را برداشته باستقبال روسیه رهسپر گشت روز جمعه سیم شهر ربیع الثانی در سال
یکهزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را بارگ شهر تبریز درآوردند و در حال آصف الدوله را ماخوذ
داشته بارگ در بردند و بنگاهبانان سپردند این هنگام نایب السلطنه که با آهنگ تبریز میتاخت چون بدو
فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قایم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار سر برتافت و بجانب سلماس
شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز و صواب و صلاح امور را برای و رویت
میرفتاح گذاشت و اینخبر بنزدیک بسقادیچ انهی کرد و او از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت در اراضی
نخجوان فتحعلی خان رشتی را که از جانب نایب السلطنه رسول بود دیدار کرد و او را در چنین وقتی وقعی نگذاشت
اما بعد از ورود به تبریز از در دوراندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا یکبار
برشورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و آصف الدوله را دیداری از در مهر و خادت نمود و در معنی طریق مسالمت
و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنانکه بود و تفویض بفتحعلی خان رشتی داشت و با او کار برفق و مدارا
کرد

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کرد آنگاه بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدانجانب مأمور نمود نایب السلطنه چون چاره کار را در چنین هنگام
جز در مصالحه نمیدانست روا ندید که در سر خوی کار بمقاتلت و مخاصمت کند پدر زنک لشکری که در خوی اقامت
داشت باالآت حرب و ضرب بسلماس آورد و حکومت آن ولایت را با میر اصلان خان دنبلی گذاشت و روسیه
بی دافعی و مانعی بشهر خوی در رفتند اینوقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلماس
بار ومیه آمد و پشرن خان گرجی غلام پیشخدمت را بنزدیک بسقاویچ فرستاد و بدو نگاشت که از
این غلبه که ناگاه تو را افتاده طریق تنمرگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه
و شورش خاص و عام در حفظ بیضه اسلام ایمن مباش و کار بر مداهنه و مهادنه میکن که سلامت طرفین
در رفاهیت جانبین در این است بالجمله پشرن خان بنزدیک بسقاویچ شد و نامه بداد و پیام خویش
بگذاشت بسقاویچ سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر
سلاطین بسهولت تواند بود اما بصعوبت توان نگاه داشت خاصه وقتی که مباینت مذهب در میان باشد
و با اینکه روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالطت فراوان نداشتند بسیار
کس از سالدات ایشان در برزن و بازار تبریز مفقود شد چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدان
جماعت دست می یافتند نابود میساختند و چون بسقاویچ این معانی را فهم کرده بود در جواب
پشرن خان از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار
کند و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در هشت فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین
کرد و چون این خبر بنایب السلطنه برسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضه اسلام سخن بسقاویچ را
پذیرفتار گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خوانین قاجار و لشکریان را از طریق ارومی و سلدوز بجغتو که اکنون
بزحمت آباد مشهور است فرستاد و خود با چندتن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بسقاویچ گشت
انجمن شدن لشکرهای ایران برای دفاع و جهاد روسیان
و از آنسوی چون شاهزاده علینقی میرزا پر و کیان سرای نایب السلطنه را از یاسیج همی کوچ داد و قبایل کنگرلو
و شقاقی باهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای ایشان همی برفتند و علینقی میرزا با آن قلیل مردم
ایشان را دفع همیداد و بعد از ورود بزنجان پرده کیان را با تفاق حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبدالله خان
دماوندی روانه شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت و از آنسوی خبر غلبه روسیه در آذربایجان
روز جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد و شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبد
الوهاب معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم میکرد طلب داشت و حکم داد که بجمیع ممالک محروسه منشور
کنند تا لشکرها کوچ آیند و با اعدا جنگ نمایند چون بر حسب امر معتمد الدوله مناشیر پادشاه را بسرداران
سپاه رسانید نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصاهرت داشت
با دوازده هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماهه روز پنجشنبه چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه
لشکرگاه کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استراباد با ده هزار تن سواره گرایلی
و داودصانلو و افغان و پیاده استرابادی و هزار جرجیسی برسید و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه

با ششهزار سوار باجلان و سپرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب درآمد و شاهزاده جهانشاه
از قبل شاهزاده محمود والی لرستان با لشکری فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس علم
مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را در
گرد علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و بقدم عجل تا دارالخلافه بتاخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری
افزون از حوصلهٔ حساب در دارالخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار
خود با لشکرهای فراوان همی در می‌آمدند و چون بسقاویچ نیارال رازن را با سپاهی بزرگ در میانج نهاده بود که
هم حفظ حد آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفتهٔ دولت روس گرداند شهریار تاجدار میرزا تقی
علی آبادی را که منشی خاص حضرت بود بوزارت شاهزاده عبدالله میرزا روانهٔ زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را نیز
با لشکری درخور مأمور بتوقف زنجان فرمود اما از آنسوی چون بسقاویچ برای دیدار نایب السلطنه نیز آهنگ
دهخوارقان کرد در روز ورود نایب السلطنه بسقاویچ و تمامت سرداران روسیه باستقبال بیرون شدند و بتقالید
خویش خضوع نموده کلاه برگرفتند و نایب السلطنه با هر یک باندازه محل او راهی و ملاطفتی فرمود و بسقاویچ بمیزبانی
پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت بسقاویچ
سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحه دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع و حدود
آذربایجان که متصرف بودند از آزوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری گنجینها
داشتند و لشکر ایران بیک تاختن جمله را منهوب ساخت و دیگرباره معادل هشت کرور زر مسکوک امپراطور
روسیه تجهیز لشکر کرد و بخت او مساعدت نموده مغافصه آذربایجان مفتوح شد اکنون که کار بر مصالحت است یا
این بلدان و امصار را که مفتوح ساخته‌ایم چندان بگذارید که از منال دیوانی آن حقوق خویش را ماخوذ داریم و گر
تفویض این بلاد را اکراه میدارید و استرداد میخواهید این زر که ما در اینکار نهاده‌ایم باید داد بالجمله پانزده کرور
زر مسکوک بها بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کرده‌ایم بیرون شویم نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ اینخبر کند شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک
نیمهٔ این زر را بتجهیز لشکر عطا کنیم و یکتن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السلطنه
و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و غلامحسین خان سپهدار را با لشکرهای جرار از دارالخلافه کوچ داده در بلدهٔ قزوین
انجمن شدند بسقاویچ چون این بشنید از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندکی فرود شد و دال خسکی را
که یکی از محرمان خویش میدانست کسیل حضرت پادشاه داشت و قایم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه همراه
شد تا باتفاق دال خسکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را بر کارداران ایران حمل فرمایند
و مال المصالحه را برده کرور زر مقرر کردند کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان بتصرف
سپاه روسیه اندر است بعد از آنکه لشکر مسلمانان انجمن شوند و بدان اراضی تاختن برند اگرچه آن مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهد گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر اینکار خواهد شد
و چون روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و اثقال تجار و رعایا

بهنجوارقان آمدن نایب السلطنه

بغارت

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بعبارت خواهد رفت بصواب نزدیکتر آنست که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال مسلمانان بخشایش آورد چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزلال عقل و رویت فرونشاند و این حمل را بر خویشتن نهاد و چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند و ندا در دادند که مملکت ایران بیشهٔ شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم جان و سر بر سر اینکار نهیم و زر ندهیم زود روسیان را با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدان سوی تر بریم شاهنشاه فرمود که ما پشت و روی اینکار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد توانید ساخت اما ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیه عباد چشم توان بست عاقل آنست که چون دو کارش پیش آید غرور جاهلانه و غیرت سپاهیانه را تخت از خود عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزاین را به سیم و زر و لالی و درر انباشته کنند از بهر آنست که اگر روزی بکار بود بکار برند ما نیز امروز این زر بدهیم و باراقه دماء عباد و تخریب بلاد راضی نشویم و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه سفر دهخوارقان کرده قواعد مصالحه را ممهد دارد اتفاقاً از این سوی مردم دارالخلافه طهران چون شجاع السلطنه حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را و اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلد و تنمر او را در کارزار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آنست که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید اندک اندک این ترهات چندان شایع گشت که جنرال دالخلکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و از این پس نایب سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم بسقاویچ را نامه کرد که کارداران روس را سخن مصالحت و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه ولیعهد دولت ایران شجاع السلطنه شد او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه استوار کردن باد بچنبر بستن است بسقاویچ چون این سخن بشنید میرزا ابوالحسن خان را وقعی نگذاشت و آصف الدوله را بر داشته از دهخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه افشار رو بسامان مکری باراضی گروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با بنه و آغروق بدو پیوست و میرزا ابوالحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که از اینگونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شاد خاطر شده یکباره دل بر جهاد نهاد در این هنگام مکدانلد ایلچی مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان ببست و نخستین بسقاویچ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خود پیشی جوید و بدولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر همدست شوند و او را از پای درآورند تا مبادا قوت زیادت کند و مانند ناپلیون سورت فتنه و تخریب ممالک شود و هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که دولت انگلیس با دیگر دولتها همداستان گردد و دولت روس را از پای بنشانند مع القصه بسقاویچ را

ابتدای انگلیس در مصالحهٔ ایران و روس

از حدت و تنمر فرو د آورد آنگاه راه دارالخلافه بر داشت و بحضرت پادشاه آمده بعرض رسانیدکه بسیار وقت در مملکت روم و فرنگستان مملکتی مناقضه بدست دشمن افتاده و بحکم مصلحت وقت چیست کر روسی کرور زر داده اند و بستر داد ممالک خود نموده اند این ننکی نباشد بلکه فخری باشد و اگر برکارداران ایران حملی گران است شهریار تاجدار اشارت فرماید تا دولت انگلیس این زر از خزانه خویش تسلیم روسیان کنند و آتش این فتنه را فرونشانند بالجمله شهریار را نیز از آن خشم تافته بزیر آورد و کار مصالحه را ساخته کرد و باز آذربایجان شتافت این نوبت در قریه ترکمان چای از توابع تبریز بسقاویچ باتفاق آصف الدوله حاضر شد و نایب السلطنه نیز بدانجا شتافت و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی بمعادل هشت کرور زر مسکوک نیز از راه ترکمان چای کرفت و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بدانسوی رهسپر گشت چون این جمله در ترکمان چای انجمن شدند نایب السلطنه و بسقاویچ منشور و کالت خود را بیکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری مطابق سنه تنکوزئیل ترکی عهدنامهٔ مبارکه را نگار دادند سجلی با خاتم نایب السلطنه و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه بسقاویچ ماخوذ داشت و سجلی بمهر بسقاویچ بنایب السلطنه سپرده آمد آنگاه کوس شادمانی بکوفتند و بسقاویچ راه تبریز برداشت تا لشکر خود را از آنجا کوچ دهد و نیارال رازن را با پنج تن دیگر از مردم خود باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه حضرت شاهنشاه ایران نمود که صورت عهدنامه را بنظر کارداران دولت رسانند و او در عشر آخر شعبان حاضر درگاه شد و عریضه بسقاویچ را با پیشکش او بعد از سه روز از پیشگاه حضور بگذرانید و مورد التفات شاهانه گشته با جواب عریضه بسقاویچ مراجعت کرد و الله یار خان آصف الدوله و منوچهر خان ایچ آقاسی نیز حاضر حضرت شدند در روزگار آسایش فراز شد و لشکریان اجازت مراجعت با وطان خویش یافتند در اینجا صواب نمود که مختصری از عهدنامه نگارش شود

ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامهٔ دولتین ایران و روس که بعبارته لفظا بلفظ انتخاب شده

اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با وصافه علی السویه اراده دارند که بنوایب جنگی نهایتی بگذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق بعمل آرند لهذا امپراطور اعظم جناب ایوان پسکاویچ جنرال انوتانت را و پادشاه والاجاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان در محل ترکمان چای اختیارنامهای خود را بهم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرار داد کردند فصل اول بعد الیوم مابین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابدالآباد واقع خواهد بود فصل دوم از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامهٔ واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدیده میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند فصل سیم پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان کل الکای نخجوان و ایروان از اینطرف رود ارس خواه آنطرف بدولت روسیه واگذار میکند و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستورالعمل که متعلق با داره این دو ولایت باشد بتصرف امرای روسیه بدهد فصل چهارم در باب سرحد دولتین ایران و روس بموجب

[illegible]

خط

# شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلیشاه قاجار

خط وضع شده از نقطهٔ سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بقلهٔ کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا
تا بسر چشمهٔ رودخانه قراسوی پائین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده بمتابعت مجری
این رودخانه تا بالتقای آن برود ارس در مقابل شرور ممتد میشود و چون این خط باینجا رسید بمتابعت مجری
ارس تا بقلعه عباس آباد می‌آید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف
قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و با این نصف قطر در همه اطراف امتداد میباید همه اراضی و عرصه که در این نصف
قطر محاط و محدود میشود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از
آن از جائیکه طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجری ارس میکند تا
بمعبر یدی بلوک و از آنجا خاک ایران بطول مجری ارس امتداد میباید تا بفاصله و مسافت سه فرسنگ بعد از وصول
این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای مغان میگذرد تا بمجری رودخانه بالهارود بمحلی که در سه فرسخی
واقع است پائین‌تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم بآدینه بازار و ساری قمش و از اینجا این خط بکنار چپ
بالهارود تا بملتقای رودخانه مذکور صعود کرده بطول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا بمنبع رودخانه
و از آنجا تا باوج بلندیهای جکیر امتداد میباید بنوعی که جمله آبهائیکه جاری ببحر خزر میشود متعلق بروسیه
خواهد بود و همه آبهائیکه سراشیب و مجری آنها بجانب ایران است تعلق بایران خواهد داشت چون سرحد دو
مملکت اینجا بواسطه قلل جبال تعیین میباید لهذا قرار داده شد که شیبهائیکه از این کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه
و طرف دیگر آن با ایران متعلق باشد از قلهٔ بلندیهای جکیر خط سرحد تا بقلهٔ کمرقوئی بمتابعت کوههائی میرود
که طالش را از محال ارس منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا
نیز خط سرحد را همان قسم تعیین میکند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار و قلل جکیر گفته
شد بعد از آن خط سرحد از قلهٔ کمرقوئی ببلندی کوههائیکه محال زوند را از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند
تا بسرحد محال ولکیج همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال زوند بغیر از آن حصه
که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود و از ابتدای سرحد محال ولکیج
خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال کلوتوبی و سلسله کوههای عظیم که از ولکیج میگذرد متابعت میکند تا بمنبع
شمالی رودخانه موسوم باستارا پیوسته بملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحد متابعت
مجرای این رودخانه خواهد کرد تا بملتقای دهنه آن ببحر خزر و خط سرحد را که بعد از این متصرفات روسیه و
ایران را از هم فرق خواهد کرد و میل خواهد نمود فصل پنجم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان
تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه
قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میداند فصل ششم اعلیحضرت پادشاه ممالک
ایران تلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از بیست ملیان مناط سفید
روسی است قرار داد و موعد در این وصول اینوجه در قرار داد علیحده که لفظ بلفظ گویا در این عهدنامه
مندرج است معین خواهد شد فصل هفتم چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت

قرار داده امپراطور روسیه نیز تصدیق براین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از نتایج جلوس بتخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک داند فصل هشتم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هر دو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هر دو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند فصل نهم وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل دهم در باب امر تجارت هر دو پادشاه والاجاه موافق معاهده جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نماید امپراطور روسیه نیز در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اذن دارد که امر مزبور را العنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همهٔ امور و ادعای طرفین که بسبب جنگ تاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل و تحصیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت تبعهٔ جانبین قرار داد میکنند که برای آنهائیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضهٔ آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همهٔ آن مقداریکه باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان حسین خان و برادرش حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی میسازد فصل سیزدهم اسرائی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعهٔ که از هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرار داد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور باینکار میباشند آنها را گرفته باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بروند در صورتیکه وجود ایشان منشأ ضرر و فسادی نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب رتبه و شأن اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آن که وجود ایشان در ممالک دو طرف بسبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشأ ضرر و مرارتست در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از

خاصه

خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استردادیه مباشر خیانتی شده‌اند در
گذرند و هریک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود که
اموال و اثقال خود را یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود
و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود و هرگاه در مدت یکساله مذکوره از احدی خیانتی تازه بظهور رسد
داخل در عفو و گذشت نشود فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین
دستورالعملهای لازمه بحدود خود روانه سازند که بترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه
بیک مضمون ترتیب یافته و بدستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن
بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود تحریراً
در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است
از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه با امضای
وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت بدانکه این عهدنامه میمونه نیز مشعر
بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میگردد فصل اول چون دولتین علیتین معاهدتین
تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره‌مند دارند
لهذا باین تفصیل قرار داد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک
ایران میتوانند تجارت کرد و کذالک بممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی
ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روس میتوانند برد و
معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک علیحضرت
ایمپراطوری باتباع کاملة الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره‌مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع
دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله و غیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون
قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام
و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار
میشود بدون اینکه هیچگونه ممانعتی از جانب حکام ولایت ظاهر شود فصل دوم حجج و براوات و ضمانت نامه‌ها
و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوب میگردد نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت
ثبت میشود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت تحقیقات لازمه توانند کرد
اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است
در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید بجز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد این قبیل ادعاها اینکه مدعی
علیه خود بتصدیق حقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره مابین اهالی
جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد موجب تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس

تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شاهنشاه بود در حکومت
کرمان استقلال یافت زیراکه در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بر حسب حکم ابراهیم خان محمد قاسم خان
دامغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسم خان مردی شدخوی و خشن طبع بود با اینکه خویش را از جملهٔ ددرد
می شمرد و بخوی ایشان بنود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تمرد سپرد و بقلعهٔ بم گریخته با مردم
سیستان همداستان گشت و سر بطغیان برآورد شهریار تاجدار آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمان کرد
تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته بکرمان آورد و در نزد یک ابراهیم خانش بسر داری و کارگذاری باز
داشت و بازگشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت
فرزند خود عباسقلی خانرا در کرمان بنیابت گذاشت و محمد قاسم خانرا بوزارت او باز داشت و رستم خان
فرزند دیگر را بحکومت بم فرستاد و ابوالقاسم خان کردوس را ملازم خدمت او کرد و چون ابراهیم خان
از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسم خان عباسقلی خانرا که جوانی حدیث و نامجرب بود
بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته بمفاضهٔ قلعهٔ بم در رفت و ابوالقاسم خان کردوس را
مأخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابوالقاسم خان را در کرمان عرضهٔ هلاک فرمود و از کردار ناهنجار
او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند چون این خبر در دار
الخلافه معروض سدهٔ سلطنت افتاد فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آنمملکت
سفر کرد و بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار
طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علیمراد خان زند را که از سوی مادر نیز نسب
بمحمد حسن شاه قاجار میرسانید و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود بنظم کرمان مامور فرمود
لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتیکه مقاتله روسیان در میان بود محمد قاسم خان در
تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بزیادت رنج همی برد خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان
از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصواب دید
محمد قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمانرا که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم بنام
و نشان بفرستاد تا خانلر خانرا در رباط قلعه با غین با یکتن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخرهٔ
سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شهید کردند مردی دانشور بود شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو
توانست نوشت بالجمله بعد از قتل خانلر خان محمد قاسم خان یکباره طریق خودسری گرفت و هرکس از
قبل کارداران دولت با خدمات دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نموده
شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه کناهکاران
دولت را کیفر کند و هم حکومت کرمانرا بدست گیرد در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت
گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی
پسر تقی خان بیگلربیگی یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد برای و رویت

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان وزیر

قتل خانلر خان زند بر دست عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان وزیر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

طغیان عبدالرضاخان یزدی بر شاهزاده محمدولی میرزا

در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان کرد و اموال و اثقال و
خزاین و دفاین او را از طریف و تلید و سیاه و سفید تماما خود داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی
او را با زاد و راحله اندک بر بارگیر کری نشانده روانه دارالخلافه نمود و از این سوی شاهزاده محمدولی میرزا از حضرت
شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت چون باراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان
بی ساز و برگ باز خورد و کردار عبدالرضاخان را بدانست ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویش را که قریب
سیصد تن بودند برداشته روانه دارالخلافه گشت و این هنگام محمدقاسم خان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را
اصغا نموده جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت عباسقلی خان به آهنگ تسخیر یزد از
کرمان بیرون شد در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت تا یزد است مردم
کرمان سر از خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمدقاسم خان برتافتند و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند
عباسقلی خان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسنعلی میرزا
فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمدقلی میرزای
ملک آرا قرار گرفت و محمدقاسم خان دامغانی روانه قلعه بم شد و کسش راه نداد ناچار بطرف سیستان
گریخت اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد حکومت کرمان و یزد را بشاهزاده حسنعلی میرزا

تفویض حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه

مفوض داشت تا با همان لشکر خراسانی که ملازم خدمتش بود آن ممالک را منتظم کند و آقا محمد اسمعیل اصفهانی
پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمدولی میرزا را از عبدالرضاخان
استرداد نماید مع القصه شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد براند و در باغ دولت آباد فرود شده لشکرگاه کرد و شهر
یزد را حصار داد و مدتی کار بمبارزت و مقاتلت کرد علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و داهیه
قحط و غلا گرفتار بودند در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از
محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضاخان تفویض آید شاهنشاه ایران بصلاح وقت
مسئول ایشان را باجابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آقا اسمعیل پیشخدمت
باشی مقداری از اموال شاهزاده محمدولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد کرده روانه دارالخلافه گشت
این هنگام فرمانگذاری یزد را شهریار تاجدار بشاهزاده علیخان ظل سلطان مفوض داشت و عبدالرضاخان
از قبل او در یزد حکمروا گشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود
شد و مردم شهر از فرمان برداری سر برتافتند و آقا علی پسر تقی خان افغان درانی که از غوغا طلبی میراث
از جد خویش داشت سر بغوغا برآورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن مقاتله محمدحسین خان
قاجار مقتول گشت و میرزا علینقی پسر میرزا عبدالجبار مازندرانی که همسر و دختر در نزد ابراهیم خان ذرات
داشتند این هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بودند بگلوله تفنگ نگاهبانان باغ نظر را بکشتند بالجمله بعد از
دوازده شبانروز نیران آن فتنه بزلال تدبیر آقا محمدحسن پیشخدمت خاصه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان
طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه مورد رأفت و اشفاق آمدند و از کاری دراز بر نیامد که دیگر

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

باره مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی در خانهٔ شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده رای
همی زدند صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از
بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را میان چاهی درافکند و هم در آنجا جان بداد از پس
این واقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده و او را بتدبیر از سیستان بدرگاه آورده و از آنجا روانه
دارالخلافه داشت شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند و هم در این سال
آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله خان نوری را که وزیر لشکر بود
و در دولت ایران مکینتی از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت
با اینکه هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود تفرس ملکانه و الهام دولت کارنامهٔ وزارت و طغرای
صدارت در ناصیهٔ احوالش مشاهده میفرمود و چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف عموم
اهالی ایران و تمامت اعیان جهانست منصب صدارت کبری بوجودش بلندآوازه و خاطرهای پژمرده و
دلهای افسرده بزلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاء الله عنقریب بازنموده خواهد شد مع القصه
شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان مفوض داشت و میرزا اسدالله خان که از بدو دولت شاه شهید
آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت در سفر و حضر ملازم حضرت بود و هم برای تربیت سپاه هم
بحفظ و ترشیح خدمت تعقل درگاه پادشاه گاهی همی کرد و سخنی که در حل و عقد امور بکار بود بعرض رسانید و کار
در بعضی از اراضی مازندران که بمتول و بیورغال و مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در این سال میان
شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار
لرستان فیلی کار بمبارزت کشید از این روی که در میان قبیله ساکی و دسکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول
شد و این هر دو قبیله از بیم هراسناک شدند قبیلهٔ دسکوند که در اراضی هرو ساکن بودند با خاک بروجرد
پیوستگی داشتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کار روا را ان او را بطمع و طلب اراضی هرو
جنبش دادند چندانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده بخاک هرو آمد و سراپرده راست کرد
و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم علیشتر سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو باز پس
نشاند نگارندهٔ این کتاب مبارک که این هنگام آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار
داشتم در قلعهٔ خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم صلاح ذات بین را سفر هرو کردم و بحضرت
شاهزاده حسام السلطنه پیوستم با سخنانیکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتگی باز توان آورد حضرت شاهزاده را
از اوج طلب و غضب بسط ساختم و چنانش با برادر بمهر و خلاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ
خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد تاخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده
روزی چند بشادکامی بپای بردند و حسام السلطنه آهنگ بروجرد فرمود و روزگاری دراز برنیامد که باز فتنهٔ خفته
بیدار شد و بسخنان مفسدین بازار گیر و دار گرم گشت حسام السلطنه از قبایل باجلان و سپرانوند و یاراحمدی
و دسکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

شورش اهل کرمان و تسخیر شجاع السلطنه آن شهر را

ابتدای صدارت میرزا آقاخان نوری

منازعت شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود در لرستان

و شاهزاده

و شاهزاده محمود از قبائل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چواری و بیترنوند و جماعتی از قبایل پشت کوه که سپرده حسنخان
والی فیلی بود دوازده هزار تن مرد سپاهی انجمن کرده در اراضی هیرو لشکرگاه فرمود و شاهزاده جهانشاه را
که کهتر برادر اعیانیش بود با چهار هزار سواره و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد و از قضا سواران سکوند و
جماعتی از لشکر حسام السلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دوچار گشتند و جنگ بپیوستند در اول حمله
جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را دریافتند
و تفنگهای ایشان را گرفته باز بستند بار حطب بر هم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند و پیاده
بمنازل خویش ره سپر گشتند این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد دل لشکریان ضعیف گشت و
در اینوقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هستر و مزرعی و مرتعی داشتند در لشکرگاه شاهزاده محمود
آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را شبچر میدهند و آذوقه و اندوخته ما را بغارت میبرند
شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده
بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیه و قریهٔ این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان باز دار
عباس خان برنشست و عنان زنان بمزارع آنجماعت شتافته بپا رسید هم در اینوقت جمعی از لشکریان بمیان
دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباس خان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد و
هیچکس او را وقعی و مکانتی نگذاشت لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده
ایشان را آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سر بدر
کنید و تفنگهای خویش را گشاده دهید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه دررسید
چون چنین کنید این لشکریان بیم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن او را پسنده داشتند در
زمان شتاب گرفتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه
رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه گریختند در اینوقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و هایاهوی
اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگرگونه گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید روا ندید که
ولی نعمت را آگهی ندهد بر اسب خویش نشسته چون برق و باد در راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت
از قضا اینوقت نیمروز گرمگاه بود و مردم در سایهٔ خیمهای خویش با کمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه
عباس خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را بیکدست برگرفته عنان زنان و فریاد
کنان همی آمد و همیگفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه دررسید
این همی بگفت و همی برفت و نزدیک سراپردهٔ شاهزاده نیزه استاد و همچنان سر به بیابان نهاده
لشکریان بعضی از خواب بجستند و برخی بند خیمه بگسستند یکی بر اسب زین ناکرده برنشست و یکی پیاده بجست
من همی بودم و دیدم که میرزا رحیمعلی نام حکیم باشی هر دو پای خویش را بیک پاچه شلوار در میبرد و فریاد
میکرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطرهٔ اصفهانی بشتاب زده زین بر اسب بست و برنشست
بی آنکه پای بند اسب را بگشاید همی مهمیز زد و تازیانه آزمود چون اسب نتوانست جنبش کرد فریاد برآورد

که اسب مراچه رسیده مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده اندک اندک گریختگان فراهم شدند و بلشکرگاه باز آمدند و عباس خان نیز باز آمد و بحراست سراپرده کمر ببست اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود ناچار شاهزاده محمود بکمینزل باز پس شد و هم از آنجا تا بخرم آباد عنان نکشید و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی دل گشته کوچ بر کوچ تا دو فرسنگی خرم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده در اول حمله بشکستند و راه فرار بر گرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آذوقه ده روزه نبود ناچار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد بامید آنکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر بروجرد تاختن فرماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کنار خرم آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد ناچار راه دار الخلافه گرفت و بحضرت شهریار شتافت از پس او دیگر روز شاهزاده شیخعلی میرزا بحفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ بکار شد چون در این جنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دار الخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت بملایر فرمود و شاهزاده همایون راه نهاوند گرفت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و سپردن شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بحمل در آمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اللهیار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اگر نه جلادتی ظاهر نساخت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بار باشد و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگر باره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت نیارال پسقاویچ بلده تبریز و خوی و ارومیه را بکارداران ایران سپرد اما ایروان و نخجوان را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن این دو مملکت بی اجازت امپراطور نتوانم بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که برحسب امر شاهنشاه ولیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفر پطرزبورغ کند و نیکولای پاولیچ را که تازه بر تخت امپراطوری بر آمده تهنیت گوید بی گمان امپراطور روسیه این ممالک را با پاسخ شاهزاده تفویض فرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران را زیان رسیده بهدیه و تحفه بذل کند نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات پسقاویچ خود بحضرت پادشاه شتافت تا برحسب فرمان کار کند چهارشنبه بیست ششم ذیحجه تقبیل سده سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان درگاه رای زدند در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که بصواب نزدیکتر آنست که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان بینونت مذهب دارند از در مهر و خفاوت باز ستانند کارداران آستان بدین سخن همداستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر بوزارت

الهیار خان

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

طغیان خوانین خراسان

اللهیار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده بچوب سیاستی که در مکافات بار و سیان
کرده بود بدست خویش با چوب تادیب فرمود پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکر و همدان
شد تا آن اراضی را انتظام کند اینوقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد بدین شرح که بعد از
انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه منشور فرمانگذاری خراسان بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر
ارغون میرزا را بحکمرانی سبزوار برگماشت و منکوقاآن فرزند دیگرش را کیل ترشیز داشت و امیر علینقیخان
حاکم طبس را بوزارت او مقرر فرمود از اینواقعه سه ماه برزیادت نرفت که محمّد خان قرائی حاکم تربت حیدریه سر
بطغیان برآورد هلاکو میرزا که بهادرخان لقب داشت این معنی را برنتابید به تجهیز لشکر پرداخت و آهنگ
تربت فرمود رضا قلیخان کرد زعفرانلو و نجفعلیخان و سید محمّد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو
حاکم دره جز که هریک جداگانه از محمّد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده بر کاب هلاکو میرزا
پیوستند و شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد در منزل رباط سفید امیر علینقیخان عرب
نیز با سپاه خود برسید و نیاد خان هزاره با هفصد سوار بلشکرگاه پیوست یار محمّد خان نیز از قبل کامران میرزا
والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و منتظر فرمان بنشست با این عدّه و عُدّه هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند
محمّد خان قرائی چون کار بدینگونه دید از در حیلت و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده
داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام اگر شاهزاده سجلّی کند و
خاتم برنهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو ندارد بحضرت شتابم و پیشانی
برخاک نهم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرب نبود سخن او را باور داشت و سجلّی برنگاشت و کلماتی
چند بازنمود که پسندیده خوانین خراسان نبود و بنزدیک محمّد خان فرستاد و محمّد خان بیتوانی کلمات آن نامه را
بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد صبحگاه
بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود ناچار برنشست و راه
مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بتحریک رضا قلیخان در اطراف مشهد لختی نهب و غارت افکنده
مراجعت کردند آنگاه رضا قلیخان و یار محمّد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض اقدس
آمدند و در آنجا رضا قلیخان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبان و دیده بان
بر او گماشته بجنوشان آورد و برادر کوچک او اباقاخان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی
آن را نیز تحت فرمان آورده داماد خود جعفر قلیخان پسر نجفعلیخان شادلو را بحکومت آن اراضی باز داشت
پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده هلاکو میرزا را کسیل ساخت و او تا شهر سبزوار بنزدیک
برادرش ارغون میرزا تاخته صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود شهریار تاجدار برای اطفای نیران
این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد نخست اسمعیل میرزا به
سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن بشهر و ارک ممنوع افتاد ناچار
از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

وهیچ جانب نسبت با آن دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دار الخلافه سمر گشت این هنگام شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری اصلان مأمور بنظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمهٔ شهر صفر بارض اقدس مشهد درآمدند و ارک مشهد را بتدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که بعد از دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکتن از اولاد تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم مردی

*رسیدن رسول قزلباشیه از ولایت کشمیر بحضرت شهریار ایران*

از جماعت هند و از طایفهٔ سیکه مشهور بمریدان بابا نانک که رنجید نام داشت بجانب کشمیر تاختن کرده مملکت کشمیر را بتحت فرمان کرد و مردم کابل و پیشاور پناهنده بدولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بدست حسینعلی خان جوانشیر انفاد حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هرگاه شهریار تاجدار یکتن از شاهزادگان را با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مأمور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند ما بندگان قزلباشیه که از قدیم الدهر فرمان بردار سلاطین ایران بوده‌ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را دست بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب رایت رحمت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینقلی خان جوانشیر شهریار تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد گشت چه از بدو امر با دولت انگلیس طریق مودت و موالات می‌سپرد و نگاه داشتن سپاه بآنحدود موجب آشفتگی هندوستان میگشت لاجرم روزی چند حسینقلی خان را امر بتوقف دار الخلافه فرمود آنگاه برحسب خواستاری ولشکری بوالیان سند نگار فرموده او را سپرد و روانهٔ مملکت سند داشت چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد آنگاه شهریار تاجدار در نیمهٔ جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون

*سفر کردن شهریار بدار الامان قم و سلطان آباد*

زده بدار الامان قم شتافت در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذو القرنین در احوال سلاطین قاجار تفصیل سدهٔ سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فرمانگذار نهاوند است با داشتن ورتبت خدمت وزارت این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بودم بصبا در ره از من گرفت اینک با زن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته‌ام شهریار تاجدار او را بمواعید مرحمت استمال فرموده رخصت داد تا بدار الخلافه رود و روزی چند باشد تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز بود و آوازهٔ جودش از عراق تا حجاز همیرفت و همواره درگاهش از مردم آرزومند آگنده بود و زوار عرب و عجم

*ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را*

از حضرتش حمل دینار و درم میکرد چون آهنگ شهریار را بدانست بقدم عجل پذیره شده جبین بر خاک راه سود و شاهنشاه را با تمامت سپاه بسرای خویش درآورد نخستین سر گنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر ولالی و درر داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله که از مزارع و مرابع و دیه و قریه و دور و قصور داشت نیز بر سر آن گنجهای زر گذاشت و برسم پیشکش پیش گذرانید آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد دیگر از خوردنی و آشامیدنی و دیگر اشیا نه از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشند و خود ابواب غلات و حبوبات و آذوقه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و علوفه فراز کرد و صلای عام در داد تا هر کس که بود و هر چه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و بلشکرگاه بردند در خیمهای خود بر زبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پای ننشست و گرتا بعد کرة مانند اهل غارات تاختن آوردند و هر چه توانست برگرفت و ببرد و سپهدار بر زیادت از این هر یک از بزرگان درگاه را و آحاد سپاه را هدیه درخور فرستاد تا شهریار تاجدار بدان زر و مال بنگریست و این جمله را با سپهدار گذاشت و هر دیه و قریه که سجل آنرا حاضر کرده بود هم بدو عطا فرمود و بر زیادت منال دیوانی آنرا هم تیول و سیورغال وی مقرر داشت و او را کدخدای عراق لقب داد و نشانیکه تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توپ برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که برگرد دیوار قلعه نیز خندقی کند و خرج آنرا با کارداران دیوان محسوب بدارد آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای خویش حمل دادند و آنچه فزون بود ناچار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد و گر از یکتن نبود که بتواند از آن اشیاء یک حبه ابتیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگذاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه روز بیست و هفتم شهر جمادی الآخره وارد دارالخلافه گشت این هنگام نیارال کرابیدوف خواهرزاده نیارال بسقاویچ چون در ترکمان چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت بدرگاه امپراطور شتافت و صورت حال را باز نمود آنگاه کارداران دولت روس او را مأمور بسفارت ایران داشتند تا در دارالخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودّت و مصافات امپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء نفیسه مصحوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظرعلیخان افشار ارومی را به مهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکاتیب لایق در آورد و چون در عهدنامه مقرر بود که یکنفر کونسل از دولت روس بجهة قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود کرابیدوف یکتن از مردم خود را بعاریت روانه گیلان داشت و خود راه دارالخلافه پیش گرفت از دربار شهریار محمدخان سرکرده سواره افشار بمهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دارالخلافه شد و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر ظل سلطان و محمدولیخان قاسملوی افشار او را استقبال کرده فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهقلی خان دولوی قاجار نایب یساقچی باشی و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی بسرای او رفته حشمت ورود او را بپا داشتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بحضرت پادشاه آوردند کرابیدوف را تجبّر و تنمّری غیرمعروف بود در تقبیل سدّه سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت خضوعی که درخور چاکران است مرعی نداشت و قدم بجرأت و جسارت همی زد و سخن بغلظت و خشونت همی گفت با آنکه کبریای سلاطین در چنین امور ارزنی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد پادشاه عاقل مجرّب کردار او را وهمی در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا بسرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردارهای زشت پیش گرفت سخت گفت که از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از اسرای ارامنه در ایران نماند اینک دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید بمن سپرد و هر چند امنای دولت ایران او را پند گفتند و این کنیزکان در خانه آصف الدوله ذات ولد بودند و کیش مسلمانان داشتند بالجمله آصف الدوله چون در شکستن مصالحه

سفارت ژنرال یرمولوف از جانب امپراطور

[illegible]

نخستین بار روسیه و مسامحه در مقاتلهٔ ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود بیم کرد که این کرّت نیز فرصتی
بنام او برآید بی سخن آن کنیزکان را بسرای گریبایدوف فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شدند
و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آغا یعقوب که یکتن از خصیان سرای سلطنت
بود و نسب با رامنه ایروان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمّت او مشغول گشت از در چاره
بسرای گریبایدوف گریخت و نیاز ال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران با او سخنی است
باید قطع سخن خویش در دار الشرع روسیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را چنان دانستند که کنیزکان
گرجیه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از گریبایدوف بهر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز
دوشنبه دوّم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام
جماعت بود این غوغا فزونی داشت امّا رای علما در قتل ایلچی نبود بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد
زنان مسلمه بود امّا عوام سر از انقیاد علما بدر کردند و یکباره نزدیک بصد هزار مرد و زن غوغا کنان روی
بخانهٔ گریبایدوف نهادند این خبر در ارک کوشزد شهریار تاجدار گشت در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان
درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شهر با ملک زادگان سخن بخشونت
کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان
دین بر افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان
چون این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریاد کنان طریق خانهٔ گریبایدوف پیش گرفتند
گریبایدوف چون کار بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آن دو کنیزک گرجیه را باتّفاق آغا یعقوب از خانه بیرون
فرستاد و در سرای خویش بنشست و از پس دیوارها بمدافعه بنشست و چون مسلمانان را آهنگ سرای خویش
میدانست فرمان داد تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم گلوله بیفتاد و جان بداد مسلمانان
چون این بدیدند یکباره برخروشیدند و نخست آغا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از در و دیوار خانهٔ گریبایدوف صعود کرده بسرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول
نمودند و هرچه در آن سرای بود بغارت برگرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند
هرکس بطرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه نه قاتل شناخته بود و نه غارت کننده معلوم گشت مع القصّه از میانه
ملسوف نامی که نایب اوّل گریبایدوف بود با یکتن ملازم خود را به پغوله در برده زنده بماند چون مردم عامه پراکنده
شدند این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس فرستادند و او را پنهان از مردم بارک
آوردند شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنهٔ طهران بعاریت گذاشتند و ملسوف را
مورد عنایت و اشفاق فرمود و او بر جرم گریبایدوف یکیک اعتراف آورد آنگاه نظر علیخان افشار ارومی را
بمهمانداری ملسوف مأمور فرموده روانهٔ تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که گریبایدوف مردی
جسور و بی آزرم بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار برشوریدند
و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

قتل گریبایدوف ایلچی روس

اینحال را

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و این حال را در نزد امپراطور روسیه مکشوف دارد تا چنان نداند که با جازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاد
چون این مشوره برفت و مسیو فوژ به آذربایجان برسید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام توپ و سپاه جانبه سپاه دربرابر
کردند و سه روزه سوک گرباید دف را بداشتند و مسیو فوژ را نیز بنواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و برگی
تمام روانهٔ تفلیس داشت. و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه به نیارال پسقادیچ کرد و عدم آگهی کارداران
دولت را از این عمل شنیع باز نمود و صورت نامه چنین بود نیارال گرباید دف ایلچی آن دولت جاوید که بعد از
ورود بدار الخلافه بجهت مبانی دوستی فیما بین حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زد و
مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امنای دیوان همیونش آنچه نصیحت
نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقهٔ دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از
اهالی شرع شریف حوصلهٔ چنان خلاف شرعی را متحمل نمیشد. در این رفته رفته کار از مصلحت و دولتداری گذشت و پیشوایان
دین مبین را بنا بر رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت بجهت رعایت دین
حرمت دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند حکم
قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بهم و پا موافق افتاد و ایلچی بهیهٔ دولت روسیه بسبب جسارتهای
اتفاقیه جان خود و همراهانش را بر باد فنا داد و امنا و اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه از وجود مباشر و قاتلی که
توان سیاست نمود اثری همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع ایشان و دولت ابد مدت شهریاری دلیلی روشن است
و شهادت مسیو صاحب نایب بر جسارتهای نیارال گرباید دف و شورش عامه از غیرت مذهب برهانی مبرهن
هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیهٔ ایران بعد از ظهور مواقفتی چنان و
خسارت کلی شایگان مباشر عملی چنین قبیح که مایهٔ هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ
بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت مسیو صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول
می نگرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سرور با اقتدار
دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشتباه است و قرار کار بر کدورت
و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم و شاهنشاه معظم بالجمله چون مسیو فوژ
به تفلیس رسید و نامهٔ نایب السلطنه به پسقادیچ رسانید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه بگفت پسقادیچ
بدانست که این داهیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گرباید دف موروث این خسارت شده در زمان
مسیو فوژ را بسفر پطرزبورغ فرمود تا خاطر امپراطور را از آلایش کدورت صافی کند و در جواب نامهٔ نایب
السلطنه نیز عریضه نگار کرد که کشف افتاد از چنین امری امنای دولت آلوده نمی شوند و بقتل ایلچی و رسول
رضا نمیدهند اکنون که بحکم قضا اینکار چنین برفت نیکو آن است که یکتن سفیر چرب زبان از دولت
ایران بدرگاه امپراطور شود و هم در این کرمی عذر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم ماند و
بنیان اتحاد استوار بپاید و اگر از آن فقها که در این غوغا همداستان بودند یکتن که بدین اغوا شناخته تر است
بحکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسهٔ پادشاه بیرون شود برزیادت امپراطور اعظم را شاد خواهند داشت

[illegible]

پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقاویچ را از در خیر خواهی دانست و صوابدید او را باصلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری و تعیین ایلچی بروس برای عذر خواستن قتل گرباییدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری هشت ساعت و بیست و پنجدقیقه از شب شنبه پانزدهم رمضان چون قرص خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و صوابدید نیارال بسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مامور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخت تا نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه ایمپراطور گسیل سازند سه شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دارالخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون طسوف بدرگاه ایمپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت ایمپراطور سفیر شود و عذر این داهیه بگوید تا در میان دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند بسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه پیشوائی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود و باکمال حسب حلیه نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لالی منضود و باقیهای کشمیر برسم هدیهٔ ایمپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران را که با ایمپراطور روسیه نگار داده بیاورد و صحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هشتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شاهنشاه ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا نبی خان وزیر رکن الدوله فرمود تا بتعجیل به تبریز آورد و نایب السلطنه پسر سفر خسرو میرزا را فرمود و ساز و برگی لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت نیارال والغورکی که از نزدیک ایمپراطور بسفارت ایران مامور بود و بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گرباییدوف معروض ایمپراطور افتاد نخستین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دارالخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و پنج هجری از تبریز مراجعت بدارالخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گرباییدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد دوم از میان آن ازدحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بزبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضاقلی بیک

سفر رفتن خسرو میرزا بروس

پیشواه پیک

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

پسر بنیاد پیک طالش که یکتن از قوّاد آن غوغا بود و با تیغ خون‌آلود از شهر فرار کرده در اراضی شمیران که از قرای
طهران است نیز خونی بریخت بدست عوانان گرفتار شد و بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به
معرض هلاک و دمار رسید امّا در کار حاجی میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با
شریعت مقرون نباشد حاجی محمّد ابراهیم کلباسی خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف
حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین مستتر است و تواند بود که در توانائی او دیگر باره فتنها انگیخته و بسیار خونها
ریخته گردد سفر او بعتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود
که بصلاح وقت یکچند مدّت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای
خویش شد بعضی از مریدان او را القا کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی ترا تا نجف خواهند داشت
و بر وسیله‌ای خواهند سپرد تا بخون گرایید و ف ترا مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند
سفر کردن را بتسویف و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بمسجد شده با زن و فرزند
و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار بزیادت شد مردم شهر از والی و قاضی نزدیک
او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم بقتل عام
فرماید حاجی ابراهیم کلباسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا مسیح
بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون
بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند امّا از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت و فرمان
برداری سپردند امّا رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و رادکان
و چناران را زیر فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسین خان از بهر آنکه او را نرم کردن و فرود
تن کند با محمّد خان قرائی که گریختهٔ دولت و راندهٔ حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمّد خان نیز
این معنی را بفال گرفته با سردار در دفع رضاقلی خان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضاقلیخان
چون این معنی را تفرّس کرد دیگر باره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش را آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان
باتفاق محمّد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضاقلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برد
کاری بمراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضاقلی خان بالا گرفت
و در ارکان شوکت سردار فتورها پدید شد و بیم آن بود که رضاقلی خان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را
نیز بدست گیرد این وقت محمّد خان فرصتی بدست کرده بدست‌آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه
ارک و بارهٔ مشهد را بدیشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمّد خان در شهر برتق و فتق امور
پرداخت و روزی یکبار بارگاه درآمده سردار را دیدار همیکرد و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی
همیگفت و بموجبی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادرهٔ محمّد خان

سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات

طغیان خوانین خراسان

قرائی در این جمله از منال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون و رضاقلی خان نیز
تا این بلا را از خود بگرداند و خیانت محمد خان را باز نماید و پسر خود میرزا رضای قراهائی را کسیل حضرت شهریار
داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد تا او نیز در رکابش ملازمت
کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشته شاهزاده
احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت
او برکشید روز سه‌شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت
و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و مدتی
سال محبوسا در دار الخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را دربر کرده رخصت
انصراف یافت بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان
ایلخانی و نجفعلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند
و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ رهسپار
گشتند و در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند و سعید محمد خان
جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمد خان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر
از موافقت محمد خان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود
از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه
پرداخت محمد خان قرائی از همه جهت ابواب بلا را باز دید ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم
خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هشتم شهر رجب در ارک مشهد فرود شد
و خوانین خراسان و لشکریان را رخصت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت
داد و امیر علینقی خان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان
چون بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر ثقل اینهمه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد لاجرم انجمن شده او را گرفته محبوس
داشتند و برادر کهترش محمد تقی خان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت
حال را باز نمودند و از کارگذاران او خط رضا گرفتند و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان
سردار و ساری اصلان روانه دار الخلافه گشتند در بین راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این
امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار
مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب نود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت
و روزی چند فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار
و دویست و چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بمرض سل و
دق درگذشت و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی تفلیسی ملقب بمعتمد الدوله شد و منصب منشی الممالکی او بهره

تفویض حکومت خراسان به شاهزاده احمد علی میرزا

[illegible]

میرزا خانلر

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان جلال خور ساکن بند پی کشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف دار الخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود گشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد و میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت بدار الخلافه فرمود اما از آنسوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مامور گشت چنانکه مذکور شد ایمپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که درخور پادشاه زادگان است کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند و عمال ولایات را بکار گذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آزوقه و علوفه و دیگر کارها آمر و ناهی خود باشند و در بیشتر منازل از قبل ایمپراطور کالسکه سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند و زور ورود به پطرزبورغ ایمپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و سالدات که در دار الملک حاضر بود قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همسواره چند قدم بر خود مقدم می برد و در ورود بشهر چندانکه ایمپراطور را توپ عزت کشادمیدادند از بهر شاهزاده نیز بگشادند بالجمله شاهزاده در سرای ایمپراطور فرود شد و هنگام گستردن نامار و صرف غذای شبانه ایمپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام لهو و لعب پرداخته آورد دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با روی روشن تر از خورشید و خوی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان سماط بگساریدن خمرهای خوشگوار و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن دل آشوفتن در آمدند ایمپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین یوروپ راست گاه گاه دست یکتن از آن مهوشان گرفتی و با او برقصیدی و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته گردد و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرودنمی شد و دل بخط و خالی نمی بست و دیده بر جمالی نمیگشود جز آنکه پیرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه سخن کردی ایمپراطور روسیه که با دختران رقاص نگرد مجلس برمی آمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت بطیبت فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را بدریوزه شدی خسرو میرزا حشمت ایمپراطور را بر پای خواست و گفت من بدینحضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت بیفزایم و خار مخالفت را از میانه بدست موالفت بدر دم اگر روزی چند که در اینحضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد ایمپراطور را با گفتار در کردار معروف چنان بفریفت که هرگز از قبل کرباید رف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر ایمپراطور گذرانید و بزرگان دولت روسیه را هر یک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه برده کرور زر مسکوک بود دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود ایمپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گرباید رف نام نبرد یک کرور آن زر را بپاس رنج شاهزاده بذل کرد و کرور دیگر را پنج ساله مهلت نهاد و هدیه و اشیائی

نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمد خان امیر نظام را نیز بسی عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود و دیگر همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد و خسرو میرزا سال یکهزار و دویست و چهل و پنج روز سیم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او ده ماه و پانزده روز بود و بالجمله وقایع سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در اینسال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بحکومت نهاوند نامور شد و شاهزاده همایون متوقف دار الخلافه گشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمد تقی میرزا دهشتی در خاطر داشتند نزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا را که با حسام السلطنه کین توز بود در اغوای مردم لرستان هی روز بر روز و در پایان امر فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره میان حسام السلطنه و محمود میرزا کار بمقاتلت و مبارزت انجامید از جانبین ساز لشکر کردند حسام السلطنه از قبایل بابیلان و بیرانوند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا دو فرسنگی نهاوند براند و از این سوی از نهاوند و سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ بیرون شده در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه راه فرار برداشت و برمادیانی که باد از مسابقت آن متقاعد میگشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید پنج فرسنگ از نهاوند آنسوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر بنهاوند مراجعت کرد بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد دیگر باره شاهزاده همایون را بحکومت نهاوند منصوب فرمود و محمود میرزا را بدار الخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همایون میرزا بنهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه سر برتافت از بهر آنکه در این مماطله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری از نو بدست آرد و در این مماطله بی فرمانی نام برآورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعا ام کرها روانه دار الخلافه کنند اینوقت محمود میرزا در قلعه رویین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده متحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانهای شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر رویین دز لشکر کردند و از طرفین بگشادن توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه بر پای بود و من بنده که این هنگام در نهاوند بودم چندانکه محمود میرزا را از اینکار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول گشت هم عاقبت بحجتهای محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را ملزم کردن کردم و در میان او و حسام السلطنه پیوستگی دادم تا بزحمت و محنت تمام از قلعه بزیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و اثقال او را به بروجرد حمل دادم پس لشکریان با وطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند خاص همایون میرزا گشت و هم در اینسال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا در سال هزار و دویست و چهارده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و برحسب فرمان شهریار یکهزار تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و لشکر الله خان پسر میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر بسرکردگی آنجماعت منصوب آمد و چون لشکر الله خان هنوز کودکی ده و سال بود محمد زکی خان

برادر

علت مخاصمت محمود میرزا در نهاوند و مقاتلت او با حسام السلطنه

عزل محمد زکی خان نوری از وزارت فارس

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر میرزا اسدالله خان نیز مامور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان
نوری را نیز برنیک و بد مطلع کرد و مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن و
فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمدزکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود هر روز در حضرت
شاهزاده بر مدارج علیه ارتقا نمود تا از صنادید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس
بی رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه وزرای فارس با استیلای او استقلال نتوانستند یافت ناچار کار
وزارت نیز باو مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذوالریاستین آمد و هم بر زیادت از این خواهر فرمانفرما را
بسرای آورد و بمصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون روزی چند مدت دراز میان جماعت
نوری و مردم شیراز فتنهای بزرگ برنشست بود و بسا وقت با یکدیگر آویختند و خون هم ریختند کار مبارات و
معادات بجائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد شاهزاده حسینعلی میرزا صلاح کار را در
اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و این هنگام مردم
فارس را از محمدزکیخان دهشت و وحشت افزون گشت ناچار او را نیز از مسند وزارت بزیر آورد و اخذ
منال دیوانی و رتق و فتق امور را بمیرزا محمدعلی سررشته دار فارس مفوض داشت و اینواقعه سبب آشفتگی
امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد
که در اراضی فارس قشلاق کند و کار آن مملکت را نیز بنظام آرد پس سفر فارس را تصمیم عزم داد و نخستین
حاجی عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل سلطان را روانه یزد فرمود و عبدالرضا خان حاکم یزد را پیام کرد
که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نگیرد مورد عتاب و عقاب خواهد بود
و حسینعلی خان معیر الممالک را مامور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال دیوانی را ماخوذ دارد و میرزا
یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی ادیب و لبیب و در روایت شعر شناگستران حضرت را طلیق اللسان بود بکرمان
فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده ظهیرالدوله ... میرزا را بنظم قمشه و سمیرم پیرون فرستاد
و عبدالمجید خان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که با شش هزار
تن سرباز عراقی و توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی باصفهان کوچ دهد و شاهزاده علینقی میرزای رکن
الدوله را مامور ساخت میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی و شاهزاده عبدالله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه و شاهزاده
بهمن میرزای بهاءالدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمدمهدی میرزا و ملک
ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمدولیخان
و محمدخان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمدحسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان بازدید بشمار کرده حکم
بر کوچ داد و نیز عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان
جمعی ایشان بنظام کرد آنگاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبدالله خان امین الدوله در دارالخلافه متوقف باشد
و باتفاق ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را نگران گردد و الله یارخان آصف الدوله امیر بار و منوچهرخان
معتمدالدوله ایچ آقاسی و حاجی محمدخان دولوی قاجار و پسرش علی محمدخان و محمدصادق خان دنبلی مخاطب بامیر

شورش نوری

سفر دوم شهریار تاجدار بفارس

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالار بار و محمد حسن خان دولوی قاجار ایشیک آقاسی باشی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملتزم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوری منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل گرکانی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسایل ساز و برگ راه کردند و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری از دارالخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده دوم جمادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی بسزا کرده و بنظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موکب سلطانی در حرکت آمده دهم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده غلام حسین خان سپهدار منقلای لشکر دو روزه از پیش همی شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شهریار داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا منزل شولستان آباده پذیره کردند و در سیم شهر رجب شهریار تاجدار در ظاهر شیراز بباغی که بفرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه بپیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را ده روزه بقانون ضیافت گذاشت اما شاهنشاه دویست هزار تومان زر او را بجای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس بازپرسی بسزا کرد و نیک و بد هر کس را جزا داد شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را بتقبیل سده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد برحسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت اما عبدالرضا خان یزدی که از حاضر شدن به پیشگاه سلطانی بیمناک بود میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر و برادرزادگان خویش و پیشکشی درخور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود بشفاعت میرزا سلیمان عبدالرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هریک نواختی جداگانه کرد میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در این وقت معروض افتاد که نیارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدرگاه آید این هنگام که خسرو میرزا باز شده بمهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا باصفهان شده ایلچی را بطرف همدان کوچ دهد بدان که بعد از ورود موکب پادشاهی بهمدان حاضر آستان باشد و نیز حکم رفت که نایب السلطنه خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان بدرگاه پیوندد و بعد از چهل روز از شیراز راه برگرفته طریق خوزستان و لرستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله را بفرمود

وزارت محمد زکی خان نوری در کرمان

تا بنه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بنه و آغروق و خزانه و صندوق و قورخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دارالخلافه سپرد مصطفی
قلیخان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و غلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و
قورخانه را سل داده با سرباز عراقی از راه فهلیان طی مسافت کند و در بهبهان برکاب پیوسته شود و شهنشاه
در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت
ارژن تا کازرون برانداز کثرت سیلان سحاب که هر چشمه‌ساری رودی پهناور شد مجال حرکت محال مینمود
در توقف علف و آزوقه صعب بدست می‌شد ناچار اردوی پادشاهی بعد از پنجروز بحرکت آمد و از رود
شکرف مردم بزحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان و شعب بوان که از جنات اربعه جهان شمرده می‌شود
خیمه زدند و بقلعه سفید که در فراز کوهی صعب‌ست نگران آمدند از قضا در این منزل چون هنگام ناهار شکستن
رسید و خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند شهریار را رغبتی باکل اغذیه نرفت و بجامی از جلاب قناعت
افتاد ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان باز پس بردند و خویشتن بخوردند مزاجها دیگرگون شد و پنجاه تن
افزون مبتلا بقی و اسهال و بیهوشی گشت ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف
مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بستر بان افتاده بود و میرزا حسین
حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است و بعضی چنان فحص کردند که طباخان در منزل
سراب بهرام از چشمه که آب آن بسمیت معروفست آب برگرفته اند و ندانسته بکار برده اند بالجمله شاهزاده
حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار بمنزل سراب کوچ داد و همه روز و همه
شب سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود سنگ شیر لشکریان بزحمت تمام عبور کردند و از آنجا از
منزل بست و خیرآباد گذشته رود خیرآباد را بهولی تمام بسپردند و طی مسافت کرده بکنار آب کردستان
و در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند سپهدار با توپخانه در آنجا برکاب پیوست و از آنجا بمنزل کوه سیاه شتافته از
عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن و نخچیر افکندن
گرد آن اراضی و دشت برآمد دو شیر نر از بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت و شاهزاده حسام
السلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره بپای برد و شیخ مسادر حاکم حب
نیز دران منزل پیشکش خویش بگذرانید از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی بشوشتر سفر کرده و در آنجا لشکر
عراقی را رخصت وطن دهد و خود منتظر موکب پادشاهی باشد آنگاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده
و در ارض رامهرمز فرود شد مردمان گویند اگرچه استوار نباشد که درخت نارنجی نوشیروان عادل بدست بیت
خویش غرس کرده و درختی را که همانست دانند هنوز سبز و ریان و بارآور و طری است و مجوسان بدان
تقرب جویند مع القصه شهریار تاجدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سدی سدید
که شاهزاده محمد علی میرزا برود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه شکستن آن سد و بستن آن بدست
والرین قیصر در عهد شاپور ذو الاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد بالجمله سدی که شاهزاده
محمد علی میرزا کرده در اینوقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این حروف تجدید کردم پانصد

و پنجاه ذرع طول آن سد است و شصت ذرع قطر و سی ذرع ارتفاع دارد اما قطر آن که در نشیب آب شصت ذرع است چون بر فراز آب آید بیست ذرع شود و بالجمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از شوشتر بلده دزفول کوچ داد و بعد از پنج روز از آنجا بیرون شده بیست و سیم رمضان در قصبه خرم آباد منزل فرود شد و در این ایام هیچ وقت لشکر را نیز از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرم آباد فتاد

و تاریخ سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد منزل

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری چون دو ساعت و چهارده دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم رمضان بر آمد آفتاب به بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم عید نوروز از خرم آباد به بروجرد سفر کرد و از آنجا بملایر نزول فرمود و روز پنجم شوال وارد همدان گشت و نیز ال دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نیز نایب السلطنه با خسرو میرزا از راه برسید شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب یکتن او را بضیافت طلب کردند و بخورشهای گوناگون و سازو برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه به تشریف پادشاه شادکام شده رخصت مراجعت یافت و اینوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر ظل سلطان باتفاق دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده جبین ضراعت برخاک نهادند و خواستار شدند که که سی سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دار الخلافه طهران فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرم آباد گسترده شد در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر ییلاق در اراضی عراق توقف نفرماید بلکه طریق دار الخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آرد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را فرمود تا در همدان متوقف شده حدود بغداد را همی نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده هشتم ذی قعده وارد دار الخلافه گشت و این هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته باتفاق کریم خان زعفرانلو هشت هزار تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی چناران و رادکان را معرض نهب و غارت در آورد و رضا قلیخان پسر بیگلر خان چاپشلو را که حکومت دره جز داشت هم با خود یار کرده باغوای والی خوارزم پرداخت و اللهقلی توره فریفته سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه و ازبک تاراج خراسان را تصمیم عزم داده تا کنار رود طرق براند شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزمجوی فراهم کرده باستقبال جنگ تا پایان الان دشت تاختن کرد و والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی بخیوق نهاد لاجرم احمد علی میرزا با راضی پشت کوه که در تصرف صید محمد خان بود تاختن برد و صید محمد خان روی بدره جز نهاد و با رضا قلی خان هم پشت گشت سلیمان آقا برادر رضا قلی خان چون از برادر خوفناک بود در قلعه محمد آباد دامن حبت و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد صید محمد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه بکنار قلعه محمد آباد آمده حمله افکند با گلوله تفنگ یکی از قلعگیان جان بداد واز

لشکر کشیدن شاهزاده بخراسان

انسوی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و از آنسوی احمد علی میرزا در اراضی پشت کوه قلعهٔ جعفر را بقوّت توبهای بارهکوب مفتوح ساخت و فتح دیگر
قلاع که در سپردن در بند قلعهٔ کلات است سهل گشت بالجمله آن اراضی را بتحت فرمان کرده قبایل جلایر را
بحملهٔ کوچ داد و در ازای اسرای کرد چنارانی بجعفر قلیخان شادلو سپرد و باز بمشهد مقدس شد و خبر این
فتح در خیمهٔ محرّم در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در اینسال بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شاهنشاه
میرزا زکی نوری مستوفی در گذشت و فرزندش میرزا محمّد تقی بجای او منصوب گشت و محمّد حسن خان دولوی قاجار
وداع جهان گفت و پسرش محمّد امین خان بجای او ایشیک آقاسی باشی شد و هم در اینسال بخواستاری مردم کرمانشاهان
دیگر باره شاهنشاه محمّد حسین میرزای پسر شاهزاده محمّد علی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و
پس از رسیدن محمّد حسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت
فرمان محمّد علی میرزا بودند و هم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند بر نگذشت که حکومت شاهزاده
محمّد تقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالک لغزش یافت چند کرّت اصلاح ذات بین را از جانبین رسل و رسایل
انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت بمغالبت کشید و از مصالحت بمناطحت انجامید محمّد حسین میرزا از مردم کوران
و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعهٔ خرّم آباد براند و شاهزادهٔ حسام السلطنه مدافعهٔ او را بتجهیز لشکر
پرداخت این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم و چون شاهزاده محمود نیز برحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف
بود مرا نیز بفرمان حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن نمیگذاشتند تا مبادا برعایت شاهزاده محمود در حضرت
شاهنشاه سعایتی کنم و شکایتی آغازم یا محمّد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم بالجمله حسام
السلطنه از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یار احمدی و سکوند و جنوند لشکری فراهم کرده باستقبال جنگ
محمّد حسین میرزا تا اراضی اشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همیون حاکم نهاوند را طلب فرموده تا نزد
محمّد حسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن بصلاح کند و رسم منازعت را از میانه برگیرد کارداران محمّد حسین میرزا
معروض داشتند که شاهزاده همیون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مفاصفه بتسخیر
کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همیون میرزا را بر اسبی کودن برنشاندند و بکرمانشاهان بردند و ملازمان
رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته رها دادند در اینوقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمّد
حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق موّدت و مصافات می سپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر و تویسرکان
که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرد و قبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند با سپاهی آراسته
بر سر بروجرد آمد نور محمّد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود بحفظ و حراست
آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بربسته تفنگچیان جلادت پیشه در برج و باره برگماشت و شیخعلی میرزا
همچنانکه از گرد راه برسید توبهای بارهکوب را بجانب شهر گشاده داد و لشکرا و بسوی دروازه هسی حمله افکندند
از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدینگونه رفت و در میانه میرزا حسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلولهٔ تفنگ زخمی
برداشت از آنسوی شاهنگاه این خبر با حسام السلطنه بردند و او متوانی بنه و آغروق را در لشکرگاه خود گذاشته چون
عقاب صید دیده بشتاب گرفت و تا بامداد اسب براند صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شد و حکم داد تا لشکر برفراز

فوت میرزا زکی

فوت محمّد حسن خان قاجار

تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمّد حسین میرزا و جنگ شاهزادگان عراق

پشته که در بیرون بلده بروجرد است درآمدند و عرّادهای توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاه بیان از چپ و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسید توپخانه را وقعی ننهاد و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا بجانب نشیب زیانی نتوانست بود لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته بر آمدند مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کردن یکبار راه هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و میرزا اسمعیل خان گلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هزیمت اسبش بوحل نشست و یکتن از مردم سکوند با گلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد و رحیم خان سکوند که مردی دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظرعلی میرزا را بگرفت تا از اسب بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه بجانب رحیم خان حمله برد رحیم خان از آهنگ او دست از نظرعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را بر داشته بملایر گریخت آقا سید مراد که یکتن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحرالعلوم بود و رنجیده خاطر نیز و شیخعلی میرزا روز میگذاشت با چند تن از بزرگان زندیه دستگیر گشتند حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامهای دیگرگون در بر کرده از میان بازار بروجرد با مسخرگان عبور دادند و بند برنهادند و خود با کبر و خیلای تمام درآمده در دارالایاله خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را بنهب و غارت برگرفته بمرابع و مساکن خویش شتافتند دیگر باره حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و چهارده هزار تن عرض سپاه داده بدفع محمد حسین میرزا از بروجرد بیرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعه خرم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سربازگوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران را در قفای پیادگان جای کرد و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین بشمال همی شد بالجمله روز هشتم محرم سال هزار و دویست و چهل و شش هجری در بیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران پیرانوند و باجلان و بختیاری اسب برجهاندند و هم عنان حمله افکندند از اینسوی سربازگوران و تفنگچیان کلهر و زنگنه یکباره دهان تفنگها بگشادند و آن جماعت را دفع دادند دیگر باره سواران حسام السلطنه گرد هم بر آمدند و همداستان گشته حمله دیگر افکندند درین نوبت نیز با زخم گلوله باز پس نشستند در اینوقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در لشکرگاه او میزیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده بسر دیگر برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه ثلمه و رخنه افکند و با این همه سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کرت سیم حمله انگیختند محمد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون وصیت همی فرمود و بجنگ و آهنگ تحریض همی داد این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ پشت با جنگ دادند دیگر نه ایستادند و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده در قفای هزیمتیان بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند

حسام السلطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشته با یکصد تن بشهر بروجرد درآمد این هنگام

بهجون

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

[illegible]

چون کارداران او را ضعفی پدیدار گشت و دوراندیشی در امور و حفظ حدود و ثغور فتور یافت برادران دو فرزندان
حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی مجتهد نگارنده این کتاب مبارک را از شهر بند بروجرد بسردن آوردند
تا اراضی سهربند که در تحت فرمان غلامحسین خان سپهدار بود بسلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده بدارالخلافه
سفر کردم بالجمله مملکت لرستان بر کارداران محمدحسین میرزا مسلم گشت و هم در اینسال جلال الدوله مهدی
علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لشکر نیز بزیارت عتبات عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا
زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت باز و آرکوچ همی داد در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان
تکه تاختند و دویست تن از معتبرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند اموال
و اثقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند در میانه معادل یکصد هزار تومان اموال مهدیعلی خان بغارت
رفت و خود نیز اسیر شد چون اینخبر در حضرت پادشاه معروض افتاد رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان را
منشور کرد که مهدیعلی خان را از ترکمانان تکه باز ستاند رضاقلیخان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد
که خون مهدیعلی خان در میانه هدر شود کس بازرکانی فرستاد تا او را از زجه شیخ ابراهیم جزایری که هم باسیر
برده بودند بهزار تومان زر مسکوک خریده روانه دارالخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ
و ساز داد و آنگاه حاجی اسمعیل خان شیبانی را با جماعتی از لشکر بکیفر ترکمانان مأمور بخراسان فرمود و حاجی اسمعیل
خان مریض گشته در یکمنزلی مشهد بدرود جهان کرد و هم در این هنگام منوچهر خان افشار والی میمنه و شبرغان
عبدالرحمن یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر یکتن از
شاهزادگان بدین اراضی مأمور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلده بلخ را مفتوح ساخته
بکارداران حضرت سپاریم فرستاده او را عطوفتی بسزا کرده رخصت انصراف دادند و هم در اینسال بهرام خان
ولد بنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل و الوس خود را فراهم کند
مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمدخان قرائی وقت را
غنیمت شمرد و با مردم خویش باراضی جام و باخرز تاخته یعقوب خان و آقاخان عمزادگان بهرام خان را با پنجاه
تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را تحت فرمان کرد و هم در اینسال چنانکه مذکور شد حسینعلی خان
جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمد و از شاهنشاه منشور ملاطفت گرفته سفر سند کرد و در نزد میرمراد علیخان والی سند
خود را سفیر ایران نام نهاد و مذکور نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه
پیکران بدان اراضی تاختن کنند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند والی سند بیمناک
شد و میرزا محمدعلی شیرازی را با چند تن دیگر بسفارت ایران برگماشت و سه زنجیر فیل و سی بافته از نسیج کشمیر
برسم پیشکش انفاذ داشت میرزا محمدعلی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه
بحر به بندر مبمبئی آمده و از آنجا طریق دارالخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بدرگاه آمد و میرزا محمدعلی
یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و تقبیل سده سلطنت کرده پیشکش خود را پیش داشت و خواستار
رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجیت سنگه پادشاه کشمیر مملکت سند محفوظ ماند شاهنشاه او را بنواخت و

[illegible]

[illegible]

و معادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظر علیخان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را بسفارت
سند مأمور ساخته و جایزهٔ لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علیخان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الآخره
او را با تفاق میرزا محمد علی کسیل سند فرمود و هم در اینسال عبدالرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک راور
که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نمود و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت
شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را بمحاصره انداخت و تیمور
میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که اینوقت در آباده سورمق متوقف بود هم نزدیک خویش
طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار
اندیشید که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله
میرزا پسر ظل سلطان را بحکومت یزد بیرون فرستاد تا باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره
باز دارد و طریق کرمان سپارد بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده
ابرام بر زیادت شد و مدت ده ماه اینکار بدراز کشید و گاه گاه عبدالرضا خان بدست آویز اینکه حکومت یزد
با ظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متمکن است لشکری فراهم کرده
از دروازه بیرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمد زکیخان نوری وزیر
شاهزاده مریض شده وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود از زخم گلولهٔ
مردم عبدالرضا خان درگذشت در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور
خواهیم داشت نیکو آنست که نخست قلعهٔ یزد را بگشاید آنگاه بجانب خراسان شود و چون این منشور بنایب السلطنه
رسید با ده هزار تن سرباز و بیست و پنج عراده توپ از اردبیل بیرون شده تا بزنجان بتاخت و از آنجا
ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قایم مقام
و معدودی از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت شاهنشاه فرمود که نخست قلعه
یزد را مفتوح سازد و عبدالرضا خان را بر گیرد آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین
محاصره اقدام نمود روانه درگاه دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان
از دار الخلافه بیرون شده راه یزد برگرفت و چون در منزل عقدا برسید عبدالرضا خان و تمامت خویشاوندان
با تیغ و کفن بحضرت او شتافتند و روی ضراعت بخاک سودند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در
عقدا استماع نمود چپاول مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد درآمد کار آن
بلده را بنظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و
آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود
هلاکو میرزا را تا دو منزل باستقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود نیز پذیره کرد و بخدمات نیک رفت
پرداخت و چون شهریار تاجدار آمحمد کریم پیشخدمت را باحضار شجاع السلطنه کسیل فرموده بود هم با نایب السلطنه
فرمود و در نباشد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن

بدرگاه

قشون کشی شجاع السلطنه بیزد

فوت محمد زکیخان نوری

فوت محمد کاظم خان

سفر نایب السلطنه بیزد

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بدرگاه تقاعدی ورزد یا تباعدی گیرد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یکفوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار ملازم رکاب او ساخت تا او را بدار الخلافه کوچ دادند و هم درین سال میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه اسبق المجاهدین لقب یافته بود وداع زندگانی گفت و این میرحسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس بنزدیک ینقاویچ شتافت تا شاید که حکومت طالش را بدست گیرد چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده بدولت روس پناه برد یا از روس بایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه برحسب فرمان شاهنشاه کس بنزد ینقاویچ فرستاده میرحسن خان را طلب کرد و ینقاویچ بیتوانی او را روانه نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرده فرمان کرد که چنانش بدارد که فرار نتواند کرد بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق دیگر باره میرحسن خان فرصت بدست کرده از خلخال بطالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرده باراضی لنکران و ارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی را بتحت فرمان کرد چون اینخبر به ینقاویچ رسید بکارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میرحسن خان باجازت شماست این گناه کار هر دو دولت است ما لشکری بدفع او بر میگماریم شما نیز از آنجانب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج سپاهی اردبیل را بسوی طالش فرستاد و ینقاویچ نیز لشکری مامور کرد میرحسن خان در میانه بیچاره ماند لابد در عشر آخر شوال بانزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده بدار الخلافه طهران آمد ینقاویچ بیمناک بود که مبادا دیگرباره میرحسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد از کارداران ایران خواستار بود که او را روانه تفلیس دارند از قضا میرحسن خان مریض گشت و بمرض استسقا درگذشت و هم درین سال دیگرباره محمد خان قرائی و یلنگ توشخان برادر سید محمد خان جلایر حاکم کلات با اللهقلی توره پادشاه خوارزم ساز ارادت و صداقت طراز کردند و باب رسل و رسایل باز داشتند و یلنگ توشخان نزدیک خوان خوارزم رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان ساروق را بنهب و غارت خراسان برانگیخت از اینسوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده باستقبال جنگ تاختن کرد در پل خاتون نزدیک بسیرجس با ترکمانان دوچار شده آن جماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خوان خوارزم نزدیک محمد خان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمد علی میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و اللهقلی توره از اینمعنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده اظهار موالفت و مواصدت همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و ساروق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا از در ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکشی لایق پیش گذرانیده اسیران خود را رها ساختند در اینوقت یلنگ توشخان و محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت اینحال در حضرت شهریار مکشوف افتاد و شاهنشاه ایران پنجشنبه ششم ذی حجه از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کمره کوچ برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان بحضرت پیوستند و غلامحسین خان سپهدار که فرمانگذار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه

و علف و آزوقه سپاه خود داری نکرد و بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شد شهریار تاجدار شاهزادگانرا
رخصت انصراف داده از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرهٔ شهر
محرم سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن دهتیر که از اراضی چهار محال است فرود شد. از آنجا عبدالله
خان امین الدوله را بجهة رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود و در قمشه شاهزاده حسینعلی میرزای
فرمانفرمای فارس که بقصد تقبیل سدهٔ سلطنت می‌شتافت بازخورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت
داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش
پیش داشتند این هنگام نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروانرا بحکومت
چارمحال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه
کرد و هم در آنجا یکماه توقف فرمود و این هنگام ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در
سبزوار حکومت داشت اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما به تمرّد ملکزادگی و سکر جوانی کردارهای ناپسندیده داشت
از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او
بجان آمدند و برشوریدند ناچار از سبزوار بدامغان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب پادشاه در بارهٔ بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده سرچشمهٔ آب زنده رود و آب کرند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه ده کرد لشکرگاه
گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در
کرمان گذاشت و سلیمانخان کیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریه ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع
بلآلی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد
و ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی عمزادهٔ قایم مقام ملازم
خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است منظم کند
پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد
که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضا خان برسم گروگان روانهٔ آذربایجان فرمود و بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریه ده کرد کوچ داده پنجروز در نجف آباد توقف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی دار اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضا خان یزدی
و شفیع خان که مردم راور کرمان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان همی شدند در اینوقت که

فرمانفرما رفت

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

فرار عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضا خان در قلعهٔ بافق جای کرد و شفیع خان بقلعهٔ راور در رفت و نایب السلطنه در منزل قمشه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه بتسخیر قلعهٔ راور بشتافت و سلیمانخان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود در سر بافق تاختن برد با الجمله یوسف خان بحکم یورش و ضرب گلولهٔ توپ در سه ساعت قلعهٔ راور را فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانهٔ اردبیل داشت و عبدالرضا خان در هنگامیکه سربازان یورش بقلعهٔ بافق میدادند با چند تن از بنی اعمام خود بجانب طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامهٔ گرانبها خلعت کرد و هم در اینوقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا بر شوریدند و دست آن نداشت که آن فتنهٔ برخاسته را بنشانند ناچار با چند تن از فرزندان خود راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد واقفان درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر بلد ما را که بسنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد بسرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و درآمیخته و گاه دست طلب بدامان مردی نامجرب زده و بدو مخذوف را از وی مکشوف خواسته و سرّ مکتوم را از او معلوم دانسته و بخاطر خویش از تحریک و تفصیل مادهٔ ارض بیضا سپرده و بحجر مکرم و کیمیای اعظم رسیده و گاه دیگر در بر روی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان والهٔ رخسار و شیفتهٔ دیدار تو شده است با اینکه چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر دوشیزگان از او برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دست بکش کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای او بود در رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لآلی شاهوار در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده و حلی و حلل بستند و تا هفته چندانکه شاهزاده را ذخایر و دفاین بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی پس گوش روا ندارد و اینک بگرمابه شو و بدن را از موی زیادی پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب کرده ساختهٔ زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پریها بعطر آموخته است چون شاهزاده کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من برواق شده بسوختن بخور و خواندن عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و برواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و در رو بود برگرفت

و با یکتن ملازم خود و دو دست اسب حمل داد و از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاه راه اشتغال بر نشستی
سالی براه میرفت چون ساعت بهفت رسید دگر تطلب دنیا مدتی با اضطراب والتهاب بزیست آنگاه
برخاسته به پشت رواق آمد و چند کرت ندا در داد و جواب نشنید پتوانی بر رواق در رفت و صورت حال را
باز دانست افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راهی و طریقی پیدا است صد سوار بیرون
فرستاد و چندانکه در دنبال وی شتافتند نشانی از او نیافتند مع القصه بعد از اصغای کلمات دادخواهان شاهزاده
پتوانی غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال تویسرکان و ملایر را بحجت فرمان خویش بدارد تا در میان
شاهزاده و دادخواهان بازپرسی بسزا فرماید آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مامور فرمود تا برفت و
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده یکهزار تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدرگاه آورد و این جماعت یک نیمه با شاهزاده کار بموافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار این جماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان باصفهان شوند و در
محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند
شاهزاده بقدم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و روی دل مردم را با خویش
کرد و هم بحکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکارداران
دولت مرقوم داشت و شهریار تاجدار دیگر باره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین
بهبهانی را با او همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کند بعرض رساند و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد [illegible] را
از قبل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت
پذیر گردد و هم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و خوار و جندق
پنج تن از صعالیک بلوچ و پانزده نیزه سر از آنجماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند بدرگاه
فرستاد و حکم شد تا سر زندگان را نیز از تن دور کردند آنگاه معادل دویست هزار تومان از منال
دیوانی مملکت فارس بسبب آفت ملخ خوارگی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را
رخصت انصراف داد و پسران شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوکتای قاآن
میرزا را ملازم رکاب او فرمود و شنبه هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود
و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از صد هزار تن افزون بمرض
طاعون درگذشت و این بلا در پیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سالها در کرمانشاهان و همدان و نهاوند
و بروجرد و آذربایجان ساری بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران زیانی اندک کرد و یزد
و اصفهان و کاشان و قم محفوظ بماند اما نایب السلطنه چنانکه بشرح رفت از راه اصفهان و کاشان
طی مسافت کرده در اراضی ورامین سه روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سوار دوصانلو
و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلده سبزوار براند و سرزنند خود مهرمان میرزا را بحکومت آن بلده

[illegible] خراسان

نصب

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

غضب کرد و محمد رضا خان فراهانی را بوزارت او برکشید و تسخیر قلعهٔ سلطان میدان را که در تحت حکومت رضا قلیخان زعفرانلو بود تصمیم عزم داده از سبزوار بیرون شد و در کنار قلعهٔ سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمد حسین خان زنگنه را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود بنزدیک رضا قلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد و اگر نه خاک خویشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلعهٔ سلطان میدان را سربازان لشکر نقوت یورش فرو گیرند اسمعیل بیک میدانی که با فوجی شمخالچی از قبل رضا قلیخان نگاهبان قلعه بود سه روزه مهلت نهاد و رضا قلیخان را آگهی داد و او میرزا محمد رضا معتمد خود را کسیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قایم مقام بخبوشان شده او را مطمئن خاطر سازد نایب السلطنه بفرمود تا قایم مقام باتفاق میرزا موسی رشتی که در خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت بخبوشان شد و با رضا قلیخان چند روز سخن کردند و هم عاقبت رضا قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بکروگان دهم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خبوشان به بیرون طلب نکنند و از حاضر شدن بحضرت معفو دارند کس فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعهٔ سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و در روز دیگر پسر خود حسینقلی خان را باتفاق جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعهٔ محمد آباد را نیز تفویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسیورغال عطا فرمود آنگاه محمد جعفر خان باجانلو را با یکصد نفر سرباز بحفظ قلعهٔ سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمد زمان خان قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود در روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت علیمراد خان جوینی خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستم خان چوله و محمد خان نغایری از پس یکدیگر تقبیل حضرت پوسند و بلنک توشخان جلایر حاکم کلات بیست و دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت جنوق مامور داشت و خوان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را کسیل سازی و اگر نه ساخته جنگ میباش بلنک توشخان چون بکلات آمد مریض شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز شاهزاده احمد علی میرزا چون مامور بسفر دار الخلافه بود از خراسان کوچ داد و پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد طهران گشت و از آنسوی خسرو میرزا بر حسب فرمان با لشکر از کرمان بیزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میر علینقی خان در میهمان پذیری نیکو خدمتی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمد تقی خان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت در تقبیل سدهٔ نایب السلطنه کار به تسویف و مماطله میگذاشت بالجمله خسرو میرزا از طبس نیز لشکر نخعی و لالوئی و زنگوئی را ملتزم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعهٔ سلطان آباد لشکرگاه کرد محمد خان قرائی با چهار هزار تن مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعهٔ سلطان آباد چیره شود در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند نایب السلطنه کنون خاطر او را نگرش فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که بتوانی طریق تربت گیر که ما را مدد تو حاجت نیست لاجرم محمد خان باز شتافت و از اینسوی خسرو میرزا قلعهٔ سلطان آباد را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند

تسخیر قلعهٔ سلطان میدان

تسخیر ترشیز [illegible]

گرفت از میان قلعه بیرون شده گرفتار گردد و هزیمت گشت اینوقت میر علینقی خان حاکم طبس که هم از عرب
بود استیلای طلب برزده بدرون قلعه رفت و محمد تقی خان را بیم و امید داده نیز دیک حسن و میرزا آورد
جعفر قلیخان را در کشتن او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و برروی لشکر شاهزاده در بست
از در کارزار آمد پس دیوار نشست حسن و میرزا آتش غضب زبانه کشید و حکم بسوزش داد و یوسف خان امیر
توپخانه و سربازان جلادت طراز از چهار سوی سنگرها پیش بردند و بنقب حفر ارض دست یازیدند و از زخم
توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند و در زمانی اندک چنان کار بر قلعگیان سخت شد که بستن و بیرون
جعفر قلیخان را تصمیم عزم دادند و او این معنی را تفرس نمود و بیدرنگ باتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از
از درون در آویخت و روی بدرگاه نهاد شاهزاده بر روی بخشود و هم در آن روز که هیجدهم رمضان بود علی
اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز
عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد و بالجمله بعد از فتح سلطان آباد حسن و میرزا با لشکر بقلعه در آمد
و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت
بدست کرده با اهل خویش بمشهد مقدس گریخت و شجاع السلطنه بهمان هنگام حکومت خراسان داشت
مقدم او را بزرگ شمرد و چون کامران میرزا پسر شاهزاده محمود کار بمقاتلت کرد و شاه پسند خان که
یکتن از بزرگان افغان بود سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را بحت
حکومت پدر آرد بعد از سفر او بخراسان شاهزاده محمود بیلاق و با در گذشت این هنگام شاه پسند خان بدان
سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را
از تربت حیدریه کوچ داده به تبریز آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود و این هنگام
که حسن و میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد در آمد شبانگاه یکتن از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل
خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند
دادیا شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه
بعد از فتح سلطان آباد حسن و میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بود با دیگر
برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر برکاب نایب السلطنه پیوست

قتل حاجی فیروز افغان

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا بدرگاه پادشاه

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه
هفدهم شوال برگذشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام
جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزای حاکم گرگان و ترکمان یموت و گوکلان با لشکر استرآباد
و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرده ملازم خدمت نایب السلطنه شود و این هنگام جان
مکدانلد کنیز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهانی کرد و مستر کمبل نایب و قوم او بجای او منصوب شد
و کارداران انگلیس او را بتوقف دار الخلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظر علیخان قاجار

سنه تنگوزئیل

قزوینی

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قزوینی که بسفارت سند رفته بود مراجعت نمود و میر مراد علیخان والی سند مردیرا که منشی مهر علی نام داشت باتفاق او با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود بحضور در عنایت پادشاه گشته مراجعت بسند نمود و هم در اینسال شاه مراد بیک که یکتن از اکراد قپلر رواندوز است و بقوت جلادت و غلبه میر رواندوز نامور بود و بفرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه کرکوک و دوان سر بطغیان برآورد و در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری تاختن کرده اموال و اثقال مردم را منهوب ساخت چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد منشور رشد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکنند و در عشر آخر ذیحجه این هر دو لشکر پیوسته شدند و بجانب میر رواندوز سرعت نمودند او نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از تلاقی فریقین قریب بهزار تن از مردم میر رواندوز عرضه شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد میر رواندوز از میانه با جماعتی بسلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خذلان نشست و هم در اینسال دیگرباره در میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمة الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان کار بمقابله و مقاتله افتاد و چه جدا از مقاتله نخستین کارداران دولت در میان ایشان چنین حکومت کردند که بعد از آنکه حشمة الدوله خوزستان و لرستان را بحجت فرماندزیان حسام السلطنه را در سر حکومت آید و مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپردند اینوقت که هنگام رسید و حسام السلطنه مطالبه زر کرد حشمة الدوله روی بپیچید لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داده فرزند خود ابوالفتح میرزا را برای جمع لشکر میان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و پیرانوند نیز لشکری کرده سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود و ابوالفتح میرزا با لشکر بختیاری درکرونه راران بحضرت پدر پیوست بالجمله تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید نصرالله میرزا برادر حشمة الدوله که از قبل برادر حکومت لرستان داشت در قلعه متحصن گشت و برادر را آگهی فرستاد حشمة الدوله پتوانی پنجهزار تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب گرفت و تا نهاوند براند و همسیون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او را بسامان کرد اینوقت حشمة الدوله چنان صواب شمرد که نخستین بعزم تسخیر بروجرد پرداز و آنگاه با حسام السلطنه مصاف دهد و آهنگ بروجرد کرد و چون از این نیرنگ حسام السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ حشمة الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد و در چمن راه نخستین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابوالفتح میرزا که پیش تاز لشکر پدر بود دوچار آمدند و در هم افتادند ظفر ابوالفتح میرزا را بود و قراولان حشمة الدوله را هزیمت کرد و هم در اینوقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین مرند میرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند و آلات حرب و ضرب بگشادند نخستین مردم بختیاری و باجلان جلادتی کردند و لشکر حشمة الدوله را لختی باز پس بردند اینوقت مردم پیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند روی دل با حشمة الدوله داشتند

پیکبار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوسته شد سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند و دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکتنه تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و بکنار بروجرد آمده آن بلده را بمحاصره انداخت ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزمی همی داد و باز حصاری شد بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دارالخلافه سمر گشت شاهنشاه در خشم شد و بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمدحسین میرزای حشمة الدوله را از کنار بروجرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمدتقی میرزای حسام السلطنه اگر بکیفر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرده مبلغ صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند در حکومت بروجرد منصوب باشد والا او را نیز گسیل درگاه سازد و بضبط ملک و مال او پردازد سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد براند و در دوازده [illegible] و از آنجا عرض سپاه داده با ششهزار تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و در روز ورود حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مامور داشت و حسام السلطنه از شهر فرزند خود کامران میرزا را پذیره فرستاد بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمدحسین میرزا را بعد از آنکه چهل و پنج روز بروجرد را حصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد و آنگاه بشهر در رفته رتق و فتق بروجرد و چاپلق و بختیاری را بکارگذاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام السلطنه را بحضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دارالخلافه گرفت بعد از چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست و یکباره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد و چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را پیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه کرده ام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم و مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجزئیات وقایع نپرداخته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و اینکار جز در بحر مثنوی راست نیاید من بنده که در این کتاب مبارک هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود در این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود بالجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کردم تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنانست که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند

قصیده مسود اوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عراق

ز پور دستان تا چند و دار و گیر شدن — بداستان شهنشاه سخته گوی سخن
بهمن چگونه دلیران شوند در پرخاش — بهمن چگونه بزرگان بوند در داشن
چگونه عزم جهان کرد از این نورد و شتاب — چگونه نظم جهان داد از این فساد و فتن
سپرد در پی ختلی جهان فراز و فرود — گرفت پای ز خطی جهان زمین ز زمن

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حدیث حشمت شاه و تقی شه غازی ‌ ‌ ‌ فسانه گشت و شنیدی تو نیز بارها از من

در این قصیده بدین وزن و قافیت گفتم ‌ ‌ ‌ هزار دستان ساز و ستاره رهزن

سخن در این بنشاندم که در در دارا ‌ ‌ ‌ شدند گرد ملک زادگان مرد افکن

ستوده حشمت شاه و جهانگشا محمود . ‌ ‌ ‌ همان تقی شه و شاپور شاه چیره سخن

کنون سرآیم کز آن سپس ز دست قضا ‌ ‌ ‌ چه بر سر آمدشان و چه بودشان دیدن

بدان و تیره محمود شاه از بد چرخ ‌ ‌ ‌ نهفته ماند بری همچو گنج در زهمن

هنوز دلش چو آهن میان نار جفا ‌ ‌ ‌ هنوز تنش چو سندان بزیر پتک محن

بهیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست ‌ ‌ ‌ فلک همیشه بر او ران بدین فسانه و فن

ولی چو شاپور از پادشاه دستوری ‌ ‌ ‌ گرفت و گرد بدار الشجاعه باز وطن

بدان هوا که هنوز تنش فراغ در بنگه ‌ ‌ ‌ بدان هوس که هنوز تنش فروغ در روزن

ندیده بود که چون چیره قاید دوران ‌ ‌ ‌ ندیده بود که چون تیره اختر روشن

بجان تفته شود مور مار مرداد بار ‌ ‌ ‌ بدست خسته بود موم گوه ریم آهن

بلی ز پای ور آید کجا ز بر دستی ‌ ‌ ‌ بود بقمعش هر زیر دست دستان زن

شدند گرد همه خلق و خواست غوغائی ‌ ‌ ‌ که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن

تمام یکدل گشتند کز بد شاپور ‌ ‌ ‌ توان نشستن تا چند که به پیت حزن

کهیش نعل در آتش که کیمیا جوید ‌ ‌ ‌ بدین امید همی آب سوده در هاون

ز بسته چوه همی جسته ره گشائی دل ‌ ‌ ‌ به طلق کشته همی دیده زندگانی تن

گهی بداعیهٔ سلطنت برآرد سر ‌ ‌ ‌ که تاج شه را درخور نباشد الا من

سنبر ساز و نای و خشن کند آواز ‌ ‌ ‌ همه ز نیزه و باز و گرزه و دمن

گهی چو دیو گرفته کند هوای پری ‌ ‌ ‌ پری پژوه و هم زیب و زینت مسکن

برای وصل پری شسته تن بگرمابه ‌ ‌ ‌ سترده موی زیاد از مغاکهای بدن

از این چنین کس آیین عدل و شیمهٔ داد ‌ ‌ ‌ حدیث سست همیون هست و دیده و در زن

بس این سخن بسر دند و ره نورد شدند ‌ ‌ ‌ بسوی درگه دارا سپهر امن و امن

در اصفهان بزمین بوس شاه پیوستند ‌ ‌ ‌ خروش و ولوله برشد ز کلهٔ او کن

ملک بپاسخشان لب گشاد و از در داد ‌ ‌ ‌ که دل پریش نباشید زار و آسیون

بحکم شرع میان شما حکم آیم ‌ ‌ ‌ که از نخستم این شیوه بود مستحسن

سپس بخواست بدربار چیره دل شاپور ‌ ‌ ‌ که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن

بکارخانهٔ شرع محمد مختار ‌ ‌ ‌ چه شاه و شحنه و چه شهر و ده و در و برزن

اگر ز فخر امم پیشوای دین باقر ‌ ‌ ‌ که جز برایش شوان شناخته فرض و سنن

[illegible]

یکی شال بسیاری که این گروه تورا  بکذب و بهتان آلوده میکند دامن
تو جاه دانه برین قوم حکمران باشی  بفال نیک درائی بخانه و نامن
در این گروه از او آورند منشوری  که جز براستی اید ز نزاند دهاند سخن
بری ز رونت کذاریم جاه و دانه زنند  زمانه مینی هرکز بجز شکنج و شجن
بگفت و خواست سپس مهر مجد و محور ملک  سپهبد آیت نیروی قادر ذوالمن
بده و سپرد همه ملک و مخزن شاپور  که خود تو زیور ملکی و زینت مخزن
کنون نکر که از این دو که آورد منشور  که با دروغ قرین و که با فروغ قرن
کر این گروه بکذب بند نایشان بفشار  و کر که فریه ز شاپور پنج او برکن
سپس جنابه روان زی جناب فخر امم  شدند و خواست ز درکاه شورش و شیون
بلا به کشمدای پیشوای دین مبین  یکی بنجشا بر خستکان ظلم و محن
ز خوی و خصلت شاپور و کیش و ملت او  کنیم یک یک بر تو عیان بوجه حسن
اکر باین صفت و شیمه لایق حکم است  نهاده ایم بحکمش چو بندکان کردن
و کر نه برهان ایمردم ذلیل ضعیف  ز چنک ظالم غدار و جابر ریمن
کواه شیخ الاسلام و نایب الصدر است  که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
ز هم نداند ریش سفید و زلف سیاه  کو نیاز چه فریها و چه بتا رسن
ز شیرخواره ندانسته مرد صدساله  کسی نماند که پیتان نیار دشش بدهن
حلال داند خون زنان و خون کسان  چو آب صافی شریان کشیده در ردی دن
کسی که سلوی و من برک و ساز خوان کردی  کنون نباشد قادر ببرک آویشن
کسی که بشش همی رنجه بود از خارا  کنون بخاری هر شب نهد بخار اتن
نوانخواهد در ما مکر نبای یتیم  ثمر بخوید از ما مکر که سیب ذقن
کسان نخسند خواب جز بخاک مزار  زنان ما بنود امن جز ز مرد و عنن
بس اینچنین بسر و ندتا و ضیع و شریف  کریستند برایشان چو ابر در بهمن
ستوده فخر امم کفت شادمان باشید  که آید از پس تنکی و رنج نعمت و من
درست کشت که شاپور کافرست و لعین  کزیده است یزدان پاک اهرمن
نکاشت کفر و تی و پس بران نهاد نکین  بسوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرکز نه از مسلمانیست  که بر مسلمانان باشد امیر سر و علن
از این محاکمه شاپور زنیک ماند شکفت  که بایداز پی این چاره جادوی جوزن
شغیع ساخت امین شه و شبانکه نیز  بپای ما چان هر دو شدند زانو زن
سرود امین جبابنان سپس بفخر امم  که کر چه فتنه شاپور بر تو شد روشن

دلی

یشال یعنی [illegible]

فریه یعنی [illegible]

نیستم یعنی [illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

دن چو مردم پشیمانی آرد ز عصیان / تو به پذیرد از جرمش ایزد ذوالمنن
کنون بتو به گرائید راست چون شاپور / ز جرم او بگذر شاخ دولتش مشکن
بدین دو تیره دل سخت نرم کردندش / به تیشه حیلت و نیرنگ کوفتند آهن
نگاه فخر امم گفت حکمران شاپور / بدین گروه بدین سان نماند این سخن
دگر نماند پی خلق چاره که بر او د / زکم وکیف نیارست هیچکس لم و لن
دگر صلاح نباچار را بر بستند / ز نزد گشته و مسکین بجانب مسکن
ز پی چو ضیغم غضبان بریده شاپور / رسید و باز رشش دار الشجاعه شد مکمن
هنوز بست بر آن زمره پس نگر سلطان / هنوز رسته بر آن کله پیشه رو پازن
کنون جز و تقی شه نیوشش حشمت شاه / د و شیر مرد و باز و دو مرد شیر اوژن
تقی شه از در دارا چو یافت دستوری / بسوی دار سرور درآمد و بنمود وطن
بجای عیش عنا دید و جای سیم سفال / بجای نال و بال و بجای جشن حزن
نه غازیان کمانکش بگاه کوشش و کین / نه مهوشان جفاجو بوقت شوخی و شمن
نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان / نه آن حسام یمانی نه آن نسیج یمن
بدست خصم نیارست دید ثروت خویش / ز درد و درد و زرشش آشوفت مغز کین کهن
یک انجمن ز مهان کرد و گفت کای رادان / یکی به پیسید آخر بزند کاسه من
عدو بگلشن خلد اندرون شوکت تر است / فراخ کیهان بر من ز رزو تنگ گلخن
نگشته اند که هرچه از حرم برنابند / نها و ده اند به تیغ زبان هر دو قطعن
شما چه چاره سکالید از پی این کار / خیان کنید که من سینه بر زنم دامن
بپاسخش همه گفتند با زبان سنان / همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن
بنوک تیر توان رخنه کرد در اعدا / به تیغ تیز توان کینه خواست از دشمن
تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود / سران لشکر را خواست نزد ایسر و ایمن
بگفت ای شده بدنام هر بشر و شهر / از آن بتر که پس از کشتگان دیدن تن
بر شما را باید بجای جفت احبل / تن شما را شاید بجای جامه کفن
به جانوری چنین موت اسود هست اولی / ز زندگی چنین مرگ احمر است احسن
چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران / ... به گفت شد از پاسخ ایدریم الکن
اگر که کینه ز خصم عدو باز کشیم / چراغ بخت نه ایم خاسی از ز دعن
اگر ز ننگ نبر رفته نام باز خریم / بیفکنیم به آب و بآتش اندر تن
حلال بر تو مانند شیر مادر خون / حرام بر ما بر سان مام مادر زن
ز این گرانه تقی شه دل استوار نمود / بعزم رزم میان بست یکدل و یکتن

بخواست فوج یلان دکشن منود سپاه — که بود درخور این داوری سپاه‌کشن
بسوی مرز لرستان ز خاک دار سرور — سپه براند بکردار سیل بنیان کن
مکان بپای سپه ور گرفت بو که کند — بکوه خاره رخنه بگرز خاره شکن
بدز درون بر نصرت شه آگهی بردند — که بردمید ز گلزار خرمی راسن
تقی شه است و دو پور سوار نیزه‌گذار — که ردی باره کند بر تو پشت پالاون
از این فسانه چو آگاه گشت نصرت شاه — بخواست پیکی گوینده و بدیع سخن
بگفت زاید ز بشتاب نزد حشمت شاه — ولی برفتن پای از پر عقاب شکن
بگو چه نشسته آسوده خیز و رزم آرای — فغان کوس گزین از نوای ارامن
تقی شه است و فزون از ستاره مرد دلیر — نه دیر گز ما برتابد اختر روشن
اگر بپوئیه کنجی بسیج رنج نمایی — وگر نه مار را در کام اژدها مفکن
رها نمودند و بخواست پیک دگر — بدو سر و دگر بیدار مغز و بادی بن
بپو بنشر و تقی شه ولی بگاه پیام — ز آب و آتش آکنده کن فضای دهن
اگر بنرمی برتافت رخ سپاس گذار — وگر نه بر سخن پوش جامهای خشن
بگو که راه نشاید برید بر گردون — بگو که کوه نشاید کشید بر گردن
گرفتم آنکه کشودیم بر تو این مشکوی — گرفتم آنکه سپردیم بر تو این مأمن
چه سود زانکه نتانی نگاه داشتنش — نه داشتنی و سپردی به تیز دم آهن
مگر فرامش کردی هنر حشمت شاه — که خار داند پور پشنگ و رزم پشن
مگر ندیدی آن ننگ و تنگ در میدان — مگر ندیدی آن توش و تاب در جوشن
نه دیر گاید باید ربسان گرسنه شیر — بگاه کوه بر آتش بداز سم توسن
بپای بور دگرگون کند فراز و فرود — ببانگ کوس دگرسان کند زمین و زمن
سپه بدار سر در آور دچو پور پشنگ — جهان بروی تو سازد چو چاه بر بیژن
اگر بمیدان زان اژدها سبق بردی — مسلم است ترا جاودانه این مخزن
وگر نه پیهده این سختی و بلا به مکش — چو شیر غضبان هر لحظه بر بما مشکن
طمع مکن که نه ما گله ایم و تو سرحان — هوا مپز که نه تو آتشی و ما خرمن
مپین که آب سیه ور بود به از حیوان — مپین که خاک لرستان بود به از لادن
چه زین تو را که بود لعل ناب بر بدخش — چه زین تو را که بود در نغز بر عدن
بسا که سر شده ور بویه کله داری — نگاهدار سر و تار این هوس به متن
سخن رسید به بن رهسپار آمد پیک — بر تقی شه و بسرود با شنا و سون
کزین هوا بگذر نام خود هبا به مکن — که این هوس نفکن بیخ ما ز بن به مکن

تقی شه

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تقی شه از سخن او بخشم رفت و سرود
که هان بپو بر نصرت شه و بگو از من

کمانکش که بود این حصار رویین دز
نه این سپاه بود هر شی چو رویین تن

اگر چو ماهی سازی میان آب مکان
وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وکن

همی درآیم در قعر یم نهنگ آسا
همی برآیم بر روی چرخ عقاون

بگفت و راند فرستاده را و گشت سوار
بباره که فلک را نورد آن کودن

زچار سوی سپه را بچرخ چاچی تیر
که برج و باره به پیکان کنند پرویزن

دو شب دو روز که تا بشب زشب تا که
نخفت دیدهٔ ابطال آشنا بوسن

نه تیر ماند بکیش و نه تاب ماند بچرخ
نه هوش ماند بمغز و نه توش ماند به تن

ولی چگونه کسی جای می کند بفلک
ولی چگونه کسی پای می نهد به پرن

برند راه بر افلاک کو نی از سلّم
کنند رخنه در البرز کهٔ از سوزن

کسی که حمله بدز برد آن پلنگ بدی
که زی ستاره همی بازگرده چنگ و دهن

وگر خدنگی از دز رها شدی گفتی
شهاب آید از چرخ سوی اهریمن

تقی شه از پی ایندا دری که پیکی جست
ز در درآمد و روی امل نمود شکن

چگفت گفت که دیدار بخت گشت سیاه
چگفت گفت که پستان فتنه یافت بهین

دگر بجوشید آن بحر کش زهر لطمه
کفیده چرم فلک را چو پوست کفته مجن

دگر بتوفید آن کوه کش زهر جنبش
گسسته تار زمان را چو خار مایه رسن

بپشت ختلانی زین نهاد حشمت شاه
همان سپاهش پیرایه شد به پیرامن

بسم تازی مهسر آورند قیر آگین
ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن

از این سخن نگه پردلان بهم شد راست
که آن باین و گهی این بآن زدی آرن

تقی شه از پی اینکار زینک ماند شگفت
که زخم مار چرا بی نصیب از چندن

طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه
بره نداند گفتی محیط از فرسکن

پذیره گشت بآهنگ رزم حشمت شاه
دگر صباح چو خورشید سر زد از روزن

دو ابر آتش بار و دو بحر طوفان زا
دو گشن لشکر در هم شدند مرداوژن

دگر ز جنبش شد پیکر زمین مفلوج
دگر ز طوفان شد جامهٔ فلک ادکن

ز تیغ رفته بخون و ز مرد خفته بخون
هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن

بچشم گردان دل طفل شفته چون پستان
بدست ترکان سرکوی و تیغ چون مجن

مصاف لاله ستان شد چو باغ در اردی
حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن

اجل ز دهشت در بر همی درید قبا
فلک ز وحشت بر تن همی برید کفن

سپس که جسم گوان طعمه گرد یوز و پلنگ
سپس که مغز سران ستیه ساخت زاغ و زغن

بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد – چنانکه کلّه از گرگ بازکرده دهن
ز پی چو شیر دژ آگاه تاخت حشمت شاه – بنزد آز و پلنگ اوژن و نهنگ آون
به تیر فرد همی ساخت توسن و راکب – به تیغ چار همی کرد راکب و توسن
تقی شه از دم آن اژدهای بدار سرور – کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن
نه دست آنکه ز فرّ آر جسته بادافراه – نه جای آنکه بکرّار کرده پاداشن
سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود – چه مور گشت فزه شیر بر نهد گردن
به بست راه بشهر از چهار سوی کشید – ببرج و باره ز زنبورهای تیسن تن
وگر صباح بگرد ار برق خرمن سوز – رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن
بپای باره همی ده چهار روز نشست – چو شیر کز پی طعمه چشیده طعم وسن
نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون – بخلق کار بسی تنگ شد از این دیدن
نه کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع – نه برزگر بنهادی دگر بکار و جون
خبر رسید بشاه جهان که کار جهان – شگفت درهم و آشفته گشت و استون
بیاد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق – سبک نشین و براین آتش آبی اندر زن
ملک بخواست همه بخردان چاره سگال – بگفت ای ز شما تار چاره بر پردن
مراست ظن که بدین کار خود شوم ناچار – برای چاره شما را چگونه باشد ظن
بپاسخ ملک آن راد بخردان گفتند – که گفت شاه چو در تهیّن بود بثمن
ز شاه آید پرداخت کارهای بزرگ – و یا کسی که پس از شه بزرگ سر و علن
ملک سرود که گر مانه رهسپار شویم – کسی که داند این راه ساخت چون ارغن
بجز سپهبد ایران ندانم داور راست – کف کریم و دل با ذل و سپاه کشن
نماز بردند آنگاه بخردان بر شاه – که رای شاه بکشتی بود قرین و قرن
ملک به تخت کیان برشد و طلب فرمود – امیر دیو شکر دیو بند شیر شکن
مهین سپهبد ایران بهینه صهر ملک – خلاصه همه گیتی ستوده ذوالمنن
بنزد شاه خرم آور دیال و شاد سرود – که ای برزم چو دوزخ ببزم چون گلشن
بنزد حشمت شاه و فساد مرز عراق – شنیده که فسان شد ز مصر تا لندن
کنون بناخن اندیشه این گره بگشای – بچاره زپی این کار بر بزن دامن
بترک تا زپو تا بمرز دار سرور – ببین بر آتش این فتنه کیست با پرزن
بران بخواری زان ملک فوج حشمت شاه – وزان بجان تقی شه ببسته مهار رسن
از این شکست گراوه و صد هزار درست – بدست لطف بدل کن ز بول و عکن
وگر نه باز فرستش بری چو مرد گناه – بزرم و رزم مانش بگیر زه و گرزن

بملک و

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بملک و مالش خود از بزرگ وان و امیر — طلب نمای ز بهمرد و زه تا به بهرامن
سخن رسید به بن داد خم سپهبد یال — چو یافت دستوری از شه زمین و زمن
بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد — ز طور تافت همی نور وادی ایمن
ز مرز ری و دشباز و زترکتازی کرد — بشهر سلطان آباد و ساخت پس مکمن
دو پنج کره هزار از سوار نیزه گذار — کشان ز نیزه فتاده در دل فلک روزن
دو روز ماند دگر زین کرد و باز نشست بزین — بزیر کام نداشت خار را ز سمن
دگر صباح عیان شد سواد دار سرو — ز مرد و مرکب آکنده بد تلال و دمن
خبر رسید بحشمت شه دلیر که هان — شد آنکهی که ز دید ز خاک خبر و دین
رسید آنکه در آیند شست طایر تیر شش — سپاه ما بر باید چو مرغکان ارزن
نه او تقی شه و این فوج نه سپاه وی است — که در نبرد تو باشد به بیم آبستن
سپهبد است و فلک در فلک سوار دلیر — سپهبد است و جهان در جهان سپاه کشن
شد این فسانه چو آتش دل سپه سیماب — غریو خواست و رخش و مرا دیافت عرن
بجز اطاعت چاره ندید حشمت شاه — که از اطاعت اهرون همی شود اهرن
پذیره را بجهان کیمیا شاه رخصت داد — که رو نبرد و سپهبد در صلاح بزن
ادب نما و سخن از در ادب بسکال — فروتنی کن و مسرای من من و سن سن
وزان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت — پذیره و به ثنا داده زبانش چون سوسن
دو خصم خونخواره در یک انجمن بنشستند — نه زین بآن و نه از آن باین فتور و فتن
هزبر و گور بیک آغل اندرون غنوند — در آن سفینه که نامدش کار فتنه سخن
براند باره سپهبد بپای باره شهر — میان هر دو گروه شد پیاده از توسن
بسان جم بر یاجوج فتنه سدی ببست — که سد جم بر آن همچو برگ نسترن
زهر دو لشکر زینها و ری و ضیع و شریف — بر استانش پرستش گرفت همچو شمن
دگر صباح نبرد و تقی شه آمد و گفت — اگر چه خصم تو چون اژدهاست لا تحزن
ز باره مرد بخواه و در حصار گشای — که هین مصون همه پی اژدهاست این معدن
بد و سرود تقی شه که این نه از خرد است — که در کسی نگشوده است بر رخ دشمن
اگر که حشمت تا حشر بر بپای حصار — سگالدم ارنی گویمش بپاسخ لن
بد و سرود و سپهبد که رنج حصن مبر — که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن
تو در گشا و ز من خواه کار حشمت شاه — که من به پیرایم نبک خار را ز چمن
مباش گفت تقی شه بمویه یعقوب — که دیده یوسف خواهی نه در به بیت حزن
چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد — همی بکوشش تقی شه چو آب در هاون

[illegible]

دژم نشست و برآشفت و روی تافت چو مهر — که چند در بر مغلق تو را سخن سنن
گمان کنی که چو حشمت شهم در آن هنگام — که رو بها شده پنهان بزیر ابر مجن
سپاه من نشناسند برج و باره ز در — به بحر و کوه برابر نهند زیع و دمن
بجان کوه براه اندرون زنند شرار — بکام بحر بکام اندر و کنند لجن
بگفت و خواست ز جا و طلب نمود سپاه — دل استوار بکرما به تند که شوید تن
خبر بکش سپه شد ز امر نافذ او — روان شدند بمانند سیل بنیان کن
یکی سپه که بگاه رماح نشناسند — ز برگ نسترون هیچ درع نستیهن
بمغفر ردی اندر سپهر پیر دژه — بسا عدیلی اندر مجره او رنجن
بگاز آهن خای و بچنگ کُه فرسای — بویله تندر سان و بحمله شیر اوژن
نظام بسته بوقت نبرد همچو کلنگ — قطار گشته بپویه وری چو کفک افکن
نکرده خواب ز دهشت بخاک سام سوار — نخفته امن ز وحشت بگور پور پشن
سران فوج تقی شاه نیک دانستند — که نیستند بپرخاش مرد اهرمن
اگر که درنگشایند این گروه آنند — که بر شوند بباره چو مرغکان بوکن
ز برج و باره بزیر آمدند و بگشودند — در حصار و فکندند مغفر و جوشن
همه سپاه سپهبد بشهر در شد و کرد — ببرج و باره آن شهر مأمن و مسکن
دگر صباح بیامد بنزد حشمت شاه — نشست و گفت که مینوش کید و نتیجه سخن
کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش — سهیل ار غون گزین بنغمه ارغن
ستوده حشمت شه چون شریر و بخرد بود — نمود خلعت اندر زرا و طراز بدن
به بست رخت و برآمد بباره تازی — بهانه جوی نگشت و بجست حیلت و فن
سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت — که بر فروخت چراغت ز زر طراز لگن
کنون بیار پی شاه صد هزار درست — بمومیائی اشکسته مایه کن مشمن
که زرکند همه کار ساخته چون زر — ز راز و واره از این قیل و قال و زعن و عن
و گر نه زی در دارا بپو و دل بر گیر — از این همه حشر و مال و خانه و مخزن
تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت — که هست در همه احوال مبتلای محن
بگفت از پی اینکار چاره ساز که تو — صمد پرستی و منهم نه بنده ام بوثن
سپهبدش چو پریشیده دید گفت منال — هر آنچه منت سرایم مپیچ از آن گردن
بپو بملک ری و شاه و زی بدر که شاه — مترس از اینکه بمالی چو گنج در زهمن
بشه نیاز بر هم تا ت باز بفرستد — بسوی مشکوی و داور شوی بمرد و بزن
سپس تقی شه زی درگه ملک بشتافت — دلی تمام ز اندیشه ذ و شجون بشجن

نیازنامه

[illegible]

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نیاز نامه اسپهبدش شفیع گناه — مگر بدان دهدش پادشاه پاداشن
ملک گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ — بداو باره ختلانی و نسیج یمن
دگر رهش همان ملک کرد ملک خدای — ز شادی یافت فشان با هزار شادی و شن
پس از دو ماه بدار السرور باز آمد — دو هفته ماه سزیدش گوی پیراهن
چو شد بخانه خداوند شاه دار سرور — نشست را و سپهبد بباد پا توسن
بشهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر — مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
پذیره رفت بردن خلق شهر از که و مه — سران همه بسر و طفلکان بغیر بدن
بشهر در شد و بنشست با سماع و سرود — بخواست نوبت شادی ز خانه و برزن
تبارک الله از این نیکنامی و رادی — که از عراق گرفته است تا دیار دکن
نه از غزا شده دیدار خاطر تو کدر — نه از ریا شده دامان همت تو وسن
دلال باشد چرا ز در تو عرض سؤال — حرام باشد چرا ز پی تو مدح وسون
سخن اگر نه بمدح تو در زبان هذیان — نظر اگر نه بدیدن تو در نگه [illegible] [illegible]
بدشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش — ببام قدر تو هندوی چرخ چوبک زن
منم که کلکم در مدحت تو خون گرد است — هزار مرتبه در ناف آهوان خستن
سپهر تا کی و تکرار قافیه تا چند — ببخش بر شنونده از این دراز سخن
اگرچه رادان زینگونه پیش از این کردند — بهفت خویش از این پیش شیمه و دیدن
تو لب به بند و دعا را دو دست بر بگشای — پی بقای شهنشه بزرگ ذو المنن
همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل — که بوی دوست بر انگیختی ز نجم قرن
ز راح لطفش دیدار یار رش گلگون — ز زخم گرزش سختوان دشمنش فرکن

بدین وتیره کسی در قصیده لب نگشود
بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

رفتن عبدالرضا خان یزدی

از این پیش مرقوم افتاد که عبدالرضا خان یزدی از باق طریق فرار گرفت همانا بعد از فرار با ده تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعالیک بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چند که با او بود بغارت بردند ناچار عبدالرضا خان مراجعت بقاین نمود و امیر اسدالله خان حاکم قاین او را بر داشته بحضرت نایب السلطنه آورد و بشفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هشتم شهر ذی قعدة الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذی قعده محمد خان قرائی برکاب پیوست و مورد نواخت و نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را بهر یکتن از فرزندان خود خطبه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را نزد یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد و این هنگام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت

بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت رضا قلی خان یکدل و یکجهة است اگرچه میرزا قریش را باتفاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد لکن مکنون خاطر او مکشوف بود بالجمله نایب السلطنه محمد خان قرائی را روز غره شهر ذیحجه رخصت داد تا بتربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود از آنسوی رضا قلی خان زعفرانلو هراسناک شد و خواستار آمد که نایب السلطنه قایم مقام را بقلعهٔ امیرآباد کسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضا قلیخان را اطمینان دهد لاجرم برحسب فرمان پانزدهم ذیحجه قایم مقام در قلعه امیرآباد نجفعلی خانرا دیدار کرد و چون بنا بر آنکه رضا قلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو بود سخن ایشان باهم راست نیامد اما نجفعلی خان در نهانی با قایم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعهٔ خبوشان کند ترک رضا قلیخان را گفته بحضرت پیوندد بعد از مراجعت قایم مقام نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرد و روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری با لشکر ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ یا قوتی که دو فرسنگی مشهد است توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قهقهه لشکرگاه کرد بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعهٔ امیرآباد چناران سراپرده راست کرد و قلعهٔ امیرآباد از مستحدثات رضا قلیخان بود و خندقی عمیق داشت و دیوار آن را نه ذرع ارتفاع بود و جمعی از مردم چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسفخان تاتار با سیصد تن شمخالچی از قبیلهٔ زعفرانلو بفرمان رضا قلیخان نیز پاسبان قلعه بودند بالجمله نایب السلطنه شنبه هشتم صفر یوسف خان گرجی امیر توپخانه را با جماعتی از قوادِ سپاه حاضر کرده حکم یورش داد لشکریان از چهارسوی سنگرها پیش دادند و سربازان بحفر و نقب ارض پرداختند و قلعه کیان چند کرت کم کم نقابان را اصغا نموده بمدافعه برخاستند و در میان نقبها تفاعل آتش اسعد بالجمله یک نقب را تا زیر برج باره در بردند و با بارود انباشته کردند و آتش در زدند نوزدهم شهر صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن بطرف خندق فرو شد و خندق را آکنده کرد توپچیان این هنگام مانند تگرگ گلولهٔ توپ بباریدند و سربازان از علف و حشیش بارها برزبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و بخندق در انداختند تا آن کنده را آکنده کردند و بحکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند و یوسفخان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قوی دل ساخت و دینار و درهم همی بذل کرد ناگاه گلولهٔ یکی از شمخالچیان بر پیشانیش آمده برجای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده برجای یوسفخان بایستاد و همچنان مردم را با پیم و امید تحریض جنگ همی داد و یوسف خان تاتار از این کردار یکباره متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سکنه قلعه و اغوشاه کمان روی بحضرت نهاد و جبین ضراعت بر خاک سود نایب السلطنه بر آنجماعت ببخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت باز داشتند و چون لشکریان این قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند و بحکم نظام اموال قلعه کیان بهرهٔ ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تفویض کرد و در بهای آن (۱۰۰۰) دل بیست هزار تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و بیرون مال رعیت سیصد قبضه شمخال و سیصد سر اسب و پنجخروار سرب و بارود و ششصد خروار غله ماخوذ کارداران نایب السلطنه شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را بکریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان گذاشت

دمرزاده

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مژده این فتح بدست اسدالله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه افتاد شهریار جهاندار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک و پنجاه زر خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرد و پنجهزار تن سواره و پیاده نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا بلشکرگاه نایب السلطنه پیوندد و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند اما از آن سوی چون رضا قلیخان فتح قلعه امیرآباد را بدانست سخت بترسید و بفرمود تا لشکری و رعیت او از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ داده در شهر خبوشان انجمن شدند و نجفعلی خان شادلو پسر خود جعفر قلی خان را که نیز داماد رضا قلیخان بود با یکهزار تن شمخالچی شادلو بخبوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند و حسینقلی خان پسر رضا قلی خان با یکهزار تن سواره شمخالچی بحفظ قلعه شیروان بیرون شد که در ده فرسنگی خبوشانست اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیرآباد بیرون شده برادگان آمد و ابراهیم خان کیوانلو را بحکومت رادکان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول دارد طاس تپه گشت که تا خبوشان دو فرسنگ مسافت است نجفعلی خان شادلو بهمان مواضعه که با قایم مقام گذاشته بود در روز دوم ورود برکاب پیوست و مورد نوازش گشت حسینقلی خان پسر رضا قلی خان یکدو کرت با جمعی از ترکمانان باندیشه شبیخون از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت سپرد و در روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت برسید و مکتوب ایشان را برسانید بدین شرح که اگر با رضا قلی خان کار بمداهنت و مسالمت خواهید کرد ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود دراز و ترفیص دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضا قلی خانست ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستاده او راهم در زمان باز فرستاد و پیام داد که اگر رضا قلیخان طریق تصدق سپرد هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطر نسبت حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول و آگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کثرت رجال و کثرت ابطال دانست که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد لشکر خود را باز بهرات فرستاد و با یکصد تن از ملازمان خویش بدرگاه آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هشتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استراباد رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند و پیشکشی لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشان را در مشهد مقدس بمماطله بدارد و اگر آهنگ سرخس کنند نگذارد مع القصه رضا قلی خان چند کرت ملاحسین کوچک سبزواری را از قلعه خبوشان بدرگاه فرستاد و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد و نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضا قلی خان طریق سلامت جوید قلعه خبوشان را بسپارد و بحضرت ما پوید و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم چون از آمد و شد سفیر کاری بمراد نشد فرمان داد تا لشکر جنبش کردند و خبوشان را حصار دادند سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر بزد و حسین پاشای مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزمان میرزا با ابطال رجال طریق شمال سپرد و از چهار سوی خبوشان را فرو گرفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست چنان تا لب خندق بریدند که اگر سه تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشان را

دیدار نکردی در اینوقت حسن خان پسر آصف الدوله با پنجهزار تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاهزاده برسید نایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون بلشکرگاه بازمی شد از باره قلعه توپی بجانب او گشاد دادند و این جرات خدمتش را سخت غضبناک کرد و حکم داد تا لشکر بقوت یورش قلعه را پست کنند سپاه از جای بجنبید و جهان از گرد قیرگون شد بانگ توپ و دخان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت رضاقلی خان ابواب سلامت را مسدود دریافت و کس نزد قایم مقام فرستاده دق الباب استیمان کرد قایم مقام پیام داد که جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمیدانم بیستوانی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار و فرزند خود میرزا علی را نیز نزدیک او فرستاد تا بی آسیبش بلشکرگاه آرد و رضاقلی خان در زمان تیغ از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان امینی داد و نگاهبانان برگماشت کا او را با مکانت قدر نگران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خبوشان درآمده برج و باره را بلشکر خویش سپرد و خود بگرمابه دررفت دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلیخان بود یک زرمه جامه شاهوار و ده سر اسب و سی نفر شتر به پیشکش گذرانید و بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال با باروت فراوان و غله بسیار که انباشته رضاقلی خان بود ماخوذ گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد و جهان ارغیان بنور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده این فتح را محمد طاهرخان قزوینی روز چهارم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خبوشان را انتظام کرد بعضی اموال رضاقلی خان را ماخوذ داشت از میان مجره او مکتوبی بدست شد که صادق آقای برادر سپکلر خان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میبرد بدو نوشته بود و او را بشبیخون تحریض داده بود نایب السلطنه بفرمود تا بکیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد بعد از سه روز رضاقلی خان ایمخانی ببهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور بحمام معمارباشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام بحیلتی از ملازمان او تیغی و تفنگی بدو دادند و او براسب خود برآمد و راه فرار پیش گذاشت سه تن از نگاهبانان او بشتاب از درآمده لجام اسبش بگرفتند و او بیدرنگ یکتن را با گلوله تفنگ روان آن دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سوار بیچاره ماند از اسب فرود شده و پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دیدار کردند در نیمه راه ماخوذ داشتند موی زنخش را از بن برکندند و تنش را از جامه عریان نمودند و سر و تنش را با سنگ و چوب بکوفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردندش خدمتش بروی ببخشود و ردای خویش را برگرفته او را عطا داد تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند آنگاه تسخیر

فرار رضاقلی خان از مشهد و گرفتاری او

سرخس را

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است و آن جماعت خود را منسوب بتولی خان بن چنگیز خان میدانند
و او را ملقب بسالور خان میدانند و مکانت خود را از ان برتر میشمارند که بقتل و اسر پردازند از این روی
ترکمانان تکه و سارق و میرعلی و علی ایلی بنزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بعاریت گیرند و چون بجتاز ان و مردم
شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال نیز و یک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند بالجمله
نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن در انداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمد حسن خان
پسر ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره نیز ملازم رکاب گشت زیرا که هنگام غلبه محمد خان قرائی در مشهد مقدس
ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از سکنه سرخس بخرید و زوجه پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت
تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده او
او را دفع دادند و اسبها را نیز ماخوذ داشتند لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس بگروگان بوده
این هنگام محمد حسن خان از بیچاره ملازم رکاب نایب السلطنه گشت بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی
الاولی در آق دربند فرود شد و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد تن سوار بلشکرگاه
پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤیدالدوله را با سوار شاهسون و خمسه و قراگوزلو برسم منقلای پیرون
کرد و خود با لشکر مازندران و استراباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفر
قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو با دو هزار سوار خراسانی به پنج فرسنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد و
ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج فرسنگ برقفای جعفرقلیخان بود بدینگونه طی
طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاختن و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا
دوچار شدند سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا با فواج جعفرقلی خان درآمدند از آنجا سوار جعفرقلی خان
بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و بحضرت
نایب السلطنه آورد و برحسب فرمان سر از تن همگی دور کردند بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی
نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از
ترکمان سالور دوچار شده جنگ در پیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف فرار کرده بلشکرگاه
پیوستند هم در آن حال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر برحسب فرمان او بدان کرده ترکمانان تاختن برده ایشان را
هزیمت کرد روز دیگر نایب السلطنه سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم بیورش قلعه سرخس داد و لشکر
از جای جنبش کرده دهان توپ و خمپاره بجانب برج و باره گشادیافت سکنه سرخس از بیچارگی اسیران
شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند آنگاه
بالی محرم بهادر قرادل باشی و آدینه قورت خان سالور زنانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد
موقوف بودند برداشته بلشکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند بدرگاه آوردند
و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند تا شد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز
دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد و نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را نیز در لشکرگاه باز داشتند

[illegible]

و بالی محرم را کسیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را باکارداران تفویض ندارند از این بلیه و بلا رهایی نجویند بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر از طاعت فرو نداشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند این کرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان یورش داد لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند از چهار سوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده درآمده تیغ بیدریغ در مردم نهادند و مدت یک ساعت هر کرا یافتند عرضهٔ تیغ ساختند بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل بداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل هزار تومان بهره نیافت و از آنهمه اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سر اسب خاص نایب السلطنه گشت پس بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهارصد و پنجاه تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند در خیوق و دیگر بلدان ترکمانان میفروختند و نایب السلطنه بفرمود تا ایشانرا حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشانرا پاره پاره ساختند در اینوقت هزار و پانصد تن سواره سالور و تکه از مرو بمدد مردم سرخس می آمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه ها بشنیدند سر خویش گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفرقلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جماعتی از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات داده بود بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود بر دواب سرخسی حمل داده بجانب مشهد فرستاد و تا بلای غلائیکه در مشهد بالا گرفته بود بنشست مع القصه شانزدهم جمادی الآخره اسیران شیعی بدروازه شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز بجماعت بگذاشت و بر منبر برآمد و بشکرگذاری دولت ایران و سلامتی شاهنشاه زبان بدعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهای های گریه شادیانه کردند و برخی بهو یا هوی از فرح و سرور افسانه نمودند بعد از ورود بشهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران ترکمان را بشیعیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده مصحوب حضرت قلی خان شاهیسون روانه حضرت شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الآخره در دارالخلافه گوشزد مردمان شد اما نایب السلطنه در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم بصعوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع یکباره مسدود بود و بعد از ده روز از سرخس خیمه بیرون زد و هشت روز در آق دربند اقامت فرمود در آنجا بدیع الزمان میرزا را بمصاهرت خویش مفاخرت بخشید و بجانب استراباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده در عشر آخر رجب در اراضی جاجرم فرود شد و قلعه محمودآباد و دولت آباد و زاوه و دستگانرا که محمدخان قرائی معقل خویش میدانست بی مانعی مفتوح ساخت و مهدیقلیخان و محسن خان برادران محمدخان ناچار طریق خدمت سپردند محمدخان قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در طریق صداقت تقاعد میورزید ناچار از تربت بیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بتربت حیدریه درآورده دقیقه از قانون مهمانداری

فرو نگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود
خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید مکاتیب محمد خان قرائی را که بدو کرده بود
بدرگاه فرستاد و بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست
بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی
کند و من نیز جمعی از قرائی را که با خود یکدل بیندانم از خود دور کنم و بحفظ و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک
باشد مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمد خان را قرائت کرد و محمد خان این معنی را تفرس نمود و هراسناک شده
آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند بر نهادند
و حکومت تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم خان
هزاره را در بعضی از این اراضی به نیابت او برگماشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس
احضار کرده رخصت انصراف بدار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز باز فرستاد و خود از آنجا کوچ داده
در نیمه شعبان وارد شهر مشهد گشت و رضاقلی خان زعفرانلو را باتفاق محمد خان در ارک مشهد محبوس باز داشت
و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزیکه بدرگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را نگران بود که بمحل خویش
مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا خصمی داشت از سبزوار و فراه
بدرگاه آمده و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات مبالغت نمود کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حیلتی اندیشید
و کس بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فراوان بدست
کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و
یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید و رخصت
مراجعت دهید قلعه هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر بکارداران حضرت سپاریم نایب السلطنه حیلت
ایشان را بدانست و در باز داشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را بی نیل
مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش بجانب هرات مشکل مینمود و سرباز آذربایجان نیز
از زحمت سفر دو ساله بستوه بودند از آنجماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب
فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات
و افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود آنگاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت
فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادرشاه افشار احمد شاه افغان سر بطغیان و خودسری برآورد
و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بجای خود بنشاند لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند و یک
چند از زمان سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود
طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال و دیوان را بر گردن نهد و پسر
و دختر خود را بگروگان دهد تا آسوده باشد و اگر نه ما با سپاه ساخته بجانب او تاختن خواهیم کرد و دیگر او را
بجا را نخواهیم گذاشت یار محمد خان بعد از اصغای این قصه یکتن از ملازمان خود را بسوی هرات گسیل نمود

دصورت حال را بکامران میرزا مکتوب کرده هم در این ایام محمد علی خان فرمانگذار خوقند عبدالرحمن بیک
ملازم خود را با نقاق قاضی خوقند سفر ایران و روم فرموده و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه ختا
لشکر تا خته مملکت کاشغر را بتحت فرمان کرده و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد ما بکیفر این
کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان بپرداختیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم
مژدهٔ غلبه مسلمین را برکهزه در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند
فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده و از انجا طریق دار الخلافه گرفتند و در
عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضهٔ خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور
بگذرانیدند رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه
بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و بر حسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگذاری جمیع مملکت
خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا منشور داد و تشریف فرستاد آنگاه نایب السلطنه میرزا موسی
گیلانی را که وزارت خراسان داشت بوزارت محمد میرزا برگاشت و میرزا صادق برادرزاده قدیم مقام را
نیز ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشتصد تن است از بلدان و امصار
خراسان اختیار فرموده معلمین برگماشت تا ایشانرا کار رزم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از
قبایل آن مملکت معین فرموده مرسوم و مواجب ایشانرا از منال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذار
خراسانرا منتظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود و زهد
و تقوی روز میبرد در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام متولی فرمود تا امور خدمه آن آستان
ملایک پاسبانرا نظم کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف
داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف بیگانگانرا مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدمتی
بسزا کرد چندانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در اینسال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علیخان ایلخانی قبایل
قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوند شدند و باهم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که اینوقت میرزا
محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند از آنسوی مشیر الملک اینمعنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزای
فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشانرا از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگران
نمود میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده بدستیاری پیشکش و سخنان
فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علی خان ایلخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در
نهان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا با برادر
پیوست و هم در انجا میرزا محمد حسین فسائی که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علی خان بود در مخالفت
فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که اینوقت
از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشانرا بفال گرفته در اراضی بم و نرماشیر ییلاق و قشلاق
آنجماعت را معین کرد و محمد علیخان ایلخانی برادرش مرتضی قلیخانرا با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرمود



آمدن سفیر خوقند بدرگاه پادشاه

لشکر کشیدن فرمانفرمای فارس بکرمان

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

خود باتفاق میرزا محمد حسین فسائی داماد خود و میرزا قاسم خان خلج بشهر کرمان در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده مصحوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانهٔ حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفته شدند از آن سوی فرمانفرما از این قصه آگاه شده از شیراز باراضی نیریز و دارابجرد تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم ابوشهر را رخصت مراجعت داد و در اراضی دشتستان جمعی بخونخواهی و طلب ثار سابق بر او تاختند و مقتولش ساختند اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را باتفاق میرزا علی اکبر کلانتر باستمالت ایلخانی و قبیلهٔ او روانهٔ کرمان فرمود و خود در نیریز اقامت جست و نیز از بهر دلجوئی آن جماعت مشیرالملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیرالملک نبوده رضاقلی خان سپانلوی قاجار را مأمور داشت تا او را بدارالخلافه آرد و بالجمله فرمانفرما خود چهل روز در نیریز و دارابجرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد ناچار تجهیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمهٔ ربیع الاول در ظاهر قصبهٔ شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام بدرگاه آمدند و شیخ ابراهیم خان ظهیرالدوله که حکومت کرمان داشت چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهر بابک نشیمن داشت بی کلفت در بروی برادر بگشود و او را بضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود بسرای او نگاهبانان قلعه را که دویست تن بودند ببذل اجری و مواجب استمالت فرموده روانهٔ شیراز نمود این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند که اگر ایلخانی عزل مشیرالملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد لاجرم فرمانفرما مشیرالملک را روانهٔ شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضاخان قاجار که بطلب او می شتافت او را دیدار کرد و خواست تا بدارالخلافه کوچ دهد مشیرالملک بعذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون شدن مشیرالملک دیگر بار شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرمانفرما آورد و لاکن سیف الملوک میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما ده روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و صداقت کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و نخچیر کردن از دروازهٔ شهر بیرون شد چون خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازهٔ شهر بروی او ببستند سیف الملوک بیچاره ماند و بلشکرگاه عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک بنالیدند در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را محبوسا بطرف فارس کوچ دهد و در نهان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او بشهر یزد گریخت بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر کرمان درآمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجهٔ سیف الملوک که دختر نایب السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازهٔ قلعهٔ ارک را بروی عم خویش ببست و علینقی خان قراگوزلو با فوج همدانی که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه

نشست فرمانفرما حکم داد تا لشکریان بایورش قلعه را فرو گیرند مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت
ایل با دو هزار سوار قشقائی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود و در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
وجمعی دیگر از لشکر بتسخیر قلعه کمر ببستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلوله تفنگ درگذشت و ارغون میرزا که
در میان شجعان لشکر بجلادت و شجاعت نامبردار بود یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بغلطید لشکریان
پیش شدند و جسد او را از خاک برگرفته در گلیمی نهادند تا بکناری حمل دهند در همانحال که جسر خشاشه از جان در
تن نداشت گفت شمشیر مرا نیز در گلیم می پیچید و جان بداد فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و یکباره دل در
فتح حصار بسته پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعگیان تنگ شد ناچار در حصار
بگشادند لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا دبی فرمائی علینقی خان قراگوزلو بیزد و دختر نایب السلطنه را
با ملازمان خدمت او روانه یزد نمود و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از
حکومت آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که اینوقت حکومت یزد داشت
معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضهٔ چند نگار داده بحضرت او فرستادند و خواستار شدند
که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی من
شجاع السلطنه بود و علی سبیلی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی بینت لاکن بی اجازت کارداران
دولت سفر یزد نتوانیم کرد آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را بحکومت کرمان برگماشت و میرزا حسن
نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با لشکری
شایسته بر رباط شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفت
و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نمود و صورت حال را معروض داشت
و از چاکران نایب السلطنه لنترجان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و الله ویردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمانفرما
اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند اما از آنسوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خبوشان بود محمد
قلعهٔ باغ نظر بعرض او رسید در زمان محمد نظر خان مافی و بدر خان جلیلوند را با پانصد تن تفنگچی نیشابوری و سبزوار
بمدد قلعگیان فرستاد و ایشان چون بیزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم
یزد چون دانستند فرمانفرما مداخلت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده انفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند
و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت
بحکومت یزد مامور فرمود و محمد رضا خان فراهانی را بوزارت او برکشید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره
دار دیزد شدند و سیف الدوله میرزا باتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند و هم در این
سال امپراطور روس نیارال ببقادیچ را از گرجستان حاضر درگاه کرده بسرحد داری حدود مملکت لهٔ
مامور ساخت و نیارال بارون رازن را بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن بعد از ورود
بگرجستان میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان میزیست بدرگاه شاهنشاه
ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه

آمدن ایلچی روس بدرگاه پادشاه

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ربیع الاول وارد طهران شده در سرای معتمد الدوله فرود شد و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت عریضه و پیشکش
بارون را از زن رایش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و بلقب خانی مفتخر آمد آنگاه شهریار
تاجدار میرزا مهدی مستوفی سپهر زکیخان نوری را برای تهنیت ورود بارون رازن بگرجستان باتفاق میرزا
ابراهیم خان روانهٔ تفلیس داشت و چون معتمد الدوله این هنگام بنظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان
برای دیدار برادر باتفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شده بگیلان آمده و
از آنجا از راه خلخال وارد و پس طریق تفلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده یکقطعه نشان
شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از بیست روز از تفلیس بیرون آمده
بیست و هفتم شوال وارد طهران گشت و هم در اینسال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما
و بلای غلا کار بر مردم ایران بصعوبت رفت شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده
یحیی میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه عادل
معادل چهار صد هزار تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را
نیز تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دار الخلافه طهران انجمن شدند شهریار
بفرمود تا انباشتهای غلات و حبوبات را سرگشودند و هفت ماه تمام اینجمله فقرا و مساکین را اجری دادند تا
هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با وطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود

### وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری و آمدن وزیر مختار روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم
شوال چون برگذشت آفتاب ببرج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز برپای برد
در اینوقت خبر رسیدن کراف سیمانادیچ از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد چه از شرایط عهدنامه بود
که پیوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را
وزیر مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد
بالجمله چون سفارت کراف سیما شایع گشت برحسب فرمان سخت علیخان آدخلوی افشار ینقچی باشی نایب
السلطنه از تبریز او را پذیره کرده مهمان پذیر شد و روز ورود بدار الخلافه که پانزدهم ذیقعده بود امان الله
خان افشار و سلیمانخان قاسملو تا یکفرسنگ او را استقبال کردند و در ارک سلطانی در سرائی شایسته فرود
آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران در بار او را دیدار کردند
و تهنیت ورود گفتند بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش
او را پذیرفتار شد و معادل هزار تومان زر مسکوک و چهار طاقه کشمیری و چهار نشان مرصع بجواهر آبدار
او را و همراهان او را عطا فرمود و او در نیمه ذی حجه راه آذربایجان گرفت. و میرزا الکسندر ترجمان خود را
برای انفاذ نامه و هدیهٔ امپراطور بحضرت نایب السلطنه بخراسان فرستاد و هم در اینسال الله قلی توره پادشاه
خوارزم عریضه نگار داده با بزرگان تکه و ساروق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

که اینک پنجهزار تن ترکمان سالور در آنحضرت اسیر و دستگیرند و بلدهٔ سرخس که نشیمن ایشان بود دیگباره خراب و بیاب است اگر مروت ملکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پایندانی کنم و ضامن باشم که ازین پس اینجماعت دست بر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان با عریضهٔ خوان خوارزم بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و سجلی بکارداران دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست باسر و نهب و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل سارق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند سیم آنکه اگر مغافصة ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر ذمت ایشانست که خود استرداد کنند چهارم آنکه بازرگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشانرا زیانی برسد از خویشتن جبر کسر کنند پنجم آنکه تجاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز اسیر نخرند و نفروشند ششم آنکه اگر فرمانگذار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستادهٔ یار محمد خان افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری بر مراد باز نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من پیمان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک برسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و اگر از این بزیادت طلبد و انصاف نکند ساختهٔ مصاف شویم و رزم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت دهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را دیگرباره بخراسان طلب فرمود و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استراباد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسندیده است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدارت را نیک خواستاریم و رضاقلی خان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبدالرضا خان یزدی را که گناهکردهٔ دولت اند نیز با خود کوچ ده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند لاجرم نایب السلطنه برحسب فرمان شاهزاده محمد میرزا بگذاشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را بوزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه بنام خوانده بود با محمد تقی خان عرب میش مست و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و جعفرقلی خان پسر نجفعلی خان شادلو مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضاقلی خان و محمد خان را دو روز قبل از ورود خود وارد دارالخلافه نمود و خویشتن بیست و دوم محرم بشهر طهران درآمده تقبیل سدهٔ سلطنت کرد و مورد اشفاق بیکرانه آمد

آنگاه

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آنگاه حکم رفت تا رضاقلی خان و محمدخان را روانهٔ آذربایجان نمود و در منزل میانج رضاقلی خان مریض شد
در گذشت و محمدخان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه
شود مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نه پسندد اثر افیون
چندانکه ازعاج روح کند نبود و بسلامت بزیست اما از آنسوی چون اینخبر در حضرت پادشاه مکشوف افتاد
آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبدالرضا خان آن مکانت از بهر خویش نهاده که محل بازپرس
ما بر او گران افتاده چندانکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا با بند و زنجیرش
حاضر ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمدولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آن همه خزاین و دفاین که با تو
زیان کرد کالبدش را از زر وان پرداخته کنی روا باشد مردان دژخیم زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون
شدند چون بگریاس درگاه رسید دست فرا برده کارد یکتن از عوانان را از میان برکشید و بر شکم خویش زد
هم بدان زخم نمرد و کار او را از او بگرفتند و او را بخانهٔ شاهزاده محمدولی میرزا بردند و سپردند و شنبه بیست
و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمدولی میرزا که نزدیک بسیصد تن توانند بود و آنچه
بدست عبدالرضا خان منهوب و مخذول بودند چنانکه مذکور شد برو تاختند از فرزندان شاهزاده چنگیز میرزا
و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزا و داماد شاهزاده امامقلی میرزا نبیرهٔ پیکجان اوزبک پیش دستی کرده
در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هر کس باندازهٔ خویش جراحتی کرد و جسدش را بعد از دو روز
مدفون ساختند اما محمدتقی خان میش مست حاکم ترشیز از شاهنشاه بخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند تا ملازم
رکاب نایب السلطنه گشت و دو پسر کوچک محمدخان قرائی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود و دراینهنگام
فرزند نایب السلطنه خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز برسید و در ظاهر دارالخلافه فرود شد
و پس از روزی چند برحسب فرمان پادشاه و صواب دید ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر
چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد
آیین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان
تصمیم عزم داد و محمد نظرخان مافی و بدرخان جلیلوند نیز در رکاب او کوچ دادند اما آقاخان پسر شجاع السلطنه
چون این بشنید لشکری آراسته کرد و پذیره جنگ شد و در قلعهٔ باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند
و بانگ گیرودار بالا گرفت اما آقاخان فروغ الدوله در آن جنگ جلادتی بنهایت کرد و با تیغ کشیده
از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت زمانی دیر بر نیامد که دویست تن از لشکر خراسانی و
یزدی مقتول گشت و محمد نظرخان مافی با جماعتی اسیر شد بقیة السیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان باز کشیدند
و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت شهریار تاجدار بعد از استماع این قصه بر قهرمان میرزا برآشفت که
چرا بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف
الدوله میرزا پسر ظل سلطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را بنام هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه منشور
کرد از پس اینوقایع محمدحسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی را مأمور بسفارت

جنگ [illegible] با آقاخان در کرمان

انگلیس و روس آمدند و میرزا تقی علی آبادی منشی الممالک بجنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده
بپسر غال مردی داده بود معزول شد و میرزا تقی نوائی مازندرانی بجای او منشی الممالک گشت آنگاه نایب
السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع
الاول بدانجانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمد قلی میرزا
ملک آرای مازندران و حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمة الدوله حکمران عراقین عرب و عجم و شاهزاده
بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم سمنان و خوار از امتداد بلای طاعون طریق حضرت گرفتند و در دار الخلافه
انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به بیست هزار تن بمرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از امتداد
بلای نوبه در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بگشت و مدتی
دراز به تب لرزه روزگذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار
شد شجاع السلطنه را رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده بدستیاری برادر اراضی کوه کیلویه و دشت
استان را نظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آنسوی چون نایب السلطنه
راه خراسان گرفت برحسب فرمان سوار شاهیسون و خمسه نیز ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان با
سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن کلپوش ده روز لشکرگاه کرد تا لشکر
مازندران و استراباد برسیدند و از آنجا بطرف خبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده
محمد میرزا به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد و خسرو میرزا با لشکر آذربایجان
و نجفعلی خان شادلو و امیر علینقی خان عرب حاکم طبس و امیر اسدالله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین
با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان
افغان که نیز کینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجانب هرات سرعت گرفت
و بعد از بیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خبوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا
ابوالقاسم قایم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود
اما شاهزاده محمد میرزا نخستین باراضی کوسویه عبور فرمود اگرچه یار محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس
بود لکن جماعتی که بحفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را بر روی
لشکریان فراز کردند شاهزاده حکم بیورش داد و ساعتی بر زیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند
و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بحراست
آن قلعه بازگذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که سه فرسنگ
تا هرات مسافت است براند از آنسوی نیز کامران میرزا پنجهزار سوار از افغان را که از کماة رجال بودند
ساخته جنگ کرده بیرون فرستاد در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیختند بانگ گیرودار بالا گرفت
و گرد سواران جهان را تار کرد زمانی با هم بکوشیدند و از هم بکشتند ناگاه توپچیان دهان توپ ها را بسوی افغانان
گشادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات در تکتاز
آمدند

رجعت نایب السلطنه از طهران بخراسان

عبور ولیعهد ثانی محمد میرزا بهرات

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آمدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازهٔ آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچ داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد اما قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده چون بغوریان رسید دو هزار سواره و پیاده بمحاصره غوریان باز داشت و خود با دیگر لشکریان بلشکرگاه شاهزاده پیوست کامران میرزا دیگر باره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده و کرتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز بهرات شدند و در تنگنای محاصره افتادند اما چون حکم قضا دیگرگون بود کار هرات برحسب آرزو دنیامد ازبهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی بمداوای او روز می بردند و گاه گاه بهبودی حاصل میگشت آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و جان مکنیل که دو طبیب نامبردار انگلیس بودند و جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود این ورم که از سر انگشتان پای تا پایان ران را فرو گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این معنی را بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که سبب این پیام قایم مقام بوده بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و خویشتن قایم مقام را بگفتن این کلمات انگیخته از این روی بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اقدس هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر بپادشاه بر داشتند معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بحکیم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را باتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانه مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارمل در منزل میامی بمرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی درگذشت بعد از او کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود برای معالجت گسیل مشهد سازند او بدین سفر رضا نداد چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا نپذیر است در این هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند او نیز بمرض نوبه گرفتار شد و حرکت نتوانست کرد مع القصه اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد مرض قوت گرفت و ورم پایها طریق صعود سپرد نایب السلطنه تفرس کرد که سفر آنجهانی در پیش است میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و مرا سفری دیگر پیش آمد انا با رحمت خداوند غفار امید دارم اینک چهل و هفت سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر یکسوی نشده ام و بیشتر وقت با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام و هم اکنون راز دل با خداوند این خاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان الهند و فرزندان پادشاه و صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم در بست و بملکوت یزدانی پیوست میرزا علینقی رکن در حال راه دار الخلافه برگرفت و بیست چهارم جمادی

بیماری نایب السلطنه و ارتحال از دنیا

الآخره وارد طهران گشت هیچکس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه نعی
آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کودک را که نوآموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه بر زبان
راندند و شاهزاده را بر شاه راه تیمار نشاندند شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب و
دل اسفندیار داشت آن بسر آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را
در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم رویین تن در دل بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که
بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم بدست قواصف بلا و عواصف عنا متزلزل شود شهریار
تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن
اصله و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او بشناسند و فرمانش را لازم کردن
و فروتن باشند آنگاه ظل سلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده
کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند
و بانگ ناله و آه بماه بردند اما از آنسوی در مشهد مقدس چون نایب السلطنه بجهان جاوید خرامید محرمان
درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر
شکسته شود و بسرعتی که رفتن برق و باد و میدانست کسیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارگ
شهر مشهد بروضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة والسلام تحویل داده در مقامی ارجمند با خاک سپردند
اما چون قایم مقام و سران سپاه از اینواقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار بمصالحت
و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کردشادلو بشهر هرات در رفتند
و کامران را که در آرزوی چنین روز نبود و بشارت مصالحت دادند آنگاه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد
و نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات
کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دویست خانوار سکنه کوسویه را با میر اسدالله خان عرب سپرد تا با خود
ببرد و در عشر آخر جمادی الآخره وارد مشهد مقدس گشت و پس از چند روز نجفعلی خان شادلو با یکتن
از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای و رویت
یار محمد خان که در آنحضرت محبوس است بازگذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یار محمد خان را
حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و در پایان امر کار بر این نهادند که کامران میرزا سکه و خطبه
بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه رزمه نسیج کشمیر برسم پیشکش پیش
گذراند و کس نزد کامران میرزا فرستاده او را از شرایط مصالحت آگهی داد پس کامران میرزا پستوانی
یکتن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرد و آن پیشکش را از
پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت
روس یک کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای ماند که بعد از مدت معین تسلیم خازنان دولت
روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

مراجعت شاهزاده محمد میرزا از هرات

خارجه را

کیفر یافتن مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقائی

خارجه را مامور بسفارت روس فرمود که در اداء آن زر تسویفی اندازد و از تو میعادی بخواهد و ایمنی پوشیده
بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان اداء این زر را دو
سال دیگر مهلت نهاده مع القصه این خبر بشاهزاده محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود پس در
حال عریضه نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی به
جانب روس گسیل نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که اداء این زر بر ذمت من است
لاجرم شهریار تاجدار شاد خاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را
طلب داشت تا حاضر درگاه شده در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب
باشد اصغا نماید و محمد باقر خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با یکصد
بسته جامه تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوگواری
برآرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مامور به آذربایجان فرمود و هم در
اینسال مرتضی قلی خان ایل بیگی قبایل قشقائی مورد عقاب و نکال آمد همانا چون جماعت خلج از اراضی روم
بایران سفر کردند گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم خلج این گروه را قاچقائی
گفتند که بمعنی گریخته است و این زمان به تغییر السنه به قشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و سبب
القاب ایشانرا در قصه اغوز خان مرقوم داشت مع القصه بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او
برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مکانتی تمام بدست کرده محمد علی خان لقب
ایلخانی یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول
گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد همه روزه این برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه بدست
کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که تمرد دیگر داشت و آرزوئی افزون از حوصله خویش می اندوخت
از شصت هزار خانوار ایل و الوس فارس دو هزار خانوار که بمال از دیگران افزون بودند گزیده کرد
و ایشانرا عمله نام نهاد و از این خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی
السلاح ملازم خدمت او باشند راکب او و راجل از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود
راست کرد چندانکه هنگام لهو و لعب و گساریدن عصیر عنب مردم طرب سلطانش خطاب کردند
و هرگز طریق شهربند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیگشت و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را
بفریفت و او را بر داشته با هشت هزار مرد لشکری باراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان
پسر امیر محمد قاسمخان قاجار را که از جانب ما در نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود
و شاهرخ میرزا را بجای او گذاشت چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که
محمد زکیخان نوری برحسب فرمان پادشاه بشرط وزارت طریق شیراز سپرد چون محمد زکیخان باصفهان
رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او میبرد تا بدو
تازد و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد بالجمله کردار او بر خاطر پادشا

ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان میفرمود چنانکه رقم شد او را گفت که
فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلیخان تحریضی ده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود آقاخان را
نزد برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باباخان مازندرانی سردار فارس را
مأمور باراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته نزد ما فرست
و خود در شیراز محمد علیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه باز داشت و
فرزند خود امامقلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را باتفاق پسرش میرزا محمد خان
کلانتر گرفته مغلولا بدرگاه آورد و برحسب امر ایشان را نیز در زندانخانه ایلخانی و دامادش محبوس داشتند
اما از آنسوی آقا باباخان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کید و حیلتی تمام میرسیت ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبة الامر
او را باندرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح باهم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما را صافی
دارند مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس را زبردست خود نمی پنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده به
درون قلعه آمد و با آقا باباخان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست چون لختی سخن کردند آقا باباخان منشور
فرمانفرما را بدو داد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی بیتوانی دست فرابند ده تا ترا
بی آسیب بجانب شیراز کوچ دهم مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد
و از جای جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت گروهی از تفنگچیان که در بیرون دروازه
قلعه جای داشتند برحسب مواضعه آقا باباخان دهان تفنگ‌ها را بسوی او و مردمش گشاده داوند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت در گریاس قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند و
دروازه قلعه را بروی خویش بربستند تفنگچیان از روزن و از فراز بام تگرگ گلوله بر ایشان باریدن
گرفتند تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آن جماعت یکپای
مرتضی قلیخان نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد آقا باباخان او را محبوسا بشیراز آورد و پس از
روزی چند بهمان زخم وداع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را از
هر دو چشم نابینا کردند و اموال او را ماخوذ داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون
دروازه کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کارگذاران فرمانفرما مضبوط
نمودند مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود و بر سر عمل باز داشت

### وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یکساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذی قعده سپری شد آفتاب
بحوت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنیل
با بیست و سه تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود از راه برسیدند و مستر لینیر

معلم

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

معلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد گشت و همگان مورد نواخت و نوازش آمدند آنگاه شهریار دیندار برای تقبیل آستان بقعهٔ موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا محمد علیخان کاشی که از وزرات ظل سلطان معزول و در آن بقعه زاویه خمول داشت حکم داد که ایوان پیش قبهٔ مطهره را از خشت زر کند و ازاره قبه تا بپای سنگ بلور رسم سازد و از خزانهٔ خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان حاضر حضرت شد و ملازم رکاب گشته روز عید قدیر در دار الخلافه فرود شد و در اینوقت بفرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروانرا درخور است ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده صاحب قران میرزا میر توپخانه و زنبورکخانه هر یک با صبیهٔ شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک و سلیمانخان قاسملو سرهنگ هزاره افشار بمصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت گشتند بعد از انجام این سور و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله باز همدان شد و هم در اینسال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا برادر شاهزاده محمد میرزا که در آنوقت در بند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود هنگام مراجعت بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان تکه دچار شد و زخمی صعب بپوست و مردانه بکوشید و ایشانرا بشکست برخی را بکشت و گروهی اسیر گرفت از این ظفر کبری تمام دشمنی بزرگ در دماغش جای کرد و بعد از ورود بمشهد مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بردی صعب نمود و راه فرار برگرفته بیست و چهارم محرم بایکسوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل سلطان فرود شد و بکیفر این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نگشت و از پس اینواقعه ترکمانان تکه باراضی ترشیز تاختن کردند و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان بیغما بردند و چون طریق مراجعت گرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام جماعتی از قفای ایشان بتاخت تا بدیشان در رسیدند و پانزده کس بکشتند و بیست تن اسیر کردند و اموال منهوبه را استرداد نمودند و هم در اینوقت نیکولای باولیچ امپراطور روسیه بعد از اصغای قصه وفات نایب السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت بحضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و حاضر حضرت شده مکتوب امپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و آداب تعزیت و تسلیت بپای برد و از قبل امپراطور روسیه تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار شده با پاسخ نامهٔ امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر کرده حاضر درگاه شود و اینوقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و بمرض نوبه و ذات الجنب و ذات الصدر مدتی دراز انباز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت چندانکه جمعی از قبایل بختیاری معادل بیست هزار تومان منال دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت بردند و مجتازان و بازرگانانرا از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بسیار کردند تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار گشت و مردمان بر صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا منشور احضار خویش را بدربار شهریار

بزم سور و سرور شاهزادگان

آمدن ارستوف از دولت روس

مطاوعت کرد برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمد رضا خان فراهانی را
بوزارت او باز داشت و میرزا ابو القاسم قایم مقام را ملتزم رکاب ساخته روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار
و دویست و پنجاه هجری وارد دار الخلافه گشت شاهزاده صاحب قران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه
با چهار عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبد الله خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر با دو تن
از مستوفیان طریق استقبال سپرد و شاهزاده بعد از ورود بشهر تقبیل سده سلطنت کرده مورد الطاف
و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا بمهمانداری
او معین گشت اما شاهزاده ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه
منصب ولایت عهد بدو تفویض شود دکارداران دولت ایران دو گروه شدند و مجلس مشاورت و محاورت
بیاراستند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود باتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر
خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار ورتشدید امر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد بدو
رای همی زدند و عبد الله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظل سلطان را بنیابت سلطنت
می ستودند در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را بنیابت
سلطنت اختیار نمود و هم از نخست بفراستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت
محمد میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود
و او را اندرز میگفت و در نهان مژده سلطنت بدو همیداد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای
سلطنت را بدو می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد
خود رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار
داشت و بر بازوبند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری میگماشت ناگاه
پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند او را التفات فرمود که نگران چیستی این بازوبند ها بزحمت این شاهزادگان
بهره تو خواهد بود و چند کرت بزیر لب فرمود که بتو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد
و عرق خجلت بریخت مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود و خواست تا
ظل سلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا
جمعی از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد ظل سلطان مجلسی کردند
و منوچهر خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون باتفاق محمد میرزا بنزدیک ظل سلطان حاضر باش و در انجمن
با او بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با
اعدای دین و دولت کار بمبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بحراست خزاین
و دفاین و نظم دار الخلافه روز همی بردی اینک محمد میرزا فرزند برادر تست اگر خواهی بنام و نشان
پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دار الخلافه بگذار و خود بجای برادر باش و
طریق آذربایجان سپار ظل سلطان که مکنون خاطر پادشاه را دانسته بود عرض کرد که فرزند برادر من

تفویض ولایت عهد دولت ایران
بشاهزاده جوان بخت محمد میرزا

بکای

## شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بجای برادر من است صواب آن است که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و در آذربایجان که خرد و بزرگ او را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده که خو کرده حضرتم همچنان سر بخاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم لاجرم شاهنشاه او را تحسین فرستاده فرمان داد تا تمامت ملکزادگان و عبدالله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقاخان وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند آنگاه بفرمان شاهنشاه فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر مکلل بلآلی شاهوار و کمر نشان شیر و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی در خور شاهزاده صاحبقران میرزا بر داشته روز پنجشنبه دوازدهم صفر بباغ نگارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده بولایت عهد نامبردار گشت و تمامت مردم را بانثار درهم و دینار کامکار ساخت و با جماعت اشراف حاضر درگاه پادشاه شد و جبین شکرگذاری بر خاک سوده رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شانزدهم شهر صفر راه برگرفت و بر حسب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر ولیعهد خسرو میرزا را شاهزاده امامویردی میرزا برداشته بتبریز دیگر برادر برد و بدو سپرد مع القصه بعد از ورود با آذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر بخیال او گلشن ساختند اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکتن دیگر که هر چهار از یک مادر بودند باهم مواضعه نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده در قلعهٔ اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون می شد قهرمان میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضا قلی خان چاپشلو حاکم دره جز که نایب السلطنه عباسقلی خانش نام نهاد و یلنگ توشخان جلایر حاکم کلات از طریق فرمان برداری تقاعدی ورزیدند لاجرم نور محمد خان لشکری کرده باراضی دره جز تاختن کرد و عباسقلی خان مقاتلت با سردار را بیرون قوت خود یافت بتوانی بدرگاه او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان خویشتن و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار بگروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویشتن مجموع ساخت یلنگ توشخان چون این بدید با سردار از در همین معاملت کرد و بقدم ضراعت بلشکرگاه شتافته نیکو خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته باز بکلات شد و نور محمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و صورت اینحال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد و هم در اینسال شجاع الملک میرزای افغان تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و این شجاع الملک بعد از آنکه پدرش تیمور شاه بجهان دیگر شد چون با برادران بهلو نتوانست زد پناهنده دولت انگلیس شد و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود تا آنگاه که نایب السلطنه آهنگ هرات کرد و این معنی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد چه ایشان چنان در خاطر نهاده اند که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هندوستان خللی

طغیان دو تن از برادران

هجوم شجاع الملک به قندهار
و افغانستان

خواهد رفت لاجرم مستر کمیل ایلچی دولت انگلیس که متوقف دار الخلافه بود نایب اول خود جان مکنیل را روانه خراسان
نمود با شد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انگلیس
حجتی نبود بدین مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگار نیافت که اینکار بپای برد اما کارداران انگلیس
پسنده میداشتند که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر
باشد لاجرم او را به بیست هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند رنجیدسنگه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان
والی سند بر ضاجوئی کارداران انگلیس از اعانت و رعایت او دست باز نداشتند و گروهی از افغانان نیز
در کرد او انجمن شدند بالجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رود خانه سند
طی مسافت کرده قندهار را حصار داد و برادران فتح خان افغان که هر یک در آن اراضی مکانتی جداگانه داشتند
تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند و هم در اینسال
چون منال دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان
میداد شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روزگاری دراز بود که بسبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون
و دیاو ناتندرستی پادشاه کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ منال دیوان توانند یا مجتازان را
از چنگ صعالیک برهانند و بر زیادت در مملکت فارس آفت ملخ خوارگی و زحمت زلزله سکنه را جو عان
و مساکن را ویران داشت و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد
و محمد تقی خان پسر علیخان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدانجا برگ و سامان
کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسد الله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله
حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان
از اراضی شوشتر و دزفول برام هرمز شتافت میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان
دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد
و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده شانزدهم
جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الامان قم آمد و از آنجا امامویردی میرزای سرکشیکچی باشی
و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده در
منزل مورچه خورت اصفاهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی
الاولی در قریه فین فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق رسید
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد و بلشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم
اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد
اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله انشیمن و مکمن قبایل و صعالیک
بختیاری را نیک باز داند و باتفاق آصف الدوله بتقلع و قمع ایشان پرداز د و روز دهم جمادی الآخره

سفر کردن شاهنشاه ایران از طهران
بصوب اصفهان

فرمانفرما

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

فرمانفرمای فارس برسید و تقبیل آستان خسروی نمود شهریار تاجدار بفرمود تا محمد تقی میرزای حسام السلطنه باتفاق فرمانفرما بجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از چهار سال پیش بجای مانده است ماخوذ دارد و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله با هفت هزار سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و نقشه ممسنی و بختیاری را کوشمالی بسزا دهد و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا سه شنبه هفدهم شهر جمادی الآخره اجازت یافته بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را بر داشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شده در لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان برگرد او انجمن شدند و سراپرده راست کردند اما کار دیگرگون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود در اینوقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روز کار چاکران در بار تاریک گشت همانا شاهنشاه دانا یکسال از آن پیش که مرگش فرا رسد بفرمود در قم یکسوی از روضه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره کردند و دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون از سفر عتبات عالیات مراجعت میکرد پنجاه من تربت از ضجیع شریف سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا با خود بیاورد و آنرا در مقبره خویش بگسترد و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شعر زمه از آثار و صفات حضرتش تلفیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان قرها و پیشه منقر نمودند و این سنگ در سرای سلطانی بود و در اینمدت که استادان رنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنگ می آمد و استادانرا در انجام آن امر تعجیل مینمود و یاد مرگ میفرمود و اینوقت که در اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل ششهزار تومان بهای آنرا از خزانه خاص بداد و میرزا هدایة الله نوری مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را باتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این کار بگماشت و بجهة روی با حضرت آله داشت اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الآخره مزاجش از اعتدال بگشت و بمرض ذات الجنب گرفتار شد چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند سودی نبود لاکن پادشاه غیور با اینهمه رنج و عنا بر چاکران درگاه و تواد سپاه ظاهر میگشت تا مبادا مردمان هم مرگ پادشاه کنند و از راه بگردند روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و پنجاه مطابق یونت ئیل ترکی سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در رواق قزل اتاغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد و خواست تا تن را بجامه بیاراید و خویشتن را نیز بلشکر بنماید هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قراباغی که یکتن از خواجه سرایان بود متکی آمد و هم در آن تکیه نفسی چند برآورد و دم فرو بست شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه اینواقعه در لشکرگاه گوشزد مردم نشود لب از ناله و افغان و بانگ های های فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن کردند و نماز بگذاشتند نخستین شاهزاده محمد رضا میرزا از بهر آگاهانیدن ولیعهد بی توانی برنشست و مانند سحاب وصبا راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف خمسه که دار حکومت او بود دشتاب

گرفت مردم لشکرگاه به تفرّس و تفحّص از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگرچه این راز را
کس بر زبان نتوانست آورد در دل همه کس آگاه بود و از لشکرگاه بر مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب
درآمد دروازهای شهر را ببستند و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته یکشبان
تفنگ دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هیاهوی مردم بچرخ همی
رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند لشکر مازندرانی و قوشن رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت آباد
در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورکخانه در میان ایشان بود و از جنوبی زاینده رود سراپرده
غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان توپها و
زنبورکها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان این دو لشکر قنطره بر زاینده رود هم لشکر پاین کرده بودند
که زیاده از این جسر در رفتن نتوانست آصف الدوله در اینوقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده بسراپرده
سپهدار درآمد محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدینگونه کردند آنگاه شاه
زادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند در پایان
امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانسان که در زندگانی کوچ همی داد با لشکر یکه در
سعادت آباد جای دارند از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که از
دیگر ملکزادگان اکبر بود کارفرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن یک نیمه لشکر سپهدار
با سپاه خود و پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد بدروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده سیف
الدوله بسپارد و خود از راه مورچه خورت و به کاشان سفر کنند لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای
نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود امام وردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد
و با خود حمل دهد آنگاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان
گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش بنزدیک ما رهسپار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیک دانی
بیان فرمائی تا بمشاورت یکدیگر بکار ببندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله
و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سران
لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی میدهم که شهریار تاجدار بدار القرار شتافت
و گردنها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون بگوئید تا بر چگونه باید کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد در زندگانی خویش حکم تو را بر ما
روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید بتوانی سر از فرمان او برتابیم و نابوده انگاریم
همچنان فرمان بر داریم و حکم تو را چون وحی پیر بر خود روان داریم چون امین الدوله از لشکر ایمنی یافت
رسول شاهزادگان و امرا را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم
که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نکنم از این پس نفس را از هوا معزول
خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست و از آنسوی سرعی که از برق جهنده تر بود از قفای فرمانفرما

کسیل

کسیل داشت که بتوانی طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در گرد من انجمن است ملازم رکاب تو سازم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد لشکرهای فارس بیدرنگ بسوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و ملکزادگان عراق بیشتر بسوی تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود و محمد میرزا همال فرزندان ایشانست سرفرود داشتن با برادرزاده که بجای فرزند داشت بر خاطر گران باشد بالجمله دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طهران کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت در عنصر نداشت که چنین هنر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار بکام خواهد کرد لاجرم شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد امین الدوله چون این بدید لشکر را رخصت مراجعت باماکن و اوطان خود داده و خویشتن بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده باراضی چهارمحال سفر کرد و فوج جدید سرباز اصفهان را که بسرهنگی مایورخان ارمنی منظم کرده بود ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست یکم جمادی الآخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان و امراء از پس تخت رده بستند و لشکر از پس پشت ایشان بر صف شد میمنه و میسره و قلب بپا راستند و مقدمه و ساقه بر سامان گشت هم بدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازهای اصفهان رسیدند و بود از سعادت آباد برگرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ توپخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن آنجماعت غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را که اینوقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود باتفاق ضجیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آغا و حریم پادشاه از سرای اندرون برآورده با احمال و اثقال ایشان بشهر اصفهان روان فرمود و از دو ردیه سرباز خلج نگاهبان و نگران بود و چندانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کرپاس دروازه جای داشت بسپردند محمد قلی خان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه بباغ توپخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آزوقه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا شایع بود و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هر چه بایسته بود بشهر در می شد و بدست میکرد و هیچکس افزون از قوت یکشبه نمی جست چون دروازها بر بستند و بادگیرها را در بیابان بغارت بردند و هر کس از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منهوب و مسلوب داشتند مردمان بیچاره ماندند هم جوعان و هم هراسان بودند و هر کرا یک نیمه نان سیر کردی این هنگام از بیم جان و خوف جوع بدو قرصه قناعت نمودی من بنده در شکستن نانها بر خوان سپهدار بودم اما معدودی که با من بودند دیگر روز نیک نگریستیم که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را بادای بها و برخی را بغارت آورده بودند هر یک تن دو من بوزن تبریز اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعها گزر برآوردند مع القصه رکن الدوله

از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای نیز زندان را نگاهبان اثاثه سلطنت کرد در هر دیه و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه باستقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان بفلک ماه رسانیدند روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دار الایمان قم گشته جمیع خادمان قبهٔ مطهرهٔ معصومه علیها السلام و تمامت علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله در و خمهٔ خویش بخاک سپردند علی الله مقامه فی غرفات الجنان مدت زندگانیش در اینجهان شصت و هفت سال بود و از اینجمله سی و هشت سال منفرد ا پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت حال را در عریضه نگار داده بدست مسرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در شتاب کردن خدمتش بدار الملک ری الحاح فراوان نمودند من بنده نیز شعری چند انشاد کرده بدست رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردم از بعد از اینکه چهره دنیا آرای متشته بدست شد و هر کس باندیشه دیگر سر برآورد چنانکه تفصیل اینجمله در ذیل سلطنت شاهنشاه حق پرست دیندار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته پردازیم صفت عدل و نصفت وجود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد دیگرانه تکرار آن سخن باطناب رود اما از شمایل موزون و آفرینش او سطری نگار دهم که شنونده از شگفتی آرد همانا خدایش باندامی آفرید که اگر با صد هزار تن لشکری آمیخته رفتی و کس از مسافتی که چشم زحمت سیاه را از سفید شناختی نظاره کردی بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدامست زیراکه از این صد هزار مرد بخلقت موزون و اندام متناسب فرد بود با کمرگاه باریک و سینه فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته محاسن مشکینش از میان بر میگذشت عجبتر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار تن توانند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات به بیند و بداند که این کس نسب بدان پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روزیکه این پادشاه بحد رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد فرزند آورد تا اینوقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود و در این مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده بعرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یکسال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن راست آید لکن راقم اینحروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت با آن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند برنگار دهم همانا دویست و شصت تن پسر و دختر بی واسطه از پشت پادشاه با دید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و یکصد و یکتن مخلف ماندند و از اینجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن فرزند بجای ماند و اینجمله دویست و نود و شش تن پسر و دویست و نود و دو تن دختر بودند و از دخترزادگان نود و هفت تن بجای بود

وفات ... در دار [illegible]
مدت [illegible]

ذکر اولاد و احفاد [فتح]علی شاه و اسامی [آنا]ن که هنگام رحلتش زنده بودند

# شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و از جمله چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود و پس معلوم شد که بهنگام بیرون شدن از این جهان آن پادشاه را هفتصد و
هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان را نگارد هم و پسران و دختران فرزندان
ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کنیم و نبیرگان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جوییم و بذکر نام نبیره و پسران
و پسرزادگان از برادران و دخترزادگان مقدم بازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

اول
عباس میرزا
نایب السلطنه

ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگار رشد و او روز چهار
شنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار متولد
شد با اینکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه
در خراسان و طوس رزم همی داد خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست اگرچه وی یکسال
شمسی پیش از شاهنشاه بآرامگاه شتافت از ذکر نامش چنین نامبردار شاهی گزیر نبود و مع القصه از نایب السلطنه چهل و
هشت تن فرزند بجای ماند بیست و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد
رقم نخواهد شد و بیست و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه جوان بخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم
می شود و او در ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است
پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک مادر است
نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا
ملقب بحسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزای
احتشام الدوله هیجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدیقلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا بیست
و دوم ایلدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفرخان بیست و
ششم عبدالله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص بدولت بودی و بدولتشاه
لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را بیست و چهار
فرزند بود ده تن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزای حشمة الدوله دوم طهماسب میرزای
مؤید الدوله سیم نصرالله میرزا ملقب بوالی چهارم اسدالله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عماد الدوله امامقلی میرزا
هفتم نورالدهر میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابوالحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمد قلی میرزا است
که ملک آرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست و
سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بودند بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن دختران
اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا ششم
قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم
نصرالله میرزا دوازدهم نورالدهر میرزا سیزدهم شاپور میرزا ۲ پانزدهم کیومرث میرزا شانزدهم سام میرزا
هفدهم عبدالله میرزا هیجدهم ملک جمشید میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

بهادر میرزا بیست و دوم محمد رحیم میرزا بیست و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا
روز جمعه غره شهر شوال در سال یکهزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بود بیست
و شش تن پسران و بیست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست دوم چنگیز میرزا
سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محبعلی خان ابن
محمد خان قاجار ایروانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است ششم رضاقلی میرزا هم مادرش
خراسانی است هفتم تیمورشاه میرزا است برادر اعیانی چنگیز میرزا است هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا
قلی میرزا است نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات
قرشی است یازدهم محمد طاهر میرزا و دوازدهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزا است سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر
چنگیز میرزا است چهاردهم حسن خان از مادر نصرالله میرزا است پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است
شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزا است هفدهم محمد ولی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین میرزا
هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا نوزدهم امیرخان از مادر رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست
یکم طهماسب قلی میرزا بیست و دوم مهدیقلی میرزا بیست و سیم عباس خان بیست و چهارم احمد خان بیست
پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه
حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبه نوا متولد شد
فرزندان او بیست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا از دختر
محمد قلی خان افشار ارومی ملقب بنایب الایاله دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است سیم
نجفقلی میرزا ملقب بوالی مادرش از کرجیان است چهارم نصرالله میرزا از مادر امامقلی میرزا است پنجم تیمور
میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است هفتم
جهانگیر میرزا است هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است نهم کیخسرو میرزا است ملقب بسپهسالار
از دختر امیرگونه خان زعفرانلو است دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است یازدهم نادر میرزا از
مادر امامقلی میرزا است دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است سیزدهم محمد میرزا از
مادر رضاقلی میرزا است چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا
از مادر کامران میرزا است هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر
میرزا همزاد و توامان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
برادر اعیانی فرمانفرما است جمعه غره ذی حجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار
شکسته تخلص فرمودی فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اند اما پسران
اول هلاکو میرزا ملقب بهادر خان دوم اباقا خان ملقب بفروغ الدوله سیم ارغون میرزا چهارم منکو
قاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان عم شهریار تاجدار
فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان

قرائیست

۴م محمد ولی میرزا

۵م حسینعلی میرزا فرمانفرما

۶م حسنعلی میرزا شجاع السلطنه

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

قرائیست پسر هفتم فتحعلی شاه شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد در اشعار شوکت تخلص فرماید فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اند اما پسران اول ابو الفتح میرزا مادرش دختر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازیست دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابو الفتح میرزا است سیم آورنگ زیب میرزا مادرش از ترکمانان است چهارم ابو سعید میرزا پنجم طهمورث میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالمگیر میرزا برادر اعیانی ابو الفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا از مادر ابو سعید میرزا است دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین است یازدهم داراب میرزا دوازدهم امیر شیخ میرزا سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پسر هشتم فتحعلی شاه علینقی میرزای رکن الدوله است پنجشنبه نوزدهم شهر شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او اناثا و ذکورا بیست و هشت تن باشد یک نیمه پسر و نیم دیگر دختراند اما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب بسلطان مادرش دختر مصطفی قلیخان عمّ پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر میرزا هم از مادر سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم داراب میرزا مادرش از قبایل کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم نصر الله میرزا یازدهم شکر الله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است پسر نهم فتحعلی شاه شاهزاده شیخعلی میرزا است ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه دهم رجب سال هزار و دویست و ده هجری متولد شد و او را چهل و شش فرزندان باشد بیست و پنج تن پسران و بیست و یک تن دختران اند اما پسران اول نظر علی میرزا مادرش منسب بنادر شاه افشار رسانند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن ملایر است سیم الب ارسلان میرزا ملقب بسالار مادرش از مردم گرجستان است چهارم قزل ارسلان میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادی خان ترکمان ساکن ملایر است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نهم طغرل تکین میرزا وی نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکمان است یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم ولی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و یکم علیقلی میرزا بیست و دوم عبد اللطیف میرزا مادرش دختر عبد اللطیف خان ملایری است بیست و سیم عبد الرشید میرزا از مادر عبد اللطیف میرزا است بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلی شاه شاهزاده علی شاه ملقب بظل سلطان است سه شنبه شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و ده هجری متولد شد و برادر اعیانی نایب السلطنه است و بیست و دو تن

۷ حسام السلطنه محمد تقی میرزا

۸ علینقی میرزای رکن الدوله

۹ شیخعلی میرزا

فرزندان دارد دو تن پسر و دوازده تن دختر اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهارقلی میرزا است نسب
نبادرشاه افشار رساند دوم محمدحسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم محمد
طاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا دنیرا زما در سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا مادر این هرسه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه

۱۱ عبدالله میرزا دارا

شاهزاده عبدالله میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست وچهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست
و یازده هجری متولد شد او راسی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر ند اما پسران اول محمدمحسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلو است دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم لطف الله میرزا پنجم
خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است

۱۲ امام‌وردی میرزا ایلخانی

نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه امامویردی میرزا ملقب بایلخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد او را یازده
تن فرزند است سه پسر و هشت دختر اما پسران اول اماموقلی میرزا از سوی مادر نسب نبادرشاه افشار میرساند
دوم محمدحسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علی محمد میرزا مادرش از دهقانان است

۱۳ محمدرضا میرزا افسر

پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمدرضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذی قعده سال
هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران اول
رضاقلی میرزا مادرش نسب نبادرشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمدخان دولو
قاجار است سیم محمدزمان میرزا برادر اعیانی عیسقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
اصفهانی است پنجم محمدجعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمدهاشم میرزا مادرش مازندرانی است
هفتم محمدباقر میرزا مادر محمدجعفر میرزا است هشتم محمداسمعیل میرزا همسر مادر محمدهاشم میرزا است نهم

۱۴ حیدرقلی میرزا خاور

اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است دهم جلال الدین میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است پسر چهاردهم فتحعلی
شاهزاده حیدرقلی میرزا است جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست چهارده هجری متولد شد در اشعار
خاور تخلص کند او را یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشد اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
ملقب بسنجان بابا مادرش دختر مهر علیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر
اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش
دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم
علی محمد میرزا مادرش نسب نبادرشاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزا است هشتم

۱۵ محمود میرزا

علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر
سال هزار و دویست وچهارده متولد شد و در اشعار تخلص باسم فرماید فرزندان او سی وچهار تن باشند
یک نیمه پسر و نیم دیگر دخترند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمدخان ایروانی است دوم محمدزمان
میرزا مادرش دختر علیمرادخان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

سلطان

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب بنادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان تکش است ششم کیان میرزاست بکاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهاوند است هفتم قاآن میرزا هشتم عبدالباقی میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان تکش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمة الله میرزا چهاردهم ملک توشش میرزا پانزدهم اعطاءالله میرزا شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همیون میرزاست شب جمعه بیست و هشتم جمادی الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند اورا بیست تن فرزند باشد یازده تن پسر و نه تن دختر اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است سیم جوان بخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم تهمتعلی میرزا هشتم ابونصرالدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزاست نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توأمان زادند یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است پسر هفدهم فتحعلی شاه الله وردی میرزاست شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار ضیا تخلص دارد اورا یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزاست و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار تاجدار است پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزاست شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده متولد شد اورا چهارده تن فرزند است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزاست روز جمعه ششم شوال سال هزار و دویست و هیجده متولد شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام خود تخلص کند اورا یازده تن فرزند است چهار تن پسر و هفت تن دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان سوادکوهی است سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدی خان مادر او نیز ترکمان است پسر بیستم فتحعلی شاه علی رضا میرزاست برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزاست شب سه شنبه ششم ذیقعده هزار و دویست و هیجده هجری متولد شد اورا بجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزاست شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و بیست یک هجری متولد شد اورا فرزند پنج تن دختران باشند.

پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزاست شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول هزار و دویست بیست و یک هجری متولد شد اورا پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختر است اما پسران اول امیراصلان میرزا مادرش دختر امیراصلان خان کردستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا از مادر شکرالله میرزاست پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزاست شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست و دویست و دو هجری متولد شد اورا یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزاست مادر او دختر

امیر اصلانخان کردستانی است پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک قاسم میرزاست روز چهارشنبه دوم
جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده
در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزاست شب
جمعه چهارم جمادی الآخره متولد شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختراست
اما پسران اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش
از مردم گرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسدالله میرزاست چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر
محمد حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسدالله میرزاست پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزاست
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد شش تن فرزندان
دارد چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است
دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فرج الله میرزا
با نصرالله میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزاست پنجشنبه غره جمادی الآخره سال
هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان
مادرش آصفه دختر علی مرادخان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است سیم غلامحسین میرزا
مادرش دختر حسینعلی بیک بازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزاست پنجم جعفرقلی میرزا هم برادر
اعیانی غلامحسین میرزاست پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزاست روز جمعه پنجدهم شوال سنه
هزار و دویست بیست و و متولد شد فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران
اول شاهوردی خان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاه
وردی خان است سیم اسدالله میرزا مادرش دختر علیقلی بیک قراجه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از
مادر شاهوردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه
شاهقلی میرزاست چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه هجری متولد شد او را نه تن
فرزندان اند سه تن پسر و شش تن دختر باشد اما پسران اول اردشیر میرزاست مادرش دختر حسن خان دشلوی
قاجار است دوم محمد علی خان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از
قبیله بزچلو است پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزاست شب یکشنبه غره شوال سال هزار و دویست و سی و سه
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیرخان عزالدینلوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از [illegible] است سیم محمد
رحیم خان مادرش دختر مهرعلیخان قاجار قوانلو است چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزاست برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر
و پنج تن دختر اند اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه است
دوم مرتضی قلیخان سیم محمد حسین میرزا اینند و برادر را از یک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

نمره ۲ کیومرث میرزای ایلخانی

صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار است پسر سی و دوم فتحعلی شاه کیومرث میرزای ایلخانی ملقب به
ابو الملوک است روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد او را شش
تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختر ند اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است دوم سیامک

نمره ۳ جهانشاه میرزا

میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکر نویس مازندرانی است سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولوی
قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزا است پسر سی و سیم فتحعلی شاه جهانشاه میرزا است
او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد
او را نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهاندار میرزا سیم قنبر

نمره ۴ سلیمان میرزا

میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزا است پنجم محمد حسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم محمد

نمره ۵

هاشم میرزا پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزا است سه شنبه چهارم محرم سال هزار و دویست و بیست
و پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزا است و مادر او آقا بیگم

فتح الله میرزای شجاع السلطنه

دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزا است چهار شنبه نهم رجب
سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و ملقب بشجاع السلطنه است سه تن فرزند دارد که دو

نمره ۶ ملک منصور میرزا

تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نور الدهر میرزا مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است
دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نور الدهر است پسر سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزا است برادر اعیانی
ملک قاسم میرزا شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و او را
در حیات پدر ولدی با دید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم باند بیشتر وقت در نزد برادر روزگار برد

نمره ۷ شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله

پسر سی و هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزا است ملقب ببهاء الدوله شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال

۸

هزار و دویست بیست و شش هجری متولد شد شش تن فرزندان او است چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول
ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است دوم مهدیقلی خان مادرش دختر مهدیقلی خان دولوی قاجار
بیگلربیگی استرآباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است چهارم فریدون میرزا برادر
اعیانی مهدیقلی خان است پسر سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب بسیف الدوله است و او را فرزند
نباشد مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی
الاولی سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری است پسر سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزا است
شب پنجشنبه بیست و ششم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن باشند
دو پسر و دو تن دختر اما پسران اول آزاد خان میرزا دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است
پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزا است جمعه یازدهم ذی قعده هزار و دویست و بیست و هشت
هجری متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان صیفور میرزا مادرش دختر خانلر خان پسر علیمراد خان زند است
دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان صیفور پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزا است
شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد او را چهار فرزند است

# جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

یکتن پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا مادرش دختر حسینعلی خان قاجار ایروانی است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه
سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله است سه شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و بیست
و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم جهانبخش میرزا هر دو
تن برادر اعیانی و مادر ایشان از گرجیان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزا است شب سه شنبه غرهٔ شهر محرم
سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را یکتن دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه زکریا میرزا است
شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزا است
او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزا است روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست
و سی و چهار متولد شد او را دو تن دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزا است شب چهارشنبه
بیست و یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه
فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزا
ملقب بعضد الدوله است جمعه نوزدهم ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل
و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزا است و او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم
خان دولوی قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزا است جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست
و سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعیانی
یحیی میرزا است او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا است
پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزا است پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علیقلی میرزا است پسر پنجاه و پنجم
فتحعلی شاه عباسقلی میرزا است و او برادر اعیانی علیقلی میرزا است پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزا است
پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزا است پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزا است پسر
پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزا است پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزا است اینجمله پسران شاهنشاه ایران
فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام بدرود شهریار تاجدار از جهان چند تن از فرزندانش زنده
باشند نامبردار شوند و پنج تن از ایشان هنگام وفات شهریار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک
در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و سه تن دیگر را
بدان نگاشت که عشره سادسه شکسته نشود و عدد با شصت راست آید اکنون دختران شهریار را نگار
کنیم از این چهل و هشت تن که رقم میشود دو تن قبل از رحلت شهریار بدیگر سرای تحویل دادند و شش تن
دوشیزگانند که هنوز دیدار شوهر نکرده اند و با کس هم بستر نشده اند و چهل تن ضجیع شوهران و مادر دختران
و پسران اند نخستین همایون سلطان مشهور بخانم خانمان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزا است و او ضجیع
ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود و پنج تن فرزند آورد دو تن از ایشان پسر است اول عباسقلی
میرزا دوم ابوالفتح میرزا و دختر دوم شاهزاده بیگم جان هم از مادر فرخ نفرها است در سرای امیر محمد قاسمخان
قوانلو بود و یک پسر آورد و مسمی بسلیمانخان و ملقب بخان خانان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورستان

محمد شاه

پسر ۴۲م سیف الله میرزا
پسر ۴۳م یحیی میرزا
پسر ۴۴م زکریا میرزا
پسر ۴۵م محمد امین میرزا
پسر ۴۶م سلطان حمزه میرزا
پسر ۴۷م فرخ سیر میرزا
پسر ۴۸م سلطان احمد میرزا عضد الدوله
پسر ۴۹م صاحبقران میرزا
پسر ۵۰م طهمورث میرزا
پسر ۵۱م جهانسوز میرزا
پسر ۵۲م محمد هادی میرزا
پسر ۵۳م پرویز میرزا
پسر ۵۴م علیقلی میرزا
پسر ۵۵م عباسقلی میرزا
پسر ۵۶م کامران میرزا
پسر ۵۷م اورنگ زیب میرزا
پسر ۵۸م جلال الدین میرزا
پسر ۵۹م امان الله میرزا
پسر ۶۰م حسین میرزا

دختران ماه ایران فتحعلی شاه

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

محمد شاه قاجار عقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد صاحب تخت و تاج و خداوند باج و خراج است دختر سیم سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد هم از مادر فرمانفرماست بحباله نکاح محمد زکیخان نوری سردار فارس درآمد و در سفر بیت الله الحرام بمرض وبا درگذشت دختر چهارم امة السلمه مشهور بگلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزاست خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگار داده در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت ضجیع برادرزاده شهریار زین العابدین خان گشت و دو تن دختر و یک پسر آورد و نام پسرش محمد جعفر میرزاست دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه ضجیع الله یار خان آصف الدوله است او را هشت فرزند است چهار تن پسر و چهار تن دختر اما پسران اول حسن خان مشهور بسالار دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور بفخر الدوله از مادر شاهزاده شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار بود و از وی جدائی جست او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر بیت الله الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده دختر هفتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است از مادر شاهزاده محمود در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از و فرزندان آورد دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از و یک دختر ماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است نخست در سرای محمد امین خان قاجار نسقچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابوالقاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد دختر دهم زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست و دو کرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجی شاه شد ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمانخان قوانلوست از ده تن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آراست ضجیع محمد باقر خان ملقب بمریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است چهار فرزند دارد سه تن پسر است اول اسدالله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان دختر دوازدهم طیغان خانم است بحباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زایر بیت الحرام گشت او را نه فرزند است پنج تن پسران باشند اول جعفر قلی خان دوم مهدیقلی خان همنام جد خود است سیم محمد قلیخان چهارم سلطانقلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت نسا خانم است با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام نمود و در پایان امر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس بانو خانم ضجیع میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام شد دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بعصمة الدوله ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد سه تن پسرند اول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده گوهر خانم است

ضجیع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا غافل حلال خور مازندرانی منشی الممالک پادشاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است
او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا فریدون دختر هفدهم گوهرشاه بیگم
در سرای علی محمد خان قاجار دولو است دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است دختر هیجدهم شاه
سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر زایر بیت الله الحرام شد
و در عتبات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد از محمد صادق خان پسری
دارد که نامش محمد زمان میرزا است دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده
شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسرند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجلی بیگم خانم از مادر شعاع السلطنه است و زوجه نصرالله
خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قوانلو است او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورده سه
تن پسر است اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم خلیل الله میرزا دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه
وی نیز از مادر شعاع السلطنه است ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه
پسر اما پسران اول رضاقلی خان دوم غلامشاه خان سیم احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح
غلامحسین خان سپهدار عراق درآمد او را سه فرزند است دو نفر پسرانند اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم فتحعلی شاه سرو جهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام
خویش دانند وی را از آقا خان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علیشاه نام دارد دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار رحمه است سه تن فرزند دارد و یکتن پسر است مسمی
بولی محمد خان دختر بیست و پنجم مولود سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از و
جدائی جست و بسرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد
دختر بیست و ششم فتحعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شد یک دختر و یک پسر
آورد نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلو است او را یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است ضجیع میرزا علی محمد خان
نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله گشت و سه فرزند آورد و یکتن پسر باشد مسمی به نجفقلی خان دختر بیست
و نهم شیرین جان خانم هم از مادر سیف الدوله است زوجه مهدیقلی خان پسر حسین خان سردار ایروانی است
دختر سی ام مرصع خانم او نیز از مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف
الدوله است دختر سی و یکم قیصر خانم از مادر یحیی میرزا است و زوجه سلیمان خان افشار قاسملو است یک پسر دارد مسمی به
محمد ولیخان دختر سی و دویم ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزا است زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد
دختر سی و سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی نظر جریبی ملاباشی است یکتن دختر دارد دختر سی و چهارم شاه جهان خانم
مشهور بخان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم بعمه شاه مخاطب میشود زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی است
او را یک دختر است دختر سی و پنجم فرخ سلطان خانم از مادر شاپور میرزا است و زوجه میرزا غلامشاه پیشخدمت باشی است

که نسب

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

که نسب میرزا ابوالقاسم قندرسکی میرساند زیارت بیت الله الحرام کرده و از میرزا غلامشاه ششش فرزند آورده دو تن
پسرانند اول میرزا ابوالقاسم دوم سید حسین میرزا دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان
قزوینی است یکدختر و یک پسر آورده نام پسرش داراب میرزاست دختر سی و هفتم حب نبات خانم ازمادر محمد
مهدی میرزاست برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخرالدوله او را بحباله نکاح درآورد و او را
یکدختر باشد دختر سی و هشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زایر بیت الله الحرام گشت و نکاح
سهراب خان گرجی خازن شهریار درآمد اول اریکلی خان ملقب بوالی دوم محمد علیخان دختر سی و نهم فرزانه بیگم
هم ازمادر محمد مهدی میرزاست زوجه حسینعلی خان معیرالممالک خزانه دار شهریار است او را یکدختر باشد دختر
چهلم فتحعلی شاه مهرجهان خانم هم ازمادر محمد مهدی میرزاست بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم
خان هزارجریبی توللرآقاسی شد دختر چهل و یکم سلطان خانم ازمادر ملک ایرج میرزاست زوجه محمد باقر خان
دولو بیگلربیگی دارالخلافه گشت او را یکتن دختر باشد دختر چهل و دوم فتحعلی شاه خاور سلطان بیگم ازمادر
علیقلی میرزاست بعد از فوت شهریار بحباله نکاح میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی درآمد یکتن پسر آورد مسمی به
میرزا محمد خان دختر چهل و سیم فتحعلی شاه رخساره بیگم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شد و
پس از او محمد علیخان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلو است از محمد خان یکدختر
دارد دختر چهل و چهارم خرم بهار خانم ازمادر کامران میرزاست دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم او نیز از
مادر کامران میرزاست دختر چهل و ششم ماه تابان خانم با زوجه میرزا نبی خان از یک مادر است دختر چهل
و هفتم ملکزاده خانم است دختر چهل و هشتم فتحعلی شاه بدر جهان خانم ملقب بماه باجی است او نیز ازمادر یحیی میرزاست
اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر کس شمار کند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب
مبارک آنانکه در حشمت حسب و نسب بجل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و
اگر نه شناخته و نامبردار گشته اند بنام نگاشته می آید و آنجماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم میشود
و بعد از آن طبقه که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده می آید آنگاه آنجماعت را مرقوم داریم
که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان برده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده اند بالجمله
نخستین زوجات فتحعلی شاه آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولو قاجار است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا
و ظل سلطان و گوهر ملک خانم است و دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده اند او را شاه شهید آقا محمد شاه
برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه هزار و دویست و پنجاه هجری وداع جهان گفت جسد او را بعتبات
عالیات حمل دادند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره نظام
الدوله سلیمانخان قوانلو است نخست در سرای مهدیقلی خان عم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیرالدوله را
از او آورد از پس او بعقد دائمی شاهنشاه درآمد محمد قلی میرزا ملک آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان
او بیند و دو تن هم از وی وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیرالنسا خانم
دختر مرتضی قلیخان عم شهریار است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر

حیدرقلی میرزاست دو تن هم از وی بمرده است با پسر بگلپایگان سفر کرده و در آنجا رخت بجهان دیگر برد زوجهٔ چهارم
فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزاست از وی نیز دو تن فرزند وفات کرده با
پسر سفر ملایر کرده و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت بدیگر سرای مقام کرد این چهار تن
که شمردیم زنان معقوده بودند و دیگران بمدت معین و صیغهٔ مشخص در سلک پردگیان سرای سلطنت درآمدند
زوجهٔ پنجم فتحعلی شاه بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند بیاید و بمرد چندان
تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر
بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت بدار الخلافه وداع زندگانی گفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند
زوجهٔ ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان عزالدین لوی قاجار است یک فرزند آورد و بمرد او را جاریه از
مردم سبزوار بود وقتی از خاتون خویش خواستار شوهر گشت و مسئولش باجابت مقرون نیفتاد لاجرم خاتون
خود را زهر بخورانید و بکشت و شهریارش بکیفر این کار بفرمود تا بر دهن خمپاره ببستند و آتشش درزدند زوجهٔ
هشتم گوهرتاج خانم دختر میرزا محمد خان دولو بیگلربیکی طهران بود در جوانی بمرد و یک دختر بپادگار گذاشت که
نام او گوهر خانم است و زوجهٔ رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله میباشد زوجهٔ هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یک دختر آورد و روزگار نیافت زوجهٔ نهم سلطان خانم دختر اللهقلی خان
قاجار دولو والدهٔ امان الله میرزاست زوجهٔ دهم بدرجهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام است
حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرده زوجهٔ یازدهم
فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را برای
شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بمرد زوجهٔ دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیگم مشهور به آقا باجی دختر ابراهیم
خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والدهٔ ملک آرا بعقد دائمی شهریار درآمد در سال یکهزار و دویست
و چهل و هشت در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت زوجهٔ سیزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر
صادق خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده نماند زوجهٔ چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر اللهیار خان قلیچه است
از وی فرزند نیامد زوجهٔ پانزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور
میرزا از بطن اوست دو تن هم وفات کرده زوجهٔ شانزدهم فتحعلی شاه قمرنسا بیگم دختر حسینقلی خان پسر امامقلی خان
افشار است یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم وفات
کرده زوجهٔ هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیکی مراغه است او را فرزند نیامد زوجهٔ
هیجدهم فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان نبیرهٔ کریم خان زند است زوجهٔ نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم
دختر جعفر خان زند است او را فرزند نبوده زوجهٔ بیستم فتحعلی شاه آغا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز
ولدی نبوده زوجهٔ بیست و یکم خاتونجان خانم دختر محمد علیخان زند است و مادر شاهقلی میرزا و یکفرزندش وفات
کرده طواف خانهٔ خدای نیز نموده است زوجهٔ بیست و دوم فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازوکیست
یکدختر آورد خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظر شش عقد بست زوجهٔ بیست و سیم فتحعلی شاه

نوش آفرین خانم

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه
بنکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان درآمد دختران اویند زوجه بیست و چهارم فتحعلی شاه مهرنسا خانم همشیره
محمود خان قوریساول باشی دنبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمانخان قوانلو بود و از پس او بسرای سلطنت درآمد دو
فرزند آورد و دو کرت زایر بیت الحرام گشت اما فرزندان او نماندند زوجه بیست و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم
دختر محمد علیخان زند ولد کریم خان او را فرزند نبود زوجه بیست و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش
دو فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجه بیست و هفتم فتحعلی شاه آغا بیگم خانم بنسب بسلاطین صفویه میرساند
و او فرزند نیاورد زوجه بیست و هشتم فتحعلی شاه نسا باجی خانم از بزرگ زادگان طالش است کوهرشاد خانم زوجه
علی محمد خان دولوی قاجار از بطن اوست زوجه بیست و نهم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر ندرقلی خان زند است او را
فرزند نباشد زوجه سی ام فتحعلی شاه نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم فتحعلی شاه

اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب دختران و پسران بودند

کوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضاقلی خان عم شهریار است فرزند ندارد زوجه سی و دویم فتحعلی شاه کوهر خانم دختر خان بابا خان
مانکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگ زادگان ایرانند اکنون
زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم میشود با الجمله
زوجه سی و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا و ام سلمه خانم از بطن اوست و یکتن
فرزندش نیز وفات کرد زوجه سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیره صادق خان بروجردی است
شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از اوست زوجه سی و پنجم زینب خانم همشیره علینقیخان بختیاری
شاهزاده محمد تقی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از اوست و دو تن فرزندش نیز مرده است زوجه سی و ششم بیگم
جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی است رکن الدوله و امامویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
یکتن هم مرده است زوجه سی و هفتم فتحعلی شاه کلثوم خانم از سادات پازوار است شاهزاده عبد الله میرزا از بطن اوست
زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم گرجستان است محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن اوست سه تن
هم از فرزندانش مرده است زوجه سی و نهم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میرزا و
همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست پنج تن
از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهلم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور بسنبل باجی همشیره علی اکبر خان راهوری
از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن اوست شش
تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجه چهل و یکم فتحعلی شاه کلبدن خانم ملقب بخازن الدوله از مردم گرجستان است
شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده نخست در سرای
سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرد معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه
جهان و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادوات
سیم و زر و آلات مرصع بجواهر و درر و زرهها و سپرها و سلبهای زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود
و هرگز محاسبی و اواره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی

خرد و ترچیزی و ناچیزتر شیئی از آن خزاین طلب میکرد در شب تاریک دست میبرد و اول بار مطلوب را برمی‌آورد بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت زوجهٔ چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از مردم اصفهان است شاهزاده سیف الدوله و نیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن اوست سه تن از اولادش نیز مرده است چون بسرای سلطنت درآمد چنان پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی حبت همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را بتقویم رفت بعد از وفات شهریار بنقش نگین چنین کرد خاک غم ریخت فلک بر سر تاج زوجهٔ چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه بادام خانم از ارامنهٔ آذربایجان است شاهزاده اسدالله ویردی میرزا از بطن اوست زوجهٔ چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی قوتی تمام دارد محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران حب نبات خانم و پاشا خانم و مهرجهان خانم و قمر زانه خانم از بطن اوست پنج تن از فرزندانش وفات نموده زوجهٔ چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است اسمعیل میرزا از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجهٔ چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاهزاده کیومرث میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش مرده است نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجهٔ چهل و هفتم شاه پری خانم ملقب بسبر دار و در فن موسیقی نام بردار بود و نسب بقبیلهٔ مجوس رساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزا دارد کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده زوجهٔ چهل و نهم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم اصفهان است بهرام میرزا و هرمز میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده زوجهٔ پنجاهم فتحعلی شاه چیران خانم از قبیلهٔ کوکلان ترکمان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست یکتن هم وفات کرده زوجهٔ پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والدهٔ منوچهر میرزا است زوجهٔ پنجاه و دویم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است علیقلی میرزا و عباسقلی میرزا و نورالدهر میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست دو تن از اولادش نیز وفات کرده زوجهٔ پنجاه و چهارم ننه خانم همشیرهٔ محمد مهدی خان پازواری متخلص بشحنه است طیقون خانم و عزت نسا خانم از بطن اوست زایر بیت الله الحرام نیز گشت زوجهٔ پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیک اصفهانی است شمس بانو خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوشنما خانم از مردم گرجستان است ماه پیکر خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هشتم فاطمه خانم از مردم شیراز است سرو جهان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و نهم خیر النسا خانم از مردم طبس است شاه جهان خانم ملقب بخان بی بی از بطن اوست زوجهٔ شصتم ننه خانم ملقب بمهد علیا همشیرهٔ ملا عبدالله است از مردم ساری مازندران کامران میرزا و اورنگ

زیب میرزا

## ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

زیب میرزا او از دختران بزم آرا خانم و حرم بهار خانم از بطن اوست و یکتن از فرزندانش نیز مرده است
زوجه شصت و یکم فتحعلی شاه هما خانم از قبیله کرد و جهان بیگلوست و جلال الدین میرزا از بطن اوست زوجه شصت
و دویم بیگم خانم دختر حاجی الیاس تجریشی از قرای طهران است پرویز میرزا از بطن اوست دو تن از فرزندانش
نیز وفات کرده زوجه شصت و سیم ماه آفرین خانم دختر کل محمد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن اوست
زوجه شصت و چهارم شاه فر از خانم از مردم بلباس است آغا بیگم از بطن اوست زوجه شصت و پنجم گلی خانم
الشهیر به الاکراز مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن اوست زوجه شصت و ششم ملک جهان خانم
از اهالی شیراز است مولود سلطان خانم از بطن اوست زوجه شصت و هفتم فتحعلی شاه شهباز خانم از مردم قزوین
رخساره بیگم خانم از بطن اوست زوجه شصت و هشتم اله کز خانم از مردم بسطام است صاحبقران میرزا از بطن اوست
زوجه شصت و نهم فتحعلی شاه شهربانو خانم از قبیله خدابنده لوست و عالیه سلطان خانم از بطن اوست اکنون جماعتی از

زوجات اسامی فتحعلی شاه که فرزند آوردند و فرزندان ایشان مردند و هنگام رحلت شهریار فرزند نداشتند

زوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان ایشان بجمله وداع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزندی نداشته اند
زوجه هفتادم خیرنسا خانم دختر ابوطالب بیک سنگسری دو فرزند از او وفات کرده زوجه هفتاد و یکم حسن ملک
خانم از جماعت لکزیست یکفرزند از او مرده است زوجه هفتاد و دوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر صید مظفر
پیراوند است یکتن ولدش وفات کرده زوجه هفتاد و سیم حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است
دو نفر فرزند از او وفات کرده او نخست در سرای جعفرقلیخان عم شهریار بود و بعد از و بسرای سلطنت درآمد
و بعد از مردن فرزندانش شاهنشاه او را طلاق گفت و بعد از انقضای مدت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم
عقد بست و بعد از وفات صدر اعظم بزیارت بیت الله الحرام شتافت زوجه هفتاد و چهارم دلارام خانم
از مردم گرجستان است یکتن ولدش وفات نمود زوجه هفتاد و پنجم طوطی خانم از قبیله ارمنیه است یکفرزند
از او وفات کرد زوجه هفتاد و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو فرزند از او مرده زوجه هفتاد
و هفتم جان بیگم از مردم قم است یکتن فرزندش وفات کرده زوجه هفتاد و هشتم گل بخت خانم از قبیله ترکمان
یموت است سه تن فرزندش فوت شده زوجه هفتاد و نهم حاجیه خانم از مردم طالش است دو تن فرزندش
مرده است زوجه هشتادم فتحعلی شاه گل اندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است دو تن فرزندش وفات
کرده زوجه هشتاد و یکم فتحعلی شاه پرور خانم از قبیله قراچورلوست دو تن فرزندش فوت شده زوجه
هشتاد و دوم فتحعلی شاه سکینه خانم از مردم طهران است یکتن فرزندش وفات کرده زوجه هشتاد و سیم
سرو ناز خانم از مردم گرجستان است دو تن اولاد از او وفات کرده است زوجه هشتاد و چهارم فتحعلی شاه
جهان افروز خانم دو تن ولد او وفات کرده زوجه هشتاد و ششم فتحعلی شاه خاتون باجی از مردم مازندران است
یکتن ولدش فوت شده از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنگارش میشود در سرای سلطنت اولاد نیاورده اند
زوجه هشتاد و هفتم میرزا مریم دختر محمد تقی بیک استرابادی است زوجه هشتاد و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
از ترکمانان است زوجه هشتاد و نهم شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه نود و دوم فتحعلی شاه شیرین خانم
از مردم ارمنیه است زوجه نود و یکم شاخ نبات خانم از مردم گرجستان است زوجه نود و دوم شاه نبات خانم

از مردم گنجه است زوجهٔ نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه
شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است زوجه نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است زوجه نود و
ششم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم گرجستان است
زوجه نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمانان است زوجه نود و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم از مردم گرجستان است
زوجه صدم فتحعلی شاه غنچه دهان خانم از قبیله ترکمان کوکلان است زوجه صد و یکم کربلائی مریم خانم از مردم
گرجستان است زوجه صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و سیم نوبهار خانم
از مردم قرای طهران است زوجه صد و چهارم دل افروز خانم از ترکمان کوکلان است زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه
دل افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و ششم خیرالنسا خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و هفتم
آزرو خانم از جماعت شاهیسون زرکر است زوجه صد و هشتم منیژه خانم از مردم شیراز است زوجه صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است زوجه صد و دهم فتحعلی شاه لیلی خانم از جماعت ارمنیه است زوجه
صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سیزدهم زیبانظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهاردهم سیدنسا خانم از سادات
کاشان است زوجه صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجه صد و هفدهم نازآفرین خانم از مردم شیراز است زوجه صد و هیجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است زوجه صد و نوزدهم نورسلطان خانم از قبایل ترکمان است زوجه صد و بیستم کلابی خانم
از جماعت زندیه است زوجه صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان بیک خمسه است زوجه صد و بیست و دوم
جهان نسا خانم از مردم باجلان است زوجه صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ است زوجه صد و بیست
و چهارم مروارید خانم از قبیله برچلو است زوجه صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زند است زوجه
صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه صنم خانم از قبیله برچلو است زوجه صد و بیست
و نهم گل صبا خانم از مردم ارمنیه است زوجه صد و سی ام بیگم خانم از مردم ورامین است زوجه صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجه صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجه صد و سی
و سیم فتحعلی شاه سنا خانم از مردم عرب است زوجه صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است زوجه
صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و سی و ششم گنجشکی از مردم اصفهان است
زوجه صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجه صد و سی و هشتم ملک جهان خانم از مردم ارمنیه است
زوجه صد و سی و نهم خرده خانم همشیره ابوالقاسم خان طهرانیست زوجه صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمانان یموت است
زوجه صد و چهل و یکم صنم بر خانم از جماعت عثمانلو است زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زینب خانم از مردم
مازندران است زوجه صد و چهل و سیم مریم گلیک خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و چهارم
شرف خانم از مردم خمسه است زوجه صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است زوجه صد و چهل و

ششم

# ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

ششم شاه ویردی خانم دختر استاد محمد رضای زوجه صد و چهل و هفتم زینب خانم از جماعت ارمنیه است زوجه صد و چهل و هشتم
بنات خانم از مردم قزوین است زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم دختر آقا محمد جعفر کاشی است زوجه صد و پنجاهم نبات
خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم مجوس است زوجه صد و پنجاه و دوم
شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و چهارم
زینب باجی از مردم مازندران است زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس باجی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از
جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هفتم سارا خاتون از مردم اصفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
از جماعت ترکان است از این جمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردیم اکنون بعضی از اعمام و عم
زادگان شهریار را برمی نگارد همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریارند در خاتمه احوال پدر شناخته آمد اکنون نام اولاد بعضی
از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگارش میدهد مع القصه ذکر خاتمه کار حسینقلی خان و نابینائی او
درین کتاب مبارک مرقوم افتاد اما فرزندان او و تمامت در ایام نابینائی او متولد شدند شش تن دختر و شش تن پسر بودند
دختران را شش تن از شاهزادگان نکاح بستند اول ظل سلطان دوم امام ویردی میرزا سیم احمد علی میرزا چهارم اسمعیل میرزا
پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران حسینقلی خان بدینگونه است اول میرزا محمد خان دوم زین العابدین
خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان متخلص بمریخ شاه مادرش گوهر تاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از
وفات شوهر بحباله نکاح شاهزاده محمود درآمد پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینقلی خان که بعد از
فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت اما مهدیقلی خان عم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله از وی
باز ماند و ابراهیم خان در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی بیست و یک تن دختر
و بیست تن پسر بماند اما پسران اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسائی رکن اشد و نایب
احد است دوم نصرالله خان سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاهرخ خان هشتم
اسدالله خان نهم علی محمد خان دهم علیقلی خان یازدهم عیسی خان دوازدهم محمد تقی خان سیزدهم غلامحسین خان چهاردهم
غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبدالرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هیجدهم بهرام خان و دو تن دیگر را
از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا دوم ابوالفتح میرزا دیگر عم شهریار مرتضی قلیخان است
که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او را هفت تن اولاد بود پنج تن دختران بودند اول زن برای شهریار
در رفت دوم بنکاح شاهزاده ملک آرا درآمد سیم را شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست چهارم معقوده شجاع السلطنه گشت
پنجم را پسر عمش آقا خان پسر حاجی مصطفی قلیخان نکاح کرد اما دو تن پسرانش اول مهرعلیخان است که او را چهار پسر
بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان پسر دومش محمد حسین خان است که او را نیز پسری مسمی
بمهدیخان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است آنگاه که برادرش از اراضی
روس بگیلان تاختن کرد و بعض ابنای شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود و او سخت دلیر
بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در میبرد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران وحشی را با تیغ
دو نیمه میساخت او را ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسن خان ملقب بآقا خان وقتی چنان افتاد

بعضی از اعمام و عمزادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه

# اختتام جلد اول تاریخ قاجاریه

که یکتن ملازم او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که گذر شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته بدست جارسان درگاه گرفتار شد آقاخان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه راه فرار برداشت برحسب فرمان اسمعیل خان دامغانی با یکتن دژخیم از قفای او بدار الخلافه رفته هر دو چشمش را تاریک کردند دوم محمد ولیخان سیم حسینقلی خان چهارم محمد کاظم خان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم محمد باقرخان هشتم احمدخان نهم امامقلی خان دهم الله ویردی خان یازدهم ذوالفقارخان دوازدهم بهرام خان بالجمله نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنگاه که رخت بجنان جاویدان برد برنگاشتم و عشیرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یکهزار و هفتاد و یک میرود دور نباشد که ده هزار تن باشند همانا درین کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم گشت با اینکه بسیار پادشاهان را معدودی پسران بودند گاهی پسران بر پدران بشوریدند و گاهی پدران بدفع پسران کوشیدند گاهی برادران از یکدیگر روی برگاشتند و بقلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه سلطانی نیافتم که بدین عدت و عدد فرزندان آرد و ازین عجب تر آنکه اگرچه هر یک از ایشان در مملکتی و شهری فرمانگذاری و شهریاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز فراوان در گرد ایشان انجمن بود هرگز سر از فرمان برنگاشتند بلکه قوت برگاشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد آنگاه بفرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان بن سلطان السلطان ناصرالدین شاه که دولتش مؤبد و ملکش مخلد باد نگار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را چندانکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهاندار بر عدد و عدت افزوده اند هر یک را بنام برخواهد نگاشت انشاء الله تعالی و حسن توفیقه و منه

خاتمه جلد اول از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ
از تألیفات عالیجاه مقرب الخاقان میرزا محمد تقی مستوفی
ملقب بلسان الملک بتاریخ عشر اول شهر رمضان
المبارک سال هزار و دویست و هفتاد
و سه هجری عالیشان زبدة الاقران
میرزا آقای کمره تحریر کرده در کار
خانه خاصه عالیجناب سیادت
نصاب آقا میر باقر
بزینت طبع
محلی شد

السلطان ناصرالدین شاه قاجار

شاهنشاه بفرمان ممالک محروسه
ایران یادگار سلاطین کیان
شهریار فریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید آیت ظل الله فی الارضین
المجاهد فی مناهج الدین
سند السلاطین و فخر
الخواقین

السلطان بن
السلطان بن
السلطان و الخاقان بن
الخاقان بن ال
خاقان

خلد الله
سلطانه
و شیّد
برهانه

صدر ابد
شخص اوّل ایران
ثانی آصف سلیمان
جناب اشرف ارفع امجد امیر
نویان موتمن السّلطان مقرب الخاقان
وزیر مفخم معظم اعتماد الدّوله میرزا
آقاخان صدر اعظم عالیجاه مقرب الخاقان
میرزا تقی سپهر لسان الملک
مستوفی دیوان
اعلی
کتاب جلد
دوم تاریخ قاجاریه را
از مجلدات ناسخ التواریخ
با نجام برده بزینت
طبع محلی
داشت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المهيمن المعبود والصلوة على محمد المحمود وعلى حبيبه وصهره وآله المستشرفين على سيره الذين هم
صنايع الله والناس صنايعهم ما دامت الشمس بازغة والكواكب طارقة وبعد چنين مى نگارد محمد تقى مستوفى لسان الملك
که چون قصه شهريار تاجدار فتحعلى شاه قاجار بپاى رفت حديث سلطنت وليعهد دولت را آغاز کرده بجناب
نخستين بپيوسته ميدارد همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر وليعهد دولت وسلطان قوى آيت نايب السلطنه
عباس ميرزاست و او پسر شاهنشاه ايران فتحعلى شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسينقلى خان ملقب بجهانسوز شاه
و او پسر شهريار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلى خان قاجار است که شريک دولت و وکيل سلطنت شاه طهماسب بن
شاه سلطان حسين صفوى بود و شاه شهيد آقا محمد شاه که در عرض اين سلاطين افتاده است عم فتحعلى شاه و پسر
محمد حسن شاه است بالجمله شاهنشاه غازى محمد شاه چون چهار ساعت و بيست و هشت دقيقه از روز سه شنبه
ششم شهر ذيقعده سپرى شد در سال يکهزار و دويست و بيست و دو هجرى مطابق تخاقوى ئيل ترکى در بلده تبريز
دار الملک عليشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر ميرزا محمد خان دولوى قاجار است که بيگلربيکى دار الخلافه
طهران و فراهم آورنده خراج ايران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت برحسب فرمان وليعهد دولت نايب السلطنه
عباس ميرزا بشيرى روانه دار الخلافه شد و اين مژده بحضرت شاهنشاه ايران فتحعلى شاه آورد و شهريار شاد
خاطر شده نايب السلطنه را مأمور کرد که بحکم وصيت شاه شهيد آقا محمد شاه اين مولود را محمد شاه نام کن و وليعهد
ثانى دولت شناس بالجمله حضرتش در حجر تربيت پدر و جد روزگار روز همى بباليد تا بحد رشد و بلوغ رسيد پس

[illegible]

## شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

بدستیاری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و بفطرت پاک و طویت صافی در میان مردم
شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی او بکدورت مناهی و ملاهی آلوده نشد در لغات عرب و صنعت اهل ادب
و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبید هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت در پیشه نقاشان
و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار
سلطنت اظهار مسکنت همی کرد و دلش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت در طریقت
موحدین و عقیدت آن جماعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانست بود تاکنون در
سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخوانده‌ام و نشنیده‌ام
شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن در ذیل
تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد
و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را مأمور فرمود شکسته باز نیامد بالجمله آنگاه
که از سال میلادش دوازده عام برگذشت در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری برحسب فرمان حاضر
حضرت شهریار تاجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد و هم در این وقت مهد علیا
ستر کبری دخترزاده خویش را که صبیه اعتضاد الدوله امیر محمد قاسمخان قاجار قوانلو بود با او نکاح بست و سور
و سرور پادشاهانه بپای برد و هم از این دو شاهزاده شهریار مظفر منصور ناصرالدین شاه زیب و زینت
تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش بشرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه
دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف
ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در این سال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه نوزدهم
شهر جمادی الآخره بجهان جاویدان تحویل داد بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطرها دیگرگون گشت
بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای
فارس بود که دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف حاصل کرده رهسپر شیراز گشت و شاهزاده
محمدتقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنه
اراضی فارس با او همداستان باشد و روز دیگر عبدالله خان امین الدوله مأمور گشت که با هفت هزار سواره و پیاده از
دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عقده تعطیل افتاده مأخوذ دارد و حال
رعیت فارس را بازپرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده‌اند یا رعایا از
خویش دفع داده‌اند چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان که
لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شده در تخت پولاد خیمه زد شهریار تاجدار رخت از این جهان بیرون
برد و چون سالهای دراز میرفت که الله یارخان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت
بود و بدانسان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میگشت از این روی امین الدوله هرگز
ایمن نمیزیست و رضا نمیداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند و از

# جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

آنسوی چون آصف الدوله و سپهدار مکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و بیم داشتند که مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد بعد از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که بنزدیک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هرچه پیش آید همدست و همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فراز شود او را ماخوذ داشته باز دارند اما چون این پیام با امین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت آن جماعت همدل و همزبان گفتند دیگر روز بیش نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمان داده هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم موی سفید شد و قوی ضعیف گشت از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد عبدالله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر بشاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بده و بسپار و بگوی بجا میروی اینک فتحعلی شاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد و چون این خبر اصغا کنی بستوانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار توئی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری چون این لشکر ترا بینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معادل ده کرور زر مسکوک برزیادت است ماخوذ داری آنگاه ترا با سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چندین گنج گران در تخت اصفهان جای دهیم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه باصفهان راه کرده خورد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوبهای دشت از تن اعدا جنگ کرده و پنجاه روز برنگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب شوند و از آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهنده اند با یک چنین لشکر از کرمان و یزد برسد و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه که باتفاق تست کلید عراق است او را با خود باصفهان کوچ دهد تا لشکر بپرانوند و با جلان و بختیاری و بیار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان بیکی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا باصفهان ترا پذیره شوند و بی کلفت خاطر بدارالخلافه درآورند مع القصه امین الدوله از این گونه سخن فراوان کرد و محسن بیک پست و بلند زمین را بقدم عجل درنوشته در مهیار بشاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

طلب نمودن عبدالله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را بتطمیع سلطنت ایران

از خبر

# شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی‌خویشتن شد خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت که تا چندین ترکتاز تواند کرد همی پنداشت که دور از شیراز مردی غریب و مسکین است لاجرم دهشت زده و هراسناک محسن بیک را نیز برداشت و از مهیار شتاب گرفته تا قمشه بتاخت و از آنجا شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه وداع گفته او را روانه بروجرد نمود و خود بطرف شیراز در تکتاز آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرده تاج برسر نهاد و بتخت برآمد و نام خویش را نقش بزر کرد و زینت منبر ساخت و خود را سلطنت بلند آوازه فرمود برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجنان جاویدان تحویل داد لشکری از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور بتسخیر یزد فرمود و هلاکو میرزا کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوک میرزا حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق حصافت عقل منحرف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده با دو عراده توپ و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دار الخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود و بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاین بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیک باز آمد دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود و از پس دیوار باره شهر نزدیک بسعادت آباد سراپرده کرد چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را محمل دادند و لشکری که با امین الدوله بود اجازت یافته با لشکر رکن الدوله پیوست در این وقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده بودند و هرکس اگر توانست دست غارت بدیگری فرا برد علف و آذوقه نیز تنگیاب بود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدان تدبیر و رویت در میان اینجماعت بشیر و نذیر گشت که اینمردم متشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و همداستان نمود بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همی کند بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلی شاه این قصه بشرح رفت بتکرار نخواهیم پرداخت روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله سپرد چنانکه مرقوم شد خود راه دار الخلافه برداشت امین الدوله پردگیان را برداشته بمیان شهر آورد و در خانهای سلطانی جای داد و خود بسرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان باراضی چهار محال تاختن کرده با سرباز خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جای در چهار محال کرده چتوانی برخیز و طریق شهر گیر و کار شهر را انتظام کن سلطان محمد میرزا روز سیم بسعادت آباد آمد و از در آمدن بشهر بیمناک بود و با امین الدوله مکتوب کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا باصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی اینک شاهزاده سلیمان میرزا بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من بشرط زناشوئی در سرای سلیمان میرزا است

دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهار محال باصفهان

در اینوقت که پادشاه از جهان برفت بارگیرهای او را در مراتع تجارت بردند اکنون در سرای من از بهر آنست که بسیج راه کند و طریق دار الخلافه سپارد و بالجمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم کرد که هرگز سر از در خیانت بیرون نشود آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر در آمد و امین الدوله بحضرت او رقعه معروض داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق میکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه روزه بدین حضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای در روی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نگردد اینوقت امین الدوله نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار با آسایش بردید و بعزت زیستن کردید اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ و حراست فرمایند زمانی دیر برنیاید که جان و مال مردم بهدر شود و مردم حاجی سید محمد باقر که نخل علمای ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و کاشتکان دیگر علما بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند ماخوذ داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند به صوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یک را از چپ و راست دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده انتظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و اینوقت سیف الدوله سرباز یکه از چهار محال بدست میرزا خان انتظام کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان نشیمن داشتند دو هزار تن حاضر حضرت امین الدوله بودند و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگرچه از کنار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود و با اینهمه از آن پیش که کیتن در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار سلطنت بدو استقرار یابد با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه غلبه تو را افتد و همعنی را اینک بدان که در ارک شیراز روز بردن و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود و روزگاری دراز نرود که همان ارک شیراز تو را حصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی نمیگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشیمن داشت اکنون بر سر داستان شویم و در همان ساعت که فتحعلی شاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا با اسبهای تیز تک برنشسته با چند تن از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بتوانی برنشست و آهنگ زنجان و اراضی خمسه نمود باشد که آن محال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه بیرون آورده و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگذار بود و بسا خزائن و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرمانگذار آید از کشف آن خزاین هراسناک بود اما آصف الدوله و سپهدار باتفاق از راه مورچه خورت طی طریق همی کردند

# شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنگاه که در دیه قمرود در سربند عباسی فرود شدند عریضه بحضرت شاهنشاه غازی محمد شاه نگار دادند که هرچه زودتر بجانب دار الخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را معطل مگذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تعب بازنشینند و اهالی ایران از جنگ و جوش باز دارند اینک من که سپهدار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیریم و اگرنه در عراق فرمان پذیرم محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی نیز هر یک عریضه نگار دادند و عقیدتی بکار بستند نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود دوازده بار استفتاح

بنام شاهنشاه غازی همی نمود و این چند شعر انشا کردم و بدست رسول نهادم

| | |
|---|---|
| بعشر دوم از دو یمین جمادی ماه | ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه |
| بمانده یازده روز و برفته یازده روز | بچه بشهر رجب هم ز چهر تشرین ماه |
| بروز پنجم هفته بهفتم آبان | که مهر بود بمیزان در و بسرطان ماه |
| نهفت روی ز خلق و نمود روی بخلق | که ظل بار آله و که ظل بار آله |
| بخواست از سر تخت و نشست بر سر تخت | گزیده فتحعلی شه گزین محمد شاه |

بالجمله مکاتیب را فرستاده برگرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایبی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق بپیمود و در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصه فتحعلی شاه بشرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکرهای زندرانی و توشمال رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند و از آنسوی بامداد بیست و سیم جمادی الاخره مسرعی از عبدالله خان امین الدوله نزدیک شاهزاده علیخان ظل سلطان رسید و او را از وفات پادشاه

آگاه ساخت و او باندیشه سلطنت پرداخت

## دعوی سلطنت شاهزاده ظل سلطان در دار الخلافه طهران

ظل سلطان که در طلب سلطنت میزیست و از آن روز که محمد شاه غازی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد ولگران بود در این هنگام یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در همان روز وقت نماز دیگر محمد باقر خان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود حاضران حضرت گفتند سالهای فراوان است که از پدران خویش بمیراث خدمت سلاطین قاجاریه را بر ذمت نهاده ایم اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت نهیم لاکن هریک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنگاه ظل سلطان کار شهر را بنظم و نسق کرد و از بهر حفظ و حراست برج و باره شهر نگهبانان و دیده بانان برگماشت از پس آن مجلس را از بیگانه بپرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را حاضر

ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمدشاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم
اقامت دارد با او همدل و همراه است اکنون بگوی کار ما با تو بر چگونه خواهد رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست
هم اکنون طریق ایشان گیر و اگرنه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقرخان قرآن
مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگذار دارد از فرمان او برنگذرد و هرگز
بجانب خواهرزاده و برادر ننگرد آنگاه ظل سلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را
همچنان با او بگذاشت روز دیگر مسرعی از شاهزاده امام وردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح
که با لشکر ساخته جد پادشاه را بدار الامان قم آوردیم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه براه دارالخلافه
اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و بهرچه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل سلطان نیک شاد
شد و در پاسخ فرمان کرد که با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت
گروهی نزدیک ظل سلطان انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن
تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا باز دانند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در اینکار تقاعد ورزی و مردمان ترا
در طلب این امر ندانند بیم آن میرود که اشرار دارالخلافه ناگاه برشورند و بارک سلطانی در افکنند و سرای
سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند با اینهمه ظل سلطان بیم داشت که چون بر تخت سلطانی جلوس کند
سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه سلطنت
ایران خاص شاهنشاه غازی محمدشاه است در اینوقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابوالقاسم
قایم مقام وحشتی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت جواب دول
خارجه بر ذمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یورپ برقرار است
که وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت
ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که
در طهران بودند جماعتی بحکم و گروهی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که ما بسلطنت
ولیعهد همداستان نیستیم و ظل سلطان را بپادشاهی سلام داده ایم این هنگام امام وردی میرزا نیز با لشکرها
و اثاثه سلطنت برسید بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لالی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد
پس ظل سلطان روز چهاردهم شهر رجب اثاثه سلطنت را بر خود راست کرده رکن الدوله را بدست
خود تاج کیانی بر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت و تحیت
گفتند و نامش را در خطبه عادلشاه یاد کردند و بر سیم و زر عادلشاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکوخدمتی
ملقب بتاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری گیلان و خمسه را منشور گرفت و امام وردی میرزا
سر کشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش امامقلی میرزا گذاشت و شاهقلی میرزا
ایشیک آقاسی گشت و چون ظل سلطان از این امور بپرداخت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت
عهد برگماشت آنگاه بفرمود تا با امین الدوله منشوری کردند که نخستین تو ما را از نیدا هیه الهی فرستادی و بدین ام

اقدام

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اقدام دادی اکنون از چه در اصفهان نشیمن ساختی و بجانب ما نپرداختی بتوانی بجانب طهران راه برگیری و در حل و عقد امور چنانکه بودی باشی امین الدوله چون کار ظل السلطان را استوار نمیدانست و سلطنت او را امکانی نمیگذاشت سر بفرمان او در نیاورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت بالجمله چون محمد حسین میرزای حشمة الدوله با ظل السلطان افزون از برادرزادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده الله ویردی میرزا را نیز بحکومت قم منشور فرستاد و اسمعیل خان پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان باز داشت و فرمان حکومت او را رقم کرد و از آنروز که بر تخت نشست مهر از در گنجینه شهریار تاجدار فتحعلیشاه بر گرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان آنمردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند همچنان آنجمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد و چون رکن الدوله و امامویردی میرزا و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر بزرگان و سپاهیان از راه برسیدند قریب چهار صد هزار تومان دیگر بر ایشان بذل فرمود و رعیت و لشکری در دار الخلافه طهران غنی شدند و ظل السلطان را عادلشاه خواندند از این روی که بعد از قتل نادرشاه عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان در حضرت پدر معروض داشت که اینهمه درهم و دینار که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت بکار نیست پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند نه با رضاجوئی جمعی پیرزن از این گنج که ناسنجیده بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنانکه از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از اینجا باراضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و گرمرود خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه یکتن از مردم آذربایجان بدینسوی سفر نکند جز آنکه بطمع زر سر از اطاعت محمد شاه برتابد و درین حضرت جبین ضراعت بر خاک نهد جمعی از حاضران درگاه با سخن او همداستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند محمد جعفر خان کاشی که وزارت ظل السلطان داشت سالهای فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میگذاشت و سخت از وی هراسناک بود و با خود می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل السلطان راست آید و سیف الملوک میرزا بقوت شود دور نباشد که قصد جان او کند چه ظل السلطان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکران را از شر فرزندان حراست فرماید لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظل السلطان رضا نمیداد خاصه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام میکرد قواعد آنرا منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل السلطان را که مسخر داشت از اتفاق با پسر بگردانید و از جانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر که بخرد خرده بین و تدبیر صواب اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیر باز دل در سلطنت محمد شاه داشت و کار مصلحت دولت او میگذاشت در اینوقت هنگام یافت و در حضرت ظل السلطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای سرد شود خاصه آذربایجان که مملکتی سردسیر است و هم در شمال قوت برودت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد گرفتم آنکه کارداران محمد شاه اعداد راه توانند کرد و بسیج سفر توانند نمود از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند واجب نباشد که در چنین

زمستان لشکری که هم اکنون از سفر رسیده مامور بخمسه و زنجان فرمائی اینجماعت تا بدایت بهار چنان خسته و
مانده شوند که هنگام نبرد جستن با سپاهیان و رزم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه
فرار پیش گیرند و این لشکر مازندرانی را من نیک شناخته ام ایشان بماهی مانند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه
نگردد و هم اکنون اینجماعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرسشی نمایند چون نوروز
سلطانی فراز آید سفر برایشان سهل گردد بهر کجا که بخواهی بهر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند ظل سلطان و خاصان
حضرت او که مردمی نازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شهد صافی
زهر نقیع تعبیه کند اینصورت را که در معنی تشتت شمل بود تهیاء امر حمل دادند همدل و همزبان این رای را پسند
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مرابع و مساکن خویش گسیل
ساخت و درگاه ظل سلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در اینوقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مامور بتوقف
خراسان بود با یک فوج سربازان شقاقی از راه برسید شگفتی آنکه ظل سلطان هم او را بتشریف خنجر الماس
و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد چون
سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظل سلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان
بر دو شیمت و طریقت بودند گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود
موکب او را بطهران میبردند از جمله ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان ملک
الشعراء و فرزندان و اتباع او بود و من بنده نیز چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگرباره روی شهریار
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابوالحسن
و اتباع خویش متفق بودم از آنسوی اسمعیل خان که از قبل ظل سلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش
و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند چند گاه مساکن او را با ما
سنگرها درمیان بود و جز گلوله تفنگ رسولی درمیانه متردد نمیگشت تا اینوقت که سیف الدوله میرزا از یزد
برسید اسمعیل خان او را پذیره شد و همچنانش با لشکر و توپخانه بشهر درآورد و اینحدیث چاکران محمد شاه را
ضعیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی
پشت مشهدی که درمیان علمای اثناعشریه فاضلی نامبردار بود پناهنده گشتند هر چند من بنده ایشان را
تحریض بمدافعه دادم و گفتم ما بخصومت کارداران ظل سلطان نام برآورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس
بر ما ابقا نکند صواب آنست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او بدارالخلافه خبری نرسیده و اکنون ظل سلطان بر تخت
سلطنت جای دارد و اینک پسر اوست که با توپ و لشکر با طریق مقاتلت می سپارد بهتر آنست
که کناری گیریم تا او سفر طهران کند آنوقت اسمعیل خان را دفع دهیم این بگفت و بخانه حاجی سید محمد تقی برفت
و بنشست اما از آنسوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله بخانه
حاجی سید محمد تقی شدند و با میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا محمد با قرآن مجید سوگند یاد کردند و ایشان را

مطمئن

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

مطمئن خاطر ساخته نزدیک سیف الدوله میرزا آوردند آنگاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله شاهزاده میل در کشید و نابینا سازد سیف الدوله پذیرفتار نگشت لاکن اموال ایشان را بغارت برگرفت و در میان چند سر اسب و چند سر استر نیز از بنده مولف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران پیش داشت بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان همدست شده اسمعیل خان را دفع دادیم اما از آنسوی چون سیف الدوله میرزا با راضی شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصغا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رها شده به بقعه شاهزاده عبدالعظیم در رفتند اکنون باز داستان شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و باز گوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغا فرمود و آهنگ دار الملک نمود

## رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله بشتاب تمام مسرعی بجانب دار الحکومه خود بلده قزوین روانه فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستاده او سه روزه سطح مسافت کرده وارد قزوین شد در اینوقت چنان افتاد که حاجی محمد خان بایغ همشیره که خواهرش بشرط زنی در سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از این روی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز این کار را بپای نبرده بود که فرستاده رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه را برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه ببست و بیتوانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین با آذربایجان شد و روز بیست و ششم جمادی الآخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه نزدیک میرزا ابوالقاسم قایم مقام شده او را در تنهائی آگهی داد و قایم مقام بی توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز را پوشیده میفرمائی تا کار سپاه انتظام کرده و از حضرت او مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در بروی آشنا و بیگانه ببست و بحاضر شدن لشکرها فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود در اینوقت در سر حد روم در خاک گلی جای داشت از بهر آنکه با سرعسکر دولت عثمانی و فرمانگذار ارزن الروم کار حدود و ثغور مملکتین و تردد اهالی دولتین را منتظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بر طریق مصالحت و مسالمت نرود از در مناجزت و مبارزت بیرون شود در این هنگام قایم مقام نخستین بسوی او نامه کرد که کار دیگرگون گشت و شهریار از جهان بیرون شد اگر سرعسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکر ایران دل شکسته شوند و مردم روم بر تجبر و تنمر بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود و پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص و عام گردد با سرعسکر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن بغلظت نکشد و کار بمبارزت منجر نگردد کارها سهل کن و بیتوانی در میانه معاهده رقم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که بپدر

آهنگ دارالخلافه باید نمود محمدخان که مردی دانا و توانا بود چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازکلی تا لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با اتحاد دو دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست اکنون که شما طلب ملاقات ما جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا بلشکرگاه شما خواهم شتافت و روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاکی و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل یکصد و بیست هزار تومان اموال تجار ایران را بغارت بردند و از کارداران دولت ایران بسیار وقت با شما انهی رفت که آن اموال بازرگانان را مسترد سازید و کار بمسامحت کردید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان بآذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدینجانب تاختن فرمان کرد که اگر این کار برفق و مدارا بپای نرود و فیصل این امر را بزبان شمشیر حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگار کرده بمن سپار که این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای بالجمله بحتی از اینگونه سخن کرد و بغازکلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسکر بازدید محمدخان را تصمیم عزم داده سفر غازکلی کرد و در آن مجلس بر ذمت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و سجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد که روزی چند با محمدخان بپای برد تا از دیدار یکدیگر بهره برخوردار شوند محمدخان سخن او را پذیرفتار شد و چندان ببود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس بقدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و نایهای کوچ دادن ساخته راه شدند و ندانستند بکجا خواهند شد بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکر آگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و هم در آن شب با سرباز و لشکر پیاده هیجده فرسنگ ایلغار همی فرمود اما از اینسوی دو روز بعد از آنکه حاجی محمدخان به تبریز آمد خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید یکتن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و حمل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمدرضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شد تا شاهنشاه غازی را بسلطنت سلام گوید و او را بسفر دارالخلافه تحریض و تحریک دهد این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند اما هیچکس برخلاف نظام جنبش نمینمود الا آنکه این سخن را گوش بگوش همی تند کرده کردند قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقعی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدرالفضلا ملا صدری و دیگر علماء آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هر که تواند بمال و اگر نه بدعا روز بر دوختن باید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر موحش را هر کس نتواند در آنحضرت مکشوف سازد شما که علمای دین و ناصحان امین میباشید همگی همگروه بحضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید پس علمای بلد مجتمعاً بدرگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمدشاه اندوه دل آشکار ساخت و حزن و الم خویش را

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

فراوان باز نمود و همی توانی سلب سیاه طلب کرده چند روز جامهٔ سوکواران دربر کرد آنگاه وزیر مختار دولت روس و انکلیس باتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت بپای بردند آنگاه معروض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوکواران داشتن از این بر زیادت پسندیده نباشد بعید نیست که مسامحت در اینکار فتنه حدیث کند که بزحمت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بدین سخن همداستان شدند

## جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بتخت سلطنت در دار السلطنهٔ تبریز

میرزا ابو القاسم قایم مقام بدستیاری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم شهر رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شش ساعت و پنجدقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم درجهٔ اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده جامهٔ سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرموده بارعام در داد بزرگان درگاه و سران سپاه و دیگران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هر کس بدین مبارکباد پیشکشی در خور خویش پیش گذرانیدند تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری بود با عدد حروف کلمهٔ ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافهٔ طهران را تصمیم عزم داد و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه بکار باشد درهم و دینار بقرض بستانند و بعد از ورود بدار الخلافه دین خویش را بگذارند پس قایم مقام وزیر مختار انگلیس کمپل را طلب کرد و از این سخن پرده برگرفت کمپل در پاسخ سخن بلیت و لعل می افکند و کار بمماطله و تسویف می انداخت قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر در بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از محبرهٔ خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه و لیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود بدار الخلافه استرداد نمایند چون کمپل این عهدنامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و بکارگذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که این زر بازرگانان را بکارگنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و بر حسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر با مدعیان سلطنت مقاتلتی افتد یا فتوری در کار در آید ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردم را نیز بر پادشاه بشورانند لاجرم بصلاح و صوابدید او و بر حسب فرمان اسمعیل خان فراشباشی با چند تن مردم دژخیم روانهٔ اردبیل گشت و هر دو تن را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم در این وقت منصور خان فراهانی که با دو فوج سرباز قراچه داغی مأمور بود که بخراسان رفته در آنجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصهٔ فتحعلی شاه او را از سفر خراسان

منع فرمود و حکم داد تا باتفاق لمسنری انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانهٔ اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی با وجان همه جا منقلای لشکر کوچ داده بر مقدمهٔ سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کوران در تبریز بود از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانگذار کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در مخالفت دانسته از هر دو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده بپناهنده تبریز گشت و دیگر میرزا هدایة الله کردستانی از قبل رضا قلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از برای والی نکاح بندد در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که باراضی کرمانشاهان سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را بوزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کوران و میرزا هدایة الله نیز ملازم رکاب او باشند چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاهند از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده بحکومت آذربایجان باز گذاشت و خویشتن بیکدل و یکجهت آهنگ دار الخلافه فرمود و وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رای نیک همی زدند

## سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز بطهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد و هم در آنجا سه روزه کار لشکر بساخت و راه بر گرفته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد کوچ داده ارضا و جان را لشکرگاه کرد دلتزی و منصورخان که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سدهٔ سلطنت نمودند محمد خان امیر نظام با سواره و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهده با سرعسکر روم و قصهٔ سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمد خان از غث و سمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا بحل و عقد امور پردازد و حاجی حیدر علیخان شیرازی نیز برحسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل عیسی خان بیک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شده عریضه و پیشکش او را پیش داشت و بعرض رسانید که معتمد الدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سر حد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از گرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل والوس که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در یک فرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور بر آورده ام چنان افتاد که

روزی چند

# شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و ترا که برادر کوچک منی بر من اختیار
فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاه بجهان
جاویده تحویل داد صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا بمن گذاری و خود بحکومت کردستان
قناعت فرمائی و اگر انصاف ندهی و از در مخاصمت و مبارات بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت
و شهر زنجان را بمحاصره خواهم انداخت بی شک این شهر بدست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی
شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه فتحعلی شاه را
در حق ما که از تفرّس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده همانا
در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمانگذارم ساخت چون این کار را من بفرمان پادشاه
بدست کردم در شریعت ملک روا نباشد که بی فرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار دیگر میکنی و از
فرمان پدر بدر میشوی مرا بیمی نباشد از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و باستقبال جنگ بیرون خواهم تاخت
فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا را رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار
و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زنبورک بساخت و صبحگاه
از دروازه شهر بیرون تاخت اما از آن سوی چون لشکر عبدالله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند و دانستند
که سهل و آسان غنیمتی بدست نمی شود و فردا بگاه باید حاضر حربگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ برزد
آزمود تاب درنگ نیاوردند دو ساعت از آن پیش که سپیده بر زند از لشکرگاه بیرون شدند و هر کس
بجانبی راه برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی گذاشت
و چشم براه شاهنشاه غازی همی داشت و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه نگار
داده بدرگاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجانب مامور شود من توقّی بدست کنم و در بیرون
شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدّی سدید باشم و بر حسب
خواستاری او فرمان شد تا لنزی صاحب انگریزی و منصور خان فراهانی با دویست تن سوار و دو فوج
سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر سنگر
راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج
نیکی مسلمان مامور شد که از راه سرچم و نیک پی بزنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هیجده روز
موکب شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم میشود اما از آن سوی این خبر در دارالخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه
غازی هم در این زمستان آهنگ دارالخلافه از تبریز بیرون شد و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت
سرما در عزم او لغزش نیفکند ظل سلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوری
درافکند و گفت ما از آنگاه رای بر خطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت
خانه دادیم اکنون لشکر بسیار را چگونه توان از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ و تفنگ
بداشت همانا میرزا آقاخان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد خاصه آن

حضرت کنند افسوس بر گذشته بکاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید

فرستادن ظل السلطان رسول و نامه نیز بایک شاهنشاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی همدست و همداستان شدند که با حضرت محمد شاه سفیر کنیم و او را از اندیشه مقاتلت باز داریم ظل السلطان شاد شد و از نوایشان را بسیج سفر کرد و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگویید که نزدیک چهل سال فتحعلیشاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت و فرزند او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر اینک تو فرزند برادر منی بلکه فرزند من باشی مانند پدر خویش ولیعهد میباش و مملکت آذربایجان را بتحت فرمان میدار و بر زیادت از این از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا بسعت عیش روز بری بیهوده چرا تجهیز لشکر باید کرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه کردند و خون جمعی بیگناه ریخته شود و از این لشکر تاختن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تواند آشفته خاطر شوند بر ایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من بپذیری و طریق مقاتلت بر گیری اگر لشکر من شکسته شود و مغر ما یم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و بمیدان جنگ درایند و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روز کار بر تو تنگ شود و نام تو به ننگ برآید و این اثاثه سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر رنگین و لآلی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد در هم شکنم و جز این نیز هرچه بیابم بسوزم در آتش بشویم در آب بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کارداران ظل السلطان چنان صواب شمردند که لشکری سازکرده از قفای ایشان بیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و با رکن الدوله کار بهدار اکنند آنگاه از شهر و حومه قریب هفت هزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امامویردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمت امامویردی میرزا کوچ دهد تا اگر کار بمصالحه بکران نرود ساخته جنگ باشند بعد از بیرون شدن ایشان خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان قوم نیک تر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم او نیز بسیج راه کرده از شهر بیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میبرد که از شهر بند طهران سر بدر کند و خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در اینوقت با خسرو خان همراه شد این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و گروهی از مازندرانی بودند که حراست برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلربیگی میزیستند مع القصه محمد شاه غازی از او جان راه بر گرفت و طی مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل السلطان را باز گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که فطرت پادشاهان از خمیر مایه دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در ظل السلطان نگذاشته است با اینکه تخت ملک

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

خاص او نشده و مردم ایران او را بسلطنت سلام نداده‌اند خزانه و دولت ایران را که سلاطین بهیچ‌وجهی نتوانند دست به وی برد برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون حزن و اندوه پردگیان را بر من عرضه میدارد و حمله مردان را با آه و ناله زنان دفع میدهد و از شکستن جواهر مرا خسته خاطر میخواهد مگر من بی دریای نور و تاج ماه صاحب تاج و کلاه نتوانم بود اگر کسی بچند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت بیازرگانان افتادی و اینکه میگوید من بجای پدر نشسته‌ام و میراث پدر برده‌ام سخنی گزاف است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او بهره فرزندان افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و مداخلت دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل السلطان حشمت خویش را نگاه دارد و از آنچه حق او است برزیادت نجوید در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قایم مقام مثال دیوانی شهر قم و کاشان را بسیورغال ابدی ظل السلطان منشور کردند بشرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت دست باز دارد و از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا با راضی زنجان آمد و در سمان ارخی که از جانب شرقی بیک فرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد و این هنگام شجاع السلطنه اسبی را که خجسته نام داشت و هشتصد تومان زر مسکوک خریده بود و بنگاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و تاج زر بهر زد و زین مرصع بجواهر بربست و با لشکریان باستقبال بیرون شد و همچنان هزار لوله تفنگ و شش عراده توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سر اسب توپخانه و دو هزار دست جامه سرباز و دویست باب خیمه و هزار تومان نقد و هزار خروار غله برسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت چاکران حضرت اسب خجسته را بفال نیک گرفتند بالجمله برحسب فرمان محمد حسن خان خلجانی از سمان ارخی مامور شد که با هزار تن لشکر در ارک زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر بدست شود یا فتوری در کار در افتد موکب پادشاهی در آن زمستان ساکن زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا میرزا یوسف همدانی را مامور بکرمانشاهان فرمود و خطی بمحمد حسین میرزای حشمة الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیرد و آسوده همی باش و هم در سلطانیه فرستاده معتمدالدوله منوچهرخان برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته و چهل هزار تومان زر معتمدالدوله رهسپار حضرت است بعید نیست که قبل از ورود بقزوین بلشکرگاه پیوسته شود و این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده رخصت انصراف داد و سیصد تن سرباز و دو عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته راه برداشت چون هر یک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظل السلطان متزلزل است بدست آویز مصالحه بین دولتین از طهران بیرون شده بدرگاه پادشاه غازی می‌شدند میرزا مهدی ملک الکتاب و اسفندیارخان بیات قوللرآقاسی نیز تعجیل بسده سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز برسید و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت با فوج گروس برکاب پیوست و در آنجا معروض داشت که شاهزاده اماموردی میرزا از قبل ظل السلطان با سپاه

وتوپخانه با آهنگ جنگ در تکاز است وهم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با دو هزار تن سوار وجماعتی از تفنگچیان گیلانی وچهل هزار تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته جبین ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش بگذرانید وملازم رکاب شد بعد از رسیدن این زر کارداران دولت مستغنی شدند ودین وزیر مختار دولت انگلیس را از گردن فرو گذاشت شد بالجمله سالار پسر شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسید وعریضه وپیشکش پدر را برسانید ومیرزا ابو القاسم ذو الریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت ووقت حرکت از کرمانشاهان با محمد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاهی سپارم وکارداران دولت را ممتحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند وچون حاضر حضرت شوی خدمت انصراف خواهی یافت مکتوبی که با تو می نگارم در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت گیر واگر کار را دیگرگونه یافتم در عنوان هو الله تعالی می نویسم این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن وبا لشکری که قصد تو کند مقاتلت میفرمای واگر بهر جانب که توانی طریق فرار بسپار ومعقلی از برای خویش بدست کن با این همه مواضعه چون بدرگاه آمد دماء مولات محمد حسین میرزا را تباه دید در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت واو را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود بالجمله در اراضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده امامویردی میرزا اراضی قزوین را در نوشته

شکست یافتن لشکر ظل سلطان

وتا سیاه دهن که شش فرسنگ از اینسوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده کرّی نموده اند وفضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی بسزا کرده قراولان لشکر امامویردی میرزا را تا بلشکرگاه او هزیمت داده وبسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت وصنعت دستگیر ساخته اسب وسلاح ایشان را ماخوذ داشته رها نمودند واز آنجا خبر جنبش پادشاه وسپاه او در لشکرگاه امامویردی میرزا پراکنده شده قوت درنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه فرار پیش داشته اند واز قزوین نیز باز پس شده در اراضی قشلاق نشیمن کرده اند اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد واز ابهر سپر گشته تا ظاهر قزوین براند سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند ودر کار علف وآذوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد وتشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز از قزوین خیمه بیرون زد ودر خاک علی فرود شد در آنجا الله یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه را اصغا نمود از قم راه قزوین برگرفت ومیرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات بین از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله باز خورد ومتفقا تقبیل سده سلطنت نمودند خسرو خان گرجی ومحمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه امامویردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد ونخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امامویردی میرزا جدا شده بحضرت آمد وزمین بوسه زد واز پس او سرهنگان یک یک دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه امامویردی میرزا شکسته شد شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبد العظیم فرار کرد وروز دیگر شهریار غازی شهر طهران پذیره شد ومحمد طاهر میرزا بطهران گریخت امامویردی میرزا بیچاره ماند وبر جان خویش هراسناک گشت

ناچار

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ناچار کناری گرفته و کتابی بر رکن الدوله برادر اعیانی خود کرد و او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد که او را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه پادشاه آورند لاجرم شاهنشاه غازی وزیرمختار دولت انگلیس را نیز وکیل او کفیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را بدو برد آنگاه امامویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هرکس از آنانکه تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده‌اند بازپرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند مأخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امامویردی میرزا آنچه در حیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود و پس امامویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد که بدار الخلافه شده ظل السلطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران پیش داشت از آن سوی سهراب خان گرجی با هیجده عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن تفنگچی بختیاری به فرمان ظل السلطان مأمور شد که از طهران بیرون شده باتفاق صاحب قران میرزا بلشکرگاه امامویردی میرزا پیوسته شود و چون یکفرسنگ از طهران بیرون شد کارداران ظل السلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند در بیم شدند که مبادا سهراب خان بلشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمد رضا خان پسر محمد باقرخان بیگلربیگی را با چهارصد تن تفنگچی از قفای او مأمور ساختند که سهراب خان را نگران باشد از آن سوی چون سهراب خان از شکستن لشکر امامویردی میرزا آگهی یافت محمد رضا خان را مأخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه بسلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرمز میرزا را که در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون یکساعت از شب بگذشت در عرض راه با امامویردی میرزا که اجازت یافته بطهران می‌شتافت بازخورد و او را نیز مأخوذ داشت و قریب بقشلاق قزوین بلشکرگاه پیوست وزیرمختار انگلیس چون گرفتاری امامویردی میرزا را اصغا نمود نزدیک قایم مقام آغاز شکایت کرد پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده ما و شفاعت شما آگهی میداشت هرگز بدین امر شنیع مبادرت نمیکرد هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم بالجمله چون محمد باقرخان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل بنیان کن صعب و سهل زمین را درنوشته راه نزدیک کرد و امامویردی میرزا نیز بدو پیوست معلوم داشت که اختر ظل السلطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود لاجرم نزدیک او آمد و معروض داشت که من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده‌ام هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم دانسته باش که محمد شاه با لشکری در رسید که دفع او در قوت بازوی ما نیست اینک راه نزدیک کرده و امامویردی میرزا نیز بدو پیوسته نگیرد و روز بگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی صواب آنست که هرچه توانی از زر و گوهر از این خزانه دولت که امروز مفتاحش بدست تست برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت ظل السلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد و از این سخن رهائی محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقرخان جواب باز نداد و او را فهم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمد باقرخان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه تقدیم خدمتی کند در شمار پیوستگان ظل السلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب بخویشتن نگاشت بدین

شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفرخان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او همداستان شده اند گرفته با غل و زنجیر محبوس دارد و اگر در این امر کار بدارا کنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمدخان پسر مهدیقلی خان دولو را گرفته بجای مهر محمدشاه بدان منشور نهاد آنگاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بودند طلب نمود و چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقاخان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظل سلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان بنمود و آن جماعت را در گرفتن ظل سلطان و محمد جعفرخان همداستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظل سلطان از محمد جعفرخان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد بدازین روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را مأخوذ دارم چون ایشان را متفق ساخت بجماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای خویش بدر شود خونش هدر گردد در خانهای خویش بباشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش نفرمائید و محمدرحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرد اما از آنسوی محمد جعفرخان و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمدباقرخان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در انجا تردد مینمایند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن آفتاب بنزدیک ظل سلطان آمدند و هر دوان معروض داشتند که ما امشب از کین و کید محمدباقرخان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمیدانیم صواب آنست که او را طلب فرموده یک امشب در نزد ما بامداد کند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن بدراز مکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمدباقرخان زیاده از شماست چه او با من تاکنون ده کرت افزون با قرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته بنزدیک من آورده در اینوقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفرخان از حضرت او بازشدند و محمد جعفرخان بعادت همه شب در بالاخانه کشیک خانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شاد بخفت و آسوده خاطر بیارمید

## گرفتاری ظل سلطان و محمد جعفرخان بدست محمدباقرخان بیگلربیگی

نیمه شب محمدباقرخان مردم خود را برداشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده دم بدار الاماره سلطانی درآمد و مغافصة ببالاخانه کشیکخانه صعود نموده محمد جعفرخان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز مأخوذ داشت بازوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است بازداشت هم در اینوقت محمدرحیم خان را با دو تفنگچی فرستاد تا بمیان شهر رفته شاهزاده محمدولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیمی و دهشتی نیست ترا از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظل سلطان رسول باشی چون محمدولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض دار که از این پیش هرچه گفتم پذیرفتار نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمد جعفرخان را مأخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکن که ترا از مقصد باز نخواهم داشت محمدولی میرزا که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده داشت بسرای درونی رفته در اوتاق نمازخانه فتحعلیشاه ظل سلطان را دریافت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دریافت که مانند ابر بهاری های های میگریست او را دیدار کرد و سخنان محمد باقرخان را آشکار کرد ظل سلطان
فرمود هرگز باین کلمات خاطر من آسوده نشود و پیکان چون ازین سرای بدر شوم مرا ماخوذ دارند و از هر دو چشم
نابینا سازند در اینوقت زنان حرم سرای بگرد او انجمن شدند و بر او دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را
مسدود یافتند محمد باقرخان آنگاه حکم داد تا ظل سلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آورده بنشستن فرمودند
و جماعتی از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را اینوقت بر مردمان مکشوف داشت
اهل و عشیرت محمد جعفرخان چون این بشنیدند بی توانی بخانهٔ آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقرخان کس فرستاد
تا ابواب سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه نگار داده بلشکرگاه فرستاد و ازینسوی
میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظل سلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانست
فرار کرده در آستانهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک
زادگان بدولتخواهی ظل سلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز بر داشت مدت سلطنت ظل سلطان
و خودسری او چهل روز بود مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت
سران سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریهٔ طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دار
الخلافه فرمود و سکنهٔ طهران خورد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان
وارد نگارستان که از بیرون قلعهٔ شهر است در اوتاقی که معروف بدلگشا می باشد درآمد و از شهر
خسروخان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامه
اثاثهٔ سلطنت را از گنجوران ظل سلطان انتزاع نموده بحضرت آورد شهریار بدان اشیا تن بیاراست و بر
کرسی مرصع معروف بتخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند برنشست و بار عام در داد تمامت شاهزادگان
و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه را بسلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند
اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دارالخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا
بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز بیست و یکم شهر شعبان با دو هزار تن سرباز
سمنانی و دامغانی و چهارصد تن سواره او صانلو بدرگاه آمده در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد به
صوابدید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود بسرهنگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرده
و در آنجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و غلامحسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت و نوازش
و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت جلوس
پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان
و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر
سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان
وارد شهر طهران شده بارگ سلطانی درآمد این هنگام ظل سلطان را برحسب فرمان از رواق کلاه فرنگی
برآورده در خانهٔ خواهر او فخرالدوله جای دادند و محمد جعفرخان را بدست محمد باقرخان بیگلربیگی سپرده تا

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقرخان دانسته بود که چهل بار کیر از اموال و اثقال او بقریهٔ شاهزاده
عبدالعظیم تحویل یافته کس فرستاد و این جمله را حمل داده در سرای سلطنت در اوتاق نقاش خانه بر زبر هم
نهاد و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه باذل فرمان داد که اموال محمد جعفرخان
از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم پس محمد باقرخان آن اموال را بخانهٔ خویش آورد و در میان
آن احمال معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که ماخوذ داشت با
آن درهم و دینار مسکوک بمیزان صد هزار تومان بر میرفت و از پس آن کس بخانهٔ محمد جعفرخان فرستاد
و ابواب سرای او مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت این هنگام محمد جعفرخان کس بنزدیک قایم مقام فرستاد و
معروض داشت که از آن روز که ظل سلطان آغاز طغیان کرد و سر از سلطنت برآورد من دانستم که اقامت
در حضرت او مورث وخامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از وی زیانی نه بینم بکناری
کیرم شاهد حال اموال و اثقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست
نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقرخان بر تمامت اندوختهٔ من دست یافت دیگر مرا چه کنند محبس من در خانهٔ
او چرا باشد قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیرالممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدار
برفتند و او را بنزدیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمعیرالممالک سپردند تا در سرای خویشش باز داشت
و چون قایم مقام نماند بچند از مدت سپردهٔ حاجی قاسمخان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جملهٔ چاکران درگاه شد چنانکه در جای
خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی کاشی که
در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فحلی نامور بود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس بگفت
و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه تربیت
برحسب فرمان حکومت کاشان یافت و بمؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان
که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جسته چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب گشت و برحسب امر مبلغ
پانصد تومان زر که مصادرهٔ سیف الدوله میرزا از وی ماخوذ داشته بود مسترد گشت جهانگیر میرزا برادر کهتر
مؤید الدوله مامور بحکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانهٔ یزد شود و او چون
از کاشان راه برگرفت و باراضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده بر هلاکو میرزا که این وقت یزد را بتحت فرمان
کرده بود چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا
دار یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبدالصمد خان
زرزاء با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را
گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبادا مغافصةً از فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تاختن کند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و در آمدن سرکردگان
مازندران بصوابدید میرزا ابوالقاسم قایم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را

طلب فرمود و فرمان کرد که سفر مازندران نموده شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله باتفاق عباس خان قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده بیست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ توانید بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد و سرکش آیید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد همان بزرگان مازندران شما را دست بگردن بسته بحضرت پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده پسر خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استراباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران پنج روز نتوانست جنبش کرد و از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز دانند بعد از ورود میرزا تقی علی آبادی میرزا فضل الله بشتاب برق و باد بدرگاه پادشاه آمد و ساحت دل ملک آرا را از این آلودگی مصفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که اینوقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قایم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شد و او را در عشر آخر شوال بشهر طهران در آوردند و در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از دو روز بحضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هریک از اعمام خویش را که سن شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود و هنگام نان شکستن نشستن میفرمود اما ظل السلطان اگر چه گروهی در انگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نمیگذاشتند لکن شهریارش از دیدار خویش بی بهره روا نمیداشت و او را بحضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه حشمت او را برپای خاست و ظل السلطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس برآمد و اگر نه از محمد شاه فروتر بود و شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد و این کبر و خیلا را باد نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد و چون مجلس بنهایت شد مردم مجرب با ظل السلطان گفتند اینگونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست هرکس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب او افزون است پادشاه را که ظل الله گویند بدین معنی تشبه کند از اینجاست که سلاطین فرزند ندانند و پدر و عم نشناسند هر که با ایشان از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد و بدین سخنان حکمت آمیز ظل السلطان را از آن تکبر و تنمر فرود کردند تا چون ماه

# جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دارالاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند ظل السلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرد و او را بر تخت صعود داد و خود بازشده بر صف بایستاد از آنسوی چون این خبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت در اصفهان عبدالله خان امین الدوله کس نزدیک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت مرا دیگر در امور این مملکت مداخلت نخواهد رفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر رشتی که فحل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست این هنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی از زر مسکوک که بنام پادشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان برسید اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را بحکومت اصفهان مامور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزای سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود وکیل طهران کن اما نگران باش که بدیگر سوی جنبش نتواند کرد و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدار الخلافه کوچ دهد لاجرم خسرو خان باصفهان شده امر آن بلد را بنظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت

## تدبیر نمودن الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع الله یار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی ذلت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت از آنجانب میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همیشه عاملان سیف و علم مقهور عاملان قرطاس و قلم اند خاصه قایم مقام که باصابت رای و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون این رخصت از پادشاه بگرفت نزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و دعامهٔ سلطنت توئی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایت عهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سپاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر ش ... انم کرد نخستین آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند دیگر آنکه مرا هیجده سر اسب جنیبت باید که همه با لجام و زین زرین مرصع بجواهر ثمین باشد این جمله را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسیورغال من منشور دهند چنانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند قایم مقام با دلی فسیح و جبینی گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را زین برزیادت بسنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شد همچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داد و گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر باشد و پسر دیگر من محمد قلیخان چون یکچند مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور ... بینشی بسزا دارد حکومت

اصفهان را

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اصفهان را بادی گذارند و دو پسر دیگر من بیگلربیگی و محمد علیخان از بهر حکومت بروجرد و همدان نیکوست بالجمله
ازاینگونه سخن فراوان کرده قایم مقام بصوابدید او همه را بر صفحه رقم کرد تا بنزدیک پادشاه برده منشور کنند
و از نزد آصف الدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند
آصف الدوله خالی و نیک سگالی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مروت ظاهر ساخت
زیرا که نام تخت و تاج نبرد و آن را طلب نفرموده فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و
طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکند و فهرست مسئولات او را در پیش پادشاه گذاشت و
چنان بود که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد اینگونه سخن کند اگر پادشاه شود و فرصت
بدست کند چه خواهد اندیشید این کلمات در نزدیک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و
بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد
و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن
اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس تکیه ای
دیگر جهت گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد
الدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را با گروهی انبوه
از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه
طهران بیرون شد میرزا ابوالقاسم همدانی ملقب بذوالریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از مشاهیر خدمتگاران
ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشتن کوچ داد و لنزی صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکر پیاده
بر منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود بقم اسدوردی میرزا
که بحکم ظل سلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود و حکومت قم را بحاجی امیر اصلان خان
قراگوزلو گذاشته راه کاشان بر گرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه
اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را باتفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند
شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آزوقه
سپاه را بساخت و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا
و سلیمان میرزا دو فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه باهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب
زده با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از آنسوی چون این
خبر در مملکت فارس سمر گشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنجهزار تن
پیاده باستقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زمان کوچ دهید
و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید بالجمله شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون
تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه
دیدار کرد و لشکریان بهم برآمدند و از هر دو سوی رده شده صف راست کردند لنزی صاحب فرمان داد

تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها را بگشادند و سربازان با تفنگ از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و میدان حرب از دخان و گرد چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود و شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند هم از اینگونه مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز را نیروی درنگ نماند یکباره پشت با جنگ داده راه فرار پیش داشتند چندانکه شجاع السلطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را بجنگ تحریض داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار بر گرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیقناقی بدست کرده از بهر آسایش اقامت کردند لنزی صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگرباره نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حربگاه صعب مینمود ناچار درین کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند تا فروشدن آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود لنزی صاحب با غنیمتی که از هزیمتیان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان این معنی را فوزی بزرگ شمرده باتفاق لشکر بازشتافتند و هیچکس تا در شیراز عنان بازنکشید لنزی صاحب از پس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمدالدوله پیوست و معتمدالدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت اما لشکر فارس از آن هول و هیبت که یافتند هم در شیراز نتوانستند اقامت کرد و هرکس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاع السلطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارگ متحصن گشتند و چون ساده دلان از بهر ورود معتمدالدوله مهماندار و میزبان معین کردند و از آنسوی معتمدالدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز درآمد و ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش بسپرد و در تسخیر ارگ یکدل گشت چنانکه عنقریب مرقوم میشود و هم درینسال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا بر حسب فرمان حکومت دارالخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب گشت و هم درینسال فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرد و از رافت پادشاهش نوید داد و هیچ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر پناهنده بود و هم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دارالخلافه پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه در مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم در این سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود بسرای باقی تحویل داد اما از آنسوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مامور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از تبریز تا باسمنج کوچ داد و بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان کوران و میرزا هدایة الله امین کردستان راه برگرفت و دویست تن سوار شقاقی و صدتن سواره قراپاپاق و یکفوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یکی دو مرحله برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و بانه راه سپار گشت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا بکرمانشاهان

کشت و در اراضی سنقر میرزا هدایت‌الله را روانهٔ سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب گردد و سلیمانخان را نیز مأمور فرمود که از پیش تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و ذهاب را بتحت فرمان دارد و بعد از ورود سلیمان خان به ذهاب نورالدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمةالدوله حکومت ذهاب داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان حکمروا گشت اما بهرام میرزا از قفای ایشان طی مسافت همی کرد و در اراضی شهرزور محمدخان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و کارفرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با چهار عراده توب و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه نزدیک بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود بکنار سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند بر نگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرم دره بجانب طهران برسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبره کرد و ازین سوی آب اوتراق نمود و عبدالله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید درین وقت آقا محمد صالح برادرزادهٔ آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمةالدوله وارد شد و حال پرسی بهرام میرزا کرد و از قفای او ملک محمد سلطان خمسه سرهنگ که از جملهٔ خدمتگذاران حشمةالدوله بود برسید و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قایم مقام نیز باز نمود بشرح اینکه بصوابدید میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمةالدوله معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان خاص از برای حشمةالدوله است و بهرام میرزا مأمور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمةالدوله را در کرمانشاهان نگذارد چشم ازین مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام‌الدوله را با یکصد سوار روانهٔ کرمانشاهان داشت و حشمةالدوله پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر ترا حکومت این مملکت باید بی‌آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار بکام نتوانی کرد و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همی رفت و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و با او پیوستند سلیمانخان گوران با سپاه خود برسید رضاقلی خان والی کردستان با میرزا فرج‌الله وزیر خود و میرزا هدایت‌الله امین کردستان و چهار هزار مرد لشکری در منزل ماهی دشت بلشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رود شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد میدانست رضاقلیخان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج‌الله و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر در قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بنیان کرده بود فرود شد و از آنسوی میرزا تقی قوام‌الدوله در عرض راه سی تن از راهزنان قبیله بدره را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد بفرمود تا آن جماعت را عرضهٔ هلاک و دمار ساختند اما از آنسوی چون میرزا ابوالقاسم قایم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمةالدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بمصحوب ملازم خود

فتحعلی بیک بحشمة الدوله نگاشت و او را بنوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد لاجرم حشمة الدوله در سفر دارالخلافه یکجهة گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار نکند و از محل حشمت خود خویش را ساقط نسازد لاجرم روز ورود بهرام میرزا بشهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شد راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را نظم کرد فرزندان شاهزاده محمدعلی میرزا را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و واجبی هر یک را چون روزگار پدر برادر مقرر داشت آنگاه ملا عبدالعزیز کاشانی را که مامور بملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصرالله میرزا را که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آنجا را داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمدعلی خان مکری ایشیک آقاسی شاهزاده محمدعلی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدوله اسدالله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را نگار کرده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی داشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نزدیک او وکیل سازند تا در تقدیم خدمت بهرچه شایسته داند منصوب دارد کارداران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان زر مسکوک عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا او را بحکومت لرستان مامور فرمود و بالجمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد و نصرالله میرزا و اسدالله میرزا نیز نزدیک او شدند و محمدحسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دارالخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین بوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود را کارداران دولت در لرستان ماخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طی مسافت کرده که بعتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آنست که مردم لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی مامور بحکومت مازندران گشت و آن مملکت را نظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کمین گاه ساخته بسر و نهب مردم می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد

## ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق پیچی ئیل ترکی چون ده ساعت و بیست و نه دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجة الحرام سپری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن نوروز بپای برد و در بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هر کس در جای خود ایستاده شد ظل سلطان همان سلب که فتحعلی شاه را سلام میداد در برفت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج را که همه ساله بقانون داشت بر سر زد و از پرده ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

و بر عادتی که

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و بر عادتی که چاکران درگاه پادشاهان عجم را مخاطب سازند در گفت و شنود قربان خاکپای مبارکت شوم گفت اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا بدست آویز وجع پای و شیخوخت خویش بدرون ایوان شده سلام داد و لختی دورتر از پایه تخت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را نزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که ظل سلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه حشمت او را نگاه دارد و قدر او را رفیع سازد با اینهمه با تاج و خفتان خویش بر لب ابحیر ایستاده و تو را چه افتاده که گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم بجای عنوان نگارش میکنی کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس میفرمائی از این پس در عنوان عریضه قربان خاک پای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نگارش عریضه دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی خست و در این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله و دیگر کسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان بنظام بود و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همیون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی همگروه تقبیل سدّه سلطنت کردند اما از آنسوی معتمد الدوله چنانکه مرقوم افتاد بعد از ورود بشیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارگ نشستن و در بروی خویشتن بستن و خود را بعصیان پادشاه بلند آوازه کردن پسند خردمند نباشد شما را که از حد و خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز بود کدام کار بساز کردید که در تنگنای ارگ شیراز توانید کرد همانا اگر دیر بپائید و در نگشائید به نیروی کوشش و قوت یورش و گلولهای توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان گردد و اگر اجازت رود من یکتنه بحضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن رضا داد و سخن بر این نهاد اما از آنسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون با بدا معتمد الدوله بدینجا حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بکیفر این زشتی که بر روی ما آورده او را بیکضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب و ضرب را بدست کنم و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمد الدوله این لشکر از گرد ما انجمن شوند و از بهر ما برای جنگ اعادی تازه باشد فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما بباش تا از من بیائی رود و قبل از اشارت من بر اینکار جسارت مکن سخن بر این نهادند و روز دیگر معتمد الدوله با چند تن از شناختگان درگاه بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارگ کار فرمانفرما را استوار نمیدانستند از درآمدن مردم بیگانه اظهار کراهتی نمیکردند لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان بارگ در رفتند و چون معتمد الدوله با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت نماند و در حال معتمد الدوله حکم راند که چند تن سربازان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند بسرای ذر دی و نزدیک پردگیان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمیکنم و اولاد ایشان را زحمت

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما بدست معتمد الدوله و انجام کار ایشان

[illegible]

منیر سانم لاجرم سلیمان میرزا و پسران فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هر یک هرچه توانستند از مال پدر برگرفتند
و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصور خان سرتیپ فراهانی سپرد
تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریه کهریزک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است
فرود کردند بصواب دید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم ذرخیم ملازم
محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه شده بدانجا سفر کردند و شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه
در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند
و فرمانفرما را در خانه منوچهر خان معتمد الدوله منزل دادند و چون در این سال مرض وبا طغیان کرد چنانکه مذکور
میشود فرمانفرما بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیم باشی فتحعلی شاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی
که بقیمت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت مرا داروی چنین که نه خادمی دارم که مهیا کند و نه درهمی که بها کنم میرزا حسین
سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط گذاشت و برفت
مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمه فرمانفرما را بشمار کردند هیجده هزار برآمد و در اخراجات اندوخته و بارهای
مروارید بود بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو بجهان جاوید
خرامید اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس بپای میرود بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانه
دار الخلافه نمود اراضی فارس را بتحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمد علیخان ایلخانی
قشقائی و میرزا محمد فسائی را گرفته روانه طهران نمود اما ولیخان ممسنی که روزگاری دراز میرفت که با فرمانگذاران
فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود و هم در این وقت ده هزار تن تیغی
سوار کرد و خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و
غارت میگذاشت قلعه گل و گلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون باستحکام داستان است
از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند
و صعود کنند باندک جنبشی کوه پارهای چند بر زبر شود و از فراز بفرود درود که هر لختی دویست مرد را با خاک
عجین سازد مع القصه معتمد الدوله یکتن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دور کرد مباش
که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی از بهر تو نخواهد بود ولیخان محمد باقرخان پسر خود را نزدیک
معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمان برداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمد الدوله محمد
باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و بتشریف عنایت گونا گون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا
ولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و با پدر نزدیک
من بشتاب محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر یکتنه بشهر در رود و فرزندان
و لشکریان او بدست نباشند معتمد الدوله هرگز او را مأخوذ ندارد پس اموال و اثقال خود را در قلعه
سفید جای داده نگاهبان برگماشت و اهل و عشیرت خود را باتفاق محمد باقرخان پسرش در قلعه گل و
گلاب سکون فرمود و خود بشهر در آمده نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

و در نزد

و در نزد معتمدالدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیو پابان کرد به پای خویشتن به بند آمده رها کردن او از
حزم بعید است لاجرم معتمدالدوله فرمان کرد تا او را گرفته باز داشتند و ایلخان چون خود را گرفتار دید از در
زاری و ضراعت بیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال
مردم را بغارت و سرقت برده و چندانکه پسران فرمانفرما هنگام فرار ذخیره خود را نزد او بودیعت
نهاده اند بسپارد لاجرم معتمدالدوله محمد طاهرخان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مامور بفتح قلعه سفید
ساخت و سلیم خان سرکرده سواره چگنی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندیه را با او متفق داشت و ایلخان را نیز
با ایشان سپرد و فرمود او را نگران باشند تا آنزمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد و پس محمد طاهرخان ایلخان را
برداشته تا بقلعه نورآباد که از ممستی ثابت ایلخان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد
از آنجا ایلخان با وعده وفا کرده و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته بدست لشکریان سپرد و محمد طاهرخان فوجی از
سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ایلخان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند
او را گفت از این سفر غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعهای دیگر نیز سپرده آید
ایلخان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه سفید نیز پشیمان گشت و روزی چند کار بمماطله و مسامحه میگذاشت
تا یکشب که محمد طاهرخان را دل بطرف لهو و لعب رفت بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بجنبانیدن
کاسات عقار و استماع موسیقار پرداخت و ایلخان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تخمیر شراب پر تاب
دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانه و از خویش بیگانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد
برآورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود همداستان ساخت و ناگاه بر ایشان تاخت و در حمله نخستین محمد طاهرخان
و رضاقلیخان و سلیم خان را ماخوذ داشته تا قلعه نورآباد براند و بند بر نهاد و لشکر او را هزیمت کرد چنانکه تا شیراز
عنان نکشیدند و چون صبح برآمد کس بقلعه سفید فرستاده سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از
قلعه سفید بیرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نه سرکردگان شما را سر برگیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند
ما فرمانبردار پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر شدند
اما از آنسوی چون هزیمت شدگان بشهر شیراز در رفتند معتمدالدوله از این قصه آگاه شد و سخت آشفته
خاطر گشت و در زمان لشکری از سواره و پیاده بساز کرده و با توپخانه و قورخانه بملازمت لشکر ایمه خان نوری
و شی صاحب انگریزی بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند و ایلخان چون قوت مقابله و مقاتله
نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دو دره نزدیک در شعاب
جبال و شکاف اراضی از این دره بآن دره همی شد محمد طاهرخان و دیگر سرکردگان را با خود محبوس
همی برد و از پس او لشکریان قلعه نورآباد را فرو گرفتند و در فحص حال ایلخان همی روز شمردند یکده ماه کار بدینگونه
رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد و پادشاه را عرق غضب در ضربان آمد و
معتمدالدوله را فرمان کرد که چون این منشور بخوانی بی‌توانی خویشتن از شیراز بیرون شو و ایلخان را در هر بیغوله
که باشد دستگیر کرده دست بسته بحضرت فرست چون این منشور بمعتمدالدوله رسید یکدل و یکجهت آهنگ

ولیخان کرد و از آن سوی چون ولیخان در حبس و بند محمد طاهر خان و دیگران سودی نیافت بلکه سبب تهییج فتنه و جنبش
لشکر دانست ایشان را رها ساخت تا بشیراز آمدند پس معتمد الدوله محمد طاهر خان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی
بزرگ خیمه بیرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت ولیخان
چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعه گل و گلاب رساند و در آنجا متحصن گردد و خواجه حسین
گلابی که از پیش با او همداستان بود مقدم او را مبارک داشت و قلعه گل که در فسر و قلعه گلاب واقع است بدو
سپرد و او باقرخان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت و
هر روز در پیغوله و دره روز همی گذاشت از آن سوی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشکر نامور باراضی بهبهان
رسیدند و خواجه حسین از عُدّه و عدّت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن پیشانی بر سندان
زدن است لاجرم بیدرنگ بلشکرگاه فیروز میرزا درآمد و نخستین نزدیک معتمد الدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد
کرد و بی کلفت خاطر قلعه گلاب را مسلّم داشت معتمد الدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه گلاب جای کردند
و چون قلعه گلاب بر قلعه گل مشرف بود سربازان دهان تفنگها را بطرف باقرخان و فرزندان و زنان
ولیخان گشاد دادند زمانی دیر برنیامد که قلعه مسخّر گشت و لشکریان تاختن کرده باقرخان و عشیرت ولیخان را به
تمامت دستگیر نمودند و دست بسته بلشکرگاه فرستادند در اینوقت نیز مکشوف افتاد که ولیخان در اراضی کازرون
گریخته است و در آنجا روزگار همی برد معتمد الدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال
او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولیخان در قریه خانه زنان که از قرای شیراز است
پنهانی زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تاختن برده نیمشبی اطراف او را فرو گرفت و بی آنکه تیغی از نیام برآید
یا تیری از کمان گشاید او را گرفته و بسته بکازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله
داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد بعد از ورود بشیراز معتمد الدوله ولیخان را با کنده و زنجیر روانه
دار الخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعالیک قبیله
او و دیگر قبایل چندان سر بریده سرهای ایشان منارها برآورد که قاطعان طرق را یکباره دست طمع مقطوع گشت
چنانکه مسموع افتاد که وقتی یکتن از ملازمان معتمد الدوله را معادل هزار تومان زر مسکوک بر فتراک بسته بود و در
اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت
همان زر بر فتراک بسته داشت و هیچکس را از قبایل ممسنی آن دل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید
لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند و هم در این سال شاهزاده اردشیر میرزا بر حسب فرمان
شاهنشاه غازی مأمور بنظم گرگان و استراباد شد و اسکندر خان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی
با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی و دو هزار سوار شاهسون
و کرد و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع بجواهر
ثمین تشریف یافته از دار الخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار
دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه میگذاشت

هراسناک

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

هراسناک شد و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند ردشیر میرزا را گزندی رساند اما شاهزاده با لشکر جرار مانند آتش و آب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب و شهاب در نوشت و راه بدو نزدیک کرد لشکر او از چنین سیلی رمنده چون خس و خاشاک بهر سوی پراکنده شدند و اسمعیل میرزا بیچاره ماند پس شاهزاده اردشیر میرزا از گرد راه برسید و او را ماخوذ داشته بطهران فرستاد و لشکری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و خود نیز تا مزینان برفت و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بسطام را انتظام کرد و طریق استرآباد سپرد و چتوانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده بدشت گرگان تاخت و چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج نکی سلمان و نجفعلی خان یوزباشی را با دویست تن غلام رکابی و هزار تن سوار شاهسون ذوالفقار بملازمت رکاب او کسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند لاجرم از مردم یموت و گوکلان منال دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع بجواهر شاهوار تشریف فرمود از پس آن شاهزاده دیگرباره سفر بسطام کرد و از آنجا بدار الخلافه آمد

## گرفتاری میرزا ابوالقاسم قایم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمهٔ کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه باز گردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما بدید شد شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمها افراشته کردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد این هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام بیچاره گشت چه از دیرباز از وی رنجیده خاطر بود و با آنکه تشریف وزارت خاص از بهر قایم مقام مینمود و عقدهای سخت را بسرانگشت تدبیر توانست گشود فاضلی موقر و ادیبی مجرب بود اما آن کبری که با منصب همسازاست و آن غفلتی که با دولت انباز نگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و گرد از خاطرش برگیرد با آنکه بسالهای دراز منتراکم بود بزداید چه از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمد شاه از روش او باکراه بود و اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت و مشقت ادا نمینمود و در حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمیفرمود در مملکت خراسان بحسب خیال او گفتار شاهزاده محمود در سراپرده محمد شاه بمیهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده خورش و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بهرهای تا در اینجا حاضر کنند در پاسخ گفت قانون شما آنست که هر شب باید در سر خوان نایب السلطنه کار اکل و شرب کنید خوان جداگانه بدست نشود هم اکنون مهمان را عذر در کنار نهید و بدانجا کوچ دهید محمد شاه از این سخن سخت آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که قایم مقام را کیفر کند میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آن وقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود و این قصه بشنید و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد مع القصه از این گونه کردارها فراوان افتاد که در هر یک پادشاه عیور قتل قایم مقام را بر خویش واجب میداشت و در خاطر نهفته میکرد بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود و این هنگام نیز بر عادتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان میکرد و اینهمه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوشش میکرد و وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل بیست تومان زر بردی باغبان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زر را استرداد کرد و بیستوانی بشاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بزیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکن و هشتاد هزار تومان این زر تو را باشد و من با بیست هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من مهماندار شوم و تو با بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته اند ازین کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از آنسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود بر طریق رفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آن هنگام بدست وزرای مختار دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی بخاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایت عهد از پدر به پسر یادکار است هیچکس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرها راست نیاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از مکنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغازد و خللی در کار ملک اندازد لاجرم با میرزا نصرالله اردبیلی صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدبیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس باحضار او برسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سرش کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد آنگاه الله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از در آمدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و ساز مراجعت کند بضرب گلوله اش از پای در آرید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان در آمد او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود الله ویردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن میعاد نهاده ام که بتسلیه دوستی رفته باشم صاحب خانه چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در شاهراه انتظار رند در حضرت پادشاه معروض داریدکه زحمت بیرون شدن بر خود ننهند فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم شد گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن فرمود الله ویردی بیک گفت فرمان این است که هم در اینجا باشید گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را بزیر سر نهاده ردای خود را زبر پوشش کرد و بخفت از آن سوی شاهنشاه اسد بیک فراش خلوت را نزد حاجی قاسمخان سرتیپ فوج فرستاده فرمان داد که من قایم مقام را ماخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لاله زار را پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی قاسم خان گفت هرگز من باین پیام ول اینکار نخواهم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگرباره آن بیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فرو گرفتند و محمد رضا خان فراهانی پسر عم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پره سربازان در انداختند و بعضی از اموال و اثقال و اسب و استر و را یحیی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا ماخوذ و مضبوط ساخت از این روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول سازد یحیی خان نیمشبی خویش را از باره شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت مع القصه بعد از باز داشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه دلگشا فرود کردند و در پیغوله که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر شش خپه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اثقال و زر و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت ماخوذ داشتند و فرزندانش را مامور نمودند که در اراضی فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و عشیرت او هر که در آذربایجان بود هم مامور باقامت فراهان گشت و هر یک را سیورغالی از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در آذربایجان وزارت فریدون میرزا داشت هم از آنجا بیرون شده در دار الامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان بقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود و سورت گرما بقوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا در میان مردم در افتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه باراضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید مینمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دار الخلافه بگذارد و از اینجا بیرون شود لاجرم بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و امامویردی میرزای کشیکچی باشی و شیخعلی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک را با یکدو تن خادم روانه اردبیل داشتند و در قلعهٔ اردبیل نگاهبانان
بر ایشان بگماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار پسر محمدقلی میرزای ملک آرا را نیز بدانجا فرستادند
بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان بجانب
امامه کوچ داد و سراپرده راست کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا
و ابوالملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند لاجرم
از دیه دربند که محل اقامت ایشان بود و تا دارالخلافه دو فرسنگ مسافت داشت برنشسته بجانب بغداد فرار
کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل
نمیکرد و در قوت بازوی خود نمی دید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان و حسب و نسب میدانست و کمتر
وقت بود که اگر از اجری و مواجب یکتن از لشکریان پرسش میرفت او را بجریده محاسبان و فرد نگارش لشکر
نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار هر یک را باز مینمود بلکه ستده و ناستده را میدانست لاکن در وزارت کبری
و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند یکچند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی باتفاق در بعضی
امور مداخلت مینمودند و میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی که اینوقت در قریهٔ امامزاده قاسم سکون داشت
هم بدین آرزو رنج می برد لاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در ایام او ملازم رکاب
بود و حل و عقد امور بدست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست
و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت می شمرد و از قضا بسیار وقت از روزگار
مستقبل چیزی میگفت که براستی می پیوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه
خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را بتاریخ وقت خبر داد و مستوفی
الممالک در پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت بالجمله یا در زمان سیر و سلوک صفای خاطری بدست
کرده بود یا کوکبی که او را بدین مقام برکشاند تربیت میفرمود در زبان او و دست او آنچه او را بکار بود جاری
میکرد بالجمله شاهنشاه غازی باطراف ممالک فرمان کرد که ما قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور
جمهور را بدست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار
خویش را بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب
دیوان که مردی ادیب و اریب بود و از اداره نگاران و مترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در
حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی
آن دارد که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمدخان امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت
بوده جانب او را فرو نخواهد گذاشت لاجرم من بدین امر رضا ندهم و شاغل این منصب مردی مجرب
میباید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد امروز آن توئی میرزا شفیع عرض کرد که
من با میرزا حسن از عمزادگانیم و او از من روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را نتوانم فرو
گذاشت چه در میان خویشاوندان کردار من نکوهیده گردد عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله

از کرمانشاهان

از کرمانشاهان طلب کنند و این منصب را بدو تفویض دارند لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را برحسب حکم پادشاه
بوزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مامور داشتند و بخواستاری میرزا موسی فرهاد میرزا نیز با او
همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از این سوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت میداشت
که کس او را وزیر خطاب کند یا صدر اعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت
و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمدشاه عقیدتی بکمال باشد روزی
چند زحمت این خدمت بر خویش منهم و دامن تقوی خویشتن به پلیدیهای دنیوی آلوده میسازم تا محمّد خان زنگنه
امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است
خاتم مینهاد و اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه میدارد
او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیده داشت اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که
پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمدشاه محلی لایق داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی
بود و از شناختگان درگاه شمار میشد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود در ایام توقف امه
مهر خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک نهاد چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم
او را محو کرد و آن منشور را بنزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است
اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا
حسن یکشب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت در ازای آن ما این نان از و قطع نخواهیم کرد شما
نیز باید درین میرزا حسن را بر ذمت همت ما روا داری و روی این سخن با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم
افتاد و بعد از مراجعت از امامه میرزا مسعود تبریزی که مردی زباندان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه
یافت و ضیاء السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست میرزا ابوالحسن خان
شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود و از بیم قایم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم پناهنده بود
از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط
گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را روانه اصفهان فرمود تا امین
الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است نخست آنکه بی هول و هرب
طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا دار الامان قم سفر کن و هر وقت
آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار امین الدوله ششماه تمام میرزا رحیم را بمماطله و تسویف بداشت آنگاه
شرحی بوزیر مختار انگلیس نگاشت و او را بشفاعت برانگیخت مستر مکنیل از کارداران دولت خواستار شد
تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق عرب
در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای خود
مرقوم میشود اما از آنسوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت کار
آن مملکت را بنظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تصمیم عزم

داد و ساز سپاه کرده با پنجهزار سواره و پیاده و شش عراده توپ تا جایدر براند و در آنجا با میرزا محمود جهانشاهی
که از قبل کارداران دولت مامور بود عرض سپاه داده بجانب حیلان کوچ داد و میرزا موسی باتفاق فرمان میرزا
در حیلان بلشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را بوزارت
لرستان برکشید و خود با فرمان میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت در اول اراضی خوزستان شفیعخان
بختیاری از قبل محمد تقی خان کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را
از در فارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت میداشت بنزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که
محمد تقی خان از حاضر شدن در اینحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن بدرگاه معفو داری در تقدیم
خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یکسال است شاهنشاه غازی
صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده اکنون بایدش بهانه بنزدیک ما حاضر شود و اگر نه
بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را باتفاق شفیع خان بنزد محمد تقی خان گسیل
ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول کوچ داد و جعفرقلیخان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان
آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول بنزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روا
شوشتر گشت در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند
که محمد تقی خان را نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند در آمد و شاهزاده بجهته
گشت که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد چنانکه در جای خود مذکور می شود و دیگر در این سال
چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان بر حسب فرمان معزول داشتند تا بخدمتی لایق
از آن برکار رانند در روز گرفتاری قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آن مدت که شاهنشاه غازی در امامه جای
داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند است
بحکومت کاشان مامور فرمود و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی
وداع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان پسرش بمرض وبا درگذشت و هم در اینسال میرزا هدایت
پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر رخت بجهان جاوید برد و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقاسی
باشی زنگنه و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آغا فرج ایچ آقاسی
و میرزا نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی برای جاوید تحویل
دادند و در ممالک ایران نزدیک بپنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و درین مدت که مرض وبا بالا گرفته بود
بر حسب فرمان ظل سلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت
شاهنشاه غازی از امامه بدار الخلافه ظل سلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد
که شهر قم و کاشان را بسیورغال او تفویض دارند و خود در دار الامان قم نشیمن کند چون در آن مدت که در
امامزاده قاسم جای داشت یکدو تن از سرکردگان مازندران چند کرت اسب و مرد حاضر کردند که ظل
سلطان را از امامزاده قاسم بطرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول

این مدعا

## شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

این مدعی و مأمول را در عقده محال انداخت و پادشاه را از این راز آگاه ساخت لاجرم کارداران دولت توقف ظل سلطان را در قم روا ندیدند لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند روز بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوسش بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذرماه بود بالجمله چون ظل سلطان از شهر بدر شد و لختی طی مسافت کرد برحسب فرمان چند سوار برفت و او را ماخوذ داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه محمدخان زنگنه امیرنظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اهالی نظام باستقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام درآوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیرنظام است اعیان درگاه یکباره در کردار انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب دیوان فرمود که من امیرنظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کس بطمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این کردم پیوسته مردمان بهوای او میزیستند و هیچ کاری بنظام نمی‌شد مع القصه پس از یکدو ماه برحسب فرمان پادشاه غازی امیرنظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر گرفتاری قایم مقام در مملکت خراسان گوشزد اللهیار خان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری باحضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می‌پنداشت که این هنگام صدارت اعظم بی مانع و دافعی بهره او خواهد بود و بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد و پس از روزی چند فرمان شد تا بتوانی طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرمانگذار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مامور بآذربایجان گشت و اینوقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در اینسال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف تحیت از دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را تشیید مبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد و هم در اینسال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دارالسرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تویسرکان گشت و محمدباقرخان بیگلربیگی بجای او فرمانگذار دارالخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه خانلر میرزا مامور بحکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقاخان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذفرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

گرفتاری ظل سلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

### وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بگرگان برای نظم قبایل یموت و کوکلان

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت از شب برآمد آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوئیل ترکان گشت شاهنشاه غازی محمدشاه بقانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچگاه یاد نداشتند بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعداد کار کرده در دارالخلافه ملتزم رکاب شوند و هم در اینوقت فریدون میرزا از آذربایجان برحسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان میرزا

برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرمانگذاری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی
روز سه‌شنبه بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی
گرد شدن گرفتند از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار
قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه درخور روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان
مأمور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه پنجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از
نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از
پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و
آزوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهر خان معتمد الدوله مراجعت
از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت بی‌نهایت گشت
چون بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده الله‌یار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه
که او نگار کرده بود برسانید بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است در شهر
مشهد مقدس روزی دویست تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قلل
جبل گریخته اند و هیچکس را اندیشه هیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را بدیگر وقت اندازد
پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و گوکلان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از
فیروزکوه تبدیل مسیر ترکمانان کمر نبست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه اتراق
فیروزکوه از چهل و پنجهزار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سنبله
از مزرع رعیتی بی سپر ستور نگشت بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و گوکلان را
بشیر کرده بمحمد صالح خان کرد محله سپرد و او را فرمود بمیان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو شما باجگذار سلاطین
ایران بوده اید و قلاده فرمان برداری بر گردن داشته اید چه افتاده که یکسال برافزون میرود که از طریق اطاعت
و ضراعت یکسو شده اید و سر بطغیان و عصیان برآورده اید هم اکنون ادای ماضی باید کرد یا ساخته سزا و قضا
باید بود در روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال کورسفید
بیارمیدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوغان بکشید در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و گوکلان حاضر
درگاه شدند و جبین مسکنت بر خاک نهادند اما بیشتر از آن جماعت از طریق اطاعت یکسوی شدند و چنان می
پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و مضائق تنگهای سخت که ایشان راست
محال است چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن
احکام پادشاه کار بمماطله و تسویف میکردند در این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش
سکون داشت پنجهزار سوار دلیر از لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشد
و در آنجا کوشش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده ارض
تجر و محال ابرسیج را در نوشته بجرقان بسطام فرود شد روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه
گشت

گشت اما فریدون میرزا که روز قبل از ورود موکب پادشاهی محمدخان امیرتومان ایروانی و سنهر اسنجان و حسن خان
ساری اصلان را برداشته با پنجهزار سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و اینوقت چنان افتاد
که جمعی از ترکمانان که با راضی سبزوار بنهب و غارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت متورتاش بر سر راه
ایشان بیرون شده جنگ به پیوستند و گروهی را از انجماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر نمودند چندتن از
ترکمانان که جان بسلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده ورود پادشاه را بکالپوش و سفر فریدون میرزا را
بقاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساخته مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزارتن سوار
جنگی انجمن کردند از اینسوی چون فریدون میرزا بظاهر قاری قلعه رسید زمین رزمگاه تنگ شد و هر دو لشکر
درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند در این هنگام توپچیان دهان توپها را بگشادند و سربازان مانند
باران گلوله تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ بیکسوی شدند تا از آتش توپخانه گزند نه بینند و چند کرت از
دور و نزدیک ترکتازی کرده حمله در افکندند و چون دانستند از این رزم ساختن جز جان باختن کاری بدست
نشود ناچار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشتند لشکریان مسافتی
بعید از قفای ایشان بتاختند و از انجماعت سیصدتن مقتول ساختند و دویست و پنجاه تن نیز اسیر شد و چندانکه
اموال و اثقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زبر هم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا
در قاری قلعه اتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان
گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود نگاهبانان حازم
که درین حدود همیشه از بهر لشکر سیتفاقی باشد شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله درین قلعه گذاشتن
و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان درین دشت پهناور بهر جا که خواهند تحویل کنند قاری قلعه را
با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و حبوباتی که در آن قلعه انباشته اند یا نزده روزه
اجری لشکر را برگیر و هرچه بماند با آب رود فرو ریز و خود بکنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد
لاجرم فرمانفرما برحسب فرمان قلعه را ویران کرد و حبوبات را خورد ماهیان ساخت و خود آهنگ گرگان کرد
و از ینسوی شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه نزول
فرمود و از انجا کوچ داده در ارض پای قراول نزدیک بدامان جبل جای کرد و چون حمل دادن توپخانه و اثقال
از آن جبل صعب المسلک بزحمت بود چند روز اقامت رفت بعد از گذشتن توپخانه از پای قراول بیرون شده
از قراشیخ و کنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل گوکلان نشیمن کرد بزرگان
قبایل دامان برمیان برزده آذوقه و علوفه سپاهیان را بر پشت اسبهای سواری خود حمل داده بلشکرگاه می آوردند
آنگاه حکم شد تا عباس خان قاجار بیگلربیگی استراباد با پانصدتن از بزرگان آن قبایل را برسم گروگان گرفته بهمراه
امیر سعدالله خان فندرسکی روانه دارالخلافه داشت چون کار گوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف
مرابع یموت در اهتزاز شد و بجانب بی بی شیروان لشکر بجنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خبر اموال و اثقال
خود را حمل داده بجانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه طریق حضرت

پادشاهی سپرده در عرض راه با ایشان دوچار شده و بیدرنگ بجنگ درآمد و بسیار کس از آنجماعت بکشت و
برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند آنجماعت با تمامت
احمال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم
مراجعت را تصمیم داد و بجانب دارالخلافه کوچ داد و در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از
فضلعلی خان حاکم مازندران . وحشتی در خاطر نشسته چندانکه از دو سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند
و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت
کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو هزار تن
افزون بوده و در برابر آنجماعت مردم ساری همگروه شده کار بمنازعت همی کنند شاهنشاه غازی بعد از
اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که با حصافت عقل و اصابت رای بود مأمور
داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند وقتی فرخ خان برسید که میان فضلعلی خان
و مردم ساری هفت تن بزخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان
از در اطاعت نتوان داشت در سرای یکتن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرد و ترک را نزدیک خود
طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کارداران دولت
پسنده نباشد صواب آنست که شما از گرد او پراکنده شوید و بمراتع خویش روید تا فضلعلی خان یکتنه بماند و خون
ریختن نتواند جماعت ترک و کرد این سخن را بصواب دانستند و بخانهای خویش شتاب گرفتند بامداد چون فضلعلی
خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم
خدمت او داشته روانه دارالخلافه داشت و صورت حال را در عریضه نگاشت کارداران دولت منشور
کردند که برحسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بنظام بدارد تا
حکمران مازندران معلوم و مأمور گردد و هم در اینسال چون عید نوروز بسپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت

**سفر بهرام میرزا بخوزستان و نظم بختیاری**

بهرام میرزا از شهر شوشتر بعزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت
از مرد و مال تهی ساخته در ییلاق سونکش که معقلی استوار است جای کرد و ایل و الوس خود را از مراتع
و مراتع خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرمود چون بهرام میرزا سه منزل طی مسافت کرد و خبر ورود او
با توپخانه و لشکر متواتر گشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر
پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد محمد تقی خان دانست که اگر کار از اینگونه
رود دور نباشد که مردم برشورند و او را دست بسته بلشکرگاه فرستند لاجرم علینقی خان برادر خود را نزدیک
بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه یکسوی شود
و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشاند و ملازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصواب دید
میرزا موسی نایب و رالنس صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی را از لشکرگاه نزدیک
محمد تقی خان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه برگرفت و از آنسوی محمد تقی خان باتفاق

میرزا موسی

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

میرزا موسی با چهار تن سوار طی مسافت کرده نزدیک شاهزاده آمد و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرمود آنگاه برحسب آرزوی محمدتقی خان میرزا موسی را بحراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فضان آقای سرتیپ توپخانه و رالنس صاحب را برداشته با سی تن سوار روانه ییلاق مونگشت شد و محمدتقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرد بعد از سه روز مسافت بکوه مونگشت رسید و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از آنسوی که صعود توان کرد نیز پانزده ذرع راه را با نردبان شوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بپای برد و زنان و فرزندان خود را حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند روز دیگر بهرام میرزا محمدتقی خان را برداشته بقلعه تل آمد و دو لوله توپ بی عراده در آنجا بیافت فرمود تا بکرمانشاهان حمل دادند و از آنجا محمدتقی خان را برداشته بلشکرگاه آورد و روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده بیست و دو روز محمدتقی خان را در شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او دو زن و فرزند علینقی خان و شفیع خان بشرط گروگان در کرمانشاهان نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز از قبیله خود بصوابدید رالنس صاحب بنظام کرده هم خویشتن بدرگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند بالجمله علینقی خان با گروگان که مقرر کرده بود برسید و محمدتقی خان رخصت یافته بییلاق خویش مراجعت نمود آنگاه چون از عرب بنی لام بعد از وفات پادشاه مبرور فتحعلی شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود بهرام میرزا بفرمود تا میرزا احمد خان غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ بمیان آن جماعت رفته ایشان را کیفری بسزا کردند و حاکم آن گروه را که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نعمه را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد و وزیر بغداد نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته شیخ نعمه را خلعت فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوانلوی قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بنظام فرمود و از آنجا بخرم آباد و فیلی سفر کرد و غرها و میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دارالخلافه طهران شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی تجهیز لشکر کرده فوج گوران را که سپرده محمد ولیخان پسر سلیمان خان بود مامور بفرمانبرداری رالنس صاحب انگریزی نمود و فوج کرمانشاهی را به نصرالله خان پسر حسن خان کلانتر سپرد و اینجمله را روانه داشته در گرگان بلشکرگاه شاهنشاه پیوست و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و گندمان و اراضی چهارمحال و نجف آباد و همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را بنظام کرده روز بیست و پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دارالخلافه گشت چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان پدید شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده خاطر و وحشت زده‌اند و نظم اینکار بدست او راست نیاید لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول شد و روز چهارم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دارالخلافه طهران گشت و معتمدالدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت

خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت بعد از ورود بکرمانشاهان قبایل کلهر و گوران همچنان بر طریق
عصیان میرفتند حیاتقلی و محمد ولیخان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمهٔ عصیان همدست و همداستان
آمدند معتمدالدوله در اندک روزگاری بر آن جماعت چیره شد و ایشان را از در اطاعت باز داشت و شاهنشاه
غازی برای تعمیر و تذهیب بقعهٔ شریفهٔ کاظمین علیهما السلام از خزانهٔ خاص زر بدو فرستاد و معتمدالدوله
حاجی میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد و
هم در این سال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران مامور بتوقف همدان
گشت اگرچه اقامت او در طهران موروث و نهاستی بود ولکن بدست آویز شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاها
نیکو نگاه میداشت لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته روانه
همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود و هم در این سال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در
علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری بکمال داشت مامور بحکومت مازندران گشت و میرزا
اسدالله خان نوائی بوزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مامور
بحکمرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان باراضی بم سفر کرد و قلعهٔ بم را
سیغناقی کرده بنشست و رایت خودسری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم در این سال چون
قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت
آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافته زبان بشکایت باز داشتند و بعرض کارداران
دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان بکردار و گفتار ستوده صغار و کبار است لکن عمال او از شهر و دیه
از منال دیوانی برزیادت طلب کنند و او بشریعت بذل وجود درو امیدارد که ایشان را در معرض مواخذت
حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بندهٔ نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده ماخوذ عمال او را
از مردم شهر و دیه در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را بعرض رسانم بعد از آنکه من بنده بکاشان رفتم
و فرمان پادشاه بگفتم عمال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و این
بنده بشکایت و سعایت مکدر ساختند و این بود تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام
شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد از ورود او جمع و خرج منال
دیوان را من بنده جریده کرده بطهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم در این سال سیف الله میرزا
حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایروانی امیر تومان
حاکم عراق گشت و هم در این سال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظل سلطان با بعضی از مردم در پنهان زبان
بنکوهش کارداران دولت باز میداشت و بکار خویش فتنه می انگیخت چون صورت حالش مکشوف
گشت برحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر گماشتند و هم در این سال
میرزا جعفر خان مشیرالملک بنشان سفارت کبری مامور بتوقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و
در ارزن الروم امر مع و شرای بزرگان ایران را بانتظام کرد و از آنجا بیرون شده در اسلامبول

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

رحل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با یکتن از نایبان او روانهٔ عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی زایران مشاهد مقدسه را مکانت بزرگ نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند بالجمله میرزا جعفرخان را در اسلامبول مکانتی بدست شد که ارامنه بندر را نمیرو و دیگر مردم بسیار وقت نزدیک او پناهنده میشدند و خود را در جار و جوار او میگرفتند و با دولت بلجیق و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهدهٔ تجارت بست چنانکه در جای خود مذکور میشود

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق ایت ئیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذوالحجه سپری شد آفتاب از حوت بحمل جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون پنج روز بعد از تحویل شمس برج حمل ماه محرم در رسید و سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار قمری درآمد و هم پنج روز بسال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد و بالجمله بعد از در نوشتن بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا یکجهت گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده در دارالخلافه انبوه شدند و از آن سوی کامران میرزا با لشکری ساخته آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگذار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکارگزاران دولت نگاشت و از پس او امیر دوست محمد خان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات هر یک جداگانه رسولی و عریضه انفاد حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار بتسویف نگذارد شاهنشاه غازی فرستادگان ایشان را بنواخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد و هم از قفای ایشان قنبرعلی خان مافی را بنزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضهٔ آن بالماس مرصع بود بتشریف او انفاد فرمود و هم در این وقت کامل افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود بشرح میرود و بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران بباغ نگارستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده در پیرامون نگارستان سراپرده راست کردند و میرزا آقاخان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه و آزوقه چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاهش هر زمان تحسین و تحیت فرستاد و از آنسوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود تدبیری اندیشیده رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسید و پنجاه طاقه شال کشمیر و پانزده سر اسب برسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که از در کذب از این بنده باز نموده اند

معفو و منسی دارد و وجوه و نان نیز و راوسیس منابر را بنام و لقب پادشاه زینت بخشم و هرگز از طریق طاعت نگردم از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کارداران ایران کذب او را مجرب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید آنگاه بر حسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد و از پس او شاهنشاه غازی فرهاد میرزا و محمد باقر خان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مامور بتوقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را باتفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور بلشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهسون را بفرمود تا با شصت عراده توپ طریق محال خار گیرد و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار آزموده روانه چمن کندمان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کوهکیلویه را بنظم درآورد و امیر اصلان خان قراگوزلو را ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بحکومت قزوین مامور فرمود و طهماسب قلیخان قزوینی را بوزارت او برکشید و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه و علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیام برافراخت و مدت بیست روز در آن اراضی اتراق فرمود و در آنجا معروض افتاد که امپراطور ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسیا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی بحضرت شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا بدین حدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فراگذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم شاد خوار باشیم نیک سزاوار است و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار بر آرزو نمیرفت

## سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و حفاوت بود واجب افتاد تا یکتن که لایق حال پرسی امپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصر الدین میرزا که این هنگام هفت ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید محمد خان میر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلماء و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز پنجاه بافته شال رضائی و سه رشته تسبیح مروارید و چهل اسب ترکمانی از بهر مبارکباد ورود امپراطور سپرد و او از چمن بسطام بیرون شده در حدود ایروان برکاب

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ولیعهد پیوست بالجمله محمد خان امیرنظام بسیج راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه امپراطور روسیه
در آید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه بحضرت او آمدند
و معروض داشتند که برحسب فرمان امپراطور در صحرای این بلد سرائی شاهوار ترتیب کرده‌ایم تا ولیعهد نشیمن
فرماید چرا در غل سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمود ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار
پسندیده‌تر باشد و از آنسوی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصگان درگاه بودند کوچ
همی داد و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب
میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یک روز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود پانزده
توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد نخستین بکلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را
بذلی بسزا کرد و پس از آن بعیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر یک را پرسش و نوازشی جداگانه
فرمود آنگاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جباخانه را یک یک بازدید کرد و از آنجا بمنزل خویشتن رفت
و بی توانی بارن روزن را که وزیر اول بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود
و پیام کرد که عمّ تو میگوید من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده‌ام چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد
همان جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نضارت در چمن نشیمن کردیم دیگر گفت عمّ تو میفرماید شنیده‌ام
بسبب ضعف بُنیت در این سفر زحمت فراوان دیده‌اید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است
که من هنوز در طریق محبّت یکقدم پیش برنداشته‌ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد بارن روزن
ازین سخن بنیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیت فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا چون سه ساعت
از روز برمی‌آید بدین حضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت عمّ او امپراطور خواهیم رفت و
رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر بهنگام برسید و کالسکهٔ خاص امپراطور را آورده
ولیعهد را برنشاند و خود باتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای
امپراطور فرود آورد و در اطاقی که یکدر بایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود و زمانی دیر برنیامد که امپراطور
خود آندر را فراز کرده بدین اطاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید و هم از آن در بایوان خویش شد و عیسی خان
خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت آنگاه دیگر باره در باز کردند و محمّد خان امیرنظام و دیگر چاکران را طلب
نمودند محمد خان نظام العلما را از پیش روی و خود از قفا روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمد طاهر خان
قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر
در رفتند امپراطور همچنان برسر پای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هرچه میخواهی از
این عم پیر بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال امپراطور
از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیرنظام فرمود که وجع پای ترا شنیده‌ام
از پای منشین محمّد خان از در ادب سر بفرمان درنیاورد و امپراطور خود دست بر کتف محمّد خان نهاد و او را بنشاند
در این هنگام اجابت فرمان کرد و هم بی توانی بر پای خواست آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود

محمد خان معروض داشت که از بزرگان علماست و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام تعلیم
ولیعهد شش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلما فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو همی
باش تا اهل ایران در سایهٔ این درخت تناور راحت کنند نظام العلما عرض کرد که انبیا از اخبار آسمانی اخبار کرده‌اند
که قلوب ملوک مهبط الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را درخور این خدمت دانسته‌اند انشاءالله کار
برحسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمد طاهرخان کرد و خدمت او را
بزرگ داشت و میرزا تقی خان را پرسید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و آنکس است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را
که رفیق خود را دیگرباره دیدار کردم پس بلسان ارمنی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیرنظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت زنانی که از بهر
تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با امیرنظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت
که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند امیرنظام از این سخنان استشمام تحقیری کرد
و نیکو پاسخی داد عرض کرد که قلعهٔ هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون
بدست هیچ سلطان مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خوی همان مردم
لگزی دارند که سالهای دراز هست که با سپاه مانند تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند
با اینکه شهربندی و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز بمیدان ایرانیان
در نیایند امپراطور از این سخن خاموش شد و دیگرباره فرمود جماعتی از ایران با راضی روسیه گریخته‌اند و
برخی گرفتار شده‌اند و همچنان از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایرانیان گشته اینک دو فوج بیگلی مسلمان
در حضرت شاهنشاه ایرانند اگر از جانبین اسیران و گریختگان را با وطن فرستیم نیکو کاری باشد و قواعد دوستی
و یکجهتی محکم‌تر گردد امیرنظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد و پس رخصت
انصراف داده بجمله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انفیه‌دان مرصعی بالماس
از برای امیرنظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود
بمنزل انفیه‌دان مرصعی نیز از برای میرزا تقی خان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهرخان انفاذ داشت
و یک حلقهٔ انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست که محمد
آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی با رأفت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیم باشی و
هریک از چاکران را جداگانه بمقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه گرجستان برگرفت
و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگرباره امپراطور تاجی مرصع بالماس
و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است بیاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت حال
عریضه نگار کرده بمصحوب محمد طاهرخان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در رها ساختن
دو فوج بیگلی مسلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسدالله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت

محمد طاهرخان را بجای این خدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود

## حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود و همه روزه سران و سرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در اینجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از سکنه قاری قلعه بجانب اتک کوچ داده از بهر آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر با آصف بردند نجفعلی خان شادلو را با انبوهی از سواران مأمور داشت تا تاختن برده در کنار قلعه مهیمین بدان جماعت رسید لشکر خوارزم چون این بدیدند نخستین بقلعه مهیمین در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از آنجا همگروه بیرون شده رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند نجفعلی خان سر و اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و هزار و پانصد خانوار کوکلان را کوچ داده وارد بجنورد کرده در آنجا سکون فرمود و هم در این وقت الله یارخان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بزیر نیامده اگر درین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای بگریبان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران ویران ساماند آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان بگمارد و اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر دگرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون که ما تا بدینجا تاخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دو چندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کند این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده تجهیز لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکرها ساز راه کردند و روز بیستم جمادی الآخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد و در اینجا یکتن از مردم شاهیسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد قورخانه چیانش دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدینگونه کرد و همچنان قورخانه چیانش بمحل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز بالحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت از قضا روز ورود بسبزوار مرد شاهیسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگیخته بترکتازی طی مسافت میکرد چون نزدیک شد اسب عنان از کفش بستد و بر مرکب مرد شاهیسون بازخورد لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن باز شویم شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز نکشید امیر توپخانه در اینجا برکاب پیوست و پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و بیست روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از

از پیشگاه حضور بگذشته شد و نبیخان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس از آنجا خیمه بیرون زد و
در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخصت زیارت تربت منوره حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام را حاصل کرده بدانجا رهسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز اجازت یافت که یکماه شهر صیام را
در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار
گشت و در آنجا الله یار خان آصف الدوله برسید و هم از آنجا او را با دوازده هزار سوار کار آزموده و پیاده نظام
و نه عراده توپ مأمور بفتح بادغیس فرموده و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران
و شمخالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرموده و پس از
هفت روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان
دیروانی که قراول سپاه بود دوچار شدند و رزم در پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه در گریختند عباس
قلیخان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت
مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد
شیر محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حارس و حافظ غوریان بود و در زمان ابواب قلعه را
فراز کرده دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر باره لشکری انبوه کرد در
این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق
نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان
وزیر لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاختن از شریعت
کشورستانی بعید است همانا از این پس اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حمل آذوقه
و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند رست
شاهزاده محمدرضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی
میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون این کار بدراز کشد صولت
سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هیبت که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر
در رتق و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را زودتر از هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی
غضب آورده فرمود من از این کار دست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرمود
و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگرچه هرات را
حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی
حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را برهفت کرده
کنیم و اگرچه بذل جان کرده ایم سخن تو را نگذاریم بهزل باشد پس آن لشکر جرار چون بحر مواج بجنبش آمد و قلعه غوریان را
از چار سوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمخالها بگشادند و از این سوی توپچیان دهان توپها را گشاد
داده و سربازان با سر تیرهای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بحفر کردن و کنده بردن فرو گرفتند

یکدو روز

یکدو روز بر زیادت نبود که کندها را بخندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌های چند از خاک برافراشتند و توپها را بر فراز آن نهاده صعود دادند بانگ توپ و تفنگ و گرد و دخان جنگ جهان را دیگرگون کرد و پای ثبات قلعگیان برفت شیر محمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد حسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج راه نزدیک کند روا باشد محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج نیکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز او شنیدند پس محمد حسین خان تا پای باره برفت و شیر محمد خان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد آنگاه قلعگیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در گشائیم از مردم این قلعه نام و نشان نماند چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشفته بخیمهای خویش بازشود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشتن بحضرت پوئیم و زینهار جوئیم بالجمله روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته باتفاق محمد حلیم خان و محمد طاهر خان بحضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و بشفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که بحکم کامران میرزا از محال خاف و دیگر قری در آنجا سکون جسته اند آسوده خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان قاینی را بفرمود تا با یک فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

شاهنشاه بعد از دو روز از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان باراضی هرات در آمده در جانب شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد نخستین جماعتی از افغانان نزدیک ششهزار تن بفرمان کامران میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند بعد از عبور از پوزه کبوترخان دوچار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادتش فتوری پدید نشد و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجعان بود خود علم برداشته حمله افکند سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و باقر خان چلبیانلو نیز بجنگ در آمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند و در آن رزمگاه باقر خان هشت زخم برداشت و از پای نشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از قفای هزیمتیان تا بدروازه هرات عنان نکشیدند و مردم و مرکب بسیار بخاک افکندند و بازلشکرگاه شدند و از جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یکتن از فیلبانان را با یک فیل بقتل آوردند چنداولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند هم در آن شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر شبیخون همداستان شده از شهر بیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان سمنانی و سپاه او حمله بردند مصطفی قلیخان بسیتوانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش را بدیشان گشاد دادند لاجرم جمعی بخاک افتادند و برخی بشهر در گریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده چمن

سنگ سفید او تراق گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکرگاه ترکتازی همی کردند
حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد روز دیگر فرمان شد تا
قلعه هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هشتم شعبان لشکرها از چهار سوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی امیر
تومان بجانب شرقی قلعه هرات شده در برابر دروازه قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه
که در علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد سنگر راست کرد و سربازان را حفر کردن مارپیچ
و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین
بسوی دیگر شد و جنرال پروسکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری
جای کرد و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت ولیخان تنکابنی خواست تا بر حسب
فرمان مارپیچ خود را از سنگر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سربازان قزوین بسنگر حاجی خان
راه نزدیک کردند سرباز شقاقی بمدافعه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سر از سنگر
بدر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دارند مردم افغان از برج خاکستری یکبار دهان تفنگها
بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در اینوقت بیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار
بمقاتله رود و مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شد و حاجی خان را مورد عتاب باز داشت و
کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست حبیب الله
خان امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود در پیش داشت و توپهای بارهکوب را
بجانب آن برج کشادند ناگاه توپی که بر زبر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه یکباره بزیر آمد و هولی بزرگ در دل
قلعگیان افکند مع القصه لشکریان از اطراف مارپیچ ها پیش بردند و سنگرها پیش دادند از میانه فوج محمد علی خان
راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازه قندهار یکصد و بیست تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند
شبانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همداستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت
بدان مسجد خرابه یورش بردند و در هر کرت بآموزگاری موسی سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند
و ایشان را باز پس بردند در کرت سیم بسیار کس از آنجماعت کشته شدند ناچار پشت با جنگ داده بشهر
در گریختند و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شبیخون بر سر محمد ولیخان و حاجی خان امیر بهادر جنگ
و صمصام خان می بردند و جان بر سر این جلادت می باختند و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و
زخمی می ساختند بالجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای
تا بقلعه هرات یورش برم و همی خواهم تا هیچ یک از افواج با من جنبش نکند بشرط آنکه چون با مردم خود این
خدمت بپای برم و شهر هرات را فرو گیرم فتحنامه در بلاد و امصار بنام من رود و چندانکه شهریار فرمود کس
بدینگونه در چنین قلعه یورش نفکند او بر الحاح بیفزود چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این
سکوت را موجب رضا شناخته بسنگر خویش شتافت و مارپیچ لشکر خویش را بخندق شهر پیوسته کرد
و سربازان بمهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند

وبها در جنگ که از پیش روی سرباز همی رفت ناگاه با گلوله تفنگ جراحتی یافت چنانکه از پشت تا مهٔ سر
تا کمرگاه پوست شکافته شد و یکماه مرهم کرد تا بهبودی یافت اگرچه این خدمت برخلاف فرمان بود لکن
بدین جلادت یکقبضه شمشیر الماس با پاداش یافت محمد ولیخان و جبرائیل پروسکی نیز ما پیچ و سنگر خود را تا
بخندق بردند و همچنان صمصام خان و محمدعلی خان تا خندق راه کردند و محمدعلی خان را جراحتی بکتف رسید
یکروز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هر کس بعلف چرا رود ماخوذ دارند
مهدیخان قراپاپاق و چند تن از غلام تفنگچیان بر ایشان تاختند بیست تن سر و اسیر گرفتند اینوقت چنان
افتاد که عمال طون وطبس معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر بجانب
لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان اینخبر بهرات بردند و جماعتی از افغانان بهمتیی بر ایشان تاختند سی تن از مسلمانانرا
عرضه تیغ ساختند و آن زر و مال را برگرفته بهرات در رفتند از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات
از نزد کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که
از بزرگان افغان و برادر زن کامران میرزا بود از یارمحمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده بحضرت
شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی
برداشته با جمعی از لشکر بقری و مزارع هرات رفته آذوقه و علوفه بلشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت ماخوذ
میدارند از بابت منال دیوانی سند بسپارند و از پیشوی در شب پانزدهم رمضان یارمحمد خان افغان وقتی
که لشکر در جوشش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست
از جنگ باز دارید بامدادان یکتن بشهر قدم در نهند و ما را از قبل پادشاه امان دهد تا سر بر خط فرمان
گذاریم و طریق حضرت سپاریم این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دو روز دست
از جنگ بداشت و برحسب حکم عزیزخان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل
عساکر منصوره است بدرون هرات رفت و دو روز توقف نمود آنگاه با عریضه شاهزاده کامران و
یارمحمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف افتاد که کامران میرزا در خاطر نهاده که
سخنان دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بمواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات باز دارد
شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگرباره نیران حرب افروخته
گشت و چون برحسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمه قلعه هرات را حصار داده بودند و نیم
دیگر را گشاده داشتند بسیار وقتها افغانان از آن دروازها که در محاصره نبود بیرون شده شبانگاه
بر سنگرها تاختن میکردند و با سربازان بساز مقاتلت و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر
با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها
چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر توانستند جانوری را از درون شدن
و بیرون شدن نمیگذاشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر
معاف داشته اید تا قیامت اینکار بنتیجت نرسد چه غلات و حبوبات بشهر در آورند و اگر لشکری

بدو ایشان رسد بی کلفت بشهر در برند و شبها نیز بر ما شبخون آرند و چنان باشد که تا کنار لشکر در رسند و از تاریکی شب هنوز سر باز ماندند که ایشان دوستانند یا افغانانند شاهزاده محمدرضا میرزا و میرزا نظرعلی حکیم باشی و جمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار میداشت و میفرمود سه دروازه را حصار دهیم و سه دیگر را مفتوح بگذاریم عاقبت الحاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در پاسخ گفت چون اطراف شهر را نیک حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما بدراز کشد اما چون یکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است چون لختی سختی بیند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست آنکس که از تنگنای محاصره خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند توآدسپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر ما را بدینگونه در فتح این حصار بر کاری اینکار بدست ما راست نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در محاصره گیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را می ستود اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حملی گران افکند و بیم داشت که یکسره روی دل پادشاه با او شود باری لشکریان جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد مسدود داشتند حاجی خان امیر بهادر جنگ قراباغی با دو فوج شقاقی از جانب تل بنگی که بسوی ارک هرات است سنگر برده میانه دروازه قوطلی جای در دروازه ملک جای گرفتند و لیخان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از گوروکلا رستاقی بجانب برج خاکستر سنگر کرد و صمصام خان با افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار زنجان در و کلیسائی و خدابنده لو بسوی برج فیلخانه شد و اسکندرخان قاجار دولو پسر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه و قرائی و گروس میان دروازه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و نبی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبدالمصر بحفر کردن پاریچ و نظم سنگر پرداخت و محمدخان سردار با افواج عراق در برابر دروازه قندهار نیران کین و دار برافروخت بدینگونه توآدسپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را پره زدند اما از آن سوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را با ثقاة پسر ملا شمس قاضی هرات و باقرخان ایشیک آقاسی و امیرآخور خود بطلب مدد و پشتوان نزدیک الله قلی توره فرمانگذار خوارزم و معزانجان والی میمنه و شیرمحمدخان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داد که اینک محمدشاه آهنگ هرات فرموده و چنان نداند که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر آزادی اسیران شیعی است و اینجماعت بیشتر در خیوق و میمنه و میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را نگران باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات برگرفتند و در عرض راه با نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات بلشکرگاه.

فرستادن کامران میرزا پسر خود را بطلب آمدن لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان

بلشکرگاه میکرد و باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تامینی عرضه شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت و بقیة
السیف سر خویش را گرفته تا مراتع و مساکن خود عنان باز کشیدند اما چون پسر کامران میرزا پیام پدر را بسنجان خوارزم
برد الله قلی توره هزار و پانصد تن سوار جرار گزیده ساخت و خلیفه عبدالرحمن ترکمان که مردم آن اراضی خاک
مقدسش را بشفای مرضی میبردند برانجمله امیر ساخت و خلیفه عبدالرحمن نادر میرزای پسر کامران را با همراهان او
برداشته تا میمنه نزدیک مضر اسنجان شد و از میمنه و اندخود و شبرغان ششهزار سوار کاری فراهم کرد و شیر محمد
خان هزاره اگر چه همه روزه کس بدرگاه پادشاه میفرستاد و تقبیل سده سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از در کذب
میکرد و در اینوقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبدالرحمن را بشنید از قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار مرد
رزم آزموده بدو فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد گشت و ازین طرف چنانکه بدان اشارت شد آصف
الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام مامور گشت و ازینگونه سران و سرکردگان ملازم
رکاب او شدند نخستین برادرزاده او اسکندرخان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی دو هزار و دویست تن
بسیج راه کردند که یک نیمه را شیرخان عمزاده او سرهنگ بود و نیمه دیگر را احمد آقا سرهنگی داشت دو هزار تن عرض
داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سواره کلیائی هزار و ششصد تن بسازکرد و دیگر نبی خان
قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیک
با چهارصد تن سرباز کردستان کوس رحیل بنواخت و نورالله خان شاهیسون با یکصد و پنجاه سوار جرار و جعفرقلی
خان کرد شادلو با هزار تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و
شمخالچی کوهپایه مشهد مقدس اجتماعات نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام منزل
کاریزوار اسنجا بکهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از انجا بمنزل شکیبان که تا قلعه غوریان دو
فرسنگ مسافت است براند آنگاه منزل توشه را در نوشته در اراضی بدغیسات و یورت قبایل جمشیدی
فرود شد و در قراتپه خیمه بزد چون مردم آن اراضی را قوت مقاتلت نبود علف و آذوقه را نباشته بودند
بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه ششهزار مرد جنگ داشت توان درنگ نیاورد
قلیل کری بنمود و در حمله نخستین دویست تن از لشکر او قتیل و دستگیر شد ناچار طریق فرار برداشت از پس او
آصف الدوله سه روزه در قراتپه اوتراق کرد آنگاه راه قلعه نو برگرفت و هر زمین که جوی هسی داد و مردم
هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته بدیگر جای میرفتند و خانهای خود را آتش در میزدند و آصف الدوله
چنان از قفای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را بیدار میکرد و حکم میداد تا لشکریان
بنشانند و خرابی رواندانند بالجمله تا قلعه نو براند و در انجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف
ترکمان سرایل و میمنه و اندخود و شبرغان بود فحصی بسزا نمود آنگاه از انجا کوچ داده بجانب بالامرغاب
شتاب گرفت از آن پیش که ارض پده گنج فرا رسد زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه
پسندخان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده بجنگ درآمدند از دو رویه صف قتال راست شد و ابطال
رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و این کرت افغانان مردانه بکوشیدند و مدت چهار ساعت

زخم دادند در پایان امر دویست و پنجاه تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و یکباره
هزیمت شدند و آصف الدوله بمنزل پده کج در آمد و از آنجا اسکندر خان برادرزاده خود را با دو فوج سرباز
مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست
و بلند فراوان بود اسکندر خان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داد و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم
اسکندر خان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبچاق که از دور
و نزدیک نگران او بودند ناگاه بر او در آمدند و مجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب
بر فراز کوه بر آمده اسکندر خان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلوله شمخال و تفنگ ساختند
و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بمدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار
اسب نیز هلاک افتاد اسکندر خان با آنکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان بخون آغشته را سنگر کرد
و همچنان مردانه رزم داد و از آنسوی چون آصف الدوله نزدیک بغروب شدن آفتاب بمنزل رسید و اسکندر خان را
نیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در این وقت ناگاه بانگ شمخال و تفنگ برسید و مکشوف افتاد
که ترکان با اسکندر خان در آویخته اند لشکریان خواستند بمدد او بیرون شوند آصف الدوله رضا نداد
و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندر خان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش
کند و روز بیگاه شود بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آن شب تا بامداد ببودند
چون سپیده بزد جعفر قلیخان قراچه داغی و فتی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفر قلیخان
شادلو با سوار کرد شادلو و سواره کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندر خان بیرون شدند هنوز دو نیزه بالا
آفتاب صعود نداده بود که برزمگاه برسیدند اسکندر خان همچنان از پس سنگر کشتگان رزم میداد بعد از رسیدن
لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت از دو رویه لشکر بکوشش و کشش در آمدند مردم اسکندر خان نیز نیروئی تازه
بدست کردند و در پایان امر ترکان را شکسته و هزیمت دادند از قضا در این وقت سه هزار تن سواره بمدد
ترکان رسید هزیمتیان چون این بدیدند دیگرباره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفر قلیخان کرد شادلو
و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب برپای
ایستاد و کار بصعوبت افتاد شیر خان سرهنگ با فوج قراچه داغی از قفای جعفر قلیخان برسید و جنگ به پیوست
از دو سوی دلیرانه رزم دادند بیست تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آنسوی رحیمداد سلطان
هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتیل گشت
لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بلشکرگاه آصف الدوله مراجعت
نمودند و این هنگام آصف الدوله سفر بالا مرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی بیک نام داشت
و از نزد شیر محمد خان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد تا سپاه را
رهنمائی کرده ببالا مرغاب برد حاجی بیک که از برای چنین وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را بمیان دره
عبور داد که از دو سوی جبال بازوها فراخته داشت چون لشکر بمیان دره درآمد ناگاه ترکان از بیتغناقها بیرون تاختند

و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور میدادند تا مبادا دشمنان مشرف بران دره شوند و کار بر لشکر سخت کنند قوت درنگ نیاوردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره ماندند چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی بازشدن درینوقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند از اسبها بزیر آمده و دامن بر زدند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند و رزمی سخت بدادند ترکمانان را بشکستند لکن چندان سربازان دران کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان را دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود و جعفر قلیخان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت اینوقت بر سربازان قسمت کرد تا قوتی بدست کرده باز لشکرگاه شدند و چون درین جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سنگر کردند فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انگیختن این فتنه حاجی بیک هزاره مفقود شد و چندانکه آصف الدوله کس بطلب او شتافت نشان او نیافت بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندر خان را با سوار قرائی بر منقلای سپاه مأمور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفر قلیخان را با سوار شادلو بچنداول گذاشت و لشکر را کوچ داده تا منزل خواجه کند براند بعد از ورود بمنزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندر خان تاخته اند و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند و بر نشستند نخستین دویست تن سوار بحد قراولان رسید هم درین هنگام ناگاه سه هزار سوار هزاره از کمینگاه بیرون تاخت و جنگ درانداخت سواران خراسانی چون این بدیدند و دانستند با عدد اندک نتوان نبرد ایشان آزمود در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و بخویشتن داری پرداختند ازین طرف اسکندر خان قاجار و جعفر قلیخان قراجه داغی با سیصد سوار برسیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرد سواره هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و پشت با جنگ دادند پس روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده بکنار آب شهررود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی دریای بالا مرغاب میخوانند در آنجا قراولان سپاه پنجهزار سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و بیست تن شبانان را اسیر گرفتند و چون درین مدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکمانان صعب میرفت و در مراتع خویش زیستن نمی توانستند تیغاریق سی و هفت هزار خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبره کرده در اراضی بالا مرغاب ییلاق گرفتند و از آنجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران جنگی خود را گزیده کرده بهفر ابخان والی میمنه و خلیفه عبدالرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که بطلب مدد بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجلسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن دارند از مبارزت و مناجزت دست باز ندارند و این هنگام بیست هزار تن سوار رزم آزمای در گرد ایشان انجمن بود بالجمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده بیست و چهار جای سنگر ببستند و ساخته جنگ نشستند اما آصف الدوله بکنار رود شهررود همی طی مسافت کرد درینوقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون نام داشت در خدمت شیر محمد خان هزاره بود شمشیر او را برگرفته بدرگاه آصف الدوله گریخت و صورت حال را مکشوف داشت که اینک از جماعت اوزبک و مردم سرپل و اندخودی و شبرغانی

و سواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چارا و یاق بیست هزار سوار جرار در دو فرسنگی این لشکرگاه ساخته
کارزار زدند و فراز و نشیب و دشت را سنگرهای سخت برآورده اند و مجاوی آب را از لشکر بیگانه مسدود ساخته اند
آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و اثقال و احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم
خان قاجار را با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بحراست باز داشت و لشکر را با هشت عراده توپ
جنبش داده سهل و صعب زمین را در نوردید چون راه سنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از
دو روی صفها راست کردند و دلیران رده بربستند آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد و دود خان روی
جهان قیرگون شد نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان
سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفر
قلیخان شاملو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود یکبار از جای خود جنبش کرده
حمله بردند و از آن سوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ در آمدند و چهار کرت هم کرده حمله انداختند چنانکه با لشکر
ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کرت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند و
ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سوار ترکمان یکباره پشت داد و در این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان
تاختن کردند و سربازان بسنگرهای ایشان یورش بردند نور الله خان شاهسون با مردم خود در آن حرگاه جلادتی بکمال ظاهر
ساخت مع القصه هفتصد تن از ترکمان دستگیر و اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و یکباره طریق فرار
برداشتند لشکر ایران تا سه فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای
ایشان راست کرده سه روزه اقامت کردند و اموال و اثقال آن جماعت را بتمامت ماخوذ داشتند در این وقت باقر خان
امیرآخور کامران میرزا که ملازم پسرش ناصر میرزا بود مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی رهوار برنشست
و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت
و از مقیمان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوزبک
کرده بمنزل چچکتو که اول آن اراضی است در آمد و از آنجا بمنزل آلتیین خواجه کوچ داد و همانا گروهی از آن جماعت
مرا حدیث کردند که آلتیین خواجه غاریست که شش تن از مردگان را در آنجا بودیعت نهاده اند که در جسد ایشان
هیچ خللی راه نکرده و فنا دیها پدید نشده و جسد سگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که نیز بر صورت نخستین است
و زخم دندان سگ بر ران آهو نمایان است چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بدن سگ و آهو را خللی نرسیده
و همچنان مرغی مانند حقار در آنجا افتاده است که یک پر آن را آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان
اصحاب کهفند و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرد و بصواب
آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتیین خواجه بمنزل چهارشنبه و از آنجا بارض فنصیا
فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت درین هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ناچار
بزرگان میمنه و سرپل و سران اندخودی و شبرغانی و سرکردگان چهارا و یاق و دیگر قبایل از در مراعت
نزدیک آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند و خواستار شدند که لشکر از فنصیا جنبش
نکند

بکند و ابواب کوشش و کشش [illegible] آصف الدوله یکتن از مردم خویش را بمیمنه فرستد و بهرچه
خواهد فرمان پذیر شوند آصف [illegible] ایشان را باجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه
میمنه نمود و جعفرقلیخان راه برداشت [illegible] میمنه شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار
او را پذیره شدند و در قلعه المان [illegible] قش نیکو خدمتیها کردند و روز دیگر از طریق دقوزکتل روانه
میمنه شدند و دقوزکتل عبارت از تنه کوه باشد که نادرشاه افشار از بهر عبور دادن توپ بمیمنه همه جا در سنگ
خاره شارعی کرده بالجمله چون بمیمنه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار باستقبال او برسیدند و باتفاق
تا میمنه برفتند مضراب‌خان والی میمنه مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی بداشت و او را شانزده روز مهمان پذیر بود
و در فرمان برداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد و آنگاه فرزند خود حکومت‌خان را بشرط گروگان
مامور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شیرخانی و شاه ویسخان اندخودی و
ذوالفقار شیر سرپلی از قبیله اوزبک و شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگر سران و سرگردگان
قبایل هر یک یکتن از فرزندان خود را از بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و نیز زمانخان جمشیدی
میراحمدخان عمزاده خود را با گروگانها همراه داشت و یکصد سر اسب ختلانی و ترکمانی که رکاب سلطانی را
لایق بود از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضه‌ها نگار دادند و این جمله جعفرقلیخان برگرفته بلشکرگاه
آصف الدوله آمد و اینوقت ترکان قوی دل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی
و پوشیدنی حمل داده بلشکرگاه آوردند و لشکر را سعت عیش و خصب نعمت بدست شد و عبدالله خان قبچاقی برادر
شاه پسندخان نیز نزدیک آصف الدوله شتافته قلاده طاعت برگردن نهاد و عفو عصیان خویش را بزبان ضراعت
خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قبچاقی دمو و دودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند از قیصار
کوچ داده هشت فرسنگ باز پس آورد و در مساکن خویش جای داد و همچنان از سوی دیگر مضراب‌خان برادرزاده
خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت دهد چنانکه
در جای خود مرقوم می‌افتد

## انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگانش بی‌نیل مقصود مراجعت کردند از بیچارگی با یارمحمدخان وزیر
خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یارمحمدخان ملا عبدالحق که از اجله علمای مملکت هرات بود مردم قریه چشتی را
که از جمله سادات شمرده می‌شدند بشهر طلبید و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده پس از نماز جمعه ندا در داد
که ای مردم اگر این سپاه بدین شهر راه کنند جان و مال شما بهدر شود و حفظ جان و مال واجب است و از این
برزیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان
بکشید هم بهشت شما را باشد مردم را بدین کلمات جنبش داده همی گروه گروه بگرمابه در رفتند و غسل کردند
و ناخن بچیدند و کفن بپوشیدند مردم قیچکی از پیش روی شهریان از قفا آلات حرب و ضرب برگرفته از دروازه
خشک باهنگ مقاتلت بیرون شدند و نخستین بقراولان محمدخان امیر تومان بازخوردند و جنگ بپیوستند

در بدو گیرودار گلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کرد چه آمد بر جای سرد شد یکی از افغانان بشتافت که سر از تن
او برگیرد علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و [illegible] از افغانان را طعمه شمشیر ساخت و خود نیز
مجروح شد و با همان جراحت علیمحمد خان را بر قرپوس زین حمل داده [illegible] بیرون برد و اینوقت خبر ترکتاز
ایشان در لشکرگاه پراکنده شد محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی و محمد علی خان [illegible] و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود
از جای جنبش کرده بر آن جماعت حمله بردند در اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهار تن از سادات پشتکی و یکتن
از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت افغانان را
پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از
پس این جنگ برحسب فرمان جسد علی محمد خان را بمشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند
او بجای پدر منصوب گشت و هم دیگر باره یار محمد خان افغان بلشکر حاجی خان ندا در داد و طلب امان کرد و بر
حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاوران فوج شقاقی بشهر هرات در رفته آغاز گفت و شنود کرد و در پایان
کار سخن چنان برآمد که در کرت نخستین با عزیز خان کردند و هم در اینوقت نجفعلی خان قراباغی یوزباشی با صد تن غلام
از اردو بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه بجانب لشکرگاه حمل
دهد و دیگر چنان افتاد که الله قلی توره با پانصد تن سوار از ترکمانان جنگ آور بمدد کامران میرزا کسیل هرات داشت
و از سوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دار الخلافه می آوردند از لشکرگاه طی پذیره شده
در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله برد و از جانبین بانگ گیرودار برخاست زمانی دیر برنیامد
که از ترکمانان سی و چهار تن را سر برگرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سر اسب ماخوذ
داشت بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فرار پیش داشتند هم از قفای هزیمتیان چهار فرسنگ
تاختن کرد و در روز دیگر اسیران را از پیشگاه پادشاه بگذرانید حکم رفت تا ایشان را نیز عرضه تیغ ساختند و امیر
توپخانه و ملازمانش را بخلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل چهار خروار
غله از محال بادغیس بلشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را وسعت و سعتی در امر معیشت با دید آید و درین هنگام چون فصل
خریف بود و زمستان از پی در میرسید شاهنشاه غازی بعزم فرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ
و گل از بهر خویش خانها کنند روزی چند برنگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جبه خانه نیز
کارخانها برآوردند و بسعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بریختند چنانکه کودکان مراهق بدرون آن توانستند
رفت و همچنان گلوله توپ بریختند و باروت ساختند و فشنگ بپرداختند در اینوقت برادرزاده والی میمنه
حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش مصحوب آنجان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد شاهنشاه
غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و او در عشر اول
ذیحجة الحرام بلشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی ده هزاره و تایمنی را که بگروگان آورده بود عرض داد
و مورد اشفاق خسروانه گشت و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل و نقل آذوقه و علوفه بلشکرگاه
مساعی جمیله معمول دارد و آن مردم که بگروگان آورده بود بخلاع فاخره نواخت و نوازش فرموده با وطان خویش

رخصت مراجعت داد آصف الدوله خواستار آمد که بپای باره هرات شده یار محمد خان را دیدار کند باشد که او را پند و موعظت از این غفلت و عطلت بزیر آرد و بالجمله رخصت حاصل کرده بپای باره شد و یار محمد خان را طلب نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد مفید نیفتاد لاجرم برحسب فرمان طریق خراسان برگرفت و هم در این وقت از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی سیستان و رنجید سنگه پادشاه پنجاب و بنجارا و الله قلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسید و هر یک مورد نواخت و نوازش شدند و از ممالک ایران منال دیوانی و تنسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی بلشکرگاه حمل داد و هم در این سال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه که از کدخدایان محال لنجان بود رنجیده خاطر گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان مخلی باشد لاجرم او را ماخوذ داشته محبوس فرمود و چندانش بداشت که هم در زندان جان بداد و کردار او در خاطر مردم دهشتی انداخت اما هنوز فرمان پذیر بودند چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود هم بزندانخانه درافکند خویشاوندان او گفتند بی گمان با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کرد نخستین انجمنی کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را بشفاعت برانگیختند آقا میر محمد مهدی امام جمعه مکتوبی بخسرو خان کرد و خواستار رهائی او گشت خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود لاجرم مردم بشوریدند و غوغا برداشتند و اوباش شهر بر خسرو خان بتاختند و او را در عمارت هفت دست بمحاصره انداختند روزی چند کار بمقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود صورت اینحال روز حرکت شاهنشاه غازی بجانب هرات معروض درگاه افتاد و شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده صورت حال را باز داند و بعرض رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباس قلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمد علی مذهب را نزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را بسرای خویش برند و با او متفق شوند و مردم شهر نیز انجمن شدند و از دروازه بیرون تاختند و با فرخ خان بشهر در رفته همی خواستند او را بسرای امام جمعه در برند فرخ خان گفتار هیچیک را پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار باصلاح نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر و اخذ خراج دیوانی بپردازد تا آنگاه که حاکمی نصب شود و از پس آن فضلعلی خان قراباغی را منشور حکومت بدادند بعد از ورود او چهار ماه دیگر فرخ خان در اصفهان بود و منال دیوانی را بپرداخت و بعضی ادات و آلات مرصع بلالی که مأمور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود و چون یکچند دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی که وزیر منال دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب بلهو و لعب و ساز و طرب بروز آورده و عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال دیوان پرسش کند بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت

اصفهان باز دارد و فضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاهش دستگیر ساخته جهان از وجودش بپرداخت و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده از قفای لشکر پای کوچ داد و در اراضی هرات بدرگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل سلطان و بعضی شاهزادگان از قلعهٔ اردبیل بمملکت روسیه

و هم در این سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز بسلامت بود ظل سلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان از اردبیل بلدهٔ تبریز تحویل دادند چون بلای طاعون بنشست دیگرباره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل سلطان و علینقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمدتقی میرزای حسام السلطنه و امامویردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون یکچند از مدت زمان در قلعهٔ اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنگنای زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه به بیرون شهر نقبی حفر کنند و از آنجا بدر شوند پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادگان را برانگیخت که باید در این قلعه گرمابه از بهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمدحسین میرزا با محمدخان زنگنهٔ امیرنظام مکتوبی کرد که اگرچه ما باز داشته زندانیم اما پادشاه زادگانیم و خود هر یک در شهری شهریاری بوده‌ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده‌ایم امروز در این قلعه گاه و بیگاه محتاج بگرمابه شویم و ناچار باید بمیان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا در این قلعه بنیان حمامی کنیم بسیار زیبا باشد و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیرنظام افتاد سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت مهدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگرچه هر روزه بدان قلعه درمی‌آمدند و شاهزادگان را باز پرسش میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقامحمدابراهیم برادر زن خود را روانهٔ قزوین کرد تا بهانهٔ حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورند و ایشان را بفرمودند تا بکار درآمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به بیرون باره بزنند چنانکه از میان خندق سر برکنند و این خندق که همه ساله پر آب بود از قضا بسبب قلت باران خوشیده بود و دوستان فراوان داشت الجمله مقنیان همه روز جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب را ببستند و خاک آن را با خاک حمام برزبر هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند و راهی بمیان نیزار شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از نیسوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب بیست ذرع بود و چون کار نقب بپای رفت شاهزاده

محمود

# شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

محمود و محمدحسین میرزای حشمت‌الدوله از دور و نزدیک تفرس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و بیم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را بزحمت شکنجه رنجه بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند برنگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی‌توانی بسرای رکن‌الدوله شتافت و رکن‌الدوله از ورود او سخت‌تر بترسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کنند بزیر پای خویش گمان نبرد و بالجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را بنشاند از قضا گربه بمیان نقب در رفته بود و چون نقب را تاریک و مسدود الراس یافت مضطرب شد و هر زمان بر جستن کرده خویشتن را بدان تخته پاره که بر سر نقب نصب بود میکوفت و بانگ برمی‌آورد و رنگ در چهره رکن‌الدوله دیگرگون میشد و حاجی علی اصغر آن بانگ می‌شنید و پرسش مینمود اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا براین رفته بود واین راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه فرار ایشان باندرز و پند سخن کرد و رکن‌الدوله در پاسخ سوگندها یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخواست و راه خویش گرفت دیگرباره رکن‌الدوله آقامحمدابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سر اسب بخرید و اسبها را در قریه کلخوران که نزدیک بقلعهٔ ارک بود بپروار ببست و همیگفت چون فربی شوند در قزوین برده بفروشم و سودی برم چون اینکار را بپای رفت رکن‌الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان ازین راز آگاه شوند با او همراه خواهند شد یا بیمناک شده این راز از پرده بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی ازین بند با ایشان مشورت میکنم و ایشان را بکاری صعب و بیمناک می‌طلبم اگر اجابت کردند همانا ازین نقب دل گریختن خواهند داشت و اگر نه این سر نیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند درین محبس خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم بپذیرفتار شوید خلاصی توانید جست گفتند آن چیست گفت ما خود چند تن از شاهزادگانیم رزمها کرده‌ایم و جنگها دیده‌ایم هریک شمشیری بدست کنیم و همگروه بدین قراول ها حمله افکنیم و همه را با تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بر محال راندی ما معدودی باشیم چگونه توانیم بر این جماعت غلبه کرد و پیشکش جان بر سر اینکار نهیم رکن‌الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه ازین زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هرکس بسرای خویش شد از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدانچه حکم کنم کردن نهی ازین بند رها شوی در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار ننگرم با تو پیمان نکنم و خود را بخطر نیفکنم او را نیز گسیل کرد تا شب یکشنبه بیست و ششم ربیع‌الثانی که آهنگ فرار داشت چون شش ساعت از شب سپری شد ظل‌السلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امام‌وردی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه تن بر سر نقب آمد و سر آن را باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند و از آنسوی چنانکه مواضعه کرده بود آقامحمد ابراهیم با چهار تن چاکر و یکتن دلیل راه اسبها را برداشته نزدیک بکنار خندق باز داشت و از اینسوی چون شاهزادگان خواستند بدرون نقب رفت زن رکن‌الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا بگاه چون شما را نه بینند فرزند من نصرالله میرزا را سر بردارند رکن‌الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصرالله میرزا با پدر پیوست و هر چهار تن به نقب در رفته از میان خندق سر بدر کردند در این وقت ظل‌السلطان از هول و هیبت مدهوش شد رکن‌الدوله

بفرمود تا رسنی بر کمر او بستند از خندق بفراز بردند و بر اسبی سوار کرده یکتن از پس پشت او بنشست و او را بدست
پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه بمیان درختستانی رفته پیاده شدند و لختی سرگردان در میان درختان
از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد پس راه را بشناختند و بتقدیم عجل
بتاختند چون دو ساعت از روز سپری شد بقراول خانهٔ دولت روسیه رسیدند و از قلعهٔ اردبیل تا بدانجا ده میل
مسافت بر زیادت نبود و بالجمله قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران نسپاریم و نیز اجازت ندهیم
بیشتر سفر کنید هم اینجا بباشید تا صورت حال را بکپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم بهرچه حکم کند چنان
خواهیم کرد لکن چون ملسوف صاحب در این وقت بر حسب فشور امپراطور حکومت اران و طالش داشت
و این همان کس بود که نیابت گرباید وف ایلچی داشت و چون گرباید وف در طهران بشورش عام مقتول گشت
چنانکه مرقوم شد ملسوف بسعی ظل سلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراول خانهٔ روسیه
بپاداش آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد بالجمله این قصه را انکار کرده بکپیتان فرستادند اما از آن سوی چون روز
برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود بعادت همه روز بباز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن
چند تن خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیامد و صورت حال را باز دانست
از غضب پادشاه بر جان خویش بترسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت و لختی
با چوب سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه بدر شدند مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را
دستگیر کنید و کیفر رسانید آنگاه شاهزادگان که بجای بودند بجمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهادند و در یک زندانخانه
باز داشت این هنگام مهدیقلی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی بگرد باره برمی‌آمد تا مبادا دیگران
نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوند چون عبور او بر کنار زندان خانهٔ شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام
السلطنه فریاد بر داشت که ای مهدیقلی میرزا نام و ننگ از بهر کدام روز است ندانسته که عم بجای پدر باشد
ما همه عم تو ایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم اگر سه تن برادران ما گناهی کردند عصیانی بر ما نباشد پای
ما را چرا بر کنده نهاده اید و زنجیر بگردن افکنده اید این سخنان بر مهدیقلی میرزا کارگر افتاد و بزندانخانه در رفته
کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند اما
حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاختند
و در قراول خانهٔ روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست بگزاری و ضراعت آنجماعت را
بمجلس خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اشک ببارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر بپادشاه رساند
مرا با تیغ بگذراند بر من رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مرد خصی باشی زن و فرزند نداری خویش
و پیوندت نباشد اگر ترسناکی بهمراه ما باش تا ترا با خویشتن کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و
مرمی که در ایران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام بجمله ماخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پیر خسته ببخشید
و بزندان خانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در آنجا این مسئلت همی الحاح کرد شاهزادگان در خشم شدند
و گفتند ای مرد کول احمق برخیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت

خصمی

خصمی کرده‌ایم بعد از سه سال که از محبس گریخته‌ایم باز شویم و خود را عرضهٔ تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد پیر خصی
از ده ذرع مربع و ده کری مزرع خود برخوردار باشی این قلیل بضاعت را از خون اینجماعت افزون میدانی
داد و را بانگ زدند که برخیز ای پیر احمق و از پیش براندند ناچار حاجی علی اصغر بازار و پل شد و مهدیقلی میرزا
صورت حال را در عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم در اینسال هنگام حرکت اردوی پادشاهی
بطرف هرات برحسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر
آذربایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در انجا دو فوج سربازان خمسه را که از سفر
هرات بسبب تأخیر اجری تقاعد ورزیده بودند استمال ساخته با خود برداشت و در سمنان بلشکرگاه پیوست
چهارده فوج سرباز و پنجهزار سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت نشان مرتبه
سرتیپی و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت و از انجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود و چون مستر مکنیل
وزیر مختار انگلیس که مأمور بتوقف دارالخلافه بود از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان
هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان
برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همداستان
شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی بدولت
انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را بکدورات و همیات آلوده کند و نیز مکشوف افتاد که جارج هشتم پادشاه
مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که وکتوریا نام
داشت متصدی امر سلطنت گشت در اینوقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری باسفر انگلستان فرمایند
که تهنیت جلوس او گوید و هم باصلاح ذات البین پردازد و شبهات مکنیل را مرتفع سازد و همچنان با دولت
فرانسه و نمسه ابواب صداقت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موالفت فراز آرد از میانه حسین خان را
اختیار فرمودند و برحسب امر آجودان باشی تمامت عساکر و شیر مشور توپخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مأمور
بسفارت دول ثلثه آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخره
از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریه قراکند که سرحد
اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید و محال بایزید را درنوشته بارزن
الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او بحشمت تمام
گذشته غرهٔ شعبان بشهر و اسکلهٔ طرابزان درآمد عثمان پاشا حاکم طرابزان نیز مهمان پذیر گشت روز پنجشنبه
دوازدهم شعبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را دو شبانروز درنوردید
یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مستشار رو نوری افندی و میرزا
جعفرخان مشیرالدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه
غازی محمدشاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت
فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد اما لارد پانصانبی ایلچی انگریز حسین خان را

قصه سفارت حسین خان آجودان باشی بممالک اروپا

پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجاح نشود راه نیابی بالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول کوچ داده هفته دیگر بجزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کارزو بمملکت فرانسه فرود شد بعد از ورود بدار الملک وینه پرنس مسترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتیب مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود و در آنجا بطبع درآورده پراکنده ساخته بود نمود آشکار ساخت لختی از آشفتهکاری ایران و شکایت از سفر شاهنشاه غازی بهرات نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران انگریز باز نمود چه در عهدنامه بشرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مسترنیخ گفت نیکو آنست که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل دولت انگریز را بنقض عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در فرانسه بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر مخاصمت و معادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند از انگلستان وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد و کرد و زر مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را عریضه کرده بدست فرستاده خود فرج الله بیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود در کاخ خدمت ایمپراطور فرانسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است بالجمله حسین خان بعد از پنجاه روز توقف در فرانسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از ایمپراطور فرانسه گرفته روز یازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

و هم در اینسال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود بخس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره عوانان حاکم و عشاران با تجار و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را بمحمره فرود می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می افکند و انتهاز فرصت می برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه در سر محمره تاختن آورد حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند لشکر دولت عثمانی بی مانعی

ودافعی

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و دافعی بشهر در رفته مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانها
و بازارها تا خود داشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد
نخستین بفرمود تا کتابی بکارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیر الدوله را که اینوقت سفیر کبیر و مقیم
اسلامبول بود منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین
جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری پدید نخواهد شد و اگرنه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمره را
باز خواهیم داد چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته چند کرت با
وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند کار با غلوطه انداختند
و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می‌شود چون مدتی از زمان سر
بطغیان و عصیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و ما بشریعت سلطنت آنجماعت را کیفر کردیم شما را چه افتاده
که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته اید و با ما از در منازعت بیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محمره در
شمار اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش
شدند و میرزا جعفرخان سجلّی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد ناچار دم فرو بست تا سلطان محمود پادشاه
آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شد و
کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکارداران محمد علی پاشا سپرد این
هنگام میرزا جعفرخان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا چهار ماه بدار الخلافه طلب داشته اند و برنشست
و شتاب زده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود حاجی میرزا آقاسی دل برآن نهاد که در ازای محمره
شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عمال روم پردازد بدست آویز سفر اصفهان تجهیز لشکر پرداخت چنانکه در
جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفرخان سفر ایران کرد امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این
سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و ازینمعنی سخت
بترسیدند و صارم افندی را بسفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند و سلطان مجید خان بدو خطی داد
که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را برذمت نهد و این امر را بمسالمت و مصالحت بپای برد چون صارم
افندی وارد دار الخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را وقعی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور تومان زر مسکوک
همی طلب کرد و صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره
بتاخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام مأمور بسفارت ارزن الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم
در اینسال قیات نامی از قبیله جعفربای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است بتصرف خویش درآورد
و این جزیره را شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده مع القصه قیات از تجارت نفت
و نمک آن جزیره در ساحل بحر برگ و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر توانستند از تجارت
نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این جزیره از
بهر ایشان معقلی منیع بود شاهزاده اردشیر میرزا که در دشت دار و گیر چنگ شیر داشت و در بحر آهنگ نهنگ

دفع ایشان را تصمیم عزم داد هزار تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و بخار بحر آمده کشتی در آب افکند و شش فرسنگ رانده نخست بجزیره عاشوراده که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیره چرکن برداشت چون دو روز دیگر براند ریاح عاصفه بوزید و آب بحر طغیان طوفان داد و کشتبانان را در کشتی‌ها خطری هولناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بحر راه برگرفت و بجزیره چرکن در رفت ترکانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هر که توانست بطرفی گریخت و جمعی کثیر عرضهٔ شمشیر گشت و خانه‌هائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غریق آمد اردشیر میرزا چون از این کار بپرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفاذ حضرت پادشاه داشت شاهنشاه غازی یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبهٔ سرتیپی
و حمایل سرخ تشریف او فرستاد

## وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری و تشدید محاصرهٔ هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنهٔ تنکوز ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جرار را بذل درهم و دینار فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلدهٔ هرات هر کس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنهٔ هرات صعب کردند و از آنسوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی بهرات روزکاری در دار الخلافهٔ طهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد و چون سفر شاهنشاه بدراز کشید بآهنگ هرات ساز راه کرد و در روز سیزدهم شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و برحسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و بلشکرگاه درآوردند و مقدمش را محتشم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز برسید او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند اما مستر مکنیل که در خاطر جز حیلت و نیرنگ نداشت بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من بدرون هرات رفته کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آرم و شهری مانند هرات را خراب و بیاب نگذارم شاهنشاه غازی نظر بر رافت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا بآن بلده در رفته کامران را دیدار کند و از تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشاند پس مکنیل بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت بپای نرفته است با اینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده‌اند و گردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده‌اند اگر قلعهٔ هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ایران باراضی هندوستان برچند بی نوائی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان انگلیس را از میان خود دفع دهند اما کان مکنیل برخطا بود زیرا که باتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز چون حسن جوار اتفاق می افتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند بالجمله مکنیل را در این امر سوء ظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز بمدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد و از این روی افغانان یکی برده شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه بکوشیدند چون ایشان را در کار استوار کرد بجانب لشکرگاه مراجعت کرد و معروض داشت که چندانکه سخن از در بیم و امید راندم مفید نبود کامران میرزا هرگز از این حصار بیرون نشود و گردن باطاعت فرو نگذارد و از این سخن آتش خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و نیز حکم داد تا هرکرا در لشکرگاه از الات نحاس همراه بود ماخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب بریختند که هر یک را کودک مراهق آسان بدرونش توانست رفت و در خور این توپها گلولها بکار بستند و مهندسان کار آگاه در اطراف هرات نگران شده در سه موضع لایق سه باستیان برافراختند و توپها را بجر ثقیل بر فراز آن پشتها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و لوله در مرد و زن افتاد و ابنیه و دور و قصور با خاک پست شد در عشر اول شهر صفر از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل افتاد مردمی که از قری و حومه بشهر درآورده بودند انجمن شدند و در نزد یار محمد خان افغان بردا شدند که ما را قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای که از این شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند یار محمد خان چون بیچاره بود رخصت فرمود چهار روز از بامداد تا شامگاه دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی پرده و بی پروا همه ویله کنان و افغان زنان با چهرهای معصفر و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شده بلشکرگاه در می آمدند پس شاهنشاه غازی بر ایشان بخشایش آورد و بفرمود چندروز از مطبخ خاص خویش همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرمودند و بر حسب فرمان نشیمن آن جماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر بهادر جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحتی داشت و نیز گساریدن کاسات راح او را به پرسش حال سپاه نمیگذاشت لاجرم دو فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفتند و بر زیادت با جماعتی از افغانان ابواب مخالطت فراز کردند و آن جماعت ایشان را باظهار تشیع فریب دادند و بسیار روز و شب بپای بردند و باهم بلهو و لعب پرداختند چون افغانان اینکار بساختند یکشب باهم مواضعه نهادند یک نیمه در میان شقاقی بخوردن خمر جای ساختند و نیم دیگر بشبیخون تاختند آنگاه هر دو گروه متفق شده یکصد و پنجاه تن از سربازان شقاقی را سر برگرفتند و یکتوپ ایشان را با خود حمل داده بدرون شهر بردند و این لغزش دیگر بود که از بهادر جنگ باز دید شد و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل سر

بود بجای کشف اسرار دیگر جنایتها مورد سخط شهریاری آمد و جلای وطنش بحکم جناب خجسته کردند مع القصه درینوقت
کامران میرزا با یارمحمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت
صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرتش جبین ضراعت برخاک نهیم یارمحمد
خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوئیم پس از عفو گناه طریق درگاه
سپریم پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت    ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه بدرون شهر شده او را مطمئن خاطر
کند و طریق حضرت سپرد و بدست یکی از بزرگان افغان انفاذ داشت برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد
حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مأمور شده بشهر در رفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم
عزم داد مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاد
پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من اینکار بکام تو خواهم کرد و از اینسوی
بحضرت شهریار غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستان است
نظر باتحاد دو دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دارالخلافه سپارید
شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری نا آزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از
پیشش براند اما از آنسوی کامران میرزا بگفتار مکنیل و اغوای یارمحمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبد
المحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و در روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی نادر بیک و
صاحب نظر بیک و اسدالله بیک حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم
خان را که مشعر بر اطاعت و فرمان برداری بود برسانیدند برحسب فرمان قلعه نوبادغیس به تیول ایشان مقرر
شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی
سخت و سفید در کورستان هرات بدست کرد که گلوله توب از آن برآرد و چون در خور اینکار افتاد فرمان شد
تا یکصد تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توب و خمپاره بپردازند و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت
نوروزی حکام ایران را بدیشان برند پس چند تن از پیشخدمتان خاصه مأمور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله
میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار
وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیک حامل
گشت و خلعت منوچهر خان معتمدالدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را
میرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگذار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد
بیک فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت اینجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ
داده روانه مقصد شدند و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی و باقرخان
کرهراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه
کرخ را و مزارع و مراتع منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که دران اراضی برای چرای اسب شده بودند

دستگیر

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دستگیر نمودند این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار کهن دل خان را در فرمان برداری شاهنشاه ایران یکدل دانستند چند تن از علمای ایشان در رئوس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان بدعای خیر گشادند گروهی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در راه دین باشد پس ششصد تن از آن جماعت بجانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را بمحاصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدین ارض است متحصن شده اند امیر توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار عرضه هلاک و دمار خواهید شد آن جماعت سر بر تافتند و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با سیصد سرباز و صد سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داده فرمان کرد تا بگلوله توپ قلعه ایشان را پست کردند و بقوت یورش بر آن جماعت تاختند و پانصد و نود و نه تن از آن مردم را سر بریدند و یک تن را زنده با سرهای آن گروه بدرگاه پادشاه آوردند شاهنشاه غازی بفرمود او را رها کردند تا بقندهار شود و این خبر را بعلمای عامه رساند آنگاه حکم داد تا از آن سرها منارها کردند که دیگر کسان بدان نگرند و اندازه خویش گیرند و هم در این وقت قنبر علیخان که باتفاق اسدالله خان فرستاده کهن دل خان سفر قندهار کرده بودند مراجعت نمود و چون بقلعه لاش رسید شاه پسند خان از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان چخانسوری از نواحی سیستان نزدیک قنبر علیخان آمد و باتفاق او بلشکرگاه پیوسته تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نوازش آمدند و همچنان خداداد خان از قبل کهن دل خان برسید روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و دو سر فیل به پیشکش پیش گذرانید و خواستار شد که بر آرزوی کهن دل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده بحضرت آرد شاهنشاه فرمود ما را بلشکر حاجتی نباشد نیکو آنست که کهن دل خان سپاه خود را برداشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت بتحت فرمان آرد چون خداداد خان راه قندهار برگرفت این خبر بکامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کنند لاجرم سیصد سوار بدد پسر بیرون فرستاد و از این پیش چون از پسر مدد خواسته بود پانصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا رهسپار هرات بودند در عرض راه نیمه شبی این دو لشکر باهم دچار شدند و هر دو گروه آن دیگر را لشکر قندهاری دانست پس بیدرنگ درهم افتادند و تیغ درهم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت چون سفیده بزد و تاریکی فرو نشست دانستند که ناشناخته یکدیگر را بکشتند و پشیمانی سود نداشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان پسر کهن دل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت برگردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده در دارالخلافه طهران توقف کرد و از کارگذاران دولت هر سال معادل بیست هزار تومان مواجب در وجه او مقرر گشت بالجمله محمد عمر خان مامور بدفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار کوچ داد و آن اراضی را بتحت فرمان کرد جلال الدین بیچاره شد و باتفاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه غازی پناهنده گشت برحسب فرمان شاهزاده محمدرضا میرزا مهمان پذیر شد و او را بمحلی لایق فرود آورد و مکانی بزرگ نهاد

درینوقت کار بر قلعگیان هرات روز تا روز سخت تر و صعب تر همی شد و چون لشکر ایران نیز از طول مدت حصار
دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و رباع و حومهٔ شهر و قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری
نمیکردند چندانکه بیست فرسنگ و سی فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان
در شهر هرات از صدمت گلولهٔ توپ و خمپاره کمتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و قصور تلهای خاک
بادید گشت با اینهمه شهریار غازی دل بران داشت که بی زحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و
مردم هرات باغوای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با اینهمه زحمت خودداری میکردند با اینکه زبردستی سپاه و
توپچیان لشکرگاه را مجرب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری برلب بارهٔ هرات می نشست و در زمان با گلولهٔ
توپ پست می شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار میکردند و بمحض دیدار
شدن با گلولهٔ توپ بر باد میرفت

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصرهٔ هرات

چون کار محاصرهٔ هرات بدراز کشید و کامران میرزا از گردنکشی سر فرو نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل
بران نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد پس از سراپرده بیرون شده بر اسبی تیز تک بر نشست و بر تل نیکی صعود
فرمود با اینکه از برج و بارهٔ شهر مانند تگرگ گلولهٔ توپ و تفنگ بر فراز آن تل میبارید بدان نگریست عرادهای توپ را
بدانجا که روا دانست بفرمود نصب کردند و از آنگونه که بایست طریق یورش سربازرا بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود
آنگاه برحسب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه در روز دهان توپها را گشاده داشت و برج و بارهٔ شهر را فراوان رخنه
و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمدرضا میرزا بسنگر اسکندرخان در رفت و سلطان محمد میرزای سیف
الدوله بسنگر ولیخان تنکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا بسنگر محمدخان سردار افواج عراق در آمد و برادر کهتر
شهریار حمزه میرزا بسنگر کلبعلی خان افشار برفت تا اینجمله نگران باشند و هر فوج از لشکر بزیادت جلادت کنند بعرض
رسانند تا از پادشاه پاداشن برند و فرمان رفت که دو ساعت از آن پیش که سفیدهٔ صبح دیدار شود لشکر بکار
در آید مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از در ضراعت معروض
داشت که سه روزه این لشکر را از جنگ باز دارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمدخان را بدین حضرت
آرم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را باجابت مقرون کرد و خطی بشاهزاده محمدرضا میرزا
نگاشت که مستر مکنیل را با مهدیخان قراپاپاغ را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازهٔ خشک بشهر هرات در رود
چون مکنیل بدرون شهر رفت کار دیگرگونه کرد نخستین کامران میرزا و یار محمدخان را برانگیخت که این چند روز که طریق
مبارزت مسدود داشت هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه با دید شده تعمیر کنید و از خویشتن معادل ده هزار تومان زر
مسکوک بدیشان داد و ایشان را بمرمت برج و باره برگماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای
جنگی ما از کنار دریای عمان دیدار شود و آن هنگام رزم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس
برخیزد و چون ازین کار بپرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدیخان قراپاپاغ این قصه را
بعرض رسانید شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز بدین حدیث و

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

رنجیدن مستر مکنیل بسمت محاصره هرات و مراجعت بانگلیس

و حادثهٔ دیگر اینکه حاجی خان یکتن از فرستادگان ما را با خود داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای
خود مسطور است طریق لندن برداشت و چون تا دارالخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس منشوری بدو آوردند که خود
بجانب انگلیس سفر کن لکن لشکرگاه شاهنشاه ایران را بی یکتن از صاحب منصبان انگلیس مگذار لاجرم استدرت تاپیچ
دوتم ذد را از اینجا روانه هرات داشت و خود بجانب لندن رهسپار گشت از پس او شاهنشاه بفرمود تا دو باطبان
از دو جانب برج خواجه عبدالمصر بسوی دروازهٔ قندهار و دروازهٔ خشک برآوردند چندانکه از دیوار شهر برافراز
بود و چهار توپ که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک هشتاد و دو پوند گلوله را که پوندی
نود و شش مثقال است اندازه داشتی دو توپ را با آلات جر ثقیل بر سر دو باسلیان بردند و دو توپ دیگر
بر فراز تل بنگی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن بشهر باریدند کمتر خانه معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت
و هم در این وقت محمدعلی خان سرتیپ ماکوئی با یکفوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد که در سنگر نبی خان قراگوزلو
جای کند و در این گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرده مراتع اسبهای توپخانه را مخصص نمود
و با هزار سوار تاختن برده شش صد سر اسب از چراگاه براند سلیمانخان افشار که با هزار تن سواره حارس و حافظ
بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافتند و
از پنجاه اسب بر زیادت باز نیاوردند و هم در این وقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله
با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمدعلیخان ماکوئی و فوج دوم تبریز
ملازم رکاب او است و از مردم سکیبان این خبر با فغانان برده اند و ششصد سوار از آنجماعت بجانب او رهسپار
شده تا اگر توانند بدو کمینی بگشایند و از وی چیزی بربایند شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر
توپخانه و محمدتقی خان سرتیپ بیات و مهدیخان قراپاباغ و جهانگیر خان سرکرده نظام پسر قاسمخان قوللر
آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ بیرون فرستاد در حدود سکیبان با افغانان دچار شدند و نایرهٔ
گیرودار افروخته گشت بازحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان دویست و پنجاه تن از آنجماعت را سر
بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤیدالدوله که آموخته رزم و خو کرده کارزار بود بحضرت
شهریار کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب بازداشتند شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضهٔ دمار و
هلاک سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت که ده
تن از این جماعت از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه برایشان ببخشایش آورد و ایشان را بجان امان دهد
هر یک معادل پنجهزار تومان زر مسکوک به پیشکش پیش گذرانند شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند
که دعای او باجابت نبود و همچنان بکار قتل آنجماعت مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند
گام چنانکه استغاثت کند پیش شد آنوقت با خنجر کشیده بجانب شهریار در تکتاز آمد نخستین یکی از دربانان
با خنجرش جراحتی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی میرزا نیز
بر او شمشیری راند آنگاه بند از بندش را با تیغ باز کرده با آتش سوختند از پس این قصه فرمانگذاری جماعت شاهسون را
نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمدعلیخان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر نبی خان قراگوزلو ساکن شود

آنگاه شاهنشاه یکروز تواد و سپاه را حاضر داشته که مراد در خاطر خیال میرود که باید بقوت یورش این قلعه را پست کرد و افغانان را کیفر کفران بچشانید اما نخست اینکار را با تجربت باید بسر کرد آنگاه تصمیم داد چه نخستین از خندقی عمیق باید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر پنجاه ذرع عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فصیل است که این زمان شیرحاجی گویند و سه کنده دیگر اندر است و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ جای کرده اند چون این جمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید برج و باره که ده ذرع افراخته است صعود نمایند مردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون بگوئید شما کدام یک جان عزیز را خوار میدارید و بامتحان بدین قلعه یورش می برید تا بدانیم که سرباز ازین کندها و فصیلها تواند گذشت یا در عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت برخاک نهاد و اینخدمت بر ذمت گرفت شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیب فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرد و دهان توبها گشاده داشت آنگاه میان استوار کرده باتفاق اسکندرخان مانند شیران جنگی رزم زمان از خندق بدانسوی شد و از سه شیرحاجی عبور کرد چهل شمخال و پنجاه تفنگ از کف افغانان بربود و سی تن از جماعت افغان را سر برگرفت و در میان شیرحاجی سیم نشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم از اینجا بباره شهر صعود کنم و اگر جان برسر اینکار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فرو گیرم شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا اینکار را ممتحن بداریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بلشکر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه یکدست حمله افکنی سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندرخان هنگام بازشدن در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن تنگنا بقدم جلادت بیرون شتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توکل خان فرزند او بجای او منصوب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش بترسید و از پس لشکر سر بزیر کرد فرمان رفت که جلادان سرش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی بجان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید.

## یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در یوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلم پرداختند و لشکر از افراز شیرحاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان القا کردند که نردبان شش پله بسنده باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان دوازده پله میبایست بالجمله نردبانهای شش پله راست کردند و ساخته کار شد پس شهریار تواد و سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد همگی هم آهنگ آواز بر داشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش همداستان شدند بزرگی صاحب پسر پادشاه مملکت که سالها چاکر حضرت بود بخواستاری خویش در سنگر صمصام خان جای کرد و سران و سرکردگان هر کس بلشکر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و بازآوردن خبر هر یک مامور باقامت

سنگری

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سنگری شدند شاهزاده محمدرضا میرزا لویکر باربست سنگر اسکندرخان در رفت و شاهزاده ایلقلی میرزا متقیم سنگر
محمدخان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت اما باسلیانی که در برابر برج
خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال بدروازه خشک منتهی شود چهارده عراده
توپ استوار داشت و باسلیانی دیگر راده خمپاره بود و سه دیگر نیز ده توپ داشت و این هرسه باسلیان را
قریب بخندق برده بودند و جوشش یورش نیز از اینجا میرفت فرخ خان غفاری کاشانی که پیشخدمت خاصه
بود و بصدق لهجه معروف بود مامور آمد که درین رزمگاه نگران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و جبن و جلادت
هرکس را معروض دارد پس ازین جایگاه اسکندرخان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفرقلیخان
سرهنگ اعداد جنگ کرد و جعفرقلیخان قراچورلو سرتیپ دو فوج قراجه داغی باتفاق شیرخان قراچورلو و
احمد بیک قراجه داغی که هر دو تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو و عبدالله خان یاور بکار در آمدند و محبعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشید خان قراگوزلو سرهنگ
فوج مخبران و فوج کروس و فوج سیم مراغه اینجمله از بهر یورش همدست و همداستان شدند مع القصه در تمام سنگرها
لشکرها اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند
و نخستین دهان توپها بگشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره بباریدند و نیمی از دیوار بزیر
آوردند و هنوز بی دستیاری نردبان کس نتوانست بباره برآمد باالجمله پس از یکساعت از زوال آفتاب
توپچیان فشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند پس یکباره لشکر جنبش
کرد و بجانب قلعه درتکتاز آمد هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم آمد بانگ طبل و نوای شیپور پرده
گوشها همی درید و دود تفنگ و دود خان توپ سلب سوگواری همی برید افغانان نیز از فراز برج و باره و میان
فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بگشایند بیدار شدند و بکار درآمدند از دو روبه جنگ پیوسته شد
صمصام خان ارس و دو فوج نیکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بجوانساری ایمپراطور
باراضی روسیه مامور خواهند شد در کار مقاتلت مماطلت داشتند و مصطفی قلیخان سمنانی با آن پیمان که بعد از تقاعد
از یورش نخستین نهاده بود و جبن جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد و ولیخان تنکابنی که ضجیع
شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قاید لشکر را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش
افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه بزخم گلوله شمخال و تفنگ
مردمش بخاک همی افتادند باک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از
آنجماعت همی بکشت تا پشتها و ندا از خندق و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی نصب
کرد و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان را در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با جور را مسافت
بعیدی را با این کردو دو پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد لابد صدتن سرباز بگرد رایت خویش
باز داشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی باعانت برد هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله
از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغانان

گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود بالجمله هم در آن وقت برسکی صاحب بزخم گلوله از پای برفت سرخوش خان سرهنگ که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جسد ولیخان را در حوزه میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که یکسوی آرید و ایشان از بیم گلوله شمخال و تفنگ تقدیم این محال نفرمودند سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا بضرب تازیانه تادیبی کند از قضا گلوله بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار رشد سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت بخانه آوردند لاجرم فوج تنکابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیب و سالار قوت مقاتلت نماند و از آهنگ برج خاکستر باز پس نشستند و از طرف فیل خانه کلبعلی خان افشار هم بکردار ولیخان حمله افکند و با اینکه پیای از شناختگان سپاهش بزخم گلوله بخاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشتن داری نکرد و تا شیر حاجی سیم براند و این فصیلها و خاکریزها چندان افراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی بر میداشت یا بخاک می افتاد سکون او در هیچ مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا فرود خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بود هشت هزار تن افغان در میان این کندها و شیر حاجی ها رزم میداد سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که بعد از طی مسافتی دراز و گرد و دخان رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود میکردند آنگاه خسته و نعش کشته افغانان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین زحمت هشت هزار افغان را هزیمت کردند و از آن سوی افغانان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یکروز فرخ خان غفاری کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که ده تن از مردم افغان که افزون از یک پیراهن سلب در بر نداشتند با شمشیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شدند و آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بودند نمودند سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی برگاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با گلوله امانش نبخشیدند و او جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست مع القصه کلبعلی خان حسام الملک چون بشیر حاجی سیم برسید و دانست که سربازان از یورش بردن برج خاکستر روی برتافته اند طاقت درنگ نیاورد و طریق مراجعت گرفت و دیگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود و فرمان یورش داد و لختی راه بپیمود و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دو فوج قراچه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز و هر ته شیر حاجی بگذشت لشکرا و چنان عطشان شدند که بیم هلاکت میرفت شیر خان سرهنگ را گفتند اگر یک مشک آب بدست کنی تا ما هر یک جرعه بنوشیم چنان بر فراز این بروج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد شیر خان بیدرنگ آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد بزخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان تاخته سر او را برگرفت و ببرفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت عطش پای اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام بازشدن جعفرقلیخان سرتیب را نیز زخمی برسید و همچنان با آن جراحت از مهلکه بیرون شتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیگر سوی حمله میبردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند تا بنی خان قراگوزلو و محبعلی خان و محمدعلیخان

ماکوئی

ماکوئی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبد المصر طبل جنگ بکوفتند و بر فشد در میان خندق دلیران افغان سر راه برایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محمد علی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند اما نبی خان قراگوزلو که در نخجیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان نگریست خندق و خاکریز و سه شیر حاجی را در نوشت چون از شیر حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که نردبان شش پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که هنگام ساختن سلم بکار برده بودند بی توانی حکم داد تا هر دو نردبان را سر بر هم نهاده استوار به بستند و با دویست تن سرباز از شیر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبد المصر را فرو گرفتند و تبیره فتح بکوفتند و این مژده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرو شدن شمس در این برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند افغانان همگروه بدانسوی شتافتند و زره صعب برفت در میان گیرودار نبی خان بضرب گلوله تفنگ در افتاد و سربازان جسد او را که هنوز نفسی بر می آورد برگرفتند و بر طریق هزیمت برفتند و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق بدروازه قندهار تاختن برد او نیز تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از شناختگان عراق مقتول گشت و او را مجال درنگ محال افتاد و بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ جعفر قلیخان قراچورلوی سرتیپ را گلوله بر شکم آمد و از آنسوی بدر شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبد الله خان قراگوزلو که در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی دو کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت از آنجا بمقام سرهنگی ارتقا نمود و هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان یکتن از سربازان که شیر علی نام داشت از همان فوج قراگوزلو بزحمت فراوان سه نوبت بر فراز برج عروج کرد و نصب رایت نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی ارجمند یافت و از فوج مراغه دو تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مخبران رشید خان قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان ارس را نیز بپای زخمی رسید هم جان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان ارس که داماد او بود گلوله بر سینه اش آمد و از پشت بجست او نیز از مردن برست و دیگر خانلرخان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشتند و عبد الحسین بیک یاور فوج گروس گلوله بر شکمش آمد که از پشت بدر شد و گلوله دیگر سرشش را جراحت کرد و با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد و علیمراد خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند مهدیقلی خان شقاقی سرهنگ فوج شانزده هم بیرق بر فراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت باقرخان چلپیانلو سرکرده سوار هم عرصه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باسلبان لختی از قورخانه آتش گرفت و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکریان را مددی برساند برحسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ بنهایت رسیده بود

لشکرها بسنگرها مراجعت کردند نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنگ بخیام
آوردند وقت فروشدن آفتاب جان بدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا بنهایت در نظم
سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام خرد و بزرگ را جریده داشت نیکو فحص فرمود هفصد تن
درین یورش مقتول شدند و صد تن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهار صد و پنجاه تن بخاک هلاک
در افتاد و مع القصه شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته بمشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که
ابواب بهشت برین است باخاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر
ساخت و هرکس را باندازه زحمت نعمت داد سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند
که هرگز ازین شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد جز اینکه دیگر باره اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما پست
شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از این همه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت
ایشان باوید نشده پس بآواز بلند فرمود که من درین کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما برادر دینی
من هستید و من خود را یکتن از شما دانم دیگر باره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکر و ثنا برگشادند آنگاه
برحسب وصیت نبی خان قراگوزلو یکفوج لشکر او بمحمود خان قراگوزلو و فوج دیگر بمهدیقلی خان قراگوزلو سپرده
آمد و منصب ولیخان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت و علی خان برادر شیر خان قراچه داغی
جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت و فضلعلی خان
پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محبعلی خان
ماکوئی امیر خمیس لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد اما حاجی خان امیر بهادر جنگ که بسیار وقت در
کار لشکرکشی لغزش همی کرد خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت گذاشت
دیگر توب را بنهب افغانان از دست بداد و همی خواست تا معادل ده هزار تومان زر مسکوک بامیر توپخانه برشوت
فرستد تا اولیای دولت را از نهب آن توب آگهی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که بکیفر عمل
اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت چون کارگذاران
حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان بسیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل
فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است اما زن و فرزندان او عصیانی نکرده اند که قطع مرسوم و
مواجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از نهیب قتل برست بکیفر آن جبن که در کار
جنگ کرد برحسب فرمان موی زنخش را بامات آلوده ساخته و از دنبه بر حماریش برنشاندند و در بازار لشکرگاه
عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلیخان سرتیپ قاجار پسر پیر قلیخان سپرده
آمد و هم درینوقت معروض افتاد که مردم کرخ که از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت
و مصافات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با پنجهزار تن
سوار و پنج عراده توب بر سر ایشان تاختن برد آن جماعت از در ضراعت بیرون شده با تیغ و کفن او را پذیره
کردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیش داشتند محمد خان چون ایشان را از در اطاعت

یافت

یافت بلشکرگاه مراجعت کرد و بعد از سه روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او بفرزندش محمدحسن خان مخلف گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در این وقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده سی خانوار مردمی که در خارک نشیمن داشتند ببذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرده و از برای اندوختن علف و آزوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها میدهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر بفراهم کردن آزوقه مشغول اند شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بکشار تکمیل سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است من چنان دانسته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فراوان برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهن بود اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری بر می گمارم که همیشه جنگ انگلیس را پسنده باشند آنگاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تا کنون بر خویشتن باز دانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند از آنسوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید دانست که درین کرت اگر یورش برند هرات را یکباره با خاک پست کنند این هنگام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نکنیم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بی فرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی کار بمباحثت و مماطلت کنند بی گمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بنافرمانی برآرند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس ناچار است که اگر شما مراجعت نکنید بمنازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز نمیدارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست از بیرون این بلده تا سی فرسنگ آبادی نمانده و از درون جانها تل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن به بلاد بعیده جلای وطن کرد و قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از بیم جان بجان میکوشند بیگمان لشکر پادشاه امروز یا فردا این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی درین امر نباشد نخست آنکه گروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر بتعمیر آن حمل داد دیگر آنکه این لشکر یکسال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که پنجاه سال است کار بمرافقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند اما دوستی پنجاه ساله اگر خطائی کند میتوان متحمل ثقل آن گشت و از آنسوی از شهر هرات علما

و اعیان بیرون شدند و چهره مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمان برداری این حضرت هرگز خویشتن داری نکند و بهرچه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با اینهمه مقالتت که درینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود و او را از طلب نمودن بحضرت یکچند از مدت زمان معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در هرات بجای مانده بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج قراگوزلو را به برج خواجه عبدالمصرو ر آوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازی حکم داد که سربازان از برج بزیر آیند و فرمود تا نخستین دفع فتنه انگلیس را از حدود فارس نکنم تسخیر هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان کرد تا لشکر کوچ دهند و روز یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته در منزل سرخ خیزان فرود شد و از آنجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را رها فرمود تا با زهرات شد و جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برکاشتم و راه بدین حضرت گذاشتم اکنون بسیار صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند بمانم و بسیج سفر کرده با زن و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش با اجابت مقرون رفت محمد عمر خان پسر کهن دل خان و شمس الدین خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از آنجا حرکت کرده در منزل زنگ صباکه تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شد و در آنجا فرمان رفت که امیر اسدالله خان قاینی بارض قاین و بلده طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف الدوله و جعفر قلیخان شادلو با شش هزار تن لشکر مامور بتوقف غوریان گشت آنگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دارالطباعه بزینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند و همچنان با خط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیرزن سلب نظام در بر کنند و این منشور را نیز بطبع برده در همه بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیربند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظور میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی با نظام می آیند در پوشیدن سبک و درآوردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمه یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته میشود اگر آن لباس قدیم پنجاه دوام میکرد در بدن تازه بود این یکسال دوام میکند البته دو کرور بقیمت شال بکشمیر داده میشد و در صندوق نه تنها در هر سال سه هزار طاقه شال خریده میشود و همچنین مردم برای جبه و کمر بستن و ارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پول از ایران بیرون میرفت و حال بجهت لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شده و شال هیچ لازم نیست مردم متکبر متفرعن بشال و خز و لباسهای بلند فخر میکردند و بر اشال و اقران تفوق میجستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب هم لازم میشد که با ایشان را آن طور کنند بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست سمور تمام کنند و راه روند و این لباس نظام بکلی از قدک و دارائی و شال ساده گرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاه استعمال میشود

میشود که پول بی جهة بکشمیر وهند نرود و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه بآنها بودند حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس بآن مردمان غیور و یاران دولت رواج دهندگان شرعیت شبیه شدند و حسن دیگر آنکه مردم نوکر باشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تجار دارد و در رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران ایشان را بآن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند مع القصه چون این منشور را شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمه وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ را بعضی از مفسرین به ثِیَابَکَ فَقَصِّرْ تعبیر کرده اند و همچنان لَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و دیگر وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِکَ خَیْرٌ اینهمه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه موجب کبر شود و نه با پلیدیها آلوده گردد بالجمله لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه برگرفت و طی طریق کرده در محمود آباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه بدست او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که گنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد از پس آن شاهنشاه ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را برابطال فرو خوانند بدین شرح

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در مراجعت از هرات بخط خویش تمام بزرگان درگاه رقم فرمود

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانید از وقتیکه بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امینت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من مأمور شدم به تنبیه هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هرات دزدی و هرزگی نشود دو ماه نکشید نقض عهد کردند متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند من خود را در پیش خدا مقصر میدانستم چراکه از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل میکردیم زحمت را بخود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم دیگر نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام من بحث نمیکردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم بنظر نمیرسید چراکه از رود سند تا جیحون اگر جمیع بجنگ من میشدند بعد از فضل خدا بهیچوجه آنها را مانع این همت نمیدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا عریضها و آدمها فرستاده بودند آن مانع هم بنظر نمی رسید خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و باد غیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمردین از رود سند تا جیحون دیگر نماند بزرگان بلخ و اکابر او یماقات فیروزکوهی و هزاره و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا همه این حمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثاریها کردند بشهر و اهلش صدمها زدند و در یکروز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره بشهر انداختند از این صدمات

امر شهر چنان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر
بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضها در جزو آمد که در ینوقت با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته
بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچوجه رجوعی نباشد اعلام جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات
باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند
که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه دولتی
مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را محکم تر از صد قلعه و توپها که در بندر بازیم میپنداشتیم در ینوقت قشون ما دو
سال است که در سفر است جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگیست
صلاح حرب ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن
اسرا داشتم تغییر دادم هرگز بخدا قسم اسیرهای خاطرجمع باشند که تا جان دارم ازین نیت برگشت
نخواهم کرد و بفضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط
نمائیم باز سردار خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و
عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است که اگر بمخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شانرا
بهرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانه
رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکساعت بدهند توپچیان مخلص
و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال
زندگانی بردباری و تملق است و بقوت اسد الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای دول
خارجه تابدارتر بزحمت و غیورتر و دیندارتر و پاس آبروی دولت رابکارتر می باشید و هرچه دارم برای
شما میخواهم نه در بند خانه و اوتاقهای با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم همین قدر از خدا طالبم اذیتهائیکه
از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسید پس بگیرم و ذلت بهیچکس نکشم این منتهای لذت من است
همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا
نظرعلی حکیم باشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع در آورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند
از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول
دروازه خیابان با وجعی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود
و بدین شعر زبان بگشود شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل زر و سیم غنی ساخت آنگاه طریق
دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
مراد میرزا مأمور بچمن کندمان شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته بمنوچهر خان معتمدالدوله سپارد و خود ف
اصفهان و فارس را نگران باشد اگر کاری نه بر قانون برآید بنظام کند منصورخان سرتیپ فراهانی با فوج جلو
و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس بلشکرگاه پادشاه

و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بکندمان فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج گلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم باقامت داد اما سلطان میرزا دو ماه در کندمان او توقف کرد و از مردم بختیاری گروگان بگرفت و امور آن اراضی را انتظام کرد و پس راه جانکی سردسیر برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه لشکر بدید هراسناک شد و آن اراضی را گذاشته بقلل بازفت فرار کرد سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را نیز مطمئن خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و بچمن بال میر در آمد در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن میگذاشت پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقی خان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او پای سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد تا بدانچه فرمان رود پذیرفتار شود و از قفای او پسرش را با علف و آذوقه بلشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر درین کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رکضتی خواهد رفت محمد تقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتمد الدوله کشایشی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری را نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقی خان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا درین ماه محرم که در میرسد مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام را باتفاق بپای بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا بمعتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی را از هرات بشنید مردم خود را در چمن کندمان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت و در ارض سمنان حاضر درگاه شد و در ازای نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداشی بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید بتشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت افواج نیکی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر باوطان خود داد و مصطفی قلیخان سمنانی که جنایتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهش معفو شده حاکم محلات گشت و هم درینوقت غراف ساویچ ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود بحسب امر کارداران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و دوهامل صاحب با تحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم درینسال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علیقلی میرزا مولف

اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با صبیه لایق عقد مزاوجت بستند و هم درینسال شاهنشاه غازی
برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه بدار الامان
قم سفر کرد و فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک
حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند سکنه بوشهر و جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند
و جماعت انگریزان دیگرباره بجزیره خارک مراجعت کردند بالجمله بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدار الخلافه
فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصر الدین شاه از آذربایجان
حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بملازمت رکاب او برسیدند
و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان بتقبیل سده سلطنت حاضر شدند و هم در
اینوقت قنبر علیخان مافی برحسب فرمان برسالت بغداد مامور گشت تا علیرضا پاشا را بیاگاهاند که تخریب محمره و
زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان
و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور فرمود آنگاه شاهنشاه از دار الخلافه سفر ییلاق کرد و هنگام خریف مراجعت
نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را معرض عرض درآورد
و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم درینوقت معروض افتاد
که درمیان مردم شیراز و توپچیان کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزای فرمانفرمای
فارس چندانکه خواست اصلاح ذات البین کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بخانهای شهر
گشاده داشتند و بعضی از دور و قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزا نبی خان امیر دیوانخانه را با یکفوج سوار شاهیسون
مامور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا درمیانه مردم رعیت پایمال نشود و هم
درینسال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت بجنان جاودان کشید و هم درینسال
میرزا مسعود وزیر دول خارجه مامور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را بازپرس کند و
از مردم انگلیس که بافغانستان شده اند مکنون خاطر ایشان را بداند و بعرض رساند و میرزا رضای میرزا آقاسی

هزیمت شدن رضا قلیخان والی کردستان از عبدالله پاشای بابان

مهندس باشی برسالت خوارزم مامور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده
فرخ سیر میرزای نیر الدوله فرمانگذار گلپایگان و خوانسار آمد و هم درینسال عبدالله پاشا سر از فرمان کار
داران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دار الخلافه طهران حکم رفت
که رضا قلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود
کوچ داده در شهرزور بجای عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضا قلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب
شهرزور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهو و لعب بگسترد و کار
ساز طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده بود چون این بدانست لشکری کار آزموده
عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچکس از وی
نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد درمیان دره کمین نهاد و هنگامیکه رضا قلیخان بگساریدن جام و برگرفتن

کام

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کام مشغول بود و لشکرش نیز هر کس با قنینه های باده به پیغوله در افتاده ناگاه کمین بگشادند از میان دره بیرون تاختند
هنوز رضاقلیخان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبدالله پاشا مرد و مرکب در میربود
مع القصه رضاقلیخان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند عبدالله پاشا و سپاه او در آمدند و تمامت
آن اموال و اثقال را بغنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند و هم در اینسال آقاخان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه

جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند چون برحسب فرمان شاهنشاه
غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر بطغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه
این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همه ایام در محلات که دار الحکومه نخستین آقاخان بود روز میگذاشت و مطیع فرمان
آقاخان بود و بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بحاجی میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد بدست آویز طریقت درویشان
و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و
بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد و چون بدین
مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقاخان
ثقلی عظیم افکند چندانکه عاقبت سر از طاعت پادشاه برتافت و گناهکرده حضرت گشت و این هنگام در قلعه بم متحصن
آمد لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه بدفع او مامور شده او را
در قلعه بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعه
بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت چون آقاخان از همه جهة خویش را درششدره بلا دید قرآن مجید را با تیغی
از گردن آویخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت و هم در
اینسال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان اجودانباشی از نمسه روانه فرانسه گشت و از

سفارت حسین خان اجودان باشی بجانب فرانسه

وینه که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنگ است بیرون شد از اراضی دولت ورتمبرک و اراضی باویار
و اراضی باد گذشته بشهر استرازبرغ که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا تا شهر پاریس صد و بیست فرسنگ مسافت
حاکم استرازبرغ درود حسین خان را در هیجده دقیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منارها که در راه کرده اند
بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد بالجمله دوشنبه غره شهر
صفر وارد پاریس گشت مسیو ژوانین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان
فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود
و شبانگاه او ببازدید آمد و روز سیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرود داشت
و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت
و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد آنگاه حسین خان رخصت
انصراف یافته نیز و بیکت امپراطریس زن پادشاه رفت و هم در اینوقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر
برادر خود را بار دیگر دیده باشم بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر شاداب و شانزده
طاق شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذرانید و در این هنگام

چنان افتاد که مردم پاریس بر شوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرنسه مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آنکس را که سبب این فتنه بود خواست مقتول سازد مادر آن مجرم نیز در پای پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه بچکید در آنوقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدینگونه نوشت که اگرچه آن مقصر قصد هلاک کسی را کرده بود که آسایش خلق بواسطهٔ وجود او بسته لکن بدستی که این حکم را می‌نویسد قطره از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم بدل صاحب این دست آمد چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و بهمان قطره اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته میسو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که هشتاد و یکفرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی درآمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره‌ای که اول خاک انگریز است درآمد و روز دیگر وارد لندن شد سر گور اوزلی که سفارت ایران کرده بود او را منزل نمود و چهل روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارد پالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که با نامهٔ دوستانه و هدیهٔ شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مامورم و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او معین شود اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامهٔ شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهماند روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان وزیر دول خارجه را دیدار کرد و بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از آنکه دو دولت ایران با روس و دولت انگریز مایوس شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بنماید که کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند جبار جنگ کرد و با حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه مسالمت مسدود دیافت صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیارکس آگهی یافتند و یکشب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته‌ایم مستر مکنیل در ایران بفتنه جوئی روزگذاشته و چون تو خود او را از بهر این کار اختیار کرده سوء سلوک او را مستور میداری در جواب گفت چنین است لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر دلک شکایت آورد و او معزول شد تاکنون سفرای ما در ایران مکانتی بسزا ندارند هم اکنون اگر من مکنیل را عزل کنم از این پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود با بسیار کس از بزرگان لندن و مستر الس و سر جان کمال و سر گور اوزلی گفتند مکنیل مردی نجیب نیست و در خور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما زر و سیم فراوان داده‌ایم همه یاوه شد و اکنون دو چندان باید در راه

افغانستان

افغانستان بگذاریم دوک ولنستان شرحی نگاشت و بزینت طبع در آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصهٔ آن این است

نکوهش دوک ولنستان مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است پنجاه هزار تن لشکر و بسیار بزرگان بولایت بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و هزار و پانصد میل از سرحد انگلیس دور است ما سی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار ملیان پونت خرج کردیم ایران برای ما قلعه بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانست کرد و اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از ایرانی اسیر بردند شاهنشاه ایران لابد شد بر ایشان لشکر کشید و هرات را محاصره کرد با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد و بشما زحمت میدهیم منع نکنید اعانت هم نکنید دولت انگریز خود هرزه درائی کرد و مهندس بهرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی بجزیرهٔ خارک فرستاده قدری مملکت دولت خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ بافغانستان فرستاد و بخیال آنکه فرمانگذاران افغانستان با دولت ایران دوست میباشند نیکو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میدانند و خود چرا مداخلت می اندازند همانا دوستی دو دولت بشرایط عهدنامه است این سخن که اکنون میگویند مگر وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد میداند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بدعهدیها مثل کارهای پیونیک است که پادشاهی بود ببدعهدی معروف و اینکه کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس می افتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است سپاه ما طی مسافت میکند و هنوز از سرحد ما بجائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بیندازد و نمیدانیم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر باره سپاه باید فرستاد و این کلید بسیار از در دور است سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه به سرحد هند میرسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحری نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد در صورتیکه یکتن سرکرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ میکرد و یکتن وکیل سفارت در کابل بود و یکتن در قندهار و باصرار عهدی می بستند که با دولت ایران خصومت اندازند بزرگان انگلیس چه اندیشه می کنند هیچ میگویند این گونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد و بزحمت خواهیم افتاد شاه شجاع که رانده افغانستان است و سی سال است مواجب خوار ما است شایستهٔ آن نیست که بجای دوست محمدخان که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در صد تومان دو تومان نیم میگیرد و مملکت کابل را منظم دارد و نیز افغانان اکنون قوت بسیار است و جنگ آورند وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر او سه کرت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند بشهر در آیند و لشکری که ما

فرستاده ایم و بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و بسخره میگیرند بالجمله امیدواری که ما بدست خود میخواهیم خراب کرد و سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود و اکنون بر سرو استان رویم اگرچه سخنان دوک ولنستان همه از در حکمت بود ولاکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد و اما حسین خان آجودان باشی دیگرباره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سریرا سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنج تن معلم سرباز را حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست از مقاتلت

**سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و دفع دادن مردم شریر را از آن بلده**

باز ندارند جنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد ازو عزلت اختیار کرده بود خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در این سال اشرار و اوباش اصفهان سر بطغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نگذاشتند چه بسیار شبها که مردم فاجر بخانه مرد تاجر در میرفتند زن و فرزندش را فضیحت میکردند اموال و اثقالش را بغنیمت می بردند اگر او را بجان امان داده و بامداد از در دادخواهی پا از حدیث شبانه میکرد دیگران شب دیگر سر از تنش بر میداشتند و بسیار وقت بود که اشرار جمعی که سیلی ابدان مقتول ساخته بودند در انجیرهای مساجد غسل میدادند و شستن میفرمودند و بدان فخر میکردند لاجرم شاهنشاه غازی منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله را بقلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مامور ساخت و مصطفی قلیخان اعتمادی را از حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را بجای او منصوب داشت و مدتی دراز برنیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده فرهاد میرزا را در طهران باز داشت و محمد باقرخان بیگلربیگی و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسف خان سرتیپ را با فوج خاصه بحراست دارالخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد تا کاشان براند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بشرارت شناخته بودند ماخوذ داشته روانه استراباد فرمود و حکم رفت که در استراباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضه خانلر میرزا که مامور بحکومت کرمان و حدود سیستان بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاده و معتمدالدوله از اصفهان تا کاشان پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان کشیکچی

**خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران**

باشی را مامور ساخت تا اشرار را در هرجا باشند ماخوذ دارد و یکصد و پنجاه تن از مردم شریر پدید در مدت اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مامور بتوقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه امن گشت که بسیار شب بحکم معتمدالدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و بخانهای خویش می شدند و آسوده می خفتند و هیچ وقت فلوسی از مال کس نابود نگشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم از کیفر محمره برحذر بود خاصه چون اصغا فرمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده مکتوبی با امپراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات البین جنبشی کند و او کتابی الفت انگیز مبنی بر این معنی کسیل حضرت شاهنشاه غازی داشت و قورت صاحب نایب و خامل صاحب ایلچی روس نامه امپراطور را بنظر شاهنشاه رسانیدند.

# شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

رسانیدند و مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمّره و رفع زیان آن سخن کنند چنانکه در جای خود مسطور میشود و هم درینوقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

## شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سنهٔ سیچقان ئیل ترکی چون نه ساعت و پنجاه و دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار را مامور بحکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی بمیرزا محمد خان برادر نصرالله خان مفوض آمد و هم درینوقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلّمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کارداران دولت ایران گفتند که ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می شماریم و مکانت عظیم میگذاریم اما هر دو دولت که باهم طریق موافقت می سپارند عهدنامه درمیانه نگار میدهند و بدان کار میکنند آنگاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری سفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه نگارش شد هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دارالخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامهٔ ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نکردم در اینجا نگارش میباید که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند

## صورت عهدنامه که کارگزاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند

چون درین اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران و عجم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته بجهة تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودّت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله تعیین رخصت گذار فرموده از طرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سر ایمپراطوری صاحب حمایل همیون و نشانهای دولت موسیو رهوک مامور گردید و بنای عهد و شرط با بندهٔ آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمدرضا وزیر قزوین گذاشته بمقتضای صلاح دولتین علیتین بایکدیگر مکالمه و محاوره و مجاهده نمودند از قرار شرح مسطوره ذیل مواد مرقومه بنا گذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و بمهر همیون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند مادهٔ اول اینکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا صلح مؤبد بوده من بعد بایکدیگر شرایط الفت و وداد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین الدولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد مادهٔ دوم جناب ایمپراطور اعظم بمقتضی مراسم دوستی و موالفت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردید که من بعد احدی رخنه در خاک

ایران نماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با
پادشاه سپهر خرگاه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک مزبوره را نماید و بهیچوجه خود
داری نکنند مادهٔ سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال
موروثی پادشاه ایران میباشد و حقیت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است مادهٔ چهارم جناب امپراطور
فرانسه و پادشاه ایطالیا تمام همت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده
تا بالکلیه ترک حدود و کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه
ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود درین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر
ذمت همت خود واجب و لازم ساخته مادهٔ پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا
یکنفر سفیر معتبر رخصت گذار متعین آید و در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت
نموده بخدمتگذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند مادهٔ ششم آنکه هرگاه رای بیضا ضیای جهان آرای
اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعها بضابطه قلعه
فرنگ بنا گذارند جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر
ضرور باشد بصوب ایران ارسال و قیمهٔ آن، از قرار قیمهٔ فرنگستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود
مادهٔ هفتم آنکه در دولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعهای فرنگ ساخته باشند و توپخانها بقاعده
فرنگ و ترتیب عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده و از قپیتان معتبر
ضرور شود جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابر این مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که آنجا
ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند مادهٔ هشتم بنابر موافقت این دو دولت بهیه از جانب شوکت
جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهة قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس گردیده از جانب
دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهة دفع آنها عساکر روانه نمایند و بر این مطلب ایلچی
شوکت مدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس رفته بارجاع احضار او را امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز و
وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و امتعه
انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را بر و بحر از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی درین خصوص
از مصدر عز و شان صادر گردد و در اثنای این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس بجهة سفارت یا بهانه دیگر هر گونه سفیری
که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود نموده راه ندهند مادهٔ نهم آنکه هرگاه در مستقبل
روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت
نیز باتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موافقت و اتحاد بمخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه یکی بجانب
یکی از این دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند
و آنچه در مادهٔ سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعهٔ ایشان بطریق مشروح در مادهٔ فوق عمل نمایند و در مرافقت
و موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و امهال جایز و روا ندارند مادهٔ دهم آنکه

اعلیحضرت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار روآنخدود و تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده و وقتی که مشخص شود و معین گردد بجهة تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر و جنود منصوره پادشاهی را مامور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند ماده یازدهم هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات برای آنها در کار شود و لازم گردد اهالی بنادر با ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را بعمل آورده اعانت نمایند ماده دوازدهم آنکه جناب ایمپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان بجهة دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی بجانب هندوستان ارسال نمایند اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً اولیای دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان به هند عهدنامه درین خصوص اظهار نموده فیمابین دولتین علیه ایران و فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشد و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد همگی را قرار داد نموده باذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علیحده شود و کمترین بنده درگاه جسارت به تعهد این مطلب ننموده مجدداً موقوف بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است ماده سیزدهم آنکه هرگاه بجهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته تنخواه را از فرانسه بازیافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی چیره و بعضی اشیاء ضرور شود بنحویکه در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه بعساکر آنها ضرور شود اهالی ایران بایشان فروخته از قرار قیمة ایران تنخواه بازیافت نمایند ماده چهاردهم آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده دولت روسیه و انگلیس بهیچوجه من الوجوه شروط مزبوره قرار داد نشود و از هیچ سمت بایشان راه عبور و مرور ندهند ماده پانزدهم آنکه بجهة آمد و رفت تجار بنادر با انتفاع دولتین و امور متعلقه تجارت در دار السلطنه طهران بخاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرار دادی بجهة امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامه مجددی درین خصوص مرقوم نمایند ماده شانزدهم آنکه انشاء الله تعالی این عهدنامه در دار السلطنه طهران بعد از چهار ماه از این تاریخ تبدیل شده رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهر جناب ایمپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود تحریراً درارودی جناب ایمپراطور اعظم که محل فلکستین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری مع القصه کارداران ایران عهدنامه ناپلیون را برایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند تاکنون پادشاهی بعظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواسته و اچون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت سپرد براین

مراجعت ایلچی فرانسه بپاریس

شرایط کردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر با شقاق ناپلیون در نیاوردند
و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند
قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناختند ضراعت و مهربانی فراوان مینمودند و سیم و زر و آلات
حرب چندانکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد امروز
خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و بهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهد
نامه ایشان شرط است که سخن نکنند اظهار رنجش نمودند و اختیار جنگ کردند درین صورت اگر دولت فرانسه
با شرایط عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد و اگر نه دوستی بزبان جز زحمت سفرا ثمری نخواهد
داشت ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم
بعد از سه ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را گرفته بجانب پاریس معاودت کرد و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت
شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد
و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم درین سال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصرالله خان کشیکچی
باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعه شاهزاده عبدالعظیم مدفون ساختند و شاهنشاه
غازی فرمانفرمائی مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصرالدین شاه
نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد
و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد
شیراز گشت و آن مملکت را بانتظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار بمماطلت میکردند
منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شریر را
دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوما که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده بنزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم
اصفهان و خوزستان شتافت و هم درین سال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود
معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که اینوقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت
کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمیگذارند شاهنشاه در خشم شده بدان شد که جماعتی را بتدمیر اشرار آن بلده
مامور ساخته طایفه شجاعی و کلانتری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند کیفری بسزا کنند کارداران
حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون خانلر میرزا نصرت الدوله
بقوت حکومت روزگاری دراز مردم را بنکال و عقاب خواهد داشت اگر حکومت کرمان بدیگر کس مفوض شود
بسلامت نزدیکتر باشد لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یکفوج سرباز
و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشتند
دست از طغیان کوتاه کردند و خانلر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به
قلاع خبیص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند

گرفتاری آقا خان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره اصرار کردن در طغیان ورزیدن او

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعهٔ بم دستگیر آمد او را روانهٔ درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود و حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را که در معنی آقاخان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد و آقاخان را اگرچه این امر بحکمی عظیم بود ولاکن بپذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز بقانونی که آیین سادات قریش است بر سر بست و باتفاق حاجی عبدالمحمد بخانهٔ حاجی میرزا آقاسی نزول کرد و بشفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانهٔ محلات شد و در خانه و قلعهٔ خویش نشیمن کرد و مزرع و مرتع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند این سؤالش نیز باجابت مقرون گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اثقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا و نجف نمود آنگاه در مدت سه ماه در هر جای از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش بنهانی فرستاد و در چندان که میسر بود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سر اسب تازی جهنده بمضمار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز ببذل زر بفریفت و در عشر اول رجب یکشب از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاء اللهی تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر بخودسری برآرد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض بآقاخان نمودیم امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند و خود نیز باعیان کرمان بدانگونه که رسم حکام است مکتوبها کرد و بحاجی سید جواد مجتهد کرمان چنین نگاشته

## نامهٔ آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بنده درگاه عزم زیارت مکهٔ معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از نیسوی چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانهٔ مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین بکنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل عطاء اللهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روز شنبه دهم رجب وارد شهر یزد نمود و عریضه از زبان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله نمود بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکهٔ معظمه فرموده تا از بندرعباس طریق مقصد سپردم و فرمانی از پادشاه نگاشته نزد حاجی میرزا آقاسی نیز نمود که آقاخان که از راه بندرعباس روانهٔ مکهٔ معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا پذیره او گردند و مهمان پذیر باشند بهاء الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانهٔ از بهر ورود او معین کردند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده بود او را بشهر درآوردند.

**مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقاخان محلاتی**

دیگر کس از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد بدان سوی عبور کرده و در قلعه نو که یکفرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چند تن از مردم آقاخانی درآمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر از شتران ما را ماخوذ داشته با خود براندند شاهزاده بهاء الدوله کس را پیش خود راند و فرستاد که برای شما خانه در شهر معین کردیم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه رانده اید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز دیگر بشهر در می آیم و از حضرت شاهزاده برخوردار میشوم و این شتران را بکرایه گرفته ام و زر کرایه را بمیرزا حبیب الله حکم فرستادم که در شهر برساند میرزا حبیب الله نیز بر ذمت نهاده و خود نیز نزد آقاخان شد که روز دیگر او را بشهر درآورد و زر کرایه را بشترداران برساند و گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاء اللهی درین محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان و اخذ زکوتی که در میان آن جماعت برقرار است بدانجا شده بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقاخان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و بطرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهاء الدوله سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرار کرده و مثالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد چون در یابی ماخوذ دار و مغلولا بطهران فرست شاهزاده بهاء الدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقاخان چندند و مکشوف داشت که برادرانش محمد باقرخان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و دویست سوار کارآزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب وست و در یزد نیز جماعت عطاء اللهی با او پیوستند شاهزاده بهاء الدوله را در یزد لشکری بدست نبود یکصد تن از نگاهبانان قلعه ارک یزد را برداشته با بیست تن سوار که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد بعضی از مردم مجرب گفتند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم پیاده چگونه میتوان با سواران از جان گذشته درآویخت بیم آنست که مردم شما هزیمت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید بهاء الدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را امکانت آن نیست که من از دنبال ایشان شوم اگر همه یکتنه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست و آن قلیل مردم را برداشته مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده بمحمد آباد رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در سریزد فرود میشود کس بطلب مردم ایشان فرستاده و خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهر یزد پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک بسپیده دم وارد مهریز گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس بدو بیرون نشد در این وقت بهاء الدوله خویشتن راه سریزد برداشت و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را بکلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سرباز شقاقی اختیار کرده و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان گشت آقاخان در همه جا در بیابان و در شارع قطع منازل میکرد و آهنگ شهر بابک و سیرجان میتاخت و دو فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ دهد شاهزاده بهاء الدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صد تن پیاده جندقی برسید

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

برسید و در آن گرمگاه روز و قوت گرما چشمه آب را در دست دشمن یافت ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کرد و دو
روی به صف راست کردند سواران آقاخان و شمخی لچیان و جماعت عطاءاللهی همدست و همداستان حمله در انداختند
شاهزاده بهاءالدوله که بحکم حسب و نسب آموخته حرب و خوکرده میدان بود چون این بدید اسب برجهاند و از
چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد ناگاه در گرمگاه میدان گلوله بر اسب او آمد و اسب از پای برفت
بهاءالدوله را ازین حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز زمین شمال شد و لشکر را
تحریض بجنگ داد بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر
آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد هشت تن از سربازان مقتول گشت و شانزده تن از مردم
آقاخان بخاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان برگرفت
و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود بهاءالدوله روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدانسوی
سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران تاختن زد لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت اما در
کرمان یکروز از پس آنکه منشیر مجعول آقاخان را مردم شهر مطالعه کردند مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد
کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند دیگر و دارا و را در یزد نیز انها داشتند فضلعلی خان حاکم کرمان
باعداد کار پرداخت و هم درین وقت چنان افتاد که کهن دل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او و خوانین
افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار رو بپناه آوردن بدربار شهریار بر حسب فرمان بلوک شهربابک بسیورغال
ایشان مقرر شد و نشیمن از انجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند بعضی از
مردم شهربابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند عاقبت کار بمقابله و مقاتله کشید
سه چهار هزار تن از مردم شهربابک و ایل عطاءاللهی و خراسانی همگروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد علی
شهربابکی کارفرمای آنجماعت گشت افغانان چون قوت آنجمع نداشتند در قلعه شهربابک متحصن گشتند و از جانبین
بازار محاربت رواج گرفت در میان این گیر و دار آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال بخت دانست
چه لشکری ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعه افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را مأخوذ
دارد آنگاه راه شهر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از انسوی محمد باقرخان
برادر خود را روانه سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان بیاگاهاند و ایشان را با طاعت و انقیاد
او بخواند محمد باقرخان باراضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را معقل خویش ساخته باغوای مردم پرداخت
و از انجانب فضلعلی خان بعد از آگهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز
ورود محمد باقرخان را در قلعه زیدآباد اصغا نمود نخستین آهنگ او کرد و محمد باقرخان چون قوت مقاتلت
با او نداشت در قلعه زیدآباد متحصن گشت و برادر را ازین کار آگهی فرستاد آقاخان بی توانی از شهربابک و عطاءاللهی
و خراسانی سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد بزیدآباد در رسید و هم از گرد راه
جنگ بپیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته بود و بسیار کس از جانبین بدرود جان کردند در پایان
امر لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده باراضی احمدی و لار گریخت فضلعلی خان بعد ازین فتح از سیرجان

بشهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر
کرد آنگاه معلوم داشت که آقا خان دیگر باره در احمدی دلار تجهیز لشکر کرده و بطرف اسفندقه و جیرفت رفته
و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته اند و قلعهٔ اسفندقه را که معقلی محکم است سیقناق خویش کرده
و از حبوبات و غلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان
برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش پیوسته
کرد در این وقت خبر رسید که آقا خان از اسفندقه بطرف گرمسیر سفر کرد و فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را مناسب
وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیک ترشمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم در این وقت قنبر علیخان مافی
از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلیددار روضهٔ کاظمین علیهما السلام بدرگاه
آمد و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمره را بر ذمت نهاد و خامل صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان
حاضر حضرت گشت و هم در این وقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت سپرد چون بشهر
یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آویخت که از این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر از تو
سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود او را
دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت کارداران دولت مسرعی گسیل
ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره بحکومت یزد باز شتافت و هم در این وقت
میرزا رضای میزان آقاسی از سفارت خوارزم باز آمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید و چهل راس
اسب ترکمانی پیش گذرانید آنگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه
خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از آنجا بهمدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب فرمود
و حکومت قزوین را بطهماسب قلیخان قزوینی تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از
حکومت نیر الدوله فرخ سیر میرزا بزحمت بودند زبان بسعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند
و بعرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب
مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند لاجرم برحسب فرمان بخشعلی خان قراباغی
یوزباشی برفت و او را در قزوین بحضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت کذبی
بر او بسته اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القصه شاهنشاه غازی از همدان بقزوین راند در عرض راه عریضهٔ فرخ
خان پیشخدمت خاصه که از منزل کردن مامور بفحص حال مردم گیلان شد رسید و مکشوف افتاد که امان الله خان
افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزهد نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبات
گندم و ارزن نگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگیرد و جامه
پشمین پوشد و بر حصیر نشیند از این روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی ماخوذ نیفتاده لاجرم فرمان
شد که فرخ خان غفاری یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر

اقد

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان

و اخذ منال دیوانی پردازد لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده در قزوین برکاب پیوسته شد و محمد امین خان نسقچی باشی بجای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان توقف کرده منال دیوانی را بجمله با خود وارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که اینگونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان بخدمت پرداخته گرد بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت بالجمله شاهنشاه بعد ازین وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات بتقبیل سده سلطنت رسیده جبین ضراعت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند و هم درین سال سلیمان خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شد و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبدالعزیز کاشانی باتفاق عبدالرزاق افندی مامور بسفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زوار و تجار ایران شحنگی کند و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد

## شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه اودئیل ترکی چون سه ساعت و چهل دقیقه از شب یکشنبه بیست هفتم شهر محرم سپری شد آفتاب بحمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را ببذل درهم و دینار شادخوار ساخت در اول بهار امسال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه برسید که اگرچه آقاخان ازین جنگ شکسته برفت لاکن از اندیشه خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روزگار برد اگر سپاهی درخور جنگ بدینجانب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت و از آنسوی چنانکه بدان اشارت شد آقاخان در گرمسیر میناب تجهیز لشکر کرد و در ان چند ماه هندوستان اعداد خویش را بسزا دید و با سواره و پیاده انبوه و دو عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته باهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد و از قفای او عبدالله خان سرتیپ با دو فوج ملایری و تویسرکانی و دو عراده توپ راه برگرفت و ولی محمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت آب اسفندیار خان با آقاخان دوچار گشت از دو روی صف برکشیدند و جنگ درپیوستند بانگ گیرودار بالا گرفت اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آنسوی آقاخان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند در میانه اسفندیار خان چند زخم گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند آقاخان چون از کار اسفندیار خان بپرداخت هم در ان گرمی بر سر عبدالله خان تاختن آورد و عبدالله خان باول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت آقاخان در حصار دادن او سودی نیافت او را بگذاشت و بتوانی آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بروی زد در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولی خان را دستگیر نمود آنگاه در هفت فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر بقلعه مشیز جای کرد و با اعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاد و ایشان را اغوا همی کرد که فضلعلی خان از دست

بسته بمن فرستید درینوقت امیر توپخانه از گرد راه برسید و نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاده صف راست کرد و جنگ بپیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساخت در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق راه پیش داشت و بازگری کرده در مشیز جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد اما فضلعلیخان از در برادری و غلبه آقاخان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته با آقاخانش سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی درخور جنگ برآورد و بخونخواهی برادر کمر بسته باتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت آقاخان چون دید که از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلیخان متفرق نشد و اینک مرد و برادر گشته با لشکر ساخته در میرسد مصاف دادن را پسندیده نداشت و از قلعه مشیز بیرون شده بجانب بم و نرماشیر کوچ داد فضلعلیخان از فرار او دل قوی کرده از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش فراوان لشکر آقاخان شکسته شده دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند و هم درینوقت روز بیگاه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلیخان بعد از آن فتح مراجعت بکرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم درینسال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و ایل ممسنی خصمی واقع شد و کار بمقاتلت و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیرالملک را در آن بلده گذاشته بمیان قبایل شتافت قلعه طوس و قلعه نوذر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن زیاری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلیخان ممسنی را با چند تن از اشرار ماخوذ داشته بردهان توپ بست و آتش در زد و خانعلیخان فرار کرده بجانب ماهور میلاتی گریخت آنگاه حاجی شکرالله خان برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان باز داشت و از قبایل باوی و آجری و نوئی و بایر احمدی و دیگر قبایل گروگان گرفته بحاجی شکرالله خان سپرد تا ان جماعت را بشیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه خشت ببوشهر رفت و هم درینسال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده اینک از در طاعت و متابعت ایستاده‌ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش کرده‌ایم و خطبه بنام او میخوانیم

## حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرند

وهم درینسال نور محمد خان سردار قاجار برحسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی بفرمانگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مامور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسب بسلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت نامش درین کتاب مسطور افتاده و او از اهل سنت و جماعت بود و در

درکیش

درکیش خود متعصب و متنمّر بود و از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند
و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون لاجرم حاجی خان آن مردم را بر اموری که
خلاف شریعت خویش میدانستند مأمور میفرمود و خاصه در قطع شارب و ایشان از کلمات او هارب بودند عاقبت
کار بخصومت رفت و در میان قبیله کرند آثار بی فرمانی بدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک بمیان
آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند نخست مردم کرند از در اطاعت و فرمان برداری بیرون شدند
و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت
و انقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد و از قضا یکتن از مردم او را برای اخذ آذوغه با مردی از
شناختگان کرند کار از مناقشه بمبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد
و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را در کنده و زنجیر کشند و بجانب
کرمانشاهان کوچ دهند آن جماعت چون این بدیدند یکباره از در منازعت بیرون شده همدست و همداستان
روی بسرای حاجی خان نهادند و او بمدافعت میان استوار کرد و چون بشیر عرب نیز از رواق خویش کمین بگشاد
و چهل تن از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت در پایان امر از اطراف آنجا صعود کردند و آن رواق را
بر سر او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاتلت
نداشت خویشتن داری همی کرد تا سپیده صبح سر بر زد این هنگام میان کاهدانی در گریخت و مقداری کاه
بر زبر خود بریخت غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند چون ساعتی برگذشت
و آتش بکاهدان در افتاد و ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده بیکجانب حمله بردند و تفنگها بگشادند
یکبار چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم
خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمرد مردم کرند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشیمن
کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد عبدالحسین خان جوانشیر را که نسب با براهیم خلیل خان میبرد بحکومت
آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته بدرگاه فرستد و هم
در اینسال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله
بود بدرود جهان کرد و هم در اینسال از قبل کارداران انگلیس ریاح صاحب طبیب بدست آویز سیاحت بدار
الخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از این سوی نیز ندید
شاد خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم در اینسال هشتصد سوار از جماعت ترکمانان
بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند و هم در
عرض راه از قضا با محمدولیخان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی بشکارگاه رفته بود باز خوردند و او را
نیز ماخوذ داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته باراضی ترکمانان تاختن برد و ایشان را
زحمت فراوان کرد و با اینهمه محمدولیخان را نیافت چه او را بجانب مرو تاخته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شده
صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی محمدعلیخان غفور را بنزدیک اللهقلی توره فرمانگذار خوارزم رسول

فرستاد که اگر ایلغار ترکمانان هر زمان تو بوده ساخته جنگ باش و اگر نه آن جماعت را که طراز این منازعت کرده‌اند
کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت ما فرست

## فتح بنبهل و بلوچستان بدست امیر تونجانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان

هم در اینسال بعد از فرار آقا خان امیر تونجانه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان تاختن برده قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ و خمپاره تخریب داد و مردم بمپور فریاد بر داشتند و امان طلبیدند امیر تونجانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر تونجانه بشکارگاه رفته بود دیگتن از سربازان دست جمیله را بگرفت و با او درآویخت و خواست با او درآمیخت شوهر آن زن این بدید و غوغا بر داشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ بگذرانیده از پس آن رزم دهند تا تمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد درینوقت امیر تونجانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد پس از بمپور اسیران را باکنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت پنج منزل لقبندار برفت و بسیار کس از متمردین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه غازی چنانچه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را علم براجعت فرمود و درین سال مکنیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دارالخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان سالار خوان بجای او نصب گشت و از قبل امپراطور روسیه غراف مدن بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و خامل صاحب مراجعت به پطرزبورغ کرد و هم درینسال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مامور گشت و خانلر میرزا فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود بیزد در خاطر گرفت که اسیران بنبهل را که امیر تونجانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزر و زیور از مردم باز ستاند و بمساکن خویش رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود حزیده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود بکرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنبهل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری از سرای مردمان طلب داشت و اینجمله را آذوقه و علوفه عطا کرده بتفاریق روانه بنبهل داشت و از برادرزاده محمد علیخان بنبهلی حبل رسید ببند و صورت حال را در عریضه نگار داده روانه دربار داشت شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بنبهل بدست شود روانه کرمان دارند بالجمله سه هزار و ششصد تن

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

ششصد تن از اسیران بنبهل بدست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و بیشتر از آن جماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد
و محراب خان و دیگر بزرگان بنبهل را بخلعت و عطیت شادکام ساخت و همچنان حاکم سیستان را بمندیل تقلید
و طرایف و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد و چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک‌تر پذیرای فرمان بود و طریق
تجارت بطرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را نظم
کرده در اخذ منال دیوانی با مردم برفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی بسرقت برند اگر از سارقین
ماخوذ نتواند از خویشتن برساند چنانکه با این پیمان دو هزار تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حدود یزد و
اصطهبانات بسرقت رفته بود با بلاغ امید و بیم استرداد کرده بخداوندان مال تسلیم نمود و دیگر فتحعلی خان مهنی که در
آذربایجان محبوس بود بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه فرار کرده بمیان قبایل مهنی و مجاز که در اسفندقه
و ساردوئیه جیرفت نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا اینوقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چندانکه
خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و بنزدیک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسدالله
خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافصة بر سر او تاخت و فتحعلی خان بمیان ریگستان گریخت و لشکر
از قفایش بتاخت و او را در فراز تلی بمحاصره انداخت و بقوت یورش او را گرفته مغلولاً بکرمان آوردند و از آنجا روانهٔ
طهران داشتند و دیگر قلعه بم را که از مرور لشکر خراب و بیاب افتاده بود تعمیر کرده و علف و آذوقه چندین ساله
بذخیره نهاد و چاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار اصله توت غرس کردند
تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم بکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان برحسب فرمان
شهربابک و از فارس بلوک هرات و مروست به تیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهن دل خان
سردار افغان باتفاق رحیم دل خان و مهردل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسرانش و سایر
پسرها و سردارهای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهربابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان والی
چون افغانان بمبارزت مردم انگلیس بیرون شدند چند کرت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار
گیرد و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و
حفاوت گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد و چون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد دیگر جای
عذر نماند و نیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را دفع
دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سوی
چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد برادر خود رحیم دل خان را ناگاه بکرمان فرستاد و
صورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاد و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرحد
و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را
حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد مقنی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه
حفر چاه کنند و محمدرضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کنند تا در قندهار
متمکن شوند بالجمله محمدرضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود لطفعلی خان را با سه هزار

سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا او را بقندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر کارداران دولت ایران لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده‌ام و او را جارسی و حافظ قلعهٔ ارک قندهار داشته‌ام عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در اینسال یکتن از مردم حیلت اندیش که در صورت بکیش درویشان بود و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر بر کشید

فتنهٔ مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان

و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکم و او مکانتی بسزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهاد و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را به نگاهداشت حشمت بر زبان نیارند او را نیز حضرت ایشان لقب کردند و به پشتوانی و طریق عصیان گرفتند محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استراباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازنمود شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسنخان سردار ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جرار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بجنوردی طریق گرگان گرفت و شش هزار سوار خراسانی با خود کوچ داد و چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نماند مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز کند سر از مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق فرار برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار سپار که از ترکستان زمین لشکر مخلصی نتوانی جست اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را بدینجانب گسیل کن مخدومقلی چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا مسدود یافت ناچار محمد خان پسر خود را باتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا صره خوارزم بروند و رزم دهند اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر یکماهه در گرگان اتراق کند تا محمد علیخان غفور از سفارت خوارزم بازشود و مکنون خاطر الله‌قلی توره مکشوف افتد و در ازای این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبهٔ اول سرتیپی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود و هم در اینسال معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را بر حسب فرمان پادشاه فرهاد میرزا بر آ علف و آذوقهٔ سپاه امیر توپخانه به بمپور فرستاد

سفر کردن منوچهر خان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنهٔ محمد تقی خان بختیاری

و هم در اینسال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کونرسی بختیاری فحل صعالیک و قدوهٔ طاغیان بود و از اموال مجتازان و کاروانیان خزاین بر هم نهاده ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او یکجهته شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

ارین

لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمان خان ارمنی
بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود
حمل همی داد و هر جا بکوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات دیگر
یخ بشکستند و توپها را تحویل دادند و از آبها و سنگلاخها همه بدست توپچیان و سربازان عرادهای توپ را
بکشیدند و راه ببریدند علی نقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود برادر را از این درنگ و شتاب آگهی
فرستاد و پیام داد که چاره خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمیدانم لاجرم محمد تقی خان
برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند باستقبال فرستاد و پس محمد کریم خان برسید و پیشکش و عریضه
برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل مال میر پذیره گشت و بملازمان معتمدالدوله
پیوست ملاطفت فراوان و تشریف گرانمایه یافت آنگاه از معتمدالدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل میهمان
او حاضر شود و مسئولش باجابت مقرون افتاد و معتمدالدوله یکروز در آن قلعه میهمان او رفت هم در آن قلعه معروض
داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز بگذرد در اول بهار
در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمدالدوله
با لشکر طریق شوشتر سپرد و بیستم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد
فراز آمد محمد تقی خان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر برتافت چندانکه او را بوعد و وعید بیم
و امید دادند مفید نیفتاد علی نقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشتن ترسناک است و او را نیز
از قبایل بختیاری دشمنان فراوان اند اگر اجازت رود علینقی خان بقلعه تل سفر کند و در آنجا در حراست شوشتر
بهتر تواند بود که راه حضرت گیرد معتمدالدوله محمد حسین خان قراگوزلو و علی نقی خان را روانه قلعه تل نمود و ایشان برفتند
و او را اطمینان خاطر کرده تا صحرای لبهری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقی خان خواستار آمد
که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نوپیمانی دهد بفرمود معتمدالدوله میرزا محمد خان نیز برفت و
باز کار بانجام نشد این کرت خواستار شد که معتمدالدوله خود تا بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند هر چند شفیع خان
و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمدالدوله این سخن بشنید
گفت اگرچه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لاکن چون از در استیمان تا بدینجا سفر کرده
او را اندیده نمی انگاریم بگذارید تا بقلعه معاودت کند و آنچه سرنوشت اوست دیدار نماید پس محمد تقی خان بقلعه تل شد
و سرکردگان بمحل خویش عود کردند پس از آن معتمدالدوله بتجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ
و چهار لنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفر قلی خان پسر اسد خان بختیاری با مردم خود
برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر
گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند آنگاه معتمدالدوله از
شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم
لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن ره نتوان

بست مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگذار قبایل چعب شتافت و با خود اندیشید که معتمدالدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس خواهد بود و در هر حال بیرون حکومت معتمدالدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره پانزده هزار سوار جرار آماده داشت بالجمله محمدتقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمدالدوله قلعه تل را بعلی رضا خان پدرکشته سپرد و خود عنان بجانب چعب بگردانید و نخستین شیخ ثامر خان را پیام کرد که بصواب نزدیکتر آنست که محمدتقی خان را که گناهکرده دولت و در تحت حکومت من است بمن فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که من و محمدتقی خان هر دو تن از چاکران شاهنشاه غازی میباشیم لکن چون او امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم یکتن از شناختگان درگاه را بدینجا فرست تا محمدتقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد معتمدالدوله سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمدتقی خان را ایمنی داده باتفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمدالدوله دیگرباره او را مورد نوازش و نواخت داشته میرزا محمد خان کلبادی را بمهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامر خان بعد از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمدتقی خان را روانه لشکرگاه دارد و بعد از مراجعت شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز بمماطله و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد لاجرم معتمدالدوله سفر فلاحیه را تصمیم عزم داد از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمّدتقی خان را باتفاق علی نقی خان بدینسوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شد چون نتوانست علی نقی خان را بدستیاری پند و اندرز بدینسوی آرد خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند یکشب که از تیرگی شام دیدار نمیگشت باتفاق شیخ ثامر خان پانزده هزار سوار جرار که درین مدّت اعداد کرده بودند برداشته باردوی معتمدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پره زدند و یکبار گلولهای آتشین بباریدند معتمدالدوله را که دل قوی و رای رزین بود از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود جنبش نکند همگان بر جای خود رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند بالجمله لشکر عرب و بختیاری یورش آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان بگشادند و آتش در دادند بسیار کس از آنجماعت نابود گشت و لختی باز پس شدند دیگرباره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقی خان نزدیک بخیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده بانگ در داد که هان ای برادر چه نشسته که وقت فرار است محمدتقی خان از جای جنبش کرد که خود را به علینقی خان رساند میرزا محمّد خان کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گرزی که در دست داشت بر وی فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان بسراپرده معتمدالدوله رسانیدند و معروض داشت که شبیخون این لشکر برای رهائی محمدتقی خان است بهتر آنست که درین سراپرده محبوس باشد معتمدالدوله فرمود

تا او را زنجیر گران بر نهادند و نیک بداشتند بالجمله چهار ساعت از شب گذشته تا یکساعت قبل از سپیده دم لشکر
عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکندند و با گلوله توپ خسته شده باز پس نشستند چون صبح روشن
شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند چون در معابر رودولاخ فراوان بود
بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصه هشتصد تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان مجروح
شدند و از لشکر معتمد الدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر
خان زحمت دیده بودند و جز گردن نهادن و رنج بردن چاره نداشتند چون این خبر بشنیدند از دور و نزدیک
نزد معتمد الدوله شتافتند از در دادخواهی غوغا برداشتند شیخ عبدالرضا که از شیوخ قبایل حیب و با شیخ
ثامر خان نیز قرابتی داشت از بیم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد میزیست و باز روی حکومت فلاحیه
میبود و این هنگام مکتوبی بدرگاه معتمد الدوله فرستاد و بر حسب حکم او بلشکرگاه پیوست همچنان شیخ باوی نیز دیگر
او شتافتند و بنوازش او کام یافتند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده بخلاع گوناگون
مفتخر آمدند و از آنسوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که آنوقت حکومت فارس داشت با افواج
خود برای اخذ منال دیوان مامور سفر حیب بود و شیخ ثامر خان او را امکانتی نمیگذاشت ناچار در منزل چم صابی
نزدیک معتمد آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خزاین است عبور نموده بدان
سوی آب لشکرگاه کرد و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خزاین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره بندند
تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان کار یکسره کنند چون لشکریان بقطع نخیل
و ساختن پول مشغول شدند شیخ ثامر خان بیچاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهای مجید بشفاعت بیرون فرستاد
معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد نخستین آن هنگام که فرمانگذار فارس بودم منال
دیوانی حیب را نداده است آن مال را بمن فرستند و علینقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدینسوی گسیل سازد
سه دیگر آنکه با متردین و بازرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و خفاوت ورزد و علما بازشدند و شیخ ثامر
خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود معتمد
الدوله فرمود از زر نیز با تو دریغ ندارم بشرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگروگان روانه لشکرگاه
داری پس دو تن از اکابر حیب را که یکی فدعم و آن دیگر مزید نام داشت بگروگان گذاشت و معتمد الدوله
ساز مراجعت نمود و محمد تقی خان را باکنده و زنجیر با خود کوچ همی داد در منزل غربیه یکقطعه نشان تمثال
پادشاه مرصع بجواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر
گشت و قصه شبیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگرباره یک قبضه شمشیر و یکرشته حمایل
سرخ و سبز امیر تومانی با کمر مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت
خاصه سلام بدو آورد معتمد الدوله بدان شکرگذاری جشنی بزرگ کرد و چهارصد و پنجاه دست خلعت .
از خویش باعیان لشکری و رعیت فرستاد و هم در اینوقت محمدعلی علیخان ماکوئی باشش عراده توب
و فوج قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلج ساوه و فوج زرندیات و سواره بروجرد

دیگر مانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی نزدیک معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد شیخ ثامرخان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمدتقی خان جنری سر نکشت جز اینکه آقا عباس برادر کهتر محمدتقی خان بپای خویش نزدیک معتمدالدوله آمد و امان یافت معتمدالدوله بدان سر شد که دیگرباره لشکر بفلاحیه برد اما شیخ ثامرخان علینقی خان را گفت که ازین زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای وی زنان و فرزندان محمدتقی خان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهمه داشتند بخانه او شتافتند خلیل خان نیز چون توان اینکار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از انجا طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند از قضا درین آمد و شد با لشکر منصورخان دوچار شدند و بجمله دستگیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله بردند صفرعلیخان با جلالان را بلشکرگاه منصورخان فرستاد تا ایشان را بشوشتر آورد و دیگر محمدکریم خان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهمه فرود شد و خلیل خان بتوانائی کس نزدیک علیرضاخان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جای داشت فرستاد و او را آگهی داد علیرضاخان جماعتی را بدستگیر نمودن او مامور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی محمدکریم خان تفرس اینحال کرده از خانه خلیل خان فرار کرد و در عرض راه با علیرضاخان دوچار شد از دو جانب جنگ بپیوستند و مردانه بکوشیدند در میانه محمدکریم خان بزخم گلوله تفنگ از اسب درافتاد و جان بداد و از جانب دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمدکریم خان بیرون شدند ناگاه با محمدشفیع خان سامانی بازخوردند در اراضی دیناران او را گرفته در زنجیر کشیدند علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملامحمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمدشفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از اینسوی علیرضاخان این خبر بشنید که علینقی خان با ملامحمد دینارانی محمدشفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت در رسید و جنگ بپیوست و در اول حمله ایشان را درهم شکست علینقی خان فرار کرده برجبلی بلند صعود کرد و ملامحمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند علیرضاخان گرفتاران را محبوس کرد و سر ملامحمد را از تن دور کرده نزدیک معتمدالدوله فرستاد در اینوقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامرخان در ادای منال دیوان و فرستادن علینقی خان نقض عهد کرد و کرده کان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فدعم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند و شیخ ثامرخان نیز برخود نهاده بود که ایشان را بقتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هردو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد بالجمله چون مردم شوشتر از حکم معتمدالدوله آگاه شدند آقا سیدحسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شتافته بشفاعت زبان باز کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هردو تن را در خانه آقا محمد[illegible]ن شوشتری جای دادند و بتوانائی آهنگ جیب فرمود و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشوری برسید که ما فلاحیه و نواحی آنرا از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع کردیم و علاوه براصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم پس میرزا محسن خان شوشتری را بحکومت شوشتر بازگذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ ثامرخان چون این بدانست نخست در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر گماشت و باز اندیشید که قلعه

فلاحیه را

فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد پس اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته روی بقلعهٔ کوت شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی بنهایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ مسلم را که حاضر بود فرمود که نزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب ساز که حکومت فلاحیه خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانهٔ کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بگوی که اگر هم اکنون نزدیک ما شتابی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت و بی نیل مرام باز آمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد و مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و بر حسب وعده حکومت فلاحیه یافت و محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی را که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با او همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز لباز کند و خراج چند ساله بختیاری را بپردازد و از بزرگان ایشان صد خانوار بشرط گروگان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بخواستاری محبعلی خان کلبعلی خان و جعفرقلیخان از قبایل چهارلنگ و محمد مهدیخان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که پنهای آن اراضی اندشوری کنند و محبعلی خان راه بختیاری برگرفت اما شیخ ثامر خان گمان داشت که بسبب حدت گرما و سورت تابستان معتمدالدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد چون مدتی از روزگار گذشت و استواری قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا بکویت که اراضی حجاز است گریخت و محقق زیست در این وقت شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان فدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری خوزستان بمولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بفتنهٔ بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمد علی حمصی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاد و پیام داد که یا محمره بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمره خراب میشود و علی پاشا وزیر بغداد در اینمرا زینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که بارض روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون بتوسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمدالدوله از چپ بشوشتر و از آنجا بدزفول سفر کرد و محمد تقی خان را مغلولا با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک قنقذ و بسیار اسبان تازی بمصحوب فوج میرزا محمد خان کلبادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشتکوه فیلی داد و محمد حسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مامور شد که یکچند از زمان در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ ثامر خان ساز مراجعت فلاحیه کند در این وقت محبعلی خان از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از

و از وی بجلی برای سند خویش گرفته روانهٔ دار الخلافه داشت و هم لشکری که از قبایل بختیاری بساز کرده بود بعرض رسانیدند و چون از طرف دیگر بکارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبد الحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دار الخلافه منشوری بمعتمد الدوله آمد که در امور کرمانشاهان فحصی کند و کار آن مملکت را منظم دارد لاجرم معتمد الدوله محبعلی خان را با لشکری ساخته روانهٔ کرمانشاهان داشت عبد الحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا محبعلی خان طمع در حکومت کرمانشاهان در بندد و در امر او خللی اندازد لاجرم در موافقت و مواضعت با خوانین کرمانشاهان یکجهت شد و نخستین بقلعهٔ زنجیر رفته محمد ولیخان کوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع محبعلی خان پیمان کردند و از آنجا باز کرمانشاهان شد در این وقت مکتوب محبعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده‌ام عبد الحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر بفرمان تو نخواهند شد و اگر نپذیری و از اینجا مراجعت نکنی دور نباشد که گناهکار دولت شوند از قضا در این وقت از دار الخلافه منشوری بمحبعلی خان می‌آوردند بدین شرح که معتمد الدوله مأمور داشتن تو را بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت همانا بی‌درنگ قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدمیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت بمدد ایشان برخیزد خون او بریز و این منشور بدست عبد الحسین خان افتاد و او برداشته دیگر باره بقلعهٔ زنجیر رفت و مردم را انجمن کرده از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا خطی بمحبعلی خان نوشت که بی‌درنگ آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرضهٔ هلاک و دمار خواهی شد محبعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساختهٔ جنگ نمود و آهنگ عبد الحسین خان کرد مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاوردند هر گروه طریقی گرفت و عبد الحسین خان لابد بشهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگر باره به بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری ساخته میکنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا باتفاق شبیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست محبعلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانهٔ دار الخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند مثالی بمحبعلی خان فرستادند که عبد الحسین خان معزول است او را بسوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش ناچار عبد الحسین خان سفر دار الخلافه کرد شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که حسب و نسب تو را دانسته‌ام و همی دانم که خویشتن را مقهور محبعلی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از این روی کردی اما ندانستی که این چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس عوانان را بفرمود تا او را لختی با چوب ادب کردند از پس آن محبعلی خان بحکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان کوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محبعلی خان مأخوذ و روانهٔ طهران داشت و بعد از این وقایع چون معروض افتاد که عبد الله پاشا از شهرزور آهنگ کردستان نموده محبعلی خان مأمور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سرباز و قبایل کرمانشاهان روانهٔ کردستان شد عبد الله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محبعلی خان نیز باز شده در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از ذرفول بخرم آباد و فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را منظم ساخت و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانهٔ صفاهان گشت بیست و دوم

شهر رجب

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

شهر رجب باصفهان درآمد و هم درین سال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان
تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند

صورت عهدنامه تجارت که فیمابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون بیمن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزی که عهد دوستی و الفت مابین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحداً بعد واحد همگی اصول و فصول آنرا مرعی و ملحوظ داشته متعلقان مملکتین را از فواید آن ممتع و محظوظ فرموده اند مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال هزار و دویست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین وعده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهدهٔ تراخی باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه درین سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم خدم غوث الاسلام و المسلمین عون الملة و الدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ادام الله شوکته و دولته جناب جلالت مآب نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب عمدة السفراء المسیحیة زبدة الکبراء العیسویة سر جان مکنیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و بذیل عهدنامه اصلیه ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه ماذون و مرخص اند که هر گونه امتعه داشته خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مبایعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که میآورند و میبرند در همین و در یک مرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کاملة الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته میشود از تجار رعیه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یک مرتبه و دیگر بهیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین بنحوی که به تبعه دولتهای کاملة الاتحاد فرنگ از هر گونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها بهر باب خواهند کرد فصل دوم چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره با اماکن مشخصه تعیین شود لهذا قرار داده شد که هر نفری وکیل التجاره از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد بخصایص جنرال قونسولی سرافراز باشد لا غیر و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کذالک دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه ممبئی سکنی نمایند همان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان خواهد بود و این عهدنامه

تجارت ما که وکلای مختار دولتین هستیم در دار الخلافه طهران تاریخ دهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با جازت کارداران دولت علیه ایران با دولت بلجیق که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهدنامه در میان دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران

و دولت بهیه بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته

حَمداً لِمَن ظَهَرَت فِی الکَونِ حِکمَتُهُ بِتَاسِیسِ العُهُودِ و بَدَت فِی العَالَمِ مَشِیَّتُهُ بِتَمهِیدِ العُقُودِ بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نیست که جناب رب الارباب انتظام امور معاش و معاد را بقبضه ارادت و اختیار سلاطین با عدل و داد و دادگاه فرمایا در تحصیل مآل و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد سپرند و پیرامون قاعده و خلاف حساب نگردند تبیین این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سریر بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیق لیئوپولد دام الله ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی السویه چون مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم معاونت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همیون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی در این خصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه جناب بردن فرانسوا اجان وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیق و صاحب نشان آبرو و عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را در این باب ماذون و مختار ساخته لهذا مامورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده بنهج آتیه دادند ماده اول فیمابعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه ایشان اساس دوستی موبد و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین آمناً و سالماً به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هرکدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند و از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود و از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد

اصلا بدوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید مادهٔ سیم اشخاصیکه از تبعهٔ دولتین بهیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند یا توقف مینمایند در حق آنها لازمهٔ احترام مرعی شود و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول وخروج تجار دولت بلجیق از امتعهٔ تبعهٔ دولتین بهیتین در یکجا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه تجار دولت علیهٔ ایران مثل تبعهٔ دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار کرده شود مادهٔ چهارم از تبعه دولت بلجیق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیهٔ ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیهٔ ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند مادهٔ پنجم دولت علیهٔ ایران ماذون نمایند که دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیق در تبریز و در دارالخلافهٔ طهران مقیم شوند که بامور تبعهٔ خود دارسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیهٔ ایران بخواهند در شهرهای بروحل و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود مادهٔ ششم اگر مابین تبعهٔ جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود باستحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و درصورتیکه یکی از تبعهٔ دولتین مفلس و شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیمابین ارباب غرما بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعهٔ طرفین اموال و متروکات او برئیس تجار آن دولت تسلیم شود مادهٔ هفتم انشاءالله این عهدنامهٔ دوستی تجارت ابدالدهر با کمال صداقت و وفقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد بهیچوجه خلل و نقصانی باجزای این راه نخواهد یافت این عهدنامهٔ دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و املا شده و از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنهٔ یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بالجمله بعد از انجام امر میرزا جعفرخان مشیرالدوله صورت عهدنامه را انفاذ دارالخلافهٔ طهران داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش برزد و از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرطنامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار از اینگونه کنند

شرطنامهٔ دولت بلجیق که تتمهٔ عهدنامهٔ دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار جناب وزیر بحر و ملاحظهٔ کتاب تعریف بسبب تغییر فقرهٔ آخر مادهٔ سیم عهدنامهٔ مبارکه که متعلق بگمرک تبعهٔ دولت علیهٔ ایران در دولت بهیهٔ بلجیقاست نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان می شد لهذا مامورین طرفین محض ملاحظهٔ صلاح دولتین علیتین قرار فقرهٔ مزبور را باین نحو دادند که تبعهٔ دولتین گمرک را وقت ورود و خروج بمملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامهٔ تجارتی دولت بهیهٔ انگلیس که این اوقات مابین دولت علیهٔ ایران و دولت مشارالیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامهٔ جداگانه انشاءالله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین ذیشوکتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامهٔ مبارکه که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظاً بلفظ مندرج شده بتاریخ پانزدهم شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قلمی و مبادله گردید و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلدهٔ تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده

بدرود جهان فانی کرد و جد او را بدار الامان قم حمل داده در بقعه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند و هم در
اینسال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمه رمضان المبارک سرای جاودانی تحویل داد

در بیان زیانی که مستر مکنیل وزیر مختار دولت
انگلیس از روی جهل و نادانی بدولت ایران و انگلیس رسانید

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول روی زمین فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینگونه میرود چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود و هم این معنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاالله بشرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصه افغانستان و تاختن سپاه انگریز را در آن اراضی نگار میدهم از بهر آن است که خداوندان خرد بدانند که فتنه پچخردان مانند آتش است و دانایان ازین پیش گفته اند آتش سوزان را بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از برقی خرمنی سوخته گردد چنانکه مستر مکنیل را خطائی افتاد و دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد اما زیانی که بدولت ایران رسید آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ یک نیمه ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست هیچ پادشاهی مفتوح نشد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا بیست فرسنگ و سی فرسنگ خراب و یباب ساختند از میانه مستر مکنیل طریق بیخردی برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض عهد ایشان را با حلم گران سنگ خود حمل داد و از هرات بدار الملک خویش تحویل کرد اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه در اینجا رعایت مودت و موالات دولت انگریز رفت لکن با این همه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناگشوده مراجعت فرماید و مستر مکنیل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انگریز نیک تر است بایستی از بهر آنکه دولت ایران و انگریز از در وداد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز از در خصومت باشند و همچنان مستر مکنیل با دولت انگریز دو زیان بزرگ کرد نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران با افغانستان مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان بجزیره خارک راندند و اعلام جنگ دادند زیان دیگر آن بود که بر کارداران انگریز واجب افتاد تا خزانه بزرگ بذل کردند و لشکری بزرگ با افغانستان آوردند آن خزانه بهبا رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگرچه نگارنده این حروف در ذکر سیر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس منازعتی نمیکند و شناعتی نکند بلکه خبرها را

براستی

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

براستی و درستی رقم زند در اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار بمهر و حفاوت رفته اگر سطری چند مکنون خاطر خویش را برنگارد و در نزد اولیای دولتین معذور باشد همانا من بنده چنان دانسته ام که سران و سرداران انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود در دست افغانان چنین سهل و ذلیل و زبون شدند از بهر آنست که هر لشکر که از دولت جمهوریه مأمور بجنگ شود نیکو رزم ندهد چه در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کاری متفق نشوند چه ما کمتر دیده ایم که دو کس دور از نفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزار تن در یک سخن متفق شوند ناچار هر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آن را واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند دانست لاجرم چون بکاری درآیند آن نیمه که برخلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند ازین در است که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه خود را عاقل تر داند دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و بیشتر از ایشان در میان سپاه منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوستارند و فرزندان و خویشان خود را دوست میدارند چندانکه ممکن است چرا خود را و ایشان را بکشتن میفرستند اینگونه مردم در کار حرفت و صنعت و سود و تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت که باختیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که هر لشکر بحکم پادشاه قاهر رزم دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است که از دولت جمهوریه برخیزد زیراکه پادشاه قادر است که هر کس را بخواهد بدرجه امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی دلها همه با یکتن باشد اما در دولت جمهوریه چه وقت هزار تن متفق خواهند شد که کسی را برفرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزار تن نتواند بیم و امید بود چنانکه از پیش رقم شد که فتح خان افغان با چهل هزار تن سوار دلیر چند کرّت بر سر ذوالفقار خان سمنانی یورش افکند ذوالفقار خان با چهار هزار تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آغروق او را بتمامت برگرفت و در افغانستان سی هزار تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ درآمدند و بدست ده هزار تن افغان یکباره مقتول شدند و از آن جماعت یکتن بسلامت بیرون نشد پس اگر گوییم یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد و آن از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت شدن بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را بمهالک اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکر تاختن انگریز را بافغانستان برمی نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر سخن مردم نامجرّب را استوار ندارند و با دولت ایران که حفظ هندوستان از بهر ایشان همچنین دیوار است نیکوتر باشند

**آمدن شجاع الملک و سپاه انگریز بافغانستان**

مع القصه ازین پیش بدان اشارت شد که شجاع الملک از عم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر شد و پناهنده دولت انگریز گشت در مملکت هندوستان میزیست و از کارداران دولت انگریز جامه و جامگی گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان شد و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزردگی داشتند و ازین روی افغانستان آشفتگی داشت چون این خبر

در پای تخت لندن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان همداستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را
فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا مدار لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سران و سرکردگان
سپاه انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را با راضی افغانستان تاخت شجاع
الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضه
هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه با فغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد
بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود
چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب
دار الخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیولی مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم
میشود بالجمله تا و صاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل راندند و آن اراضی را تحت فرمان آوردند
امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاتلت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت بنوائی او را ماخوذ داشته بند
بر نهادند و بهندوستان فرستادند و میجر پاتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود برحسب حکم شجاع الملک حکومت
کابل یافت و از پس آن پاتن جر که با بیست سوار از اعیان انگریز مامور بهرات شد و در آن بلده در آمده با کامران
میرزا مواضعه چند نهاد و معادل هفتصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات و
خرابی خانها بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان
با او حیلتی اندیشید آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را
از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش مسدود داشت اکنون بر سر سخن رویم
و مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه یکسال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار هرات
اوتراق کرد و تمامت افغانستان بجنگ و جوش برخاستند و همواره قلیل لشکری از ایران آن جماعت را شکسته
میساخت و در پایان امر از میمنه تا قندهار مطیع فرمان شدند و از آن سوی کارداران انگلیس نخستین شجاع الملک را
که از پادشاه زادگان افغان بود بسلطنت برکشیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در
تحت لوای شجاع الملک کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر
و سیم بکار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان هزیمت و نابود شدند و این خسران از سوء تدبیر و اغوای مستر مکنیل
بود که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد و بالجمله من بنده این قصه را از پس از لیفتننت ایری صاحب منصب
توپخانه و قورخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده و بخط خود و لغت خود نگار داده ترجمانی میکنم
خلاصه سخنش اینست که میگوید این جنگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را
روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان یوروپ و یکفوج سواره
نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چند
کرور تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمد
بدین شرح که کارداران دولت انگریز سر ویلیم مکنکتن را که سفیر کابلستان بود و بحکومت بندر بمبئی مامور
ساختند

ترجمه تاریخ مردم انگلستان در سفر افغانستان

# شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

ساخته شد و الکسندر برنس را بجای او نصب کرده با سپاه افغانستان به توقف جلال آباد حکم دادند و فوج جنرال سیل را نیز با ایشان همراه داشتند و اینوقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانستند و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الآخره برسید یکتن از مردم افغان باریک زی که ملا مؤمن نام داشت باتفاق مردی دیگر برحسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بمحال جنوبی کابل شتافت مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تفنگی بدیشان گشاده و از پیش براندند چون این خبر مکشوف افتاد گروهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاخت آنجماعت چون قوت منازعت نداشتند بقلل جبال گریختند و این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده بغارت قوافل و نهب کاروانیان و سد طرق و شوارع پرداختند و در سه فرسنگی کابل سیقناقی کردند لاجرم طریق آمدشدن از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در اینوقت محمد اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر در کوه و کمری گریخت با جماعتی از مردم خود بقتریه بامیان درآمد و راهزنان غلجائی بدو پیوستند و جمعی دیگر از غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان مقرر داشت کاسته بود با محمد اکبرخان متفق شدند و برشوریدند مکنیتن باتفاق منتس جماعتی از لشکر برداشته بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سه فرسنک از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان غلجائی برایشان تاخته سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و بخویشتن داری پرداخت جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته به منتس پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبرخان راه برگرفت اما اندک تاخت و تاز افغانان ایمن نبود و برخویش ترسان بود و شب بیستم رجب دیگرباره سپاهی از کابل به منتس پیوست و همگروه دو روز دیگر با افغانان رزم زنان به تبرق که مکمن محمد اکبرخان بود راه نزدیک کردند و قوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجائی بدگمان شده او را ماخوذ داشت و ازین روی خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را یک یک گرفته محبوسا بلندن فرستند بر شورش و غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجائی یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر میجر گریفس با لشکر خود بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز غره شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر دکاکین و حجرات خویش را استوار دربستند و همگروه بر الکسندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را که سپرده جان سن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالاحصار شهر جای داشت یکتن از پسران خود را و گروهی از افغانان را با دو عراده توپ بآرامش ایشان حکم داد و سودی از آن دیده نشد اما لشکر انگریز لشکرگاهی که هزار ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت اوتراق داشتند و باستیانی محکم افراخته بودند و قلعه جداگانه داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم درین دار و گیرها بال و هیجان و بیتر و دیگر انزن نایب میجر مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو گرفتند و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود مسخر داشتند و جمعی تفنگچی نگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز با قلعه که آذوقه انباشته بود مسدود افتاد و آنگاه قلعه آذوقه را محاصره دادند و از کارداران انگریز خطائی بزرگ

بود

بود که علف و آذوقه را دور از لشکرگاه انباشته بودند بالجمله لِفْتِنَنْت وارن فوج پنجم هندی با یکصد تن حافظ و حارس قلعه بود امّا دفع افغانان را نمیتوانست کرد و این خطای دیگر از خردمندان انگریز بود چه قلعهٔ آذوقه را انگاه که دور از لشکرگاه کردند واجب افتاد که چندان حافظ و حارس بازدارند که دشمن برآن غلبه نباشد مع القصه انگریزان بدان رضا دادند که دست از قلعهٔ آذوقه بازدارند و مردم خود را بسلامت بلشکرگاه آرند پس کَپِتِن بُویْن فوج چهل و چهارم با دویست تن راه برگرفت باشد که لِفْتِنَنْت وارن را از آن مهلکه نجات دهد از قلعهٔ محمد شریف و باغ شاه افغان را هدف گلوله ساختند و تگرگ مرگ بر او باریدند کَپِتِن و مردم او مقتول و مطروح افتاد و معدودی از آن سپاه و سه تن از نایبان او مجروح بازلشکر شدند از پس آن هنگام نماز دیگر لِفْتِنَنْت کارون با صد تن و یکدسته از فوج پنجم سواره نظام باعانت لِفْتِنَنْت وارن و مردم قلعه بیرون شدند هم از ایشان هشت تن مقتول و پانزده کس مجروح شده بازگریختند در این وقت کَپِتِن بُویْد سیورساتچی نزدیک سردار سپاه آمد و غوغا برداشت که اگر این قلعه تسلیم دشمن شود معادل صد هزار تومان منهوب شود و این سهل باشد از این صعبتر آنست که ما را افزون از دو روزه آذوقه در لشکر نیست و آن قوت نداریم که از جای دیگر حمل آذوقه توانیم کرد سردار سپاه از اصغای این کلمات هراسناک شد و پیتوانی نزدیک لِفْتِنَنْت وارن حکم فرستاد که چندانکه توانی بحراست قلعه استوار باش و ما نیز ترا مدد خواهیم فرستاد لِفْتِنَنْت وارن در پاسخ گفت که افغانان هم اکنون در زیر یکی از بروج قلعه نقب در می برند و مردم ما چندان هراسناکند که بسیار کس خود را از فراز باره بزیر افکنده بلشکر میگریزند هم امشب اگر ما را مدد نرسد کار از دست بیرون شود لاجرم چون شش ساعت از شب سپری شد سردار سپاه با وزیر مختار و دیگر سران لشکر مشورت کرده سخن بر این نهادند که هم امشب باید مدد بقلعهٔ آذوقه فرستاد و افغانان خوی آن ندارند که در شب بیدار و نگاهبان باشند و از در پیش بینی کَپِتِن جان را جاسوس فرستادند تا از افغانان خبری آرد کَپِتِن برفت و بازآمد و گفت جماعتی از افغانان مجلسی کرده از بهر یورش قلعه سخن بمشورت همی کنند از این حدیث انگریزان در فرستادن معین تقاعدی کردند تا سفیدهٔ صبح سر برزد و افغانان دلیرانه یورش دادند و در قلعه را آتش در زده بسوختند و درون شدند لِفْتِنَنْت وارن چون این بدید از راه دیگر که از بهر گریز بدیوار قلعه کرده بود با مردم خود بیرون شد و بلشکر گریخت اجودان باشی او را مخاطب ساخت که از چه روی قلعهٔ آذوقه را بگذاشتی و بگریختی در پاسخ گفت اینک من حاضرم از سران سپاه انجمنی کنید تا سخن کنیم بزرگان لشکر چون نخست لشکری لایق نگاهبان قلعه نساختند و هم در این وقت لشکری بدو ایشان نتاختند محاجه و مداقّه او را از طور خرد دور دانستند امّا انگریزان ضعیف شدند و افغانان دل قوی کرده از آن قلعه حمل آذوقه پرداختند در این وقت بزرگان انگریز هم از بیم جوع هم از غیرت نام و ننگ عظیم دلتنگ شدند لِفْتِنَنْت ایری که قصهٔ افغانستان را او باز آورده در تسخیر قلعهٔ محمد شریف تصمیم عزم داد و بر ذمت نهاد که طریق یورش قلعه را با توپ ایمن کند تا لشکر در رود پس سردار سپاه مِیجَر سوین فوج ششم پیادهٔ هندی را مأمور بیورش ساخت امّا مِیجَر که می بایست همه جا بر پیش روی سپاه برود چون راه برگرفت خود را در پناه دیواری کشیده داشت سردار سپاه چون این بدید دانست که این چنین مرد بنبرد نتواند کرد پس لشکر را مراجعت فرمود و روز دیگر اعداد کار کرد و لِفْتِنَنْت رِیْنْبُد را با صد تن

گرفتن افغانان قلعهٔ آذوقهٔ انگریزان را

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

با صد تن از فوج پیاده چهل و چهارم پادشاهی برانگیخت و همچنین ویلس را با صد تن از فوج پنجم پیاده هندی و دیگر اشتر را
با صد تن از فوج سی و هفتم پیاده هندی فرمان کرد و بر این سرکردگان کرنیل دنیس را سردار فرمود و این جماعت
ساخته جنگ شده نخستین لختی دیوار قلعه محمد شریف را با توپ پست کردند آنگاه یورش برده قلعه را مسخر داشتند
و همچنان یک نیمه باغ شاه به تسخیر انگریزان آمد و از طرف دیگر سواران افغان و انگریزان با یکدیگر رزم داده در میانه
عبدالله خان بدست کپتن اندرس مقتول گشت و افغانان نیز جلادت کرده کپتن مکنزی را با جزایرچیانش
از باغ شاه اخراج کردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم قزلباش کابل که تاکنون برکناری بودند و با هیچ طایفه مبارزت
بیرون نمی شدند در این هنگام افغانان را بقوت یافتند نیز و ایشان شتافتند پس افغانان روز هشتم شعبان زیر برج
قلعه محمد شریف را نقب زدن گرفتند و لشکر انگریز را هراسناک کردند و از طرف دیگر انگریزان را در سنگر نیز
خورش و خوردنی اندک بود چنانکه وزیر مختار بزحمت فراوان و بهای گران قوت لشکر را افزون از یکروزه نمیتوانست
بدست کرد و در چنین وقت چون سردار سپاه مریض بود تبدیل او واجب مینمود لاجرم وزیر مختار کس بطلب
بریگدیر شلتان فرستاد و او با یک عراده توپ و صد تن پیاده فوج چهل و چهارم پادشاهی و تمام فوج ششم شاه
شجاع از بالاحصار بسنگر آورد و مقداری آرد گندم نیز با خود بیاورد و از آن بعد از ورود بسنگر بجای آنکه لشکر را قوی دل
کند گفت سپاه انگریز را با افغانان قوت مقاتلت نیست و بر زیادت از این پس زمستان در پیش است و جماعت
یکتن از ما را زنده مجال مراجعت ندهند بهتر آن است که اگر توانیم از اینجا سفر کرده خود را بجلال آباد رسانیم لشکر انگریز
چون از شلتان اینگونه سخن اصغا کرد دهشت و وحشتی بزرگ در ایشان افتاد و اما سردار سپاه در پاسخ گفت
ما همه جا باید حفظ و حراست خویش کنیم و از سنگری که امروز مکمن و مامن ماست بیرون شدن و در بیابان با افغانان
رزم دادن خود را بدهان شیر افکندن است این اختلاف کلمه در میان لشکر همه دیگر انداخت و لشکر را افزون
از دو روزه آزوقه بدست نبود و هم در اینوقت افغانان از جانب شرق و غرب سنگر بر بلندیها عروج کردند
و آهنگ یورش نمودند و از یک برج قلعه که ریکاباشی نامیده میشد و با سنگر یک تیر پرتاب بر زیادت مسافت
نداشت چون باران بهار گلوله شمخال و تفنگ بر سنگر میباریدند وزیر مختار چنان صواب شمرد که شلتان برج
ریکاباشی یورشی برد و زحمت آن سوی را از سنگر بگرداند بالجمله تمامت لشکر انبوه شدند و خواستند از
طرف شرقی سنگر بیرون شوند کپتن بلو که سردار دو دسته پیاده افواج شاهی بود خواست از دروازه سنگر
بیرون شود و از اقتحام لشکر راه را یاوه کرد و از جای دیگر سوراخی از سنگر بدست کرده بیرون شتافت
و در این هنگام از رزم افغانان چنان بهراسید که گویا مرگ را بچشم خویش همی دید و در زمان جمعی از شجعان
ایشان مقتول گشت کلنل مکرل سردار فوج چهل و چهارم باتفاق لیفتننت برد از فوج ششم شاه با گروهی
از سپاه یوروپ و قلیلی از سپاه هند بزحمت تمام بدو ایشان بیرون شدند افغانان چون این بدیدند تاختن
کرده میان هر دو لشکر حایل و حاجز شدند و از آنسوی کپتن بلو را با مردمش محصور کرده تیغ در ایشان نهادند.
شلتان از نگریستن این حال آتش حمیتش زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا لشکر از جای بجنبید و همدست حمله
بردند باشد که آن جماعت را نجات دهند افغانان بتاختند و ایشان را لختی باز پس بردند و انگریزان دو کرت

دیگر حمله دادند بالجمله در حمله سیم وقتی بردم خود رسیدند که از آن جماعت جنرل لیفتننت برد و یکتن از سپاهیان دیگر کس بجای نبود واین دو تن رزمی مردانه دادند چه سی تن از افغانان را درین جنگ با گلوله تفنگ پست کردند و از انگریزان دویست تن مقتول گشت اما در این کره دو قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار رود و قلعه کوچک دیگر که مقداری گندم انباشته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان بحمل گندم پرداختند و یک نیمه آن گندم را بلشکرگاه آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار نقب دربردند و آتش در زدند و دیگر باره آن قلاع را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی از افغانان از طرف غربی لشکر سه عراده توپ بر پشته عروج داده بلشکر گشادند وزیر مختار در دفع ایشان استوار گشت شلتان بفرمود تا میجر ثرین جماعتی را برداشته دلیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان برفت که بین الفریقین افزون از دوازده ذرع مسافت نماند با اینهمه پیاده افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند و بگشادن توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سواره افغان از جنگ روی برتافت و روی پیادگان را جبرا برگاشت سپاه انگریز درین وقت فرصتی بدست کرده پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هزیمت کردند و یکعراده را شکسته توپ آن را بخاک افکندند و دو عراده دیگر را برگرفته بلشکر خویش آوردند و بعد ازین فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و لیفتننت و اکر با گروهی از سواران بی نظام در شبها از بالاحصار توانستند حمل آذوقه بلشکر کند اما از بیم زمستان و آمدن برف و سد طرق هراسنده بودند وزیر مختار بر آن بود که لشکر را برداشته ببالاحصار کوچ دهد و شلتان این رای را استوار نمیداشت و هم درین وقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که درین زمستان هرگز ما را آن قدرت نباشد که بدو شما لشکر فرستیم و این خبر مردم لشکر را دل شکسته کرد و بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر لشکر محمد خان که میان لشکر انگریزان و بالاحصار راست یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالاحصار مانعی و دافعی نباشد استورت مهندس گفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رای را بکار نباید و چون از قریه بیجا رو همه روزه انگریزان آذوقه بلشکر می آوردند و از افغانان زحمت فراوان میدیدند بدان شدند که آن قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند میجر سوین از فوج پنجم هندی با جماعتی بفتح آن قریه مامور شد و وقتی برسید که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را تحت فرمان داشتند میجر سوین بی نیل مرام مراجعت داد و درمیانه لیفتننت ایری نیز جراحتی برداشت و روز بیست و دوم شعبان محمد اکبر خان از بامیان بکابل درآمد و افغانان در گرد او انجمن شدند و ازین طرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعه بیجارو یکدل گشتند وزیر مختار نیز شلتان را تحریض داد چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشته های چند که افراشته بر لشکر بود بدست میشد و از شر دشمن ایمنی حاصل میگشت بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته برزیادت نیم دسته از سواره نظام با یکعراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن کس نبود پس دهان توپ و تفنگ گشاده شد میجر سوین باتفاق میجر کرشا که مامور بفتح قلعه بودند دروازه قلعه را نشناختند

سرنمودن افغانان محاصره ریکا باشی

دانزاهی

و از راهی که با چوب و تخته کرده بودند یورش بردند لاجرم میجر سُوِیتَن مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و بقیت هزیمت شده باز تاخت آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر کرشا و صد تن سالدات مهندس بپرداختن سنگر مامور ساخت تا مبادا شبا هنگام افغانان آسیبی بسپاه رسانند اما ایشان بساختن سنگر دست نیافتند و کاری که چندین واجب بود مواظب نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل در جبل دیگر یک تیر پرتاب مسافت جای داشتند پس آهنگ ایشان نمودند در اینوقت بصوابدید کُونل اُولِیوَر انگریزان بصورت قلعهٔ بر صف شدند و سواران نظام در قفای ایشان رده راست کردند اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده لِیفتِنَنت واکَر را حمله ار دادند شربت القتل از میانه جلادتی کرده عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضرب گلوله جراحتی کرد لکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و غلیان عطش تاب و توان گشته هزیمت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم بدفعه رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برگاشتند توپ انگریزان و قورخانه بدست افغان افتاد و اینوقت چون بسبب جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرده دیگرباره توپ خود را استرداد نمود و از قورخانه از سنگر سحرگاه رسانیدند و دهان توپها را بر روی افغانان بگشودند جماعت افغان چون این بدیدند دیگرباره انجمن شدند و سر بر تافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله افکندند و تمامت توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و با شمشیرهای کشیده بنظام پیادگان در تاختند و ایشان را پراکنده ساختند که دو کس باهم نمی توانست بود لاجرم هزیمتیان بهزار زحمت بسنگر خویش درگریختند و سواران افغان تا کنار سنگر تیز کتاز درآمدند میجر کرشا با معدودی خود را بسنگر برد و فوج پنجم شاهی و جزایرچیان از پیش روی افغانان درآمده بر زیادت از آن چیرگی بر ایشان نگذاشتند از آنجا افغانان بازپس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان جلادتی بسزا کرد لاکن در این جنگ توپخانه و قورخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هسرویّن و دیگر واکر جراحت یافتند کُونل اُولیوَر و جمعی از خمداران چون توقت آن نداشتند که با هزیمت شدگان خود را بسنگر در برند افغانان هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان واماندگان و گریختگان را که پراکنده بودند از پیغولها برآورده سر برگرفتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و مسالمت همی کردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب و رویت سالم در افغانستان چندان آشفته خاطر بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه در این جنگ چندین خطا کردند اول آنکه در چنین جنگی خطیر چگونه از یکعراده توپ بر زیادت بمیدان نیاوردند دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه چرا شب هنگام بیرون نشدند و در روز یورش دادند سیم آنکه با یکصد تن مهندس که برای بستن سنگر بردند چرا وقت ضرورت سنگر نکردند چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمی توانست حمله برد پیادگان را بصورت قلعه بر صف کردند و آنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی بنظام کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم درآویزند ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت بسنگر چرا چندان بتوانی حرکت کردند که یکباره تباه گشتند پیاده بسرعت بسنگر در روند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس کمتر مرد با هوش و خرد

خطای تدبیر انگریزان در مقاتله با افغانان

باقی نبود در این وقت کپتن کنسل لی از بالاحصار نگاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن براین گذاشتند که بی توانی ببالاحصار کوچ دهید و لشکر را بگذارید هنوز شلتان این رای را بصواب نمی شمرد در پایان امر انگریزان بطلب مصالحه بیرون شدند عثمان خان باریکزئی که از خویشاوندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محمد زمان خان که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن بلشکر دفع داد و همچنان بلوا کپتن را روزگاری دراز حراست نمود و سخن براین وارد که افغانان همی گویند لشکر انگریز می باید یکباره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش بیناتریم و هر کرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان دیدار کرد و سخنی چند از در مداهنه و مهادنه بگفت افغانان بر طریق تکبر و تنمر رفتند و بیرون طاقت آرزوئی چند بجستند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز براین بگذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان بالاحصار یورش بردند میجر اپوارت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده مراجعت داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل بیمارو صعود کردند و چند توپ بلشکر بگشادند و چون شب درآمد بر لشکر محمد شریف یورش دادند اما فتح ناکرده بازشدند و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره که بر رود کابل بسته بود خراب کردند و روز ششم رمضان لشکر محمد شریف را بقوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را از آنجا هزیمت دادند

## تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و کیدت جماعت افغانان با ایشان

روز هشتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند و در صوابدید این امر سجلی نگاشتند شلتان باتفاق ذکنتیل و دیگر چمبر نیز بر آن سجل خط نهادند و خاتم بزدند روز یازدهم رمضان وزیر مختار کپتن لارنس را باتفاق ترور و دیگر مکنزئی را برداشته با معدودی از مردم خود از لشکر بیرون شد و در برابر جبل سیاه سنگ که لختی از لشکر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند و بنشستند نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و حفاوت رفتند و در هر محل او را مکانتی عظیم نهادند آنگاه معاهده جدید را که نگار داده بود برایشان خواندن گرفت بدین شرح که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یک تن از بزرگان افغان نزد ایشان بگروگان باشد تا خوردنی و بارکش از انگریزان باز نگیرند و بتوانند بسلامت از آن اراضی بیرون شوند بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در لودیانه باند سالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاش تسلیم کنند و اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان بارگیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و ازین پس سپاه انگریز با افغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی بر زیادت خواهد بود و بالجمله صورت این معاهده بنزدیک محمد اکبر خان بردند و لختی جرح و تعدیل کرد آنگاه مقرر داشت

مقرر داشت که همه روزه آذوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه روزه لشکر را پرداخته بسپارند درینوقت انگریزان بکار
نقل و تحویل پرداختند و چنان هراسناک بودند که سر از پای نمی شناختند سپاهی که در بالاحصار بود بزحمت و
ذلت بسیار بلشکرگاه آوردند تا باتفاق کوچ دهند اما محمداکبرخان ایشان را علف و آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع
و سنگرها که انگریزان تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند دل ما گواهی نمیدهد که ایشان را خورش و خوردنی
فرستیم یا بارگیر از بهر حمل ایشان حاضر کنیم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم بارید و کار مردم انگریز یکباره پریشان
شد ناچار روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند روز بیستم رمضان
باز وزیرمختار مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد او را گفتند یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید بما گذارید
وزیرمختار از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استورت مهندس بر پای خاست و گفت تا چند این ذلت بر خود
خواهیم گذاشت باید همگروه روانه جلال آباد شد تا هرچه مقدر شده بظهور رسد کس سخن او را وقعی نگذاشت و
دیگر بار وزیرمختار محمداکبرخان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتان کابلی و دیگر کپتان ایری را نیز نزدیک ایشان
گروگان فرستاد و کالسکه کپتان گرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر بر حسب خواهش
محمداکبرخان تفویض او کرد و روز بیست و دوم رمضان مستر اسکینر که در مدت مقاتله اسیر شده و در خانه
محمداکبرخان میبود بلشکر آمد و با وزیرمختار گفت محمداکبرخان شما را پیامی صعب فرستاده وزیرمختار چنان
آشفته شد که زبانش از کار رفت بالجمله اسکینر با وزیرمختار گفت که مکنون خاطر محمداکبرخان آنست که فردا
وزیرمختار با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی از غلجائی نیز حاضر خواهند شد
تا عهد و پیمان استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را اعداد کنید تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه
محمدخان کرد ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم در آن مجلس محمدصدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمدخان باکی
نیست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که گوئی برغبت خویشتن میروند و شجاع الملک درین مدت بنام پادشاه باشد و محمداکبرخان وزارت او
کند بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریز سی لک روپیه بمحمداکبرخان بذل کند و از آن پس نیز هر ساله
چهار لک روپیه برقرار دارد وزیرمختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد
هم از بیم و هم از خجلت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله این مجلس بدینگونه بپای رفت و با اینکه ترور
لارنس و جمعی دیگر تفرس کردند که باز افغانان ترکتازی خواهند کرد سر از سخنان محمداکبرخان نتوانستند برتافت

قتل وزیرمختار انگلیس بدست افغانان

پس سخن بر این نهادند که جنرال الفنستون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر اینوارت میباشد ساخته جنگ
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کنند و سر ویلیم مکنکتن با سپاه قراول که پانصد ذرع
دور از لشکر جای داشت بر صف شده منتظر ورود محمداکبرخان باشند مع القصه بر یکسوی سپاه در فراز
پشته انگریزان بساطی بگستردند و وزیرمختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمداکبرخان و خوانین افغان جلوس کردند
درینوقت محمداکبرخان وزیرمختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود او در جواب
تمهید عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هر یک از خوانین افغان یکتن از سرکردگان انگریز را با خویش

مشغول کرده سواران افغان یک یک دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و خوانین افغان نیز با
محمد اکبر خان هریک بازوی یکتن از سرکردگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر در بردند و مسیر برگرفتند و زیر
مختار را نیز کشان کشان همی تاختند و او فریاد و واغوثاه بلند میساخت پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر
باز کردند آنگاه سرش را برگرفتند لیفتننت ایری که قصهٔ افغانستان از نگارش او بجای رسید درین هنگام بدست
محی الدین افغان اسیر شد وی نگذاشت خون او بریزند و او را ردیف خود کرده از آن مهلکه بدر برد و از آن پس نزدیک
محمد اکبر خان آورد محمد اکبر خان با چشمی پرخشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید هم اکنون
از کیفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بملا مؤمن افغانش بسپرد و بالجمله سر وزیر
مختار را در بازارها عبور دادند و جسد ترور را از طاق بازار بیاویختند و اسکینر را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول
ساختند و روز بیست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نوبنیان مصالحه کردند میجر پاتنجر که بجای
وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد و او را گفتند نخستین باید توپخانهٔ خویش را با ما تسلیم کنید و افزون از شش عراده
توپ با خود حمل ندهید دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اثقال و اموال خزانه دارید با ما بگذارید و بگذرید سیم
آنکه جماعتی از بزرگان خود را بگروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بگروگان باشند
چهارم آنکه چهارده لک روپیه بر حسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود و چون او مقتول گشت
شما باید دین او را بگذارید اگرچه این سخنها بر میجر پاتنجر صعب بود اما مجال سر برتافتن نداشت این هنگام با جنرال
الفینستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد ازین همه تکلیف شاق
و تشیید میثاق بیاشوبند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا
باید چندین حمل گران برگردن دولت گذاشت یا باید در همین بالاحصار کابل اقامت داشت و رزم داد
و اگر نه راه جلال آباد برگرفت و هرچه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد اگرچه این سخنان از حصافت
عقل و سورت خاطر بود عجبی نیست که اگر کار بدینگونه میکردند بر افغانان چیره می شدند اما جبن و بددلی
عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نمی شناختند و صواب
از خطا نمیدانستند در پاسخ گفتند ما را درین زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست بلکه هیچوقت ما مرد ایشان
نتوانیم بود و آورد ایشان نتوانیم ساخت پس رخت عزت خویش را بگذاشتند و ذلت بر داشتند و هم در ذلت
روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند مع القصه روز بیست و نهم رمضان اول کپتن درّم مند دوم کپتن
والش سیم کپتن واربُرتن چهارم کپتن وِب را با زنان و فرزندان بگروگان نهادند و ایشان را در خانه
زمان خان برده در پهلوی کپتن کونولی و کپتن ایری جای دادند و لیفتننت ماکنان مریضان را و زخمداران را
بشهر کابل در برده در پناه یکتن از بزرگان افغان مداوا کنند و پنج عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند
و اطبای افواج را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برفی بزرگ ببارید و افغانان نیز در
کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند بالجمله روز دیگر سپاه انگریز راه برگرفت و از کثرت برودت
هوا کار بر ایشان سخت و صعب بود و ایشان را دوازده هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خرد و بزرگ

میداد

میداد با قلت علف و آذوقه رهسپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ حمل و لوه تا کنار
رود خانه طی مسافت کردند و در اینجا چون پل استوار بر آب نبود تا شامگاه بحمل شتر و بارگیر مشغول بودند و
افغانان ایشان را دشنام همی گفتند و سخره همی کردند حرکت چنداول سپاه تا شبانگاه کشید و پنجاه تن از مردم
هندوی مثل بر سر برف بمردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی بمردند
و با این همه زحمت یکفرسنگ و نیم طی مسافت کرده بمنزل بکرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت
سرما جان بدادند و روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت
نتوانستند با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه که میان گوسفندان در روند از قفای انگریزان
میراندند تا میان صف در میرفتند و احمال و اثقال ایشان را در میربودند و همچنان یک عراده توپ
نیز گرفته نزد محمد اکبر خان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بگروگان گرفتند و مردم انگریز
از نو پیمان دادند که تفنگ کش کشاده نشود و بشرط آنکه حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند باین ذلت و محنت تا
منزل تب خاک آمدند روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن گلوله شمخال و تفنگ کردند میجر شین فوج چهل
و چهارم با پیادگان آهنگ مدافعه کرد لکن مفید نبود و همچنان محمد اکبر خان چند تن دیگر بگروگان بگرفت و کار
بدینگونه رفت تا براهی که خورد کابل نام دارد برسیدند و در اینجا دره ایست که پنج میل طول آنست و در نشیب
آن دره رودی میگذرد و بر کمرگاه آن جبل رفیع جاده ایست که تا کنار رود شصت ذرع سراشیب است
و از آنسوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان بگشادن تفنگ و سد طریق در آمدند و جماعتی
از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و یک عراده توپ را باز ماخوذ داشتند و توپچیانش را بکشتند
بالجمله تا لشکر انگریز بخورد کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یکباره
منهوب گشت در آن منزل نیز برفی بشدت بیارید و در همه لشکرگاه چهار خیمه بیش نبود یکی جنرال داشت
و دو از بهر زنان و اطفال بود و سه دیگر زخمداران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان در اینجا بمردند روز نهم
شوال که زندگان آرزو بمردگان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل گفت بباشید که محمد اکبر خان
از نو سخنی آورده همی گوید که کوچ دهند و زنان او را باشد و زخمداران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از کابل
تا بدینجا خوردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس بیکس بودند چه شوهر
و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه که در بر داشتند اموال ایشان بنهب و غارت
شده بود با اینهمه بسخن محمد اکبر خان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زنده بمانند روز دهم شوال لشکر
انگریز همه در طپش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام
سپاه یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود
و افغانان بر فراز جبال برآمده طرق و شوارع را همه جا مسدود داشته بگشادن تفنگ مشغول بودند و مردم
هند تفنگها را انداخته هزیمت میساختند در این وقت افغانان بر سپاه انگریز تاختن کردند و با تیغ کشیده بسیار
کس بکشتند بالجمله در اینجا سپاه هند تمام کشته شدند خزانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد چون لشکر انگریز بقصر جبار رسید از جمع سپاه پنجاه سوار توپخانه یکعراده توپ دوازده پوند و هشتاد پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سوار از تمامت سپاه انگریز معدودی از تابعین بمنزل رسیدند و دیگر هر که بود مقتول گشت و هر چه بود منهوب شد تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و از دامان جبل فریاد زخمداران و بیماران همی بر میرفت همانا از روزیکه از سنگر بیرون شدند تا این منزل پنجاه تن از سرکردگان بزرگ یوروپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با اینحال شکایت نزد محمد اکبرخان بردند در پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم در اینجا افغانان از کشادن تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند در پایان کار آن مکتوب که بدست مردم انگریز مانده بود هم بگرفتند و داکتر کردیور را باتفاق داکتر دف با خود داشته با خود ببردند روز یازدهم شوال از منزل کتر سنگ کوچ داده روانه جکدلی شدند و شلتان با برخی از ابطال رجال چنداول سپاه گشت و همه راه بکار مدافعت بود و افغانان بقتل و اسر مشغول بودند هنگام نماز دیگر انگریزان به جکدلی رسیدند و بر پشته رفیعی برآمده در آنجا صف راست کردند باشد که خود را بجرئت و جلادت بنمایند و افغانان کمتر بقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را سه گوساله بود بکشتند و گوشت آنرا خام همی بلعیدند اما افغانان بر پشتهای فراخته تاخته ایشان را هدف گلوله همی ساختند در اینوقت محمد اکبر خان اسکینر را طلب داشت و آن بیچاره بامید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود و با جنرال گفت محمد اکبرخان سخن بر این دارد که میباید شلتان و جان سن را نیز بگروگان بگذارید و بجلال آباد در شوید اینوقت بانگ تفنگی برآمد و معلوم شد که اسکینر را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته بیفرمان روانه جلال آباد شدند اما از آنسوی چون راه سختی و صعبی در پیش بود افغانان خاربنها در آنجا تعبیه کرده بودند تا چون انگریزان عبور داوند بدان خاربنها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از تنگ خورده کابل از آنجماعت بکشتند و دوازده تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هرگز از ایشان همی بخاطر در نمیرفت پس یکبار بر ایشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج میکردند و افغانان یک یک و دو دو را بدست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول میساختند چون عدتی در ایشان نماند و بیشتر زخمدار و مانده شدند افغانان یکبار تیغ بیدریغ بر ایشان آزمودند سوتر و سه چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال آباد در رفت و آن داکتر بریدون بود و بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبرخان مراجعت بکابل فرمود و گروگانها را در حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زنان بدولت انگریز استغاثت بردند و کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده باز کابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

## شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارس ئیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپری گشت خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در دارالخلافه طهران بساط عید بپای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پرسشی بسزا فرمود و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال مجتازان و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون هنگام زندگانی نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر با جانب کرمان کوچ میداد آنگاه که از نایین به نه گنبد سفر کرد و آب باندازه مردم و دواب بدست نشد شصت سر اسب و پنج تن سرباز از تشنگی جان بداد و چه از نایین تا اغدا که بیست فرسنگ مسافت است جز در منزل نه گنبد که رباطی است و آبگیری که جز چشم سحاب چشمه ندارد و هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را حسین خان آجودان باشی مفوض داشت و فرمان کرد که در نه گنبد چشمه آبی احداث کند و جماعتی از بهر حفظ طرق و شوارع بگمارد تا مجتازان از شرب آب و زحمت صعالیک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود به یزد چندانکه در آن اراضی حفر آبار کرد آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در آن اراضی بسیار حفر آبار کرده اند و فحص آب نموده اند و بی نیل آرزو ترک گفته اند در این هنگام یکتن از پرهیزکاران را در خواب القا کردند که حسین خان را بگوی که از تلی که در کنار نه گنبد است آب توان جاری ساخت و آن تل را شنبد نام است حسین خان بعد از اصغای این قصه تا از کمان برآید کس فرستاد و در آنجا چاه کمانه کرد و بعد از بیست ذرع حفر چاه شش ذرع آب برجوشید و انبار گشت لاجرم حفر دو قنات کرده یکی را خضرآباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده و از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در آنجا سکون کرده حافظ مترددین باشند و از نه گنبد تا اغدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد یکربع از قنات اهرستان را که خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت و هم در اینسال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت بشیراز همی کرد حسن خان کلهداری و شیخ جباره خان کنگانی و شیخ خلفخان علویه را که از اشرار اراضی گرمسیر بودند مغلولا با خود کوچ داد و قلعه شهریاری را در عشر آخر صفر مفتوح ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا بآب رودخانه که سه جانب آن کوه را محیط است بر سنگ خاره حفر نموده فرهاد میرزا بفرمود تا با سنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست نمود که مامن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و صنادید مملکت فارس بعرض کارگزاران دولت رسانیدند که فرهاد میرزا می نایب الایاله فارس را در قدم صداقت لغزشی افتاده و بخیالات بعیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیگر دولتی داده و اکنون چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس پیوسته شود کارها بکام خواهد کرد اگرچه با اتحاد دولت ایران و انگلیس اینگونه آلایش زلال صدق و صفا را مکدر نمی ساخت لاکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را بصواب نزدیکتر دانست تا مبادا در میان دولتین بینونتی اندازد لاجرم برحسب فرمان فرخ خان غفاری کاشانی

پیشخدمت خاصه روانهٔ فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را ماخوذ دارد و صورت حال را باز دانسته بعرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار بدرگاه شد و از آنسوی خانعلی خان ممسنی که در ماهور میلاتی گریخته بود و پوشیده از مردم بشیراز آمده پناهنده توپخانه گشت فرهاد میرزا او را مطمئن ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر بمیان قبیلهٔ خویش رفت و علینقی خان بختیاری برادر محمد تقی خان که از سپهر خان معتمد الدوله گریخته بود نیز نزدیک فرهاد میرزا آمد او را نیز روانهٔ دار الخلافه نمود در اینوقت فرخ خان از دار الخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میکردند بعرض رسانید کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که اخبار گذاری بدان اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مامور بحکومت فارس گشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت و هم درینسال میان دولت علیّهٔ ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد تشیید گشت و میرزا جعفر خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دولتین عهدنامه بشرح نگاشتند و خاتم برزدند بدینگونه

## صورت عهدنامه دولت علیّهٔ ایران با دولت بهیّهٔ اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیّهٔ ایران و دولت بهیّهٔ اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمهٔ دولت چنین یافتند که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هردو علی السّویه مناسب دیدند که من بعد مابین دولتین بهیّتین و تبعهٔ آنها اساس دوستی و آمد شد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبهٔ سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار اید الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیّهٔ ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان مهر تمثال صورت همیون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجهٔ اول افتخار دولت عثمانیه را درضمن اختیارنامه جداگانه درین خصوص وکیل مطلق و مختار نموده و همچنین بدر منیر ابهت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ایزدپل ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امر سلطنت ملقب ولیعهدی بحضرت بال دومروار جبیر ترو صاحب اختیار مملکت و یک توار و مریلا محول است از طرف خود موسیو آن تونی لویس دکاردونا صاحب نشان مشهور ممتاز چارلس سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزدپل کتالنک و صاحب نشان عیسوی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل کرمقدس بیت المقدس صاحب

نشان

# شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه اجزای مشورتخانه سلطان ایزوپیل کتانک نویسنده خاص پادشاهی وزیر مختار دولت مشارالیهما در آستانه علیه روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامه یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت ماده آتیه باین نهج دادند ماده اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه طرفین الی ماشاءالله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین علیتین ماذون باشند که بآزادی تمام و امنیت بمملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند و خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین دیوان بهیچوجه ممانعت نشود بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که بسیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و بقدر مقدور باستراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت از آنها کنند ماده سیم در حق تبعه دولتین بهیتین که بعنوان معامله و تجارت و سیاحت بمملکت یکدیگر تردد نمایند از وقت ورود الی وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها بهیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نگردد و مگر آنکه از امتعه آنها مثل دول متحابه گمرک گرفته شود ماده چهارم دولتین علیتین بجهت آسایش و اطمینان تبعه خودشان که بتجارت یکدیگر آمد و شد خواهند کرد ماذون خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل التجار اقامت کند دولت علیه ایران ماذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل التجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دارالخلافه طهران و یکنفر دیگر در دارالسلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل التجار از طرف دولت علیه ایران در مدرد پایتخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در یک بندر دیگر که دولت ایران مناسب داند وکیل تجارت نصب نمایند ماده پنجم هر وقت که درخصوص معامله و داد و ستد مابین دولتین معاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت باستحضار وکیل التجار آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعه دولتین مفلس و باشکست شود میباید بعد از ملاحظه دفتر رسائل و مرسول و طلب و تنخواه آن اموال و اسباب او فیمابین ارباب طلب بطور غرما تقسیم گردد و اگر یکی از تبعه طرفین وفات کند مخلفات او باید بوکیل التجار آن دولت تسلیم شود ماده ششم اگر یکی از دولتین معاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید از این رهگذر بدوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بهیچوجه خلل و قصور نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که فیمابین دولتین بنهج مذکور که گذشته در ضمن هفت ماده قرار داده شده است بیاری خداوند یگانه امنای دولتین معاهدتین جمع همواره آنرا دایم مرعی داشته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهند رسانید و انشاءالله در مدت پنجاه و یا کمتر عهدنامه مزبور با مضا و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده که بتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بسیاق واحد انجام پذیرگشته بعد از مهر و امضای طرفین در دارالخلافه اسلامبول بتاریخ نهم مرح مطابق بیستم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله گردیده و هم در این سال حبیب الله خان امیر توپخانه بعد از مراجعت از سفر

بلوچستان و فتح شغهل و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان و افغانستان بدست کرده بود برگ و سازی ملکانه طراز داشت درین هنگام در دار الخلافه طهران بساط عیش و عرس بگسترد و دختر آتا خان را که از بزرگان قبیله شاهسون بود و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست و جماعتی انبوه از صاحبان مناصب توپخانه را بفرستاد تا او را از خانه پدر با هودج زر کوچ دادند و تا قریه کن که سه فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام پذیره او شدند و ازینطرف امیر توپخانه بساط شاهانه گسترده کرد و از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصله حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه دانست و توانست از جانوران مواشی و نخچیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان بری ذبح کرد و کرکس از آن پیش نشان میداد روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود هنگام نماز دیگر که امیر توپخانه آن غیرت ماه را چشم براه بود ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان برجای خویش سرد گشت حلاوت مغنیان بتلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان هودج زرین عروس را بسلب سیاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن اختر تابناک را بجانب آذربایجان رجع ساختند میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب بتکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی قریشی نسب از سادات شغهل سفر دار الخلافه کرده بسرای من آمد و بهزار گونه ضراعت مرا بشفاعت برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از شغهل با خود کوچ داده یکتن دختری است که بشرط زنی در سرای پسر من بود و من برای رهانیدن او پنجاه منزل تاخته ام و اینک حل این عقده بسرانگشت تدبیر تو شناخته ام وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورد و این معنی با امیر توپخانه یاد کرد و در پاسخ گفت بیست تن توپچی بپای کرده ام اگر این مرد را بدست کنند سر از پیکرش برگیرند وقایع نگار باز شد و این راز با او بازگفت و مرد خواهنده در پیغوله پناهنده گشت و روز دیگر امیر توپخانه درگذشت [illegible] قصه عروسی حبیب الله خان امیر توپخانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر یک را جداگانه فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس با دید میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواند و دین وام خواهان را نمیگذاشت خاصه رعایای تبعه دولت روسیه بیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون مردم را بتسویف و مماطله می انداختند کارداران دولت ایران و روس برای رفع اینگونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم برنهادند بدین شرح

صورت قرارنامه تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای رفع افلاس جعلی و رفع حیله جات و ورشکسته ها عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است فقره اول جمیع مستندات خرید و فروخت و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانه معتبر و در دفتر مخصوص

که حاکم

که حاکم هر ولایت مختوم بمهر دولت میدهد ثبت میکند در دفتر مذکور کل مطالبات از روی تاریخ و غیره و باید ثبت
کرده و تاریخ و نمره و دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره داشته باشد محکوک و قلمزده نباشد
فقره دوم مستنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی متعاهدین نوشته شود و نمره
در دفتر بزرگ نوشته شود فقره سیم چنانچه یکجا مطالبه تنخواه و تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است برخیزد آنکه
ثبت دیوانخانه اش قدیم تر است اول وصول خواهد شد این قرار داد مبطل قواعد غرما که هنگام افلاس
جاری است نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب ولی بخصوصه مستنداتی که موافق قاعده
در دیوانخانه صورت اعتبار بهم رسانیده است ترجیح دارد بر مستندات خارجی که مجری نخواهد بود مگر بعد از اجرای
مستنداتی که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را میتواند در مدت یکسال به دیوانخانه آورده
معتبر نماید فقره پنجم هر که مال غیر منقولی را بخواهد بفروشد یا بیع و شرط گذارد باید قباله و بنچاق را بدست مشتری دهد
و چنانچه سر وعده تنخواه را نداد بیع لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند خرید و
فروخت باید مشخص نماید که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پیش از آن مال غیر منقول بغیر
فروخته نشده باشد و نزد کسی بیع شرط و گرو نباشد فقره ششم ادای تمسکی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار
و بدهکار مهر و بمهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که تنخواه کلاً رسید و الا عند الضروره باقامه شهود و بیاد قسم
ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بدهکاری طلبکاران حق مطالبه خود را از ورثه مرده قبل از انقضای
وعده خواهند داشت مگر ورثه اموال مرحوم را رد نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه کسبه و تجار دعوی افلاس نمایند
باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده است و افلاس خود را هم ثابت نمایند همچنین شرکا و کار
کنان او هم قسم یاد نمایند که از اموال خود چیزی پنهان نکرده فقره نهم از این نوع ورشکسته ها دست بر میدارند تا ضامن
تن حاضر کنند و دیوانیان اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد در صورتیکه ثابت شود که بعد از
ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته اند آنچه از توامشان که هیچ وجه دخلی با مور شکسته نداشته باشد بارث
بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود فقره
دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اتفاقی و از غرق ثانیه و از غارت دشمنان باشد درین صورت بعد از دادن
ضامن تن نیست فقره یازدهم سزای مفلس حیلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و [illegible]
تخفیف سزای آن در باره موارد استثنائی منحصر باعلیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود و مفلس حیلی باید مدت
طول مرافعه اش در حبس باشد و با احدی هم نباید مرافعه نماید جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دوباره تجارت نمیتواند
نمود و مباشر شغلی نمیتواند شد همین سزا برای رفقای او و برای اشخاصیکه اموال نهان داشته اند باقی خواهد بود فقره
دوازدهم شرط نامجات شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است و همچنین شرط نامجات
و بخشش ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال ورشکسته فیما بین طلبکاران بعد از
چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس ورشکسته از قبیل چیزهائیست که زود ضایع و تلف میشود مثل چارپا و آذوقه و
سایر بلا درنگ نقد نمایند و مال التجاره که بعد از اشتهار افلاس بدست مفلس میفروشند باید در گمرک ضبط شود

و بدیوانخانه فرستاده و همچنین هر نوع مراسلات باسم مفلس که مشعر بر عدم صدق افلاسش باشد باید بدیوانخانه رسانند فقره چهاردهم مادامیکه مفلس کل قروض خود را ادا ننموده است باز بدهکار حساب خواهد شد طلبکاران به رضای خودشان برای طلبهای مابقی مهلت خواهند داد و در آن اثنا هر چه حاصل او شود و بارث باو برسد عوض قروض داده شود فقره پانزدهم چنانچه در مقابله دفتر ثبت یا مستندات نقیضش ظاهر شود و دیوانخانه ثبت را بآن قلب نموده باشند دیوانخانه باید از عهده قروض ورشکسته برآید فقره شانزدهم آنهائیکه مفلس جعلی حساب میشوند از اینقرار می باشند اول اینکه شکسته افلاس خود را ثابت نماید و بطریق واضح حساب نقد و جنس خود را که از مردم گرفته است بدهد دوم آنکه بنهان و آشکار جنس تجارتخانه میبرد سیم آنهائیکه افلاس خود را دانسته بعد از ظهور افلاسش بقصد خوردن مال طلبکاران بخشندگیها کرده چهارم آنکه مال غیر منقولی را که سابقا بغیر فروخته است یا بیع و شرط گذاشته مجددا بفروشد یا بیع شرط گذارد پنجم اینکه مال وقف را بفروشد یا بیع شرط گذارد فقره هفدهم اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری سوای در بعضی مساجد و اماکن شریفه که از قدیم الایام مثل خانهای علمای نامدار و عمارات پادشاهی بست بوده اند بستها را یعنی بست خانهای مردم را موقوف فرموده مقرر میفرمایند که هیچیک از رعایای این دولت جاوید مدت مقصرین را مثل دزد و مفلس و سایر را بخانهای خود راه ندهند و هر که خلاف حکم نماید مورد مواخذه پادشاهی خواهد شد فقره هیجدهم چون بجهة پیشرفت امر تجارت همه جا ملک التجاری ضرور است لهذا اولیای دولت قاهره در همه جای ایران که تجارت کلی میشود ملک التجار تعیین خواهند فرمود دیگر اینکه هر وقت کار تجار بهیه دولت روسیه بدیوانخانه رجوع میشود باید قطع و فصل آن در حضور یکنفر صاحب منصب سفارت یا قونسول بشود و همچنین ضبط اموال مفلس و مخلفات مقروض متوفی در جائی که پای رعایای خارجی بمیان آید باید نوشته در حضور یکنفر صاحب منصب روس باشد کارگذاران روس طلبهای ورشکسته را از بدهکارانش که اهل ولایت خواهند بود چنان مطالبه خواهند کرد مثل آنکه مقروض خود رعایای دولت بهیه روس بوده باشد دیگر در باب فقره پنجم که مال غیر منقولی ذکر شده است مجددا ایراد میشود که در ایران سه کس بر قریه حق دارند اول دیوان اعلی دوم مالک سیم رعیت چنانچه مالک بخواهد قریه خود را بیع و شرط بگذارد بجهة رفع گفتگو باید قبل از وقت از دیوان اعلی و رعیت اذن حاصل کند تحریراً بیست و دوم شهر شوال سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری و هم در اینسال سید حسن خان سرتیپ که با فوج خود مأمور بتوقف شیراز بود جماعتی از اعیان فارس در حضرت کارداران دولت معروض داشتند که شاهزاده فرهاد میرزا حقوق دولت ایران را از گردن خویش فرو گذاشته و در نهانی با دولتی دیگر آشنا و یگانه شده کارداران دولت بیم کردند که مبادا در میانه فتنه انگیزد و با دولتی که سالها طریق موالفت سپرده اند مورث مخالفت شود لاجرم او را از نیابت ایالت فارس خلع کردند و فتح الله خان مافی را با سواری چند از مردم مافی فرمان کردند تا سفر شیراز کرده او را بحضرت آورد و میرزا نبی خان امیر دیوان را بجای او بحکومت فارس فرستادند

## شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت مطابق سنه لوی ئیل چون نه ساعت و هشت دقیقه از روز چهارشنبه سلخ شهر

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سلخ شهر صفر برگذشت آفتاب از حوت تحویل حمل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نوروزی درنوشت
و این هنگام فتنه میرزا علی محمد باب آشکار گشت همانا او مردی از تاجرزادگان شیراز بود و پدر او میرزا رضای
بزاز نام داشت و اعمامش کار بتجارت میکردند و او در بدایت حال بتحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات
عربیه نیز بهره گرفت آنگاه وساوس شیطانی و هواجس نفسانی او را تحریک داد تا بخلاف شریعت غرا تن
بریاضات شاقه انداخت و از آن ارتقای بمدارج عالیه جست چنانکه مسموع افتاد وقتی در شهر بوشهر که نفس
نسیمش چون دم تنور تافته هنگام سورت گرما بر بامها میرفت و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و زبان
باوراد خویش میگشاد و چندان این زحمت بر تن نهاد که دماغش علیل و مغزش پریشیده گشت آنگاه سفر عتبات
عالیات کرد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و همه روزه در محفل تدریس حاجی سید کاظم که بهترین
تلمیذ شیخ احمد احسائی بود حاضر میشد و از کلمات او استفادت میجست و بر طریقت شیخ احمد میرفت یکدو سال
بدینگونه روز برد و چون حاجی سید کاظم از جهان بسرای جاوید انتقال نمود چندتن از شاگردان او را برداشته
برای ریاضت و عبادت بمسجد کوفه در رفت و چهل روز اقامت کرد و یکباره مزاجش از استقامت بگشت
آنگاه در نهانی مردمان را بزهادت و افادت خویش میفریفت و بارادت خود دعوت مینمود و از هر کس مطمئن
خاطر میشد با او میگفت من باب اللهم فَأْتُوا البُیُوتَ مِن أبوابِها هیچ خانه را جز از در بدرون شوان شد هر که
خواهد بخدای رسد و دین خدای را باز داند تا مرا دیدار نکند و اجازت نستاند نتواند ازین روی بمیرزا علی محمد باب مشهور
شد و چون روزی چند بگذشت مسمی بباب گشت و نام او کمتر بزبانها رفت مع القصه چون در کربلا گرد خود
انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد هر کس را صدیق تر دانست با او از تحدی خویش فزونی جست و با خاصگان
خویش گفت آن مهدی صاحب الامر که مردم انتظارش برند منم و چون در خبر است که حضرت قایم صلوات الله
علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مریدان خویش همیگفت که سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهم ساخت
و با شمشیر بیرون خواهم تاخت و بعضی اخبار و احادیث را که با ظهور آنحضرت مطابقتی دارد با خویشتن راست
میکرد و مردم را می آموخت که چون سال دیگر خروج من با سیف خواهد بود و خونها خواهم ریخت بر شما فرض است
که مکاتیب خود را با شنجرف و دیگر سرخیها نگار کنید و نیز میگفت در اذان و اقامه نام مرا داخل کرده اشهد
ان علیمحمدا بقیة الله بگوئید و کلماتی چند با هم تلفیق میکرد و میگفت این از خدای بمن فرود شده و قرآن منست
و چون آن کلمات از قواعد عربیت بیرون بود و غلطات نحوی فراوان داشت بعضی از مردم بمحاجه بیرون
میشدند و آن غلط را باز مینمودند و در جواب میگفت نحو را در حضرت حق گناهی بود و تاکنون بدان گناه ماخوذ و محبوس
بود اینک بشفاعت من رستگار شد پس اگر مرفوعی را مجرور یا مفتوحی را مکسور بخوانی زیانی نباشد هم بدینجا نایستاد و
گفت اکنون دین کمال یافت و ظهور حق تمام شد که من ظاهر شدم چه من صورت علی و محمدم همانا علی و محمد دو کس
بودند اینک آن هر دو منم ازین روی نام من علی محمد است هم بدین آرامش نگرفت و گفت هنگام آفرینش
نخستین محمد و علی با من بیعت کردند و با من ایمان آوردند و چون او را همی گفتند که پیغمبران سلف بر صدق سخن
خویش خرق عادت کردند و معجزها نمودند صالح از سنگ خاره ناقه کرد و خلیل از آتش گلستان آورد

و موسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده هفصد ساله را از گور بیرون تاخت محمد صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست از این جمله فزونی جست و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصه معراج و حدیث شق قمر تاکنون سمر است و در پاسخ گفت برهان کمالات من مقالات من است از این افزون کدام معجزه تواند بود که من در روزی هزار بیت بمناجات سخن کنم و با خامه خویش نگارم و هم مع القصه بعضی از مردم که بلاقتی داشتند بارادت او سر نهادند گروهی را که کیاستی بود با مید ریاست بدو پیوستند و اجماعت قواعد اصول و فروع دین دیگرگونه نهادند و چون زمان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا بک گفتند و ایام روزه داشتن شهر رمضان را نوزده روز فرض شمردند از ینگونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرا چندان افکندند که از حوصله نگارش افزون است و نیز بدین قدر بیروان او رضا ندادند بهر آنکه مردم شهر و نا دان را با خود متفق کنند گفتند ما دام که سلطنت باب در تمامت روی زمین خاطر نگشته و تمامت ادیان را واحد و متحد نساخته ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده و اگرچه در شریعت باب یکزن را نه تن توانند بود لکن اکنون اگر برافزون بخواهد منعی نباشد و اجماعت هر یک نامی از انبیای کبار و ائمه اطهار را بر خویش مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام و نشان زنان خاندان طهارت میخواندند آنگاه در هر خانه که انجمن میشدند بشرب خمر و منهیات شرعیه ارتکاب مینمودند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده بمجلس بیگانگان در می آمد و بگساریدن کاسات عقار مشغول میشدند و سقایت مردان مجلس میکرد مع القصه چون باب تاسیس چنین بنیانی نهاد و بر حسب میعاد راه مکه معظمه برداشت و در سفر مکه از مریدان خویش انبوهی شوکت فراهم دارد تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بکر دانید و سفر فارس را تصمیم عزم داده از بندر بوشهر سر بدر کرد و چند تن از مریدان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند و منشآت خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان بجای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان اجودان باشی عساکر ایران که ملقب بنظام الدوله بود و حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان او در این شهر باغوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن از اعوان خود را برگماشت تا فرستادگان او را دست بسته حاضر ساختند و حکم داد تا بیستوانی عصبی که بدان مشی توان کرد و از پای ایشان قطع نمودند روز دوم شعبان این امر را بانجام برد و روز شانزدهم شعبان چند تن سوار بفرستاد تا در بوشهر باب را ماخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده و شب نوزدهم شهر رمضان بلده شیراز در آوردند و در خانه که از پدر بمیراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و باب را نزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از در صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من در آمدی و با سر انگشت پای مرا از جای برانگیختی و گفتی هان ای حسین خان دیر چین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و از اینجاست که در ازای فرستادگان خود تنرا هلاک نساختم بر خیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت

و گفت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و گفت تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که ببالین تو آمدم و چنان کردم حسین خان از در خضوع
پیش شد و دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که در شیراز اکنون
تحت فرمان من است بحکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبرد آزمایم باب در جواب گفت چون با من بگرویدی
و از در مطاوعت و متابعت بیرون نشدی چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت
حسین خان عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی
جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از وحشت و انقلاب آسایش داد مجلسی بیاراست
و علمای بلد را انجمن کرد و باب را گفت حجت خویش را براین مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق تو گیرند کار رعایا
سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب بکشاف
که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیم باب سر برداشت و گفت چگونه شما
از اطاعت من یکسوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما جز
قرآن ودیعتی ندارد و اینک قرآن من فصیحتر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست
بی آنکه تیغها انگیخته گردد و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید
چون سخن بدینجا آورد علمای مجلس بهمان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند پاسخ او سخن نکردند اما حسین خان سر
برداشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر ازین آنست که شرایع خود را در صفحه نگار کنی تا هر کس خواهد بدان بنگرد
و بگرود پس قلم بگرفت و سطری چند نگار کرد علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت بیرون یافتند
و غلطات آن را یک یک بازنمودند این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را
شواقی تلفیق کرد این چه یاوه درائی است که خویشتن را بر خاتم الانبیا فضیلت نهی و ترهات خود را بر کلمات
خدای باری تفضیل دهی و بفرمود تا عوانان درآمدند و هر دو پای او را استوار ببستند و با چوب زحمت
فراوان کردند همی فریاد برآورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار
نادانی و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا باشیاء اسود چهره او را سیاه گونه کردند و بمسجدی که شیخ ابوتراب
بجماعت نماز میگذاشت در بردند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کردار خویش لعنت فرستاد و مدت
ششماه محبوس بود و چون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی اینکار را دیده
باشند روی دل بجانب او کردند منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت
گمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشنیده بود که او میگوید من صاحب
الامرم یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفة الله باشد زیانی در دین نخواهد بود و زبان
از لعن او کوتاه میداشت معتمدالدوله از نیکونه مردم بود و خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار بفرستاد
که اگر توانند او را از بند برهانند و پوشیده از مردم باصفهان برسانند وقتی سوارهای معتمدالدوله بفارس رسیدند
از قضا بلای وبا بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته باصفهان آوردند
و معتمدالدوله او را بمکانی تمام فرود آورد و بعد از وی حسین خان سید یحیی را پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

سید یحیی بابی شد

مباحثه میرزا علی محمد باب با علمای اصفهان

سکون تو ناهموار است بی آنکه آزرده شوی و آسیبی ببینی بیرون شو سید یحیی ناچار شد و از شیراز کوچ داده بشهر
یزد سفر کرد و همچنان پیروان باب از بیم حسین خان بهر سوی پراکنده شدند اما از آنسوی معتمدالدوله چون باب را
در آورد خواست تا دانش او را ممتحن دارد یکشب محفلی آراسته کرد و شناختگان فضلای اصفهان را بمهمانی
دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمد
حسن پسر ملا علی نوری نیز از جمله مجلسیان بودند باب در این وقت در آمد و بمکانی رفیع جلوس نمود نخستین
آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرند بیرون دو فرقه نباشند
یا مسائل شرعیه خویشتن از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه مقلد مجتهدی باشند پاسخ
گفت که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس با ظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم
مسدود است و حجة خدای غایب باشد بی آنکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقه را از زبان او اصغا فرمائی
چگونه با یقین پیوسته شوی و کار بایقین کنی با من بگوی این علم از کجا اندوختی و این یقین از که آموختی باب در
جواب گفت تو متعلم نقل و کودک ابجدی و مرا مقام ذکر و فؤاد است ترا نرسد که با من از آنچه ندانی سخن
کنی چون مناقشه ایشان بدینجا رسید آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکم خاصه در شوارقات
ملاصدری قدرتی بکمال داشت سر بر کرد و باب را گفت بدین سخن که گفتی ایستاده باش ما در اصطلاح خویش
از برای ذکر و فؤاد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا ارتقا جوید با تمامت اشیا همراه باشد و هیچ شیئی از وی غایب
نماند و هیچ چیز نباشد که نداند آیا تو نیز مقام ذکر و فؤاد را چنین شناخته و احاطت وجود شما بر اشیا چنین است
میرزا علی محمد باب بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت چنین است هر چه میخواهی بپرس میرزا حسن گفت
همانا از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی ارض است بگوی تا بدانیم که زمین چگونه در نوشته شود و مثلا حضرت
جواد علیه السلام قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت مسافتی که از مدینه تا طوس بود بکجا شد آیا
زمین میان این دو شهر فرو شد و مدینه بطوس بر چفسید و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین بر آمد
و این نتواند بود چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد پس همه باید خسف شود و جانداران همه تباه شوند و اگر
گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها باید محو شود و بدان سوی مدینه یا طوس
رود و حال آنکه هیچ قطعه از زمین دیگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از
مدینه تا طوس با جسم بشری بر جستن کرد این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگوی که چگونه امیرالمؤمنین
علی علیه السلام در یکشب و یک حین در چهل خانه میهمان شد اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیریم
زیرا که خدای و رسول دروغ نگوید و علی شعبده نکند و اگر براستی او بود چگونه بود و همچنان در خبر است که
آسمانها در زمان سلطان جابر بسرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطئ السیر دارد نخست آنکه از
برای آسمان دوگونه سیر چگونه تواند بود دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه ما علیهم السلام
معاصر بودند پس باید آسمان را بطئ سیر و سرعت سیر در یکزمان لازم شد این سر را نیز مکشوف دار باب
در جواب گفت اگر خواهی کشف این معضلات را مشافهه کنم و اگر نه با کلک و بنان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن

گفت

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

گفت امر تو راست هرچه خواهی میکن پس باب قلمی و صفحه بدست کرد و نگارش گرفت تا آن هنگام که خورش و خوردنی بمجلس مهیا نمودند سطری چند نگاشت میرزا حسن برداشت و نظاره کرد و گفت همانا خطبه عنوان کرده و حمدی و درودی آورده و کلماتی چند بمناجات رقم زده و از آنچه ما خواسته ایم خویش را آشنا نکرده سخن در اینجا بماند و چون از کار اکل و شرب بپرداختند هرکس ره خویش گرفت و باب بخانه خویش شد و چون معتمدالدوله را دل با جانب باب بود و تحزب امرا را منکر بود و بعد از بیرون شدن علمای سرائی از بهر او معین کرد و او را پوشیده از مردم بداشت و سخن در انداخت که باب را ازین شهر بیرون فرستادیم و این ببود تا آنگاه که معتمدالدوله وداع زندگانی گفت و فتنه باب بالا گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

## لشکر کشیدن نجیب پاشا وزیر بغداد بر سر کربلای معلّی و قتل مردم آن بلده

و هم در این سال در کربلای معلّی قتلی شنیع روی نمود از بهر آنکه از مردم عرب و عجم بسیار کس که در بلدان و امصار خود سبب فتنه شده یا شرّی انگیخته بودند چندانکه در وطن خویشتن زیستن نمیتوانستند ناچار بشهر کربلا در میگریختند و در آن بلده پناهنده شده سکون اختیار میکردند چون ازین اشرار در آن بلده شریفه انجمنی شد این هنگام بر مجاورین آن ارض مقدس نیز کار صعب داشتند و ابواب زحمت و ظلم فراز کردند و همچنان حاکم کربلا را که از قبل وزیر بغداد حکومت داشت از محل خویش ساقط کردند و دست او را از اخذ منال دیوانی کوتاه داشتند علیرضا پاشا که دوازده سال حکمران بغداد بود بر این جماعت نتوانست چیره شد تا اینوقت که کارداران دولت عثمانی نجیب پاشا را بوزارت بغداد فرستادند و او مردی کینه جوی و با جماعت شیعی بشدت بطریق معادات میرفت بعد از ورود به بغداد شرارت اشرار کربلا را دست آویز کرده بیتوانی بتجهیز لشکر پرداخت و لشکری بزرگ بساخت و باهنگ تسخیر کربلا خیمه بیرون زد و بعد از قطع مسافت آن بلده طیبه را حصار داد و مردم کربلا که اهل حرفت و صنعت بودند با مردان جنگ قوّت مقاتلت و مبارزت نداشتند لاجرم تاب درنگ نیاوردند و از پس دیوارها گریختند و نجیب پاشا حکم داد تا بگشادن توپ و قوّت یورش شهر کربلا را مفتوح ساختند زایر و مجاور و وارد و صادر را جمیعا با تیغ بگذرانند جز آنکس که در خانه ظلّ السلطان و خانه حاجی سید کاظم جای کند زحمت نرسانند و حشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سیدالشهداء و روضه منوّره عباس بن علی علیهم السلام برزیادت بداشت بالجمله چون سه روز از مدّت محاصره سپری شد روز یازدهم شهر ذیحجة الحرام شهر را مفتوح ساخت و حکم داد تا سه ساعت تمام لشکریان بقتل عام قیام کردند و نه هزار تن را عرضه هلاک و دمار ساختند و در بقعه سیدالشهداء و حضرت عباس نهرها از خون ناس براندند و در این دو بقعه مبارک اسب و شتر ببستند و هر مال و خزانه که در آن بلد یافتند بغارت برگرفتند و الواحی که در روضه منوّره نصب بود خرد و درهم شکستند بالجمله نجیب پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگذاشت و روز چهاردهم ذیحجه بجانب بغداد مراجعت کرد و عبدالباقی حنفی مذهب بلکه ناصبی نسب که ملازم رکاب نجیب پاشا بود و از شعرای اهل سنت بشمار میشد این دو شعر بگفت .

أَحُسَيْنُ وَنَسَمْتَ طِيبَ مَرْقَدِكَ الأُولى — رَفَضُوا الهُدى وَعَلَى الضَّلالِ تَمَرَّدوا

حَتّى جَرى قَلَمُ القَضاءِ بِطُهْرِها — يَوْماً فَطَهَّرَها النَّجيبُ مُحَمَّدُ

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که اینک با نگارنده این کتاب مبارک انیس سرای و رفیق حجره است در جواب او گفت

اِخسَا عَدُوَّ اللهِ اِنَّ نَجِیبَکُم — سَلَکَ الضَّلالَ وَ فِی العَمیٰ یَتَرَدَّدُ
وَلَئِن بِهِ دَنَکَ البَسِیطَةُ دُنِّسَت — فَانْشُر یُطَهِّرُهَا المَلِیکُ مُحَمَّدٌ

ونیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلماء که در حضرت ولیعهد دولت پادشاه زاده شیر صولت شاه شیران و چراغ ایران ناصرالدین شاه ملاباشی بود این بیتها انشا کرد بیت

اِخسَا عَدُوَّ اللهِ کُلَّ نَجِیبِکُم — یَزِیدُکُم شُرْبَ الدِّمَاءِ تَعَوَّدُوا
هٰذَا ابنُ هِندٍ وَالمَدِینَةُ وَالدَّمُ — المُهرَاقُ فِیهَا وَالنَّبِیُّ مُحَمَّدٌ

وهم حاجی ملا محمود انشا کرده است

تَبًّا لِاَشقَی الاَشقِیَاءِ نَجِیبِکُم — نَصَبَ الحُسَینَ وَ فِی لَظیٰ یَتَجَلَّدُ
لَا تَعجَبُوا مِمَّا اَتیٰ اِذ قَد اَتیٰ — بِصَحِیفَةٍ مَلعُونَةٍ یَتَقَلَّدُ

سفارت میرزا تقی خان وزیر نظام بارزن الروم و شورش اهل آن بلده بروی

بعد از قتل دیگر بلا که این صورت زشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمر گشت شاهنشاه غازی در کیفر اینکار قدم استوار کرد و آن رنجش که از بهر محمره و تخریب آن بلده در خاطر داشت دو چندان گشت وزرای مختار دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند دانستند که کار ایران با روم یکسره شود و دولت روم را از آن ضعفی که بدست محمد علی پاشای مصری عارض شده قوت مقاتلت نخواهد داشت پس بقانون میانجی خود را میان افکندند و گفت و شنود فراوان کردند عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هریک وزیری و وکیلی معین کنند و اینجمله در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را راضی داشته اصلاح ذات بین فرمایند لاجرم بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا جعفر خان مشیرالدوله که از روم بسرعت تمام سفرا ایران کرد و سفیر کبیر دولت بود چنانکه مذکور شد هم دیگرباره مامور گشت و مقرر شد که این مجلس در ارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفر خان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت مزاجش از صحت بعید افتاده در بستر ناتوانی بخفت لاجرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان وزیر نظام را بجای او اختیار کرده حکم داد تا سفر ارزن الروم کند لاجرم بسیج سفر کرده دویست تن از شناختگان توپچیان و قواد سربازان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت در منزل قزل دیزج که مبدای خاک روم است یکتن یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیره او کرد و خواست تا بفرمان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شود و خرج خوانسالار و علوفه سوار بر ذمت نهد میرزا تقی خان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خویشتن را مهمان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و هنگام ورود بارزن الروم جماعتی از لشکریان با قواد خویش استقبال او کردند و او را در سرائی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او دویست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وکیل خرج برگیرد و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد همچنان میرزا تقی خان آن زر باز فرستاد و از پس سه روز پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر بسرای وی آمد و درین آمد و شد

برعادت

بر عادت رومیان هر یک بیست تومان بهای قهوه دادند بالجمله میرزا تقی خان در ارزن الروم اقامت کرد
و چون ایلچی دولت عثمانی در آن بلده در گذشت بعد از سه ماه انور افندی از اسلامبول بیامد برای انجام مصالحه و مسالمه
آغاز مکالمه گشت و سخن بر آن نهادند که هر روز در منزل یکتن از وکلای اربعه انجمن شوند بدینگونه که یکروز در
سرای انور افندی میرزا تقی خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند کرنل ویلیمز فرستاده دولت انگلیس و
کرنل ونیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگری
درآیند و کار را بدینگونه کنند تا این مکالمت بنهایت رسد و هر دو روز که انور افندی و میرزا تقی خان جواب و سوال
خویش را نگارش می دادند انفاذ پای تخت دولتین علیتین همی داشتند تا کارداران جانبین ملاحظه کرده خبری باز
دادند بدینگونه هیجده مجلس از بهر گفت و شنید آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را نگاشتن از قانون
تاریخ نگاران بیرون است مع القصه چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزن الروم
در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانسته شد که این اغلوطه در جبر کسر محمره سودی خواهد داشت
یکروز کودکی را که سنین عمرش از سه سال و چهار سال بر زیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند یکتن
از ملازمان میرزا تقی خان با او درآویخته و درآمیخته و بدین جمعی از عامه شهر خانه و کوی بگذاشتند و غوغا
بر داشتند اسعد پاشا یکتن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان نزد میرزا تقی خان رسول فرستاد و پیام داد که بی بهانه آن مرد
که این گناه کرده به ما فرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم میرزا تقی خان گفت منت خدایرا که ما هر دو از
مسلمانانیم و در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت با ملازمان
من کند در محضر یکتن از علمای بلد حاضر شود و چراغعلی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان
دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و بهرچه حکم شرع برآید اطاعت کنم کهیا باز شد و این پیام باز برد و سفرای
روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار میکنیم و فردا بگاه در محضر شرع حاضر میشویم و هم
در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و این حکومت را به محکمه قاضی مقرر داشتند لاکن هم در آن شب
اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر برزند ابواب حجرات بازارها را
استوار ببندند و صغیر و کبیر شهر برشورند و هر کرا از مردم ایران در ارزن الروم بدست کنند سر از تن برگیرند صبحگاه
که میرزا تقی خان چنان می پنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصغا نمود و هنوز
مجال فحص حال نکرده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت در این وقت
ملازمان میرزا تقی خان افزون از سی تن نبود و بفرمود تا در سرای بر بستند و از پس دیوارها بنشستند و حکم داد
که تفنگهای خویش را گشاد دهید تا مردم رم کنند و گستاخ بسرای ما درنیایند لکن هیچکس از مردم ارزن الروم را
هدف گلوله مسازید چه اگر کسی را از ایشان تبعت آورید یکتن از مردم ایران را زنده نگذارند و از آنسوی مردم
شهر مجرای آب را از خانه میرزا تقی خان مسدود داشتند و در سرای او راهی آتش درزدند و نردبانها در
اطراف خانه نصب کردند و به حفر نقب دیوار در مشغول شدند یکتن از مردم میرزا تقی خان که میرزا احسن نام
داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از بام بزیر افکند باشد که بیکجانبی فرار کند جمعی از پی او تاختند

داد و اگر فته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و گروهی که از نردبانها بر بام برآمده بودند در قهوه‌خانهٔ میرزا تقی خان را
بشکستند و یکتن را بعد از جراحت گلوله و خنجر بر بام سرای بردند و پاره پاره کردند و اعضای او را بدرون خانه همی افکندند
چراغعلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند بزخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقی خان
نیز بزخم سنگ جراحتی چند یافت این هنگام میرزا تقی خان دید که کار از مدارا بیرون شد بفرمود تا بزخم گلوله
مردم را آسیب کردند و مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرود و کوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا باتفاق
سفیر روسیه بدر سرای میرزا تقی خان آمد و پیام کرد که در بگشایند تا ما نزدیک میرزا تقی خان بنشینیم و او را از آسیب
مردم عامه حراست کنیم میرزا تقی خان چراغعلی خان را پاسخ فرستاد که اگر حکم شما بر مردم عامه روان است
نخست ایشان را پراکنده سازید آنگاه درآئید و اگر نه چون در بگشائیم نخست این مردم غوغا طلب درآیند و ما را
تباه کنند و شما این گناه بر مردم عامه ببندید اسعد پاشا ازین کلمات برنجید و بازشد و کوشش مردم بر زیادت
گشت از آنسوی در یکفرسخی شهر این خبر به بحری پاشا رسید که در منصب فریق بود و فریق آن را گویند که
ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند بالجمله چون فریق
خبر این غایله بشنید نخست آلات حرب دو فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بگرفت تا مبادا
با مردم شهر پیوسته شوند و بشتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند
با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز راه نزدیک کرد و بانگ
شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت بمدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش
و یورش بیفزودند میرزا تقی خان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هرچه درین سرای داریم از
سر بامها بکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر باخذ غارت پردازند و لختی ما را بسلامت گذارند تا آنگاه که
فریق درآید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر چنانکه تیرزنگی نپذیرد و باز در نیرنگ برآید ناچار
جنگ باید کرد و بخون خویش از شجاعت بیاری باید گشت مع القصه درین وقت فریق برسید و نخست
چند کس از مردم خود را در کوچه سرای میرزا تقی خان باز داشت آنگاه بانگ در داد که ای مردم صواب
آنست که ازین جنگ و جوش دست باز دارید و زمام اینکار بمن گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد یکتن را
ازیشان زنده نگذارم و اگر نه چرا بی موجبی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دول خارجه
بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت داشتند فریق را محلی
و مکانتی بنگذاشتند و ازین سخنان در کار رکید و کین بر زیادت شدند و بر جلادت بیفزودند چون مردم فریق
اندک بود کار بر فریق همی کردند و در میانه چند جراحت برداشت در گرماگرم این گیر و دار ناگاه عبدالله بیک
توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقی خان برصف شد این هنگام
فریق را قوتی بدست شد و آن مردم که بتخریب جدران خانه مشغول بودند در رکردند و نردبانها را از گرد سرای
برگرفت و خود نزدیک میرزا تقی خان آمده او را قوی دل ساخت و گفت من و نه فوج لشکر که در تحت
فرمان حاضر دارم تا مقتول نگردد تو را زیان نرسد و از آنسوی اسعد پاشا را پیام کرد که حکومت این شهر

خاص از بهر تو بوده است چون است که این مردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت میکنی
یا این جماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی سجلی بمن فرست که در قوت بازوی من نیست آن هنگام با تمامت
لشکر را بهلاکت می اندازم یا بنیان این شهر را با گلوله توپ پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد ورزید
فریق چون این بدید بمیان لشکر خود آمد و فریاد در داد که ای لشکر شما رضا میدهید که پنجاه هزار تن مردم شهر
ارزن الروم برشورند و ایلچی دولت ایران را با سی تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را
پست کنند لشکریان همدل و همزبان گفتند ما بحکم دولت ترا فرمان برداریم هرچه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید قاضی
شهر را نیز داور رسول فرستاد و باشد که بزبان ملامت فسخ عزیمت او کند فریق با قاضی گفت سخن بدراز مکش
فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانهای خویش شوند و اگر نه بفرمایم تا این توپها و تفنگها بسوی ایشان بگشایند
قاضی چون چنان دید ناچار بمیان مردم آمده آن جماعت را بیک اشارت ابرو پراکنده ساخت چنانکه یک تن
بجای نماند و این هنگامه نه ساعت مدت داشت بالجمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و قاضی و
سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مرد معالج برای جراحت یافتگان برداشته
بسرای میرزا تقی خان در آمدند اما میرزا تقی خان جراحات خود را پوشیده همی داشت و چون از کثرت
خرابی آن سرای دیگر در خور نشستن نبود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکرگاه خود میبرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که این جماعت جامه رومی در پوشند و از
میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگرباره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند میرزا تقی خان گفت
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم و اگر نه کس نتوانست چنین سهل و آسان در حجره
این خانه دست بیازد من هرگز نام ایران را بننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمیروم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و بدین شهر عبور میدهم اجازت
کنید تا همه مردم مبارزت را بیرون شوند و مردم ایران و حمله شیران را بدانند بالجمله در پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داد و میرزا تقی خان را برنشاندند و دو فوج لشکر
از پیش روی او و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه کودکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان
نثار همی کردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند اسعد پاشا پیام کرد که من امشب
بحال پرسی ایلچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقی خان مواضعه نهادند که او را بار ندهند لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقی خان چراغهای سراپرده خویش
بنشاندند و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خواب است او را بیدار نتوانیم ساخت پاشا ناچار
بسراپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد بعد از این وقایع میرزا تقی خان بصوابدید نزدیکان
خود بسفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن از این پس در ارزن الروم محال افتاد چه رجال
ما همه مقتول و مجروح گشت و اموال ما همه مطروح و منهوب شد ایشان بعد از اصغای این سخن بتوانی بمنزل

میرزا تقی خان شتافتند و گفتند هرگز ما رضا ندهیم که تو مراجعت بایران کنی و بکارداران دولت خویش انها و اعلام میداریم تا دولت آل عثمان را در جبر این کسر که با شما کرده اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید فراوان سفیران دولتین روس و انگلیس سجلی سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت بیست و دو روز ذکرا موال منهوبه و دیت مقتولین را کارداران دولت عثمانی برسانند از خویشتن ادا فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم میرزا تقی خان دیگرباره بشهر ارزن الروم درآمده در سرائی نیکو جای کرد و از آنسوی کارداران دولت عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ اقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان مینامیدند شتاب تمام تا ارزن الروم بتاختند تا بنزدیک میرزا تقی خان آمده از قبل سلطان عذر این گناه بجست و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منهوبه را بصحبت یوسف بیک یاور حرب انفاذ داشته و در ارزن الروم میان سی طبق حمل داده از بازارها بسرای میرزا تقی خان آوردند و تسلیم دادند و از پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفوض داشتند و هم نشوری از دولت روم برای ماخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید یکفوج لشکر در کرد سرای میرزا تقی خان بحراست گذاشتند و ندا در دادند که اگر مردم شهر بدو غوغا طلبان جنبشی کنند چشم از ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مردم فتنه جوی را دستگیر نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بمردند و جماعتی را با سلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر از اسلامبول برای توقف ارزن الروم برسید فریق پاشا از بهر بازدید آن لشکر از شهر بیرون شد و در عرض راه تفنگی کشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمده درگذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند از رجال دولت کسی اغوای یکتن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار را هموار نمود و از پس این وقایع از کارداران دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت معاهده را نگار روم حینا که در جای خود مذکور خواهد شد.

و هم در این سال اللهقلی میرزای ایلخانی ربیب حاجی میرزا آقاسی مکانتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او بکران نمیرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه غازی از امانت و دیانت بزیادت او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی ربیب و پسرخوانده و داماد بشش دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کارها بمراد او میرفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون او ایلخانی قبیله قاجار بود همه روزه شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میگشتند و هر گفتار نا هنجار که بر زبان میراند گروهی از بیم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای لقمانی تعبیر میکردند و این همه بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمد قلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از دو بردن باد بچنبر بستن و کوه بناخن خستن است بایکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است و بیشتر

ذکر بعضی حالات [illegible] حاجی میرزا آقاسی

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وپشتر وقت مست و بی خویشتن است او را باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون او پشت با دولت کند و رانده حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را بر کنار داشت و ما توانیم گفت که این گناه جز بفرمان او نیست همانا این تاج و کلاه را از بهر ایلخانی خواهد تا در مملکت ایران یکباره سلطانی کند و اینوقت شاهنشاه غازی در قتل ایلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک و دمار نیندازد از محل خویش ساقط سازد پس همگی سخن بر این نهادند و هر شب که ایلخانی بساط لهو و لعب گسترده میساخت زنان شب باره و پسران بدکاره به پیمودن کاسات عقار و نواختن موسیقار در می آمدند سرود هزار دستان و هویاهوی مستان از مجلس ایلخانی یک نیم شهر را در میربود و اینوقت یکتن از مجلسیان او را خطاب میکرد که با این دل دانا و بازوی توانا و روی رخشنده و کف بخشنده که ترا هست این تاج و دیهیم مر دیگران را ظلمی عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بگاه پادشاه را گزندی بجان رسانم و ترا بر گاه شاهنشاهی نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزو بینند و از دل و جان ترا بستایند ایلخانی که عهد طالع و مست طافح بود بدین سخنان مایل بود و بال فراخ میساخت و بکشف مهملات خاطر گستاخ میشد از سوی صبحگاه بحضرت پادشاه می آمدند و سخنان شبانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حفظ حدّ حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند ایلخانی و کلمات او را از صد یک بچیزی نمی شمرد و مکافات او را بتاخیر می افکند و چون خواست اینگونه سخن در دار الملک کمتر بزبانها رود و پانزده هزار تومان زر مسکوک از وی پیشکش بستدند و او را مامور بحکومت بروجرد ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا مردی عاقل و فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا آقاسی او را بوزارت ایلخانی منصوب داشت باشد که ایلخانی مصاحبت او از مواظبت مخدرات پرهیز دارد در نیمه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد از ورود به بروجرد آن ولایت را بنظم و نسق کرد و چند ماه در آنجا اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی حضرت آهنگ دار الخلافه کرد و میرزا احمد خان عم خود را بنیابت در بروجرد گذاشت و راه طهران برداشت چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور میشود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری

سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه ئیلان ئیل ترکی دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب در بیت الشرف شد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت همانا بعد از خرابی محمره و دستیاری اشرار بصره و قتلی که در کربلای معلی بدست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این امر مماطله کردند و شرایط عهدی که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند این نقض عهد در خاطر بزرگان ایران حملی افکند و مکافات این امور را بجهته شده بتجهیز لشکر پرداختند وزرای مختار دولت انگلیس و روس اصلاح ذات چمن را اگر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی مسالمت برانگیختند و بر ذمت نهادند که چون این مخاصمت

مخالفت انجامد چه هرکسی را مضی کنند و کارگزاران ایران بوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بر ذمت نهد کار مصالحت و مسالمت بپای رود و اگر نه فیصل این امر در میانه با شمشیر خواهد رفت

خلاصه فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران
بوزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار ردوادند ۲

فقرهٔ اول هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیهٔ ایران و دولت علیهٔ عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میدانند مختص دولت علیهٔ ایران است لکن بنا بتوسط اولیای دولتین فخیمتین قرار چنین بدهند که محمره و جزیرة الخضر و لنگرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای این دولت علیه بآزادی از دهنه گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردد کنند فقرهٔ دویم قرار بدهند زهاب تقسیم شود یعنی کل کوهستانات آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود که من بعد مشخص خواهند نمود فقرهٔ سیم تا دولت عثمانی رد خسارات مظلومین کربلای معلا را ننمایند همان جلگه زهاب را دولت علیه ایران تصاحب خواهند نمود فقرهٔ چهارم رسوم عادیهٔ ییلاقیه را از سالی که نرسانیده‌اند ما بعدها اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق دعوررسی وکلائی که مامور خواهند شد کارسازی کنند فقرهٔ پنجم از سمت خوی و وان و بایزید و غیره الی دهنهٔ شط العرب مهندسین دو دولت واسطه و دو دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص بدهند فقرهٔ ششم دولتین علیتین بهمدیگر تعهد خواهند کرد که بجهة رفع سرقت ایلات سرحدنشین در سرحدات قرار کشیکخانها خواهند گذاشت فقرهٔ هفتم دولتین علیتین از عهدهٔ هر تاخت و تازی که از ایلات با همدیگر بیکدیگر روی دهد خواهند برآمد و بایلات و حشامات که در قطور و باقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت ننمایند فقرهٔ هشتم فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموماً رد نموده تصاحب نکنند الا اولاد خاقان مغفور را که بسمت بروسه برند و مانع از مراوده و مکاتبه و معادلهٔ آنها باشند فقرهٔ نهم بغیر از دو فقره یعنی رد خسارات مظلومین کربلای معلا و رسوم عادیهٔ ییلاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامهٔ ارزن الروم که تغییر داده نشد لفظاً بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران
السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

و هم درینسال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد گردون مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد برواق آرند و زینت وثاق سازند بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و دو تمش با مثال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو بپای بردازاوه معمول معابرح قبول ارتقا جوید و خراج دیوانی را مساحت پادشاه در وجه او اباحت فرماید لاجرم میرزا نبی خان دامن برزد و آستین برچید بر یکسوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری بمساحت بود بدست

نگاران

# شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

نجاران صنعت گر وحمل درختان تناور ایوانهای شاهانه و رواقهای بلند آسمانه بنیان کرد و تمامت این
ابنیه را بدیباهای زربفت و زرتار و بافتهای کشمیر و قندهار محفوف و ملحوف داشت و سراپرده های خسروانی
چند لشکرگاهی افراخته کرد و ازادوات عیش و طرب و آلات لهو و لعب و قبایل سرودگویان و طوایف
پای کوبان انجمنی بزرگ ساخت آنگاه عریضه نگارداده بحضرت شهریار فرستاد که کار این عیش و عرس
ببرگ و ساز آمد اکنون وقت آنست که شاه و شاهزاده فراز شود و بساط سور و سرور بسازکند و این هنگام
شاهنشاه غازی در قرای ییلاق طهران جای داشت و از سورت گرما و حدّت هوا در حوزه دارالخلافه همی چو
آتش و انگشت بیضه ماکیان نیم برشت می شد لاجرم بر شاهنشاه غازی در نفس باجوراوناف تابستان
سفر طهران صعب مینمود و چون از نخست روز حاجی میرزا آقاسی را یکتن از مردان مستجاب الدعوه شناخته
بود خطی بدو نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و برد شود و سفر ما بطهران
سهل و آسان گردد پیشخدمتی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و بحاجی میرزا آقاسی سپرد و او برگشود و نظاره
بکرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که ان شاء الله چنین خواهد بود و چون پیشخدمت از مجلس بدر
شد روی با مجلسیان کرد و گفت همانا پادشاه شما مرا سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان
من فهمیده است که میفرماید هوا سرد و برد کنم من مردی فقیر بیش نیستم ازینگونه کار کی توانم کرد این بگفت
ولیکن روز دیگر که شاهنشاه غازی و پردگیان سرای سلطنت بشهر در آمدند مدت هفته که در شهر اقامت داشت
چنان بادی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سور بپای رفت و شاهنشاه
بیرون شتافت باز تنور گرما تفته گشت مع القصه بساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند بفرمان شاهنشاه
غازی در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را
از برای ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب بیست و هفتم جمادی الآخره شاهنشاه
بدارالخلافه آمد و مبدای نشاط و زینت بساط گشت و یکهفته همه بزم میهمانی و بذل خلاع خسروانی و نفاق
درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان
باتفاق برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا بسرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گوهر آگینش
بحضرت ولیعهد گردون مهد آوردند و در سرای سلطانی و اریکه خاقانی جای دادند و هم درینسال چون
شهر رمضان برسید و ایام صوم فراز شد مزاج پادشاه از صحت بگشت و نیروئی که خدای در طبیعت بودیعت
نهاده ضعیف شد و مرض روز تا روز قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر
گشت و مردمان را بیم رفت و بحق بود که شاهنشاه درین مرض وداع تاج و گاه گوید لاجرم مغزها آشفته گشت
و خبر ناتندرستی شهریار در بلدان و امصار پراکنده شد مردم صعالیک و قاطعان طریق از پیغولها بیرون
تاختند شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند مردم دارالخلافه بلکه چاکران درگاه در حیات پادشاه
بدگمان شدند این بود تا روز عید صیام برسید کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر هم امروز
پادشاه بر فراز گاه نشود و بار عام ندهد این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد ناچار پرده از پیش

اخبار
کرامت حاجی
میرزا آقاسی

روی ایوان شهریار فرو هشتند و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قواد سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر پیشگاه ساختند و این جماعت صف بر صف و رده بر رده ایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبر دست با ایوان شاهانه در آورده بر زبر تخت جای دادند و شادروان ایوان را برکشیدند مردمان شهریار را دیدار کردند حمد آله و حشمت پادشاه را یکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند من بنده را چون هر عید فرا میرسید بر حسب فرمان قصیده بایدم انشا کردهم در این عید صیام من یدالاعلی قصیده انشا کردم لمؤلفه

تهنیت شاهنشاه عید صیام

| | |
|---|---|
| مبارکست رخ شاه در مبارک ماه | که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه |
| جهانگشای محمد شه آنکه از شاهان | جهانگشای نیامد چو او یک از پنجاه |
| مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست | همی برایت منصور او کنند نگاه |
| اگر که خاک در شس را بباد و آب دهند | صور کند همه رسم خدو و نقش جباه |
| اگرچه دست خیال از فلک گذشته ترست | بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه |
| دگر بمحنت روزی بشام می نبرد | کسی که روی تو یکروز دیده است پگاه |
| دران زمان که در اید به لجه هامون | بسان موج مخالف سپاه پیش سپاه |
| ز گرد تیره یک ابر سیاه برخیزد | سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه |
| زمین چو لجه سیماب رفته جای بجای | اجل چو ضیغم کین تو زخفته گاه بگاه |
| چنان ز دهشت آشفته مغز گردد مرد | که سر به تیغ سپرده است و نیست تن آگاه |
| ز زخمگاه تو الماس ریزه برچینند | اگر کنند به نبگاه گاو و ماهی راه |
| کسی که بر زبر کشتهای تو گذرد | ز سر بیفتد از آسیب آسمانش کلاه |
| بخواب در همه شب روی اژدها بیند | هر آنکه حمله تو دید روز بادافراه |
| اگر نهنگ شناور نبود اسب ملک | هزار بار چنان شد ز بحر خون بشناه |
| تو دوست داری تن دشمنان بجامه جنگ | شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیباه |
| دگر نه دید جز تیر و تیغ خون آلود | از آن زمین که ترا بوده است لشکرگاه |
| تو یکتنه بدو عالم سیاه چیره شوی | بدین سخن دل و شمشیر تو بس است گواه |
| جهان بگیری و زین دست بی تعب بخشی | نه آن باستمداد و نه این باشکراه |
| بوقت لطف جهانی کنی بجود طراز | بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه |
| سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد | نهال زر ز زمین بر دمد بجای گیاه |
| تو انتقام بمرد گناه می نکنی | که آسمان نزد و با تو بر طریق گناه |
| ز کبر بارد گر سایه نفکند بر شیر | اگر بسایه اسب تو بگذرد روباه |
| ز خیمه تو بن میخهای زرین است | که خلق از ینطرفش آفتاب خواند و ماه |

همیشه

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

همیشه تا ز سپهر بلند هست بدهر | یکی به پستی چاه و یکی بذروه جاه
بدرگه تو بسان سپهر مدحت خوان | همیشه پشت سپهر بلند باد دوتاه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت متکی است و بیشتر مردم می‌پنداشتند که کارداران دولت تدبیری اندیشیده‌اند و تعبیه‌ئی ساخته‌اند و این دیگر کس است که بجای شاه برگاه نشانده‌اند تا مبادا فتنهای خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار سخنی اصغا فرمایند ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جنان جاوید هر لحظه نعمت قربت برمزید کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بنده ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از ناسخ التواریخ تحسین و تجلیل کرد و همچنان سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترحیب و ترحیب فرمود و این کلمات را همی بر زیادت قسم کرد و اعادت کرد تا مردمان را رخصت انصراف فرمود همانا من بنده که تاکنون پانصد هزار بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده‌ام شکر نعمت او را نیز زوجه پادشاهی باین عظمت و چندین نقاهت در هنگامیکه چندین هزار کس بشنیدن کلمه از و خرسند باشند کتابی در تکریم این بنده بیان فرمود همانا چندانکه ازین پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا پنجاه پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که درین واهیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در این سال اللهقلی میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود با غوای شیاطین انس و معاشران ناجنس و کشف اباطیل خود را در خور سریر و اکلیل می‌پنداشت و این راز را کاه‌گاه با همگنان در میان میگذاشت این هنگام از میان ارک دار الخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در خارج قلعه طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری سرب و باروت بباغ بهارستان حمل داد و قورخانه چیان را قوت آن نبود که سر از فرمان او برتابند چه بیم آن داشتند که ایشان را در نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده عصیان کند و مورد عقاب و عتابی سازد بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک به پانصد تن تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را بدست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی میداشت از بهر آنکه سرکشان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزه با معدودی از مردم خود بشهر در می‌آمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی بدربار پادشاه میرفت و از پشت در روی کار آگاه میشد و چنان می‌پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملکت قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند همه روز و همه شب مواضعه مینهادند که اگر روزگار پادشاه کوتاه شود و دیگری بر تخت ملک شاه گردد منوچهر خان ایج آقاسی معتمد الدوله را بشتاب زده بطهران آرند و صدارت اعظم و امارت کبری را بدو سپارند و از یکسوی

فتنهٔ اللهقلی میرزا ایلخانی

دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله و جماعتی از اعوان او کار شوری دیگرسان کردند و گفتند چون پادشاه را
زندگانی تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و کلاه گردد فرزندان امیر محمد قاسمخان قوانلو که خالان اویند
سر باوج ماه فرازند و دست ما را از دامان دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بباشیم
که الله قلیخان ایلخانی نخستین تبا زده عصیانی سازد آنگاه بروی در آئیم و او را بکیفر گناه او تباه سازیم و حاجی
میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون اینکار را بپای بریم مسرعی نزدیک بهمن میرزا فرستاده او را بسرعت تمام
بدار الخلافه کشانیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه دویست تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده
در سرای خویش پنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر در اعداد امر و عدت اتباع و بسط خاطر از همه
افزون بود هر یک از این جماعت در اسعاف مرام خویش دست توسل بدامان او میزدند و او را پشتوان و
ظهیر خویش میخواستند از ینسوی میرزا آقاخان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا اینوقت پدر بر پدر از
نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود مکنون خاطر اینجمله را تفرس کرد و روز تا روز بر سر بالین پادشاه
حاضر شده او را از کماهی امور آگهی همی داد و شاهنشاه غازی بصبر و سکونی که جز از پادشاهان نیاید گناه
ایشان را نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمیکرد تا آنگاه که خدایش بهبودی داد و مزاجش
باستقامت و سلامت پیوست و هم در ینوقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلیخان
ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و بهوای تخت سلطانی روز برد چندانکه در باغ بهارستان و هنگام
مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرو نگذاشت
و هیچ از ینگونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرد و آن ولایت که تحت فرمان
اوست منظم کند چه در ینوقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود لاجرم
ایلخانی بسیج سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علی نقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و
محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابو الفتح میرزا پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر
عم او میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان و دیگر مهدیقلی خان امیر الامراء و جعفر قلیخان برادر او باتفاق او راه
برگرفتند محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد چون بحکم حاجی میرزا آقاسی
وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار نابهنجار ایلخانی مکشوف بود ملک الشعرا هراسناک شد از هم
حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام گناهی با دولت پادشاه میرفت
عاقبت با این بنده شوری کرد و باتفاق نزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته بدو سپردیم
که اینک شصت سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانی را گناهکار دولت
و رانده حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر محمود خان سزاوار نباشد بر فراز آن مکتوب
بخط خویش نگاشت که مردمان این عنوان از در بهتان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست همراه
او باشد و اگر از این سفر خطری بادید آید بر من است نه بر شما بالجمله الله قلیخان ایلخانی روز هشتم ذیقعده
از دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد برگرفت اما چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از طهران بیرون

نساخت

تقدیم خدمت میرزا آقاخان وزیر لشکر بدولت ایران

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

تاخت و دل از آلایش او بپرداخت در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داد و از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر ذمت نهاده‌ام و با این ضعف شیخوخت تن بهزارگونه صعوبت داده‌ام اکنون جمعی خائن دولت در کارها مداخلت افکنده‌اند و در حل و عقد مملکت داخل شده‌اند این جماعت را باید بمحل خویش مراجعت داد و اگر نه مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کارداران دولت نکنم چندانکه شاهنشاه غازی خواست از در دیگر او را راضی بدارد سودمند نیفتاد در عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را هزار تومان بمصادره ماخوذ داشته با او همراه کنند و این هر دو روز بیستم ذی قعده از دار الخلافه بیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی در دار الامان قم اقامت کرد اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غث و سمین امور آگاه ساخت و ولیعهد دولت را از کیدت دشمنان حارس و حافظ بود مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت و روی دل پادشاه بجانب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصر الدین شاه چون نیکوخدمتیهای او را بدانست و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بحسن تدبیر عظیم وقایه بود و سهام تیزرنگ ایشان را بدستیاری فرهنگ خفتانی گشته او را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و بدست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و اخذ خراج بهره من گردد وزیر لشکر را بمقامی رفیع‌تر از این برکشانم و او را پاداشی پادشاهانه کنم و رفیع‌تر از آن مقام که وزیر لشکر داشت صدارت کبری بود در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امروز بشرط آن پیمان در مسند صدارت و چار بالش امارت جای دارد و چه گفته‌اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از سوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشت و با خویش اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کار یکسره کنم و از بیم عزلت و ذلت یکباره برآسایم و در حضرت پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته‌اند دو پادشاه بر سر یک گاه نرود و دو حسام بیک نیام نشود امروز میرزا آقاخان وزیر لشکر در مملکت وزیری دیگر است توانم گفت که مردمان مکانت او را افزون از من دارند و مقام او را رفیع‌تر از من شمارند یا او را از مداخلت دولت باز دار یا مرا بزاویه عزلت گذار چندانکه پادشاه خواست این قصه کوتاه کند و در میان ایشان میانجی شود مفید نیفتاد و چون بیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کثیر و قلیل وکیل و کفیل همی گشت خلع او را از مسند وزارت درگاه مملکت خللی بزرگ می‌پنداشت پس بصواب نزدیکتر چنان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری گیرد و چون مقتضی وقت فرا آید باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگر او میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد مردم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف چون عبید مملوک در طریق طاعت او سیر و سلوک همی کردند خاصه من بنده که از تمامت ایشان در طاعت

وانقیاد فزدنی جستم چندانکه و شاه سخن چنین نزد حاجی میرزا آقاسی آن بدگمان زبان بسعایت کشودند واین کردار را بر من خیانتی کردند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم در ینسال چون از جانب ایمپراطور روسیه جنرال ورانصوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و کرجستان نام بردار شده جانشین کشت شاهنشاه غازی یک قطعه نشان تمثال پادشاه و یک رشته تسبیح مرواریه بتشریف او مبذول داشت و میرزا جعفرخان مشیر الدوله مامور کشت تا تشریف شاهنشاه ایران را بفرمانگذار کرجستان برد و او تقدیم خدمت کرده مراجعت نموده یکروز قبل از نوروز سلطانی بحضرت سلطان پیوست

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونت ئیل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه شنبه بیست و سیم ربیع الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و در ینسال چنان افتاد که کارداران دولت با الله یارخان آصف الدوله فرمانگذار مملکت خراسان دل دیگرگون کردند ازین روی که محمد قلیخان پسر آصف الدوله در حضرت شهریار حاجب بار و ایشیک آقاسی بود و مکانتی بسزا داشت و از انجانب الله قلی میرزا پسرزاده حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت ربیب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه مادر او بعد از مرگ شوهر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلخانی کشت و چنانکه مذکور شد بمراتب علیه ارتقا نمود و باقتضای جوانی و نادانی سبب فتنهای بزرگ کشت و هر کس خدمت او را کردن مینهاد و با اندیشهای ناصواب او متفق نمیکشت دامن او را بخصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده میساخت و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بخشمی برمی انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیروی بر بسیار مردم کار صعب افتاد محمد قلیخان نیز از ان مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف الدوله از کارداران دولت کتابی بسعایت و شکایت مینکاشت و بازمینمود که سلطنت پادشاه را بسوء تدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سالی و ماهی میرود که سربازان آهنگ طغیان ساز ندو اولیای دولت را باخذ مواجب بمحاصره نشینند از انسوی چون این سخنان در خراسان سمر کشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف الدوله اصغا مینمود و چنان می پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دار الخلافه فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده اند که بی زحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و دار السلطنت سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش می سرود بیت مرا عار باید ازین زندکی که سالار باشم کنم بندکی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار بمماطلت و مسامحت نهاد و با جعفرقلیخان پسر نجفعلی خان بوجنوردی نیز پیوند کرد و دختر خویش را بشرط زنی بسرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود بنکاح بست از انسوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفرقلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن بدرگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی منشوری با آصف الدوله فرستاد که تا تواند جعفرقلیخان را بحضرت فرستد و آصف الدوله روا نمیداشت که نقض عهد کند

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

عهد کند و جعفرقلیخان را سفر دارالخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن ننهادند از این روی کار بمماطله کردند و پاسخ منشور را بعاذیر ناپسندیده نگار داده بدرگاه فرستادند بالجمله چند کرت باحضار جعفر قلیخان منشور رفت و این حکم نفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی فرمانی آصف الدوله و فرزندش یکجهت شده صورت حال را بسعایت الله قلی میرزا به بلیغ ترسخنی در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت که میباید یکتن مرد دانادل کارآگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد بحکومت بسطام فرستاد تا حقیقت حال را باز داند و بعرض رساند از میانه سلیمانخان دنبلی که زینت حسب با حلیه نسب انباز داشت منظور افتاد لاجرم در شهر جمادی الآخره منشور حکومت شاهرود و بسطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانه مبذول افتاد و او بی توانی فرزند خویش مهدیقلی خان را از پیش بشرط نیابت روانه شاهرود و بسطام داشت و خاطر بر بسیج سفر گماشت بعد از اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود و اندرز کرد که مکنون خاطر ما از بیرون فرستادن مانند تو مجرب کس را نه نظام بسطام بود و بس بلکه از طرف خراسان چنان مسموع رفت که آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار باندیشه خودسری و عصیان سر برآورده و از خوی پادشاه عادل بعیدست که بقدم عجل طریق مکافات گیرد و شتاب را که شیمت شیطان است و کیفر مردمان پیشه سازد تا مبادا بسعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد و بهواجس نفسانی شکنجه پشیمانی چند پس صواب چنان نمود که چون سفر شاهرود و بسطام کنی همه روزه عیون و جواسیس خویش را باراضی خراسان گسیل سازی و مکنون خاطر پدر و پسر را تفرس فرمائی در روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب افتد ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آریم پس سلیمانخان فرمان او را بقدم قبول تلقی کرده رخصت انصراف یافت و از آنجا حاضر حضرت پادشاه گشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از اینگونه کرد و او را رخصت سفر فرمود پس سلیمانخان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که باغوای جعفرقلیخان کرد شادلو و حسن خان سالار ترکمانان گوکلان سر بعصیان برآورده اند و سلیمانخان ملقب بخان خانان حاکم استراباد را که از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت فریب داده قریب بمراتع خویش برده اند او نیز برای اخذ منال دیوانی بمیان آنجماعت شتافته و ایشان برشوریده اند و مفافصة بر لشکرگاه او تاختن برده اموال و اثقالش را عرضه نهب و غارت ساخته اند و در میانه نوشیروان خان پسرش نیز اسیر گشته لاجرم صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه پادشاه داشت و از فیروزکوه بمنزل چاردره و گلاته کوچ داد هم در آنجا معلوم داشت که جعفرقلیخان بر سر نردین غارت برده و اراضی نردین و جاجرم بتحت فرمان آورده و زن و فرزند محمد حسن خان نردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته از میانه محمدحسنخان یکتنه بر اسبی برنشسته و تا بسطام عنان نکشیده بعد از ورود به بسطام مهدیقلی خان پسر سلیمان خان او را ساز و برگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمانخان چون وارد بسطام گشت و آن بلده را بنظام کرد چند تن مرد جاسوس اختیار نموده یکتن باستراباد وکیل داشت و دو کس بخراسان و بجنورد فرستاد تا فحص حال

حکومت سلیمانخان در شاهرود و بسطام

کرده کنون خاطر سالار و جعفرقلیخان را مکشوف داشتند و باز نمودند که ایشان در اغوای ترکمانان و دیگر قبایل شبانروز حیلتها می انگیزند تا جمیع قبایل را خایف دولت و گناه کرده حضرت سازند تا از پادشاه هراسناک گردند و در عصیان دولت همداستان شوند و دیگر در خاطر دارند که از بزرگان خراسان گروگان گرفته در قلعهٔ کلات باز دارند و چون این کار را بپای برند عصیان خویش آشکار کنند و هنوز آصف الدوله در این امر تقاعدی دارد و هنگام می‌نپاید چه آصف الدوله را در خاطر بود که اگر بعد از شاهنشاه غازی زنده ماند چشم از ولیعهد دولت که خدایش خاص سلطنت آفریده بود بپوشد و بهمن میرزای برادر اعیانی محمدشاه را بپادشاهی بردارد بالجمله سلیمانخان این اخبار را کتابی کرده بنزدیک میرزا شفیع صاحب دیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم اسرار بود فرستاد تا این جمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فرنگ فارسیان و چناشنک کوهسار آغاز موافقت و ساز مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرده میثاق اتفاق استوار داشت تا اگر بتحریک سالار و جعفرقلیخان ترکمانان گوکلان و یموت آهنگ شاهرود و بسطام کنند او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش مأمور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست و هم در این سال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او بحاجی میرزا عبدالله

حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام که متولی روضهٔ مقدسهٔ رضویه علی ساکنها آلاف التحیة بود وداع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعهٔ مبارکه را در تمامت ایران منظم داشت و دارالشفای رنجوران را آباد فرمود و هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت نرفت و پیوسته اطعمه و اشربه فقرا و مساکین از کارخانهٔ خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت میرفت و مکتب خانهٔ اطفال را چنان برونق کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگ زادگان کار بسهل‌تر کردند و زایران آن سدهٔ سنیه را هر که بی زاد و راحله بود اسعاف حاجت فرمود و هر شب انجماعت از خدام را که در آستانهٔ مبارکه دیده‌بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله معمول داشت بالجمله چون از جهان رخت بدر برد برحسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جملهٔ منشیان خاصهٔ درگاه بود متولی بقعهٔ متبرکه گشت و هم در این سال شاهنشاه غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی و بلوک اردکان است و از آنجا برود فحلیان پیوسته میشود و بدریای عمان میرود بنهری حفر کند و بنهری بشهر شیراز رساند و از منبع آن آب تا بشیراز هیجده فرسنگ مسافت است و بسیار وقت سلاطین متقدم این عزم را تصمیم دادند و تقدیم نکردند بالجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معادل یک کرور تومان زر مسکوک از خراج فارس بخرج مقصود رود مقبول است لاجرم حسین خان دامان همت بر میان استوار کرده دوازده هزار مرد مزدور را انجمن کرد و از این مسافت دراز نهری که ده ذراع عرض و پنج ذراع عمق داشت حفر کرد و هر زمین که افراخته بود چاه کرد و با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشهر شیراز آورد و خرد و بزرگ شادمانه بیرون شتافتند و شکر خداوند و احسان پادشاه بگذاشتند و هم در این سال

چنانکه

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

فتنهٔ امامقلی میرزای ایلخانی در بروجرد

چنانکه ازین پیش مرقوم شد امامقلی میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد و بعد از ورود بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند و در حضرت او مواظبت و ملازمت مینمودند برای اخذ مال و رفاه حال او را باظهار کلمهٔ عصیان تحریض میدادند و هر شب که بساط لهو و لعب گسترده میشد و مجلس خمر و قمار آراسته میگشت خاصه آن هنگام که بکساریدن ایاغها دماغها آشفته میگشت و از غایت بیخویشتنی ناگفتنیها گفته میشد همگنان بهمدست و همدل زبان بستایش و نیایش او میگشودند و او را بارتقای مرتبهٔ سلطنت و ضبط حوزهٔ مملکت ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهواجس نفسانی این تخییلات شیطانی را پسنده میداشت و بامداد که بر مسند حکومت متکی میشد این جماعت در برابر او ایستاده بر صف میشدند و او را ترحیب و تحیت ملکان میفرستادند و همچنان عم او میرزا محمد خان که در غیبت ایلخانی به نشان نیابت حکومت بروجرد داشت و این وقت از حساب اخذ خراج و باز پرس منال دیوان خوش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرد و خویشتن را خاین دولت دراند. حضرت ساز دو بزشت و زیبای امر او نپرداز دلا جرم از یکسوی او را انگیخته عصیان میساخت و از جانب دیگر سیئات اعمال او را بمبالغه چندان نگار داده بدار الخلافه میفرستاد و توسط محمد قلیخان ایشیک آقاسی ملحوظ پادشاه می افتاد و شاهنشاه غازی چون هیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمیداشت هرگاه بدین سخن میرسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این سخنان همه از در کذب و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه بر میتافت بالجمله یکدو ماه کار بدینگونه رفت و این کبر و خیلا در دماغ ایلخانی بقوت شد و از آنسوی منوچهر خان معتمد الدوله و جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی میرزا آقاسی دل بد داشتند و او را در نزد پادشاه زیانی نمیتوانستند در اغوای ایلخانی الحاح فراوان مینمودند تا او پشت با دولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت گردد در پایان امر با این همه نیرنج و طلسم زید و عمرو ایلخانی در حسم حبل موالفت و رفع رایت مخالفت یکجهت نشد چون او را مالی ذخیره و گنجی اندوخته نبود چندانکه از بهر خورش و خوردنی یکروزه و یکشبه خوانسالار ش در تکاپوی برزن و بازار بود ناچار بدان سر شد که یک نیمه از خراج سال آینده را از مردم بروجرد ماخوذ دارد و بدان مایه خروج کند در نیوقت محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که برحسب امر پادشاه بوزارت او منصوب بود نیک نگریست که اندک سخنان بیهوده مستانه و کلمات بیمعنی شبانه دیر نباشد که در میان مردم افسانه شود و دولتی را که پدر بر پدر پرورده نعمت بوده بکفران احسان سمر شود پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که نسب با سید بحر العلوم میبرد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد و گفت اگر من مخالفت ایلخانی کنم زیان جانی بینم و اگر سخن نکنم تا او سفاهتی آغاز د و فتنه انگیزد روزی چند بر نگذرد که من و بر زیادت شما و هر که درین شهر است بهره هلاک و دمار گردد و معجلا چاره اینست که در نهان عمال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی بر آیند رعیت را بر شورانند تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند چون ایلخانی را زر و سیم نباشد جنبش نتواند کرد ایشان این گفتار را پذیرفتار شدند و بکار بستند اما محمود خان چون از ینکار بپرداخت بتوانی صورت حال را نگار داده بدست

مسرعی پوینده‌تر از برق و باد بنزدیک محمدحسین خان ملک الشعرا فرستاد چون او بر مکتوب وی اطلاع یافت عظیم دهشت زده
گشت و با محمدقاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری افکند در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما خود
حدیث این حادثه را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده ندارد و او بی شک ما را
بکذب نسبت کند و از در خصومت بیرون شود و بر زیادت محمودخان بدست ایلخانی مقتول گردد و اگر این
راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه گردیم نیکو
آنست که صورت این حال بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون ما در نزد او این راز را از پرده بیرون افکنیم
نتواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس برداشتم و این
قصه را تا بانجام تمه بر نگاشتم و باتفاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب بدادیم و قصه بگفتیم
او را دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را
بحضرت فرستاد و از آنسوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت
ناچار در شهر ربیع الاول طریق دارالخلافه برداشت در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش
که ضجیع حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود هم بدو رسید که چه نشسته و از در نادانی و جهل جوانی
خویشتن را بدهان شیر عرین باز داده همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمودخان نگار داده بطهران
فرستاد و مکشوف حضرت شهریار افتاد ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دارالخلافه را
بر عجل و شتاب بیفزود و با شد که ذمت خویش را از اشتغال این عصیان بیرون کند و هم خطی بمحمودخان کمیابی
سرلک نگاشت که محمودخان مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بی شک از بروجرد
بیرون خواهد تاخت اگر توانی چند تن سوار برگمار تا او را در عرض راه مقتول سازد اما محمودخان چون راه بگردانید
و از طرف کنگاور بدارالامان قم سفر کرد بسلامت زیست بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان
ایلخانی روزی چند بر نگذشت که آهنگ سفر او بدارالخلافه مسموع پادشاه افتاد پس در زمان فرمان کرد
تا حاجی فرامرز بیک فراش خلوت بجانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از درآمدن بدارالخلافه دفع
دهد حاجی فرامرز بیک سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با او دوچار
شد و اینوقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع القصه حکم شاهنشاه غازی را با او القا کرد و او را
مراجعت داده بدارالامان قم آورد و از پس آن بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم
کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرد بدین شرح که هیچگونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی و رنجشی نیست الا آنکه جناب حاجی
میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزگار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی و
پلیدیهای بیفرمانی پاک شوی چون ایلخانی این منشور بخواند باتفاق شاهزاده کیومرث میرزا شب پنجشنبه
دوازدهم ربیع الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض
مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدارالخلافه فرمود و از این طرف بعد از مأمور داشتن شاهنشاه
غازی ایلخانی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود مهدیقلی میرزا را مأمور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

[illegible] میرزا [illegible] و داشتن او بسفر عتبات عالیات

بعداز

# شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

بعد از ورود به بروجرد آشفتگیهای ایلخانی را نظم کرد و محمدکریم میرزای پسر رکن‌الدوله را که برادرزن ایلخانی و
حافظ زنان و بازماندگان او بود ماخوذ داشته بضرب چوب کیفری بسزا کرد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه توی ئیل ترکی چون دو ساعت و سی و چهار دقیقه
از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب در حمل تحویل داد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار بساط
عید باسنجام برد و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی دفع او را
واجب میشمرد و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار میداشت و آصف‌الدوله رضا نمیداد و
سخن بر این داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده‌ایم و اگر
مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیارند
که بر ما فزونی دارند یکان دیگری را اختیار کنند و ما را از این محل که امروز داریم نیز فرود آرند هم اکنون بفرمان
برداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما بقوت دولت و منشور پادشاه است
ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم چون کار یکسره کنیم ما را چون بره بدهان گرگ بگذارند و بگذرند
پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدست او محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی را از بن
براندازیم و امروز آنکس جز همین میرزا برادر اعیانی محمدشاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است بکثرت
ذخایر و وفاء این نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود همداستان کنیم
مردم خراسان دیگر عصیان ما نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته آید
پرده برمدرانید تا من بدستیاری رسل و رسایل همین میرزا را با خود همدست کنم آنگاه دست بدین کار بیازم
و روزی چند برنگذرد که او را بر تخت جای دهیم و زمام ملک و مملکت بدست گیرم سالار که کبر و خیلای سروری
در سر داشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دارالخلافه جای دارند پشت در روی اینکار
دیده و دانسته‌اند همه روزه مکتوب رسد که پدر رنگ آهنگ دارالخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و
اورنگ بی زحمت جوشش و جنگ بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان بزخم زبان
زیان کرده که التیام آن جراحات بهیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمدقلیخان نیز گواه مقالات ایشان است
اکنون که ما خود قوت و مکانت اینکار داریم چرا باید بسلطنت همین میرزا سر فرود آریم این بگفت و در
تهییج فتنه و بسیج امر یکجهته گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج اندوخته پدر را برگیرد و بر لشکر قسمت کند
آصف‌الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر سر رفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدینگونه
میرود اینقدر مرا زمان دهید که معادل صدهزار تومان زر مسکوک برداشته بطهران شوم اگر امر سلطنت را
پریشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه یکجهته شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان
قدیم را دیدار نمایم و به بذل زر و مال متفق‌الکلمه سازم و همچنان همین میرزا را از آذربایجان برشورانم آنگاه
شما را آگهی فرستم تا جنبش کنید و کار بر آرزو دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم با پادشاه

از در مخالفت نیستند با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل میدهم به پیشکش پادشاه و هدیه او پیش گذرانم و حکومت مملکت توس و استراباد را با خراسان توام سازم و مثال دیوانی یکساله آن ممالک را بنقد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و به پشتوانی ازین ممالک نیز لشکر فراهم انجمن سازم و چون زمستان بپای رود در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنیم و آرزوهای دیرینه پیدا کنیم بالجمله سخنان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد و آنگاه از سیم و زر و حلی و زیور و تلید و طریف و دنی و شریف هرچه در خراسان اندوخته داشت حمل داد و طریق طهران بر گرفت و طی طریق را نیز بقدم عجل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغازد و از دنبال بتازد مع القصه از منزل میامی کس فرستاد و سلیمانخان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمانخان او را پذیره شد و آصف الدوله در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود و قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمانخان بفحص حال او مأمور بود یکتن از نزدیکان آصف الدوله را بفریفت و مخالفت او و فرزندش حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان ایشان را بدانست و مکشوف داشت که آصف الدوله هشتاد و دو بارگیر صندوق حمل داده که پیشتر آکنده بزر مسکوک است و از جواهر و آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهارصد هزار تومان زر مسکوک خزانه میبرد این قصه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد و از برای فریفتن دل شیفتن سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه طهران گشت بعد از ورود بطهران و تقبیل سده سلطنت چون بدانچه گمان داشت نصرت نیافت سر طاعت و ضراعت پیش داشته نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعه متبرکه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام باشد و از پس آن مثالی دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی گرفت که به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمانخان حاکم بسطام صادر کرد که پانصد تن تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا بمنزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و از این حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای او آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت ازین روی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت و او را بی کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام سلیمانخان که از مکنون خاطر او آگاه بود و فتنه جوئی او را میدانست ده روز بمماطله و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه پادشاه فرستاد و بنمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان به پشتوانی با سالار همدست و همداستان شود و با جماعت خراسانی و ترکمان طریق مراجعت گیرد حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که بمعاذیر دلپذیر اگر توانی توپخانه را از وی باز دار وقتی این حکم برسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود برده بود، او چون بمزینان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام

آمدن آصف الدوله از خراسان بدار الخلافه طهران

اگر دشمن

اگر فرمائی نخستین ایشان را بملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه جمله را اسیر گیریم و با ترکمانان بفروشیم و با آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند ما خود داریم و برهنه تن رها سازیم حسن خان سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمه عصیان نیست بگذار تا بازجای شود لاجرم آن توپخانه و لشکر بسلامت باز بسطام شد اما از این سوی عیون و جواسیس سلیمانخان همه روزه برسید و باز نمود که بعد از رسیدن میرزا محمدخان بیگلربیگی بخراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریض سالار و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه می نهفتند پرده برگرفتند

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعه کلات بدست او

حسن خان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو چون ساز مخالفت را بلند آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقلی محکم بدست کرده ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد بدانجا پناهنده شوند و در این وقت محمدولیخان قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سه باز قراگوزلو و قاجار با یک سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسنخان سالار خطی بمردم کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار یکسره کنید و ایشان را دست بگردن بسته دارید و از جانبی محمدخان آقای چلائی را مأمور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازه کلات را که مشهور بدروازه ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیراصلانخان پسرش با جعفرقلیخان زنجردی دروازه نفته را فرو گیرند و سلیمانخان دره جزی از دروازه دهچه و جعفرقلیخان زنجردی نیز با امیراصلانخان همراه شده این مردم یکبار جنبش کرده دروازه های کلات را فرو گرفتند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعه گگ کنبد که محکمه کلاتست در گریختند متحصن شدند سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار رحل اقامت انداختن و بر سر اینکار جان باختن در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست از این حصار برآئید و راه خویش گیرید سربازان چون طرق و شوارع را مسدود یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی بیتوانی بر ایشان تاختند نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را ماخوذ ساختند آنگاه محمدخان آقا و آقا رضاخان کوارشکی را مأمور کردند که این جماعت را تا خبوشان کوچ دهند و از آنجا مردم خبوشان تا بجنورد برسانند و از آنجا بمردم ترکمان بشرط بیع بسپارند و آقاجان بیگ سرهنگ را به آقاسی خان خوری سپردند که او را از شهر مشهد ببرد و آقاسی خان او را بسرای خود پنهان کرد و نگذاشت تا عبد ترکمان گردد و مردم خبوشان نیز سربازان را بخانهای خود برده حراست نمودند و بدست مردم بجنورد نسپردند چون این خبر بسالار رسید با مردم خبوشان دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر بزرگ بساز کرده بجانب عراق و تنگ زآمد و یزدان قلیخان برادر جعفرقلیخان را با سیصد خانوار کرد شادلو بکلات فرستاد تا در آنجا حارس باشند و از این طرف چون این خبر پراکنده شد سلیمانخان وزیر در زمان صورت حال را در عریضه نگار کرده روانه دارالخلافه داشت و طغیان سالار در نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد و از این سوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار را تقویه نتواند کرد از خویشتن نیز بیمناک شد پس خواهر خود را که مادر شاهنشاه غازی بود برای زیارت کعبه معظمه برانگیخت و خود نیز خواستار آمده ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر که از خراسان با خود حمل داده بود در نزد بعضی از مردم که بشناخته امانت بودند بودیعت نهاد و در خدمت خواهر بسیج سفر کرد و از راه آذربایجان و شام طریق مکه معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار برد و همه روز و همه شب تمامت زایران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکانت و حشمت همی بود که پاشای شام در مجلس او بی اجازت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای بسیج امر چنانکه او جنبش نمیکردند و بخلاع گرانبها و بذلهای گران او مفتخر و شادخاطر بودند بدین فرهی و شکوه سفر مکه معظمه بپای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دار الخلافه گشت اما محمد قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگرچه هرگز چشم از حقوق آنحضرت نپوشم و بی باک در هلاک پدر و برادر بکوشم لکن بزرگان دربار این سخن از من استوار ندارند و عاقبت درین درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا سفر آذربایجان کنم و در مراغه نزد محمد علی خان بیگلربیگی عم خویش بگروگان باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود چه محمد علی خان با آصف الدوله از در معادات بود بالجمله شهریار این سخن را پسندیده داشت و او را با سواری چند بمراغه فرستاد و در این وقت که مادر شاهنشاه از مکه معظمه مراجعت کرده به تبریز رسید محمد قلیخان بدست آویز استقبال عمه دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا هنگام مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان بترتیب سلاسل را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سواره خواجه وند و عبد الملکی و سوار افشار رضایی قلعه و کمری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده غره شهر رمضان وارد بسطام گشت و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمه عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلیخان کرد شادلو را با دوازده هزار سوار به مقدمه سپاه بیرون فرستاد و جعفر قلیخان از راه کلاته خیج بقریه قهیج آمد و آنجا اوتراق کرد و میان هر دو لشکر از یکفرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دور نگران یکدیگر بودند و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه در اول مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد پس فرمان کرد و بسلیمان خان و ابراهیم خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما درخور این جنگ نباشد هرگز اقدام بمبارزت نکنند و مراجعت بسمنان نمایید تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود و سلیمان خان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت ندانست و با خود اندیشید که اگر این سپاه که پیشتر یاد کرده اند طریق مراجعت سپرند خصم دلقوی کند و در عرض راه ایشان را بمحاصره افکنند و جمله را از میان برگیرد و آنگاه مردم این اراضی که بیشتر در نهان

باسالار

با سالار مواضعه دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار بصعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشوری
درانداخت او نیز بدین سخن همداستان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارک بسطام نشیمن کنی و قلعه را
نیکو داری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم و رزم دهم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق مبارزت
سپلد اگر خدایت نصرت داد شاد و شاکر باش و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعه قاسم آباد در گریز و از
آنجا تا قلعه ارک بسطام تکمیل مسافت بر زیادت نبود همانا در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد
تا از دارالخلافه مدد برسد و نیروی ستیز و آویز بدست شود و هم در آنوقت یکتن از جواسیس سلیمانخان
برسید و باز نمود که چهار تن از جماعت کوداری که در قریه ابر بسطام سکون دارند با جعفرقلیخان مواضعه نهاده اند
که اگر توانند قورخانه را آتش درزنند چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدیقلی خان
بود سلیمانخان با پسر ابتیمعنی را انهی کرد و او هر چهار تن را ماخوذ داشته زنجیر و کنده برنهاد مع القصه روز دیگر
ابراهیم خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین رزمگاه تاخته هرگز پناهنده
حصار نخواهم شد این بگفت و فرمان داد تا سربازان خیمهای خویش فرود کردند و ادوات و آلاتی که حمل آن
صعب بود بقلعه ارک در برده ساخته جنگ شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند
ابراهیم خلیل خان سرهنگان و سربازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از
پی جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که این جماعت که با ما سر منازعت دارند ترکمانان سواره و مردان
جنگ بارهاند و ما همه پیاده کانیم اگر از ایشان هزیمت شویم یکتن بسلامت بیرون نتوانیم رفت بجمله عرضه
شمشیر و اگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشه نام و ننگ کرده اید و دل بر جنگ
نهاده اید نیکوکاری باشد از پس آنکه خدای نصرت دهد هر کس باندازه جرأت و جلادت از کارداران
دولت عطوفت و رأفت خواهد یافت و نامبردار خواهد شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مراد میدان
جنگ خواهید گذاشت هم اکنون مکنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از آنکه شما شکست بینید و نام
دولت پست کردد من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعه ارک جای دهم و بباشیم تا لشکری
انبوه از طهران برسد و با ما پیوسته شود لشکریان یکدل و یکزبان گفتند که هرگز مباد که ما روی بباز پس
نهیم و تا جان در بدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار
بصورت قلعه بر صف شدند و توپها را در چهار زاویه قلعه جای داد و جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه
بر صف کرد و سواران را در میان قلعه بداشت این هنگام هفصد تن از سربازان افشار پیمان نهادند
که ما جنگ دشمن را پسنده باشیم و چنان بکوشیم که نام آویزه گوش دلیران آفاق کردد و همچنان از میان
دو هزار تن سپاه عرب و عجم چهارصد کس بقدم جلادت پیش شد و خاتمه این منازعت را مواضعه نهاد
ابراهیم خلیل خان این جمله را نواخت و نوازش نمود و دل استوار کرده طبل رحیل بکوفت و لشکر را بدان صورت
که قلعه کرده بود همی جنبش داد اما از آنسوی چون جعفرقلیخان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمهای
خویش را فرود کردند چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند بفرمود تا لشکریان برنشستند و بسوی دشمن سبک

جنگ ابراهیم خلیل خان با جعفرقلیخان

عنان گشت. بالجمله چون طرفین لختی طی مسافت کردند ناگاه سیصد سوار که بر مقدمه جیش جعفرقلیخان میرفتند پدیدار گشت چون چشم سربازان بیکناگاه بر سوار افتاد بعضی از ایشان را دل بجنبید و در مؤخر قلعه سربازان از بیم لختی بهم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید در خشم شد و بانگ بر ایشان زد و گفت من نخست با شما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیصد سوار بیمناک شدید و در هم افتادید اکنون که این بیابان کوشش ناکوشش بسواران جرار آگنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت و حکم داد تا چند توپ را سر بر تافتند و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنه های افروخته را فرا داشتند تا بحکم ثانی آتش در زنند سربازان چون این بدیدند از در انابت بیرون شدند و سر اطاعت پیش داشتند و دیگر باره بر ذمت نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز این سخن در میان بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از گرد قیرگون شد و زمین جنگ تنگ آمد جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل خان چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و ببود تا سواران نیک نزدیک شدند آنگاه فرمان کرد تا توپچیان دهان توپها بگشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته از دو سوی قلعه سرباز چنان بر می‌آمدند که از آسیب گلوله توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمه قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر بر شد و بجانب سواران رهسپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بگشادند و سربازان تفنگها گشاده داشتند مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان را جای پشت پای خاریدن نماند لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از کنار قاسم آباد که مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تکتاز آمد و سواران عراقی از پس پشت سرباز بیرون شده باتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند توپچیان چون دانستند که با سواران نتوان هم تک بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با هشت اسب همی جنبش دادند بالجمله جعفر قلیخان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز آنسوی تر برفت اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بگشت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون حصار حسین آباد از اسب بزیر آمد و آنشب را در آنجا بامداد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را باز کرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد و بر گرد خیمه و خرگاه او توپها را بگشاد و مکشوف افتاد که در لشکرگاه او هیچکس نمانده است با سربازان گفت تواند بود که جعفرقلیخان نشیمن خود را بپرداخته و در کناری کمین گاه ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از هم باز دارید و بدین لشکرگاه فراز شوید از کمینگاه بیرون تازد و جهان را از وجود شما بپردازد لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز در کنار آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس مبارزت را مبادرت نکرد ناچار بلشکرگاه خویش مراجعت نمود و درین دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکان و خراسان

از بیم

از بیم گلوله توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک نمیکردند با این همه جوش و جنبش هیچکس از طرفین مقتول نگشت جز اینکه مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو تن از مردم ترکان را اسیر گرفت و اسب مجید خان مکری با زخم گلوله با خاک افتاد بالجمله دو روز دیگر نیز هر دو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند روز سیم جعفر قلیخان بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که معقلی محکم است جای کند و باشد تا حسن خان سالار با لشکرهای گران در رسد پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرود کردند و بر اسبهای خود برنشستند از اینسوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ در می آید چون اینوقت مریض بود بفرمود تا غفار بیک سرهنگ افشار با دویست تن سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلیخان جنگ پیوسته شد و شمخالچیان او از فراز پشته که در کنار راه بود دو یکتن سرباز را بزخم گلوله مقتول ساختند و از اینسوی نیز چند تن شمخالچی به نیران توپ نابود گشت بالجمله جعفرقلیخان خویشتن را بقلعه آصف آباد در برده بانتظار سالار نشیمن نمود و هم در این هنگام خبر برسید که سالار با بیست و پنجهزار سواره و پیاده خراسانی تا منزل مزینان رانده است و از آنجا محمد خان بغایری و جهانگیر خان را با هزار سوار بمدد جعفرقلیخان فرستاد و خبر جنبش او را باد او در اینوقت جعفرقلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمد خان و جهانگیر خان و سلیمانخان و دره جزی و محمد رحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون نزدیک سالار آمد و گفته خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلادت ترا از این بر زیادت می پنداشتم ابراهیم خلیل خان کیست و محل او چیست که خار راه لشکر ما باشد و تا چندین با شما رزم دهد جعفرقلیخان عرض کرد که این سخن از در صدق و صواب است همانا عمدا کار او بتسویف انداختم و در مناطحت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار خود برسد و نظاره این گیر و دار کند . و نیز این فتح بنام او باشد اما از اینسوی بعد از رفتن جعفرقلیخان بمزینان محمد حسینخان ماکوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مامور بسفر خراسان بود طی مسافت کرده این هنگام با ده عراده توپ و چهار فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد قریه ده ملا گشت و ابراهیم خلیل خان چون این بدانست با افواج افشار و مهدیقلی خان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام در خاطر نهاد که با محمد علیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد علیخان آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده اند لاجرم از بسطام بیرون شده در رفتن شتاب گرفت که زودتر خود را بمحمد علیخان برساند و او را از کید شبیخون برهاند اما سواران خراسانی پیش دستی کرده در تاریکی شب تا قریب بقریه ده ملا براندند و در آنجا از پس تلی کمین ساختند هنگام بامداد که محمد علیخان آهنگ کوچ داد و بقانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چهار سوی لشکرگاه دهان توپها را بجانب بیگانه راست کردند و آتش زنه ها را فراز داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی درآیند دفع دهند و سربازان به بربستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی که انتهاز فرصت می بردند سربازان را مشغول یافته از کمینگاه بیرون شتافتند و مانند سیل بنیان کن حمله افکندند محمد علیخان در زمان حکم داد تا توپها را آتش در زدند تا لختی سوار باز پس شد آنگاه طبل

جنگ بکوفت و سرباز رده راست کرد و بجانب سواران راه برگرفت و توپچیان نیز عرادها را جنبش دادند
همه را تگرگ مرگ بباریدند از آن پیش که یک تیرپرتاب قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی را
هزیمت ساختند و ترکمانان هنگام هزیمت مزروع کلاته خان را بیغما برگرفتند و برفتند اما از آنسوی ابراهیم
خلیل خان بیچانه شتاب زده طی طریق مینمود چون دو فرسنگ راه بپیمود بانگ توپ بشنید و دانست
که لشکر خراسان با محمد علیخان جنگ در پیوسته‌اند پس بر سرعت سیر بیفزود و در رفتن شتاب گرفت چون
لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیمت طی مسافت همی کنند و چون هزیمتیان
ابراهیم خلیل خان را نیز بدیدند که ساخته جنگ همی تاختن برد بر ترس و بیم بیفزودند و یکباره دل بر فرار
نهاده خیمهای خویش را بزیر آوردند و بتوانی بر بارگیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل
خان با مردم خود در قریهٔ ده ملا بمحمد علیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذاشت

## رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و
## مقاتلهٔ او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز دیگر برادر شهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز بر حسب فرمان مامور بفتح خراسان بود با چهارده عراده
توپ و پنجهزار سرباز از راه برسید و این هنگام هر سه لشکر با هم یک انجمن شدند و فحص حال سالار را
نموده معلوم داشتند که با بیست و پنجهزار سواره و پیاده در میامی اوتراق کرده و محمد خان بغایری و جهانگیر
خان نیز دوازده هزار تن هزیمت شده را بدو بردند اینک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را
یکجهته گشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف بر زیادت داشت آهنگ او کرد و از آنسوی
سالار چون این بدانست ابطال رجال خود را گزیده کرده بمنقلای سپاه بیرون فرستاد و از این روی که
نصرت خویش را ضعیف می‌شمرد پوشیده از لشکریان چهارده سر اسب جنیبت خویش را بچهارده تن
از خاصگان خود سپرد تا برنشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حمل گران بر فتراک بار بستند تا اگر
کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد بالجمله چون از اینکار بپرداخت توپخانه و قورخانه را بیزدان بخش خان فرزند
خود سپرده امیر اصلانخان پسر دیگر را سردار سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبش کرده در اراضی ارمیان
تلاقی فریقین افتاد و از دو رویه صفها راست گشت نخستین توپچیان بجنگ در آمدند چون چند گلوله توپ
در میانه سفر کرد ناگاه لشکر خراسان بهم برآمدند و لختی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز بیکسوی کارزار
بر صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ‌اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه
یکتن از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده برافراخت و این از بهر زینهار جستن
علامتی بود و پس بی آسیب نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریمداد خان هزاره و
ابراهیم خان زادکانی و حسین خان رئیس قاجی با سواره خراسانی و هزاره تقبیل حضرت را رخصت همی
طلبند لاجرم حمزه میرزا علی اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را مطمئن خاطر
کرده گروه گروه برکاب پیوستند و روز دیگر قاضی نیشابور و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که تاکنون

مجبوس

مجبوس سالار بود بدرگاه شاهزاده آمدند مع القصه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا
آمده جبین ضراعت بر خاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میانه فرار
کرده این خبر بسالار بردند و او بی توانی پسرهای خود را برداشته باتفاق جعفرقلیخان و سواره کردشادلو و سلیمانخان
دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او درین کتاب مبارک بسیار وقت مرقوم افتاده این شاهرخ خان بعد از حکومت
قزوین و استراباد چنانکه از و یاد شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود دایم
وام خواهان گشت دیگر در از جماعت وام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پیرزال گزنده تر بود و دهانش
از مخرزه دیو سفیدکننده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیمی که بوام داده بود برشمرد و بسخنان ناهموار بیازرد
و شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او را بجیفر گزندی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدهد و از شکنج او برهد
از غایت حزن و اندوه از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل بیک منزل پیموده
بسالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم چنانکه سالار با مردم
خود طریق فرار گرفته بجانب جوین رهسپار آمد و در آن اراضی در قلعه جغاتای فرود شده رحل اقامت انداخت
چون شب تاریک جهان فرو گرفت سلیمانخان دره جزی برنشسته براه لشکرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را بقلعه کلات در
افکنند و متحصن گردند اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول بمقصود باز دارم شاهزاده
او را اجازت کرد و بدین دستاویز سلیمانخان بازخانه خویش شد اما سالار نیز برین بود که اگر تواند خود را بحصن
کلات رساند پس از جوین امیر اصلانخان را از سیم و زر حملی گران داد و فرمود از جماعت شادلو گروهی را
بتوقف کلات بازگذاشته ایم و دروازه های کلات را بحاتم علی یوزباشی سپرده ایم تا باتفاق شیخعلی بجیان
و انجمنی از پیاده و سواره نگاهبان باشد هم اکنون این سیم و زر برگیر و در کلات شده متوقف میباش اینک
من و جعفرقلیخان در حدود خراسان گرد بر می آئیم و با ترکان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ را ساخته
میشویم و بهر جانب تاختن میبریم اگر کار بر مراد کردیم روا باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین و
معقلی متین است پس امیر اصلانخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از آنسوی مردم کلات چون از سوء
سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند یکباره برشوریدند و مردم
شادلو را ماخوذ داشته آلات حرب و ضرب ایشان را ستده از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست
تصرف حاتم علی یوزباشی را نیز از دروازه ها کوتاه داشتند وقتی امیر اصلانخان باتفاق یزدانقلیخان برادر
جعفرقلیخان برسید و این قصه بشنید و دانست که در کلات راه نتواند کرد ناچار در کنار دروازه دهچه کلات
حمل سفر فرو گذاشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از آنکه پسر بسوی کلات گسیل کرد باتفاق جعفرقلیخان
از جوین تا بوزنجرد بتاخت و چنان صواب شمرد که در ایام شتا در بوزنجرد متحصن شود و اگر حمزه میرزا بجانب
او روی نهد باتفاق مردم بوزنجرد رزم دهد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده ایشان را

تحریض رزم همی داد و گفت سالهاست پدران ما در میان شما فرمانگذار بوده‌اند و زشت و زیبای شما را از خویش دانسته‌اند و اینک حسنخان سالار است که سالها در خراسان حکمروا بوده و امروز نزدیک ما مهمان رسیده اگر همه جان بر سر اینکار نهاده‌ایم سهل باید داشت و جانب او را فرو نگذاشت مردم بوزنجرد گفتند اینهمه راست گفتی و سخن جز از در صدق نیفکندی لاکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازیست و اینک با سپاهی که گرد میدان را توتیای دیده دانند و شراب شریان را صهبای لاله گون شمارند از راه در میرسد و بدان تو بهاکه ترکانان را پراکنده ساخت بر ما گرگ مرگ میبارد و ناچار در این تنگنای حصار عرضه دمار و شما گرفتار میشوید نیکو آن است که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپرید و ما راه اطاعت و ضراعت گیریم جعفرقلیخان دانست که مردم بوزنجرد با او همداستان نشوند و هنگام سختی جانبش را فرو گذارند ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بوزنجرد بیرون شتافت و چون در قریه راز رسیدند که سرحد بوزنجرد و مبدای اراضی ترکان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای دادند آنگاه سالار چهل هزار تومان زر مسکوک با خود حمل داده باتفاق جعفرقلیخان و جماعتی از سواران خود طریق آقچقال برداشت و بخانه قراد قلان آن یکی که در میان قبایل توقتمش ترکان نافذ فرمان بود پناهنده گشت قرا اوقلان قدم او را مبارک شمرد و شناختگان قبیله توقتمش نیز از ورود او شادخاطر شدند چه دانسته بودند او حامل خزینه ایست و از خدمتش اخذ سیم و زر توان کرد اما از آنسوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال سالار رهسپار گشت و مانند ضیغم غضبان تا بوزنجرد بتاخت و چون از سالار و جعفرقلیخان نشانی ندانست چند روز در بوزنجرد اقامت کرد و در این وقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت قبه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بودند بعد از فرار او دو نصب محمدولیخان نایب بیرون شده بمکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار بمقاتلت انجامیده بیست تن توپچی و سرباز مقتول گشت ناچار لشکریان بعلت قلت عدد بارک مشهد گریخته باتفاق محمدولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاهزاده ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار باراضی تربت و ترشیز مامور داشت بعد از ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمدعلیخان پسر آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف هرات گریخت بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان بپرداخت محمدعلیخان ماکوئی را مامور بتوقف بوزنجرد کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یکفوج سرباز بیات را با چهار عراده توپ در تردد او موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس برگرفت و روز هفدهم ذیقعدة الحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا از بوزنجرد محمدعلیخان امر آن بلده را بنظام کرد و فوج بیات را بقلعه گرمخان که از محال بوزنجرد است فرستاد تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکانان دیده بانی کنند آنگاه دست تعدی از آستین برآورد و در اخذ اموال رعیت بوزنجرد هیچ دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت مردم همی نداشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند از هیچگونه ظلم و ستم

سر خمیدن سالار با قچقال

پرهیز

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

پرهیز نمیفرمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیز روی آن نبود که کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه دارند
و بر زیادت از این در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان بر نمیگرفتند و معایب ایشان را
بمحاسن باز مینمودند بالجمله سرباز ماکوئی اقتفا بمحمد علیخان کرده هر یک جداگانه در اموال و اثقال و
دختران و پسران مردم طمع بستند و چندانکه توانستند و بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم بوزنجرد
بجان آمده در نهانی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بجانب جعفرقلیخان فرستادند
که زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آقچقال نشسته و ما را با حبال بلا بسته برخیز و
بدینجانب قدمی بزن تا ما نیز برشوریم و این جماعت بی شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفرقلیخان
چون از این قصه آگاه شدند سخت شادخاطر گشتند و سران ترکمان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته بر سر
ایشان انجمن شدند بالجمله لشکری ساخته جنگ برآوردند و با دو هزار سوار جرار از آقچقال بیرون تاختند قرا اوغلان
آن یکی خویشتن را با ایشان کوچ همیداد و در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد جعفرقلیخان و قرا اوغلان
در تکتاز آمدند فوج بیات که حدود دمانه و سملقان را نگران بودند چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند از
قلعه بیرون شتافته در دشت گرمخان با دشمن روباروی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد
سواران ترکمان از نهیب گلوله سرباز یک تیر پرتاب برکنار شده و اطراف سربازان پره زدند و از چهار جانب
حمله در افکندند و از نیروی سرباز گشادن تفنگ ایشان را دفع همی داد چندانکه دویست تن از طرفین
عرضه هلاک و دمار گشت این هنگام چون سربازان را در مقاتلت ضعفی پدید گشت همچنان رزم کنان
خویشتن را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پره زدند و دلیرانه حمله
افکندند چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گرفتار آمد و پانصد تن سرباز و صاحب منصب اسیر
و دستگیر شد برادر محمد مرادخان بیات نیز از جمله اسیران بود و برخی از آن جماعت خویشتن را بقلعه گرمخان
در برده متحصن شدند و بدستیاری توپها که در قلعه داشتند بسلامت زیستند

### ایلغار کردن جعفرقلیخان و قرا اوغلان بشهر
### بوزنجرد و قتل محمد علیخان ماکوئی

جعفرقلیخان و قرا اوغلان بعد از این فتح دیگر بکار قلعه و آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر کینه جوی
بطرف بوزنجرد تاختن بردند و شبانه نزدیک بحصار رسیدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند
اهل آن بلد چون این مژده بشنیدند مانند دیو دیوانه بخروشیدند و آلات حرب و ضرب بر خویشتن
راست کرده از جای درآمدند و نخستین بجانب دروازه‌ها تاختن بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه
و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفرقلیخان با سواران
ترکمان و قرا اوغلان بشهر درآمدند و هم در آن هنگامه آهنگ تسخیر قلعه ارک ساخته بدانسوی تاختند محمد علیخان
چون این بدانست توپها را بر سر باره و دروازه ارک استوار بداشت و فرمان کرد تا توپچیان بجانب
شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله میباریدند از مردم بوزنجرد و جماعت ترکمان

کرده کرو و بخاک راه در می افتادند و جان میدادند با اینهمه دست باز نمیداشتند و سر برنمی کاشتند و درینوقت محمدعلیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همی داد و از تابش آتش ماشه در تاریکی شب دیدار شد یکتن از تفنگچیان بی توانی بجانب او تفنگی گشاد و او را زخمی منکر بزد و صاحبان منصب جسدش را از باره بزیر آوردند و زخمش را مرهم کردند سودی نبخشید روز آن شب در نماز دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده داشتند و هیچ از مناجزت و مبارزت فرو نکاستند و از شام تا بام و صبوح تا رواح مردانه رزم دادند مدت پانزده روز این جنگ و جوش بدراز کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت شاهزاده حمزه میرزا از این قصه سخت خشمگین گشت و نخستین منشوری بیزداوردی خان زعفرانلو پسر رضاقلیخان ایلخانی نوشت که اگرچه در ایالت خبوشان تو را مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانلو و مردم خبوشان از فرمان تو بیرون نشوند هم اکنون از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بوزنجرد برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه منصور گردند و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند و اینک من جماعتی منقلای لشکر بیرون میفرستم تا با شما همدست شوند و نیز خود از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت و محمدولیخان قاجار را با دو فوج سرباز و دو عراده توپ و گروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد و چون یزداوردیخان منشور شاهزاده برخواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خبوشان را طلب نموده انجمنی کرده و گفت امروز که کار شگفت است و گروهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان صافی برائیم و از این پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر و بزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند و با او همدست و همداستان شدند پس با لشکری ساخته جنگ با یلغار راه بوزنجرد برگرفت و بسربازان محصور ارک مکتوبی کرده بدست یکتن از مردم خود گسیل داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمدولیخان با لشکری لایق بمدد شما در میرسیم مبادا بیمناک شوید و از حراست قلعه باز مانید این مکتوب بفرستاد و خود باتفاق محمدولیخان طی مسافت همی کرد و چون تا بوزنجرد دو راه نزدیک کردند جعفرقلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد و سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر گرفتند و مواشی و اموال ایشان را نیز منهوب ساخته طریق مراجعت پیش داشتند و هم درینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید و معلوم داشت که جعفرقلیخان بطرف اتخال گریخت و هرچه توانست از قبیله شادلو کوچ داده با خود ببرد لاجرم بعد از ورود به بوزنجرد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب بداشت و هر کس را باندازه گناه کیفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان گریخت از قضا درین هنگام که ابتدای فصل زمستان بود و برفی چنان بشدت بارید که کس از آن پیش نشان نمیداد و بادی چنان سرد بوزید که هیچ تن یارای دم نداشت و از آن مردم که از شهر بیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد و حمزه میرزا ناچار در آن اراضی اقامت بایست کرد و پس جسد محمدعلیخان را بارض مقدس مشهد فرستاد تا با خاک سپردند و خود بارض ماله و سمنقان کوچ داد و شش ماه در آن اراضی قشلاق کرد و چون خبر توقف او در اتخال کوشنرد سالار و جعفرقلیخان شد در خاطر نهادند که اگر توانند بلشکرگاه او شبیخونی اندازند پس دیگرباره از مردم ترکمان حشری کرده

رسیدن حمزه میرزا در بوزنجرد و گریختن جعفرقلیخان

جعفرقلیخان

جعفرقلیخان با دو هزار سوار از اتقخال بیرون شتافت وطی مسافت کرده قریب بلشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد و روزی چند پوشیده همی بود تا یکروز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرده با چند تن از نزدیکان خود برنشست و در اطراف لشکرگاه بکار نخچیر درآمد جعفرقلیخان چون این بدانست مفاصفة از کمینگاه بیرون تاخته بجانب حمزه میرزا حمله برد شاهزاده چون بدیشان نگریست دانست که با آن جماعت طریق مدافعت نتواند سپرد روی برتافت و بجانب لشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان زنان همی برفتند و چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا پیش مسافت نماند و اینوقت شاهزاده بکنار لشکرگاه رسید و لشکریان قصه بدانستند توپچیان دهان توپها را بسوی ایشان گشاد دادند و لشکر از جای جنبش کرد جعفرقلیخان بی نیل مقصود باز پس شد و طریق فرار برداشت اینوقت سواران خراسانی برنشسته از دنبال او تاختن بردند و راه بدو نزدیک کرده اسب جنیبت و یکدو تن از نزدیکان او را دستگیر نمودند و مراجعت بلشکرگاه کردند اما جعفرقلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگرباره در پشتهای زمین کمین نهاد و از پس و شاهزاده لطفعلی خان بغایری را با جماعتی مامور ساخت تا بقلعه خان که از محال مانه هست رفته نشیمن کند و نگران آن طریق باشد از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه نتوانند عبور کرد و بیخبر از آن بود که جعفرقلیخان جمعی از سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود نیز کمینی نهاده بالجمله لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید بپیمود تا گاه قراولان سپاه جعفرقلیخان او را دیدار کرده از جای جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند نیز بیرون تاختند و در اطراف او پره زده حمله درانداختند و بزحمتی اندک او را و مردم او را اسیر گرفتند و بعد ازین فتح راه اترک برداشته روانه اتقخال گشتند بعد ازین سفر سالار و جعفرقلیخان یکدل در آن اراضی ساکن شدند و با قبیله ترکمان ابواب بذل وجود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب و غارت ایشان گردند از انسوی قبیله اوتمش چون این بدیدند نزدیک قرا اوغلان پیام کردند که یکچند از مدت زمان سالار و جعفرقلیخان را میزبان شدید و سود فراوان برگرفتید صواب آنست که ایشان را روزی چند بمیهمان فرستید تا ما نیز بهره بدست کنیم چون مسئول ایشان باجابت راست نیامد رنجیده خاطر شدند و اندک اندک طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند سالار بیمناک شد که مبادا این دو قبیله باهم از در مقابله و مقاتله بیرون شوند و در اصلاح ذات بین جان و مال او بهدر شود لاجرم سفر کلات را تصمیم عزم داده از اتقخال کوچ داد و چون در حدود خبوشان قراولان یزدانوردی خان زعفرانلو جای داشتند راه بگردانیدند و قرا اوغلان را با هزار تن سواره از جماعت توقتمش برداشته از راه دره جز آهنگ کلات کردند چون لختی راه بپیمودند گروهی از طایفه اوتمش برایشان درآمدند و حمله افکندند و ساعتی باهم بکشتند و از هم بکشتند چون قبیله اوتمش دانستند که برایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده داشتند و مراجعت کردند از پس این واقعه سالار کس فرستاده و از کار کلات و حال امیر اصلانخان پرسشی کرد و معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس شتاب گرفت و بعد از ورود بسرخس در خانه اراض خان که آق سقال و فرمانگذار مردم سرخس بود فرود شده پناهنده

گشت و امیر اصلانخان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از دروازه دهچه کلات برنشسته تقدم محل خویش را بسرخس در برد چند مدت از روزگار چون سپری شد سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد امیر اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بغایری را بجانب بخارا رسول فرستاد و شرحی نگاشت که اگر مددی بمن فرستی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش این نیکو خدمتی دو چندان خواهم گذاشت امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران ارادتی بکمال است و خویشتن را از جمله فرمان برداران آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شما پدر بر پدر پرورده نعمت پادشاه ایرانید و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش برشوریده اید آنکس که با خداوند نعمت از خیانت نپرهیزد کی اعانت ما را در خاطر خواهد داشت تا غایت اینگونه مردم را رعایت نخواهیم کرد و در اینوقت شاهرخ خان که از سالار نیز خاطر آزرده داشت و با اینهمه عنا و عذاب که در رکاب او دید هرگز نوالی و نوائی نیافت از امیر بخارا خواستار شد که او را فرمان بردار باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول او باجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت امیر اصلانخان و لطفعلی خان بغایری بی نیل مقصود با سرخس مراجعت کردند و هم در اینسال میرزا تقی خان وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم شد در پایان امر بمصلحت و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران و روم استوار کرد و عهدنامه در میانه بدین شرح نگار دادند

صورت عهدنامه که میرزا تقی خان امیر نظام میان دولت ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیمابین سلطنت جاوید آیت سنیه و دولت دوران مدت علیه ابدالدوام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهة جامعه اسلامیه که دولتین علیتین بدان متصف میباشند بالسویه اینگونه مواد نزاعیه را بر وجه موافق و مناسب فخامت میان دولتین علیتین تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه برحسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار ملک گیر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار سرافراز است بوکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذوالشوکة و الشهامة السلطان بن السلطان

بن السلطان

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بن السلطان عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی
که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و تعیین
شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه در ضمن
نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزن الروم مبادله میشود فقره اول
دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلها ترک کنند و لکن با این
قرار بمقاولات تسویه مخصوصه مندرجه خللی در فقره چهارم نیاید فقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی
بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب آنرا بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب
شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد میکند که
در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد
وقتاً من الاوقات بیک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر
ولنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است
بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر
منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند
که باین معاهده حاضره سایر ادعاهای خودشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلاتاخیر مهندسین و مامورین
تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود ما بین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده اند که خسارتیکه
بعد از وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و شصت
و یک هجری تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها
از روی عدالت احقاق حق شود از دو جانب بلاتاخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی وعده میکند
که شاهزادگان فراری ایران را در برسا اقامت داده غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیه آنها با ایران رخصت
ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزن الروم عموماً رد شوند فقره
ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که
در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده ششم که دایر تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در
عهدنامه مذکوره تعیین نشده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهدنامهای
سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای
مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت نمایند و همچنین تعهد میکنند که بمراد استحکام و تاکید روابط
دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین وسائل را استحصال
نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات
مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بیحرمتی محفوظ باشند و علاوه
بر این بالیوزهائی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول مینماید و عهد میکند که کافه
امتیازاتیکه شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری
میشود در حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای
ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد
میکنند معامله متقابله را کاملا اجری دارد فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت
و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب
عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و
قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص
انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد ازین دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده اختیار خودشان حواله شود و عشایریکه
تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه
خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضره الغا و تغییر نشده مثل اینکه
کلمه بکلمه درین صفحه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیمابین دو دولت علیه قرار
داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در طرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق
نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذالک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۶۳ و هم درینسال
آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دارالخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای طویت موصوف
بود از جهان فانی بجهان جاویدانی تحویل کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگذار اصفهان
و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت میرزا گرگین خان که یکتن از خویشاوندان او بود معادل صد هزار تومان
زر مسکوک پیشکش بر ذمت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم درینسال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور
معروف بود رخت بسرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او
در دارالخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات بشرفات جنان سفر کرد و دیگر عبدالله خان
امین الدوله در کربلای معلی بجهان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبدالله
میرزای دارا در طهران وداع جهان گفت اگرچه بعضی از احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن
تفصیل حال هریک در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی در جای خود مسطور خواهند شد

### سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم درینسال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مأمور بسفارت مملکت فرانسه گشت و روز هیجدهم
ربیع الثانی از دارالخلافه بیرون شد موسیو دوال که از قبل کارداران فرانسه مأمور بتوقف طهران بود
با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی بمحال دولت آل عثمان نزدیک شده در
ارض اواجق خلیفه قلیخان او را استقبال کرده در عرض راه قرا کلیسیا و ملا سلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام
بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم با ایران چنانکه ازین پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

بالجمله

بالجمله یکدیگر را دیدار کرده و از مردم بلدهٔ ارزن الروم پرسش نمود بالجمله از بایزید و طرابزان با مکانتی در خور عبور کرد و از آنجا بکشتی بخار نشسته روانهٔ اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمدخان مصلحت گذار با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود باسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدراعظم بود نصیب پاشا کاپتی را بنزدیک او فرستاده پرسشی بسزا نمود و خانهٔ خاص او معین کرده مهمان پذیر گشت و بعد از دو روز رعای پاشای وزیر دول خارجه مستشار خود را بحال پرسی او گسیل ساخت و روز پنجم صدراعظم مکتوبی بدو فرستاده به سرای خویشش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران و روم سخنان فریبنده گفت از پس آن موسیو تیتوف وزیرمختار روسیه و ژرنال لاردکولی وزیرمختار انگلیس و همچنان وزیرمختار فرانسه را دیدار کرده هر یک او را جداگانه ضیافت کردند وزیرمختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر ایشان ناگوار بود و رضا نمیدادند که دولت ایران با فرانسه از در اتفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت فراز کنند و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از نیک و بد در میان دولتها سخن کند و توقف میرزا محمدعلیخان را در اسلامبول از پی آن میجستند که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی بمنع سفارت او صادر کنند میرزا محمدعلیخان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در این وقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد وزیرمختار روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون ما از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشدید اینک از قبل دولت خواهش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمدعلیخان در جواب گفت که شما رضا نمیدهید که من حکم دولت خویش را فروگذارم و مورد عتاب و عقاب آیم روز دیگر کار بر آن نهادند که در سرای تیتوف انجمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمدعلیخان احکامی که از کارداران دولت داشت ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتواند شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن نکردند پس میرزا محمدعلیخان بعد از بیست و هفت روز از اسلامبول کشتی در آب رانده و طی مسافت کرده به بندر طولون که از محال فرانسه است درآمد حاکم شهر او را بمکانتی تمام درآورد و بفرمود تا طبل سلام بکوفتند و توپهای کشتیهای جنگی را آتش در زدند و در عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را بر صف کرده در منزلی نیکو فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامهای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را بتماشاخانه دعوت کرد و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند بالجمله از آنجا میرزا محمدعلیخان بر کالسکه سوار شده بشهر لیان کوچ داد و از لیان روانهٔ پاریس گشت در این وقت لوئی فلیپ که پادشاه مملکت فرانسه بود و پنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جای در ییلاق داشت لاجرم کارداران دولت فرانسه سفیر ایران را در منزلی نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او ساختند پس از روزی چند موسیو گیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در ییلاق بدراز خواهد کشید بر حسب فرمان شما باید سفر ییلاق کنید لاجرم میرزا محمدعلیخان هدایای خویش را برداشته بر کالسکهٔ بخار سوار شد و در مدت پنج ساعت پنجاه فرسنگ مسافت را قطع نمود و در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد او را منزلی در سرای سلطنت بدادند و خورش و خوردنی روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهادند اگرچه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ حشمت او روز دیگر

دو کالسکه که هر یک را هشت اسب حمل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمد علیخان نامه و نشان و تمثال شاهنشاه غازی را
جای داده و خود نیز بنشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود بسرای خاص سلطانی باوتاقی که بزرگان
دولت فرانسه نشیمن داشتند درآمد موسیو کیزو که شخص اول فرانسه بود باتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخواسته
او را پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی نشیمن دادند و موسیو کیزو کلمه چند از میل خاطر پادشاه بدیدار او بگفت میرزا
محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه در می پوشیم که آن خاص حضور است
و چون میان دولتین اتحاد حاصل است در این حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهم شد دیگر آنکه کنت میرتیج ایلچی فرانسه
که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن میباید موسیو کیزو
نیمساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فلیپ میفرماید که سفیر
ایران در مجلس نخستین چنان با ما در آید که بر پادشاه ایران در می آید و ازین پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر او است
میرزا محمد علیخان عرض کرد امروز با دیگر روزها بینونتی ندارد اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم
نشست دیگرباره موسیو کیزو بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود نزدیک
لوی فلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه مامور بسفارت
فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدست
که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود سبب مامور شدن خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را خویشتن
بدست لوی فلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بتشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود به بلیغ ترین بیانی معروض درگاه
داشت و زلال مودت را بین دولتین از شوایب توهمات و خس و خار شک و ریب صافی نمود و پادشاه نامه را
گرفته بر سر نهاد آنگاه بموسیو کیزو سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد لوی فلیپ از تخت خویشتن برخاست
و تمثال را گرفته نظاره کرد و تحسین فرستاد و هم بدست موسیو کیزو داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد
و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده بایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کنت پاریز را در آنجا دیدار
کرد و تسبیح های مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که هدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بهره هر کس را
انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر حسب فرمان پادشاه را مهمان گشت و در آن مجلس با
پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را بتماشای سپاه نظام طلب داشت و سی هزار تن
مرد لشکری در آن ییلاق حاضر بود بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را منو[illegible] فوج فوج رخصت یافته
همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریاد همی برآوردند که پادشاه بسلامت باشد و از پس آن دیگرباره فریاد کردند که
سفیر دولت ایران بسلامت باشد و یکدیگر شدند بعد از عبور ایشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شده جعبه
نشانهای بسیار پیش داشت و پادشاه بر پشت اسب بر وی گذشت و عارضی با آواز بلند نام [illegible] فلان
پسر فلان آنکس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خضوعی کرد و پادشاه دست
در جعبه برده نشانی لایق او برمی آورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه زده نشان را اخذ
مینمود و شمشیر خود را برمیگرفت و براه خویش میرفت آنگاه دیگرکس پیش میشد بدینگونه این کار بپای برد آنگاه میرزا محمد علیخان را

رخصت

رخصت داد تا باز منزل خویش شد و شب دیگرش بتماشاخانه طلب کرد و بامدادش روانه پاریس داشت و پس
از روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و بعد از سه ماه میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و مواثیق
دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده
از آنجا بکشتی سوار شد و تا اسلامبول براند در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست و عهدنامه
که میرزا تقی خان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کارداران دولت روم
مبادله نماید و نگارنده حروف صورت عهدنامه و سفارت میرزا تقی خان را در جای خود نگار کرده اما چون میرزا
تقی خان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگذاران دولت
روم حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت
عثمانیه محمره و لنگرگاه و خضار و جزیرة الخضر را ملکیة بدولت ایران واگذار مینماید میرزا تقی خان که از این معنی غافل بود دلشاد
میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محمره اغلوطه نخواهد رفت
و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران زین پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا بغارت رفته شوند
سخن کرد چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دارالخلافه
طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه
آن خطائی که نخست او در کار محمره افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن در افکند و آغاز فخر و مباهات
نمود که اینک معادل ده کرور تومان ملک از دولت عثمانیه ماخوذ داشته‌ام و از پادشاه منشور گرفته و
بنجد و فرستاده و فرمان کرده که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظمه را از طرف نجد و جبل خواهم
کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بحراست باز خواهم داشت و
همه سال امیر حاج از ایران برخواهم گماشت تا ایرانیان را بمکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگذار خوزستان کرد
و از اینگونه سخنان با او القا نمود کارداران دولت عثمانیه از این کلمات بیمناک شدند و این هنگام که میرزا محمد
علیخان بر حسب فرمان خواست عهدنامه که در ارزن الروم نگار شده بود مبادله کند کارداران روم گفتند
که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است باستصواب وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح
آن ابهامات بچهار فقره نگار یافته هرگاه می‌پذیرید و سجلی می‌سپارید مبادله خواهیم کرد و اگر نه رنج بیهوده مبر
میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که سجلی بسپارم و بی اجازت دولت سجل مرا چه محل خواهد بود کار
داران روم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمد علیخان را اطمینان خاطر دادند
که ما حاجی میرزا آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که در معنی رشوه
بود او را دادند و سجلی از وی گرفتند آنگاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهدنامه را
از برای سند طرفین دو نسخه کرده باشند یکی را کارداران ایران سجل کنند و خاتم بر نهند و بدولت
روم سپارند و آن دیگر را کارپردازان روم سجل کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام
حاجت سندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار سؤال و جواب بود بدینگونه سؤال اول

رجال دولت عثمانی و دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور میکنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیرة الخضر بایران این ترتیب نمیتواند احاطه کند به اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجا جواب سفیران دولت روس و انگریز مامورین دولتین واسطه میگویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بران قبول میکنند رای رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن بایران محلی را که دران سئوال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیرة الخضر است و باب عالی ترک نکرده است درین محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد سئوال دوم دولت عثمانی سئوال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی درین حالت میتواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و بآنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت ایران هیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد و مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار آن و متعلق بدولت عثمانی است اگرچه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق بعثمانی دارد سکنی کرده باشند سئوال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سئوال میکند اگر دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک کرده و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این ادعا نباید داخل بکند به تنها مگر حق عادیه بیلاقیه و بعضی خسارات که فیما بین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلا بواسطه سارقین طرفین یا چیزی مثل این جواب سفیران معنی محقق اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترک میشود والبته باید ترک شود و بنا علیه هیچکس نمیتواند درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی طرفین میتواند آن اشخاص را راضی بدارد تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و همچنانکه قبول شده است مامورین بخصوصه که تعیین خواهد شد خلاصه چیزیکه ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتواند آن مامور طی نماید سئوال چهارم دولت عثمانی سئوال میکند اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود بفقره دوم و همچنین فقره که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اعتقاد دارند میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هفتم در باب مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و قونسولها و در باب سئوال قلعه مامورین خیلی مایل هستند که بامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب و امید دارند که بهره یاب شوند مع القصه کارداران دولت روم بدینگونه اغلوطه در کار افکندند و میرزا محمد علیخان طریق مراجعت بایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت اینگونه امور نداشت در نزد اولیای دولت معاهده و تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و کس بسند و سجل او ننگریست

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانگذار مملکت آذربایجان

دهم

## شرح سلطنت وجهانگیری محمدشاه قاجار

وهم درین سال در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان
داشت زلال صدق وصفا را بآلایش نفاق مکدر ساخته چه از آن روز که آصف الدوله وسالار خواستند طریق طغیان گرفت
واجب دانستند که یکتن از شاهزادگان را به پیشوائی خود انگیخته کنند از میانه آصف الدوله بهمن میرزا را گزیده کرد چه خواهر
زاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را غره کرد که حاجی میرزا آقاسی تدبیرهای ناتندرست وسخنان
گزنده همی آنست که پایه سلطنت را بلغزاند از برای حفظ دولت وتمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز در خاندان
ملک صاحب تاج وتخت تو میتوانی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری ونیز گنجی اندوخته داری واینک
مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند برتافت واگر روزی چند با برادر چهره نشوی و با او
کارزار نکنی ازین کم مباش که بعد از برادر تو باشی واگر نه ولیعهد دولت ناصرالدین شاه چون صاحب افسر
وگاه شود نخستین خالان وخویشان او ما را پراکنده و پریشان کنند مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا فراوان
ازینگونه سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید ومردم روزگار که هنگام سعایت شبنمی را سحابی وشبتابی را آفتابی
خوانند مکنون خاطر او را در حضرت پادشاه یک بر ده زدند و باز نمودند که رضاقلی خان والی کردستان که از سوی مادر با خاقان
مغفور فتحعلی شاه نسب میرساند هم در نهانی با آذربایجان شده و با بهمن میرزا مواضعه نهاده شاهنشاه غازی را مخالفت
برادر در خاطر حملی گران افکند وخطی نگاشته بخسرو خان گرجی سپرد وفرمود چنانکه کس نداند واین خط را جز تو نخواند
دو اسبه وده تازیانه بآذربایجان تاختن کن وبهمن میرزا را مجبوساً حاضر درگاه ساز ومنشوری دیگر نگاشت که از
بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هرکس از حکام ولشکریان ودیگر مردمان سر از فرمان خسرو خان بیرون
کند بکیفر سر بر سر اینکار خواهد کرد حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرد و بدو سپرد لاجرم خسرو خان راه
برگرفت واز بیرون دروازه طهران بفراهم کردن سپاه پرداخت وکوچ بر کوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت
وهم در آنجا امیر اصلانخان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقار خان خمسه میبرد ودیگر اعیان خمسه ولشکریان
گرد او انجمن شدند واین هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت واز آنطرف اگرچه این راز
مستور بود وکس آگهی نداشت که خسرو خان بکجا شد واز بهر چرا شد اما بعضی از چاکران بهمن میرزا که اقامت طهران
داشتند این معنی را تفرس کرده ومسرعی چون برق و باد بنزدیک او گسیل نمودند که چه آسوده نشسته که ناگاه بدست
خسرو خان محبوس ومغلول خواهی گشت بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره بیرون شده با معدودی
از ملازمان خود بآهنگ دارالخلافه شتاب گرفت واز راه و بیراه چنانکه خسرو خان را دیدار نکند بجانب طهران
طی طریق همی کرد کارداران دولت چون دانستند که بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان را در
آن اراضی روا ندیدند وچون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند پس منشوری بدو
فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان برگیر ودر آن اراضی حاکم وفرمانگذار باش پس خسرو خان با آن لشکر
که گرد کرده بود بطرف کردستان کوچ داد واز آنسوی رضاقلی خان والی اصغا نمود که لشکری انبوه بمملکت او درآمد
چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت یافته
و بجانب مقصد شتافته رضاقلیخان سخت هراسناک شد وهفتصد سوار از مردم خود را برداشته از شهر

سنندج بیرون شتافت و دامان جبلی را گرفته لختی صعود کرد و آنجا از بهر خویش سیتغناقی بساخت و چشم براه و گوش
بخبر فراز کرد اما خسرو خان حیلتی اندیشید و میرزا علینقی دبیر خود را نزد او رسول فرستاد و پیام داد که من بر حسب
فرمان پادشاه مامورم که در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را منتظم ندانم بعرض رسانم بلکه خود معزول
کنم لکن مهر و حفاوت مرا با خود دانسته و نیز رسیدانی گنج و ذخیره مرا کس انباز ندارد و همانا معادل پنجاه هزار تومان زر
مسکوک از گنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و ترا بر مسند حکومت استوار بنشانم چون میرزا علینقی بتبلیغ رسالت کرد
رضا قلیخان این کلمات را باور داشت و شبانگاه برنشسته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و صبحگاه درآ
خسرو خان نخست از بهر او سراپرده راست کرد و او را مکانتی نهاد و روز دیگر چون رضا قلیخان نزدیک او آمد و بر
بساط او بنشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من نزد من آمده و اگر نه این شمشیر و خنجر از بهر چه زیب کمر
داری این بگفت و برخاسته بسراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون نزد او شوید و آلات حرب
او را باز کنید مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگر همه بمعرض هلاک و دمار در آئیم پس میر
اصلانخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد آنگاه حکم داد تا عباسقلی خان پسر علیقلیخان گروس
والی را بر اسبی کودن و پالانی برنشاندند و دستش را از قفا ببست و با پانصد سوار راه طهران برگرفت و آن سیصد سوار
که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم در این وقت آن چهار صد سوار دیگر را که والی در سیتغناق
گذاشته بود چون خبر برسیدند و همچنان بدست لشکر ماخوذ گشتند و از بهر ایشان پیرهن و ازاری بجای نماند همه عریان طریق
دشت و بیابان گرفتند و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت خانه
خود داد جز اینکه علیخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج دبدشت و ازینسوی رضا قلیخان والی بعد از ورود بطهران در خانه
میرزا نبی خان امیر دیوان فرود شد و از آنجا بر حسب فرمان او را بر دست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه باز دارند
و نگران او باشند اکنون بحدیث بهمن میرزا باز شویم از آذربایجان تا طهران را بسرعت صبا و سحاب در نوشت و در عشر آخر شوال
وقتی بظاهر طهران رسید نخستین خواست تا نزدیک حاجی میرزا آقاسی شود و او را بشفاعت برانگیزد چه آشفتگی امر خویش را از وی میدانست
و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود بر کرده جای داشت و شاهنشاه غازی
شکارگاه قریه کن سفر کرده بود بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد برگرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت داشت
که یکتن از عوانان حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت اجازت نیست که از اینجا گامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی میفرماید که
تو بدخواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه بد دارد با ما راه نکند ناچار بهمن میرزا راه بگردانید و با اینکه بر جان و تن خویش
ترسان بود بطرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و یکتن از پردگیان سرای سلطنت را
بشفاعت برانگیخت شاهنشاه غازی شبانگاه او را طلب داشت اگر چه از عصیان او هیچ سخن نکرد لاکن در خاطرش
ثقلی عظیم می انداخت و بحلم ملکانه نهفته میساخت بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه بدار الخلافه بهمن میرزا بر حسب فرمان بیرون
دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقاخان وزیر لشکر
فرود شد و چون در این وقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود همی خواست تا سرای او را از
بهر خویشتن خرید شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود ما هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او جای

دیگری

دیگر می کرد و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون شود چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر وحشت خاطر بیفزود
و هم بعضی از شیاطین ناس خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت
پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران او نیز ندانست چون در عرض راه بدر سرای
وزیر مختار روسیه میگذشت ناگاه از اسب خویش بزیر آمد و بدرون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب
شاهنشاه ایران پناهنده ایمپراطور روسیه شده ام دالغورکی وزیر مختار روسیه بی توانی حاضر حضرت پادشاه شده
از در ضراعت زبان بشفاعت او گشود و نیز معروض داشت که بهمن میرزا هرگز در حضرت پادشاه گناهی نرفته بلکه
حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق معادات و مبارات می سپارد و اینهمه ساخته
و پرداخته اندیشه های ناصواب اوست شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داد و میرزا فضل الله علی آبادی
مستوفی را حاضر کرده فرمود بخانه وزیر مختار شو و گناه بهمن میرزا را در محضر او یک یک شماره کن نخستین آنکه با سالار
و آصف الدوله در طریق طغیان همداستان گشت و از رسول و رسایل جانبین اینمعنی مکشوف گشت دیگر
آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تهییج فتنه و فساد مواضعه نهاد و دیگر آنکه با
اتحاد دولتین ایران و روس چنان با کارداران روسیه مرافقت و موافقت انداخته و چنان باز نموده که اتفاق
این دو دولت از در نفاق است اگر کار ازینگونه میساخت عنقریب موالفت این دو دولت را بمخالفت می
انداخت و قنسلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان بفریفتش بکارهای ناهنجار تحریض میداد
که هم نزدیکی مردم گیلان را بقتل او انگیخته میکرد با الجمله ازینگونه گناه بزرگ برشمرد و میرزا فضل الله بخانه وزیر مختار
شده اینجمله را مکشوف داشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رشته مهر و صفاوت محکم بود کارداران
ایران بکیفر این گناه طریق عجل نسپردند و عصیان او را بشفاعت اولیای دولت روسیه بسیلاب نسیان محو کردند و
گفتند اکنون اقامت او در ایران در خور نیست که موجب شورش و خامتی باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان با خود
داشته حساب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید پس بهمن میرزا روزی چند
در محضر وزیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب منال دیوانی را بپرداخت و از کارداران دولت
رخصت یافته از طریق گیلان بتفلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و اثقال خویش را نیز با خود حمل نموده و بعد از
سه سال که از تفلیس توقف آن اراضی دل آزرده گشت بمملکت قراباغ تحویل کرد و تاکنون که سال بر یکهزار و دویست
و هفتاد و دو هجری میرود در آن اراضی روزگار میبرد

ذکر سفر کردن ولیعهد گردون مهد دولت ایران سلطان ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و در مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته می بایست برحسب فرمان شاهنشاه
غازی و صوابدید کارداران دولت این قرعه بنام رخشنده آفتاب فلک سلطنت و تابنده گوهر بحر خلافت
ولیعهد کیوان مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمد آنگاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی
علی آبادی بوزارت او مفتخر گشت و عباسقلی خان جوانشیر امیر دیوانخانه آذربایجان گشت و میرزا جعفرخان
مشیرالدوله برای نظم امور دول خارجه معین آمد و میرزا جعفر وقایع نگار رتبت منادمت یافت و میرزا موسی

تفرشی مستوفی برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالمحمد خان تورخانه چی عامل قورخانه شد و حمزه خان انزانی استرابادی از بهر پاسبانی و حفظ قلعه تبریز منشور گرفت این جمله از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور بملازمت رکاب حضرت ولیعهد آمدند اما عباسقلی خان جوانشیر دیگرباره بصوابدید اولیای دولت مامور باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی نیز کوچ نداد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرمود و چاکران خویش را نیز فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از دارالخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریه کن منزل فرمود و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و برودت هوا از طهران تا تبریز را چهل و چهار روز طی مسافت فرمود و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کند صغیر و کبیر طریق استقبال برداشتند و شادخوار و کامیاب آمدند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله خادمان سرای و پردگیان حضرت را از دنبال کوچ داده به تبریز برد و حضرت ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن خوی سلطنت که خدای در نهاد وی نهاده بود و آن جود که در طبیعت بودیعت داشت معادل دویست هزار تومان از منال دیوان را با خرج صندوقدار و خوانسالار و میرآخور سربسر کرد و از خراج آنچه ازین خرج برزیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران بازگذاشت و هم تازه یکفوج لشکر بنظام کرد و فوج ناصریه نام نهاد تا ببرکت این نسبت همیشه منصور باشند اما میرزا فضل الله وزیر برحسب فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد بجای ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را باهم راست کند چون انکار را بپرداخت ملقب بنصیرالملک گشت و روز بیست و هشتم جمادی الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در ظاهر تبریز فرود شد و در ورود ازین پیش چنان افتاده بود که در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون دارند مناقشتی برفت از بهر آنکه سگی معلم از قنسل دولت روسیه که متوقف تبریز بود ناپدید شد و این قصه را محمد خان بیگلربیگی انهی کرد و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان میبرد گرفته بند برنهاد مردم شهر ازین حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر سگ یکتن مرد کافر چندکس مسلمان را در حبس خانه بنیاد ازند و پایمال عقاب و نکال سازند بالجمله مردم حرفت و اهل سوق که بی سبب غوغا طلب اند و بی حاجتی در طلب بحاجت در بازارها ابواب حجرات خویش را فراز کردند و تکتاز درآمدند و همدست و همداستان بخانهای ارامنه در رفتند و هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون این خبر در حضرت ولیعهد معروض افتاد در خشم شد و بیم آن بود که بقتل آنجماعت فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند و نیز حلم پادشاهانه و تایید ملکانه جنبش کرد و آتش غضب را بزلال عفو خاموش فرمود پس بفرمود تا نصیرالملک بشهر درآید و در اصلاح ذات بین خوبی نماید لاجرم نصیرالملک نیران آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم را بر سر حرفت و صنعت خویش بازداشت و از آنسوی این خبر بدارالخلافه بردند و کارداران دولت احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را برای فحص احوال روانه آذربایجان فرمودند بعد از ورود به تبریز بفرمان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه اموال ارامنه را از مسلمانان مسترد ساختند ازین پیش مرقوم افتاد که بعد از وفات منوچهر خان معتمدالدوله میرزا علی محمد باب را برحسب فرمان از اصفهان بآذربایجان بردند و در قلعه چهریق محبوس بداشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز

عریضه

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

عریضه بحضرت ولیعهد نگاشت که بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت این همه
مردم را که مال نباشد و بکار حرفت و صنعت نیز همت نه بندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه
و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه بنوائی رسد و از اینگونه مردم از دور و نزدیک
فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت باز داشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق بدرگاه
آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و مکنون خاطر او را باز دانند چون منشور شهریار ملحوظ ولیعهد
دولت و شمس ملک و دولت افتاد بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظم خان فراشباشی باز
داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت
تا باب نیز درآمد و در مجلس علما بنشست چون آغاز مجادله طراز شد نخستین نظام العلما سخن کرد و روی با باب
کرد و گفت این کتابها که بقانون قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا
از مقالات شما هست یا بشما افترا کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلما گفت سخن
ملغز و معما کردن درین مجلس و انجمن بکاری نخواهد بود و چه سخنان تو جمعی در خراسان براه عصیان همی روند و گروهی
در مازندران طریق طغیان دارند سخن بی پرده گوی و خود از پرده بیرون شو باب ازین کلمات برآشفت و گفت
آری اینهمه مقالات من است نظام العلما گفت همانا تو خود را شجره طور نامیده ئی و این سخن کشف آن کند که هرچه
بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو را رحمت کند سخن جز این نیست نظام العلما گفت آیا شما رضا داده اید
که مردمان تو را باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بر من نبسته اند بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا من باب
علم اینوقت ولیعهد فرمود من پیمان نهادم که اگر تو باب علم باشی من ازین مسند فرود آیم و تو را برنشانم نظام العلما
گفت نیکو سخنی گفتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و از طبقات ارض
و صفحات سموات اگر کسی پرسشی میکرد برحسب آرزو جواب میگرفت اکنون که تو باب علمی مشکلات خویش را در
علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سؤالی کنم گفت من طب نخوانده ام فرمود از علم دین پرسشی کنم و
علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیر ذلک
نشود و نخست سخنی از علم صرف بمیان انداخت در پاسخ گفت علم صرف در کودکی تلمذ کرده ام و اینک در نزد من
حاضر نیست نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که میفرماید هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و هم
بگوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم بگوی شأن نزول سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این
سوره چه باشد لختی متفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلما بسخن آمد و گفت معنی این حدیث
بگوی که در میان مامون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام افتاد و قال مامون ما الدلیل علی خلافة
جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا ابنائنا فسکت مامون گفت این حدیث نیست
علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد نظام العلما گفت گرفتیم حدیث نیست آخر مقالتی از عرب است معنی.
آن را بفارسی بگوی همچنان مهلت طلبید دیگرباره نظام العلما گفت شرح این حدیث کن که میفرماید لعن الله
العیون فانها ظلمت العین الواحده باز لختی درازا سر فرود کرد و گفت اکنون چیزی ندانم دیگرباره پرسش

کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اذا دخل الرّجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرّجل و الانثی و همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است نه تو آخر کرامت خویش بر فصاحت باز بسته و بگوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلما گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا بر تو عرضه می کنم همانا این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها همه چشم بربستیم هر که بدینگونه دعوی دار شود معجزه و کرامتی باید کند از برای کس جای سخن نماند و هر که بدینگونه دکا فر گردد این هنگام باب سر برداشت و دلیرانه پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی وجعی صعب در پای دارد همی خواهیم که دفع آن وجع کنی گفت این نتوان کرد ولیعهد فرمود نظام العلما زمان کهل و شیخوخت دریافته و ضعف پیری او را از ملازمت رکاب ما باز دارد اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با ما کوچ دهد گفت این را نیز نتوانم نظام العلما گفت این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید برآشفت و گفت من آنکسم که هزار سال است انتظار او را می برید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی میباشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چه است و مسقط الرأس شما کجا است و سالیان شما چند است گفت نام من علی محمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الرأسم شیراز اینک از زندگانیم سی و پنجسال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمّد است و پدرش حسن و مادرش نرجس نامیده میشود و مسقط الرأس آنحضرت سرّمن رآه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون من کرامتی از خویش گویم که بدین سخن مرا باور دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است گفت من روزی هزار بیت کتابت میکنم گفتند گرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که ازین افزون نویسند و این معجزی نباشد اینوقت ملا محمد ممقانی گفت تو در قرآن خویش آورده که اوّل من آمن بی نور محمّد و علی از اینگونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و متوحش شد دیگر یکی از علما گفت که خدای در آیه خمس فرموده فانّ للّه خمسه شما ثلاثه فرموده اید از کجا این آیه منسوخ شد از کمال وحشت گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید و حال آنکه خدای خمس فرموده لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت مگر ندانسته اید که من مرتجلا خطبه فصیح همیگویم و نویسم و برخواند که الحمد للّه الّذی رفع السّموات والارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام ولیعهد با اینکه هنوز از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود بتایید خدای والهام دولت فرمود بیت و ما بتاء و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجرّ معا در وی با باب کرد و فرمود این سخنان بیهوده تا چند و مردم عامه را تا چند اغوا کنی و بضلالت افکنی و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که بحکمتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر بودند و یک یک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر همی خواست مظلوم و مغلوب بود و غیبت اختیار نمیفرمود این غیبت از بهر آن است که چون ظاهر شود معجزه تمامت انبیا با او باشد و بنماید و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دینها و آئینها را یکی کند

# شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کند و هیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد هزار سال از بهر آن غیبت نفرموده که چون آشکار شود گاهی حسنخان نظام الدوله اش با چوب ادب کند و گاهی در مجلس چهریق در تعب باشد همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چندانکه دماغ خویش آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده حکم بقتل تو نمیرانم لکن با چوب رنجه و شکنجه میفرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان با آنحضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد این بگفت و با عوانان و فراشان بفرمود با حملی از چوب در آمدند و هر دو پای باب استوار ببستند و با چوب مضروب داشتند باب فریاد برداشت و باستغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلما یکتن از مردم خود را بر سر او بداشت و او را همی تلقین کرد که بگوی پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدینگونه همی باز گفت بعد از این وقایع دیگر بار بچهریق بردند و محبوس نمودند و هم درینسال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم خواهد شد وداع زندگانی گفت و بجهان جاویدانی شتافت فرزند او میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر در دیوان حساب ممالک نیابت او داشت برحسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خط و خاتم بجای پدر نهاد و هم درینسال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف و تعدی میرفت و بر زیادت از این حفظ اموال و فروج مسلمین را که در فرمان روائی علت غائی است خوار میشمرد و وقتی چنان افتاد که زنی از مردم آن بلد را بدست کرده یکشب تا بامداد بداشت و بی شرط مزاوجت با او طریق مضاجعت گذاشت صبحگاه آن زن بمیان بازار آمد و قصه شب دوشین بتکرار کرد و آنگاه معجر از سر برگرفت و بمیان مردم افکند و گفت با این غیرت و حمیت معجر زنان بر سر کشید و بازنان بسر برید مردم از کلمات او بجوشیدند و بخروشیدند و انجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند و همدست و همداستان بسرای علی اشرف خان تاختند و او را محاصره انداختند و هم زنانی دیگر بنیامد که از در و بام بخانه او در رفته او را بگرفتند و بدرون حمامی برده سر و مغزش را بکوفتند سرش را بچند جای جراحت کردند و سختش بیازردند چون بیم قتل او میرفت چند کس بام حمام را بشکافتند و او را صعود داده از شهر بیرون شتافتند و او بمیان قریه در گریخت و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و فحص کند که سبب طغیان که بوده است و هر که آلوده عصیانی است ماخوذ داشته بحضرت فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان را هم از گرد راه روانه داشت و از آن قصه باز پرسی بسزا کرد و معروض داشت که اگر مردکناه را کیفر باید کرد تمامت این شهر را تباه باید ساخت چه این غایله ناگاه روی داده و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده اند بدین تدبیر مردمان را از تعذیب و تدمیر بسلامت داشت

وفات میرزا حسن مستوفی الممالک

شورش مردم زنجان بر علی اشرف خان ماکوئی

## وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بآئین جم و ملوک عجم جشن عیدی بپای برد و درین سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض سلقان چنانکه بر آن

اشارت شیخ حسن رادکان آمد در آنجا مکشوف افتاد که ملا حسین بشرویه بشهر مشهد درآمده مردم را بکیش میرزا علی محمد باب
دعوت میکند و جمعی با او پیوسته اند و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم
شاهزاده چند تن بطلب او فرستاد و او را بلشکرگاه آورده و باز داشت چنانکه شرح حال او ازین پس مرقوم خواهد
شد و هم در اینسال آن وجع که از مرض نقرس ده سال بر افزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت
گشت چه این پادشاه را که جواد بر و جگر هژبر بود و در کار غزو و جهاد جدّی تمام داشت این مرض مزمن او را نمیگذاشت
بیشتر وقت ملازم بستر بود و آنگاه که بهبودی حاصل میکرد نه آن بود که از وجع پای والم دست آسوده شود چنانکه خود
میفرمود هنگامی که مردمان مرا صحیح دانند چندان دردناکم که اگر آن درد را بر چند تن قسمت کنند همه فریاد و اغوثاه
بردارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوّت سلطنت هرگز با زیردستان سخن بخشونت نکرد و اینهمه مرض سبب
ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون گل بربار و خلقی چون بهشت و بهار مبارک دیدار و خوب
گفتار بود و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مایوس نداشت چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران
درگاه و زعمای سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل
کرد و هنوز هر کس از و مسئلتی کرد و حاجتی جست از کمال جود و سخا و غلبه شرم و حیا نیروی ردّ سؤال نداشت لاجرم
بدانچه سائل خواسته بود فرمان اجابت میکرد کار بدینگونه رفت تا معادل دو کرور تومان زر مسکوک خرج جود او
از دخل ایران بر زیادت گشت بعضی از مردم بخیل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این بذل و احسان را حسابی بر
نگرفته است و اینکار بدست او بی جواز کفایت و درایت رفته است اندک اندک این سخنان گوشزد پادشاه شد
و بر خاطر مبارکش ثقلی عظیم افکند و فرمود درهم و دینار را از خاک کوی و بازار افزون ندانم و لعل پاره را از سنگ
خاره بیرون نخوانم و چون مرد بخیل از آنچه احسان کرده ام پشیمان نیستم جز اینکه روزگار بر من تنگی زد که چیزی را
باندازه آرزوی خواهندگان بر اشیا از زر و مال توانا نباشم و همچنان وقتی بفرمود تا صفحه را رقم کردند و مطبوع ساخته
در بلاد ایران پراکندند بدین شرح که مردمان چنان ندانند که ما در ضبط اموال و اخذ منال بینا و توانا نیستیم بلکه
بعد از وفات شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نیکو میدانستیم و اگر انجماعت را
از مسند حکومت دفع دادیم از بهر آن بود که در کار سلطنت و امر مملکت خللی بادید نشود اما معادل شانزده کرور
تومان زر مسکوک اندوخته ایشان را از در دانش و علم بر زنان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و نام نبردیم و اگر ده
چندان بود هم ندیده می انگاشتیم زیرا که ما را چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصّه این چنین پادشاه را
وفور امراض و اقتحام اسقام از کشورگشائی و ملک ستانی چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از این پیش نبود
که هنگام ماجورا و سورت گرما از طهران یکدو فرسنگ بیرون شود و در ییلاق اوتراق فرماید و هنگام
خریف بدار الملک مراجعت نماید این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت که بر فراز قریه تجریش
بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم بنایان از
سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا بر سنگ
خاره بود خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه بپرداختند با اینکه یک

نیمه کار

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

همه کار قلعه هنوز راست نبود معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان برسید
شاهنشاه غازی بدانجا کوچ داد و همچنان بنایان و دیوارگران در عمارت قلعه بکار بودند و نیز بیک تیر پرتاب
دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و معقلی متین برآورد قلعه نخستین را
بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن حاجی میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید
وجع نقرس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام بزخم
زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب بحاجی
میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام بلدان و امصار بودند هیچ دقیقه از مراتب
جور و اجحاف فرو نمیگذاشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند و از جمله سواران سپاه
بشمار میشدند هم با مردم دار الخلافه بشرارت خلق و خشونت طبع میرفتند و حاجی میرزا آقاسی چون این مردم را
منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او
خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را بتاخیر می افکند و صغیر و کبیر مملکت را
رنجیده خاطر میساخت و هیچکس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت
پادشاه معروض دارد و پادشاه را نیز بسبب اقتحام امراض قوت فحص این امور نبود در پایان کار این پریشانی
بهمه مملکت سرایت کرد و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را
از و بیمی و امیدی دیگر میرفت چنانکه مذکور شد مامور بتوقف کاشان بود امر لشکر نیز پریشان شد اگر چه مردم
ایران از لشکری و رعیت جز سلطنت پادشاهان قاجار گردن نمی نهادند اما این هنگام کارها از نظام بیرون
بود چنانکه از بهر اخذ اجری و مواجب بسیار وقت سربازان سپاه زعمای درگاه را حصار میدادند و حکام بلاد
در انفاذ منال دیوان کار با مهال و اهمال میکردند و بسیار کس از بزرگان مازندران در حاضر شدن بدرگاه
تقاعد میورزیدند و جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده ممهد
فتنه دیگر بودند و کار خراسان نیز آشفته بود و چنانکه تفصیل اینجمله در جای خود بشرح خواهد رفت مع القصه در قصر
محمدیه علل شاهنشاه غازی هر روز بقوت شد و قوی طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه
از بار عام ناچار بود تا مردمان از حیات او بدگمان نشوند و سر بطغیان بر نیاورند عیسی خان پسر امیر محمد قاسمخان
قوانلو را که اینوقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا
شاه را دیدار کنند و زود القای رخصت انصراف ایشان نماید تا مبادا از طول اقامت آنجماعت پادشاه تعب
و زحمت افتد بالجمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه برصف شدند و بزرگان درگاه در حاشیه
ایوان رده بسته شدند من بنده بر عادتیکه بود سخنی چند به تهنیت راندم ضعف مزاج مبارکش مجال نگذاشت که مجلس
بنهایت پیوندد فرمان کرد تا شادروان ایوان را فرو هشتند و حضرتش را از فراز تخت بزیر
بستر حمل دادند

## وصایای شاهنشاه غازی هنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا

در این وقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران که سکون داشت طلب کرد و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را در این قلیل مدت مامور بآذربایجان ساختم و این هنگام که روز من بکران میرود و وداع جهان میگویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و گوش من از گفتار او بی بهره ماند و هم بیم آن میرود که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من در هم آویزند و فتنه انگیزند و پای تخت که بمنزلت قلب مملکت دارد چون آشفته شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت و صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانی پس از من تو خود این بلد را بنظم کنی و زمام دولت را از دست نگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی نه تو آخر دختر پادشاه و بانوی سرای پادشاه و مادر پادشاهی کم از زنان مباش که روزی چند تخت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من با فرزند من بگوی که اینجهان را بقا نباشد و با هیچکس ابقا نکند با عدل و داد تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای رسول خدای میفرماید خیر الناس انفعهم للناس یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی و بهر کاری بازرگانی کند مرد جواد و جوانمرد آنکس باشد که بجای جرم و خطا بذل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة انما الشدید یملک نفسه عند الغضب رسول عجم و عرب میفرماید توانا آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانای قادر آنکس است که بر غضب غلبه کند و عنان نفس را بکرداند و دیگر فرمود رسول خدای فرماید المستشار مؤتمن از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن خسیسان بداندیش را با خویش آشنا مساز و مردم نامجرب را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان محبوس حشمت خویشند و جز با آن چند کس که بار داده اند با کس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان بهواجس نفسانی و وساوس شیطانی بسیار باشد که با هم متفق شوند و کسی را بکذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر قاهر آن بیکناه را تباه کند پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پابرجا بهر بادی جنبش نکند و در عقاب مردم بشتاب نرود و در نکال اعمال استعجال نفرماید بلکه عفو سیئات را از مکافات دوستر دارد چه اگر از عفو گناهی پشیمانی بیند بهتر از آن است که در تعجیل عقوبت قرین ملامت گردد و چون اندرز پادشاه بپای رفت مادر ولیعهد بهای های بگریست و این سخنان بر ذمت نهاده رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس بر زیادت در مزاج مبارکش هیضه رویه بشدت شد و هم در این ایام یکتن از مزدوران و دیوارگران که در قصر محمدیه بکار بود در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری بر آمد و ببانگی که سکان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند مرثیه انشاد فرمود بامدادان همچنانکه در رسته مزدوران بگذشت و شاه نگران بود ناگاه زمین ببوسید و قصه خواب دوشین را بگذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ او است که بلاد و امصار را فرو گیرد و بهمه جا فرا رسد لکن با بقای دین حنیفی و حلم احنفی هیچگونه دیگرگون نشد و آن مزدور را نواخت و نوازش فرمود و حکم داد تا او را مشتی زر بذل کردند بالجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت همه روزه عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد و چون بدروازه قصر

محمدیه

## شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

محمدیه رسید سهراب خان گرجی از سر بالین شاهنشاه کناری گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب بشامگاه رسد حاجی میرزا آقاسی بهراسید و بیم کرد که اگر بدرون قلعه آید چون حال پادشاه را بدانند دشمنان او را ماخوذ دارند لاجرم از بیرون دروازه بقلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود و شب سه‌شنبه ششم شوال شاه را جز خشاشه از جان در بدن نبود هم در آنحال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود چه مردی موحد بود و چون دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجنان جاوید خرامید اللهم البسه حلل الایمان وارفع مقامه فی فرادیس الجنان هم در آن شب گروهی از مردم استشمام این داهیه دهیا کردند و بامدادان این خبر موحش سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و غسل دادند و بخوشبوئیها محفوف ساخته در محفه نهادند مهد علیا دستر کبری والده ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت و مادر شاهنشاه گذشته که چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرده بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرد از این قضا موی بکند چاکران درگاه از دور و نزدیک ویله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند تا بر جنازه او نماز گذاشت و اینوقت از شناختگان چاکران که اقتدا به آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیرالممالک و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر بود و این بنده گمنام نیز حاضر بودم روز نهم شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آئین که در زندگی کوچ میداد حمل دادند شاهزاده عباس میرزا نیز از قفای جنازه و در پیش روی صف جای کرد و پردگیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه برگرفتند و از آنسوی مردم دارالخلافه عالم و عامی و عاقل و جاهل باستقبال بیرون شدند بدان آئین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آورده در باغ لاله‌زار بعاریت نهادند و مجلس تعزیت بپای کردند و با عطای سائلان و طعام زایران پرداختند این بود تا شاهنشاه منصور از آذربایجان برسید دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه که در میان بزرگان درگاه پادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوان بخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصرالدین شاه بشرح خواهد رفت انشاالله تعالی بحوله و قوته

### ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بمنکری نیازید و لب بمسکری نیالود تابع شریعت اشرف انبیا و سالک طریقت سرحلقه اولیا بود تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد راکع و ساجد باشند علف و آذوقه لشکریان را که در حمل رعایا بود و معادل پانصد هزار تومان برمی‌آمد بفرمود تا هنگام اخذ سند برعیت بسپارند و دبیران حضرت در ازای منال دیوانی محسوب دارند و هر مزرع و مربعی که در عهد دولت نادر پادشاه افشار و پیش از آن کارداران دیوان مضبوط و بخالصه داشته بودند فرمان کرد تا مردمان و ورثه مالکان سجل خویش بیاورند و هر کدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مقرر ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع و بدایع بدست استادان چرب دست

باتمام شد که حکمای دول خارجه در ملاحظه هریک تحسینی جدا و تحیتی جداگانه فرستادند باندازه نیم شهری جباخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شهریار یکهزار توپ قلعه کوب از نو بریختند و بسفتند و بر عرادها سوار کردند و لایق این اعداد خمپاره و گلوله شل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فیشنگ جنگیان در قورخانه آماده کردند و حاتم خان جبادارباشی که در ساختن فیشنگ جدی وافی بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت وقتی حاجی میرزا آقاسی برزبان داشت که در مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک بکار توپخانه و قورخانه رفته است و پیران حضرت برحسب فرمان فحص اینحال کردند معادل ده کرور تومان برآمد و هم در اینسال از آن پیش که روز شاهنشاه کوتاه شود هر دیه و قریه و مرتع و مزرعی که در ایران حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت غرا سجلی کرده بشاهنشاه غازی هبه نمود و بجمله در صفحه اواره نگاران مستوفیان دیوان یکهزار و چهارصد و سی و هشت قریه و دیه و مزرع بشمار آمد و اینکار از بهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه راه میکردند و بکنایات و استعارات مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است و هر سال یک کرور تومان منافع آن را ماخوذ میدارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او قوت خلل و ثلمه نبود حاجی میرزا آقاسی خواست تا ازین در نیز زبان مردم را بریده دارد و تا مبادا روزی شاهنشاه بحب مال و دار بدست اعدا پایمال کند و شناخته بود که او زر و سیم بذخیره ننهد و جز آب و خاک اندوخته نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت بپادشاه ببخشید بالجمله دیگر آثاری که از شهریار بیادگار ماند فراوان بود و از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور فتحعلی شاه فرمان کرد و بپای نبرد شاهنشاه غازی بپای رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر بر سر قبر شیخ محمود صاحب گلشن راز در شبستر تبریز بقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در نیشابور قبه بساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان بسطام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را در بلده نائین بقعه رفیع بپرداخت و زیارتگاهی ساخت و قبر حاجی ملا رضای همدانی را در کرمان گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت و دیگر جایگاه حفر قنوات نمود و بنیاد رباطات فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و خود نیز خانها بنیاد نهاد و در طهران عمارات نیکو بپرداخت و قورخانه و جباخانه و سربازخانه باندازه شهری عمارت کرد و دیگر وزرای درگاه و امرای پیشگاه و قواد سپاه بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد که نام بعضی ازیشان درین کتاب مبارک مرقوم افتاد و چون نام اینجمله در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هریک بشرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان که درین وقت بوده اند هریک جداگانه مسطور میشود ذکر حال ایشان را دراینجا نگار دادن کاری تکرار کردن است لاجرم ازین اطناب دست باز داشتم و نام مبارک فرزندان این پادشاه را نگاشتم

تفویض نمودن حاجی میرزا آقاسی املاک را بمصالحه شرعیه با شاهنشاه غازی

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

شما

## ذکر خاتمه امر محمد شاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او نه تن بودند پنج تن از ایشان پسران اند اوّل چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است همانا چون از پس این اوراق کتاب تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور میشود درین ضیق مجال بشرح حال او که محال مینمود نپرداخت دوم شاهزاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب متولد گشت و مادر او خواهر یحیی خان چریقی است و ایشان نسب با خلفای بنی عباس میرسانند سیم شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او از ترکمانان است و این نام بخواستاری حاجی میرزا آقاسی بروی افتاد چون در طریقت موحدین ملا عبدالصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد چهارم شاهزاده محمد تقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او چهار تن بودند نخستین ملکزاده عزة الدوله است و مادر او دختر امیر محمد قاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه خلد الله ملکه اصل خلافت را دو شاخ مبارک و مصحف شرافت را سوره یاسین و تبارک اند دوم آسیه خانم مادر او دختر شاهزاده امام وردی میرزا است سیم عذرا خانم و او با شاهزاده محمد تقی میرزا از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادر او یکتن از خاصان سرای سلطنت است و اردات احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه ملک الملوک عجم ناصر الدین شاه پادشاه برنگار میشود هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهیم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت عین الکمال دور باد خواهیم نگاشت و از آنحضرت که مطاف حاجت و مُنیت است چنین تمنا میرود که این بنده ضعیف را در میان وضیع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ هر روز طبع من گشاده تر باشد چه از مفاخرت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات حلاوتی دیگر پدید شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد حمل کاه نتوانند کرد و اگر از پادشاه نیروئی بدست کنند کوه را بر کنند بیت ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد

خدایا از تو خواهنده ایم که این پادشاه را که ملجای پناهنده است بآرزوها مظفر
و منصور بداری و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمائی و دین اسلام را
بشمشیر او بقوام کنی و خزاین آفاق را بدست جود او
ختام بشکنی بحق محمد و آله
الامجاد کتبه العبد الفقیر
میرزا آقا
تمرئی

السلطان ناصرالدین شاه قاجار

تاریخ دولت شاهنشاه
ایران و خداوند تاج و تخت
کیان ملک الملوک عجم و وارث
ملک فریدون و جم السلطان بن السلطان
السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ازاکاذیب منشیانه و اغراقات مترسلانه
بری و عری است چه من بنفس نگارنده را
بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان
کرده اند که از وقایع احوال آنچه دیده
و دانسته حرفی بر زیادت و
نقصان مکن فصیح را قبیح
بنگار و
شکسته را
شکسته بنویس
همچنان

خلد الله تعالی
ملکه الی انقراض
الادوار
که
از مصدر
جلال حکم قضا مثال شرف
صدور یافت امتثال امر این عبد
عبودیت دثار میان استوار کرد و هر حدیث
که در موارد ملک و مداخل مملکت تقریر یافته
بی فضول تحریف و تصرف تحریر داد اگر در مطالعه
این قصص و روایات حدوث قصه یا نزول حادثه
بر خلاف عقیدت قائلی بیند خداوندان
خرد را نرسد که بر من بنده خرده گیرند
چه این اختلاف در آیات از اختلاف روات
پدید آید و سخت صعب
است
که
از لشکرگاهی
جماعتی باز آیند و قصه
آن جنگ برای اختلاف
کلمه باز گویند

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ذی المنّ والطّول ولا اله الا هو القوّة والحول الاوّل الّذی لا یعرف نهایته والآخر لا یوصف بدایته الظّاهر
من سترات غیبوبیته والباطن فی ظهورات عظمته تفرّد بقدرته من مخلوقاته وتوحّد بحکمته من مبدعاته
والصّلوة علی مصباح الظّلم ومفتاح الحکم سند الخافقین سیّد الثّقلین محمّد خیرة المصطفین وعلی وصیّه
وامینه وقاضی دینه وحامی دینه شمس الغیاهب بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب
وعلی الائمّة من ولده الّذین هم حجج الله وکلماته التّامّات وغایة خلق السّموات وخلاصة الاسطقسات
علیهم آلاف الصّلوات والتّحیّات وبعد چنین میگارد بنده حضرت یزدانی وچاکر درگاه سلطانی محمّد تقی
سپهر مستوفی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول وثانی بنهایت شد کتاب سیم را بزینت
سیر ومفاخر خسرو فخر السّلاطین وفخار الخواقین ضرغام کنام سلطنت صمصام نیام میمنت طلیعه تاج وتخت
ودیعه تاج وتخت نمودار دیدار ماه وخورشید یادگار فریدون وجمشید ابو الغیث الکرم ولیث الاجم ملک
الملوک عجم السّلطان ناصر الدّین شاه قاجار لا زالت رایات دولته مرفوعة وآیات نصرته مطبوعة نگار
میدهد وتواریخ سلف را بدین شرف توشیح میدهد همانا ملک ناصر وشاهنشاه منصور ناصر الدّین شاه ملک
عجم را قوام مملکت ورکن اشد ومحمّد شاه را ولیعهد دولت وفرزند ارشد است ونام پدران این شاهنشاه
منصور که هفت تن سلاطین مبرورند از این پیش برنگار کرد واجتناب از اطناب را در اینجا بتکرار نپرداخت

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مع القصه این شاهنشاه منصور که چشم بد از دولتش دور باد در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری بوقت
افق دار السلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم شهر
صفر المظفر متولد گشت و مادر او مهد علیا وستر کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان
قوانلوی قاجار است که بسیار روقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور افتاد و پس شاهنشاه منصور از سوی
پدر و جانب مادر نسب با فتحعلیشاه رساند و کمتر از پادشاهان را بنی بدین فخامت و شرافت افتاده و این حکمت
قصه ایست که از این پیش نیز بدان اشارت شد همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها
در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار بمعادات و مخاصمت میرفت من چنان این خصومت را از میانه برانداختم
و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر آنکه این مخالطت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی خان
دولو را با تو نکاح بستم هم اکنون عباس میرزا را که از دختر دولو داری بولایت عهد خویش اختیار کن و دل
بشکن دولو را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو گردد و عباس میرزا بحد رشد
و بلوغ رسد دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دار الملک طهران و گیرنده خراج ایران است
از بهر او نکاح کن و پسری که از این بستر و دیدار آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت
گشت و چون محمد شاه بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوامی
عظیم خواهد داشت این هنگام دختری از خویشتن با پسر سلیمان خان تزویج ده و دختری که از وی آید
از بهر او عقد کن تا چون فرزند او بتخت سلطنت جای کند از دو سوی نسب بقوانلو رساند چون سخن بدینجا
رسید آقا محمد شاه را سرور و طربی عجب روی نمود و از جای خویش بپای خاست و از شدت وجد
و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کرت فرمود همه اش قوانلوست همه اش قوانلوست و بسیار
افتاده است که پادشاهان بالهام دولت اینگونه سخن کرده اند اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه منصور
متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و پدر نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن
زنده بودند و صیت آقا محمد شاه را نیز بیاد داشتند و بدین مولود بنظر عظمت می نگریستند و فتح اقالیم عظیمه
و ممالک بزرگ از جبین او مطالعه میکردند در تربیت او روز بیگذاشتند تا شش سال و چهار ماه و چهار
روز از روزگار او بر آمد روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدار الخلافه طهران
شتافت و تاج و تخت سلطانی بیافت چنانکه از این پیش شرح رفت بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه
شد و تعیین ولیعهد دولت واجب افتاد برادران شاهنشاه غازی خاصه برادران اعیانی در خاطر داشتند
که بدین محل رفیع و مقام منیع ارتقا جویند و با یکدیگر همی گفتند که طفل سه ساله که هنوز در خور مهد است
لایق نیست که در دول خارجه بولایت عهد نامبردار شود و مادر محمد شاه که دختر میرزا محمد خان دولوی
قاجار است نیز فرزندان خود را از چهره که هنوز کودکی بود دوست میداشت و این مقام را از بهر قهرمان میرزا
و همین میرزا خواستار بود و خالوهای محمد شاه مانند محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه و الله یار خان آصف
الدوله و نور محمد خان سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را

رضا نمیدادند و این منصب را از بهر خواهرزادگان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا میخواستند که عرق
سلطنت از خاندان دولو مقطوع نشود و یکباره کار بر قوانلو فرود نیاید میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون
این بدانست و نیز حرمت آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم عزم داد
و شاهنشاه غازی را تحریض همی کرد تا منشور ولایت عهد بنام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزرای
دول خارجه از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را بنفاذ آذربایجان نمودند تا بحضرت ولیعهد سپارند در این
کرت شاهنشاه غازی فریدون میرزا که این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت
گفت این منصب برای من انسب بود و اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم مرا اکراهی نیست بالجمله بفرمود
تا بساط شاهانه گسترده کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را اصغا نمودند
و حضرت ولیعهد را درود و تحیت فرستادند مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایت عهد
یافت و هم در آن خوردسالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهدان
دولت را آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه عباس میرزا بود
و در روزگار پدر با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان از آذربایجان
و خراسان طلیعه هیبت او بمشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمدعلی میرزا فرمانگذار عراقین
عرب و عجم و محمدولی میرزا حکمران خراسان و محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا حاکم طهران و دیگر بلدان و امصار چون نزدیک او میرفتند برادرانه سلام
میدادند و نایب السلطنه حشمت ایشان را بر پای میخواست و ایشان را جلوس میفرمود و خاقان محمدشاه
غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل از اعمام خود فروتر می‌نشست و ایشان را
توقیر پدرانه مینهاد اما ناصرالدین شاه که خدایش نیز ناصر و معین باد از گاهی که ولایت عهد یافت بلکه از
آنگاه که زینت مهد گشت هیچیک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس
نبود و او را تحیت پادشاهان کردند و بحشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روز تا روز بالیده همی شد
تا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمدشاه غازی
آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه را دیدار کرد
و چون یکهزار و دویست و شصت و یکسال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمدشاه غازی ولیعهد خورشید
مهد دولت ایران را که این هنگام چهارده ساله بود مجلس عیش و عرس بگستردند و دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را
از بهر او نکاح کردند و در این وقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت در ایوان خورشیدی زرافشان و در
میدان جمشیدی سرافشان بود و در پشت اسب تازی شیر نیستان و پور دستان را ببازی گرفتی و در
بذل بدره و صره قصه قاآن و حدیث حاتم را بسخره شمردی و هم بفرمان محمدشاه غازی در سال یکهزار و دویست
و شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را بنظام کرد و شرح
این وقایع بتمامت در ذیل تاریخ محمدشاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان نافذ

فرمان

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی
محمدشاه در شب ششم شوال ازین سرای پرملال بجنان جاویدان شتافت و دولت بیزوال یافت
و سلطنت اینجهان را بفرزند خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دارالخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهدعلیا و ستر کبری و از آن داهیه

چون شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدارالقرار برد ملازمان حضرت هم در آن شب
عریضه نگار کرده نزدیک مهدعلیا و ستر کبری والده شاهنشاه منصور السلطان ناصرالدین شاه
انفاذ داشتند خود متش نخستین قصه این غایله را با فرزند خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر
روانه آذربایجان داشت و خود چون سپیده صبح سر برزد در هودجی زرین جای کرده از قصر نیاوران
بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و حومه شهر سواران ما فی شاهسون بنهب و غارت
مجتازان و متردّدین کمر استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان برگماشت آنگاه چون اختلاف کلمه و تشتت
آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک میدانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه
خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود و پس تدبیری که هیچ وزیر کارآگاه تصویر آن
نتواند کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا بوصول آن توانا نشواند بود بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوایم سلطنت
پرداخت اگرچه برادرانش مانند سلیمانخان خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر حضرت
بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند لکن مهدعلیا بیمناک بود
که مبادا با بعضی از امرای دربار طریق مرافقت و موافقت سپرند و جانب برخی را فرو گذارند همیخواست
تا چاکران دربار که سالها در حضرت شهریار کمر خدمت بسته و بمقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته اند بسلامت
مانند و یکدیگر را آسیب نتوانند لاجرم اختیار کسی واجب افتاد که با حصافت عقل و اصابت رای
خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد تا اگر بدست او از میان سرای و پس پرده فرمانی
رود بهوای دل خویش نخواهد و بر آن حکم نیفزاید و نکاهد از میان ملکزادگان شاهزاده علیقلی میرزا که
زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توام داشت بوزارت خویش اختیار کرد و بصلاح
و صوابدید او تمامت بزرگان درگاه را که همگان خواجه تاشان بودند و دو تن از ایشان یکجهتی و یکراهی نبودند چنان
باهم بداشت که هیچ خاطری را خطری نیفتاد و هیچ حاشیتی را خراشی نرسید و این چنان خطبی خطیر بود که پادشاهی
باسپاهی تدبیر آن نتوانست کرد چنانکه بشرح میرود و همانا چون شاهنشاه غازی بسرای جاوید تحویل داد
حاجی میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشت نه در سکرات موت بر بالین شاهنشاه
فراز آمد و نه بعد از فوت بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع
او در تعب بودند چون از دو سوی این هول و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد موالفت
بستند و هم در آن شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسنعلی خان آجودان باشی و دالغورکی وزیر مختار
دولت روس و فرنت صاحب شارژدافر دولت انگلیس را دیدار کردند و گفتند تمامت

مواضعه امرا در عزل حاجی میرزا آقاسی

قواد سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و ضجرت اند و در
عزل و عزلت او همدست و همداستان شده اند اگر ازین پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست
که کار بمقاتلت انجامد صواب آنست که شما او را بیاگاهانید تا خود کناری گیرد و ازین کار کناره جوید
وزرای مختار در پاسخ گفتند شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند وزارت خلع کنید
زیرا که شما او را این حکومت نداده اید و بدین منصب طلب نفرموده اید او را پادشاهی این مکانت داده
و پادشاهی تواند اهانت کرد ایشان را این سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده دوستان خود را دیدار
کردند و مواضعه از نو استوار نمودند و این وقت میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک
و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان سردار ایروانی و حسینعلی خان معیرالممالک
و آقا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی بیک ناظر و میرزا موسی مستوفی و حسنعلی خان آجودان باشی
و نجفعلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که چندانکه در تن
جان دارند بوزارت حاجی میرزا آقاسی گردن نگذارند و هر کار پیش آید با هم یار باشند سلیمان خان
خان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله آن جماعت
عریضه نگار داده بشاهزاده علیقلی میرزا سپردند تا بحضرت مهد علیا برد بدین شرح که ما را با
زخم زبان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت نمانده است اگر ازین پس خدمت
وزارت او را مفوض خواهد بود نام ما را از جریده چاکران محو فرمائید مادر شاهنشاه منصور پشت و
روی اینکار را نیک بیندیشید و دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع ندهد این جماعت بعد از اظهار منازعت
با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت ناچار پنجاه تن از بزرگان چاکران و صنادید بزرگان
که در تربیت هر یکتن یک کرور تومان بکار رفته بمعاقل صعبه پناهنده خواهند شد و باراضی بعیده
پراکنده خواهند گشت پس بشاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی از
اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت متداوله ایشان را دولت نام کنند همانا این نام و این حشمت
از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت ترکمانان سواران و دلیران بسیارند و
در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس بسلطنت نامور نگردد
و ملک ایشان بدولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت با آن مردم است که مغزها را
در تدبیر غوایل تاب میدهند و چشمها را در تحریر رسایل بر آب می نهند وقتی شنیدم یکی از وزرای
نادان روی با مردی دانا کرد و گفت ترا هر سال از دولت پادشاه دو هزار و سه هزار تومان زر
مسکوک چرا باید داد با آنکه یکتن سرباز ده کس مانند ترا بس باشد من این زر از تو باز گیرم و بجای
تو دویست و سیصد تن سرباز فراز آرم اما ندانسته بود که چون روزگار فتنه پیش آید یکتن ازین مردم
فتنه دو هزار و سه هزار تن این سربازان را چون گوسفندان براند اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ تیزشان
بتوان گذاشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیزشان نتوان داشت ما چنان میگیریم که این جماعت

بکاری

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بکار نمی‌شد با اینهمه حشمت دولت و شکوه سلطنت بدین مردم لاغر تن ضعیف بنیت است که هر سال از
خزانه دولت زر بی شایگان برایگان ستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرین بندند
با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند و هر جا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده
بتوانند زد همانا هر جا مردمان از شاهزادگان و بزرگان و امیران گروه گروه ببینند رئیس آنجماعت را پادشاه
خوانند و ملک او را دولت نامند و نیز نه بینی که پادشاه یکتن باشد و بکفایت و دانائی که خدای او را داده
در میان چندین گروه مردم هر کرا بخواهد بکشد و اگر نخواهد بخشد این سخن را فردوسی نیکو فرماید پیت چه
بیمر و جنگی چه یکدشت مرد مسادی بود روز شکست نبرد و ما برضای یکتن نیاه کس مرد و انند درا از حضرت
پادشاه پراکنده نخواهیم داشت مع القصه چون مادر شاهنشاه سخن بدینجا آورد با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود
که امرای درگاه را از من بگوی که موارد خاطر را در خدمت پادشاه بآلایش تخیلات نفسانی مکدر مدارید
که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند وزارت فرود کنم و شترا در را از شما بگردانم لاجرم امرا بعد از اصغای این
کلمات دل قوی کردند و صبحگاهان در قصر محمدیه سراپرده افراخته بسوگواری و تعزیت پرداختند از
آنسوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود جای داشت و از چاکران دولت جز
سهراب خان گرجی و حاتم خان شهاب الملک کس را با او آمد شدن نبود و آنجماعت ما کوئی که باستظهار
او بیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصه آنگروه که در دار الخلافه جای داشتند و شبها با چراغ بخانها
در میرفتند و اموال مردم را بسرقت بر میگرفتند چون مرکوز خاطرها بود که حاجی میرزا آقاسی پشتوان ایشانست
اگرچه تا بدینجا رضا مینداد اما هیچکس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان راند و هر ظلم و زحمتی
که با مردم روا میداشتند اگر وقتی اندکی از بسیار گوشزد شهریار میشد شحنه شهر و عسس بازار و کلانتر بلده
کردار نابهنجار ایشان را بهزار پرده مستور مینمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بجلوه میدادند
که دیگر باره آن مرد مظلوم بدست کارداران دولت پایمال غضب و سخط میگشت علی‌الخصوص آنکه با حاجی میرزا
آقاسی نیز بتمویه سخن میکردند و کردار کریه ایشان را پوشیده میداشتند لاجرم این گروه چندان از در
جسارت بخسارت خلق دلیر شدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان برزن و بازار با خنجر کشیده
صد کس را حمله میبرد و خود را مرد صد مرد میدانست زیرا که هیچکس را با او جرأت نبرد نبود و دو روز
قبل از وفات شاهنشاه غازی چند کس از این مردم در چاشتگاه روز بسرای محمد تقی خان معمار باشی تاختند
و بکمال تعنیف سرای او را از تقید و طریف پرداختند از حضرت پادشاه فرمان رفت که یکفوج سرباز از
محمدیه بشهر درآمده ایشان را ماخوذ دارد تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه
این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس
آباد پناه جست سپاه ماکوئی نخستین کفران نعمت او کردند و از او کناره جستند و با اینکه نزدیک بهزار تن
در شهر طهران جای داشتند و هر یک خود را در جلادت و شجاعت مرد هزار تن می پنداشتند اینوقت
چند تن از مردم بازاری بقصد ایشان بیرون تاختند و بیست تن و سی تن از آنجماعت را بگیر و گیر نام

فی الحقیقه همه ... حاجی میرزا آقاسی

از دنبال تکتاز می‌آمد و شمشیر و خنجر از کمرگاه ایشان باز میکرد و بعد از اخذ ثروت و سلب بانواع زحمت و تعب با سنگ و چوب سر و مغز ایشان را میکوفت و عریان و عطشان از دروازهٔ شهر بیرون شدن میفرمود و یکدو ساعت پیش بر نیامد که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای بنود بالجمله چون آن جماعت بدین ذلت و ضجرت از شهر اخراج شدند در باغ محمد حسن خان سردار که بدانسوی خندق شهر خود بنا کرده بود پناه جستند و در پناه او نرسیدند اما حاجی میرزا آقاسی چون در قلعهٔ عباس آباد خویشتن را بی یار دید بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان با او در آویزند و خونش بریزند از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس نزد یکتا در شاهزاده عباس میرزا فرستاد و پیام داد که عباس میرزا را نزد من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد بنیابت برادر بنظم دارالخلافه کوشد و خزانهٔ دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ گردد مادر عباس میرزا در پاسخ گفت فرزند من هنوز کودکی است داور را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست بیم دارم که او را بمیان جماعت فرستم مبادا قرین شین و شناعت گردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیز وقایه نفس نتوانست کرد مکتوبی برجال دولت فرستاد بدین شرح که چون شاهنشاه برحمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او بر ذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود که طریق اتفاق سپریم و از نفاق برحذر باشیم و خزانه و اثاثهٔ سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان بدارالخلافه طهران کوچ دهد و سهراب خان

مواضعهٔ امرا در عزل و نصب حاجی میرزا آقاسی

گرجی نیز از قبل او بمجلس تعزیت حاضر شد و در تحویل جسد مبارک پادشاه سخنی چند بگفت و فرهاد میرزا که هم در آنروز از شهر طهران بمجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا را سودی شناخته داشت گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد او را بگوی تو کناری گیر که کارداران دولت آنچه صلاح دانند چنان خواهند کرد تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدوتن دیگر از اعیان ماکو که هنوز پشت با حاجی میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند مواضعهٔ امرا را در قلع و قمع او تفرس کردند بیتوانی مراجعت بعباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود نیز از آنجا برنشسته بباغ محمد حسن خان سردار تاختند اما از آنسوی چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن بلا و نعم افتاد چه شاهزاده فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند و میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا کار از مناقشه بمکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چندکرت از بهر کاوش و کوشش جنبش همیکرد و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس نزد یک امرا پیام کردند که شما سلب وزارت بحاجی میرزا آقاسی نپوشید که امروز سلب توانید کرد و باشید تا شاهنشاه ایران برسد بهر چه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود ابلاغ این سخن میکنیم و هرکه بدین سخن گردن ننهد بدولت ما ساخته جنگ باید بود و چون کار بدینجا انجامید مهد علیا بیمناک شد که مبادا فتنه انگیخته گردد که خون جمعی ریخته شود پس قلمی گرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه رأفت و رحمت که از شاهنشاه غازی بهره گشت در سکرهٔ غمرات و غمرهٔ سکرات او را عیادت نکردی امروز دیگر اظهار جلادت

چکنی

چگونه ما خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد و بسوء تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا رقم مهد علیا را بستند و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه ایران بدین شهر درنیامده مهد علیا نافذ فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرموده‌ایم بلکه این فرمان مهد علیاست در این وقت وزرای مختار بحضرت مهد علیا شتافتند و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چنان از در حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند چهارده سال است در ایران از هیچ مردی سخن بدین پرداختگی و سختگی نشنیده‌ایم و ازین کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی یکباره بیچاره گشت پس از عباس آباد برنشسته راه شهر پیش داشت و میان ارک طهران در رفته بخانه خویش فرود شد و بر زبان داشت که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانه پادشاه آمده‌ام فضان آقای سرتیپ توپخانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون نتوانم شد اگر در تقدیم خدمتی با تو موافقت کنم جان بسلامت نبرم حاجی میرزا آقاسی را اینوقت مجال اقامت محال افتاد و با معدودی از ملازمان خود برنشست و از دروازه ارک بیرون شده نخستین قصد کرد که بجانب آذربایجان راه برگیرد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریه یافت آباد که خود بنیان کرده بود شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار روس از قریه زرگنده نیز دیک او سرعت میکرد تا در سرای او باعانت او اقامت کند وقتی بکنار شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق فرار سپرده بود و بالجمله مانند سی بیست شبها طی مسافت کرده در تاریکی شب بدروازه قلعه یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه و رعایت او بودند در نگشودند و تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روز او تاریک شد و حساب بخت باریک گشت از آهنگ آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعه شاهزاده عبدالعظیم شتافت چون صبح روشن شد نورالله خان شاهسون که با چندتن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت از دنبال گرد و بجانب او در تکتاز آمد هر دو گروه عنان بگذاشتند و اسبها را به مهمیز برجهاندند نزدیک بدروازه شاهزاده عبدالعظیم نورالله خان شاهسون را مرد نزدیک کرد و نورالله خان طالش که اینک در میان چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود عنان برتافت و تفنگ خویش را بجانب نورالله خان شاهسون گشاد و او و یکی از مردم او را بزخم گلوله پست کرد نورالله خان شاهسون و مردم او لختی بازپس شدند و حاجی میرزا آقاسی بحجت قبه حضرت عبدالعظیم در رفته استوار بنشست و از جانب دیگر شاهزاده مهدیقلی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت با ملازمان خود بعباس آباد تاختن کرد و اشیائیکه بعد از غارت دیگران بجای بود او برگرفت و برد اما حاجی میرزا آقاسی همچنان در تحت آن قبه شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را در حق خود مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت فدای تو گردم خدای رحمت کند بر پدر و مادریکه ترا پرورد که من در تمامت ایران بصدق و صفای تو کس نیافته‌ام و ازین روی این نامه از بهر تو کرده‌ام همی خواهم که اکنون خاطر وزیر مختار

روس و انگلیس را مکشوف داری و من فرستی اگر اینکار بپای بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی روا
نیست که کس بر من خورده گیرد که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا ستوده ام چه من سخن او میگویم و
هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است بالجمله در همان روز فحص این حال کرده اندیشه ایشانرا
در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما در منصب وزارت طلبی نخواهند
داشت پس عریضه نگاشته بنزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم چون ازین راز آگاه شد یکباره از
آرزوی وزارت کناره جست تا آنگاه که برحسب فرمان راه عتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور
میشود اما از سوی امرای درگاه روز سیم جسد شاهنشاه غازی را محمل داده بباغ لاله زار آوردند چنانکه
ازین پیش رقم شد خود بشهر درآمدند و آنجماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن برآن نهادند که میان سرای
سلطانی در بالاخانه کشیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بجاهای خود در نروند
تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد پس در آن بالاخانه انجمن شدند و بیم کردند که مبادا در
ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شمردند که مهد علیا بهر شهر و بلد فرمان کند
که حکام و عمال دست از خدمت خویش بازنگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آنگاه
که صاحب تاج و گاه بدار الملک آید پس این احکام بصلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا نگارش یافت
و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم برزدند و هر تیول و سیورغال که مردم را بود و بدین
ارقام تجدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که
خود صواب دانستند بکار بردند و حاجی علیخان را که این هنگام فراشباشی و ملقب بحاجب الدوله است
برای وصول منال دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر بضبط قرای خالصه پرداخت
تا مبادا گندم و جو و دیگر حبوبات که در مزارع و قریها انباشته کرده اند مردم بیگانه پراکنده کنند و بعد از
ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه تنگیاب شود و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر
اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران بکرد و میرزا نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی
خزانه کرده انفاذ دار الخلافه نمود و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا راهزنان زیانی
رسانند ازینسوی چون این خبر بدار الخلافه رسید مهد علیا جعفر قلیخان قراچه داغی را با یکصد و پنجاه سوار بیرون
فرستاد تا هر جا خزانه را دیدار کند بی آسیب بطهران رساند و جعفر قلیخان تا بکاشان برفت و با خزانه
باز طهران شد و این هنگام چون در میان امرا و حلفا چند تن بآرزوی وزارت اعظم روز میگذاشتند
در زاویه خاطر با یکدیگر مناقشه داشتند در پایان امر بوزارت میرزا نصرالله صدرالممالک گردن نهادند
و او بتصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را
از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند پس بصوابدید امرا عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آغا بهرام
امیر دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی و یکدو تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در رفتند
و ابواب مقفل را مفتوح ساخته اموال او را جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدرالممالک را
آن فرصت

صدور احکام مهد علیا برای نظم بلدان و امصار

آن فرصت بدست نشد که در ان سرای جای کند این بود تا شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقی خان
در آشنائی نه فزود و بشد چنانکه مرقوم می افتد مع القصه آنجماعت که حلیف یکدیگر بودند کار از نیکو نه داشتند و در
ارک دار الخلافه روز میگذاشتند اما در میان بلده غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهریار
از کارداران دولت در آشفتن امر محمد حسن خان سردار اجازتی داشت کار را در حکومت عراق پریشان
کرد و مردم را بدستیاری رسل و رسایل بر عبدالله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود برشورانید چنانکه

مواضعه جمعی از امرا در میان شهر به مخالفت جماعتی که در ارک بودند

براو تاختند و او را از مسند حکمرانی هابط ساختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاده
بجای عبدالله خان فرمانگذار کرد و جمعی از سربازان عراق را بدار الخلافه طلب داشت تا باستقبال شاهنشاه
ایران روانه آذربایجان دارد و ایشان بملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا باز طهران شوند
عیسی خان دولوی قاجار که بیگلربیگی دار الخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی
صاحب دیوان و جماعتی دیگر با سپهدار متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارک
استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهدار و سردار کار بر مخاصمت میرفت و آن
حلیف امرای ارک میبود و این حریف زعمای شهر اندک اندک معادات و مبارات میان این هر دو گروه
افتاد و هر دو قبیله گاه و بیگاه بحضرت شهریار عریضها نگار میکردند و از یکدیگر بسعایت و شکایت
زبان میگشودند امرای ارک همی گفتند ایشان بتهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراق را از چه روی آشفته
نمودند و سرباز عراق را از چه در بی امر پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که
پنجهزار سالست فتوری نیافته اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیان دولت را بر جمهور مقرر
کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه بی امر پادشاه خزانه دولت را چرا بر گرفتند و بخانه حاجی
میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تفویض منصب کنند و صدر اعظم بر نشانند تا کار بدانجا رفت
که یکدیگر را تهدید مبارزت همی دادند ساکنین ارک سخن بر این نهادند که توپهای باره کوب را از برج
و باره ارک بخانهای شما گشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زنان و فرزندان شما که در شهر
سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون در زمان حیات
شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمد خان گرفته بعباسقلی خان پسر محمد زکیخان
نوری سپرده و درین ایام فترت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر بر مردم مراغه
حکومت داشت آنفوج را از تحت فرمان عباسقلی خان بیرون کرد و خود برایشان فرمانفرما گشت

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان بدار الخلافه طهران

و خود فرمان پذیر امرا بود و درینوقت خبر رسید که یکفوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بسیج سفر کرده اینک
بیک منزلی طهران رسیده اند امرا برضاجوئی محمد حسن خان سردار حسین پاشا را مأمور نمودند تا نیمشبی بر سربازان
عراقی تاختن کرده اموال آنجماعت را ماخوذ داشته و تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستند و در
خلال این احوال میرزا آقا خان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله میر دیوان که متوقف کاشان بودند
اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده و در میان امرا و اعیان

درگاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدار الخلافه کراهتی دارند و تقاعدی میورزند وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس باتفاق میرزا فضل الله و معدودی از ملازمان خود برنشسته آهنگ طهران کرد و در روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج او از دار الخلافه که چهاردهم محرم سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شد تاکنون دو سال و هشت ماه و بیست و چهار روز مدت سفر او برآمد بالجمله روز ورود او بدار الخلافه مردم شهر که روز و شب قرین رنج و تعب بودند رسیدن او را نعمتی بزرگ شمردند و یک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند اما ورود او بر امرا و بزرگان درگاه حملی گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و برخی در امر لشکر و کشور مداخلت میجستند و دانسته بودند که با بودن او کس را مکانتی نماند و مرجع حاجتی نگردد وزیر لشکر که مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل و عشایر و مدد دوستان و فرمان برداران بر دیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من همانا از کاشان از بهر آن بدینجا شدم که حوزه دار الملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم پس صواب شمرد که نخستین شارژدفر دولت انگلیس را دیدار کند و از آنجا بدربار شود تا مردم دانند که اگر با وی طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بحمایت ایشان جنبش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از دروازه دار الخلافه درآمده شارژدفر را ملاقات کرد و از آنسوی مهد علیا و ستر کبری که آموزگار دانایان روزگار تواند بود به صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا خطی بوزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تاکنون پدران و اعمام و عشیرت تو که همیشه دویست تن مرد شناخته در میان ایشان بوده حاضر حضرت بوده‌اند و تقویم دولت کرده‌اند پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد و خدمت شما را بسیلاب نسیان محو نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی بر زیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیر لشکر بارگ سلطانی درآمده بفرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگذاران مهد علیا او را مهمان پذیر شدند و مجلس او را خورش و خوردنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت و اعیان حضرت همه روزه و همه شب بنزدیک او انجمن شدند در ینوقت از محفل خلفای ارک و مجلس اکابر شهر خدمت او را قوت بر زیادت بود و ازدحام مردم در نزد او هر ساعت بر افزون می‌شد

اما صدر الممالک بمشورت امرا وزارت اعظم را خاص خویش می‌پنداشت

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس او بفرمان مهد علیا بدست سلیمانخان افشار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دار الخلافه نشیمن داشتند بترکتازی برخاستند و سالکرا برمترددین مهالک کردند و از معابر مقابر ساختند مهد علیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمانخان افشار با جماعتی از لشکر جرار از دار الخلافه بیرون شود و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید سلیمانخان با چهار صد تن سواره افشار راه برگرفته تا حدود قزوین براند و بیشتر قبایل راهزنان را از قوافل بگردانید

در راه کار وایتان را گشاده داشت درینوقت فتنهٔ سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل سلطان بود و سیزده سال از ظل سلطان روزگار کمتر برده و این شگفت نباشد چه سبب را فتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که باعث عیش روزگار برند در دوازده و اگر نه در سیزده سالگی خواب بینند و ببلوغ حلم کامیاب شوند بالجمله ظل سلطان فرزند خود سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانهٔ آذربایجان داشت و بملازمت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا بگماشت و نایب السلطنه او را مانند یکتن از فرزندان خود تربیت همیکرد و دختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمد شاه بود با او عقد بست و از وی فرزندان آورد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک در مخالفت محمد شاه غازی با پدر خود ظل سلطان موافقت کرد اگرچه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و حسم قربت روا نداشت و فرمان کرد تا او را در قزوین برده جای دادند و چندتن نگران شدند که از دروازهٔ شهر بیرون نشود و زن و فرزند او که خواهر و خواهرزادگان پادشاه بودند در دار الخلافه نشیمن داشتند و روزگار خود را بالطاف پادشاه به نیکوئی میگذاشتند چنانکه اسد الله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و بکمال فطانت و دیانت آراستگی داشت بر حسب فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در آنجا بود تا شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت اکنون با سر داستان آئیم درینوقت که سلیمانخان افشار در محال ساوجبلاغ بنظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک فرصتی بدست کرده از دروازهٔ قزوین بیرون گریخت و بمیان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد و در مدتیکه در محبس قزوین بود از آن زر و سیمی که محمد شاه باجری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته داشت این مبلغ را نیز با خود حمل داد و بمیان قبایل آورد و بدین خبر هفتصد و هشتصد تن سواره و پیاده بر سر خود انجمن کرد خیالات سوداوی که در زاویهٔ تنهائی ملازم هر کس شود در محبس چهارده ساله چنانش در دماغ اقتحام کرده بود که بهیچگونه عقل دوراندیش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد پس بی‌توانی سر بداعیهٔ سلطنت برداشت و قلم و قرطاسی بدست کرده بسران و سرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت و بر سر هر منشور چون پادشاهان طغرا نهاد و فرمان پادشاهانه داد بدین شرح که میباید در رکاب ما حاضر شوید و از کین ساختن و سر باختن خویشتن داری نکنید تا عنایت ملوکانه ببینید و اگر نه سخط پادشاهانه خواهید یافت و یک چنین حکم نیز بسلیمانخان افشار فرستاد و از قضا درینوقت یکتن از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار زر بر فتراک بسته داشت و طریق دار الخلافه میگذاشت عبور او بر سیف الملوک میرزا افتاد بفرمود او را حاضر کردند و آن زر را از وی بگرفت و بر مردم خود قسمت کرد و خطی بدو داد که چون بر تخت سلطنت جای کند این زر از خزانهٔ دولت برساند و با او گفت وزیر مختار را بگوی که من این زر از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاده مع القصه سلیمانخان کتاب او را جواب باز نداد و مکتوبی چند بسرکردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند و هشتصد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمانخان دل قوی کرده مکتوبی چند بسران قبایل قزوین

و مردمی که با سیف الملوک سپرد سلوک میدادند نگاشت و ایشان را از زر و سیم و سخط پادشاه تهدید
و تخویف کرد و خود با یلغار بجانب او تاختن نمود و در بقعهٔ امامزاده که بکارزرسنک نامیده میشود سیف
الملوک را دریافت مردمی که در کنار او بودند و زر و سیم او را میربودند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند
بی آنکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بگشایند سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک
چون این بدید وحشتی عظیم یافت و از بهر فرار بر نشسته طریق جبلی که دران حوالی بود پیش گرفت تا مگر
خود را بمعقلی رسانند و از بلا برهاند سواران افشار بگردار ستاره شهاب از دنبال او شتاب گرفتند
و او را با چند تن از خدمان او دریافته ماخوذ داشتند و باز شتافتند و هم درینوقت چون بفرمان مهد علیا
امامعلی خان یوزباشی و نورالله خان شقاقی روانه درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمانخان صورت حال را
عریضه کرده بمصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه داشت و آن شب را در بقعهٔ امامزاده بپای برده بامدادان
سیف الملوک میرزا را با قید و بند بقریه چیندار آورد و این قصه را نیز در حضرت مهد علیا و امرای دربار
معروض داشت لاجرم مهد علیا که درینوقت سلیمانخان خانان را بدفع سیف الملوک برانگیخته بود
آسوده خاطر شده فرمان کرد تا او را مغلولا بدار الخلافه کوچ دهند پس سلیمانخان افشار بعد از سه روز
او را برداشته از دروازهٔ دولت بارک سلطانی درآورد و بحبس جاودانی درانداخت و از بهر نظم طرق
و شوارع هم بدان اراضی بازتاخت و دران محال بزیست تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره راه
شده نیز در همان کارزرسنک بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت و مورد نوازش شاهانه گشت
اما مهد علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت فرزند او اسدالله میرزا را در سمنان در شریعت سلطنت
نکرده دانست و رقم عزل او را بدو فرستاده حاضر طهرانش ساخت مع القصه اگرچه در تمامت ایران
هیچکس لایق تخت و تاج نتوانست بود و اخذ خراج نتوانست کرد اما در بدو سلطنت ناصرالدین شاه
تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت و شاهنشاه با آب شمشیر این آلودگیها را بشست شهر کاشان
که از آسایش و آرامش مردم کوی با کوی خاموشان است هم درینوقت در میان اعیان ایشان کار بمقاتلت
و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف جعفرقلیخان قراباغی که از پی حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود همچنان
این مقاتله و مقاتلت برقرار بود و تا ورود شاهنشاه ایران بطهران هیچکس نیاسود و شهر بروجرد که در تحت
حکومت جمشیدخان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران از جماعت
ماکوئی خاطر رنجیده داشتند مردم بروجرد نیز بکین و کید جمشیدخان برخاستند و این هنگام جمشیدخان
بیرون بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد سکون داشت و با سراپرده و سرباز
و ثروتی که امرای بزرگ را گرانی کند روز میگذاشت پیش از آنکه کس او را آگاه کند مردم آن اراضی
از وفات شاهنشاه آگاه شدند و ناگاه بر وی تاختن کردند مرد و مال او را بگرد درآوردند در پایان امر
جمشیدخان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت و بسلامت جان بشاد خاطر بود و پس بهزار تعب و طلب
سلبی درویشانه در پوشید و کودنی بکری گرفته بر نشست و بدینگونه یکتنه تا طهران کوچ داد و او نیز

شورش مردم بروجرد بر جمشیدخان

ببلاغ

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شورش مردم کرمانشاهان بر محبعلی خان ماکوئی

بباغ محمد حسن خان سردار ایروانی فرود شد و دیگر محبعلی خان ماکوئی که این هنگام امیرپنجه است حکومت
کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را اصغا کردند
بر وی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را ماخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند محبعلی خان با معدودی
از اینجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در
جای خود مذکور میشود و همچنان از این پیش بشرح رفت که خسرو خان گرجی برحسب فرمان شاهنشاه غازی
سفر کردستان کرده رضا قلیخان والی را مجبوساً بدارالخلافه فرستاد و بصوابدید کارداران دولت او را
در توپخانه بازداشتند و چند تن از توپچیان بحراستش بگماشتند بعد از وفات محمد شاه که هر کس گرفتار
خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از میان توپخانه بیرون گریخت و بفوج سربازان گروس که در
ظاهر قلعه محمدیه اوتراق داشتند پیوسته شد و ایشان را بدمدمه و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان

آشفتگی سرحد کردستان

پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان با مترددین نیز پرهیز نکرد مع القصه
سربازان را گسیل گروس کرد و خود بکردستان در رفته مردم را بگرد خویش انجمن کرد و بقصد خسرو خان
لشکری کرده برسر او تاختن برد و علی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و در تحت فرمان خسرو خان
بودند احتشادی کردند اما ایشان را قوت مقاتلت با رضا قلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور
شدند و بخویشتن داری پرداختند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از آنجا شاهنشاه ایران
ناصرالدین شاه فرمان کرد تا خسرو خان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در زنجان بلشکرگاه پادشاه
پیوسته شدند و از آن پس فرمان رفت تا رضا قلیخان را اسیر ماخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه
در جای خود مذکور میشود

در ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمه امور ایشان
چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی ازین سرای ملال رخت بیرون برد این خبر موحش را
روز جمعه یازدهم شوال بشیراز بردند حسین خان اجودان باشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت
مملکت فارس داشت سودی در اخفای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت
شاهنشاهی مریض رخت ببست و شاهنشاهی جوان بتخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت و شب
هنگام نام السلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر نقش بزد و روز دیگر مجلسی بتهنیت کرده از آن زر و
سیم نو بنام شاهنشاه نو بذل کرد و پیشکشی لایق انفاذ حضرت شاهنشاه ایران داشت و آن اشیا در
اراضی خمسه حاضر درگاه شد و چون میرزا تقی خان امیر نظام اینوقت امور جمهور را زمام داشت و
با حسین خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده
او را بی پاسخ و جواب بجانب شیراز شتاب داد مردم شیراز که مخاصمت حسین خان را در خاطر نهفته داشتند
چون بدانستند که او را در نزد کارداران دولت منزلتی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان
شدند و اینوقت صد تن توپچی و شانزده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیز خان

مکری سرهنگ سرباز که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز اقامت داشت و قبل ازین غایله سیصد تن سرباز و دو عراده توپ و بعضی قورخانه بحکم حسین خان باراضی ممسنی سفر کردند تا آن اراضی را منظم کنند و صد تن سرباز نیز در حدود داراب بود مع القصه نخستین محمدقلیخان ایلبیکی قشقائی سیصد تن سربازان را گرفته محبوس نمود و آلات حرب ایشان را با آن دو توپ و قورخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی برگ و ساز باز آمد حاجی قوام کلانتر شهر شیراز که سالها با ایلبیکی طریق مخاصمت می سپردند اینوقت در مخالفت حسین خان سر موالفت پیش کردند پس ایلبیکی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده در یکفرسنگی شهر اوتراق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوسا با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز از شهر و دیه یک چنین مردم فراهم کرد و خود بیرون شده ایلبیکی را دیدار نمود و در دفع دادن حسین خان محاورت و مشاورت بپای برد آنگاه مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در بیرون این بلده انجمنی کرده اند تا در حرکت و سکون شما سخنی کنند و رای صواب را از خطا باز دانند وجناب که شما نیز درین مجلس شوری از خویشتن کس بگمارید تا فرجام کار را بدانید و کار را بانجام رسانید عزیزخان سرهنگ و میرزا عبدالله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن براین نهادند که آن پادشاه که حسین خان را بحکومت ما فرستاد وداع تاج و کلاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران بعد از ورود بطهران باز حسین خان را بر ما فرمان روا خواهد کرد و صواب آنست که حسین خان طریق دار الخلافه برگیرد و ما را بحال خود بازگذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان هر چه حکم رود اطاعت خواهیم کرد ایلبیکی گفت اگر حسین خان جز این کند او و مردم او مقتول خواهند گشت قوام الملک در آن مجلس سخن نکرد و چون بشهر مراجعت نمود با حسین خان پیام فرستاد که من بخیانت دولت آلوده نشوم و اگر خواهی بارک در می آیم و بحراست قلعه ارک کمر استوار میکنم اگر توانی ایلخانی را دفع دهی حسین خان را آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند و بیم داشت که بیرخصت کارداران دولت طریق حضرت سپرد پس سخن بتمویه و تعبیه در افکند و پیام کرد که من بسیج راه میکنم بدین شرط نخستین آن سیصد تن سرباز را که منهوب ساخته و بحبس انداخته اید آلات و ادوات ایشان را مسترد سازید و بمن فرستید دیگر آنکه چون توپخانه را از من باز میگیرید مردمان در عرض راه ما را علف و آزوقه ندهند سه ماهه اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت توانند برد و دویست نفر شتر مرا که رانده اید هم باز دهید تا بنه و آغروق خویش را حمل دهم آنگاه هشت روز مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم عزیزخان شب هنگام نزدیک ایلبیکی شتافت و انجام این معاهدات را برروی حمل کرد و گفت من با تو بر طریق مهر و مودت بوده ام و هرگز بزیان تو رضا نداده ام اکنون واجب است ترا تنبیهی کنم و از وخامت این کار آگاه نمایم هیچ نکوئی این جنگ و جوش از بهر چه کنی و این خصمی با که افکنی گرفتم آنکه درین مقاتلت غلبه ترا افتاد و این جمع را قلع و قمع کردی هیچ ندانسته که بنیخواهی این مردم شاهنشاه ایران

ایران برخیزد و خاندان تو بکیفر این گناه ویران کرد و ایل بیگی را این سخنان از مستی غفلت بهوش کرد و سربازان را
از حبس رها ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه باز داشت و عزیزخان آن شب را
بپایان آورد و صبحگاهان توپخانه و قورخانه را برداشته با خط اجری سه ماهه سرباز مراجعت بشیراز کرد و تا غایت
حسین خان بحفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را در مدافعت و منازعت دلیر ساخت روز هشتم که
میعاد برسید و کوچ دادن حسین خان را وقت فراز آمد و خلف وعده او مکشوف اهالی شیراز گشت نیران

حصار دادن مردم شیراز حسین خان نظام الدوله را

فتنه افروخته آمد و روز دیگر ایل بیگی بمنزل سعدیه تحویل کرد و مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر بر زند بطبطاب
افتادند نخستین سه هزار تن تفنگچی بمسجد وکیل در رفت و دو تن سلطان فیروزکوهی و یکتن مرد سقا را که در
آن مسجد راکع و ساجد بودند با تیغ پاره پاره کردند و ارک را بمحاصره گرفتند و بازار وکیل را بمعرض غارت
در آوردند و سرمایه معیشت ساختند حسین خان درینوقت گرفتار تب لرزه و مرض نوبه بود و عزیزخان در کمال
شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرد و حکم داد تا توپچیان در مسجد را با گلوله توپ شکستند و سربازان
یورش برده مسجد را از مردم شیراز بپرداختند و سنگر خویش بر بام مسجد راست کردند و درین مبارزت
سه تن از سرباز و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و ازین واقعه چون چهار روز بگذشت دیگرباره پنجهزار تن
از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارک است فرو گرفتند و همی خواستند تا در بام بازار
سنگر کنند عزیزخان با فوج شقاقی مخبران و فوج چهارم تبریزی ببام بازار رفته کارزار داد و مردم شهر را
بقوت جلادت قهر کرد و بر بام بازار نیز سنگری کرده دو عراده توپ بدانجا نقل کرد و درین جنگ سه تن
از سرباز و سی تن از مردم شهر عرضه دمار گشت درینوقت زین العابدین خان پسر قاسمخان قوللرآقاسی که یوزباشی
غلامان بود بمواعید مردم فارس مغرور گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان
و عزیزخان بود بمردم شهر بسپارد تا از آنجا رزم دهند عزیزخان بدین معنی وقوف یافته شامگاهی با
پنجاه تن سرباز بدانجا شتافت و آنخانه را فرو گرفته نگاهبانان برگماشت زین العابدین خان بمیان شهر
در رفته پناهنده شهریان گشت مع القصه در اطراف ارک و باغ مردم شیراز بیست و پنج سنگر فراز کردند
و چهل روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها با سنگر سرباز افزون از سه ذرع و چهار ذرع
مسافت نداشت یکروز چنان افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیزخان در حافظیه حاضر شده سخن
از در مداهنت کنند و این جنگ و جوشش را خاموش بدارند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران منشوری برسد
پس هرچه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از دویست تن کس حاضر نشود پس
عزیزخان با دویست تن سرباز بیرون شد و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را ماخوذ دارند
و با این شرط بمقصود خویش فایز نبودند لاجرم بعد از بیرون شدن عزیزخان جنگ در انداختند و
بسنگرها حمله دادند حسین خان فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند چنانکه چهل تن مطروح افتاد و صد تن
مجروح گشت و از آنسوی چون بانگ توپ و تفنگ گوشزد عزیزخان گشت بی توانی بجانب ارک شتاب
گرفت مع القصه چون خبر این فتنه در نزد کارداران دولت سمر گشت بداعیان فارس کردید

که دیگر گرد فتنه نگردند و برحسب فرمان امیر اصلانخان پیشخدمت آنگاه که شاهنشاه منصور از خمسه بجانب دار الخلافه کوچ میداد آن منشور را گرفته بسوی شیراز درتاخت و بعد از ورود موکب پادشاهی بدار الخلافه احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی مامور شد که بشیراز سفر کرده پشت و روی اینکار را نیک بپژوهد و مهیج این فتنه را بداند بعد از ورود احمد خان چون اعیان فارس از احکام شاهنشاه آگاه شدند از جنبش و جوش باز نشستند پس احمد خان در آن بلده اقامت جست و مردم را به بیم و امید آسایش و آرامش بداد تا آن هنگام که حکام فارس مامور شدند و حسین خان را برحسب امر محبوس داشتند چنانکه مرقوم میشود

ذکر آشفتگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان بیگلربیگی با عبدالله خان صارم الدوله

فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان در عشر آخر رمضان همی خواست تا بجانب بلوچستان تاختنی کند و از قبایل بلوچ دزدان و راهزنان را که زحمت بازرگانان میکنند فوجی اسیر و قتیل گیرد و ازین تاختن و رزم ساختن هم در خاطر داشت که در نزد کارداران دولت معروض دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که من باید حدود یزد را منتظم کنم و راه کاروانیان را از کرمان بعراق گشاده دارم چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد برد بالجمله فضلعلی خان پسر خود محمد علیخان را که سرتیپ دو فوج قراجه داغی بود بنیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل شیرازی را بوزارت او باز داشت و خود بحدود یزد راه برگرفت بیست روز بر زیادت در بیت و بلند پایان کمان جلادت بزه کرد و کمین مبارزت گشاده داد و هیچکس از مردم بلوچ را دیدار نکرد ناچار عنان بجانب کرمان برتافت در اینوقت خبر وفات شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سمر گشت و نجفقلی بیک عامل آن بلوک سرعی نزدیک فضلعلی خان گسیل داشت تا او را ازین غایله آگهی دهد قبل از ورود فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد چند تن از پسرهای ابراهیم خان که باتفاق عبدالله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار میبردند در اینوقت همداستان شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان که سرهنگ فوج قراجه داغی بود و محمد علیخان سرتیپ او را ازین منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفته که سربازان را با خود انباز کند و محمد علیخان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی نیز بعضی از محمد علیخان خاطر رنجیده داشتند دفع او را می طلبیدند و برخی ازین شورش و غوغا بامید نهب و غارت بودند با نوائی خان همداستان شدند با خود کشیدند نخستین باید دو فوج ملایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله است مقهور داشت آنگاه بر مراد خویش منصور گشت و بر بام و کنگره های باغ نظر و دیگر بامها بر آمدند و سنگر کردند و مردم صارم الدوله را بهدف گلوله ساختند و بسیار کس را بخاک هلاک درانداختند فوج ملایری و سرباز قراگوزلو چون بیخبر از کین و کید ایشان بودند قریب افتاد که پریشان شوند صارم الدوله چون این بدید شیپور بزد و لشکر خود را انجمن کرده بدفع دشمن برگماشت و مردم او چون نزدیک با قورخانه بودند

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نخستین قورخانه را بدست کردند و دانستند که با تفنگ خبک قراجه داغی را پای نتوانند برد و توپهای بارد کوب را بر بادگیرهای افراخته و سنگرهای پرداخته ایشان روی باردی کردند و آتش در زدند سرباز قراجه داغی را قوت اقامت برفت ناچار از فراز بادگیر و بام فرود شدند باشد که از بهر مبارزت از دیگر بپردن شوند چون دانستند که قورخانه بدست بیگانه افتاده دیگر مجال درنگ نیاوردند و پشت جنگ دادند و هزیمت شدند پس عبدالله خان صارم الدوله دست یافت و محمد عیسی خان سرتیپ فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبان مناصب افواج ایشان را گرفته باز داشت و فوجی قراول بر ایشان گماشت و چون از اینکار بپرداخت سربازان بجانب خانه فضلعلی خان تاختند و از سیاه و سفید و طریف و تلید هرچه در انجا نبود برگرفتند و برفتند از آنسوی فضلعلی خان که مراجعت کرمان میداد چون بسه فرسنگی آن بلده برسید از فضیحت لشکر و حبس پسر و غلبه بیگانه و غارت خانه آگاه شد و دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم از این شربت بنوشد پس از همانجا عنان برتافت تا کبوتر خان که هیجده فرسنگ مسافت بود بایلغار بشتافت و در رباطی که بفرمان شاهنشاه غازی خود بنیان کرده بود فرود شد و در انجا بسیج راه کرده طریق دارالخلافه برگرفت و از اینسوی ارک سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر نافذ فرمان شدند و این هر دو با صارم الدوله طریق موافقت می سپردند و او نیز با ایشان براه موافقت میرفت تا مبادا علف و آذوقه از او باز گیرند و در حصار ارک کار او دشوار افتد این ببود تا آنگاه که صارم الدوله کاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط و حواله میرزا اسمعیل بقلعه ارک در برده انباشته کرد در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار با او یار بودند یکشب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در دماغش اثر کرد بزبان آورد که اگر حکومت این شهر بهر اولاد ابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همگنان آشوب طلب بطلب مال زید و عمرو و حشمت مجلس خمرا و را آفرین فرستادند و بدین سخن همدست و همداستان شدند در روز یازدهم ذیقعده با آلات حرب و ادوات ضرب بشوریدند و بخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضه تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بیمناک شده هر دو تن باتفاق بمیان ارک در رفتند و در جوار عبدالله خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه غارت ساخت و از انجا با جماعت اشرار بمیدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در انجا مقرر کرد و روزی چند کار بدینگونه رفت اما از آنسوی فضلعلی خان که بجانب دارالخلافه میشتافت چون بروکان یزد برسید مسرعی از برادرش بخشعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقی خان امیر نظام بدو داد بدین شرح که بر حسب امر شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در حکومت کرمان نافذ فرمان باش و از آنکه موکب همایون از خمسه رهسپار دارالخلافه است بعد از ورود بطهران انتظار منشور شاهانه میدار

**گرفتاری محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی**

فضلعلی خان را این حکم قوی دل ساخت و مراجعت بکرمان را تصمیم عزم داد از قضا در این وقت محمد ناصر خان
ایشیک آقاسی باشی قاجار که مامور توقف کرمان بود وارد اردکان گشت همانا در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی
سعایت دو گونه مردم معتبر بود یکی آنکه بنهانی در گوش او میگفت که فلان و بهمان دوش انجمنی
کردند و بمخاصمت تو مواضعه نهادند دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را مکتوبی میکرد و بد اندیش هر کس بود
گناهی بدو می بست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی می آورد و او بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش
محکم کار وشان استوار میکرد و بی آنکه از کس بپرسد این سخنان گفتار تست یا این نامه نگارش تست تا آن بیچاره
ذمت خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می افکند و گناه خویش را نمیدانست و
این بزرگ محنتی بود و از کرم یزدانی و رحمت ربانی اینقدر بود که چون زهادتی داشت و متابعت شریعت
میخواست از خونریزی پرهیز میکرد و بقطع مرسوم مردم رضا نمیداد و اگر نه با آن استیلا که در دولت
و مملکت او داشت و آن مردم کم قیمت را در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب نبود اگر اعیان
ایران را تمامت خون ریخته باشند و اگر نریخته باشند اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان
دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی دل با میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی بد کرد بصوابدید او شاهنشاه
فرمان عزل او براند و بجای او محمد ناصر خان نصب گشت و قلیل مدتی بر این برگذشت نجفعلی خان قراباغی
با چند تن از دوستان او نامه شبیه بخط محمد ناصر خان نگار کردند و مانند خاتم او نقشی بر زدند و او را بخیانت
دولت و مودت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی
آنرا برگرفت و برخواند آورنده آنرا نشناخت اما این خیانت را بر محمد ناصر خان راست پنداشت و چون واقف
نجفعلی خان را بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند
چند تن برگماشت تا او را بکرمان برده در آن اراضی اقامت فرمودند در این وقت که کارداران دولت
سلطان ناصرالدین شاه را در فصل حق از باطل بینا و توانا میدانستند تقبیل سدّه سلطنت را تصمیم
عزم داد و از کرمان تا اردکان براند اما فضلعلی خان چون این بدانست بروی تاخته دیگر باره او را ماخوذ
ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده تر برفت
و از انطرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد اسمعیل خان برادر کهتر موسی خان در رفسنجان جای داشت
چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را بدانست گروهی از مردم رفسنجان را با خود
متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله و موسی خان مکتوبی فرستاد که اینک من بدفع غلامحسین
خان در میرسم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید صارم الدوله نیز اعداد کار کرد و از دو جانب
بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بلده مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود
بتاختند مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و جنبش شدند بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند
و پراکنده آمدند غلامحسین خان بمیان شهر در گریخته بخانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم در آنجا
بوی سلامت نیافت و بخانه برادر خویش حاجی محمد کریمخان بشتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان

در بلده

در بلده یزد ورود و زیست گذاشت اما خانه او ایمنی داشت چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا بپای
برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان مکشوف شد دیگرباره مخالف و موالف متفق شدند
و دفع او را از هر کار واجب‌تر شمردند صارم الدوله توپخانه و سرباز را با موسی خان سپرد و او را با چندتن برادران
و جماعتی از مردم شهر بمبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد دانست
که با چنین بیکار حکومت این شهر برقرار نماند پس عنان برتافت و طریق مراجعت گرفت و در نیمه راه
مسرعی برسید و مکشوف داشت که خسروخان پسر ابراهیم خان و امامعلی خان یوزباشی که اکنون سرهنگ
فوج کرمانی است برحسب فرمان منظم کرمان در میرسند و مکتوب چند از ایشان با عیان شهر آورد و از
جمله امامعلی خان نگارشی بمیرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من کیدی اندیشیده او را ماخوذ و محبوس
بدار تا من برسم و گناه او را کیفر کنم میرزا اسمعیل انجام این امر را با شحنه شهر شرح کرد و آن غلام تفرس
کرده بخانه ملاعلی اعمی که یکتن از علمای آن بلد است پناهنده گشت و شحنه شهر از طلب او باز نمی‌نشست
پسر ملاعلی نیز در بدر رفت و غوغا برداشت که از این پس اقامت شما درین شهر موجب ندامت است
زیرا که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل مرد پناهنده را از خانه مجتهد بلد خواهنده است این بگفت و مردم کوی
و بازار را بسرای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ برساخت و این پدر و پسر در خاطر داشتند که با
فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان آن میرفت که برحسب فرمان کارداران دولت
دیگرباره در کرمان حکومت کند بالجمله ملاحسین پسر ملاعلی مردم شهر را به تسخیر ارک برشورانید و حاجی
سید جواد را نیز با پدر متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و اینوقت توپخانه و سرباز او
بجنگ فضلعلی خان بیرون شده بود بیم کرد که مبادا مردم شهر بر ارک یورش افکنند و چیره شوند
پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند بشهر فرستاد و هیچ مفید نبود آن شب را متوقفین ارک
در کمال هول و هراس بصبح کردند و بامدادان چنان رای زدند که میرزا اسمعیل بخانه ملاعلی اعمی رفته
از در ضراعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید پس او بامدادان بسرای ملاعلی در رفت
و اینوقت یک نیمه شهر در آنجا انجمن بودند پسر ملاعلی آغاز پرخاش نمود و سخنهای دلخراش همی‌گفت
میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کس عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد و سخن از
مناقشه بمفاحشه انجامید میرزا اسمعیل گفت نه آخر این غوغای عام از برای یکتن غلام است که بدین
خانه پناهنده شده من از آن غلام کمتر نیستم و بدینخانه پناه آورده‌ام چرا دست من نمیگیرید و عذر من
نمی‌پذیرید این سخن در گوش ملاعلی و پسرش باد در چنبر بود بالجمله اشرار بجز وشیدند و خنجرها
بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحت فراوان کردند تا چنان دانستند
که جان بداد اما او جان بسلامت برد از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر پاره پاره کردند و ملاعلی
و پسرش نظاره کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی بپیچیدند و کشان کشان بمیدان گنجعلی خان
بردند و در انداختند و اشرار سلب او را از تن مسلوب داشته عریان بگذاشتند تا مطمح نظاره صغیر و کبیر

**قتل میرزا اسمعیل شیرازی وزیر کرمان**

کشت در پایان امر چند تن از طایفه شیخیه بیامدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند از پس آن حسب امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مأمور باصلاح کار فضلعلی خان شد و بکرمان آمد و نیز بعد از ورود این حکومت را از بهر خویشتن همیخواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت چون این قصه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت چنانکه مذکور میشود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبد الله بر آن جماعت

در زمان دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیر الممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب بر ذمت نهاده بود دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاه بنیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار حکومت میگذاشت کارداران دولت برای استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علیرضای صدر و میرزا علی و محمد ابراهیم خان پسر عبد الرضا خان یزدی و چند تن دیگر را بدار الخلافه طلب داشتند بعد از ورود این جماعت بطهران روزی چند بر نگذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و این خبر در یزد سمر گشت و آن مردم که قوت رد و منع اشرار داشتند چون حاضر نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روز میبردند انجمنی کردند و نخستین بدروازهای شهر تاختند سربازی که از بهر حراست بود از فراز برج و باره بزیر آوردند و تفنگ و دیگر ادوات ایشان را بستدند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین بی آنکه کس را هدف گلوله کنند تفنگی چند گشاده دادند و درین غوغا چند سر اسب از دوستعلی خان بغارت بردند و خنجری از کمر ابو القاسم خان سرهنگ دلوندی باز کردند صبحگاه دیگر جماعتی از عشیرت تقی خان یزدی و اولاد عبد الرضا خان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم تا شاهنشاه منصور ناصر الدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور را بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطری آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دار الخلافه برگرفت و ابو القاسم خان سرهنگ نیز از قفای او آهنگ کرد درینوقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش گرفتند و در هر محلت یکتن از ان مردم شریر بر دیگران امیر گشت در محله کازرگاه محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست میکرد و پدرش عبد الله دهلیزبان کاروانسرای تجارت بود بالجمله نخستین محمد از یکتن تاجر مجوس سیصد تومان زر مسکوک بقهر و غلبه مأخوذ داشت و بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت بازدارند و در حفظ و حراست اموال مردم خویشتن داری نکنند ازین روی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات شهر را تحت فرمان کرد و اینوقت تاجران و مالداران برضای خود هر کس بدو سیم و زر بهدیه میفرستادند و او باشرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست این بود تا شاهنشاه ایران وارد دار الخلافه طهران شد و حاجی پیرخان

حکومت

حکومت یزد یافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد افتاد

در ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه در تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع بعد از ورود بدارالخلافه
چون شب سه‌شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بدارالقرار سفر کرد ارکان دولت و شناختگان
مملکت که در دارالملک طهران اقامت داشت همدل و همزبان ولیعهد کردن مهد سلطان ناصرالدین شاه را
چشم براه نشستند مهد علیا ستر کبری والده شاهنشاه نخستین بجانب فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی بداد
وزیران مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک بقونسل خویش نامه کردند تا شاهنشاه نوزرا از قصه آگاه کنند
بالجمله نخست نامه دالغورکی وزیر مختار روس بانیکوف که در تبریز قونسل بود در رسید بدین شرح که محمد شاه
سخت مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست باز
داشتند انیکوف که اینوقت در نعمت آباد از بهر ییلاق اوتراق داشت چون این مکتوب برخواند بر اسبی
رهوار برنشسته شتاب کنان به تبریز آمد و در شش ساعتی شب یازدهم شوال بدرسرای سلطان ناصرالدین
شاه حاضر شده و بدستیاری دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که درین نیمشب
خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته و تا بدینجا تاخته‌ام لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد
پس مجلس را از بیگانه بپرداخت و انیکوف مضمون نامه را مکشوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان
بود و چون کوه پا برجای هیچ آشفته رای نگشت و انیکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس
بطلب میرزا فضل الله نصیرالملک که این هنگام منصب وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده
قصه این غایله را با او حدیث کرد و نصیرالملک از اصغای این خبر پای از سر ندانست همیخواست دیوانه
شود و اگر نه از هوش بیگانه گردد شاهنشاه بانگ بر او زد که با خویش باش و رای خویش تیره مکن این
هنری نباشد که روز آسایش خود مردم را آزمایش کنند مرد عاقل آنست که در مهالک پر آفت
و مسالک مخافت عقل خویش را پریشیده نسازد و از طریق حزم و رویت بیچاره پرواز و اگرچه در
مصیبت پدری مانند محمد شاه هرگاه در تمامت عمر مرا تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد
اما نتوان طریق سوگواری برداشت و زمام ملک و مملکت را از کف فروگذاشت تا بندگان خدای را
قدر و ارج برود و پایمال هرج و مرج شوند و اگرچه مرا آن قدرتهاست که یکتنه بر اسب خویش برنشینم
و تا دارالخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران را خاطر بخیال من گلشن است و چشم بکوکب
من روشن اما اینگونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با قورخانه و توپخانه و لشکری لایق
بدارالخلافه کوچ داد و اگرچه خراج آذربایجان را من تمامت بذل کردم اما هنوز معادل سی هزار تومان زر
مسکوک در نزد گنجور من حاضر است آنرا نیز برگیر و اعداد لشکر و بسیج سفر کن نصیرالملک زمین خدمت
ببوسید و باز خانه خویش شد و میرزا تقی خان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او بارزن الروم
در کتاب تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد هم درینوقت برحسب فرمان بخانه نصیرالملک آمد
و الله ویردی خان پسر قاسمعلی خان را که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و بی آنکه دیگر مردم را از این

وا بیه و هیا آگهی دهند با عداد لشکر و بسیج سفر پرداختند نخستین هفتصد تن توپچی بهادر لو که در دهخوارقان
سکون داشتند طلب نمودند و کارشان را نزده عراده توپ و قورخانه راست کردند و فرمان کردند
تا از سربازان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده نزد درگاه آیند و این
کارها را در روز یازدهم شوال باز کردند و هیچکس را آگاه ازین راز نساختند شب دوازدهم سحر
که وزیر مختار انگلیس قونسل خویش فرستاده بود برسید او نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرض صعب
طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه برگیرد و همچنان حاجی
میرزا آقاسی مکتوبی علی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد او نیز در شدت مرض
شاهنشاه و سرعت سیر سلطان ناصرالدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود و واصل و اسیلی نایب سفارتخانه
روسیه و اینت صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند
عصر روز دوازدهم شوال مسرعی ناعی در رسید و از ستر کبری و مهد علیا و سلیمان خان خانان
مکتوبی آورد و در آن کتاب بوفات شاهنشاه غازی تصریح شده بود و این خبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد
درینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند و چنین رای زدند که شاهنشاه ایران اگر همه با صد تن غلام
رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرماید شاهنشاه گفتار ایشان را پذیرفتار نشد و فرمان کرد تا فوج چهارم
و فوج مخبران شقاقی حاضر شوند و چهار هزار سوار از جماعت طالش و شاهسون نیز انجمن کرد و بفرمود
تا هزار و پانصد باب خیمه در مدت هفت روز از بهر سپاه بساختند چون ازین کارها بپرداخت بصوابدید
ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند و در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار
هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت
جای کرد و تاج پادشاهی بسر برنهاد و قاطبه علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی در پیشگاه
سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تحیت و درود فرستادند و از شاهزادگان بزرگ حسنعلی میرزا
شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بتقبیل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه گشتند روز دیگر میرزا
تقی خان وزیر نظام و میرزا جعفر خان مشیرالدوله مبلغی از زر و سیم از بزرگان بوام گرفتند و تجهیز لشکر
کردند و فرمان رفت که میرزا جعفر خان متوقف در تبریز بوده امور دول خارجه را نگران نیک و بد
باشد درینوقت کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت وزارت حاجی میرزا آقاسی
امارت بلدان و امصار داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف مال فراوان فراهم کرده بجانب ماکو
حمل دادند و گنجینها نهادند صواب آنست که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته
ایشان را بمصادره اخذ کنند چه اینجماعت افزون از تعدی با رعیت بحکم اوارجه نگاران حملی گران
از مال دیوان ماخوذ ساخته و کس بجمع و خرج ایشان نپرداخته شاهنشاه دریادل فرمود ما را چشم هم
برگشودن بلاد و فتح ممالک است نه بر جریده حساب و فرد فذلک و علیخان را رخصت کرد تا
مراجعت بماکو کرده در سرای خویش اقامت کند و این علیخان را دو ماه ازین پیش شاهنشاه غازی

بصوابدید

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بسرداری کل عساکر منصوره فرمان فرستاد و او را بشمشیری که قبضهٔ آن مرصع بالماس بود و نشانیکه مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد و میرزا تقی خان وزیر نظام مبارکباد این محل و منصب در تبریز بساطی درخور بگسترد و طوی لایق بکرد مع القصه روز نوزدهم شوال ده هزار تن از ابطال رجال سواره و پیاده التزام رکاب را آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمیج فرود آمد و فرمان کرد که در همه راه چهارده عراده توپهای پاره کوب را با تورخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که بوزن ثقیل نباشد با اسبهای جنیبت جنبش دهند بالجمله در باسمیج از امرای ایران و سفنادید مملکت عرایض و ذرایع متوالی گشت که ما همه بندگانیم خسروپرست چشمها براه کشاده است و جانها بهر نثار آماده هر چه زودتر آئی هنوز دیر است و هر چه شتاب گیری بصواب باشد و قصهٔ کرابت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و فرار او را بشاهزاده عبدالعظیم نیز معروض داشتند و خروج سیف الملوک را با دعوت ملکانه و سلوک او را تا بزند انجانه هم بنگاشتند پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمیج کوچ داده بسعدآباد براند و از آنجا بادجان آمده یکروزه اوتراق فرمود تا سواره طالش الحاق یافت و از آنجا تا چمن توپچی طی مسافت فرمود و هم در آنجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور کرد تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده بدارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد از ورود موکب پادشاهی بزنجان ملتزم رکاب شوند و در اینوقت چون محمدخان زنگنه امیر نظام جای بجهان جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بوطن گذاشت هیچکس بر تمامت سپاه ایران نافذ فرمان نبود میرزا تقی خان وزیر نظام که هم درین سفر در تجهیز لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار خواستار شد تا منصب و لقب محمد خان زنگنه با او تفویض شود و در آن منزل منصب جلیل امیر نظامی یافت و بدین نام بزرگ نامی گشت و درینجا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی محمد شاه خراج ایران را چنان بذل کرد و بتیول و سیورغال و اکرام و افضال مردم مقرر داشت که هر سال دو کرور تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود نه شاهنشاه مبرور را درین امر از کثرت جود پرسشی میرفت نه وزیر مغرور را درینکار نکوهشی بود درین هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چون دولت ماضی کنم مردم ایران از نیافتن حق خویش ناراضی باشند و اگر بر خراج ایران بیفزایم و حمل رعیت را گران کنم در یوم تقوم الحساب چه جواب خواهم گفت پس صواب آنست که از میان مردم ایران یکتن را که بخردانه خُلق و خشونت خَلق و سورت خوی و غلظت طبع بر همه کس افتخار کند اختیار کنم که نه از لطف جوانان شکوه بیند و نه بر ضعف پیران اندوه خورد حشمت امیران و نعمت فقیران را بیک میزان سنجد و حیله لئیمان را با ناله یتیمان بیک امتحان سنجیده آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده میل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردی دبیر خط ترقین کشد از تدبیر او خاطرش ملول نگردد بلکه تا آنگاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم بر مادر و برادر نکند در میان

همه مردم ایران این هنر را و ناصیه استعداد میرزا تقی خان امیرنظام مطالعه فرمود و عجب آنکه اگر در میان
بزرگان ایران صدکس را از بهره وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت با وی نمی افتاد و این نبود جز از کیاست
طبع و فراست خاطر شاهنشاه چه گفته اند دل پادشاه را با ملکوت خدای راه باشد و ارباب دول در
پیش و کم ملهم باشند بالجمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که صدارت اعظم را بمیرزا تقی خان مفوض دارد
و این از فتح اقلیمی و گشودن کشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا و ستر کبری و تمامت شاهزادگان
و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد و سپاه و صنادید درگاه جز این مینمودند و خواستار جز این بودند
با اینکه شاهنشاه ایران هنوز هفده و اگر نه هیجده ساله بود هم آنگه خواست کرد و همان راه راست بود اما
هیچکس را از کمون خاطر آگهی نداد و اکنون با سر سخن رویم نجفعلی خان یوزباشی قراباغی بفرمان مهد علیا
و صوابدید امرا با دو عراده توپ و هزار و پانصد تن سوار از دارالخلافه تا چمن توپچی راه برید و پیوسته
لشکرگاه گشت و میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد
از آن منزلت و تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تاکنون در بلده قم روزگار میگذاشت
این هنگام حرکت موکب پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم بقزوین براند و در آنجا ششصد
تن سوار افشار قزوین را تحریض داده با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی بلشکرگاه آمد شاهنشاه
فرمود میرزا نظرعلی را که گفته بود بیفرمانی کند و از قم بدین حضرت راه برگیرد پس حسن خان پسر حاجی
بیژن خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که نصیر الملک را بگو تا منشوری صادر کند
و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظرعلی را برداشته تا بارض قم کوچ دهند و در آنجا سکون فرمایند
لاجرم چند تن از غلام تفنگچیان بسیج سفر و ثروت میرزا نظرعلی حکیم باشی را خود داشته او را بدار
الامان قم تحویل دادند چون در یتوقت خبر ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر بدارالخلافه معروض افتاد
و امرای درگاه باتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه دانا همی خواست
که تا ورود موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند هم خطی بدارالخلافه فرستاد
که میرزا آقاخان وزیر لشکر دیگر باره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود بطهران اش بخواند
چون این حکم را بدارالخلافه آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدان خاطر بودم که تسکین فتنه
مازندران کنم و نگذارم بدست امرای ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که مورث
ندامت باشد منت خدایرا که بر این هر دو آرزو فایز شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از این دو
غایت قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود پس وقت باشد که اطاعت فرمان سلطان کنم
و مراجعت کاشان گیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس بمیان ارک
سلطانی در آمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس
و ایران با هم از در مودت و موالات اند و سود یکدیگر را از دست نمیگذارند ما از قبل دولت خود ابلاغ
این خبر میکنیم که هرگز رضا نخواهیم داد که کسی مانند وزیر لشکر اینروز در دربار باشد و از آنسوی کارداران

مهدعلیا

مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند وزیر لشکر چون در میان پوک و کرا فتاد و بیم کرد که از مراجعت
او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امرا زبان ملامت باز دارند و بگویند چرا بی اجازت
طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید در هنگامیکه صاحبان مناصب سفارتخانه انگلیس و
تمامت امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن بودند روی
با شجاعت کرد که این جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن در هست که من بی فرمان بدین در
آمده ام و این رای برخطا باشد همانا من بفرمان آمده ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را
که در ایام ولایتعهد بدو داد و بمحل منیع امارت میعاد نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه
رقم شد بیرون کرد و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته ام و هم اکنون بسرای خویش در خواهم
رفت و دست از کار خواهم نشست تا آنگاه که شاهنشاه فراز آید گر بکشد حاکم است و گر بنوازد روا هست دوست
و دشمن چون آن خط بدیدند زبانها بکام درکشیدند پس وزیر لشکر از ارک سلطانی بسرای خویش در رفت
و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان هم در خانه خویش جای گرفت اکنون بداستان خویش باز گردیم
از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا بسلطانیه طی مسافت کرد و در میان زنجان و سلطانیه
خسرو خان گرجی باتفاق علی خان سرتیپ قراگوزلو و دو فوج سرباز بتقبیل سده سلطنت جبین مسکنت
بر خاک نهادند چه از آذربایجان فرمان شد که خسرو خان کردستان را برضا قلیخان بگذارد و طریق
حضرت بردارد بالجمله روز دوم ورود شاهنشاه بزنجان دو فوج قدیم و جدید خمسه با هزار و پانصد تن
سوار پیوسته رکاب شدند و هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در
سلطانیه یکروز لشکرگاه کرد و عرض سپاه و دید توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه
حضور عبور داد و هم در اراضی خمسه محمد علی خان ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست
بی فرمانی کردن و بی حکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط و غضب گشت فرمان رفت تا او را
ماخوذ داشته بند بر نهادند و اموال و ثروت او را باز گرفتند آنگاه فوج خمسه را مامور
بتوقف زنجان فرمود و افواج قراگوزلو را اجازت مراجعت بخانه داد تا خویشتن را برگ و ساز کرده ساخته
سفر خراسان باشند و عم خویش عبدالله میرزا را بحکومت خمسه باز گذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را از
بوزارت او بداشت آنگاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل
و الوسی که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت
رکاب واجب نبود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دارالخلافه برداشت
مردم طهران تمامت شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبه اعیان استقبال شاهنشاه را راه بر گرفتند
بجز محمد حسن خان سردار ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع
افتاد که بیرون قانون چاکری جنبشی همی کنی اگر از این پس سر از سرای خود بدر کرده بفرمائیم تا سرت
برگیرند لاجرم محمد حسن خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میکردند

و در عرض راه برکاب می پیوستند من بنده باتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان بدانسوی سلیمانیه تاختیم و خاک پی اسب سلیمان زمان را توتیای دیده ساختیم و بعواطف شاهانه قرین مفاخرت بیکرانه آمدیم مع القصه موکب پادشاهی بدین شکوه و فرهی از سلیمانیه بقریه یافت آباد نزول فرمود و سراپرده سلطنت افراخته گشت امرائی که در ارک جای داشتند بدین جهت که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی گذاشت تا بدینوقت پذیره سلطان نکرده بودند در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدر الممالک هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت در یافت آباد که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و صدارت اعظم خاص او خواهد بود و صدر الممالک و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بر زیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشیید حکم پادشاه مناطحت کوه و کاه بود و درین منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است مکشوف افتاد و مکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چند گونه خط و استقصای چند گونه لغت باز دانستند شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید میرزا تقی خان تحریر رسایل خاصه و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت بالجمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعده الحرام بود شاهنشاه ایران از یافت آباد بشهر طهران درآمد و میرزا تقی خان را هر ساعت برافتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را جریده کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر شوند و بحکم ارصاد ستاره شناسان و رصددانان چون هفت ساعت و بیست دقیقه از شب سپری شد شاهنشاه جوانبخت رخت سلطنت را که از هفت پدر بمیراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار من بمیزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاد و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بر بست و رشتهای لآلی منضود را که هر دانه با بیضه کبوتر در برابری ترانه دار و حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان بگشاید بر میان بست و بر تخت مرصع و مکلل بر نشست حاضران حضرت رده بستند و رکعتا سجده تحیت و تهنیت گفتند من بنده نیز چون کرکس شتاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و برآن جلوس مبارک یامین و تبارک می سرودم و هم دران شب میرزا تقی خان امیر نظام را بجامه که حواشی آن تمام از مروارید آبدار تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابکی و صدارت اعظم با امیر نظام توأم گشت و رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام شاهنشاه ایران بار عام در داد و در سرای فسیح سلطانی در ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا بشربت جلاب و شیلان کامیاب و شیرین دهان شدند و از پس آن میرزا تقی خان بر وساده وزارت

بجای نشست

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت محمد حسن خان سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهش را معفو داشته از ملازمان درگاهش ساخت آنگاه بزرگان ایران یک یک و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت نخست بگوئید آیا مرا بوزارت اعظم پذیرفته اید و بر آنچه حکم کنم گردن نهاده اید یا پرده مخالف خواهید نواخت ایشان چون دیدند اکنون اینکار بر او استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته ناچار بدین قضا رضا دادند و با طاعت و متابعت او مواضعه نهادند میرزا تقی خان از اجتماعت خاطر آسوده کرد و حفظ امور جمهور و نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود بر امر عراق و مملکت ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر لشکر دانا و بینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود در تحت فرمان وزیر لشکر کار می پرداخت و هنر او را در هر کار نیکو می شناخت و این هنگام دانسته بود که عقدهای درهم بافته و برهم تافته امور ایران را جز بسر انگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود ناچار با او طریق موافقت و مرافقت گرفت و شرط وداد و پیمان اتحاد محکم کرد و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و بدست او مشکلات مملکت و معضلات دولت را سهل دانست و زبان او را مفتاح ابواب بسته دول خارجه شمرد و در اینوقت بنیان امر خویش را بترصیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار یافت و با دل قوی وزیران حضرت و مستوفیان درگاه را طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و دو کرور تومان خرج را بر جمع افزون یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خورد و نام هر کس را از مستوفیان درگاه و عارضان سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و درین امر وضیع و شریف و قوی و ضعیف را بیکدست بهره فرستاد تا هیچکس را بکس سخره نباشد و من بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه بمنصب استیفا فخری بزرگ داشتم و در انشاد قصاید لالی فرایدنثار حضرت می بردم و تاریخ اقالیم سبعه جهان و اقسام خمسه زمین را از ده زبان ترجمانی کرده بنگارش دادم و در روایت عرایض قریب و بعید را در بار عام چون سید الاعلی بدان ذلاقت و طلاقت میکردم که مورد تحسین پادشاه می افتاد و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن شد و حامل فتحنامه نرسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا بآخر رفتم بالجمله با تقدیم چندین خدمت میرزا تقی خان معادل دو هزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست الا آنکه میعاد نهاد که چون اینکار بر میزان نهم با تو دو چندان دهم و وزیر لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد مع القصه کار بدینگونه کرد و چندانکه جمع و خرج خراج ایران را با هم برابر بداشت از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخته بصوابدید شاهنشاه ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین بیرون شد و میرزا [illegible] مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت و ایشان در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند شاهرخ میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای

تدبیر کردن میرزا تقی خان امیر نظام و میرزا آقاخان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

فارس مامور بحکومت کاشان گشت و محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان کاشی بوزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان گرفت

در ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از سربازان

از این پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمدشاه قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا بدان اراضی و هزیمت شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو به سرخس گریختند و شاهرخ خان قاجار در سبزوار جای کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن از آنجا که بازشد فراز می‌آید آنگاه که شاهزاده حمزه میرزا چون محمد علیخان ماکوئی را از مشهد مقدس بجانب بجنورد کوچ میداد و صمصام خان بلوک فوج سرباز در ارک مشهد باز گذاشت و نیابت حکومت خویش را بدو تفویض کرد و او با مردم آن بلده کار بعدل و نصفت نمیکرد و سرکردگان لشکر که چون دیگر چاکران جز کین و کید یکدیگر را نجویند و در حضرت جز بد هم سخن نگویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از بجنورد مراجعت کرده بجهة غزارت میاه و خضارت گیاه چهل روزه در چمن کاه باغ اتراق کرد و وقت یافته زبان بشکایت و سعایت صمصام خان گشودند چندانکه حمزه میرزا او را احضار خدمت ساخته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی را با دو فوج سرباز همدانی و افشار بجای او نصب کرد بعد از ورود او بمشهد سرباز افشار و همدانی سر بنافرمانی برآوردند و دست تعدی باموال و اثقال رعیت شهر و حومه فرا بردند تا بدانجا که مردم خرمنهای اندوخته و حبات انباشته را در بیرون شهر بگذاشتند و حراست زنان و فرزندان خود را مقدم داشته بخانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که لایق بود روان نداشت بعد از اصغای اینخبر کار بمسامحت گذاشت و از آنسوی مردم لشکرگاه از بهر علف و آذوقه بهر دیه و قریه در میرفتند مانند اهل غارت و یغما هرچه می یافتند برمیگرفتند لاجرم مردم خراسان یکباره رنجیده خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله که بعد از ورود حمزه میرزا بخراسان با عشیرت آصف الدوله و سالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشته و تاکنون بدانجا میزیست در اینوقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک یک دو دو در تحت قبه مبارکه دیدار همی کرد و در فتنه و شورش مواضعه همی نهاد و از قضا هم درین هنگام در چمن کاه باغ خبر بحمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفرقلیخان شادلو لشکری انبوه از ترکمانان بر داشته از سرخس تا آق دربند تاخته اند و راضی خان سرخسی نیز با ایشان کوچ میدهد باشد که در نواحی مشهد غارتی برند و غنیمتی گیرند حمزه میرزا بعد از اصغای اینخبر نخستین جمعی از سواران عراقی را فرمان کرد تا باراضی کال یاقوتی رفته حدود خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از قفای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه و سرباز و سوار خراسانی بتاخت و این هر دو لشکر در کال یاقوتی با هم پیوسته شدند و ایشان را آگهی آمد که جعفرقلیخان و سالار تا بارض نظریه رانده اند و راه نزدیک کرده اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی باستقبال جنگ ایشان

استقبال

مقاتلهٔ ترکانان سرخس با لشکر خراسان

استعجال کردند جعفرقلیخان چون این معنی را بدانست لشکر خویش را در کمینگاهی باز داشت و خود با معدودی
در پیش روی لشکر نمودار گرد و چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و اسب برجهانیدند و از
دنبال ایشان براندند جعفرقلیخان گاهی ستیزنده و گاهی گریزنده سواران را از میان توپخانه و سرباز
بمسافتی بعید دور افکند آنگاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان پرّهٔ خویش
افکندند و از چهار سوی رزم دادند و عبدالله خان صاین قلعه را با دو برادرزاده بضرب گلولهٔ تفنگ
از اسب در انداختند جماعتی از سواران صاین قلعه و شاهسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر
گشته بقیة السیف هزیمت شده تا میان سرباز و توپخانه عنان نکشیدند ابراهیم خلیل خان چون این
بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه
ما افتاد و چندانکه جمعی سر بدادند و گروهی پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بود و هم اکنون
از میان لشکر آذربایجان و عراق بیک سوی شوید و جداگانه اوتراق کنید و محمد حسین خان هزاره
با پانصد تن سوار و دیگر سواران خراسان را بلشکرگاه خویش راه نگذاشت مردم خراسان یکباره دل
آزرده شده سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت سپارند و این خبر بشهر مشهد فرستادند
مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و از آنسوی چون قصهٔ قتل عبدالله خان صاین قلعه
و هزیمت لشکر را حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کوتاغ کوچ داده تا کال یاقوتی بتعجیل طی مسافت
کرد در اینوقت حاجی بیگلربیگی از تحت قبهٔ مبارکه اعلان کلمهٔ عصیان را تصمیم عزم داد و چند تن
از اشرار شهر را با خود متفق کرد و رجب مردی را نیز طلب نمود و این رجب از جملهٔ غلامان
رکابی بود که برحسب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمد ولی میرزا بود هنگام
توقف حمزه میرزا در چمن کاد باغ آلودهٔ عصیانی گشت و جعفرقلی میرزا بزخم چوبش زحمت
فراوان کرد لاجرم رجب بشهر مشهد گریخته بصحن قبهٔ مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا
محمد خان بیگلربیگی پیوست بالجمله رجب مردی با پنجاه تن از اشرار بلد شمشیرها از غلاف برآهیختند
برقعها از چهره در آویختند و باغوای بیگلربیگی در شب بیست و پنجم شهر رمضان از صحن مقدس
رضوی علیه السلام بیرون تاختند و نخست راه بازار را پیش داشته بطلب شحنهٔ شهر
همی بشتافتند و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی
شهر داشت باتفاق حاجی میرزا هاشم مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سرای یکتن از
اعیان مشهد میهمانی بود لاجرم جماعت اشرار فحص حال او را کرده ناگاه بدان ضیافتگاه درآمده
با نقابهای آویخته و حربهای انگیخته بمجلس در رفتند و ابراهیم سلطان را از کنار علما بمیان
مجلس کشیده با تیغ پاره پاره کردند و نعش او را بیکدروازه بیاویختند و میرزا کاظم سمنانی را
نیز مقتول ساختند و از آنجا بجانب خانهٔ حاجی میرزا عبدالله متولی باشی شتافتند و بسرای او
در رفته او را از میان جامهٔ خواب ماخوذ داشته و کشان کشان تا بمسجد گوهرشاد آوردند

میرزا محمدخان بیگلربیگی که در آنجا نیز آتش فتنه را دامن میزد و چون چشمش بر حاجی میرزا عبدالله افتاد از در خشم با آن جماعت گفت که هنوز او را زنده نزدیک من میدارید لاجرم او را بیکسوی کشیده در دهلیز مسجد سرش از تن برگرفتند و هم در آن شب در هر خانه و پغوله که گمان منزل سربازی داشتند برفتند و هر کس از جماعت سربازان بدست آوردند بکشتند و نیز دیده‌بانان برج و باره و حرسه دروازه‌ها تمامت دستگیر نمودند و مقتول ساختند گروهی از سربازان ازین مهلکه بیرون جسته در صحن قبه مبارکه پناه جستند و در آنجا بر بام صحن مقدس سنگر کرده بمدافعت نشستند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد بیگلربیگی حکم داد تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان بگذاشتند تا ناچار بقتل و اسر رضا دادند و از آنجا بیرون شدند پس بفرمود تا جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکمانان بفروختند و گروهی را در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند و چون ازین کارها بپرداخت مسرعی از برق و باد جهنده‌تر نزدیک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته برخیز و طریق شهر برگیر که کار بر مراد رفت و علمای شهر نیز بدو نوشتند که ما ازین پس طاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شریعت اثنا عشریه بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان بحمام زنان در رفتند و با زنان مردم زنا کردند بالجمله درین فتنه ابراهیم خلیل خان بجهة اعداد کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را بمیان ارک مشهد در برد و باتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بجمله مکتوب کرده نزدیک شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کال یاقوتی خبر بر شوریدن مردم شهر و قتل و نهب سربازان را اصغا فرمود بی‌توانی بطرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون این بدانستند سپاهی از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و در کال عیش تاختنی بلشکر شاهزاده بردند و چند نفر شتر قورخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده دلیر گشتند و از آن سوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی طی طریق کرده بقلعه ارک مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارک جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه ارک لشکرگاه کردند و سنگری از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را جهاد می‌پنداشتند از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ در انداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای باره شهر نگران این جنگ و جوش بود ناگاه بزخم گلوله توپ خشتی از فراز باره باز شده بر سر حاجی میرزا هاشم فرود شد و جراحتی بوی رسانید شهریان شکسته شدند و او را برداشته بشهر در بردند از پس آن بفرمود حمزه میرزا مصطفی قلیخان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر این بدانستند و از دنبال او شتافته او را دریافتند و جنگی صعب بپیوستند مصطفی قلیخان چون مردان رزم دیده بکار در آمد و با اینکه

زخم

زخم گلوله برادران یافت از بهر آنکه مردم او دلشکسته نشوند جراحت خود را پوشیده داشت و چندان
بکوشید که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمود در اینوقت حمزه میرزا چند کرت رسول
بشهر فرستاده و مردم شهر را به بیم و امید پیام داده باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق
اطاعت و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند ناچار
روز دیگر فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلتی که مشهور بسرشور است تاختن برده بشهر در
رفتند و آن محلت را تا بازار و حمام شاه فرو گرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند معرض نهب
و غارت در آوردند و استرحام هیچ مرد و زن را اجابت ننمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر
حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز
بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قدم استوار کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته
ایشان را هزیمت دادند تا درون قلعه ارک براندند و از بهر آنکه از آن پس سربازان را قوت یورش
نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارک حفر کردند و سنگری محکم برآوردند شاهزاده حمزه میرزا
در خشم شد و حکم داد تا توپها را بجانب شهر فراز کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار
تگرگ مرگ بر آن شهر ببارید اما از طرف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در قوت
**در آمدن سالار بمشهد مقدس و محصور شدن حمزه میرزا**
بازوی مردم سرخس دانست جعفر قلیخان کرد شادلو را روانه هرات نمود تا از یار محمد خان والی هرات
استمداد کند و لشکری درخور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد و بعد از فرستادن جعفر قلیخان رسول
بیکلربیگی برسید و خبر آشفتن مشهد را برسانید لاجرم شادخاطر گشت و ترکمانان را نیز قوی
دل و دلیر کرد و بیدرنگ قرا و غلان که در میان قبایل آقخال آن بیگی است و اراض خان و
دیگر قوشیدخان را که در طوایف سرخس حکمروا بودند برداشته با دو هزار سوار ترکمان آهنگ عقاب
و شتاب شهاب تا بشهر مشهد براندند بعد از ورود او مردم مشهد را جلادت بر زیادت گشت حومه شهر را
نیز بتحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا و لشکر او را یکباره حصار دادند در اینوقت از برای آذوقه
و علوفه کار بر لشکریان بصعوبت میرفت گاه گاه با توپخانه و سرباز بقلاع و قرای قریب بشهر
در رفته و قوت چند روزه بدست کرده مراجعت بارک مینمودند و همه روزه با مردم شهر رزم
میدادند و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترکتاز باز نمی نشست و اگر از
سپاهیان کسی بطلب آذوقه و یا چرانیدن دابه خود بیرون شدی اسیر گشتی و هم در این دار
و گیر حسن خان زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برد و بزخم
گلوله توپ با خاک پست شد و مردمش هزیمت گشتند در اینوقت مسرعی که مکاتیب کارداران
دولت را از طهران بخراسان میبرد تا حمزه میرزا را از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار
مردم سالار گشت حسن خان سالار شادخاطر شده مکتوبی بلشکرگاه حمزه میرزا فرستاد و
و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه شما جهان را

و وداع گفت روا آنست که شما نیز جنگ را وداع گوئید روز دیگر سید هاشم ندیم خود را بنزد
حمزه میرزا رسول کرد و گفت با شاهزاده بگوی که این سپاه را پادشاه چرا باید رنج مبارزت
داد و بشکنج مشاجرت انداخت صواب آنست که این منازعت بگذاری و طریق مراجعت برداری
اگر از این پس تخت و تاج ایران بهره من گشت و اخذ خراج نصیب من افتاد تو را و این لشکر که در
رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی پادشاهانه خواهم کرد شاهزاده
حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی اندازه خویش که و بیرون اندازه خود سخن مکن که ما را
در هیچ وقت با رعایت تو حاجت نخواهد رفت مع القصه در میان چنین داهیه بزرگ خبر وفات
شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد پراکنده گشت و سالار این خبر را طلیعه اقبال دانست و مردم
خراسان در تقدیم خدمت او یکی برده چندان شدند و هم در این وقت مکشوف افتاد که جعفرقلی خان
کرد شادلو یار محمد خان والی هرات را با لشکر جرار جنبش داده بمدد سالار کوچ میدهد این خبر نیز خاطر
لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره در تنگنای حصار گرفتار گشت و عنف و آزوقه
چنان نایاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و استر قوت کردند و مواشی را چون علوفه
نبود فراوان در قلعه ارک بمردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یار محمد خان بی آگهی جعفرقلیخان
ملازم خود میرزا بزرگ خان قرائی را بنزدیک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در
حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته بدرگاه تو خواهم تاخت و بهر چه
فرمان کنی فرمان پذیر خواهم بود مع القصه یار محمد خان باتفاق جعفرقلیخان تا باراضی جام طی مسافت
کرد و از آنجا دیگرباره چنانکه جعفرقلیخان ندانست مکتوبی بنزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد
که چنان مدانی من بمدد سالار آمده ام بلکه بحضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد و از
آنجا مکتوبی با سالار کرد که من فردا بشهر مشهد در می آیم بفرمای تا از بهر من سرائی در میان شهر
معین بدارند تا فرود شوم حسن خان سالار چهار باغ مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود یزدان
بخش میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان از دروازه شهر بیرون شوند و یار
محمد خان را پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقربی کرده است روز دیگر
علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاد و لشکریان را بفرمود که چون یار محمد خان را دیدار کردید
نگران باشید اگر بشهر در می آید در تکریم مقدم او خویشتن داری نکنید اگر با جانب قلعه ارک راه
برگیرد با او در آویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و
راه برگرفتند اما یار محمد خان با جعفرقلیخان گفت من نخست باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فرو
گیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلیخان اگر چه این سخن را از در صدق نمیدانست اما قدرت
مخالفت نداشت و در معنی ماخوذ بود بالجمله یار محمد خان همی قطع مسافت کرد تا آنجا که راه ارک
از طریق شهر نمودار شد عنان بجانب ارک برتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم خلیل خان

رسیدن یار محمد خان بزیارت مشهد خراسان

و عبدالعلی

و عبدالعلی خان با سرباز و توپخانه استقبال او را بیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او
حمله برده جنگ در انداختند یار محمد خان رزم زنان از دهن کوه سنگی بسوی ارگ همی رفت تا توپخانه
و سرباز با او پیوسته شد اینوقت مردم شهر را دست از مقاتلت با او کوتاه گشت و یار محمد خان بارگ
درآمد و در حضرت حمزه میرزا اظهار اطاعت و انقیاد کرد و جعفرقلیخان را نیز محبوساً با خود همیداشت
و بر یکسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرد و چون یکدو روز بر این برگذشت و از بهر آذوقه
کار بصعوبت میرفت یار محمد خان سواره افغان را برداشته بقلعه گلستان برفت و مقداری علوفه
و آذوقه حمل داده مجهوز بدین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یار محمد خان با ایشان
یار نخواهد گشت و بر کین وی یکدل و یک جهته شدند و چند روز دیگر چون یار محمد خان از ارگ بیرون شد
باشد که از غلات و حبوبات چیزی بارگ رساند سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده باهنگ جنگ
او بتاخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده بگیرودار درآمدند و در میان ایشان رزمی صعب
رفت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد و یار محمد خان و افغانان چنان هزیمت
شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارگ برداشتند حمزه میرزا چون اینخبر باز دانست بفرمود تا از
میان ارگ توپچی و سرباز شتاب زده بیرون شتافتند و یار محمد خان را دریافته او را با افغانان
بارگ درآوردند اینوقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد و یار محمد خان در حضرت شاهزاده
معروض داشت که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن
اراضی بپای بریم علوفه و آذوقه لشکر ایران را من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران
در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود و پس با سپاهی ساخته از بهر جنگ باز شویم و کار
بر مراد کنیم شاهزاده درین سخن با او همداستان گشت و بفرمود اسبهای توپخانه را شماره کردند
و چندانکه بارگیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب بمرده بود برحسب
فرمان توپچیان خرد درهم شکستند و عراده آنرا بسوختند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار بست
جعفرقلیخان کرد شادلو درینوقت تدبیری اندیشید و پیمان نهاد که اگر او را کفیل سازند تا بشهر
در رود و پانصد نفر شتر با حمل آذوقه و یکصد سر اسب و یکصد استر بدیشان فرستد تا بسیج سفر
هرات کنند و شاهزاده او را رها ساخت و بخواستاری یار محمد خان و ابراهیم خلیل خان او را
خلعتی نیکو بداد تا بشهر مشهد در رفت لکن وفا بعهد نتوانست کرد چه سالار و مردم مشهد پیمان او را
پذیرفتار نشدند پس از یکدو روز دیگر چون عجز جعفرقلیخان از وفای عهد مکشوف افتاد حمزه میرزا و
یار محمد خان چندانکه توانستند عمارت ارگ را ویران کردند و بسوختند و از آنجا کوچ داده طریق
هرات برگرفتند حسنخان سالار و جعفرقلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان رهسپار
بودند تا اگر توانند بلشکرگاه ایشان تاختنی کنند چون حمزه میرزا از اراضی جام بدانسوی شد
سالار بجانب نیشابور عنان بگردانید و در رباط نیشابور با لشکرهای خود دار و تراق کرد و این هنگام

پیشتر محال خراسان تحت فرمان سالار بود و نیز امیر اصلانخان پسر خود را با جمعی از سواران خراسان بچناران فرستاد تا آن اراضی را فرو گرفت و از آنجا با لشکری لایق بخبوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

## فرار کردن سامخان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سامخان ایلخانی پسر رضاقلیخان زعفرانلو و ابوالفیض خان برادر او برحسب فرمان مامور بتوقف طهران بودند یکروز بعد از وفات شاهنشاه غازی سامخان با خویش اندیشید که اگر همچنان متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کارداران دولت چنان خواهند دانست که من محبوس ادرین شهر بوده ام لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت پس صواب آنست که بشهر خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده بپای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیت من صافی گردد لاجرم ابوالفیض خان را برداشته از بیرون قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت اصغا نمود و بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود و سخن درانداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من بنزدیک سالار این خبر بمژده خواهم برد جماعتی از دیدبانان سالار که حاضر بودند و اخذ و حبس سامخان را در خاطر داشتند باتفاق سامخان راه برگرفتند تا زودتر این مژده بسالار رسانند و در عرض راه سامخان فرار کرده بطرف محمدحسن خان بزدینی راه برگرفت تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمدحسنخان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفرقلیخان کرد شادلو بیجانب بزدین فرار دادند و اموالش را بردند چون سامخان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمدحسن خان کرد یکتن از مردم آن محال او را غلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سامخان و ابوالفیض خان و یکتن ملازم او چون بدرون قلعه شدند حرثه قلعه در ببستند و سنگی از پس در استوار کردند و پدر ننگ آنکس که ملازم سامخان بود از اسب بزیر آوردند و باخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سامخان عنان بگردانید و تفنگ خویش را میان آن مردم کشاده داد تا از طریق دروازه بیکسوی گریختند و اسب برجهاند و همچنان از پشت اسب دست فرا برده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و در فراز شد پس باتفاق برادر خود ابوالفیض خان اسب برجهاندند تا نزدین شتاب زده براندند و بعد از ورود بنزدین دوازده روز در خانه محمدحسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان بینشی حاصل کند و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو با یزدان ویردی خان برادر سامخان طریق اطاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلانخان پسر سالار را از خبوشان باز داشته اند و امیر اصلانخان از چناران بجانب خبوشان نتواند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فرو گرفت و همچنان حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان

شادلو

شادلو حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سر است که هم از آن محال احتشادی کند و بوزنجرد را فرو گیرد و در این هنگام کاظمخان خلج با دو عراده توپ و فوج خلج بفرمان کارداران دولت در بوزنجرد متوقف بود بالجمله سامخان ایلخانی از پشت و روی این امور آگهی یافت از زین برنشسته از محال جاجرم راه بگردانید تا مبادا گرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین آمد و از آنجا بمیان قبیله میلانلو که از جمله جماعت زعفرانلو است در رفت و در این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده بنهانی روانه بوزنجرد کرد و مکتوبی بکاظمخان خلج فرستاد که از این گروه چریک که با حیدرقلیخان انجمن شده بیم مکن و او را مردانه بمدافعت باش که چندانکه از مرد و مرکب و علف و آذوقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظمخان پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من شورش مدار که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و آذوقه شش ماهه نیز حاضر دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا مسکین که در ارک شهر محصور و متحصن است پس سامخان از آنجا بشیروان آمد که از محال خبوشان است و لشکری فراهم کرده بخبوشان درآمد و چون سلیمانخان در هجری با سالار پیوستگی نداشت کس فرستاده او را بخبوشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب خبوشان تاخت و هر دو باتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تصمیم عزم داده بعلی آباد که سه فرسنگی خبوشان است کوچ دادند و از آنجا نیز یک منزل بسوی مشهد پیش رانده رسولی نزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که اینک کوشش برفرمانیم و بهرچه گوئی چنانیم و از آنسوی چنان افتاد که حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو روزی چند کاظمخان خلج را در بوزنجرد حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال سالار ساخت چندانکه در پایان کار با فوج خلج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و باتفاق حیدرقلیخان و جماعتی از قبایل شادلو با آهنگ خدمت سالار رهسپار آمدند و چون باراضی پایین ولایت خبوشان رسیدند سامخان ایلخانی از این بدانست با لشکر خود راه بدیشان نزدیک کرد و کاظمخان را پیام فرستاد که جماعت شادلو پشت با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی خبوشان عبور نگذارم تو نیز اگر با این جماعت یار شدی از ما برکنار باش و اگر نه حیدرقلیخان را بگذار و نزدیک ما شتاب گیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم کاظمخان وقعی بسخنان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم سامخان اعداد لشکر کرده در اطراف لشکرگاه حیدرقلیخان و کاظمخان پره زد و ایشان را بمحاصره انداخت و ایشان چون راه آب و کاه بسته شد سخت بیچاره گشتند کاظمخان خلج رضا داد که از حیدرقلیخان کناره جوید اگر بدین شرایط پیمان استوار شود نخست آنکه کس زحمت حیدرقلیخان را نکند و بگذارند تا او بسلامت بجانب بوزنجرد مراجعت کند و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند و کاظمخان با ایشان طی مسافت کند چون بچناران درآید باختیار خویش خواهد بود پس اگر بخواهد نزد حمزه میرزا میرود و اگر نه نزدیک سالار خواهد

شد سامخان چون جدا شدن او را از حیدرقلیخان بنقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاد و
سوگند یاد کرد لاجرم کاظمخان با توپ و سرباز خود و تاچپاران ترکتاز کرد و حیدرقلیخان نیز از اصحاب
بام بغایری و سر ولایت نیشابور را سپرده در چپاران با کاظمخان پیوست و از اینجا کس نزدیک
سالار فرستادند که گروهی نزدیک ما فرست تا باتفاق طریق خدمت سپریم مبادا در عرض
راه از حمزه میرزا و یارمحمّدخان افغان ما را زیانی برسد لاجرم سالار میرزا محمدخان بیگلربیگی و
محمدخان بغایری را با پانصد سوار روانه چپاران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهد و از سوی حمزه میرزا
محمدباقرخان برادر کاظمخان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظمخان بیرون فرستاد و بعد از
ورود بیگلربیگی محمدباقرخان نیز برسید کاظمخان بدست آویز آنکه برادر خود را دیدار خواهم کرد
و آسوده خاطر خواهم شد محمدباقرخان را نزدیک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت
و دهان توپها را بجانب افغانان بگشاد و سواران افغان ناچار مراجعت کردند و ایشان نزدیک
سالار شدند و از سوی حاجی بیگلربیگی و محمدخان بغایری تا علی آباد براندند باشد که در آنجا سامخان
ایلخانی و سلیمانخان را نزدیک سالار کوچ دهند و بیگلربیگی درینوقت دیگرگونه حیلتی نهاد و با سامخان
گفت که من ناچار اطاعت سالار را گردن نهادم زیرا که قوّت دفع او را نداشتم اگر شما با من
همداستان شوید و بشهر مشهد درآئید بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهیم و تقدیم خدمت
دولت را بر ذمّت مینهیم سامخان پاسخ داد که ما را بدین اغلوطه نزدیک سالار نتوان برد اگر خواهی
نخست او را بیرون شدن فرما تا ما از پس او درآئیم و هم درینوقت خبر کوچ دادن شاهزاده
باتفاق یارمحمّدخان بسوی هرات پراکنده شد و سامخان ناچار برای حفظ خبوشان بخانه خویش مراجعت
کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا بیگلربیگی و امیراصلانخان و محمّدخان بغایری برای تسخیر سبزوار
از راه سر ولایت نیشابور بشتاب گرفتند و خواستند از هشت فرسنگی خبوشان عبور دهند
سامخان ایلخانی چون برین معنی وقوف یافت برادرخود یزدانوردیخان را با لشکر ساخته بدفع ایشان
بیرون تاخت بیگلربیگی مبارزت او را در چنین وقت روا ندانست عنان بگردانید و از دیگر جای راه
برگرفت لشکر پیاده سر ولایت که ملازم رکاب او بودند باز ماندند و دویست تن از آن جماعت باتفاق
چند تن از اعیان ایشان بدست یزدانوردیخان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سر
ولایت نیشابور از تحت حکومت سالار بیرون شد و از این هنگام که پانزدهم ذیحجة الحرام بود تا ورود
سلطان مراد میرزا بسبزوار سامخان در خبوشان روز گذاشت

سفر کردن حاجی نورمحمدخان سردار و سلیمانخان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلیخان

روز غرّهٔ ذیحجة الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلیخان
گوشزد و معروض کارداران دولت افتاد و میرزا تقی خان امیرنظام حاجی نورمحمدخان عمّ سالار
و سلیمانخان افشار را از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلیخان اختیار کرد

دبصلاح

رفتن سالار به نیشابور
جنگ حاجی بیگلربیگی و سالار

و بصلاح و صوابدید او شاهنشاه ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفتند و همه جا طی مسافت
کرده تا بسبزوار براندند و از آنجا مکتوبی مشحون بعواطف خسروانه و عفو ملکانه شاهنشاه ایران نگار داده
بسالار و جعفرقلیخان فرستادند و رسول ایشان در بند فریمون وقتی که سالار و جعفرقلیخان از قفای
حمزه میرزا و یار محمد خان بجانب هرات میشدند بدیشان رسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که
حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و تمامت خراسان را خاص خویش می پنداشت
اینگونه رسل و رسایل را وقعی نمیگذاشت اما جعفرقلیخان را جنبشی در خاطر افتاد که اگر از وحشت
و دهشت بیرون شود طریق دارالخلافه برگیرد بالجمله سالار برای نظم حدود و تربت حیدریه بدان اراضی
سفر کرد و جعفرقلیخان بجانب نیشابور رهسپار آمد وقتی برسید که نور محمد خان سردار و سلیمانخان افشار
از سبزوار کوچ داده در بیرون نیشابور در رباط عباسی جای داشتند چون خبر ورود جعفر
قلیخان را اصغا نمودند سلیمانخان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا
نمود چندانکه پند و اندرز او در خاطرش راسخ افتاد و پیمان داد که طریق حضرت گیرد و عریضه
بکارداران دولت نگار کرده بسلیمانخان سپرد تا او با مکتوب خود انفاذ درگاه پادشاه داشت
اما این راز را از سالار مستور مینمود و بعد از سه روز دیگر سالار نیز از راه برسید و با افزون از دو هزار تن
سواره و پیاده و شمخالچی کوچ نمیداد و خلیفه سلطان آذربایجانی با چهار عراده توپ که پشت با دولت
ایران کرده بود نیز ملازمت رکاب او میکرد مع القصه بعد از ورود سالار نور محمد خان و سلیمانخان
او را دیدار کردند و چندانکه توانستند خاصه نور محمد خان برادرزاده را پند پدرانه گفت در پایان
امر سخن بر این نهاد که یک تن از فرزندان خود را با عریضهٔ از در معذرت بدربار شهریار گسیل میسازم
و در ضمیر داشت که کارداران دولت اراضی خراسان را بدو گذارند و از و بدینقدر راضی باشند و
هرگزش حاضر حضرت نخواهند مدت دوازده روز این گفت و شنود بدراز کشید تا خبر رسیدن
شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان مکشوف افتاد و سالار بدانست که کارداران
دولت این مملکت را بروی مسلم نخواهند داشت دل دیگرگون کرد و چون دانست که مردم سبزوار
در بروی حسام السلطنه ببستند چنانکه مرقوم میشود و بر جلادت بیفزود و چون خبر رسید که فتح ناکرده
سبزوار را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که داشت آهنگ سبزوار نمود و جعفرقلیخان را قدرت
مخالفت او نبود ناچار بموافقت او راه برگرفت نور محمد خان و سلیمانخان در نیشابور بجای ماندند
اما مردم سبزوار چون عصیان کارداران دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند و او را
استقبال کرده بشهر درآوردند درینوقت نور محمد خان و سلیمانخان از نیشابور بجانب هرولایت
سفر کرده چهارشنبه سلخ صفر المظفر بلشکرگاه سلطانمراد میرزای حسام السلطنه پیوسته شدند و درینوقت
حسام السلطنه چنانکه مذکور میشود تخریب اسفراین و تسخیر بوزنجرد را تصمیم عزم داد و چون این خبر
بجعفرقلیخان بردند آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزدیک سالار بدست آویز حفظ خانه خود

بیرون شد و تا میانهٔ اسفراین و بوزنجرد تاختن کرده در منزل رویین فرود شد سلیمانخان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه نزدیک او شتافت و از آنجا باتفاق او تا بوزنجرد برفت جعفرقلیخان در سفر دارالخلافه یکجهة شد و بسیج راه کرده باتفاق سلیمانخان و پنجاه تن سوار از جماعت شادلو روز جمعه غرهٔ ربیع الاول روانهٔ طهران گشت بعد از ورود بدارالخلافه مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت و جنایت او بزلال عنایت شسته آمد و مربع و مرتع او از تقریب مراکب و مواکب محفوظ ماند

## در ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجة الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از دارالخلافه بیرون شد تا بنظم مملکت خراسان پردازد و حسن خان سالار را عرضهٔ هلاک و دمار سازد و اسکندرخان قاجار عمزادهٔ سالار بصوابدید میرزا تقی خان امیرنظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سواره و پیاده گشت و بدین شرح سپاه با او همراه گشت فوج پنجم نصرت مراغه سپرده جعفرقلیخان پسر اسکندرخان سردار هشتصد تن کوچ دادند و فوج مخبران شقاقی سپرده قاسمخان سرتیپ یکهزار و سیصد و سیزده تن برآمدند و فوج مراغه سپرده حسین پاشا هفصد تن بشمار آمد و فوج قراجه داغی سپرده محمد علیخان سرتیپ نیز هفصد تن بود و فوج ماکوئی سپرده تیمور پاشای سرهنگ هشتصد تن ساز راه کرد و سواره اینانلو سپرده صفرعلیخان شاهسون هفصد تن و سواره قورت بیگلو سیصد تن و سواره شاهسون سپرده محمد باقرخان افشار هشتصد تن و سواره پرویزخان چاردولی سیصد تن و سواره شاهسون بغدادی سپرده علیخان هفصد تن و سواره شاطرانلو سپرده جعفرقلیخان پنجاه تن و سواره مشکین و اردبیل سپرده جعفرقلیخان شاهسون یکصد تن و سواره قراچورلوی عراقی هشتاد تن جمله چهار هزار و سیصد و سیزده تن پیاده و سه هزار و بیست تن سواره بشمار آمد پس حسام السلطنه این لشکر را با هیجده عراده توپ و یکهزار بار قورخانه برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت کرده تا شاهرود براند بعد از ورود بشاهرود از نور محمدخان سردار که اینوقت در نیشابور جای داشت مکتوبی برسید که حمزه میرزای حشمة الدوله در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق هرات برگرفت و کارداران دولت از پیش مرا گفته اند که اگر حمزه میرزا را هزیمت شده یافتم شما را آگهی فرستم تا بیرون خاک خراسان اوتراق کنید و کوشش بر فرمان جدید بدارید حسام السلطنه جلادتی کرد و این سخن را وقعی نگذاشته شتاب زده راه برداشت و بتقدیم عجل تا مزینان براند مردم مزینان را فرصت خویشتن داری بدست نشد ناچار پذیره شدند و دو روز علفه و آذوقهٔ سپاه را حاضر کردند پس از دو روز از آنجا کوچ داده غرهٔ شهر محرم الحرام در کنار غربی سبزوار سراپرده راست کرد مردم شهر او را پذیره نفرمودند و ابواب شهر را استوار بربسته تفنگچی و شمخالچی بر فراز برج و باره نشاندند حسام السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلد رقم کرد و مشحون بتحریض در

در تقدیم

در تقدیم خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و گناه بصحبت ملاحسن قاضی بشهر فرستاد و میر اصلانخان
پسر سالار از قصه آگاه شد و ملاحسن را ماخوذ داشته بایکدست از شاخ چنار بیاویخت و بازخم چوبش
زحمت فراوان کرد اما حسام السلطنه چون از ملاحسن خبر بازنیافت در روز پنجم محرم از جانب غربی سبزوار
کوچ داده از طرف شرقی در زمین مصلی لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود
دیگرباره مکتوبی نگاشت و رسولی بشهر گسیل نمود باشد که مردمش طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت
بگردند این نوبت خطی مجهول بدو فرستادند که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند
که بدین مکاتیب رفع وحشت توانند کرد الاّ آنکه از کنار سبزوار کوچ دهید عجب نباشد که از تقاضای
شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته کردد و حسام السلطنه ازین پیام در خشم شد
و بفرمود تا لشکریان سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و مارپیچها حفر کردند و دهان توپها
گشاده داشتند درینوقت عریضه سامخان ایلخانی برسید که اینک تقبیل خدمت را تصمیم عزم
داده ام بهرچه فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شاد خاطر شد و رسول را شاد کرده باز فرستاد
و پیام داد که هرچه زودتر حاضر حضرت باش لاجرم سامخان روز ششم محرم از خبوشان بیرون
شده سه روزه راه برید و روز نهم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت
لطفعلی خان بغایری و الله یارخان و میرحیدرخان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادر
زاده سلیمانخان درجزی را نیز با پنجاه سوار بهمراه آورد حسام السلطنه ایشان را مورد نواخت
و نوازش فراوان فرمود و بالطاف و اشفاق شاهنشاه ایران مستمال ساخت و چون این هنگام
علف و آزوقه کمیاب بود جماعتی را بحال کوهمیش که تا سبزوار شش فرسنگ مسافت است
بتاخت تا علوفه و آزوقه چند روزه بیاوردند اما هنوز از قلت آزوقه و کثرت برف و شدت
برودت هوا کار بسختی میرفت روز دوازدهم محرم سامخان در خدمت حسام السلطنه معروض
داشت که حسن خان سالار و جعفرقلیخان کردشادلو و گروهی از مردم خراسان در باغ زرگران که تا شهر
نیشابور نیم فرسنگ مسافت داشت اتراق کرده اگر اجازت رود جماعتی ازین لشکر گزیده
کنم و با دو عراده توپ ایلغار کنان بروی تاختن برم و نیمشبی روز او را کوتاه سازم حسام السلطنه
شاد شد و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سامخان راه برگرفت لشکر آذربایجان و
عراق که تاکنون فرمان پذیر سامخان نبودند در کار ایلغار تهاونی میکردند لاجرم هنوز دو فرسنگ
تا لشکرگاه سالار مسافت بود که آفتاب از کوه سربرزد ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قبیله
بلوچ که در محال نیشابور نشیمن دارند بازخوردند و ایشان را بمعرض نهب و غارت در آوردند مواشی
و گوسفند و شتر و خوردنی هرچه یافتند برگرفتند و بازلشکرگاه شده بر لشکریان قسمت کردند بعد از
ورود سامخان سه شب دیگر از پی هم چنان برف بباریدکه مرد لشکری ازین خیمه بدان خیمه بزحمت
توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بران نهادند که در چنین وقت حصار دادن سبزوار

کاری از شریعت عقل بیرون است صواب آنست که از اینجا کوچ داده بشاهرود مراجعت کنیم و باشیم
تا زمستان بگذرد و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود و هم در این وقت میرزا محمّد خان
بیکلربیکی و محمد خان بغایری با چهارصد تن تفنگچی بمدد مردم سبزوار برسید و بمیان شهر در رفته به
حراست حصار استوار بنشست این نیز لشکر را از فتح قلعه یاسی دیگر بود و بالجمله چون سران سپاه در کوچ
دادن از کنار سبزوار یکجهته شدند سامخان ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ناصوابست
اگر این لشکر از اراضی خراسان باز پس شود خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه بر ایشان چیره نتوانند
شد و دیگر آنکه اگر شما مراجعت کنید در این مسافت بعیده هیچکس طریق اطاعت نخواهد سپرد و علوفه
و آذوقه بلشکر نخواهد آورد و سپاه سالار دلیرانه از قفای شما خواهند تاخت و از این سواره و پیاده
اسیر و قتیل خواهند ساخت سرکردگان سپاه گفتند گرفتیم که این سخنان از در صدق کنی مگر نمیدانی
که فتح این قلعه در چنین برف و برودت با قلّت خوردنی و نقصان ادوات معیشت در قوّت بازوی
ما نیست و این سپاه را در این زمستان از تحصیل قوتی و اقامت در بیغوله گزیر نباشد سامخان
گفت اگر باید از اینجا کوچ داد شما را بخبوشان در میبرم و یک نیمه خبوشان را از بهر لشکر پرداخته میسازم
تا آن هنگام که آفتاب در بیت الشرف جای کند تمامت این سپاه را خورش و خوردنی میرسانم
و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بزرگان لشکر سجلّی بمن سپارند که با این معاهده سخن سامخان را
پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار بشاهرود مراجعت کردیم در پایان امر حسام السلطنه رای
سامخان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سر ولایت نیشابور و خبوشان را پیش
داشت محمّد خان بغایری چون این بدانست با چهارصد تفنگچی تا قلعه عنبرستان بتاخت چه آن
قلعه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت با محمد خان بغایری داشت بالجمله چون عبور
لشکر بدانجا افتاد مردم قلعه در به بستند و از فراز باره یکتن از لشکریان را بزخم گلوله از پای درآوردند
حسام السلطنه چون این بدید دل در تسخیر قلعه و تدمیر قلعگیان گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت
از آن پیش که آفتاب فروشود تا آنگاه که شش ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ تگرگ
مرگ بر آن قلعه بباریدند سامخان و سواران زعفرانلو و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو
نگذاشتند محمّد خان بغایری چون کار بدینگونه دید دیگر مجال درنگ نیافت با چند تن تفنگچیان بغایری
از قلعه بیرون شده بجبال بام و جهان ارغیان گریخت و مردم قلعه فریاد استغاثت و استیمان
برداشتند حسام السلطنه بر جان ایشان ببخشود و آن جماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیکسوی شدند و
علوفه و آذوقه چندانکه در آنجا انباشته داشتند بر لشکر قسمت فرمود و بعد از فتح آن قلعه که معقلی
محکم بود مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کس را جرأت بیفرمانی نماند پس اعیان آن محال
و شناختگان سر ولایت نیشابور تقدیم خدمت شاهزاده را تصمیم عزم دادند و هم گروه بحضرت
وی آمده مورد نوازش شدند و از آنجا حسام السلطنه بجانب صفی آباد کوچ داد و آن

فتح قلعهٔ عنبرستان بدست حسام السلطنه

اراضی را

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

اراضی را بخت فرمان کرد لطفعلی خان بغایری که از پیش حکومت صفی آباد داشت و این هنگام
در رکاب حسام السلطنه کوچ میداد مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد محمد خان
بغایری ازین خبر آشفته خاطر گشت و بیم آن داشت که این لشکر با نتقام او تا بام نیز سفر کنند لاجرم
بسامخان ایلخانی ضراعت برد و او را بشفاعت برانگیخت پس بفرمود حسام السلطنه سامخان ایلخانی
و جعفرقلیخان سرتیپ قراچه داغی و طالب بیک تفنگدار تا بام برفتند و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته
بلشکرگاه آوردند و او مورد عنایت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه باراضی اسفراین
کوچ داد و حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو در قلعه میان آباد جای داشت چون از رسیدن
سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را گذاشته طریق قلعه روئین در برداشت و با برادر خود جعفرقلیخان پیوست
و این هنگام جعفرقلیخان با دو هزار سوار در روئین در روزگار میگذاشت حسام السلطنه یک ماه تمام
در اسفراین اتراق کرد و از روئین در تا لشکرگاه افزون از سه فرسنگ مسافت نبود لکن چون روی
دل جعفرقلیخان با کارداران دولت بود درین مدت بر ضرر لشکر جنبشی نکرد الا آنکه برادر خود حیدرقلی
خان را با جماعتی از سواران ترکمان و شادلو بقریه زیارت که از محال شیروان و خبوشان است فرستاد
تا آن دیه را منهوب داشتند و دویست تن مرد و زن اسیر گرفتند بالجمله حسام السلطنه از اسفراین عباسقلی
خان میرپنج کرد جهان بیگلو را باستمالت جعفرقلیخان بروئین در فرستاد و خطی که طالب بیک تفنگدار
باطمینان او از کارداران دولت آورده بود هم بدو بردند و سلیمانخان میرپنج افشار نیز از لشکرگاه
بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را بدارالخلافه بردند مع القصه در ایام توقف حسام السلطنه
در میان آباد یزدانویردی خان برادر سامخان ایلخانی علوفه و از هر گونه حبوب همه روزه از خبوشان
بلشکرگاه حمل میداد و لشکر را بضیق معاش نمیگذاشت در این وقت حسام السلطنه آهنگ محال جوین و
تسخیر قلعه جغتای کرد و سلیمان آقای قلیچی نبیره الله یارخان که حکومت جوین داشت با تنظیم سالار
طریق پیشفرمانی گرفت و سیصد تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار بعد گرفته قلعه جغتای را استوار
بداشت از ینسوی حسام السلطنه در نیم فرسنگی جغتای سراپرده راست کرد و سالار از آنسوی در
سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگهی نبود در روز دیگر بفرمود تا جماعتی از سوار و سرباز
و دو عراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین بطلب علوفه بیرون شدند و در قرای جوین سواران
بهرسوی پراکنده شدند تا بدانند اخذ آذوقه از کجا توان کرد دیدبانان سالار معاینه کردند که سواران عراقی
بهرسوی پراکنده اند و اینک سیصد تن از سرباز مجبران با دو عراده توپ بجای آسوده اند این خبر بسالار
بردند و او هزار سوار بیرون فرستاد و سواران نخستین بر سر سرباز ترکتاز آوردند و از ینسوی توپها رها گشت
و جنگ پیوسته گشت سواران عراقی چون بانگ توپ بشنیدند از هر جانب بلشکر خویش پیوستند و
از آنطرف چون بانگ توپ گوشزد سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پس یکدیگر بمدد مردم او تاختن
بردند و خود نیز برنشست و بتاخت و این قلیل سرباز از بامداد تا شش ساعت با این سپاه گران

رزم زدند تا قریب شد که تورخانه پرداخته شود پس یکتن از سواران بلشکرگاه تاخت و لشکریان را از قصه آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و خود نیز برنشسته اسب برانگیخت و از پیش روی لشکر تا حربگاه بتاخت و مردم خود را قوی دل ساخت چندانکه پای اصطبار استوار کردند و مردانه بکوشیدند تا لشکر برسید نخستین یورش بردند و فراز تلها و پشتها را از شمخالچی و تفنگچی یکبارگی پرداخته کردند و جنگی صعب به پیوستند درین حربگاه دویست تن از مردم سالار گرفتار و عرضهٔ هلاک و دمار گشت و او را دیگر نیروی درنگ نماند ناچار پشت با جنگ داده روی بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آنسوی تر گریخت و حسام السلطنه مراجعت کرده قلعه جغتای را بگذاشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده توپ را باهم نیک توان عبور داد و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حافظ و حارس بود بالجمله شاهزاده آن قلعه را حصار داد و لکن گلوله توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون مردم قلعه را خورش و خوردنی بدست نبود و سرب و باروت نیز اندک داشتند پس از یکهفته بتوبت و انابت گرائیدند و امان طلبیدند حسام السلطنه بر قلعگیان ببخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جغتای جای داشتند چون این بشنیدند کس بطلب امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعه جغتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا فرار کرده بسالار پیوست بالجمله چون جوین از لشکر بیگانه پرداخته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان قاجار سه پانلو را بحکومت آنجا باز داشت و خود تسخیر سبزوار را در ضمیر گرفت اما سالار پیش دستی همی کرد و راه سبزوار پیش داشت بعد از ورود بسبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود امیر اصلانخان را در سبزوار بگذاشت و حاجی میرزا ابراهیم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلد را بگروگان با خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد و حسام السلطنه بجانب سبزوار رهسپار گشت و قلعه خسروگرد را که نیم فرسنگ تا بشهر مسافت است لشکرگاه فرمود و ده روز در آنجا بزیست همه روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلانخان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی و جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران جرار بیرون شده با قراولان سپاه رزم میدادند و شامگاه باز بشهر میشدند درینوقت یحیی خان تبریزی با سوار کلیائی و سه عراده توپ چهارده پوند و سه هزار تومان زر مسکوک از دارالخلافه طهران برسید و از کارداران دولت سامخان ایلخانی را نشان سرتیپی مرصع آورد و هریک از بزرگان خراسان را که تقدیم خدمتی کرده بودند به تشریفی جداگانه قرین مرحمتی ساخت و هم درینوقت از جعفرقلیخان حاکم ترشیز و اقوام سرباز ترشیزی که در لشکرگاه بودند مکاتیب چند متواتر گشت که فرمان بردار دولت ایرانیم بهرچه حکم شود اطاعت رود و هم درینوقت رسولی از تربت آمد که یعقوبعلی خان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شدند که اسکندر خان سردار قاجار را که از این پیش حکومت ما داشت بسوی ما فرستد تا شهر را بدو بسپاریم حسام السلطنه

فتح آق قلعه بدست حسام السلطنه

این مملکت را

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

این مسئلت را نیز اجابت کرد و سبزوار را با شش عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار کسیل تربت داشت و او راه برگرفته نخستین بطرف ترشیز کوچ داد و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند اسکندرخان جماعتی از سربازان مراغه را بنگاهبانی بازگذاشت و آنگاه که حسام السلطنه بترشیز آمد سرباز مراغه را برگرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب و عجم را در آنجا سکون فرمود بالجمله اسکندرخان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفرقلیخان ترشیزی را با خود کوچ داد و بعد از رسیدن اسکندرخان بتربت یعقوبعلی خان که از بیم سردار از ترشیز بتربت فرار کرده بود هم از آنجا بمحولات گریخت و اسکندرخان سردار بعد از نظم تربت با جعفرقلیخان ترشیزی بمحولات شتافت و یعقوبعلی خان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورد از پس او حسام السلطنه از خسروگرد کوچ داده بجانب سبزوار آمد و در روز آمدن شهر را بر لشکر قسمت کرد و فرمان داد تا لشکر برآوردند و ماریچها حفر کردند و در ارک سبزوار مصطفی قلیخان ترشیزی با دویست تن سرباز بفرموده سالار حافظ و حارس بود و این هنگام که یعقوبعلی خان برادر او در تربت طریق خدمت سپرد و اسکندرخان سردار را بتربت در برد مکتوبی بمصطفی قلیخان فرستاد که من طریق خدمت گرفتم تو نیز ترهات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارک را بمردم حسام السلطنه بسپار مصطفی قلیخان چون مکتوب برادر را برخواند خود نیز عریضه نگار داده با مکتوب یعقوب علی خان نزد حسام السلطنه فرستاد و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارک را بدو سپارم حسام السلطنه بی توانی فرج الله خان سرکرده فوج عرب را با مردم او مامور فرمود تا شتاب زده برفتند و روز چهاردهم ربیع الثانی ارک را فرو گرفتند این هنگام مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن خبر باز نمیداد و امیر اصلانخان پسر سالار با چند سوار از مردم خود از بهر آنکه مردمان را غلوطه دهد تا گرفتار نشود در میان کوی و بازار اسب میتاخت و فریاد برمی کشید که هان ای مردم دلیرانه بکوشید و دشمن را دفع دهید ازینگونه همی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد دروازه عراق را بسته و پیاده خصم را از پس در نشسته یافت از آنجا عنان بگردانید و بدروازه دیگر شتافت همچنان این در را بسته یافت در کمال جلادت از اسب بزیر آمد و بزخم تبرزین قفل دروازه را بشکست و در بگشود و برنشست و بجانب نیشابور اسب برجهاند سام خان ایلخانی با جمعی از سواران بفرمان حسام السلطنه از دنبال او ده فرسنگ بشتافتند و گرد او نیافتند اما میرزا محمد خان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان آقای قلیچی و جماعتی دیگر از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته بحضرت حسام السلطنه آوردند شاهزاده آن جماعت را به یحیی خان تبریزی سپرد تا با کنده و زنجیر بدارالخلافه آورده بعنوان شاهنشاه ایران سپرد اما حسام السلطنه بعد از فتح سبزوار بیستم ربیع الثانی بجانب نیشابور رهسپار آمد امامویردی خان بیات را که هنگام آشفتگی خراسان حشمة الدوله بحکومت نیشابور باز داشته بود هنوز حکومت نیشابور واداشت و مردم سالار را در آن بلده مداخلت نمیگذاشت با اینکه سالار دو عراده توپ از چهار عراده توپی که خلیفه سلطان نزدیک

[illegible]

او برده بود به نیشابور فرستاد و امامویردی خان را البتّه بیم و امید داد و مقید بنقیاد و بالجمله چون
حسام السلطنه بدو منزلی نیشابور رسید امامویردی خان باستقبال آمد و خواستار شد تا سپاهی
به نیشابور برده شهر را بسپارد حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت قراچه داغی گروهی را
بحراست نیشابور فرستاد و حکم داد تا توپهای خلیفه سلطان را بلشکرگاه آوردند شب عید نوروز
سلطانی شهر نیشابور نیز مستخلص شد دیگر قصّهای خراسان در جای خود مسطور میشود و هم در ینسال
حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفرخان مشیرالدوله سفر بغداد کند و باتفاق وکلای ثلاثه دولت
روس و روم و انگلیس بحمره شود و موافق عهدنامه ارزن الرّوم حدود اراضی دولتین را معیّن
دارد در روز چهارم ربیع الاوّل ... ذیحجه از تبریز بیرون شد و چهار سال مدّت سفرا و بدراز کشید درویش
پاشای وکیل دولت آل عثمان بخیر خواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف جست و
باغوای مردم حویزه پرداخت و ایشان را بمواعید عرقوبی تحریض داد که خویشتن را از تبعه دولت آل
عثمان بخوانید تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینهمه مشیرالدوله ده هزار تومان برخراج ایشان
بیفزود و آن جماعت بدین شناعت رضا ندادند و خود را بکذب بدولت بیگانه بستند و همچنان
ششهزار تومان بر شهر حویزه خراج نهاد و هزار و دویست دیه و قریه که درویش پاشا بدروغ منسوب
باراضی دولت آل عثمان میداشت کذب او را مدلّل کرد و مسجّل داشت وکیل دولت روس چریکوف
وانگریز ویلیمس نیز سجل کردند و خط و خاتم برنهادند و هم در ینسال حاجی بیژن خان که پیشخدمتان
سدّه سلطانی را ریاست داشت برحسب فرمان حکومت یزد یافت بعد از ورود بدان بلده چنان
دانست که بقوّت محمّد عبدالله که شرح حالش ازین پیش گذشت حکومت یزد بایست کرد لاجرم
او را طلب داشته رئیس عوانان خویش کرد و هیچ امری را بی اشارت و استشارت او بپای نتوانست
برد شما هکار بدینگونه رفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی یافتند و او را معزول ساختند
و هم در ینسال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت طلب نموده
بفرمانگذاری بروجرد فرستادند و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا مفوّض گشت و هم
در ینسال فتنه قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرّین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملاصالح
قزوینی است پدرش یکتن از اجلّه فقها بود و شوهرش ملا محمّد پسر ملا محمّد تقی عمزاده و بیست
که او نیز فضلی بکمال داشت و عمّش ملا محمّد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار
پراکنده است و این دختر نیز با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیّه
و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی باحظّی وافر بود از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمّد
باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست
حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را بنکاح نه مرد فرض استحباب کرد و صحابه
میرزا علی محمّد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر چیاره را ماه



ماموریت یافتن مشیرالدوله ببغداد

قصه قرة العین

پاره میدان شد یاران وی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی
نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته میکرد و تن را
چون طاوس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان در می آمد
و بتخت برفراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث
و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد
مستمعین برپای میشدند و بپای سریر او میرفتند و بهای او را که بر یاقوت رمانی افسوس میکرد بوس
میزدند و پستانهای او را که بر نار بستان دریغ میخورد چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار
ناپسندیده او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب
القتل میدانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند و اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد
میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث
ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر حسم رشته موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین
بیرون سفر کرده با اصحاب خویش راه برید و از داعیان باب بود و چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
و هم در این سال میرزا احمد شاملو که چند گونه خط را نیکو نوشت در مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام
درگذشت و کلمه قدمات بعده الخط تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع اینجهان گوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای
احتشام الدوله را که اینوقت حکومت همدان داشت طلب نموده مامور بفرمانگذاری مازندران
نمودند و در مدتی قلیل آن مملکت را بنظام کرد و چون روز نهم شوال خبر پرملال تحویل شاهنشاه غازی
از اینجهان فانی بدو بردند بزرگان مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه ما
از جهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او نشست اینک از آذربایجان بجانب دارالخلافه
شتاب گرفته و مرا بالتزام رکاب فرمان داده و من از این سفر بدان سرم که ساحت شما را از آلایش
عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت شاهزاده اردشیر میرزا بیرون قانون
چاکری از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده تقاعدی ورزیدند بزرگان
مازندران بدین سخن شادمانه شدند و هریک جداگانه عذر گناه را عریضه بدرگاه شاهنشاه نگاشتند
احتشام الدوله اینجمله را گرفته ایلغارکنان تا بدارالخلافه طهران براند و از آنجا پذیره موکب شاهنشاه را
راه برگرفت در منزل سیاه دهن قزوین بتقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و میمنت گشت
و بملازمت رکاب تا بمنزل کرج کوچ داد و از آنجا برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد
یافت و بی اینکه بشهر طهران درآید بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کارداران دولت
یکصد تن سوار چلبیانلو و سی سوار قبه ملازم خدمت او شد بعد از ورود بروجرد بیرون آن بلده

در باغ شاه فرود آمد روز سیم از قبیلهٔ حسنوند فیلی جماعتی تا قریهٔ فیال که یکصد و تیر پرتاب تا باغ شاه بر زیادت
مسافت ندارد بتاختند و مواشی مردم آن قریه را منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام
الدوله تاریک شد و بی توانی با معدودی از مردم خود که حاضر بودند برنشست و چون برق و باد شتافته
جماعت حسنوند را دریافت و هم در آن گرمی که از راه برسید پنج تن از ایشان را بزخم گلولهٔ تفنگ با خاک
پست کرد مردم حسنوند چون این گزند بدیدند مواشی منهوبه را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند و
مردم فیلی از آن پس دست تعرض از اراضی بروجرد کوتاه نمودند و از جانب دیگر نصرالله خان دالوند
قاسمی و قاید رحمتان که همه عمر بغارت بازرگانان روزگار می بردند اینوقت که خبر ورود احتشام الدوله را
بدانستند در قلعهٔ دهکرد سیلاخور که معقلی متین بود جای کردند و نام از شاهزاده ببردند چندانکه احتشام
الدوله از در رفق و مدارا کار کرد بر استکبار و استنکاف ایشان افزوده گشت ناچار در تسخیر قلعه و تدمیر
ایشان یکجهته شد و از بروجرد راه برگرفته ولی خان سرتیپ را نیز با جمعی از سربازان ملازم رکاب
ساخت و طی مسافت کرده قلعهٔ دهکرد را حصار داد نصرالله خان نیز از بیرون قلعه سنگری چند کرده فتح قلعه ده کرد
بمدافعت بیرون شد و شاهزاده بی توانی فرمان یورش داد و سربازان حمله افکندند و همچنان ترکتاز
بنگاه در رفتند و او را دستگیر ساختند و در این جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از
گرفتاری قاسمیان و نصرالله خان قلعه گیان را پای اصطبار بلغزید و آن دروازه که در از لشکرگاه بود
بگشودند و بجانب جبل گریختند پس شاهزاده بقلعه در رفت و روز دیگر قاسمیان و نصرالله خان را
باکنده و زنجیر بشهر آورد و از پس آن جمعی از مردم پیراوند فیلی که فرمان پذیر حسینعلی خان پیراوند
بودند در محال بروجرد بنهب مجتازان و غارت بازرگانان روز سپردند احتشام الدوله جماعتی را
بدفع ایشان بفرستاد و تا بیست تن از آن قاطعان طرق و شوارع را دستگیر ساخته بشهر بروجرد آوردند
پس بفرمود دو تن از ایشان را عرضهٔ هلاک ساختند و دیگران را مثله کردند و همچنان چون افراسیاب خان
باجلان بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بروجرد آغاز ترکتازی نموده مصدر بسیار شرارت
و شطارت بوده و با بزرگان بختیاری نیز مرافقت و موافقت داشت احتشام الدوله در مبدای
ورود بند و گزند او را از دور اندیشی دور ندانست لاجرم او را بحکومت باجلان فرمان کرد و تشریف
داد و باقر خان و اسد خان و علی محمد خان را نیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از بیرون
شدن از شهر بر جسارت و شرارت بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال
شاهزاده شمردند از این روی یکباره کار حومهٔ شهر آشفته گشت و این آشفتگی خاطر شهریان را نیز
از بهر فتنه برشورانید حاجی رحمن که یکتن از خویشاوندان حاجی ملا اسدالله مجتهد بود جمعی از اشرار
شهر را بگرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت شاهزاده تحریض همی کرد
و شحنهٔ شهر را با خود داشته محبوس نمود و بعضی از منال دیوان را از عمال احتشام الدوله بگرفت
و بر مردم غوغا طلب قسمت کرد شاهزاده که مردی مجرب بود آتش سخط و غضب را بزلال صبر

و سکون

و سکون بنشانند و دفع غوغای عامه را با آلات حرب و ضرب دست ببردند لاجرم چون آفتاب بمغرب در رفت مردم عامه پراکنده شدند و بنجانهای خویش در رفتند و آن جماعت که آتش این فتنه را دامن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده بدین نیرنگ و حیلت آلوده مبارزت و مقاتلت نگشت ناچار صبحگاه عذرخواه گناه خویش آمدند و چندان پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

## تحویل جسد مبارک شاهنشاه مبرور از دارالخلافه طهران بدارالامان قم

ازین پیش مرقوم افتاد که جسد مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در باغ لاله زار بقانون شریعت نهادند چون شاهنشاه منصور بدارالخلافه درآمد و برخی از امور را انتظام کرد روز دوازدهم شهر ذیحجة الحرام خویشتن بباغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر حضرت گشتند آنگاه شاهنشاه بفرمود تا جسد مبارک محمدشاه را بزرگان درگاه برگرفته بر سر و دوش حمل همی دادند و اشک همی باریدند من بنده توانم گفت که بزیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم چه شکر نعمت او را با تصنیف چندین کتاب و تالیف چندین ابواب نتوانم گذاشت بالجمله شاهنشاه منصور تشییع جنازه پدر همی کرد تا از باغ لاله زار بدر شد آنگاه چنانکه پادشاهی با سپاهی کوچ دهد آن جسد مبارک را بدارالامان قم تحویل کردند و روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجه در جوار قبه بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام بآئین سلطنت و قوانین شریعت بخاک سپردند و زر و مال فراوان بفقرا و مساکین بذل کردند اللهم البسه حلل النور روا شد و سلطانه فی حظایر الحور و هم در اینسال برحسب فرمان شاهنشاه ایران سلیمانخان خان خانان حکومت اصفهان یافت و میرزا عبدالوهاب

ذکر حکومت خانخانان در اصفهان

گلستانه مستوفی بوزارت او منصوب شد بعد از ورود ایشان باصفهان میرزا عبدالحسین سررشته دار اصفهانی که در آرزوی وزارت آن بلده روزگار میگذاشت با میرزا عبدالوهاب از در معادات و مبارات بیرون شد و روی دل خان خانان نیز با میرزا عبدالحسین بود و ازین روی که او را از کارداران دولت مثالی بدست بود و در فرمان برداری خانخانان خضوعی بزیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبدالوهاب که وزارت اصفهان را از شاهنشاه منصور منشور داشت بدین ذلت سر در نمی آورد و در پایان امر میان ایشان کار بمقابله و مقاتله رفت و از دو جانب مردم خویش را انجمن کرده اعداد جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را مامور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبدالوهاب را در خدمت وزارت به نیرو کند و میرزا عبدالحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان وارد اصفهان گشت بیشتر از مردم شهر بکار جنگ و گشادن تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان حجرات خویش را استوار بسته نیمی در گرد میرزا عبدالحسین و نیم دیگر نزدیک میرزا عبدالوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با خود اندیشید که اگر حکم احضار میرزا عبدالحسین را اظهار کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبارزت نموده

چمناک شود و یکباره این شهر را بر شوراند و واجب شود که سپاهی بدینجانب مأمور شده جماعتی را تباه سازد لاجرم بنزدیک خاقان نشان آقا سید محمد امام جمعهٔ اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت فرمان کرده اند که میرزا عبدالحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبدالوهاب راه دارالخلافه برگیرد و دو روز دیگر مردم را در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را برایشان القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش داد و بعد از هفته بسرای امام جمعه رفته میرزا عبدالوهاب را بجانب دارالخلافه کوچ داد و هم درینسال چون خبر آشفتگی کرمان و بیرون شدن فضلعلی خان چنانکه بدان اشارت شد معروض کارداران دولت افتاد حاتم خان شهاب الملک را باتفاق علیخان و ابراهیم خان پسرهای عبدالرضاخان یزدی مأمور بنظم کرمان فرمودند شهاب الملک بعد از ورود بکرمان بتخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر خویش همی خواست چون این خبر بعرض اولیای دولت رسید بران شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان بنشانند پس منشور احضار او برفت و او تا سه منزلی کاشان براند و در آنجا منشور پادشاه بدو رسید که باتفاق علیخان و ابراهیم خان سفر یزد کند و محمد عبدالله و دیگر اشرار را قلع و قمع نماید لاجرم حاتم خان طریق یزد برداشت و ابراهیم خان که دران شهر پدر بر پدر قوتی بکمال داشت از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار را گرفته محبوس بداشت محمد عبدالله چون قوت درنگ نداشت بخانه حاجی محمد کریم خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار که از فحول علمای شیخیه است گریخته پناهنده گشت و از پس آن شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد نظام مملکت را جز با حکومت خویش راست نمیدید و از نظام آن بلده چشم پوشیده باصلاح امارت خویش روزگار میبرد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد و او را بدارالخلافه طهران طلب کردند و بدین گناه و دیگر عصیانها مبلغی زر و سیم بمصادره تسلیم داد

مأمور شدن حاتم خان بنظم یزد و کرمان

و هم درینسال برحسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا که جودتی با جلالت انباز و فضلی با بذل همساز داشت مأمور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم اراضی چب و هرمز گشت و سلیمانخان گرجی برادرزادهٔ منوچهرخان معتمدالدوله که ملقب بسهام الدوله بود بوزارت او و سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز کمره و گلپایگان و دو فوج لشکر لرستان و یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چگنی قزوین و جماعتی از ملازمان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول از دارالخلافه خیمه بیرون زد و نخستین باراضی کمره و گلپایگان و خوانسار و چهار محال و فریدن عبور کرده هر فتنه که از اشرار بختیاری دران محال روی داده بود قلع و قمع فرمود و مردم شریر را دستگیر ساخته برخی را خود عرضهٔ هلاک و دمار داشت و جماعتی را با کنده و زنجیر بدرگاه شاهنشاه فرستاد و هر قلعه و کوشکی که راهزنان از بهر خود معقلی میدانستند با خاک پست کرد و قلعهٔ ازوجن را که در حواشی خاک بختیاری حصنی حصین بود و نیز ویران نمود بالجمله شش ماه چمن

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و بختیاری

سنگباران

سنگباران و تهیۀ لشکرگاه کرده از نظم آن اراضی بپرداخت و از آنجا آهنگ لرستان ساخت
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالی نحریر بود و
حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس
میدان ضرغامی دلیر بود مأمور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیر الملک وزارت
فارس یافت و میرزا مهدی مستوفی نوری پسر محمد زکیخان سردار نیز برحسب حکم بسیج سفر
شیراز کرد و چون محمدعلیخان ایلخانی قشقائی سالی چند میرفت که مأمور بتوقف طهران بود و رخصت
مراجعت بخانهٔ خویش نداشت این هنگام شاهزاده بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را
خواستار آمد و بشفاعت او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد پس شاهزاده با یکصد تن سواره
طالش روز بیست و چهارم ذیحجة الحرام از دار الخلافه طهران راه برگرفت و بعد از ورود باصفهان
خطی چند با عیان و عمال فارس نگاشته هر کس را جداگانه بکاری بازداشت و روز چهاردهم محرم
از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در آنجا ایلبیگی قشقائی برادر ایلخانی
و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و ازین منزل تا بشیراز از کثرت گل ولای و شدت برف
و سورت برودت هوا بزحمت فراوان طی مسافت کردند و روز نهم شهر صفر المظفر شاهزاده
بهرام میرزا وارد شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هر کس مالی و ثروتی بنهب
و غارت رفته بود باسترداد پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکیخان سردار نوری را که منصب
لشکرنویسی فارس نامزد او بود فرمان کرد تا لشکری که در شیراز اقامت داشت عرض داد و فوج
عزیزخان مکری که اکنون سردار کل عساکر منصوره است با فوج چهارم تبریز در شیراز بود و برحسب
فرمان روانه طهران گشت و دیگر اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی مخبران و محمدصالح خان سرهنگ
توپخانه با یکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز بیک یاور سمنانی با جماعتی از سرباز سمنان و دوازده عراده
توپ و قورخانه حاضر بود و شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت ایلخانی را
تا نوروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او باجابت مقرون افتاد و هم فرمان
برسید که حسین خان نظام الدوله را در سرای خود بازدارند و قراول بگمارند که از شهر شیراز بلکه
حکومت طهماسب میرزای مؤیدالدوله در کرمان
از سرای خود بیرون نشود و هم درین سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله که در نظم بلدان و رزم
میدان شناختهٔ ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت
مأمور بفرمانگذاری کرمان آمد و بعد از ورود بآن بلده فرمان کرد که ملاحسین پسر ملاعلی اعمی که مصدر
آن همه شر بود چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر نماند و بسیار کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی را
مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم شهر شوارع و طرق را از زحمت دزدان
و راهزنان بپرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان و سیستان باز داشت
و چندانکه در این مملکت فرمانگذار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را به نیکوتر وجهی ادا نمود و رعیت را
شاد خاطر و آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد و خاصه شال کرمانی را

که از بافته کشمیر بر زیادت قیمت یافت و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری شد و کار صدارت عظمی بر میرزا تقی خان امیر نظام راست بایستاد ملک الملوک ایران همی خواست تا قواد سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقی خان را حاضر باشند لاجرم او را بشرف مصاهرت قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقی خان فرستاد بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت شاهزادگان و بزرگان او را نرم گردن و فروتن شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانه اعتماد الدوله

و هم در این سال چون میرزا حسن خان امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان را خاص خویش میدانست باستظهار برادر تکبر و تنمر دیگر در سر داشت لشکریان از خشونت طبع و درشت خویی او در رنجه و شکنجه بودند و هم دانسته شد که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین غرامت و نکایت گردند و این معنی را در دل می نهفتند و نمیگفتند در این وقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی و فوج قراجه داغی در دار الخلافه میان سربازخانه ارک جای داشتند چند تن از شناختگان درگاه که با امیر نظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان برتافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود بیکسوی کردند آنگاه برشوریدند و گفتند یا شاهنشاه ایران میرزا تقی خان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده چاکران محو نماید و هم آواز در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند میرزا تقی خان چون این بدانست با آن کبر و خیلا که در دماغ او بود حمل این جسارت نتوانست کرد چند کس از قفای یکدیگر بدیشان فرستاد و آن جماعت را بقتل و نهب و اسر تهدید کرد سربازان از کلمات او یکباره بیچاره شدند و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود و از بیم جان رایت اتفاق افراخته کردند روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند و یکدل و یکزبان غوغا برداشتند و گفتند تا میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکنیم از پای نخواهیم نشست و از قورخانه چند حمل گران بسربازخانه تحویل دادند و آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند که میرزا تقی خان را از مقام خویش دفع دهند بلکه اگر توانند عرضه هلاک و دمار سازند پس تفنگهای خود را با سرب و باروت بینباشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس را که در راه دولت از بذل جان مضایقت نکنند با یکتن برابر نخواهد داشت و دیگر اینکه بی گمان میرزا تقی خان اگر زنده ماند ما را زنده نخواهد گذاشت اکنون که ما را وداع جان گفتن واجب افتاده بهتر آنست که میرزا تقی خان را مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شویم این بگفتند و از سربازخانه بجانب خانه میرزا تقی خان راه برگرفتند

راه بر گرفتند از نیسوی میرزا تقی خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم او در سرای و بام خانه را بحراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند و دو تن را بزخم گلوله از پای درآوردند اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که بسرای میرزا تقی خان در روند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد و هایاهای افراخته کردند از بهر آنکه شاهنشاه برایشان ببخشاید و میرزا تقی خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم نامجرب که حسن و قبح امور را ندانسته با میرزا تقی خان دشمن بودند بر این آتش فتنه دامن زن گشتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزا تقی خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت صواب آنست که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بنشانید ملک الملوک عجم در خشم شد و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده اید و ندانسته اید اگر امروز من بخواستاری سربازان میرزا تقی خان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت هابط کرده باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من باختیار لشکریان خواهد بود همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت در ینوقت میرزا آقا خان اعتماد الدوله که خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی خان را درین سیل مخافت آفتی رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را با تیغ بگذراند و اگر از مصدر خلافت منشوری بر عزل میرزا تقی خان صادر شود از حشمت سلطنت چیزی بکاهد لاجرم هم در آن شب که شب سه شنبه شانزدهم ربیع الثانی بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده بحفظ و حراست میرزا تقی خان برگماشت و او را برداشته بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند و خویشان و عشیرت او حاضر آمدند و آنشب را بحفظ و حراست او بپای بردند بامدادان که تمامت بزرگان و امرا در آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون گوسفندانند روا نباشد که ایشان بعصیانی که کرده اند کیفر ببینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند در شریعت کرم و احسان صواب آنست که خاطر هراسان ایشان را از وحشت و دهشت باز آریم و ملازم حضرت بداریم و اینکار را کسی تواند ساخته کرد که طریق خردمندان بداند و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسنده افتد این قرعه بنام عباسقلی خان والی که نسب با براهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر میرساند برآمد پس عباسقلی خان حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا مصطفی مستوفی و نجفقلی خان ونبلی را برداشته بسربازخانه در رفت سربازان در گرد او انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی خان با ایشان گفت که هرگز راست نیاید که یکتن با پنجهزار کس بمجاجه سخن کند صواب آنست که از هر فوج چند تن گزیده کنند و نزدیک من بنشانند تا سخنان مرا اصغا نمایند و سنجیده پاسخ گویند لاجرم جماعتی از میان ایشان بنزد او صف برزدند عباسقلیخان گفت هیچ دانسته اید که مردم آذربایجان در راه دولت سلاطین قاجاریه چه رنجها برده اند همانا پنجاه هزار کس برافزون در جنگ

رفتن امیر نظام بخانه اعتماد الدوله

روسیان و بیرون خراسان و افغانستان بذل جان کرده اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان بلند ساخته اند اکنون که شما از در بیفرمانی بیرون شده اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضه تیغ سازد و جهان را از وجود شما بپردازد و از آنسوی بفرمان میرزا آقاخان اعتمادالدوله از مردم دارالخلافه و عراق پنجاه هزار کس انجمن شده اند و در دفع شما همدست و همداستانند زمانی دیر بر نگذرد که شما بتمامت شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما بعنا و عذاب در افتند و نام بلند آذربایجانی با این ناسپاسی شما پست شود و مردم عراق بحق شناسی بلند آوازه گردند سربازان گفتند ما پدر بر پدر در راه دولت جان داده ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده ایم اما نتوانیم بر سخط و غضب میرزا تقی خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده ایم ظاهر سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو نخواهد گذاشت و بسوی ما نگران نخواهد شد عباسقلی خان گفت این رای بصواب نیست همانا خدیوی را که خدای باری بر مردم چندین مملکت خداوندی داده هرگز وزیری اختیار نکند که برادر و فرزند خود را بر بیگانگان بی حجتی فضیلتی نهد شما این درهم سنگ بپاشید و زحمتی که از میرزا حسن خان دیده اید باز نمائید بر ذمت من است که حمل او را از پشت شما فرو نهند و او شما را بدهد بالجمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا یکبار جنبش کردند و شیپور بنواختند و همگروه بنزدیک میرزا تقی خان راه برداشتند و بدر سرای میرزا آقاخان اعتمادالدوله آمده برصف شدند نخستین اعتمادالدوله بمیان ایشان آمده از در بیم و امید سخنی چند بکرد و آنگاه میرزا تقی خان بدر سرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان از در عذر و پوزش بیرون شده آغاز زاری و ضراعت نمودند میرزا تقی خان عذر آنجماعت بپذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت از پس آن میرزا تقی خان روانه ارک سلطانی شده در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی بود قوت و حشمت اعتمادالدوله در حراست میرزا تقی خان و خمود نیران چنین فتنه بزرگ در نزد وضیع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمام بلدان و امصار ایران شایع افتاد و این هنر بزرگ نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده بکرامت طبع و حصافت عقل او برهانی استوار گشت بالجمله بعد از روزی دو میرزا تقی خان بسرای خویش میتوانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل خان فراشباشی را که در تهییج این فتنه بی مداخلت نبود ماخوذ داشتند و معادل پنجاه هزار تومان از و بعد از رفع حساب اخذ نمودند و از پس آن برحسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه را بدست چند تن از عوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند و حکم بتوقف آن بلده فرمودند و میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت و بآرزوی صدارت اعظم روزگار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان تحویل دادند و امر باقامت کردند

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان

ملاحسین

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ملاحسین یکتن از مردم بشرویه است و در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگاری گذاشت و آن نیرو نداشت که در تحصیل علوم با علمای عهد انباز شود و سامان خود را بساز کند لاجرم از پی چاره هر روز رائی میزد و حیلتی می انگیخت در اینوقت او را مسموع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر بشیراز سفر کرده و بقانونی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته پس بتوانی از خراسان طریق شیراز برگرفت و بعد از ورود بدان بلده بنهانی میرزا علی محمد باب را دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد اگرچه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله مامور بود که در سرای خود نشیمن کند و در بر روی آشنا و بیگانه فرو بندد اما با اینهمه آسوده نمیزیست و از قبل خود بهر شهر و دیار مریدان خود را گسیل میساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت مینمود و طلب بیعت میکرد ملاحسین را چون بگفتار و دیدار بیازمود و در کار خویش استوار شناخت او را بطرف عراق و خراسان سفر کردن فرمود تا بهر شهر و دیه درآید و مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خود تلفیق کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده بود هم بدو داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات بر کمالات او حجتی سازد ملاحسین با این برگ و ساز از شیراز در تک و تاز آمد و طی مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکتن از فقها بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن میکرد و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه الصلوة و السلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمدالدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت بکلمات ملاحسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را نایب باشد بالجمله ملاحسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود از در عقیدت و ارادت بدو پیوست آنگاه بنزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را برخواند و غلطات آن را باز نمود ملاحسین گفت باب میفرماید که نحو بگناهی که کرده بود او را تاکنون مقید و محبوس داشتند من بشفاعت او پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور باشند حاجی ملا محمد بانگ بر او زد که چندین بیهوده سخن مکن نخست آنکه بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیه را حجت آوردن کاری با غلوطه کردن است و دیگر آنکه هر که بیرون این قانون که ما راست سخن کند او را حجتی روشن باید بدین مزخرفات لاطایل و ترهات بیحاصل بغایت مرام و اصل نتوان شد و ملاحسین را از پیش براند و چون هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود افزون از این برد و منع او فتوی نکرد و بالجمله ملاحسین از کاشان بدارالخلافه سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و در وی دل چند تن از عامه را که منزلت همج و رعاع داشتند با خود کرد

آغاز فتنهٔ ملا حسین بشرویه در خراسان

و کتابی از باب بشاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر حمل بیعت مرا برگردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را در تحت فرمان شما خواهم داشت ملا حسین کتاب باب را ظاهر ساخت و دعوت او را اظهار کرد و کارداران دولت او را تهدید فرستادند که از اینگونه ترهات لب به بند و اگر سلامت جان خواهی اقامت این شهر را بدرود کن ملا حسین چون کار بر مرام نیافت خطی بحاجی محمد علی بارفروشی فرستاد و مکتوبی بقزوین از بهر قرة العین کرد و هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا از آنجا دعوت خویش آشکار کنند و خود پیتوائی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان نمود و بعد از ورود بشهر مشهد مقدس در بالاخیابان منزل ساخت و باغوای مردم پرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود و در توحیدخانهٔ صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که با شرع انور مباینتی داشت بگفت و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت شیخ احمد بود بمکاتیب و خطابات ملا حسین از راه برفت و در مسجد نیشابور بر گفتار ناسزاوار پرداخت این خبر نیز در مشهد مقدس سمر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بشاهزاده حمزه میرزا نگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود و چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملا حسین را از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه از وی تبری نجوید و باب را لعن نفرستد قرین عنا و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند و او پیتوائی بمسجد درآمد و بر منبر صعود کرد و بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر برکرد و گفت من هرگز از این راه بر نگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغاز نهند عمال شاهزاده چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این عزلت را موجب سلامت شمارد و ملا حسین را برداشته بلشکرگاه حمزه میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را در خیمه بازداشتند و چند تن قراول بگماشتند تا با کس طریق مخالطه و مراوده نسپارد و این بود تا آنگاه که مردم مشهد برشوریدند چنانکه مذکور افتاد پس از لشکرگاه رها شده راه مشهد برگرفت و در بابا قدرت که بیکسوی شهر مشهد است فرود شد مردم آن بلده او را از ورود بشهر دفع دادند ناچار بجانب نیشابور سفر کرد و از آنجا جمعی از مردم عامه را با خود یار کرده راه سبزوار برداشت در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دبیر و اواره نگار بود بدو پیوست و دخل و خرج اصحاب او را بحساب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار ملازمت و بطرف میامی رهسپار گشت نخستین بقصبهٔ یارجمند رسید آقا سید محمد که در یارجمند امامت جماعت میگذاشت او را و اصحاب او را بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون درآمدند و در مجلس او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت خانه غلیان و قهوه درآوردند ملا حسین دامن درچید

و حکم

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار.

و حکم بحرمت غلیان و قهوه براند از اینجا سخن بلاد بغسم درافتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت
ملاحسین در طریقت او مکشوف گشت آقا سید محمد خشمگین شد و گفت من شما را نجس و دنس میدانم
و پرهیز از مجالست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود بیرون شدن فرمود ناچار ملاحسین
راه برگرفته در دو فرسنگی بارجمند بقریه خان خودی درآمد و در انجا ملاحسن و ملا علی با او ملحق شدند
و طریقت او را بحق دانستند پس از انجا بمیامی سفر کرد و روزی چند دران بلده توقف نمود و
سی و شش تن از مردم میامی را با خود متفق ساخت و باعلان کلمه دعوت پرداخت مردم میامی
چون این بدیدند غوغا برداشتند و با او از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند درینوقت ملاحسین را
نیز چون عدتی و عددی بود بمدافعت برخاست و چند تن از اصحاب او مقتول گشت پس ناچار راه شاهرود
پیش داشت و بعد از ورود دران بلده بسرای ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درآمد و او را بکیش خویش
خواندن گرفت ملا محمد کاظم از اصغای کلمات او که با شریعت غرا بینونتی تمام داشت برآشفت و زبان
بدشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت فراز برده بر سر او فرود آورد و بفرمود تا در
زمان او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی در اراضی پراکنده
گشت و ازین خبر ملاحسین قوتی دیگر بدست کرد و از شاهرود سفر بسطام نمود علمای بسطام چون از رسیدن
او آگاه شدند کس فرستاده او را از درآمدن بشهر بیم دادند ملاحسین چون راه ورود شهر بسطام را
مسدود یافت در دو فرسنگی آن بلده بقریه حسین آباد درآمد و ملا علی حسین آبادی را نیز فریفته خویش
کرد و او را با خود یار کرده بجانب مازندران رهسپار گشت

## رسیدن ملاحسین بشرویه بمازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی محمد علی بارفروشی هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد علی مجتهد مازندرانی بود چون بحد رشد
و بلوغ رسید یکچند روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپای برد و نیز
زر و مال چندان بیندوخت که زیارت مکه متبرکه بروی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از قضا
در عرض راه با میرزا علی باب دوچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان
امر دل بدو داد و از پیروان او گشت و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده در بارفروش
سکون اختیار کرد از انسوی چون ملاحسین در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بحاجی محمد علی فرستاد
که با قدم عجل طریق خراسان برگیر تا در اظهار دعوت همدست شویم و کار بر مراد کنیم حاجی محمد علی
بتوانائی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود بمشهد باتفاق ملاحسین کار راهی کرد آن هنگام که کار
ملاحسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد آهنگ عراق کرد و حاجی محمد علی از پیش روی روانه گشت و از
آنسوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم و قتل عم و مخالفت پدر و بی
فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق دلباخته بآهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت
که یک فرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را دیدار کردند

و چند کرّت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت بنشستند و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهرهٔ تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان نمود و گفت هان ای اصحاب این روزگار از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زنان خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که درین امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برکاشتند و یک یک بیرون شده سر خویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند و مالی و ثروتی و عیالی و عدتی نیز نداشتند ازین سخنان شاد خاطر شده یکباره سر به بیدینی برآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون باراضی هزار جریب رسید اندک اندک دل در قرة العین بست او را نیز بهرمیتی نبود عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در یک محمل می نشستند و آن ساربانی که مهار شتر را داشت شعری چند انشا میکرد بدین شرح که اجتماع شمسین و اقتران قمرین است و این اشعار را با آهنگ حدی تغنّی میکرد و طی مسافت مینمود در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مزاجعت سپرد مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان حاجی محمد علی و قرة العین جدائی افتاد حاجی محمد علی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه بدیه همی عبور کرده و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد اما حاجی محمد علی بعد از ورود ببارفروش خبر رسیدن ملا حسین را از خراسان اصغا نمود و دوستان خود را آگهی داده انجمن کرد و پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شده بدعوت مردم پرداخت هنوز هفته برنگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند ازین حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد و خبر آن جماعت در افواه سایر گشت سعید العلما و دیگر علمای مازندران که بکیدت ایشان را از بهر خود بر زیادت میدانستند جمعی از تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را بکارداران دولت و سرکردگان مازندران نگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کارگذاران او درین امر مسامحتی کردند و جماعت
بابیه از بارفروش بیرون شده در سوادکوه جای کردند و بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از مازندران بدار
الخلافه دیگرباره مراجعت به بارفروش نمودند سعید العلما در بیم شد و به عباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی
کرد چون مکتوب سعید العلما بدو رسید محمد بیگ یاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان بیرون
فرستاد محمد بیگ بقدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده بمنازعت
آنجماعت رده برکشید بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار
قتال و جدال روائی گرفت از دو روی بجنگ درآمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند درمیانه
دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاک چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون
ملاحسین و حاجی محمد علی مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش بزیان کار نزدیک دانستند از میان
جنگ رزم زنان و هزیمت کنان بکاروانسرای سبزه میدان در رفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها
راست کرده متحصن گشتند درینوقت عباسقلی خان سردار لاریجانی برسید و صورت حال را معاینه
کرد و رزم آنجماعت را تصمیم عزم داد اما ملاحسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و مکشوف
داشت که با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در تنگنای بارفروش حمل این جنگ
و جوش نتواند داد حیلتی اندیشید و نزدیک او پیام فرستاد که ما بهر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی
جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم که ایشان را از عناء عذاب
برهانیم اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح نمیجویند و جان و مال ما را مباح میدانند ایشان را در
تیه خذلان و جهل میگذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته بجانبی دیگر میگذریم عباسقلی خان در
پاسخ گفت که این سخن بصواب است نیکو آن است که نخستین بیرون مازندران دعوت خویش را آغاز
کنید و امر خود را بازآرید آنگاه بدان اراضی بازشوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی را برگماشت که آنجماعت را
تا علی آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کنند لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش
بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تا ارض علی آباد برفتند بعد از مراجعت جماعت تفنگچی خسرو
بیک قادی کلائی علی آبادی گروهی را با خود یار کرده بطمع و طلب زر و مال از دنبال ملاحسین و اصحاب
او شتاب گرفت و ناگاه بر سر راه ایشان آمده جنگ بپیوست ملاحسین خواست تا او را بی مناقشت
و مقاتلت مراجعت دهد خسرو بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحسین بست اینمعنی بر خاطر ملاحسین
ثقلی بزرگ انداخت و ساخته کارزار گشت و او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد
که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در جگرگاه غرق شد بالجمله ملاحسین اسب برزد و بمیدان تاخت
و مردم او جنگ در ساختند در اول حمله خسرو را با تیغ بگذرانید و مردم او را بخاک هلاک درانداخت
بعد از این فتح دل قوی کرد و از بیرون شدن مازندران پشیمان گشت و در حال عنان برتافت
و تا مضجع شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی سنگری بسازد و معقلی طراز کند

مقاتله جماعت بابیه در بارفروش

از قضا چنان افتاد که این هنگام بزرگان مازندران برحسب فرمان سفر طهران کردند تا جلوس شاهنشاه ایران را بر تخت کیان درود و تحیت گویند و روز غرّه محرّم تنقوزئیل سنه سلطنت قرین فرّخی و میمنت گشتند

قلعه ساختن ملاحسین بشرویه باتفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملاحسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر در شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت حصنی مثمّن بنیان کرد و بروج آنرا ده ذرع ارتفاع دادند و بر زبر آن بروج بنیانی دیگر از تنه درختهای بزرگ برآوردند و مشبّکها بنمودند و خندقی عمیق حفر کردند و از بهر فصیل قلعه خاکریزی چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدران و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای عبور بخندق راهی چند بگشادند و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بابیه که در قلعه حاضر بودند در همان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزها و ضلعها از چوب و آهن نصب کردند و سر آنرا با خار و خاشاک بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بدان قلعه یورش برد و بدرون شود بچاه درافتند و تباه شوند آنگاه از هر دیه و قریه که قریب بود علوفه و آذوقه فراوان فراهم کردند و بدان قلعه حمل داده بر زبر هم بنهادند چون ملاحسین ازین کارها بپرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر میرزا علی محمد باب کار این جهان را یکسره خواهد کرد و هفت اقلیم را بتحت قدم خواهد سپرد و دین حق آشکار خواهد گشت و شریعتها یکی خواهد شد بدین ترّهات حیلت آمیز و کلمات طمع انگیز مردم بی حسب و نسب که مال و دولت و جاه طلب بودند از دور و نزدیک بنزد او شتاب گرفتند چندانکه دو هزار تن اصحاب یافت آنگاه حاجی محمد علی را حضرت اعلی لقب نهادند و از بهر او شادروانی بیاویختند و او را از پس پرده نشیمن داد تا مردم او را کمتر دیدار کنند و حشمت او روز تا روز در خاطرها بزرگتر آید مرا مسموع افتاد که حاجی محمد علی یکروز از بهر گرمابه شدن و سر و تن شستن از پس شادروان بیرون شد و بر اسب خویش برنشست تا بقریه که قریب بقلعه بود در رود و جماعت بابیه صف برزدند و با آنکه زمین همه گل و لای بود چون او را دیدار کردند یکبار بر زمین درافتادند و در میان آن گل و لای چهرها بر زمین بسودند و تا ایشان را رخصت نداد سر بر نداشتند بالجمله ملاحسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خواند یکی را گفت تو مظهر امام ثامن علیه السلام باشی و امام رضا نام داری و دیگری را سیّد سجّاد لقب نهادند بدینگونه نام انبیا و ائمه هدی و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم پست‌پایه فرومایه ببست و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما در جنگ کشته شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بزیادت ازین فردای قیامت بهشت خدای خاص او خواهد بود و هم در این جهان شما هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهید شد و بعضی از ایشان را بسلطنت چین و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا استمالت همی ساخت و میعاد نهاد

که زود

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار.

که زود باشد مازندران را فرو گیریم و بجانب ری سفر کنیم و در دامان جبلی که در کنار شاهزاده عبدالعظیم است دوازده هزار تن از مردم دارالخلافه را بخاک افکنیم و این کلمات را که میرزا علی محمد باب بر ایشان فرستاده بود بمردم حدیث میکرد یَخْرُجُونَ مِنْ جَزِيرَةِ الْخَضْرَاءِ إِلَى سَفْحِ جَبَلِ الزَّوْرَاءِ وَيَقْتُلُونَ نَحْوَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفاً مِنَ الْأَتْرَاكِ و از جزیره خضرا تعبیر بمازندران میکرد و از جبل زوراء کوهی که در کنار قریه شاهزاده عبدالعظیم است حدیث مینمود بالجمله بدین سخنان مردم خود را در کار مقاتلت و مبارزت چنان قوی دل ساخت که بی ترس و بیم بر دم شمشیر و دهان شیر می تاختند و غمرات مرگ و ممات را ساز و برگ حیات می شناختند

## مامور داشتن شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را بدفع ملا حسین و جماعت بابیه

چون خبر اعدا و جماعت بابیه در شیخ طبرسی و دراز دستی ایشان در نهب و غارت محال مازندران گوشزد کارداران شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده بر ایشان بتازند و جهان از وجود آن جماعت بپردازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بر ذمت نهادند که هرچه زودتر انجام خدمت بپای برند و هریک بخویشان خود مکتوب کردند حاجی مصطفی خان به برادر خود آقا عبدالله و عباسقلی خان لاریجانی به محمد سلطان یاور و علیخان سوادکوهی بسوادکوه و هزارجریب کس فرستادند و در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه تحریض همی کردند و کارداران دولت نیز میرزا آقای مستوفی مازندران و سعید العلما و دیگر اکابر آن اراضی منشور کردند بعد از رسیدن این احکام نخستین آقا عبدالله برادر حاجی مصطفی خان هزارجریبی خواست تا از همگنان قصب السبق برد لاجرم دویست تن از مردم هزارجریب را برگزیده ساخت پس با تفنگچی سورتی و بنی اعمام خود بساری درآمد در آنجا میرزا آقا نیز از افاغنه ساکن ساری و سوار کرد و ترک انجمنی کرده باتفاق تا علی آباد براندند و از مردم علی آباد و جماعت قادی نیز لشکری بگرفتند و آقا عبدالله آن لشکر را برداشته از آب رود تالار عبور نمود و بقریه لار در رفته در خانه نظرخان کرایلی فرود شد و روز دیگر با لشکر بکنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بساختن سنگر و حفر ماریچ بپرداخت و از چوب و علف سپنجی چند بکرد و چند تن تفنگچی از مردم گودار در آنجا باز داشت و خود طریق قریه افرا پیش داشت و همی خواست تا همه روزه از افرا بدانجا شود و کار سنگر و ماریچ بپای برد آنگاه لشکرگاه کند اما از

هزیمت شدن لشکر مازندران و قتل آقا عبدالله بدست ملا حسین بشرویه

آنسوی چون شب بپای رفت و سفیده بدمید ملا حسین با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر سر گودارها براندند و ایشان را عرضه شمشیر ساخت در میان گیر و دار بابیه با جماعت گودار بانگ تفنگ گوشزد آقا عبدالله شد مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت و همچنان از گرد راه تفنگهای خویش را بجانب جماعت بابیه گشاد دادند ملا حسین که این وقت از قتل گودارها پرداخته بود بی ترس و باک بجانب ایشان بتاخت از میان مردم آقا عبدالله جوانی افغان که مردی سخت دلیر بود سر راه بر ملا حسین بگرفت هر دو بجنگ درآمدند و مدتی دیر باز با تیغ و سپر با هم بگردیدند ناگاه پای اسب افغان بمغاکی در رفت و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملا حسین در همان تندی که داشت

شمشیری بروی براند و او را بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر آقا عبدالله تاختند و زخمی صعب بدادند و در میانه سی تن مردم آقا عبدالله از تفنگچی و صاحبان مناصب مقتول گشت و دیگران هزیمت شدند چون آقا عبدالله از پای در افتاد ملا حسین بسرعت طی مسافت نتوانست خود را بدرختستانی در برد و با آنکه کروآن درختستان را حفری کرده بودند ملا حسین پیم نکرد و چون برق خاطف خویشتن را با آقا عبدالله برزد و او را با تیغ دو نیمه کرد و مردم او راه قریه فرا پیش داشتند و اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب کرفتند و همچنان از کروراه بقریه فرا در رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضه تیغ ساختند پس بکار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت رحم نکردند تا ذکور او اناث کبار تا صغار تمامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش بقریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال زنان و رجال را بنهب و غارت بر گرفتند و برفتند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده شد و چنین ظلمی شدید و قتلی شنیع از ایشان سمر گشت دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت دیگر بیرون جنبش نیاورد و محمد سلطان یاور رلا ریجانی در بارفروش بار فرو نهاد و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده پرداخت و میرزا آقا در ساری خویشتن داری همی کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا بمازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع جماعت بابی

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت فرا در حضرت ملک الملوک عجم مکشوف افتاد نیران غضب شاهنشاه ایران زبانه زدن گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بیتوانی طریق مازندران بسپارد و یکتن از جماعت بابیه را زنده نگذارد و آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و فرزندان و بازماندگان ایشان را هر یک بعطایای عظیم بنواخت و محال پشت کوه هزار جریب را بحاجی مصطفی خان تفویض داد بالجمله مهدیقلی میرزا با تفاق جماعتی از بزرگان مازندران در سلخ شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق سواد کوه راه برداشت و عباسقلی خان سردار لاریجانی مامور شد که از راه دماوند و لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در انجا تجهیز لشکر کرده برکاب شاهزاده حاضر کرد و بالجمله بعد از رسیدن شاهزاده بزیراب سواد کوه گروهی از تفنگچیان هزار جریبی و جماعتی کرد و ترک بدو پیوسته شدند و از انجا کوچ داده در قریه دیکسس علی آباد در سرای میرزا سعید فرود شد و روزی چند با عداد کار و نظم کشور و لشکر بپای برد و جماعت بابیه را هیچ محلی و مکانتی ننهاد و ایشان را لایق جنگ خویش نمیدانست و از بهر لشکرگاه حارسی و طلایه نمی گاشت و هم درینوقت ابری بزرگ متراکم گشت و برفی عظیم بارید و هوا را برودی سخت آغاز گشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت هوا و قایه نفس را هر کس بسوی خزید و بی اندیشه دشمن بیارمید ملا حسین و حاجی محمد علی که اشطار چنین وقت میبردند از این حدیث آگهی یافتند پس ملا حسین چون پلنک غضبان آماده جنگ گشت و چون یکپاس از شب

شبیخون ساختن ملاحسین بشرویه و هزیمت شدن مهدیقلی میرزا

پانزدهم شهر صفر سپری بشد باتفاق سیصد تن مردم از جان گذشته طریق مقاتلت در نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف بدستیاری حیلهای فراوان آب رودخانه را در چنین سرمای سخت عبره کرد و تا قریه واسکس براندند آنگاه چند کس را از پیش روی خود روان داشت تا هر کس از لشکر شاهزاده باز خورد همی گفتند ما مردم عباسقلی خان سردار لاریجانی میباشیم و اینک عباسقلی خان است که از قفای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و ملاحسین با اصحاب خود از قفای ایشان رهسپار بود چندانکه بقریه واسکس و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند حارسان سرای ندا در دادند که کیستید و از کجا یید گفتند ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار ماست که از قفای ما در میرسد هنوز این سخن در میان بود که ملاحسین در رسید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچها بگماشت تا اگر کسی از لشکریان بمدد شاهزاده آید تیغ در نهند آنگاه اصحاب خود را گفت چون بسرای شاهزاده در رفتیم فریاد بنوحه و ناله بلند کنید که دردا و دریغا شاهزاده را کشتند تا هر کس از مردم او این ندا بشنود ناچار هراسناک شود و راه فرار پیش گیرد این بگفت و بدر سرای شاهزاده آمد و بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و بدرون خانه در رفتند و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای در زدند و بارهٔ بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانهٔ دیگر را که از بهر مصیبت سید الشهدا علیه السلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا جای داشتند برخی را بسوختند و بعضی را بکشتند و از پس آن جسد ایشان را با آتش افکندند بالجمله جماعتی از تفنگچیان سوادکوهی که در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضهٔ هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند سلطانحسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلیشاه و داود میرزای پسر ظل سلطان هم در آنجا مقتول شدند و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی نیز بقتل رسید اما ملاحسین و مردم او از پس این قتل و حرق آهنگ سرای درونی و قتل مهدیقلی میرزا کردند و شاهزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم بابیه که از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ بزیر انداخت و یکتن دیگر را که از در سرای بدرون رفت هم هدف گلوله ساخت لکن معلوم داشت که با این جماعت رزم نتواند داد از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یکتنه بجانب بیابان همی گریخت جماعت بابیه هر چه در سرای او بیافتند برگرفتند و بجانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را بزیر پای داشت لشکر شاهزاده از هول و هرب بعضی بجز پیراهن هیچ جامه در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند سر و پای برهنه بجانب قلل جبال و مغاکهای صحاری پراکنده شدند در میان این همه لشکر چند تن از مردم اشرفی دیواری را سنگر کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمد علی با چند تن از بابیه آهنگ ایشان کرد و بیتوانی حمله افکند مردم اشرفی تفنگها بگشادند و از قضا گلوله بر دهان حاجی محمد علی آمد و جراحتی بر داشت ناچار روی از جنگ برگاشت مردم اشرفی دیگرباره از قفای ایشان تفنگها گشادند و چند تن از جماعت بابیه را بخاک افکندند مع القصه تا آنگاه

که سپیده بر زد و روز روشن شد هیچکس از سرکردگان و لشکریان نیروی آن نکردند که از قلل جبال فرود
شوند و دشمن را دفع دهند بلکه از دور بر رسم نظاره بودند و جماعت بابیه با آن قلیل مردم مال و مواشی
اهل قریه و اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی رانده طریق قلعه شیخ طبرسی گرفتند
از قضا شش صد تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بود چون دانستند که آنجماعت را هنگام
مراجعت است بی آنکه منازعتی آغاز نهند و تفنگی بگشایند سریع تر از برق و باد بگریختند و ملا حسین و اصحاب
او چاشتگاه روز از مسافت طریق بپرداخت و در قلعه خویش جای ساخت اما مهدیقلی میرزا بعد از
فرار نیم فرسنگ در آن گل و لای و برف و برد پیاده طی مسافت کرد در ینوقت یکتن از مردم مازندران
که بر اسبی پالانی و کودن سوار بود و بدو باز خورد و او را بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا برنشست
و او را در کاوسرائی رساینده نشیمن داد و خود هم بران اسب برآمد و از چپ و راست برفت و بهر کس
از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده مژده بداد و مردم را فوج فوج بحضرت او آورد
اما چون شاهزاده را دیگر قوت جنگ نبود از کاوسرای سوار شده آن شب را در قادی کلا بپای آورد
و روز دیگر بجانب ساری شتافت و این غایله چنان هول و هربی در مردم مازندران انداخت که در
آن زمستان زن و فرزندان خود را برداشته از شهرستانها بکوهستانها فرار کردند لکن مهدیقلی میرزا
دیگرباره بفراهم کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و بوعد و وعید بسیج
و امید داد و ایشان تجهیز لشکر و اعداد کار برآمدند از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود
از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاخت و جماعت بابیه را بمحاصره انداخت و صورت حال را معروض
حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را حصار داده ام و حاجتی بمدد و معین ندارم اگر شما را
تماشای این جنگ و نظاره این حربگاه پسند خاطر است بدینجانب کوچ دهید شاهزاده چون این
بشنید پیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد بفرمود تا محسن خان سورتی با مردم
خود و جمعی از افاغنه و محمد کریم خان اشرفی با تفنگچی اشرفی بجانب او کوچ دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان
سوادکوهی و مردم قادی کلا با او پیوسته کردند و ایشان چون جلادت بابیه را معاینه کرده بودند بعد از
طی مسافت عباسقلی خان را گفتند رزم اینجماعت را خوار مایه مگیر و دانسته باش که بی آنکه سنگری استوار
کنیم سنبر و نتوانیم کرد عباسقلی خان گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد سنگر مردم لاریجان
تنهای ایشان است بالجمله در ینوقت مردم بابیه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوش دهند
چنان مینمود که پنداری در قلعه شیخ طبرسی هیچکس زنده نیست و گاه گاه از در ضراعت و فروتنی
پیامی میفرستادند و طلب امان میکردند چون روزی چند بدینگونه گذشت شب دهم شهر ربیع
الاول سه ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر برزند ملا حسین چهار صد تن پیاده تفنگچی از ابطال
مردم خود گزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه از
دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند سوار بیکسوی لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق

شبیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن عباسقلی خان لاریجانی

فرار گیرد

فرار گیرد و عرضهٔ هلاک و دمار گردد در این وقت مردم لشکرگاه آسوده از مکیدت دشمن در جامهٔ خواب پاهای
کشوده و غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه درآمدند و نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سواد کوهی و هزار جریبی
تاختند و در اول حمله ایشان را هزیمت کردند و هزیمتیان را برداشته به میان سپاه قادی و در بردند و هر دو
فوج را از پیش رانده به لشکر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمامت این افواج را چون گوسفندان که از گرگان
رمیده باشند همگروه به لشکر لاریجانی بزدند و کریچها و خانها که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند
آتش در زدند تا ظلمت شب را روز روشن کردند و دوست از دشمن پدید آمد و از بانگ صیحه و
نعره گیر و دار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس نمی‌شناختند و یکدیگر را هدف
گلوله می‌ساختند عباسقلی خان سردار را نیز نزدیک افتاد که وداع جان و جهان گوید به هزار زحمت طریق
سلامت بدست کرده بیکسوی لشکرگاه گریخت و از آنجا گاه گاه تفنگی همی گشاد و محمد سلطان یاور نیز
در لشکرگاه فریادی همی برمیداشت و مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد و در این وقت جمعی از اصحاب
ملا حسین بدو در رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده‌اند بانگ بر ایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار
کنید و این مردم بیدین را عرضهٔ دمار سازید هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره
پاره کردند و در این گیر و دار هشتاد تن از جماعت بابیه نیز مقتول گشت از پس این وقایع ملا حسین که بر سر
هزیمتیان کمین نهاده بود به میان لشکرگاه راند میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن
از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده مواضعه نهادند که چندانکه زنده باشند هزیمت
نشوند و از آتشی که جماعت بابیه کرده بودند فضای حربگاه روشن بود و هم در این وقت ملا حسین و اصحاب
او دیدار شدند میرزا کریم خان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز بر سر
دارد نگران باش این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملا حسین بود که بعد از گشادن تفنگ دست
بر سینهٔ خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینهٔ او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را رها داد
و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار گرفت الا آنکه
اصحاب خود را امر بمراجعت داد با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی باریدند و جماعتی از اصحاب — قتل ملا حسین بشرویه در میان کارزار
او در آن جنگ همی افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه برید تا بقلعهٔ شیخ طبرسی رسید با اینهمه
لشکر شاهزاده تاب درنگ نیاوردند هر کس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن
و عبدالله خان افغان با سه تن و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بودند چون صبح
طالع شد میرزا کریم خان اشرفی بر سر دیواری برآمده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی
در آن حوالی باشد فراهم شود عباسقلی خان و چند تن دیگر که منتهز فرصت بودند بعد از اصغای بانگ اذان
بلشکرگاه درآمدند و از سوزش اقران و اندوه کشتگان و بازپرس کارداران دولت آشفته
خاطر بودند بالجمله مقتولین را مدفون ساختند و هشتاد تن کشتگان بابیه را سر برگرفتند و سرهای ایشان را به
بارفروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول و هیبت مردم از آن جماعت اندک شود آنگاه

عباسقلی خان صورت حال را بصحبت عبدالله خان افغان بشاهزاده فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره اعدا و لشکر کرده بحضرت شاهزاده رود و آقا از انسوی ملاحسین تا دروازه قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده در میان دروازه از اسب در افتاد و او را برگرفتند و نزدیک حاجی محمد علی حمل دادند پس ملاحسین بوصیت زبان باز کرد و گفت ای مردم چنان ندانید که من مرده ام چهارده روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر برخواهم کرد از این آئین که شما را آموخته ام باز نگردید و دست از جنگ باز مدارید و دامن حضرت اعلی را که کنایت از حاجی محمد علی باشد رها مکنید آنگاه مردم را از خود دور کرد و با چند تن از خاصان خود گفت نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچکس از قلعگیان نداند این بگفت و لب فرو بست پس جسد او را در زیر دیوار مرقد شیخ طبرسی با جامه و شمشیر با خاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت یافتگان بابیه هم در قلعه بمردند ایشان را نیز مدفون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده بحرگاه آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را سر برداشته اند پس [illegible] بحفر زمین پرداخته هرکس از لشکریان مدفون بود از خاک برآوردند و سر بریدند و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکندند و کشتگان خود را مدفون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند.

## لشکر تاختن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکر ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر از آنجا کوچ داد و چون لختی راه بپیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند و از کرد او پراکنده گردند هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب و نظاره آن سرها چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قلع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و تا پل قراسو و علی آباد چون برق و باد بر همی براند در آنجا عبدالله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن باتفاق شاهزاده را بکناری آورده پرده از راز برگرفتند مهدیقلی میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگرگون یافت و نخست کس فرستاده بنه و آغروق خویش را که از پیش روی همیرفت سر برتافت پس سران سپاه را یک یک و دو دو حاضر کرده ایشان را از قصه تنبیه کرد و بجانب کیاکلا آمده آنشب را ببود و بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت میفرمودند عاقبت سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده اند اگر این کرت حمله افکنند و لشکر ما را درهم شکنند بی کلفت خاطر مازندران را تحت فرمان آرند لاجرم با لشکری درخور این جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرده کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه

حصار دادن لشکریان جماعت بابیه را در قلعه شیخ طبرسی

سواره و پیاده بکنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیمخورده جانوران معاینه کرد و سرهای
ایشان را بر سر چوبها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود و هولی عظیم در دل او جای گرفت
و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند لاجرم از آنجا عبور کرده یکفرسنگ راه آنسوتر
بقریه کاشت درآمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا
توقف نموده بفراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست آنگاه کس بفرستاد
تا سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی برآورند و روز چهارم با لشکرهای کینه توز بکنار قلعه آمد و آن سنگر را
بجماعتی سپرد هادی خان نوری و میرزا عبدالله نوائی را از بهر طلایه لشکر بداشت و صبحگاه سنگرها را
استوار کرد عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سوادکوهی
و لشکر دودانگه و بالارستاقی و جماعت کرد و ترک تمام امور محاصره ساخت و هریکرا بجانبی از قلعه
برگماشت و فرمان کرد تا بحفر خندق و مارپیچ دامن برزنند و بروج محکم برآورند و جماعت بابیه را راه
دخول و خروج قلعه خود دفع دهند پس لشکریان بکار در آمدند و برجهای محکم افراخته کردند چنانکه از فراز
آن بروج ساحت قلعه بابیه را هدف گلوله همی ساختند و ایشان را عبور در میان قلعه دشوار افتاد چون
کار بدینجا رسید حاجی محمدعلی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع
کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه بدرنگ و شتاب بودند
در اینوقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و توپچی
لایق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آلتی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده بجانب
قلعه روان میداشت و هفتصد ذراع مسافت را قطع کرده بمیان قلعه فرود می آمد و خانهائی که جماعت
بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در میزد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته
شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ میبارید حاجی محمدعلی چون این بدید از
قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهائی
که کرده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در اینوقت جعفرقلیخان بالا
رستاقی هزارجریبی بلشکرگاه آمد و برحسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک بقلعه
بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم برآورد چنانکه لشکریان در سه ماه مانند آن نکرده بودند
روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار سنگر بلشکرگاه مراجعت کردند تا لختی بیاسایند
شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر را بپای برید هرچند قواد سپاه و جنگ دیدگان
معروض داشتند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه نغنوده اند و لب بهیچ ماکول و مشروبی
نیالوده اند چندان مهلت فرمای که دقایقی نفس را زمانی از در آسایش و آرامش باشند و کار خوردنی
و خورش بسازند آنگاه مراجعت کنند شاهزاده از آن عجله که در طبع داشت پذیرفتار نشد و فرمان
داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را اگر نیروی بازپس شدن نبود هرکس بگوشه سنگر بخفت و بیهشانه پهلو

شبیخون ساختن جماعت بابیه و کشتن جعفر قلیخان و طهماسب قلیخان را

بخار و خاره می‌نهاد و بخواب میرفت جعفرقلیخان و میرزا عبدالله بزحمت فراوان با سی و پنج تن سرباز از لشکرگاه روانه سنگر شدند و هریک در برج خود جای کردند و سرباران ایشان نیز بعد از ورود ببرج هرکس به پشت افتاده بغنود جماعت بابیه که از دور و نزدیک نگران بودند چون قلّت عدد و غفلت ایشان را تفرّس کردند و بیست تن مرد کارآزموده از راه خندق بیرون شدند ناگاه صیحه زنان یورش افکندند میرزا عبدالله که هنوز دست فرسود خواب نبود و حالی تفنگ خویش بگشود و دو تن از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگردانیدند و همگروه بجانب برج جعفرقلیخان حمله بردند و از گرد راه بدرون برج درآمدند جعفرقلیخان از جای برآمد و دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه پشت نکردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بروی فرود آوردند جعفر قلیخان را دیگر مجال مجادله نماند و خود را بمیان خندق برج درانداخت جماعت بابیه از پس آهنگ برادرزاده او طهماسب قلیخان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ ببریدند و دو دیگر را از اصحاب حاجی محمدعلی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بباریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی بمدد ایشان آید بالجمله بعد از قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفرقلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفر قلیخان را در میان خندق یافتند و او را زخم تبرزینی بر پهلو زده بگذشتند هنگام گذشتن ایشان میرزا عبدالله و مردم او از برج خود دو تن دیگر را از آن جماعت بزخم گلوله مقتول ساختند همراهان نعش ایشان را برگرفتند و برفتند بعد از عبور بابیه میرزا عبدالله جعفرقلیخان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد خویشاوندان او جراحت او را مرهم کردند و بعد از دو روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا نیک مداوا کنند مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت دادند از این شدن و آمدن زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مناجزت معروض کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته بودیم که سپاه ما بی اکراه بمیان آتش و آب شتاب گیرند و از جنگ نهنگ و نبرد شیر در تاب نشوند اینک روزگاری درازست که با جماعتی نابساز طریق مقاتلت می سپارند و در این مقاتلت روز بمماطلت میگذارند همانا بزرگان مازندران بقای این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت ما دانند و از بهر قوام خویشتن آتش این حادثه را دامن زنند از این پس چنان می انگارم که خدای مملکت مازندران را نیافریده است و بکیفر مسامحتی که در این ستیز و آویز رفته است تمامت مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز خواهیم داشت مقرّبان درگاه از بهر شفاعت جبین ضراعت بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بابیه را ضمانت کردند این هنگام

شاهنشاه

شاهنشاه ایران سلیمانخان افشار را فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و فحص حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ مسامحت روزکار رهی برند یا جماعت بابیه در کارزار استوار همی باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان بمازندران لشکریان ترک سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دایره کردار پره بزدند و از دو سوی بحفر کردن زمین و نقب در بردن بقلعه درآمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خندق و خاکریز بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمامت لشکر یکبار یورش برند بالجمله از طرف غربی یک نقب را بزیر برج و خاکریز در برده آتش زدند چنانکه پنجاه ذرع مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز نارسائی داشت بعد از افروخته شدن زیانی شناخته نیاورد اما لشکریان شیپور جنگ بنواختند و از چهار سوی یورش در دادند جماعت بابیه از آنجانب که برج و باره بزیر آمد انجمن شدند و هرکس از لشکر نزدیک شد بزخم گلوله و ضرب تیغ دفع همی دادند میرزا کریمخان اشرفی با جمعی از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد علمدار او را بزخم گلوله بخاک افکندند میرزا کریمخان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت و هیچ از باران گلوله بیم نکرد یکتن از بابیه سر تفنگ را از شقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد میرزا کریمخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برآورد و بر آن برج صعود کرده علم را بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان با چند تن بالارستاقی خود را بپای برج برسانید اما مهدیقلی میرزا چون درین یورش بسیار کس از لشکر را بمعرض هلاک می نگریست بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریمخان و محمد صالح خان نیز باز پس شدند اما چون اینکار بانجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر اینکار بکام کنند و دیگر باره یورش بقلعه برند درین وقت مکشوف افتاد که علوفه و آذوقه قلعه گیان نایاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاده و روزی چند برنگذرد که آنجماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه بپناه آیند پس ترک یورش گفتند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از آنسوی نیز چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود بتکذیب و دروغ برآمد عقیدت اصحاب او را فتوری پدید شد و از آن تب و طلب که داشتند سستی گرفتند اما با اینهمه هیچکس را نیروی سخن نبود چه اگر از کسی مخالفتی اصغا میرفت بحکم حاجی محمد علی همراهان زبان برمیگرفتند لاجرم جماعت بابیه بجان آمدند و در نهان از پی چاره دامن بر زدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید و مهدیقلی میرزا او را زینهار داد پس از قلعه بیرون شده بلشکرگاه در رفت و مطمئن خاطر گشته باز قلعه شد و بیستوانی مردم خود را برداشته روان لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کرد یکتن از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و بخاک درانداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها بگشادند و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بابیه گفتند شما مرتد شدید

یورش بردن لشکریان بر سر قلعه شیخ طبرسی

دبجانب دشمن بشتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را با تیغ بگذرانیدند از پس اینواقعه رضاخان
پسر محمدخان امیرآخور شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود هم زینهار جوی گشت و از شاهزاده امان
یافته با دوسه تن از مردم خود بلشکرگاه درآمد شاهزاده او را بمهادیخان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد
وجمعی دیگر از بابیه با لشکری که در سنگرها بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از
قلعه بیرون شده طریق فرار برداشتند و بمرابع و مساکن خویش گریختند و هم در این ایام چنان افتاد
که شاهزاده و عباسقلیخان در یکی از بروج که با قلعه قریب بود در رفتند و جماعت بابیه تفرس کردند
پس بجانب آن برج چون باران بهار گلوله باریدند از قضا گلوله از شکاف تنه درختی بگذشت و بر شانه
عباسقلیخان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض لشکر و
تمهید سنگر استوار بود از پس اینواقعه علف و آزوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت شد و راه بیرون شدن
از قلعه مسدود بود نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و
برگ آن را قوت کردند و چندانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان
در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند و اسب ملاحسین را که بزخم گلوله مرده بود و از برای
حشمت ملاحسین آنرا با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت گندهٔ آن را با استخوان بقسمت بردند و با این
همه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه کرده بودند
که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دو تنه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته
بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سرباز بندپی و جماعت اشرفی و بالارستاقی در آن قلعه جای داشت
یکشب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر خندق بود ناگاه دو تن
از بابیه بقلعه درآمد و صیحه زنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر بدرون شد میرزا عبدالله این بدید
و دهشت زده برخاست و نخستین آن دو تنه درخت را بگردانید و بمیان خندق درافکند جماعت بابیه
چون معبر نیافتند باز شدند اما این سه تن که بمیان قلعه بودند با شمشیرهای کشیده بجنگ درآمدند و چند
کس از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان رزم زنان بر برج قلعه عروج کرد و بانگ همی برداشت
که برج را گرفتم بشتابید و بقلعه درآئید جماعت بابیه از بیرون قلعه همی گلوله می افکندند و تفنگ می
کشادند و یکتن از تفنگچیان اشرفی را نیز هدف گلوله ساختند و از آنجماعت نیز چند تن بزخم گلوله
جان بدادند اما آن یکتن که بر فراز برج شد کس را بدو دست نبود و هر که عزم صعود میکرد با شمشیر دونیمه
میساخت در پایان امر یکتن از مردم طالش مشتی زر بگرفت و آهنگ او کرد و بدو دست یافته از
پایش درآورد و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آوردند از پس اینواقعه دیگر در قلعه شیخ
طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت ناچار
جماعت بابیه از در استیمان بیرون شده زینهار طلبیدند مهدیقلی میرزا عهدنامه بدیشان رقم کرد که چون
توبت و انابت کنید و از مذهب جماعت اثناعشریه یکسوی نشوید از مال و جان در امان خواهید بود

تنگی علف و آزوقه در میان مردم بابی

شبیخون ساختن جماعت بابیه و شکسته شدن ایشان

ونامه

# شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار.

وخاتم بران رقم نهادند سران سپاه نیز خاتم برزدند و انفاذ قلعه داشت و اسبی نیز برای حاجی محمد علی بفرستاد و بفرمود تا بر یکسوی لشکرگاه از بهر منزل ایشان خیمهٔ چند برافراشتند حاجی محمد علی با اینکه قرشی نسب بود و دستاری سبز بر سر بسته داخل نسب شمرده می‌شد بالجمله از قلعه بیرون شد و بر اسب شاهزاده برنشست و دویست و چهارده تن از جماعت بابیه که باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده در رکاب او طی مسافت نموده در خیمه‌هائی که برای ایشان کرده بودند فرود شدند و آن شب را بصبح آوردند روز دیگر شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از بزرگان ایشان را بلشکرگاه طلب داشت بعد از درآمدن ایشان بمجلس و نشستن تا سخن از مذهب بمیان آمد تا آنکه بعضی از عقاید خود را می‌نهفتند آنچه بر زبان ایشان میرفت مرتد شرعی و واجب القتل بودند اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند اما لشکریان و سران سپاه از بس رنج برده بودند و مردم ایشان عرضهٔ تیغ گشته بود و همچنان بیم آن بود که هریک بشهری رفته مردم را اغوا کنند دل بر قتل ایشان نهادند و ناگاه انجمن شده آهنگ خیمه‌های ایشان کردند درین وقت مهدیقلی میرزا نیز چون پشت و روی اینکار را نگریست بحکم شریعت و پیشوائی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آن جماعت را احضار کرده بر صف بداشتند و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدریدند و بسیار کس بود که از شکم او علف سبز خرد میریخت بالجمله تمامت آن جماعت مقتول شد الا عددی قلیل که بمیان درختستانها درگریختند رضاخان پسر محمدخان میرآخور و چند تن دیگر در منزل‌ها دیگران نوری بودند هم بدست تفنگچیان سوادکوهی و لاریجانی تباه گشتند و بیست تن دیگر از جماعت بابیه که از پیش امان یافته در لشکرگاه جای داشتند هم جان بسلامت نبردند پسر ملا عبدالخالق نیز عرضهٔ هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از سران را با او محبوس داشت و خود بر قلعهٔ شیخ طبرسی درآمد و از هندسه که در استحکام قلعه بکار برده بودند شگفتی گرفت و آن برجها و خاکریزها و چاهها و راهها را معاینه کرد و اسلحه و تفنگ و اموال فراوان که در آن قلعه انباشته بودند برگرفت و هرچه را مالکی بود مسترد ساخت و آنچه از خانهٔ میرزا سعید برده بودند باز داد و اموال خود را که در واسکس بغارت رفته بود بدست کرد و هرچه مجهول المالک بود نیز مضبوط ساخت و از آنجا ببارفروش آمد سعید العلما و دیگر اهالی شرع بر قتل حاجی محمد علی و صنادید بابیه فتوی راندند و گفتند توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد پس علما و طلاب علوم دینیه انجمن شده ایشان را در سر میدان بارفروش مقتول ساختند و جهان را از آلایش وجود ایشان بپرداختند و درین فتنهٔ مازندران از بدایت امر تا بخاتمه از جماعت بابیه هزار و پانصد تن بمعرض هلاک و دمار درآمد و از مردم لشکری نیز پانصد تن مقتول گشت و هم درین سال حاجی میرزا آقاسی از کارداران دولت خواستار شد که بجانب عتبات عالیات سفر کند و در آستان ملایک پاسبان سید الشهداء علیه السلام مجاورت اختیار کند شاهنشاه ایران بر زحمت چندسالهٔ او رحمت آورد و با پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت و او روز سه شنبه سیم ذیحجة الحرام از قریهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه بیرون شده روانهٔ اراضی مقدسه و اماکن مشرفه گشت و هم درینسال میرزا احمد مجتهد تبریزی بکفر شاگردان شیخ احمد احسائی و تبعهٔ او فتوی

قتل جماعت بابیه و ختم کار ایشان

[illegible]

رانده و فرمان کرد که ایشان بدرون حمام مسلمین نروند و مردم ملاقات ایشان را بامس رطوبت بپرهیزند لاجرم چنان افتاد که یکتن از جماعت شیخیه خواست بگرمابه دررود مردم حمامی از در طرد و منع برآمد و کار بمنازعت و مناطحت افتاد و چون تبعه شیخیه را نیز عدتی و کثرتی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل حرفت و صنعت کارخانها و دکانها را دربستند و اعداد حرب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرمانگذار آن مملکت بود بزلال پند و تدبیر آن آتش فتنه را بنشاند و در میان ایشان کار بمصالحت و مسالمت انداخت و هم درینسال میرزا ابراهیم خان مصلحتگذار سفارت دولت ایران برحسب فرمان سفر دارالسلام بغداد کرده مامور باقامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجتازان ایران که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دو دولتین اسلام کار بر تشیید مودت کنند

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنه یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تنخاقوئیل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عیدی بپای برد و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند بالجمله ازین پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمة الدوله از ارگ مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد بعد از بیرون شدن از قلعه ارگ باتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون هنگام آمدن یار محمد خان بخراسان چندتن از لشکر او را مردم بهادرخان در اراضی جام اسیر گرفته بودند اینوقت لشکر حشمة الدوله و افغانان بهادرخان را با یکصدتن تفنگچی در قلعه فریمون حصار دادند و عشر دوم ذیحجه را در آنجا روز بردند بهادرخان زینهار جست و آزوقه لشکریان را حمل داد و امان یافت درین منزل قربانعلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که بصوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه ایران را بحمزه میرزا می آورد بدست مردم سالار گرفتار شد او را محبوس داشتند و هر نامه که با او بود بگرفتند جز منشور پادشاه را که در میان جامه خود نهفته داشت بالجمله قربانعلی ناگاه از محبس بگریخت و خط شاهنشاه را بحمزه میرزا آورد و لشکریان آن خط معاینه کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شاد خاطر آمدند آنگاه حشمة الدوله آهنگ هرات کرد و در میان لشکر ایران کار بسوک و کرا افتاد فوج گرازی و فراهانی سر به بی فرمانی برآوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عراده توپ برداشته از راه نیشابور بجانب عراق رهسپار شدند حشمة الدوله درچنین وقت مقاتلت با لشکر خود را از طریق صواب بعید دانست لاجرم ایشان را بحال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج همدانی و دو فوج افشار ارومی بجانب هرات تصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزاده صاحب دیوان که وزارت او را داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده تا قلعه قلندرآباد براند و از آنجا بشهر نو آمد قبیله هزاره بی آنکه جنگ و جوشی برآید طریق فرار سپردند و مواشی ایشان غنیمت لشکریان گشت

و چندانکه

و چند اسب توپخانه بدست شد از بهر حمل توپ سپرده توپچیان آمد از پس این واقعه مهدیخان سرهنگ از قبل
شاهزاده و میرزا بزرگخان قرائی از جانب یار محمدخان مامور سفر دارالخلافه شده صورت حال را
معروض درگاه شاهنشاه داشتند و شاهزاده باتفاق یار محمدخان طریق هرات پیش گذاشت با جمله حتی
طریق نموده ورود و فرسنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با درختستان و بیشه پیوسته است
از بهر لشکرگاه اختیار کردند تا لشکریان در آن زمستان از قلت حطب در تعب نباشند و حشمة الدوله
از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش اتراق کرد و یار محمدخان معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و هزار
خروار غله تقاوی قرض بلشکرگاه حشمة الدوله فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند این وقت خبر مامور شدن
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر مملکت خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را
تصمیم عزم داد و یار محمدخان جبار خان را با هزار سوار ملازم رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ
داده بتربت حیدریه آمد و از آنجا ورود حسام السلطنه را بنیشابور باز دانست در راه نیشابور در دشت
روز یازدهم جمادی الاولی وارد نیشابور شد و ده روز با برادر خود حسام السلطنه بود و در این وقت
حاجی میرزا علی خان خوئی از دارالخلافه طهران برسید و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را
بدارالخلافه برسانید و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه باورد
لاجرم حشمة الدوله از نیشابور بسبزوار آمد و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در غره رجب وارد دارالخلافه
طهران گشت و بعد از روزی چند برحسب امر کارداران دولت مامور بحکومت آذربایجان گشت و میرزا
محمد پسر میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون ملقب بلقب پدر نامور است بوزارت آذربایجان مختار افتاد
و ملتزم رکاب او گشت و شاهزاده در این هنگام ملقب بحشمة الدوله گشت و نشان مکلل و حمایل امیر تومانی یافت
و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را انتظام کرد و فرضی خان ایل بیگی شاهسون را که در تقدیم خدمت
تقاعدی داشت او را معزول فرمود و چون بعد از عزل بنهب و غارت بازرگانان پرداخت شاهزاده
با دویست تن سرباز بهادران بدانجانب تاخت و فرضی خان و شاه پلنگ خان و روشن خان و
سلیم خان را ماخوذ داشته محبوساً به تبریز فرستاد و قلاع ایشان را با خاک پست کردند

### مامور شدن چراغعلی خان بمملکت خراسان برای استمالت
### حسن خان سالار و مراجعت او بی نیل مرام بدربار شهریار

کارداران دولت چنان صواب شمردند که یکتن مرد زباندان بمشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار
و اعیان آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگردانند تا در میانه جان و مال جماعتی بیگناه تباه
نشود میرزا تقی خان امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را که از پیش متصدی مهمات او بود اختیار کرد و برحسب
امر شاهنشاه چراغعلی خان با یکتن ملازم خود و یکتن مردم جعفرقلیخان کرد شادلو آهنگ راه کرد و فرمان رفت
که هرجا با حشمة الدوله دچار شود او را بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا باتفاق یکدیگر مملکت خراسان را
مسخر دارند و همچنان سالار را مطمئن خاطر کرده بدربار آرد و نیز حکمی بمرتضی قلیخان حاکم شاهرود رقم شد

که بعد از ورود چراغعلی خان بشاهرود سی تن سوار با او همراه کن تا بسلامت طریق خراسان سپرد بالجمله چراغعلیخان
شتاب کنان تا بشاهرود براند و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد از حکومت
شاهرود رقم عزل و عزلت یافت و چراغعلی خان از آنجا رهسپار شده بسبزوار آمد و حشمة الدوله را در سبزوار
دیدار کرد و معروض داشت که برحسب فرمان بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت فرمای و هم از قبل حسام السلطنه
اسکندرخان سردار برسید باشد که سپاهیان را به نیشابور باز برد اما لشکریان چون در توقف خراسان
و اراضی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و شیپور رحیل زده راه دار الخلافه پیش
داشتند و حمزه میرزا نیز ناچار راه برگرفت و چراغعلی خان باتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شد
و بحضرت حسام السلطنه پیوست اما حسام السلطنه سلیمانخان درهجزی را رخصت کرد که باراضی خود رفته
بسیج راه کند و بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سرولایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در
عرض راه از جانب یار محمد خان افغان عبد الجبار خان با هزار سوار افغان و هزاره نیز در حسام السلطنه شتافت
و ملازم رکاب شد بالجمله بعد از ورود بچناران که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است مکشوف
افتاد که سواران ترکمان محال تربت و اراضی قرائی را بمعرض غارت در آوردند ناچار هزار و دویست تن
فوج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشتند کوچ دادن ایشان
بتربت و بیرون شدن حشمة الدوله از خاک خراسان سالار را و اهل مشهد را در طریق طغیان قوی دل ساخت
بالجمله حسام السلطنه بصوابدید خوانین خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای
شهر بودند فرستاد که اگر چراغعلی خان از زحمت اشرار آسوده خواهد بود او را روانه مشهد دارم تا پیغام
کارداران دولت را با شما بگذارد ایشان دستوری دادند و چراغعلی خان با پنج تن سوار روانه مشهد
شد چون بنیم فرسنگی شهر رسید پنجهزار تن سوار و چهارهزار تن پیاده و نه عراده توپ باستقبال او بیرون
شده و مردم مشهد از این پذیره شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلی خان را بشهر در آورده در جوار
سالار جای دادند و دیگر روز سالار او را طلب داشته مجلس را از مردم بپرداخت و با او گفت میرزا تقیخان
با من مکتوب کرده که سخن چراغعلی خان سخن من است اکنون مکنون خاطر او را با من بگوی چراغعلی خان عرض
کرد که امیر نظام میفرماید دودمان دیرینه خود را بر باد مده بی هول و هرب برنشین و طریق درگاه شاهنشاه
گیر بود و پنجهزار تومان انیک از دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست
مقرر میدارم و بر زیادت از این پسرهای شما را هر یک منصبی معین و مرسومی معلوم نامبردار می سازم
اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی و بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد
شد در یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار توانی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی
آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این جنگ
و جوشش نه بکینه با روی سلطنت نموده ام بلکه خواستم با لشکر خراسان بطهران دست یابم و حاجی میرزا
آقاسی را که مهیج این فتنه ها بود با تیغ بگذرانم آنگاه شمشیری از گردن درآویزم و قرآن مجید بدست کرده

سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور بمشهد

ورود ... جمادی الاولی

بحضرت

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بحضرت شاهنشاه روم و شاهنشاه اگر بکشد یا ببخشد روا باشد اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها
دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا تقی خان اکراهی ندارم لکن امروز نتوانم
بجانب طهران کوچ دادن چه این مردم که از بهر امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که بدست
این لشکر بگذارم و بگذرم تا نام من به ننگ برآید و زن و فرزندان ایشان همواره مرا به بدی یاد کنند و دیگر آنکه چون این
مردم بدانند که من ایشان را بگذاشتم و راه دارالخلافه بر داشتم نخست مرا با تیغ پاره پاره کنند آنگاه
زن و فرزند مرا در بازار ترکمانان بمعرض بیع و شری درآورند پس صواب آنست که کارداران دولت
از من کردکان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری شود تواند شد که بحضرت
شهریار رهسپار شوم و اگر میرزا تقی خان بدین سخن رضا ندهد کار بمبارزت خواهد رفت و بدانچه خدا خواهد
روا خواهد بود و از پس دو روز دیگر حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده و با چراغعلی خان
گفت پیغام خویش را هم با علمای بلد بگذار چراغعلی خان آن سخنان تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار آموخته
بودند پاسخ دادند و روز دیگر جمعی از مردم خراسان قصد قتل چراغعلی خان کردند و بخوابگاه او تاختن همی
آوردند رجب مروی که مهماندار او بود از در مدافعت بیرون شده چند تن در میانه مجروح گشت و
عاقبت سالار و حاجی میرزا هاشم خود بمیان انجمن آمده مردم را پراکنده ساختند چراغعلی خان
چون کار بدینگونه دید از در چاره بیرون شده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سر اسب از بهر پیشکش
بحضرت شهریار انفاذ دارد و عریضه‌های نیکو نگار کند من این لشکر را از چناران بجانب خبوشان کوچ دهم
و خواستار شوم تا کارداران دولت یکساله این مملکت را بسالار بگذارند و از پس یکسال او را احضار
بدربار فرمایند رجب مروی این سخن را باور داشت و هم در آن شب سالار را دیدار کرده آگهی داد و صبحگاهی
چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار چراغعلی خان را برداشته بسلامت از آن بلده بیرون شدند
و بعد از یک فرسنگ مشایعت مراجعت نمودند چراغعلی خان یکتن از ملازمان سالار را تا بلشکرگاه با خود
ببرد و از آنجا خطی بسالار نوشته بدو سپرد که من از در کذب سخن نمیکنم همانا صبحگاه از این اراضی لشکر
کوچ خواهد داد اما بآهنگ شهر مشهد میرسد شما ساخته جنگ باشید اما از آنسوی حسام السلطنه ده روزه در
چمن کوباغ او تراق کرده باشد که مردم قلعه شاهان دز را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه آورد چه از بسیار قلاع و قرى
مردم بیرون شده بدانجا سیغناق گرفته بودند و از جانب سالار یوزباشی هادی طرقیه و یوزباشی حسن شاهان
دزی با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی چارصد حافظ بودند حسام السلطنه مردی حسین نام را بقلعه شاهان دز
رسول فرستاد و باشد که ایشان را بامتثال بدارد و مردم شاهان دز از فرمان بگشتند و حسین را بکشتند و سر
او را از برای سالار بمشهد فرستادند روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفرقلیخان سرتیپ پسر
اسکندرخان سردار با فوج نصرت و سه عراده توپ و سواره دره جزی و شاهسون برنشستند و پیاده را
ردیف سواران ساخته تا کنار قلعه بتاخت و جنگ در انداخت بعد از گیرودار بسیار چهارصد تن از
مردم شاهان دز و مشهد و صد تن سرباز مقتول شد آنگاه مردم شاهان دز هزیمت شدند و لشکریان

فتح
قلعه شاهان دز
بدست حسام
السلطنه

از سنگرهای ایشان گذشته بکنار برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه بود برسیدند و آن برج را بیورش گرفته بیست و شش تن شمخالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا دهان توبها را بقلعه گشادند قلعگیان را پای اصطبار از کار رشد و ناچار نزدیک جعفرقلیخان آمده خواستار شدند که او را با صد تن سرباز بدرون برده قلعه را بسپارند از نیمه راه باغوای مفسدین پشیمان شده دیگر باره در به بستند این هنگام حسام السلطنه لشکریان را بمحاصره قلعه باز داشت و خود بازلشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مرد و زن از قلعه بیرون شده بیکسوی برفتند و اموال و اثقال ایشان بهره لشکریان گشت یوزباشی حسنخان شاهان وزی و یوزباشی هادی سرکرده شمخالچی را که دران کیرو دار گرفتار شدند حسام السلطنه بفرمود تا بر دهن توب بسته آتش در زدند و از آنجا لشکر را جنبش داده بچمن قهقه فرود شد و از آنجا فرستاده سلیمانخان و رحیمخان برسید و معروض داشت که سلیمانخان چون بر حسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه اصغا نمود که بعضی از بزرگان کلات با سالار ربوسیعه نهاده اند که مهرعلیخان پسر محمد علیخان کلاتی را ماخوذ دارند و کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان بی توانی بطرف کلات تاختن برده بارچکان که یکی از قلاع کلات است در رفت محمد علیخان چون این بشنید شاد خاطر شده نزدیک سلیمانخان آمد و بزرگان کلات را نیز مستمال ساخته نزد او آورد و دویست تن از مردم سلیمانخان را بدرون برده کلات را تسلیم داده و ده خانوار از اشراف کلات را نزد او بگروگان فرستاد و سلیمانخان چون کلات را مفتوح داشت از مردم خود حارس و حافظ در آنجا بگذاشت و خود مراجعت بدره جز نمود حسام السلطنه رسول در اشاد خاطر ساخته باز فرستاد و فرمان کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و چراغعلیخان را از آنجا روانه دارالخلافه نمود و خود با لشکر از چمن قهقه حرکت کرده تا کنار مشهد براند مردم شهر چون این بدانستند چندانکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند از فوج سمنوی ششصد تن سرباز از فوج مخبران و هزار تن سوار و دو عراده توب که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ به پیوستند حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عراده توب دیگر بجربگاه تاختند و تا چهار ساعت این مقاتلت بدراز کشید در پایان امر سربازان همگروه حمله افکندند و لشکر شهر را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بودند هزیمت کردند و از قفای ایشان چنان دلیرانه بتاختند که بسیار از مردم خویش را بخندق شهر در انداختند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی دراز دروازه بالا خیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند روا ندانستند که بشهر در شوند بالجمله دویست تن تفنگچی از مردم شهر دران حربگاه بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بهر آنکه وحشت خاطر مردم شهر را مرتفع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را ماخوذ داشته آنجماعت را بسلامت رخصت مراجعت بشهر دادند

> روز پنجم رجب

> جنگ
> ل حسام السلطنه
> در کنار
> مشهد

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر

مشهد مقدس را و مقاتله او با سالار و مردم آن بلد

چون حسام السلطنه

چون حسام السلطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار باغستان و درختستانهای مشهد کوچ
داده در خواجه ربیع که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است فرود شد و میانه شمال و مغرب شهر اوتراق
کرد و در همان روز در برابر دروازه بالاخیابان و دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآوردند و فوج
مخبران و فوج ماکوئی با چهار عراده توپ بدروازه بالاخیابان جای کردند و جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان
سردار با فوج قراجه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ بدروازه سراب سکون جست سامخان ایلخانی
با لشکر زعفرانلو و خراسانی و فوج ترشیزی و چهار عراده توپ بدروازه نوقان رفت و در سیصد ذرعی
دور از دروازه سنگری راست کرده و ساخته جنگ نشست اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون شده
مصاف میدادند و رزمهای مردانه میکردند گاهی قراولان لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته
شده از دروازه ارک و پائین خیابان بدرون شهر میرفتند چون ده روز کار بدینگونه رفت در غره
شهر شعبان سه هزار تن سوار جرّار از سرخس بمدد سالار برسید و بشهر درآمد و هم در آن روز سپاه شهری
چندانکه سواره و پیاده بودند باتفاق سواران سرخسی از دروازه پائین خیابان بیرون شده بجانب شرقی
سنگر سامخان تاختن بردند ابوالفیض خان برادر سامخان و میرمحسن خان تیموری که سنگر سامخان را قراول
بودند با سواران ترکمان دوچار شدند و بگیر و دار درآمدند سالار چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت
با تمامت سپاه شهری بجانب سنگر سامخان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرمود تا از اسب بزیر
آمده باتفاق پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله درکشند و از سر برج و باره شهر توپچی و شمخالچی و تفنگچی
چون باران بهار آتش و آهن بباریدند بالجمله سالار چون پلنگ غضبان نخستین بسنگر فوج ترشیزی
حمله افکند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد سامخان ایلخانی که از سیصد ذرع
مسافت در سنگر خود نظاره بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشید و نفس کسته بر سر راه فوج
ترشیزی آمد باشد که آن جماعت را بسنگر خود مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از بیرون تاختن او چنان فهم
کردند که راه فرار برگرفت و آشفته خاطر شدند و بحمل بنه و آغروق و کار فرار پرداختند توپچی نیز هراسنده
گشت و از غایت دهشت بته سرب و باروت را واژونه بتوپ درانداخت و هم درین وقت سالار از
کار فوج ترشیزی پرداخته بسنگر سامخان حمله آورد و توپچیان چندانکه ماشه نهادند و آتش در زدند هیچ
توپ گشاده نشد لاجرم سنگر سامخان نیز پایمال حمله سالار گشت و بنه و آغروق لشکر بدست مردم شهر
افتاد و همچنان صد تن از فوج ترشیزی و سرولایتی و خوافی و خبوشانی را مردم سالار اسیر گرفته با دو عراده
توپ بجانب شهر مراجعت کردند از آنسوی چون حسام السلطنه ازین قصه آگاه شد از لشکرگاه با جماعتی
از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توپ شتاب زده راه برگرفت وقتی برسید که کار سنگرها
پرداخته بود و ازین بر زیادت سودی نکرد که سپاه شهری از دیدار او بهمان غنیمت قانع شدند و عزیمت
لشکرگاه را فسخ دادند آنگاه حسام السلطنه دو عراده توپ دیگر را که در سنگر بجای بود حمل داده با سامخان
ایلخانی و مردم او مراجعت بلشکرگاه کرد و آنشب را بحفظ مأمن و نظم طلایه بصبح آورد و چون آفتاب سر از

غلبه کردن مردم شهر بر سنگر سامخان

مشرق برزد سالار دیگرباره اعداد کار کرد و مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که گدایان برزن
و مزدوران بازار هر یک کاردی و دشنه بدست کرده مانند ابطال رجال آماده قتال و جدال شدند
بالجمله سالار با این عُدّه و عدّه از شهر بیرون تاخت و بجانب سنگر بالاخیابان و سراب شتاب گرفت
و لختی با تفنگ رزم داد و چون راه نزدیک کرد ناگاه با تمامت لشکر یورش داد مردم سنگر که کار جنگ را
مردان مجرّب بودند چون کوه پا برجای بزیستند و هیچ توپ و تفنگ نگشادند تا آنگاه که سالار با پانزده
هزار تن لشکر جرّار بصد ذراع مسافت برسید این هنگام فوج مخبران و ماکوئی بنوبت دهان توپ و
تفنگها را گشاده داشتند بزخم نخستین از لشکر شهری افزون از صد تن بخاک در افتادند لاجرم مردم شهر هم
برآمدند و روی برتافتند پس لشکر از سنگر بیرون شده از قفای ایشان تا دروازه بالاخیابان بشتافتند
و هر کرا یافتند با خاک پست کردند بعد از این هزیمت مردم شهر تا ده روز از بهر مبارزت بیرون نشدند
چون شب سیزدهم شهر رمضان برسید سالار با لشکری ساخته آهنگ شبیخون بیرون شد نخست سلطان
خان افغان را با دویست سوار از پیش بفرستاد که از لشکر حسام السلطنه مخفی کرده خبری آرد سلطان خان
چون بلشکرگاه نزدیک شد پیش قراولان او را دیدار کردند و تفنگهای خویش بگشادند نخستین سلطان خان
از اسب در افتاد و مردم او بزحمت تمام جسد او را برگرفته باز پس گریختند سالار چون این بدید دانست
که با لشکر آگاه شبیخون نتوان برد ناچار بمیان شهر در رفت و چند روز دیگر بود آنگاه با لشکر شهری و ترکمان
از نو پیمان نهاد که همگروه بجانب لشکرگاه تاختن کنند و اگر همه سر داده اند انیکار رکیبره کنند و صبحگاهی سه
عراده توپ حمل داد و با تمامت سواره و پیاده از شهر بیرون شد و در برابر لشکرگاه آمده از بامداد تا فرو شدن
آفتاب چون پلنگ آشفته رزم همی داد و از دخان توپ و تفنگ روز روشن برنگ قیر برآمد هنگام
فرو شدن آفتاب سالار هزیمت شد و بجانب شهر شتاب گرفت روز دیگر نیز از آن پیش که خورشید
برآید بآهنگ ستیز از شهر برآمد و امروز را همچنان تا شامگاه رزم داد و روز سیم سالار تصمیم عزم داد که
دیگر روی از رزم برنتابد تا روی ظفر نه بیند از بامداد کمر استوار کرد و بکارزار درآمد از دو سوی مردان
جنگ بانگ گیر و دار در دادند و چهرها با خاک و خون آغار کردند رزمی چنان صعب برفت که کار بر
مردم لشکرگاه مشکل افتاد حسام السلطنه چون این بدید کس بسنگرها فرستاد و جماعتی از سربازان را
از بهر مدد بلشکرگاه آورد و سالار فرمان کرد تا سپاه پیادگان از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه
از میان باغستانها یورش افکندند و سواران لشکر از سوی شمال بسنگرها تاختن آوردند حسام السلطنه
نیز بفرمود تا سوار با سوار و پیاده با پیاده روی در روی شدند و جنگ پیوسته کردند در این وقت
سرباز مخبران جلادتی کردند و بر میسره لشکر سالار یورش بردند و دیگر سربازان را غیرت
جنبش کرد و بهمدستی مخبران از جای درآمدند و همگروه بر تفنگچی شهری تاختن برده ایشان را هزیمت
کردند و از جانب دیگر سواران نیز بر سواران شهری غلبه جستند هنگام غروب آفتاب سپاه
سالار یکباره طریق فرار برداشتند و لشکریان از قفای آن جماعت شتافته پانصد کس اسیر گرفتند

هزیمت یافتن سپاه سالار از لشکر جرّار

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

تصرف سالار در خزاین موقوفه رضوی علیه الصلوة والسلام

و مراجعت باشکر کردند بعد از این فتح هم دران شب حسام السلطنه بفرمود تا حسین پاشاخان با فوج مراغه در کنار باغستان شهر سنگری براورد و او را یکسر اسب و مبلغی زر عطا داد و با دو عراده توپ در انجا نشیمن فرمود و چون صبح روشن شد بعادت همه روزه سالار با سپاه از شهر بیرون شد و راه لشکرگاه پیش داشت ناگاه حسین پاشاخان از سنگر خویش توپ گشاده داد و گلوله توپ دو سوار او را با خاک پست کرد سالار چون بر سر راه سنگری جدید و لشکری از نو بدید از آهنگ مبارزت فسخ عزیمت داد و باز شهر شد و تا روز پنجم ذیحجه از شهر سر بر نکرد و جز از پس دیوار قلعه و فراز باره رزم نداد و از بهر سعت و وجه عیش و علف و آزوقه لشکر در خاطر گرفت که موقوفات قبه مطهره رضوی علیه الصلوة والسلام و خزاین و دفاینی که دران صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم بودیعت نهاده بودند ماخوذ دارد نخست یکتن از مردم بی نام و نشان مردی را که مشهور به باقرعلی نازک بود و اینوقت بفرمان سالار به قرسه داری لقب داشت و بر چندتن از مردم مرو فرمانگذار بود بفرمود تا بصحن مبارک درآمد و مردی از ملازمان خود را گفت که در خزانه حرم را درهم شکن تا آنچه در آنست ماخوذ داریم آن مرد در جواب گفت که من در آستانی که ملایک پاسبانی کنند این جسارت نتوانم کرد و خسارت دو جهان نتوانم اندوخت باقر سردار این کلمات ناهموار را قفا داد و بیتوانی خنجر بکشید و از جای جنبش کرده چنان بر سینه آن مرد بزد که از پشتش سر بدر کرد و در حریم حرم بیفتاد و جان بداد آنگاه بباب خزانه شتاب گرفت و با پاشنه پای در خزانه را درهم شکست و هرچه در انجا یافت برگرفت و از صحن مقدس بیرون شده بفراز باره رفت ناگاه از لشکرگاه حسام السلطنه توپی گشاده یافته گلوله توپ بر سینه وی آمد چنانکه یک نیمه تن او را ببرد و زخم گلوله بر سینه وی با زخم خنجری که بر سینه ملازم خویش زد بیک نشان افتاد و مع القصه سالار با چنین کرامتی ارجمند هیچ پند نگرفت و از خدام بقعه مبارکه و علمای بزرگ آن بلده بیمناک بود و از قضا درینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاده و رسول او بدست مردم سالار گرفتار شد او را بکاویدند و مکتوب او را ماخوذ داشته نزد سالار بردند درینوقت سالار مواضعه بعضی از اعیان را تفرس کرد و بفرمود تا امام جمعه را ماخوذ داشتند و تسلیم بعضی از لشکریان مرو نمودند تا نگران وی باشند و معادل چهار هزار تومان زر مسکوک از او بمصادره گرفتند و حاجی میرزا هاشم را بنزد لشکر جامی باز داشت و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمد تقی متولی را بدست ویلخان در یکجزی محبوس داشت و چون از ایشان بپرداخت با جمعی دیگر از علمای بلد بمسجد گوهرشاد آمد و با ایشان خطاب کرد که من خویش را باین هول و هرب درانداختم و این همه رنج و تعب بر خود روا ساخته ام همه از بهر آسایش مردم این شهر است اکنون که مرا دفینه از برای تجهیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم روا باشد و در چنین وقت این ودیعت را بقرض برگرفتن در شریعت عقل فرض باید دانست و اگر نه من یکتن بیش نیستم سر خویش گیرم و طریق سلامت سپرم علمای بلد بعضی سخن او را صواب شمردند و گروهی را نیروی جواب نبود لاجرم سالار را نباشتهای غلات

وجوهات را بعلوفه لشکر بذل کرد و قنادیل ذهب و فضه و دیگر ادوات و اوانی زرین و سیمین را برگرفته بدار ضرب فرستاد تا نام السلطان ناصرالدین شاه را بر درهم و دینار نقش کرد و بر بزرگانان و دیگر مردم اجری و موجب کرد اگر چه ماخوذ او معادل بیست و دو هزار تومان زر مسکوک بر آمد اما بدین جسارت که او کرد بسیار از بدایع و ودایع عرضه غارت شد و عاقبت بوخامت این عمل قرین ندامت گشت بالجمله هرچه از نقود و قنادیل بر میگرفت ادای آن دین را بر ذمت علمای مجوس می نهاد و از ایشان سجلی مختوم بخاتمی چند گرفته بخدام می سپرد

## مأمور داشتن کارداران دولت ایران جماعتی از سپاهیان را بمدد حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر ترکتاز سالار و غلبه او بر لشکر سام خان ایلخانی معروض درگاه سلطانی افتاد شاهنشاه ایران فرمان کرد تا لشکری جدید از دارالخلافه راه برگیرد و بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود لاجرم بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام عباسقلی خان پسر ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان سرتیپ گروسی با فوج گروس و جماعتی از سوار چلپیانلو و قراداغی و کلیائی ببسیج سفر کردند و عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه با چهار عراده توپ و دو خمپاره با ایشان راه برگرفت و فرمان شد که این جماعت برای ورود صمصام خان سرتیپ طی مسافت کنند و همچنان حکم رفت که چراغعلی خان زنگنه با این سپاه راه برگیرد و در خراسان نیز نگران باشد و هر جبن و جلادتی که از مردان جنگ دیدار کند همه روزه نگار کرده انفاذ درگاه پادشاه دارد تا پاداش عمل هیچکس پوشیده نماند بالجمله از دارالخلافه راه خراسان پیش داشتند و تا منزل عباس آباد کوچ بر کوچ برفتند در آن اراضی مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان چند روز از آن پیش بر قوافل بازرگانان تاخته اند و مردم قافله را اسیر ساخته اند و شتران بارکش اسیران را رها داده اند در عباس آباد نیمشبی آن شتران بکنار لشکرگاه آمد و غنیمت لشکریان شد پس از عباس آباد راه برگرفتند و طی مسافت کرده در چمن قهقهه فرود شدند و بفرمان حسام السلطنه روز دیگر که پنجم ذیقعدة الحرام بود در نیم فرسنگی شهر بکوه سنگی نزول کردند و هم در آن روز سالار با مردم خود از شهر بیرون شده خویشتن را نمودار ساخت و بی آنکه منازعتی افکند با شهر مراجعت کرد و پس از چند روز دیگر که صمصام خان و لشکریان از کوه سنگی کوچ داده در برابر دروازه ارک فرود شدند حسنخان سالار مجال نگذاشت که ایشان یمین از شمال باز دانند بپشتوانی ابطال رجال و سه عراده توپ از دروازه نوقان بیرون شد و در برابر لشکر جدید صف راست کرد و گلوله توپ و شمخال بر ایشان ببارید و جنگی صعب بپیوست و چنان بود که از لشکر حسام السلطنه مدد بدیشان مشکل می توانست رسید و توپخانه ایشان هنوز از دنبال بود با اینهمه لشکریان مردانه بکوشیدند و از هنگام زوال خورشید رزم دادند تا آنگاه که دو ساعت از شب سپری شد لشکر خراسان را بشکستند و از دنبال ایشان تا کنار خندق بتاختند و از آنجا باز پس شده آنشب را بامداد کردند و صبحگاه بلشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شدند و بر گیسوی لشکرگاه او اوتراق کردند روزی چند بر نگذشت که دیگر باره سالار آهنگ گیرودار کرد و با سوار و پیاده

سپهر

شکستن سامخان لشکر سالار را در چناران

شهری از دروازهٔ نوقان بیرون شده رزمی سخت بداد لشکر حسام السلطنه بدستیاری سپاه سمسام خان
ایشان را بشکستند و از قفای هزیمتیان تا کنار خندق شهر تاختند و دیگر در شب نهم شهر ذی قعده
چهار هزار تن سواره شهری و ترکمان از دروازه ارک مشهد بیرون شده بجانب چناران راه برگرفتند
تا هر دیه و قریه که در تحت فرمان حسام السلطنه هست اگر توانند بمعرض نهب و غارت در آورند سربازانی
که در سنگر دروازه سراب جای داشتند هم در آن شب گرد سوار را دیدار کردند و این خبر بحسام السلطنه
آوردند شاهزاده بفرمود تا سامخان ایلخانی با سواره که در لشکرگاه بود از دنبال ایشان راه برگرفتند و وقتی
بدیشان رسیدند که از اراضی چناران دو قلعه را بمعرض نهب در آورده یکصد و پنجاه تن مرد و زن اسیر
گرفته بودند لاجرم سامخان از گرد راه جنگ بپیوست و مردان جنگی چون پلنگ خشم کرده درهم افتادند
و چشم و رخسار را با خاک و خون آغار دادند زمین کارزار از گرد سوار ابری آتشبار برانگیخت و هوای
معرکه از شمشیر مردان آتشی آبدار براهیخت بعد از کشش و کوشش فراوان نصرت سامخان را افتاد و
سپاه سالار پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و چنان متفرق شدند که دو تن متفق نتوانست گریخت
سامخان اسیران چناران را رها ساخت و هفتصد تن از مردم شهر و دویست تن از ترکمانان را اسیر گرفت
و ایشان را برداشته بدرگاه حسام السلطنه آورد شاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران
شهری را گرفته رها ساختند و حکم داد تا دویست تن ترکمانان را در پیش روی او سر برگرفتند و از پس این
فتح دیگر سواران سالار را نیروی بیرون شدن از شهر و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه بدست نشد
لاکن از پس دیوار قلعه سنگر سپاه حسام السلطنه را هدف گلوله توپ و تفنگ می ساختند و گاه گاه بآهنگ جنگ
بر سر سنگرها میتاختند و با سربازان درمی آمیختند و خون یکدیگر میریختند سالار با مردم خویش بکیال
هنوز بر زیادت از اینگونه جلادت همی کرد و همه روزه قانون مناجرت و مبارزت تازه همیداشت مع
القصه اینوقت حسام السلطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که سنگرها پیش برند و ماریچها و کندها را
با شهر قریب اندازند نخستین سمسام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان
بنیان سنگری کرد و هم در آن شب لشکر بساختن سنگر پرداخت صبحگاه که مردم شهر این بدانستند جماعتی
از مردان دلیر گروه از شهر بیرون شده برسر سنگر حمله بردند از سوی حسام السلطنه با دو هزار سوار و جماعتی
از سربازان و چهار عراده توپ بمدد لشکری که در سنگر بود برسید و با مردم شهر آغاز مبارزت کرد
و مردم شهر را هزیمت داد و روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر بیرون شد و تا شبانگاه با
تیغ و تیر و توپ و تفنگ بکار جنگ بود و نیم ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند و دیگر روز دیگر نیز
مردانه بکوشیدند و کاری نتوانستند بر آرزو کرد و این هنگام از تخریب سنگر مایوس شدند و بانجی
سکوس در شهرها جای گرفتند پس حسام السلطنه بفرمود آن سنگر را استوار کردند و حسین پاشا خان را با
فوج مراغه در آنجا جای داد و سمسام خان و عباسعلی خان و لشکری که از طهران رسیده بود بفرمود تا
از کنار لشکرگاه و میان سنگر حرکت کرده قریب بدروازه پایین خیابان فرود شدند و عبدالعلی خان

**شکستن سامخان ایلخانی ترکمانان مرو را**

باشش عراده توپ با ایشان اوتراق کرد و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه دو میل مسافت بود دگاه گاه متردد این دو لشکرگاه را سواران سالار کمین میگشادند و زحمت میدادند حسام السلطنه حکم کرد از دروازه بالا خیابان تا پائین خیابان جای جای برجها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن دادند تا بر ابطال سالار ترکتاز محال افتاد و هم درینوقت از میر محسن خان خوافی مسرعی شتاب زده برسید و مکشوف داشت که سه هزار سوار جرار از ترکمانان مرو بمدد سالار و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراول خانهای عرض راه در گذشته در ارض میل ایاز که شش فرسنگ تا شهر مشهد مسافت جای دارند حسام السلطنه بعد از اصغای این قصه عباسعلی خان سرتیپ باکویه را باشش عراده توپ و دو هزار تن سرباز نامبردار ماموردار داشت و سامخان ایلخانی را با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان بجانب میل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را پوشیده بامداد نمودند روز دیگر چاشتگاه با سوار ترکمان دوچار شدند و از گرد راه بکارزار درآمدند دشت و دره از بانگ توپ و تفنگ زلزله گرفت و گوش سپهر از نعره مردان جنگ پر ولوله شد بعد از دو ساعت گیرودار محمد شیخ و ترکمانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند سامخان و دیگر لشکریان یکصد تن را سر برگرفتند و سیصد کس از آنجماعت را اسیر کرده بلشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این قصه را عریضه کرده با سیصد و پنجاه سر از ترکمانان بصحبت مهدیقلی بیک تفنگدار روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران مهدیقلی بیک را بلقب خانی مفتخر ساخت و حسام السلطنه را با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرمود و فرمان کرد تا حاجی یوسف خان سرتیپ فوج قراداغی و توکل خان سرهنگ با فوج خمسه و چهارصد تن سواره کلیائی و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه طریق خراسان برداشتند و طی مسافت کرده بلشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و سنگر نوقان نیز از نو بنیان سنگری کردند و باستیانی بلند برآوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر بدیدار بود و یکتوپ هیجده پوند بر فراز باستیان صعود دادند تا در هنگام بکار باشد و از آنسوی سالار مقرر داشت که برای حفظ خندق شهر در برابر هر سنگر بر کنار خندق سنگری راست کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند و همه روز حسن خان سالار و پسرش امیر اصلان خان که ثانی بهمن و اسفندیار بودند از بهر کارزار بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از دویست مصاف برافروختن رزم دادند و بیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند دیگدیگر را با کمان و کمند می بستند و می خستند اینوقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را تنگ تر استوار کند تا مردم شهر بهیچ جانب بیرون نتوانند شد پس پنجاه تن از شمخالچیان مهدیقلی خان برادر محمدخان قراقی را با جماعتی از سربازان گروسی و همدانی و خوئی مامور داشت تا قلعه حضر بیک را که نیم فرسنگ تا دروازه پائین خیابان مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند و روز دیگر فرمان کرد تا چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز کار آزموده

از دروازه

فتح قلعه عسکریه بدست حسام السلطنه

از دروازه پایین خیابان راه قلعه عسکریه پیش داشت شد و حسام السلطنه از طریق کوه سنگی راه برگرفت سالار چون این بدانست توپ و تفنگچی و شمخالچی خود را برداشته از شهر بدر شد و چون پلنگ غضبان سر راه بر حسام السلطنه ببست و جنگ بپیوست روی دشت از گرد و دخان چنان گشت که دست از دشمن پدیدار نبود در این وقت چراغعلی خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه دو فوج سرباز ناگاه از قفای سپاه سالار سر بدر کردند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان بباریدند و عبدالعلیخان سرهنگ با صولت نهنگ آهنگ جنگ همی کرد چندانکه در میان جنگ آوران نامبردار گشت مع القصه چون سالار خویش را در میان دو لشکر جرّار یافت ناچار بمیان ارگ گریخت و حسام السلطنه بی دافعی و مانعی راه قلعه عسکریه برداشت و در آنجا عبدالباقی خان افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چهار صد تن سوار و دویست تن سرباز قرائی بحراست باز داشت و بازگشت و حکم داد تا از چار سوی محاصره شهر را صعب و سخت کردند و محال سوجن و سرجام و اردمه را نیز تحت فرمان آورد و بفرمود در لشکرگاه بازار و حمام و بساتین و ابنیه بنیان کردند و چون غره محرم برسید از بهر سوگواری سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از دور و نزدیک مرثیه خوانان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار سوگواران همی کرد و در پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بحکم یار محمد خان والی هرات از خراسان شرقی برسید و بلشکرگاه پیوست حسام السلطنه اجازت کرد تا سواران افغان که از پیش بملازمت رکاب رسیده بودند مراجعت بهرات کردند بعد از این وقایع چون حسام السلطنه با اسکندرخان قاجار دولو که سردار سپاه و پیشکار خراسان بود خاطری صافی نداشت و همه روزه بکارداران دولت شکایت او می نگاشت برحسب فرمان شاهنشاه ایران روانه دارالخلافه طهران گشت و بجای او محمد ناصرخان قاجار قوانلو که این هنگام ایشیک آقاسی باشی دربار است سردار و پیشکار خراسان شد و با سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و سه عراده توپ و دویست تن سوار از طهران رهسپار شده از اراضی سرجام وارد قلعه عسکریه شد در روز چهاردهم صفر خبر ورود او را بحسام السلطنه آوردند شاهزاده خطی بدو فرستاد که دو روزه در آن اراضی اتراق کرده لشکر را از زحمت راه آسوده بدار تا روز هفدهم صفر جماعتی از

رسیدن محمد ناصرخان قاجار بسرداری سپاه خراسان

لشکریان شما را پذیره نموده بلشکرگاه درآورند وقتی این حکم بمحمد ناصرخان برسید که بسیج راه کرده کوچ همی داد و از این سوی سالار از رسیدن او آگهی یافته با گروهی از لشکر بجنگ او شتافت همانا سلطان جلال الدین ثانی بود که از هزار کرّت آویختن و گریختن و عزیمت و هزیمت ماندگی و خستگی نداشت بالجمله تا قلعه عسکریه که یک فرسنگ مسافت بود بی اندیشه مخافت عنان زنان برفت و از گرد راه بالب کفته و دل تفته جنگ درانداخت محمد ناصرخان قاجار که نیز خو کرده کارزار بود لشکر خویش را برصف کرد و عباسقلی خان سرتیپ پسر محمدولیخان سردار نوری که فارس میدان و حارس مردان بود باتفاق حیدرعلیخان سرهنگ فوج تبریزی ساخته مصاف شدند از دو رویه بانگ توپ و تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت حسام السلطنه در لشکرگاه

خویشتن ناگاه اصغای بانگ توپ کرد و صورت حال را تفرس نمود و بتوانائی بفرمود تا لشکر بر نشستند چراغ علیخان و علینقی خان قراگوزلو و عبدالعلیخان سرهنگ و جماعتی از سرباز با چهار عراده توپ سوار شدند و حسام السلطنه نیز با گروهی از دنبال ایشان استعجال کرد وقتی برسیدند که هنوز آلات ضرب افراخته و آتش حرب افروخته بود لاجرم از قفای لشکر سالار بانگ گیرودار برداشتند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ باریدند بسیار کس در آن حربگاه مطروح و مجروح گشت محمد باقرخان شاهسون افشار نیز زخم گلوله برداشت و بعد از سه ماه درگذشت بالجمله امیراصلانخان پسر سالار در آن گیرودار چون شیر اجم و گرگ اجل بقدم عجل در یمین و شمال همی تاخت و ابطال رجال را بخاک همی انداخت چندانکه بدلیری و دلاوری سمر گشت عباسقلی خان دریجزی نیز جلادتی بکمال نمود با اینهمه لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشتند و سپاه سالار را تا ارض بابا قدرت هزیمت همی دادند آنگاه شاهزاده بفرمود تا محمد ناصرخان در قلعه عسکریه سه روزه اقامت کند آنگاه بلشکرگاه آید و خود مراجعت نمود و در این وقت حکومت محال قرائی را به مهدیقلی خان قرائی تفویض فرمود تا در اخذ منال دیوان و نظم سرباز آن قبایل مساعی نیکو معمول دارد و او نیز نیکو خدمتی کرد و دو هزار و دویست تن سرباز قرائی را انتظام کرده برحسب حکم بلشکرگاه محمد ناصرخان پیوست بالجمله روز بیستم شهر صفر محمد ناصرخان از عسکریه کوچ داده از جانب جنوب شهر آهنگ کوه سنگی نمود و از هنگام حرکت او تا آنوقت که در کوه سنگی مقام کرد سالار با پایمردی مردان جنگ و دستیاری توپ و تفنگ با او رزم همی داد و حسام السلطنه بعد از ورود بکوه سنگی محمد ناصرخان را بلشکرگاه خویش طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ را به حفظ و حراست اردوی او بازگذاشت

ذکر فتنه جماعت بابیه در زنجان و طغیان ملا محمدعلی زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمدعلی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده بعضی از مسائل فقه و اصول را فرا گرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز بزنجان شد و در آن بلده رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سایر گرداند پس در مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتهار همی داد چنانکه وقتی بدین حدیث که شهر رمضان تمام آید بی آنکه توثیق و تصحیح حدیث روا دارد یا آنرا بتأویل و تعبیر راست کند همه سال شهر رمضان را سی روز بشمار میگرفت و از این روی بسیار وقت می افتاد که روز عید فطر را که روزه گرفتن حرام است مردم را بصوم باز میداشت و نیز فتوی کرد که در شریعت اثناعشریه سجده کردن بر بلور صافی از بهر نماز روا باشد و از اینگونه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد در پایان امر چون علمای زنجان و فضلای دیگر بلدان طریقت او را در شریعت اصغا نمودند صورت عقاید او را در حضرت پادشاه مکشوف داشتند و دفع او را بقانون شرع

واجب

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

واجب شمردند شاهنشاه مبرور محمدشاه غازی منشور کرد تا او را از زنجان بدارالخلافه طهران کوچ داده در خانه محمودخان کلانتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند. و در این ایام بدعت روانداز دارالسنوی چون میرزا علی محمد باب هرجا گریخته از دین و دولت و شاردی از شریعت و طریقت گمان داشت بجانب خویش دعوت مینمود و هم بدستیاری رسل و رسایل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات باز داشت وی نیز چون در طلب کارهای جدید بجد بود اینگونه احدوثها و اغلوطها مغتنم می‌شمرد تا بدین امور غریبه مرجع و ملاذ مردم عامه شود لاجرم با باب ابواب مکاتیب باز داشت و کسر قیود شرعیه را اسباب گرمی هنگامه انگاشت این ببود تا آنگاه که شاهنشاه غازی وداع جهان فانی گفت و شاهنشاه منصور بدارالملک طهران درآمد و بعد از چند ماه امیراصلانخان خال خود را که ایشیک آقاسی دربار بود بصوابدید کارداران حضرت بحکومت زنجان مامور فرمود و منصب او را بقعم او موسی خان بازگذاشت بعد از ورود امیراصلانخان بزنجان و طغیان جماعت بابیه در مازندران ملا محمد علی سفر زنجان را هنگام یافت و اعداد کار فرار کرد و یکروز دقت فرو شدن آفتاب عمامه در دی برگرفت و جامه سربازان بپوشید و خویشتن را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر بدر شد و راه زنجان برگرفت و چون مسافت طریق آن بلده قریب افتاد وضیع و شریف مردم زنجان او را یک منزل و دو منزل پذیره کردند و از مواشی خود در قدم او قربان نمودند بالجمله چون او در شمار علما و طلبه علوم بود کارداران دولت در مواخذت او از این فرار مسامحت کردند و او بعد از ورود بزنجان یکتن از داعیان میرزا علی محمد باب گشت و شریعت او را که کاسر و ناسخ قوانین شرعیه بود رواج همی داد و مردم را بشراکت اموال و ازواج یکدیگر شاد همی خواست و گفت چندانکه باب بر تمامت اینجهان دست نیافته است از ایام فترت بحساب شود و هیچ تکلیفی بر مردم نبود و خدای باری بهیچ گناهی کسی را ماخوذ ندارد و مردم زنجان گروهی احمق بودند و سخنان او را برحق می‌پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فروج مسلمانان میداشتند لاجرم در مطاوعت و متابعت او میان بستند در زمانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و این قصه کارداران دولت را اصغا افتاد و شاهنشاه منصور بصوابدید میرزا تقی خان امیرنظام از بهر آنکه فتنه زنجان چون مازندران صعب نشود امیراصلانخان را که بحکومت زنجان مامور بود منشور کرد که ملا محمد علی را ماخوذ داشته بدارالخلافه فرستد بعد از رسیدن این حکم با امیراصلانخان در آن بلده ملا محمد علی مکنون خاطر او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام بیفزود و چون از بهر نماز همی خواست بمسجد رفت با ده هزار تن و پانزده هزار تن طی مسافت مینمود و یکروز همیخواست امیراصلانخان را دیدار کند با یکهزار تفنگچی بسرای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مسئول او امیراصلانخان را قوت کفتار نبود بالجمله روزی چند کار بدینگونه رفت

آغاز فتنه ملا محمد علی زنجانی و مقاتلت او با سپاه سلطانی

یکروز چنان افتاد که یکتن از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان عصیانی کرد و امیراصلانخان بفرمود تا او را

ما خود داشت. بجنبش نه افکنند ملا محمد علی چون این بدانست کس نزدیک او فرستاد و پیام داد که این دو محبوس
از پیوستگان من است بتوانی او را بمن فرست امیر اصلانخان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناه کرده را
کیفر کنم و اعمال بد را بمکافات بد باز دهم تا این شهر نظام پذیرد و منال دیوانی استخراج شود شما نیز
اینگونه مردم را از در حمایت مباشید و زبان بشفاعت مگشائید که هرگز نزدیک من پذیرفته نخواهد بود ملا محمد علی
ازین سخن خشمناک شد و حکم داد تا مردم احتشاد کنند و بتوانی آن زندانی را حاضر سازند از آنطرف
امیر اصلانخان نیز از قصه آگاه شد و بتجهیز سپاه پرداخت و دو بهر از مردم شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند
سلاح جنگ بر خود راست کردند و هر کس از مردم زنجان را که بر کیش ایشان نبود بدست نهب و تاراج دادند
و از شهر اخراج نمودند و در خانهای ایشان از طریف و تلید و سیاه و سفید هر چه یافتند برگرفتند و بازارها را
غارت کردند و آتش در زدند و بسیار خانها را ویران کردند و بر گرد خود چندین سنگر برآوردند بالجمله ملا محمد علی
مردم خود را از بهر جنگ بساخت و هر یک را بنوید حکومتی و ایالت ولایتی بنواخت حاجی احمد زنجانی را به نیابت
خویش سرافراز کرد و حاجی عبدالله نزاز را محرم راز نمود و حاجی عبدالله خباز را بوعده حکومت مصر دمساز
ساخت و عبدالباقی نامی را امیر شب کرد و میر ستاره لقب داد و مشهدی سلیمان که عامل جماعت نزاز بود برتبت
وزارت سرافراز گشت و حاجی کاظم قلیتوقی از بهر او دو عراده توپ از آهن بساخت و چند زنبوره نیز بپرداخت
بالجمله ملا محمد علی هر یک از مردم خود را بلقبی و منصبی شادخاطر کرد و برای جنگ حاضر بداشت و فرمان او بر
مردم او نیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر سر بر میگرفت کس را سخن نبود مع القصه روز جمعه پنجم شهر
رجب از دو روبه ساز مقاتلت کرده بجنگ در آمدند و دهان توپ و تفنگ بگشادند چهل تن از طرفین
مجروح و مطروح گشت اسدالله غلام گرجی امیر اصلانخان در میدان رزم پنج زخم منکر یافت و سعدالله
خواهرزاده حاجی داداش تاجر و پسر سید حسن شیخ الاسلام طارمی بضرب گلوله مقتول گشت و از جماعت
ملا محمد علی مردی که شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامور بود دستگیر گشت آقا سید محمد و حاجی
میرابوالقاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلانخان شیخی را بحکم شریعت مقتول ساخت و روز دیگر
ملا محمد علی میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ را با مردم خود مامور تسخیر قلعه علیمردان خان ساخت
و این قلعه در میان شهر زنجان معقلی محکم بود بالجمله بقوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته از بهر خویشتن
سنگری سخت بپرداختند و این قلعه را بداشتند بعد از قتل ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را
فرمان کرد که هم امروز امیر اصلانخان را کشته و اگر نه بسته نزدیک من حاضر سازد و او را با
جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد لاجرم میر صالح و مردم او بامداد یکشنبه بر سر خانه امیر اصلانخان
حمله بردند از آنسوی محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علیقلی خان پسر نصرالله خان و مهدیخان خمسه و
بیوک خان پشتکوهی با مردم خود و جماعتی از فراشان امیر اصلانخان بمدافعت بیرون شدند
در میانه جنگی صعب برفت ناگاه عبدالله بیک گنگاوری تفنگی بگشاد و گلوله آن در مغز میر صالح
سرهنگ جای کرده از پای در آمد جماعت بابیه را از قتل او لغزشی تمام روی داد و بی نیل مرام
مراجعت

یورش بردن اصحاب ملا محمد علی بر سر امیر اصلان خان

[illegible]

مراجعت کردند در این جنگ بیست تن از مردم امیر اصلانخان مجروح و مطروح گشت علیخان بیک ملایری
و نور محمد فراش نیز بخاک در افتاد و این وقت هر دو لشکر روزی چند از مقاتلت دست باز داشتند
و خاطر بر حراست خویش گماشتند روز بیستم شهر رجب برحسب فرمان صدرالدوله نبیره حاجی محمد حسینخان
اصفهانی سرکرده سوار خمسه از سلطانیه وارد زنجان شد و روز دوم ماه شعبان سید علیخان
سرهنگ فیروزکوهی و شهبازخان مراغه با دویست تن سوار مقدم و محمد علیخان شاهسون افشار
با دویست سوار و کاظم خان برادر محمد باقرخان سرکرده افشار و محمودخان خوئی با پنجاه تن توپچی
و دو عراده توپ شش پوند و دو عراده خمپاره روز پنجم شعبان بشهر در آمده در برابر سنگر میرزا فرج الله
و قلعه ولیمحمد خان سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند بالجمله روز بیستم شعبان میرزا سلطان قورخانچی
و عبدالله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب در بردند امیر اصلانخان و میرزا ابراهیم خان
سرتیپ خمسه و صدرالدوله و شهبازخان و محمد تقی خان و سید علیخان و دیگر سرکردگان و لشکریان
بجانب آن سنگر حمله افکندند حسنعلی خان عم بیوکخان طارمی تشکوهی بزخم گلوله و نورعلی شکارچی مقتول گشت
و جماعتی مجروح افتادند و آن سنگر مفتوح شد و دیگر باره از دو سوی لشکریان روزی چند دست از
جنگ باز داشتند و از پس سنگرها بحفظ خویش روز همی گذاشتند چون این کار بدراز کشید کارداران دولت را
برخاطر حملی گران افتاد و مصطفی خان قاجار برادر کشیکچی باشی را که سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی بود مامور
نمودند تا مسارعت کرده لشکریان را از مسامحت در تدمیر جماعت بابیه بیم دهد بعد از ورود مصطفی خان
جماعتی از لشکر بر ذمت نهادند که سنگر میرزا فرج الله را بقوت یورش فروگیرند و نقبی بجانب سنگر
او حفر کردند شب پانزدهم رمضان یکساعت از آن پیش که سپیده سر بر زند مهدیخان با چریک انجرود
و عبدالله خان پسر سلیمانخان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره مقدم و سواره خمسه و چریک
انگوران ساخته یورش شدند و میرزا سلطان و عبدالله سلطان بزیر سنگر میرزا فرج الله نقب در بردند
نخستین آتش در نقب زدند و بیست تن از جماعت بابیه در زیر خاک هلاک شد و چند تن دستگیر گشت
و از این روی نظرعلیخان اریادی بزخم گلوله که بر سرش آمد از پای در افتاد و پنجاه تن از سربازان مطروح
و مجروح گشت و شهبازخان بزخم شمشیر شیرخان جراحتی بزرگ یافته بعد از هشت روز درگذشت
و در پایان امر سنگر میرزا فرج الله گشوده شد و جماعت بابیه از آن سنگر بسنگرهای دیگر تحویل کردند و
از آنسوی از دارالخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام محمد آقای پسر حاجی یوسف خان سرهنگ فوج
ناصریه و قاسم بیک تفنگدار خاصه را روانه زنجان داشت و حکم داد که هرگاه لشکریان ملا محمد علی
و مردم او را پس از روزی چند با قید و بند روانه دارالخلافه نسازند مورد هزار گونه گزند خواهند بود
لاجرم روز بیست و پنجم شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج شانزدهم شقاقی و صدرالدوله با سواره
خمسه و سید علیخان فیروزکوهی با فوج خود و محمد آقای سرهنگ با فوج ناصریه و محمد علیخان با سوار افشار
و نبی بیک یاور با سواران مقدم و جماعتی از مردم زنجان بجنگ درآمدند و از بامداد تا هنگام

یورش بردن لشکریان بسنگرهای اصحاب ملامحمدعلی

رسیدن محمد خان بیگلربیگی با جماعتی از لشکریان از دار الخلافه طهران

نماز دیگر هر دو لشکر رزم همی دادند از جماعت بابیه نورعلی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و فتح الله بیک
و فرج الله بیک که در شمار شجعان و فرسان بودند با گروهی از آن قبیله بقتل آمدند و از لشکریان نیز
نزدیک پنجاه تن عرضهٔ هلاک و دمار گشت در پایان کار ملا محمد علی از مردم خود تفرس ضعفی نمود از بیچاره
حکم داد تا بازار زنجان را آتش در زدند لشکریان چون این نظاره کردند خاصه مردم زنجان از جنگ
دست باز داشتند و خاطر در اطفای نائره گماشتند و جماعت بابیه مراجعت کرده از نو تجهیز لشکر و تقویم سنگر
پرداختند این ببود تا روز هشتم شوال محمد خان بیگلربیگی میرپنجه که اکنون او را منصب امیر تومانی است
با سه هزار تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره باتفاق قاسم خان
برادرزاده فضلعلی خان قراباغی و مصطفی خان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی برحسب فرمان شاهنشاه
ایران وارد زنجان گشت و هم در آن روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه از جانب محلهٔ گلشن حمله افکند
و فوج شاهزاده هم شقاقی از سوی دیگر یورش برد فوج ناصریه جلادتی بسزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی در
کار افتاد ملا محمد علی حکم داد تا مقداری اموال از تلید و طریف در میان لشکریان کیش فدا پراکندند فوج
ناصریه مشغول بأخذ غنیمت گشتند و جماعت بابیه فرصت بدست کرده حمله افکندند و بیست تن از سرباز را
مقتول ساخته لشکریان را از سنگر خویش دفع دادند و این هنگام ملا محمد علی و مردم او را چهل و
هشت سنگر محکم بود و در هر سنگری گروهی از لشکر داشت و آن خانها که از پس سنگرها بود بحکم ملا محمد علی به
یکدیگر راه کردند تا مردم او بی اینکه آشکار شوند یکدیگر را دیدار توانند کرد و از هر جانب جنگ فراز شوند و بکمک
توانند رسید و اگر سنگری بدست دشمن مسخر میگشت از پس سنگر دیگر می نشستند و این هزیمت را
زیانی نمیدانستند و شبها از میان سنگرها فریاد برمیداشتند و علمای اثنا عشریه را برمی شمردند و ایشان را
بنام دشنام میگفتند محمد خان بیگلربیگی خواست تا مگر برفق و مدارا کار کند و این جنگ و جوش را
بنشاند باشد که طوفان حرب انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد روزی چند خاطر بر مسالمت و مصالحت گماشت و با ملا
محمد علی ابواب رسل و رسایل باز داشت و چندانکه اندرز و پند فرستاد هیچ مفید نیفتاد و هم در
اینوقت عزیز خان مکری آجودان باشی که بسفارت ایروان و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه
مأمور بود چنانکه بشرح مذکور خواهد شد وارد زنجان گشت وی نیز بدان شد که این مقاتلت
و مناطحت را بمسالمت و مصالحت اندازد لاجرم چند تن از مردم ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس
بودند رها ساخت و ملا محمد علی را به پیغامهای فریبنده و سخنان نرم بنواخت و همچنان میرزا حسنخان
وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیر نظام که این هنگام از آذربایجان طریق طهران می پیمود وارد زنجان گشت
او نیز بدست مردم چرب زبان و مکاتیب دلفریب ملا محمد علی را استمالت کرد و از مقاتلت
نتوانست باز داشت لاجرم دیگرباره نیران حرب زبانه زدن گرفت و از دو رویه مردان کارزار
بگیرودار درآمدند میرزا عبدالله و گروهی از لشکریان بسنگر ملا برات و سنگر ملا ولی نقب در بردند
عزیز خان آجودان باشی در کنار برجی که بر سنگر ملا ولی و سرای ملا محمد علی مشرف بود بایستاد و فوج

ناصریه

ناصریه جنبش کردند فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی بهدایشان آهنگ یورش نمودند فوج مخبران سنگر خانه ملاولی را فرو گرفته پنج تن در زیر نقب بدرود جان کردند پسر عبدالباقی زنجانی گرفتار شد عزیزخان حکم داد تا او را نیز بقتل آوردند در اینوقت فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه تقاعدی ورزیدند و کار مقاتلت بمجامت پیوست عزیزخان خشمناک شده ابوطالب خان را که در آن فوج حکومتی داشت حاضر ساخت و او را بزخم تازیانه چندان زحمت کرد که بیم هلاکت یافت و هم در پایان کار بشفاعت امیراصلانخان رها گشت و همچنان چون از صدرالدوله و سید علیخان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی معاینه نگشت کارداران دولت رنجیده خاطر شدند و صدرالدوله را معزول ساخته سرتیپی سوار خمسه را با فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی تفویض نمودند و فرخ خان روز چهارم ذیقعدة الحرام وارد زنجان شد از قضا هم در آن روز خبر فوت پدر او یحیی خان را از دنبال او بدو آوردند سه روز بسوگواری پدر بنشست و آنگاه مردانه بجنگ پیوست و هم در اینوقت علیخان پسر عزیزخان آجودان باشی سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج خویش و حسنعلی خان سرتیپ گروس با فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند از راه برسیدند و انجمله کار محاصره را سخت کردند و از میان شهر راهی برای فرار محصورین باز داشتند تا اگر در گرمگاه جنگ از کرده پشیمان شوند از کوچه سلامت توانند بیرون شد چه آنگاه که مردم بیچاره شوند ناچار از جان بگذرند و کارهای سخت بدست مردم از جان گذشته سهل برآید مع القصه آتش حرب افروخته گشت و آلات ضرب افراخته آمد مردم ملا محمد علی زن و مرد ساز نبرد طراز دادند و کار جنگ را بساز کردند و بسیار وقت یکی از خانهای خود را با موال فراوان انباشته میکردند و بدان خانه نقبها مینهادند و عمدا هزیمت میشدند تا سربازان بطمع مال بدانخانه در میرفتند ناگاه تفنگهای خود را از آن نقبها کشاد میدادند و جماعتی از سربازان را بخاک می افکندند مسموع شد که دخترکی که بسال افزون از پانزده و شانزده نبود در چند سنگر زحمت لشکری برد و تفنگهای ایشان را با سرب و باروت انباشته میساخت و بدیشان می سپرد و هم در آن گرمی کارزار خطی از میرزا تقی خان امیرنظام بفرخ خان پسر یحیی خان رسید بدین شرح که شنیده ام درین رزمگاه نیکو خدمتی کردی چون از این سفر باز آئی ترا پاداشی لایق خواهم کرد و مکانتی بسزا خواهم نهاد فرخ خان ازین مکتوب دیگر گون شد و خواست تا خدمتی بزیادت ازین تقدیم کند و هم در اینوقت از آنسوی در شب پانزدهم ذیحجة الحرام از میان لشکر ملا محمد علی علیقلی خان پسر نصرالله خان خمسه و کربلائی شعبان و چند تن دیگر نزدیک فرخ خان آمدند از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی دانیم که ترا با چند تن مرد سپاهی بی زحمت تا بخانه ملا محمد علی در بریم و او را مغافصة گرفتار تو سازیم اینک بر ذمت ثابت که او را با صد تن از مردم او دست بگردن بسته با تو سپاریم بشرط آنکه این سخن را چون جان خویش مستور داری چه اگر این راز از پرده بیرون افتد این کار برآورده نشود فرخ خان که جوانی نامجرب و همه تن طمع و طلب بود این سخنان را باور داشت و صد تن سوار برداشته باتفاق

رسیدن فرخ خان پسر یحیی خان بزنجان و قتل او بدست ملا محمد علی

علیقلی خان و کربلائی شعبان راه بر کرفت جماعت بابیه که از این راز آگاه بودند چند سنکر را تهی ساخته واپس
شدند تا فرخ خان و مردم او چندان پیش تاختند که مجال فرار از بهر ایشان محال بود ناکاه مردم ملا محمد
علی از چهار جانب درآمده ایشان را در پرده انداختند و هدف کلوله ساختند زمانی دیر بر نیامد که فرخ خان را
با دوازده تن از سواران او زنده دستکیر نمودند اسمعیل بزرک و اسمعیل کوچک که نخست طریقت باب
داشتند و از کیش او بازکشت کرده نزدیک امیر اصلانخان کریخته بودند و این هنکام با فرخ خان همی رفتند
نیز کرفتار شدند مردم ملا محمد علی فرخ خان و اسمعیل بزرک و کوچک را زنده نزد ملا محمد علی بردند و
سواران را سر بر کرفته سرهای ایشان را در قدم او افکندند ملا محمد علی از در خشم بدیشان نظاره کرد
و نخستین با اسمعیل بزرک و کوچک کفت هر که از حجت خدای روی بکرداند خدای او را معرض کیفر کشاند
آنکاه فرخ خان را بدشنام برشمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرک برافروختند و آهن پاره چند در میان
آتش تافته کردند و با حدیده محماة یکصد و چهل جای بدن او را زحمت کی دادند و کوشت بدن او را با مقراض
همی باز کردند آنکاه سر فرخ خان و سر اسمعیل بزرک و کوچک را از تن دور کرده بیاد امیر اصلانخان
و محمد خان بیکلربیکی بمیان لشکرکاه در انداخت و در آن جنک خانبابا خان فوج خاصه نیز بزخم کلوله
تباه کشت و چند تن دیکر از اعیان سپاه بخاک راه افتاد و ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را با آتش
بسوختند

مامور شدن کروهی از سپاهیان بزنجان بفرمان شاهنشاه ایران برای دفع ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درکاه شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شد
و فرمان کرد تا بابا بیک یاور با دو عراده توپ هیجده پوند و چهار عراده توپ دوازده پوند و جماعتی
از صاحبان مناصب توپخانه راه زنجان پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت رزم جماعت
بابیه را تصمیم عزم دادند و از دار الخلافت کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد زنجان شدند
بعد از ورود ایشان بزنجان تمامت لشکر از بهر یورش بجنبش آمد و از چهار جانب اطراف سرای ملا محمد علی را
حصار دادند فوج کروس بسوی قلعه علیمردانخان که معقلی محکم بود بیکتاز شدند و فوج چهارم بجانب
خانه آقا عزیز که قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیکر فوجها هر یک طریق سنکری کرفتند و
از آن هنکام که آفتاب سر بر کشید تا آنکاه که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از کرد
و دخان روی جهان تیرکی داشت ظلمت جهان بکرفت و اجل دندان بنمود نخستین فوج کروس بقوت یورش
قلعه علیمردانخان را فرو کرفتند و هر مال که از مردم بغارت برده و در آنجا انباشته داشتند لشکریان
بغنیمت بردند و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بغلبه در رفتند و با خاک پست کردند و دیکر فوج خاصه
از جانب دروازه همدان بکاروانسرای سنک که محکم و استوار بود یورش دادند اکرچه سلطان فوج
و بسیار کس از سربازان مطروح و مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه بدان کاروانسرا دست
یافتند و در آن جنک بیست تن از دلیران اصحاب ملا محمد علی زنده دستکیر شدند و ایشان را بحکم امیر اصلانخان

یورش بردن لشکر و شکسته شدن اصحاب ملا محمد علی

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

زخم یافتن ملا محمد[illegible] میدان مبارز[illegible] هلاک شد[illegible] بدان جراحت

در کنار برج ذوالفقارخان سر برگرفتند بعد از این فتح لشکر ملا محمدعلی ضعیف شد و در همان شب بیست و پنج تن از شناختگان اصحاب ملا محمدعلی از جانب دروازهٔ قزوین طریق فرار برداشتند از جملهٔ ایشان نجفقلی پسر حاجی کاظم آهنگر بود که توپ از آهن بساخت دیگر حیدر بقال بود که خود با پنجاه تن مرد مبارز برابری داشت دیگر فتحعلی شکارچی و میرشب که میرسیاره لقب داشت بالجمله بیست و پنج تن از نیکوتر مردم تا بطارم بگریختند و از آنجا بازشده به برج در آمدند مردم و برج متفق شدند و ایشان را ماخوذ داشته بزنجان آوردند امیر اصلانخان و سران سپاه فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را بقتل آوردند و دیگران را بحبس خانه در انداختند تا آنگاه که بر ملا محمدعلی و مردم او غلبه جستند آن هنگام حکم دادند تا ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند پس این واقعه کار بر ملا محمدعلی صعب افتاد و خود همه روزه صلاح جنگ بر خود راست کرده باتفاق مردم خود رزم میداد و روزی چنان افتاد که لشکریان بخانهٔ او حمله بردند و یورش همی دادند و ملا محمدعلی چون مردان کارآزموده بچپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت درین حربگاه حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبدالله خباز که بامید حکومت مصرند مساز بود بزخم گلوله از پای در آمدند و نیز تفنگی بازشده گلولهٔ آن بر بازوی ملا محمدعلی آمد و خرد در هم شکست اصحاب او جنبش کردند و او را از خاک برگرفته بمیان سرای در برده و جراحت او را از عامهٔ مردم پوشیده داشتند و همچنان بکار مقاتلت و مبارزت استوار بودند با آنکه خانهٔ ملا محمدعلی بزخم گلوله توپ و خمپاره با خاک پست شد لشکریان نتوانستند بدانجا در روند و ملا محمدعلی را ماخوذ دارند مع القصه پس از هفته که بدان زخم بجهان دیگر خواست رفت مردم خود را انجمن کرد و گفت من بدین زخم از جهان میگذرم شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن استوار رزم دهید همانا پس از چهل روز زندگی از سر خواهم گرفت و سراسر خاک بدر خواهم کرد لاجرم چون جان بداد او را با جامه که در بر داشت با خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او بنهادند پس از هلاکت او میرزا رضای سردار او و حاجی محمدعلی و حاجی علی شیرازی که مجروح بود و بدان زخم درگذشت و سلیمان بزاز که وزیر ملا محمدعلی بود و دین محمد که پسر او را ایلخانی لقب بود و حاجی کاظم تلتوقی مکتوبی با میر اصلانخان و محمدخان بیگلربیگی نگاشتند که اگر ما را بسیجان امان دهید دست از این جنگ و جوشش باز داریم و بنزدیک شما شتابیم امیر اصلانخان نیک اندیشه کرد که اگر بکشش و کوشش بر آنجماعت غلبه جوید گروهی از سرباز نیز سر بر سر اینکار خواهد گذاشت و همچنان در شریعت قتل آنجماعت را واجب میدانست پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آنجماعت را اطمینان خاطر فرستاد و ایشان از سنگرهای خود بیرون شده بلشکرگاه آمدند و مکشوف داشتند که ملا محمدعلی بمرده و جسد او را در سرای او بخاک سپرده اند درین وقت امیر اصلانخان و محمدخان و سران سپاه آسوده خاطر بسرای او در رفتند و جسد او را از خاک برآورده ریسمانی بر پایش استوار کردند و سه روز در کوچه و بازار شهر زنجان بخاک و خاره بکشیدند و اموالی که از مردم بغارت آورده در سرای او انباشته کرده بودند غنیمت لشکریان گشت و از پس آن سه روز شیپور حاضرباش زده از هر فوج صد تن سرباز حاضر شده صف برکشید و صد تن از جماعت بابیه را بفرمان

نیز پیش مقتول ساختند حاجی کاظم قلتوقی و مشهدی سلیمان بزاز را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند چون این خبر معروض درگاه شاهنشاه افتاد برحسب فرمان قاسم بیک تفنگدار مامور بسفر زنجان شد و منشور ملاطفت بسران سپاه و عموم لشکریان آورد محمد خان بیگلربیگی نیز اجازت مراجعت یافته بجانب دارالخلافه شتافت و امیراصلانخان ازپس او و پسر رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی محسن جراح و چند تن دیگر از مردم ملا محمد علی را بدست آورده سفر طهران را پیش داشت و ایشان را با خود کوچ داد بعد از ورود بدار الخلافه بصوابدید میرزا تقی خان میرزا رضا و حاجی محمد علی و حاجی محسن عرضه هلاک و دمار شدند و دیگران محبوس گشتند و از پس آن مردم غوغا طلب را در تبریز بدست آویز امریکه از نو پدید گشت بازار شور و شر روائی گرفت بدین شرح همانا در عرصه شهر تبریز میدانی است که آنرا میدان صاحب الزمان گویند و در پایان میدان بقعه ایست که بقعه صاحب الامر خوانند و مردم آن بلده بدانند که در روزگار ما تقدم یکتن از بزرگان طریقت در خواب و اگر نه در بیداری آنحضرت را دران مقام بگذاشتن نماز نگریسته اند و مردم تبریز چون اصغای این قصه کردند حشمت آن مقام را بداشتند و آن عرصه را میدان صاحب الزمان نام کردند و جعفر قلیخان دنبلی که شرح حالش ازین پیش در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد در انجا بنیان بقعه کرد و از کارداران دولت ایران خادم و متولی گماشته آمد و مردمان بیشتر در لیالی جمعه طریق آن بقعه سپردند و اسعاف حاجت را قربانی و روشنی کردند این ببود تا این هنگام چنان افتاد که یکتن مرد قصاب گاوی بندیجی که دران میدان کرده اند در برد تا ذبح کرده باشد چون قصد بستن گاو کرد ناگاه آن گاو جنبشی کرد و خویش را برهانید و از انجا شتاب زده بدهلیز بقعه صاحب الامر در رفت و بخفت مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست تا درمیان همان دهلیز خون گاو بریزد چون دست بگاو یازید گاو از پای درافتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و همچنان گاو از انجا فرار کرده بخانه میرزا حسن متولی آن بقعه در رفت مردمان ازین حدیث شگفت بدان گرد آمدند و نقاره و کرنا که از به نوبت آن شهر بود بدان مقام حمل دادند و روزی چند کرت همی بنواختند و تمامت بازار و حجرات آن شهر را بزینت کردند و چراغدانهای بلور افروخته داشتند و بزرگان شهر از بذل دینار و درهم و قربانی گاو و غنم خودداری نکردند و از هر دیه و قصبه و بلدان دور و نزدیک از بهر زیارت آن مقام زن و مرد با نبوه رسیدند چندان غوغا برخاست که عقلای بلد از ازدحام و اقتحام عوام دران مقام در بیم شدند که مبادا ازان جنبش و شورش فتنه حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد محمد رضا خان فراهانی که این هنگام وزارت آذربایجان داشت بدستیاری چند تن از علمای شهر مردم را ازان غوغا بازنشاندند و هم درینوقت سلیمانخان افشار برحسب حکم کارداران دولت ایران برای انجام امر میرزا علی محمد باب رسید چنانکه در جای خود بگوییم ریشه اندیشه مردم دیگرگون گشت و ازین طلب و تعب دست باز داشتند

ذکر فتنه تبریز و غوغای عامه

سفر کردن عزیزخان سردار کل عساکر منصوره بفرمان شاهنشاه منصور بایروان برای تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه

ولیعهد

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ولیعهد دولت روسیه الکساندر پسر امپراطور آن ممالک نیکولای برای نظم حدود قفقاز و مملکت گرجستان
بسیج سفر ایروان کرد و چون این خبر در حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت چنان صواب
شمردند که بمقتضای اتحاد دولتین و موالفت جانبین یکتن از شناختگان درگاه را بنزدیک او گسیل
دارند تا در تشیید مبانی محبت تجدید نظری کنند و قواعد صدق و صفا را از نو تقویم دهند بصوابدید میرزا
تقی خان امیر نظام قرعه این فال بنام عزیزخان آجودان باشی که این زمان سردار کل عساکر منصوره است
برآمد لاجرم ملک الملوک عجم یک قطعه نشان تمثال همایون خویش را که اساسش از زر ناب و ترصیع از الماس
خوشاب داشت با یک رشته حمایل آسمان گون که خاص مرتبت ولایت عهد است تشریف ولیعهد دولت روسیه
او را سپرد و منشوری نیز از در مهر و حفاوت مسطور داشته بدو داد و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده راه
برگیرد و نیز چند تن که تقویم مهمات سفارت را توانند کرد با او همراه داشت و اسمعیل خان خزانه دار نظام
نایب اول سفیر دولت شده حامل هدیه و تحف میرزا تقی خان از برای فرمانفرمای مملکت گرجستان گشت
مع القصه عزیزخان از دارالخلافه طهران بیرون شده تا بلده زنجان براند و در آنجا روزی چند برای دفع
فتنه ملا محمد علی* بماند چنانکه مرقوم افتاد و از شهر زنجان کوچ بر کوچ تا کنار رود ارس طی مسافت کرد
و چون وزیر مختار دولت روسیه که مقیم دارالخلافه بود از پیش سفارت او را اعلام داده بود از جانب
کارداران روسیه مهماندار عزیزخان بکنار رود ارس برسید و هر تشریف که در توقیر سفیر دولت متصور است
برسانید و در هر منزل و مقام مهمان پذیر گشت حکام بلدان و امصاری که در عرض راه جایگاه داشتند
هیچ دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم او فرو نگذاشتند از اینگونه طی طریق کرده هشت روز قبل از ورود ولیعهد دولت
روسیه وارد ایروان گشت و در زمان حاکم ایروان باتفاق صاحبان مناصب نظام* بمنزل عزیزخان
شتافته یکدیگر را دریافتند و هم در آن شب حاکم ایروان عزیزخان و همراهان او را بسرای خویش از
بهر ضیافت دعوت کرد و روز دیگر اسمعیل خان نایب اول روانه تفلیس شد و هدیه میرزا تقی خان را
بفرمانفرمای گرجستان برد و شش روزه این سفارت را بخاتمت برده با ایروان مراجعت کرد و روز
هشتم ورود عزیزخان آجودان باشی ولیعهد دولت روسیه وارد ایروان گشت و دو ساعت بعد از
ورود ایشیک آقاسی و آجودان خاصه خود را با کالسکه مخصوص نزد عزیزخان فرستاده او را طلب
داشت و او باتفاق ملتزمین سفارت حاضر حضرت ولیعهد شده مکانتی بسزا یافت مثال مبارک و تمثال
همایون و حمایل میمون را بدست خویش ولیعهد را بسپرد و او در اخذ این اشیا تکریمی لایق مرعی داشت و از همراهان
عزیزخان آجودان باشی یک یک پرسش نمود و هر یک را جداگانه تفقدی فرمود و بعد از مراجعت آجودان باشی
بسرای خویش کنیاز بهبدوف را که از شناختگان حضرت بود از قبل خود بنزدیک او فرستاد تا او را
دیدار کرد و از مراتب مهر و حفاوت ولیعهد شرحی کافی اظهار نمود و اشخاص سفارت را هر یک عطیتی
جداگانه بداد و جواب منشور شاهنشاه منصور را نیز برسانید بالجمله چون آجودان باشی کار سفارت را بدرستی
بخاتمت برد طریق مراجعت گرفته بجانب تبریز کوچ داد و بعد از ورود به تبریز اسمعیل خان را برای

بازپرسی حال افواج مراغه بدان بلده گسیل داشت و خود فوج خاصه و فوج بهادران و فوج چهارم را عرض
داده روانه دارالخلافه گشت و در روز اول خمسه مسترقه بتقبیل سدّه سلطنت مفتخر گشت

## قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بدست عوامان دولت و فتوی علمای شریعت

چون فتنه ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد میرزا تقی خان امیر نظام حاضر حضرت شاهنشاه ایران شده زمین ببوسید و معروض داشت که هنوز اراضی مازندران و زمین شیخ طبرسی از آلایش خون جماعت بابیه لعلگون است و بسیار از لشکریان در آن رزمگاه تباه گشتند با این همه اینک در زنجان ملا محمد علی فتنه دیگر طراز کرده و جنگ و جوش دیگر باز آورده چندانکه میرزا علی محمد باب زنده باشد اصحاب او از پای نخواهند نشست هر روز یکتن از مردم او سر از بلدی بدر خواهد کرد و خون جمعی را هدر خواهد ساخت بهتر آن است که باب را معرض هلاک و دمار گذارند و یکباره این فتنه را بنشانند ملک الملوک عجم فرمود این سخن بیرون از حصافت عقل نیست لکن نخستین این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را بی اینکه بدارالخلافه در آورند و مردمانش دیدار کنند از یکسوی طریق طهران بچهریق فرستاد و محبوس بداشت مردم عامه گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرمی و کرامتی بوده است پس مردم جاه طلب او را بوصول منی سبب دانستند و باغوای جهال میان ببستند اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بودند تا بدارالخلافه در آید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان او را نظاره کنند و طریق محاوره و مناظره سپرند بر همه کس مکشوف می افتاد که او را هیچ معروف نیست و در هیچ علم او را بر علما شرافتی نبوده و در هیچ عمل او کرامتی بدید نگردد لاجرم چون یکتن از مردم فرومایه بیش نیست بلکه به پریشانی دماغ و آشفتگی مغز سمر میگشت و خون جمعی از سپاه و این جماعت گمراه ضایع نمی شد میرزا تقی خان عرض کرد که سخن جز این نیست که شاهنشاه فرماید لکن امروز قضا تیر بر نشان زده است و کار رشد نی شده است جز اینکه او را دفع دهیم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست نیست بالجمله بصوابدید میرزا تقی خان سلیمانخان افشار بجانب آذربایجان رهسپار گشت و فرمان رفت که حمزه میرزای حشمة الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت باب را از قلعه چهریق آورده سالک طریق فنا دارد بعد از ورود سلیمانخان به تبریز حمزه میرزا کس بشتاب فرستاد تا باب را از چهریق بدان بلده کوچ دادند و بمیرزا حسن وزیر نظام سپردند تا بسته بدارد و او را در آذربایجان دو تن مرید شناخته بود نخستین سید حسین یزدی که همچنان باتفاق باب در زندانخانه چهریق میزیست او را نیز به تبریز آوردند و آن دیگر ملا محمد علی ربیب آقا سید علی زنوزی که در تبریز محبوس بود و در مدت حبس او آقا عبدالله برادرش که یکتن از بازرگانان توانگر است چندانکه او را پند و اندرز گفت که این عقیده باطله را بگذار و مفید نیفتاد تا آنگاه که باب را با سید حسین حاضر کردند این وقت حشمة الدوله فرمود تا علمای بلد انجمن شوند و با باب سخن آغاز نهند علما در پاسخ گفتند بسیار وقت عقیدت باب سنجیده آمد و قتلش واجب افتاد دیگر چرا سخن بدراز باید کشید و گوش بترهات او فراز باید داشت حشمة الدوله چون کراهت

خاطر

خاطر علما را باز دانست شاهنشاه هنگام باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی
پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمانخان افشار را نیز طلب داشت در آن مجلس حاجی میرزا علی از معضلات
احادیث سخنی چند پرسید و باب از جواب هزیمت گرفت آنگاه حشمة الدوله گفت شنیده ام که تو خاطر
خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خویشتن بر مردمان قرائت کنی اگر چنین است از بهر این چراغدان
بلور داعی باش تا آیتی فرو شود میرزا علی محمد باب بی هول و هراس پاره از آیت نور را با برخی
از آیت ملک مختلط کرده مهملی بساخت و برخواند حشمة الدوله فرمود تا آن کلمات را بنگاشتند آنگاه باب را
گفت این آیت وحی آسمانی نیست گفت بلی فرمود هرگز وحی از خاطر فراموش نشود گفت چنین باشد پس
فرمود این آیت را اعادت کن چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگرگونه بود مع القصه از بیم آنکه اگر او را
پوشیده مقتول سازند بعید نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار
کرده است و باین امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود از پای ننشینند و دست
از فتنه باز ندارند کارگزاران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان شهر و بازار سیر دهند تا تمامت
مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم جماعتی از عوانان حمزه میرزا میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی
و سید حسین یزدی برداشته نخستین بخانه حاجی میرزا باقر آوردند و عامه خلق از قفایش بودند باب
در خدمت او عقیدت خویش را پوشیده داشت پس او را بخانه ملا محمد مامقانی بردند و در آنجا نیز باب عقاید
خود را مخفی داشت و دست عجز و استیمان بر دامن ملا محمد زد ملا محمد گفت اَلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ پس او را
بخانه آقا سید زنوزی تاختند و این هر سه تن بر قتلش فتوی راندند این وقت سید حسین هراسناک شده
توبت و انابت همی جست با او گفتند خیو در روی باب درافکن و او را لعن میکن تا از این بند رها شوی او
چنان کرد و رها شد و دیگر باره در دارالخلافه با سلیمانخان پسر یحیی خان متحد شد و در فتنه بابیه مقتول
گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت خود بازگشت ننمود زن و فرزند
و اطفال خورد سال او را حاضر کردند تا مگر بر ایشان بخشنده شود و از این کردار ناهنجار باز آید مفید نیفتاد
و خواستار شد که مرا نخست بکشید آنگاه قصد باب کنید بالجمله همچنان ایشان را از میان کوی و بازارها
عبور داده بمیان میدان تبریز آوردند و روز دوشنبه بیست و هفتم شهر شعبان باب را باتفاق
ملا محمد علی بحکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری بودند
حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند سربازان چون بسیار وقت فتنه اصحاب باب را در بلدان و
امصار اصغا نموده بودند از قتل او کراهتی داشتند تفنگهای خود را از فراز و فرود و یمین و شمال باب
چنان گشاد همیدادند که او را آسیبی نرسد در این کرت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب
استوارتر بود زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی هستی مع القصه در این
واقعه از قضا گلوله از تفنگی بازشده بر ریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شده
فرار کرد و خویشتن را بحجره یکتن از سربازان درانداخت و این گریختن او از قوت شریعت بود

زیرا که چون گلوله بر ریسمان بند او آمد و او رها گشت اگر سینه خود را گشاده میداشت و فریاد برمی‌آورد که ای گروه سربازان و مردمان آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد بلکه مرا از قید و بند رها ساخت همانا دیگر هیچکس بدو گلوله رها نمیکرد و هم در آن میدان زنان و مردان در گرد او انجمن میشدند و غوغا برمیداشتند خدای خواست تا حق از باطل پدید کند و این شک و ریب از مردم بگرداند بالجمله چون سربازان گریختن او را نگریستند دانستند که او را قدری و مکانتی نباشد و باندازه یکتن از جهال قوم که بکیش او رفته اند بر بلا صبر نتوانند پس قوچ علی سلطان با دل قوی و خاطر آسوده بدان حجره در رفت و او را ماخوذ نموده چند قفا بزد و برنشان بداشت و این کرت بی هول و هرب هدف گلوله اش ساختند و جسدش را روزی چند در میان شهر بهر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند و هم در این سال محمد حسن خان سردار ایروانی حکومت یزد یافت و آغا قان ایروانی را

**ذکر حکومت محمد حسنخان سردار ایروانی در یزد**

که یکتن از خویشاوندان او بود به نیابت حکومت خویش بیزد فرستاد و بعد از ورود آقاخان بیزد جمعی از اشرار چنانکه از این پیش مرقوم شد چون علیخان و محمد ابراهیم خان یزدی می‌بودند اشرار را با آقاخان سپردند و خود راه دارالخلافه برگرفتند این هنگام محمد پسر عبدالله که در خانه حاجی محمد کریم خان پناهنده بود بیرون شد و دیگرباره اشرار بلد را در گرد خود انجمن کرد و سر بخودسری برآورد در روز دوم ورود آقاخان نایب الحکومه حسین نداف که از تبعه محمد بود با شخصی از ملازمان نایب الحکومه در آویخت و او را زحمتی کرد آقاخان کس بفرستاد و حسین را حاضر کرده حکم داد تا او را با طناب خبه کردند و جسد او را از دارالاماره بیرون داد محمد چون این بدانست با جماعت خود جنبش کرد و بسرای آقاخان حمله برد نایب الحکومه را چون نیروی مقاتلت نبود بمیان ارگ گریخت و اموال و اثقال او بیغما رفت بالجمله هفت روز قلعه ارگ را نیز محاصره داشتند و روزگار آقاخان بصعوبت میرفت خوانین یزد چون این بدیدند بیم کردند که در حضرت کارداران دولت آلوده عصیانی شوند ناچار سلاح جنگ برتن راست کرده باتفاق آقاخان با محمد مصاف دادند چندانکه او را قوت درنگ نماند با سیصد تن از مردم خود طریق فرار گرفته از شهر بیرون تاخت جمعی از مردم شهر و ملازمان آقاخان از دنبال تاختن برده دوازده فرسنگ طی مسافت کردند و در قریه ده شیر بدو رسیده جنگ بپیوستند و مدت سه ساعت رزم داده بیست و پنج تن از اشرار دستگیر شدند و برخی مقتول آمدند بقیة السیف طریق هزیمت گرفته باطراف کوه و دشت پراکنده گشتند محمد عبدالله بعد از آن کارزار نیمشبی بنهانی وارد شهر یزد شد و در خانه یکتن از دوستان خود مخفی گشت و چندان نبود که آقا سید یحیی که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از دارالخلافه طهران بیزد آمد و داعی شریعت میرزا علی محمد باب گشت اینوقت محمد عبدالله بیرون شده بدو پیوست و دیگرباره سه روز با نایب الحکومه مصاف داد و در آن گیر و دار بزخم گلوله جراحت یافت و پشت با جنگ داده بخانه یکتن از مردم خود در رفت و همچنان بنهانی میزیست بالجمله شش تن از مردم او بدست آقاخان گرفتار شد و حکم داد تا ایشان را بدهان توپ بسته آتش در زدند و آقا سید یحیی چون کار بر مراد نیافت از یزد

آهنگ

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

آهنگ مملکت فارس نمود اما محمد بود تا زخم او بهبودی گرفت و آقاخان از نیابت حکومت معزول شد و شیخعلی خان عمزاده محمدحسن خان سردار بجای او منصوب گشت و شیخعلی خان بعد از ورود به یزد محمد عبدالله را مطمئن خاطر ساخت و او را خلعتی نیکو بفرستاد و در روز سیم ورود چون محمد خواست از سرای شیخعلی خان بدر شود یکتن از ملازمان او محمد را بخوان خویش دعوت کرد و او را بمنزل خویش فرود آورده نشیمن فرمود و بعد از نشستن محمد اسمعیل نامی که یکتن از غلامان ایروانی بود ناگاه خنجر خود را کشیده بر شانه او فرود آورد و در زمان یکتن دیگر تفنگ خویش را بر سینه او بگشاد و جهان را از وجود او بپرداخت بعد از قتل او کار آن بلده منتظم شد و مردمان برآسودند و هم در اینسال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه دوازدهم شهر رمضان در عتبات عالیات ازین سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد و یکهفته از آن پیش که وداع زندگانی گوید مردمان را از شب وفات خویش آگهی داد با اینکه هنوز تندرست بود و سخن او راست آمد و این معنی از براهین متواترات گشت چه بسیاری از مردم ایران و برزیادت اهالی انگلستان که این سخن از وی اصغا نموده بودند ما را القا کردند

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

## ذکر حکومت غلامحسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه اشرار آن بلده و دفع ایشان

چون کارداران دولت خراج اصفهان را بیرون ضبط سلیمانخان خان خانان یافتند او را حاضر درگاه نمودند و برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلامحسین خان سپهدار تفویض یافت و او محمدحسین خان خلج را به نیابت خویش از پیش بفرستاد و بعد از روزی چند خود نیز از دار الخلافه راه برگرفت و در روز چهاردهم شهر رمضان وارد اصفهان شد و آن بلده را منتظم کرد و از پس آنکه ماه روزه سپری شد از قضا یکروز میرزا سید محمد که امام جمعه و جماعت اصفهان بود در مسجد شاه درآمده نماز بگذاشت درینوقت یکتن از اصحاب او را در باب مسجد با سربازی آغاز مخاصمت رفت و سر و مغز یکدیگر را کوب دادند زمانی بر نیامد که از جانبین مدد برسید و عدد فراوان شد و غوغای عامه از آن هنگامه بلند آوازه گشت چون امام جمعه این بشنید از مسجد بیرون شتافت تا آن آتش فتنه را بنشاند و مردم خویش را از آلایش عصیان برهاند سربازان حشمت او را نگاه نداشتند و او را وقعی و مکانتی نگذاشتند امام جمعه خشمگین شده عنان برتافت و بسرای سپهدار شتافته حکایت بازگفت و از کسر حشمت خود شکایت آغاز کرد و در پایان امر سخن بران نهادند که فردا بگاه سپهدار بمیدان شاه آید و سربازان را بدین گناه کیفر کند امام جمعه از آن خشم و غضب بنشست و برخاسته بسرای خویش شتافت مردم غوغا طلب خاصه احمد میرزا که از سوی مادر نسب با سلاطین صفویه داشت و برادرانش چون این قصه را اصغا کردند و دل بران نهادند که اگر توانند هم امام جمعه را در نزد کارداران دولت آلوده مخالفت سازند و هم در امر امارت سپهدار فتنه آغاز زنند پس از صبحگاه اهالی صنعت و حرفت و مردم بازاری را در مسجد جمعه انجمن ساخته برشورانیدند و غوغا درانداختند که ما هرگز آسوده نخواهیم نشست که مشتی سرباز پست پایه امام جمعه و جماعت را از مقام خویش بزیر آرند و او را بخشونت بیان و زیان زبان بیازارند چون این خبر گوشزد سپهدار شد محمدحسین خان خلج را که نیابت

با مشت و چوب

حکومت داشت برای بازپرس سبب این شورش و خمود نیران این فتنه بمسجد فرستاد بعد از رسیدن
محمد حسین خان در آن هنگامه و جلوس بمجلس امام جمعه هنوز سخنی نکرده بود که احمد میرزا سر برداشت و با
محمد حسین خان از در مناقشه و مفاحشه بیرون شد و چوبی که در دست داشت بر سر او فرود آورد و اشرار را
حکم بقتل او داد و اینوقت امام جمعه را نیروی دفع و منع نماند و اشرار در آمده محمد حسین خان را با تیغ
و تفنگ زخمی چند بزدند و او خویشتن را با تکیه مسجد در انداخت از پس آن امام جمعه برخاست و محمد حسین خان را
از تکیه برآورده بسرای یکتن از خویشان خود برده بمداوا پرداخت و روز دیگر سپهدار کس فرستاده او را
بدار الاماره آورد و از پس دو روز دیگر رخت از جهان بدر برد و احمد میرزا که قتل محمد حسین خان را علت
غائی بود با میرزا عبد الحسین و محمد علیخان و ابراهیم خان دفع سپهدار را در نهانی مواضعه نهادند و گروهی از
اشرار را انجمن کرده اظهار کلمهٔ عصیان نمود و سپهدار حسن آقای سرهنگ را با جماعتی از سربازان و گروهی از
غلامان بدفع او فرستاد و احمد میرزا را چون قوت مقاتلت نبود با زن و فرزند و برادر و پیوند اموال خود را
حمل داده بمسجد جمعه گریخت و در آنجا پناهنده گشت و سربازان بسرای او در رفتند و خانه او را با خاک
پست کردند اما امام جمعه که با احمد میرزا و اتباعش از دیرباز خاطری صافی نداشت او را جا ندادند لاجرم از آنجا
بیرون شده بخانه میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر اعلی الله مقامه پناهنده گشت و در
آنجا انجمنی فراهم ساخته همه روزه از راه و بیراه تا حوالی میدان شاه میتاخت و اگر از پیوستگان سپهدار
کسی را بدست میکرد در رنجه و شکنجه میساخت سپهدار فرمود تا سربازان و توپچیان دفع ایشان را میان استوار
کرده بگشادن توپ و تفنگ از بام و در اشرار را تا بمسجد باز پس بردند و این هنگام میرزا عبد الحسین
و همچنان میرزا ابو القاسم نیز طغیان خویش را آشکار ساخته با احمد میرزا پیوسته شدند سپهدار چون این بدید
آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر و امام جمعه و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی را که از اجله علما
و بزرگان بلد بودند بمنزل خویش دعوت کرده با ایشان سخن در انداخت و گفت جهال این بلده از خشم
شاهنشاه و کیفر گناه بیخبرند و من از این ترسانم که چون آتشی افروخته شود تر و خشک باهم سوخته گردد ایشان
گفتند ما چندانکه زندگانی داریم شکر نعمت پادشاه اسلام را نتوانیم گذاشت و این جماعت اشرار را محارب
و واجب القتل شناخته ایم و خطی بر این جمله نگاشته خاتم بر نهادند و بدست سپهدار داده
مراجعت بمساکن خویش نمودند و آقا سید اسد الله بعد از مراجعت چندانکه برادر خود میرزا زین العابدین را
از حفظ و حراست اشرار منع فرمود پذیرفتار نگشت لاجرم سر خویش گرفت و با اتباع خود از شهر
اصفهان بیرون شده راه عتبات برداشت و از آنطرف سپهدار تفنگچی جرقویه و ماربین و برخوار را
احضار فرمود و حاجی کلبعلی خان لنبانی و علی اکبر خان و میرزا هادی و آقا محمد رحیم و حاجی محمد رضا و آقا قاسم
مشهور بصراف نیز با مردم خود حاضر شدند محمد علیخان بنزدیک میرزا عبد الحسین گریخت و ابراهیم خان
گرفتار شد بالجمله سپهدار مردم خود را بدفع مخالفین برگماشت از آنسوی میرزا عبد الحسین و احمد میرزا
نیز حسین نیک آبادی و زین العابدین و حاجی محسن و جمعی دیگر از سران اشرار را باتفاق مردم خود

کرقریب

مقاتلهٔ مردم سپهدار با اشرار اصفهان و قتل شیخعلی خان سرهنگ

که قریب سه هزار تن بودند ساخته جنگ ساخت و بکار سنگر پرداخت و از یکجانب حمله برده برج جهان نما را هدف گلوله نمود سپهدار چون این بدید خویشتن ببرج جهان نما آمده حکم داد تا بتوپ و تفنگ اشرار را دفع دادند و هاشم و زین العابدین و حسن و حسین نیکابادی و چند تن دیگر از آن گروه را با گلوله توپ پست کردند هنگام غروب آفتاب اشرار پشت با جنگ کرده طریق فرار را شتاب گرفتند این بود تا روز هیجدهم محرم دیگر باره سپهدار حکم داد تا شیخعلی خان سرهنگ باتفاق حاجی بیک نایب و جماعتی از لشکر دو عراده توپ برداشته از کوچه عباس آباد راه برگرفتند و علی اکبر خان و میرزا هادی و حاجی محمد رضا نیز از قفای ایشان رهسپار گشتند و آقا نوروزعلی و آقا محمد رحیم و آقا محمد باقر لر با گروهی از تفنگچیان بکوچه شمس آباد در آمدند و هر سنگر که اشرار در هر کوچه استوار داشتند بگرفتند تا بخانه میرزا عبدالحسین رسیدند و آنخانه را نیز بیورش فرو گرفتند و شیخعلی خان ببام خانه صعود کرده شیپور نصرت بلند آوازه کرد در اینجا گلوله از جانب اشرار بر مقتل برادر حاجی محمد رضا آمد و بر جای سرد گشت تفنگچیان محمد رضا خان بحمل جسد او پرداختند و جماعت سربازان از بهر نهب و غارت پر و تاختند شیخعلی خان با سی تن سرباز در خانه میرزا عبدالحسین بجای ماند از آنسوی چون این خبر گوشزد میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید محمد باقر شد و میرزا عبدالحسین و احمد میرزا را در پناه خویش میداشت اینکار بر وی صعب افتاد گفت آنانکه بخانه کسی بی اجازت در شوند بحکم شریعت واجب القتل اند و دفع ایشان فرض باشد آنگاه پسر خود آقا جان را با احمد میرزا و میرزا ابوالقاسم و جماعتی از تفنگچیان بید آباد از بهر مدافعه بسرای میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان بیکناگاه از چهار سوی آنخانه در آمده شیخعلی خان و مردم او را هدف گلوله ساختند و او را با چند تن سربازان بقتل آوردند و دیگر مردم او را دستگیر نموده بمسجد حاجی سید محمد باقر نزدیک میرزا زین العابدین بردند چون کار بدینجا انجامید سپهدار پرده از راز برگرفت و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت شاهنشاه ایران بفرمود تا فوج سیلاخوری و سوار باجلان و بختیاری و سید محسن خان با افواج فیروزکوهی و تفنگچی سورسته و عبدالقادر خان شکی با جماعتی از سوار و رضا قلیخان افشار و رستم خان دنبلی از سواره و پیاده طریق اصفهان گرفتند و اسد خان یوزباشی که با غلامان خود از فارس باز بتاخت هم برحسب حکم در اصفهان رحل اقامت انداخت و هم درینوقت آقا سید اسدالله که درین فتنه بعزم سفر عتبات عالیات بیرون شتافته بود برحسب خواستاری اولیای دولت از گلپایگان مراجعت باصفهان فرمود و چندانکه خواست این مناطحت را بمصالحت انجام دهد کار بر مراد نرفت و از آن آمد شدن و گفتن و شنیدن چون روزی چند بگذشت اشرار ساز و برگ خود را بنظام کردند و بر عدت و عدد بیفزودند و سنگرها استوار بستند روز شانزدهم شهر صفر نیران گیر و دار افروخته گشت و سپهدار حکم داد تا ولیخان سرهنگ با فوج سیلاخوری باتفاق ابوالحسن بیک نایب یک عراده توپ برداشته از راه خیابان راه برگرفت و ابوالفتح خان با فوج سربندی از دنبال او برفت و سید محسن خان با فوج فیروزکوهی و حاجی صادق بیک نایب بطرف قصر شمس آباد رهسپار گشت و توپ و تفنگچی نیز با خود ببرد بالجمله آتش حرب افروخته گشت و این جنگ

بر لشکریان بنهایت صعب افتاد چه از پس دیوارها و خانها اشرار را سنگرها و متقبها بود و گلوله چون باران بهار
باریدن داشت و لشکر را از میان خیابان بر اینهمه سنگر عبور میرفت با اینهمه بیم نکردند و راه برگرفتند و
از گرد و دود و روز روشن را شب تاریک آوردند و تا میان خیابان که از چهار سوی راه داشت برسیدند
و سی تن از اشرار را بکشتند و سنگری استوار ببستند و درین جنگ از فوج ولیخان یکتن مقتول و شش تن مجروح
گشت و ابوالفتح خان سرهنگ با فوج سربندی درین جنگ جلادتی بسزا نمود و اما سید محسن خان با فوج فیروز
کوهی بجانب قصر شمس آباد حمله برد و در برابر قصر سنگری کرده هفت ساعت بازار کارزار گرمی داشت
و جمعی از اشرار بزخم توپ و تفنگ ناچیز شد سپهدار چون خبر بشنید پسر خود آقا سردار و برادر خود رضا
قلیخان را فرستاده حکم یورش نوشت و بدیشان سپرد بعد از رسیدن ایشان حاجی صادق بیک نایب
بگشادن توپ حکم داد و سید محسن خان بیورش فرمان کرد سربازان همدست یورش بردند و اشرار را
تاب درنگ نماند و خود را از بام و در بزیر انداخته فرار کردند و سربازان قصر شمس آباد را فرو گرفتند
سپهدار سید محسن خان را تشریف فرستاد و سربازان را عطا بداد روز هفدهم شهر صفر امام جمعه احمد
نامی را که از سران اشرار بود گرفته باتفاق ملا هاشم ملازم خود بنزدیک سپهدار فرستاد و حکم رفت
تا او را بدهان توپ بسته آتش در زدند و روز دیگر ولیخان سرهنگ را با اشرار جنگی صعب پیش آمد و
پسرش در میدان جنگ زخم گلوله تفنگ یافت هیچ بدان ننگریست و قدم استوار کرده سی و دو تن
از اشرار را عرضه هلاک و دمار داشت و یک حمله دیگر افکنده شش تن مقتول و شش کس را جراحت کرد پس
یکباره آن جماعت هزیمت شدند و چند پنجاه تن مجروح و مطروح را برداشته بنزدیک میرزا عبدالحسین بردند
لاجرم میرزا عبدالحسین و احمد میرزا و برادرانش هراسناک شده جماعتی از علما را نزدیک سپهدار بشفاعت
برانگیختند تا بعد از حصول اطمینان طریق طاعت سپرند چون مسئول ایشان باجابت مقرون شد چنان
دانسته شد که لشکریان از کار جنگ و حزم غافل افتاده اند پس اشرار را متفق ساخته ناگاه بر سر سنگرها بتاختند
نخستین از سنگر ولیخان سربازان جنبش کرده چهار تن را با گلوله سنگ افکندند اما بجانب میدان شاه چنان
بتاختند و رزم بساختند که بیم آن بود میدان را از سربازان پرداخته کنند سپهدار آقا سردار و
رضا قلیخان را بتقویت لشکر بمیدان فرستاد و گروهی را با بام فراشخانه برگماشت تا بجنگ درآمدند
و هشت تن را بکشتند و جمعی را جراحت کردند و هزیمت دادند و از قفای ایشان تا کنار پیدا باد برفتند
و چند سنگر ایشان را بگرفتند روز دیگر که نوزدهم شهر صفر و شب اربعین بود سپهدار حکم داد که آن
شبانروز را رزم ندهند و تفنگی نگشایند احمد میرزا حشمت آن شب و روز را پشت پای زد و این مهلت را
فرصتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب ناگاه با جمعی از مردم بر سر سنگر ولیخان تاختن آورد و جنگ
بپیوست از سربازان یکتن مقتول و سه تن مجروح ساخت اما لشکریان لختی بهم برآمدند و بررده شدند
و قدم استوار کرده پانزده کس را بکشتند و بقیة السیف را هزیمت دادند و از طرف شمس آباد نیز
سید محسن خان رزمی مردانه بساخت و جماعتی را بخاک هلاک درانداخت و روز دیگر که اربعین بود امام جمعه

حیلت ساختن اشرار اصفهان در طلبیدن مهلت

برمنبر

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بر منبر برآمد و مردم را خطاب کرد که هر کس پیرو این اشرار باشد در دنیا عرضهٔ شمشیر آبدار و در عقبی ساکن
دار البوار خواهد گشت کفران نعمت پادشاه اسلام را بر خاطر منهید و خاک این شهر را بر باد مدهید از
آن سوی میرزا عبد الحسین چون این بشنید علمی سبز بر بام مسجد حاجی سید محمد باقر افراشته کرد و در میان
مردم شهرت ساخت که این جنگ جهاد است و از بلده و بلوک نیز گروه گروه بمدد او برسیدند پس مردم
خود را از بهر جنگ بساخت و از بامداد بر سر سنگر ولیخان و سید محسن خان بتاخت اما قلی بیک یاور
توپچیان را فرمان کرد تا دهان توپها را بگشادند و سربازان بباریدن گلوله درآمدند بعد از گیر و دار فراوان
اشرار فرار جستند و بعضی مجروح و برخی مطروح بودند در این هنگام احمد میرزا و میرزا عبد الحسین دانستند که
از این پس طریق نجات مسدود است و فردا گرفتار دشمن خواهند شد شبا هنگام بنزدیک آقا محمد مهدی
مجتهد رفتند و از وی طریق سلامت جستند آقا محمد مهدی گفت نزدیک سپهدار جای شفاعت نگذاشته اید
اکنون دل بران نهاده اید که بدین نیرنگ مرا آلوده اتفاق خویش کنید و من بدینکار رسم در نخواهم کرد
در پایان امر ایشان برفتند و از در ضراعت آقا سید اسد الله را نیز حاضر آن انجمن ساختند و پایان مغلظه
سخن بران نهادند که پنج روزه مهلت یافته کار سفر خود را ساخته کنند و در ملازمت خدمت آقا سید اسد الله
روانه دار الخلافه شوند و بشفاعت او عفو گناه جویند پس آقا محمد مهدی بنزدیک سپهدار آمده زبان بشفاعت
باز داشت و سپهدار برای آنکه مردمان کمتر کشته شوند بدین سخن رضا داد و در خاطر داشت که اگر در میان
شهر اشرار را دستگیر نخواهد بعد از غلبه بر ایشان هر یک به پیغوله خواهند گریخت بهتر آنست که همگروه چون
از شهر بیرون شده طریق بیابان گیرند کس فرستاده ایشان را چنانکه یکتن بیرون نشود دستگیر سازند بجمله
پنج روزه مهلت نهاد و حاجی کیکاوس میرزای شاهزاده را باتفاق آقا محمد مهدی بنزدیک ایشان فرستاد
که اگر این سخن را از در صدق میرانید مردم را از گرد خود پراکنده کنید و خود باشید و با آقا سید اسد الله
کوچ دهید چون ایشان را طریق سلامت از همه سوی مسدود بود بدین امر رضا دادند و مردم را پراکنده نمودند
و خود در مسجد بماندند اما محمد علیخان عبا و عمامه شیخ الاسلام را گرفته بپوشید و بصورت او برآمده خود را
بمسجد جمعه رسانید و پناهنده گشت و امام جمعه او را بنزدیک سپهدار فرستاد و میرزا مرتضی نیز شمشیر و قرآن
حمایل کرده خویشتن بحضرت سپهدار آمد و جنایتش معفو گشت اما میرزا عبد الحسین و احمد میرزا و میرزا محمد علی
و میرزا ابو القاسم و سایر اشرار آهنگ دار الخلافه نمودند آقا سید اسد الله نیز برای آنکه خون مسلمانان بسبیل
هدر نشود ناچار با ایشان بیرون شد و میرزا محمد حسن پسر ملا علی نوری نیز با ایشان کوچ داد و از اصفهان
بمنزل گز تاختند و از آنجا راه مورچه خورت گرفتند از آنسوی سپهدار چون دانست که دست اشرار
از شهر و پس دیوارهای خانها و سنگرها کوتاه شد جمعی از لشکریان را بگرفتن ایشان مامور نمود و حاجی کیکاوس میرزا
که در اصفهان از بهر ضبط تیول و سیورغال خود جای داشت تقدیم خدمت را از در طلب بیرون شد
و بسرداری لشکر کمر استوار کرد و از شهر بیرون تاخته تا مورچه خورت عنان زنان برفت وقتی برسید
که آن جماعت از برای کوچ دادن حمل اثقال بسیج دادند بجمله از گرد راه جنگ به پیوست احمد میرزا و میرزا عبد الحسین

شفاعت آقا محمد مهدی مجتهد اشرار اصفهان را و خاتمه کار ایشان

باجماعتی از در جدال درآمدند و چند تن در میانه پایمال هلاک و دمار گشت در اینوقت توپخانه از دنبال برسید
و دولتیان توپها گشاده کشتن مردم اصفهان را دیگر مجال درنگ نماند و هر کس را اسبی رهوار بود طریق فرار برداشت
عبدالقادرخان از دنبال هزیمت شدگان بتاخت و لشکریان در اسر و نهب مشغول شدند و بسیار کس از اشرار را
دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشیدند کیکاوس میرزا در میانه از غایت غضب رعایت ادب نکرد و از
آقا سید اسدالله اسب و سلب بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد و
دست بگردن بربست و سر و روی میرزا محمدحسن را با چوب و سیلی درهم شکست و استر سواری و بنه و
آغروق او را مضبوط ساخت بالجمله بر عارف و عامی رحم نیاورد و استرحام و استشفاع هیچکس را نشنود پس اموال
منهوبه را حمل داد و بستگان را با کنده و زنجیر بشهر آورد اما سپهدار هر یک از اشرار را باندازه گناه کیفر کرد
آنگاه با شاهزاده کیکاوس میرزا فرمود که کارداران دولت در کسر حشمت علما خاصه آقا سید اسدالله هرگز فرمان
نکنند و این جسارت که از شما رفته نیکو نیفتاده و حکم داد که بنه و آغروق علما را بحضرت ایشان مسترد سازد
و عذر این جسارت و جنایت بازجوید مع القصه از میان آن حربگاه احمد میرزا و برادرانش فرار کرده بدارالامان
قم پناه جستند و در آنجا پسرهای محمدحسین خان خلج بخون پدر یکشب در صحن مقدس ایشان را هدف گلوله
نمودند و پسر حیدر میرزا برادر بزرگ احمد میرزا در میانه مقتول شد اما میرزا عبدالحسین از آن غوغا باراضی
کاشان گریخت و روزی چند در قریه قمصر پنهان میزیست و از آنجا بکاشان رفته بجوار آقا سید مهدی
پسر حاجی سید محمدتقی پشت مشهدی آمد آقا سید مهدی گفت حقوق پادشاه اسلام بر ما بسیار است و گناه
گروه دولت او را نتوانیم داد و تو را که بجوار من شتافته نیز زحمت نمیرسانم سر خویش گیر و بهر جا که خواهی
راه بردار و از سوی کارداران دولت تفرس کردند که میرزا عبدالحسین در اراضی کاشان جای دارد
فرمان کردند تا میرزا فضل الله نوری حاکم قم که این هنگام وزیر نظام لقب دارد از قم بکاشان شتافت
و بفحص حال او استوار گشت میرزا عبدالحسین چون این بدانست دیگر باره راه اصفهان برگرفت و تا قریه
دهنو برفت و در خانه علی نام که هم ملازم او بود فرود شد و از زحمت راه بیاسود و آسوده بخفت در
اینوقت علی صورت حال را نگاشته بنزدیکان سپهدار فرستاد که اینک میرزا عبدالحسین مولای من در سرای
من خفته است کس بفرستید و او را ماخوذ دارید و در پاداش این خدمت مرا نعمت دهید و اگر گناهی
در ملازمت او کرده ام معفو دارید سپهدار چون این بشنید رضاقلیخان برادر خود را با جماعتی از سواران بفرستاد
تا او را گرفته و دست بگردن بسته بشهر آوردند سپهدار او را در حبس خانه باز داشت و صورت حال را
بکارداران دولت نگاشت و پس از روزی چند منشور قتل او برسید اینوقت سپهدار بزرگان شهر را
انجمن ساخته آن منشور برخواند و حکم داد تا میرزا عبدالحسین را رشته در گردن انداخته خبه کردند و جسد او را
از دارالاماره بیرون افکندند و از پس قتل او کار اصفهان انتظام شد

گرفتاری میرزا عبدالحسین و قتل او

### سفر کردن شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله باراضی بختیاری و دفع اشرار ایشان

از پس آنکه بفرموده خانلر میرزای احتشام الدوله باقرخان و اسدخان حکومت بختیاری یافتند یکباره دست جور

التماس

و تعدی از آستین بر آوردند و بر استرحام و استغاثت هیچکس نگران نشدند چنانکه یکشب اسدخان بقبیلهٔ
عبدالوند شبیخون برد و بسیار کس از مردان ایشان را خون بریخت و اموال آنجماعت را بنهب و غارت
برگرفت و زنان و دختران را اسیر کرد و هفت تن از دختران را خود مهر دوشیزگی برداشت و زنان را بملازمان
خویش گذاشت و همچنان وقتی قریه را بمعرض غارت در آورد و بعد از اعمال شنیعه و افعال قبیحه فروج چند تن از زنان را
با سر کارد از بن بر آورد و برشته در کشیده برای مفاخرت از گردن اسب خویش در آویخت و دیگر
چنان افتاد که وقتی چند تن از سربازان سیلاخور را بدست کرده بر درخت ببست و هدف گلوله ساخت و دیگر
افراسیاب خان باجلان چنان در عصیان و طغیان استوار بود که برادر خویش را بسوء ظن و اندیشهٔ خطا
از هر دو چشم نابینا ساخت لاجرم احتشام الدوله دفع ایشان را تصمیم عزم داده نخستین افراسیاب خان و
قاسمخان باجلان و علی محمد خان بختیاری را بحسن تدبیر حاضر شهر ساخته هر سه تن را مأخوذ داشت و در کنده
و زنجیر کشید آنگاه برای نظم قبایل ممسنی و ند بختیاری و زلقی و طایفهٔ سرلک تا چمن فتح آباد براند خسرو خان
سرلک که در آن اراضی بجلادت شناختهٔ مردمان بود احتشام الدوله را آن مکانت نمی پنداشت که بدو
زیانی تواند کرد چه آن مردم که در لشکرگاه احتشام الدوله بودند بیشتر مردم سیلاخور و بروجرد بودند و هیچکس
نیروی آن نداشت که در ضمیر بدسگال خسرو خان باشد لاجرم خسرو خان بی ترس و باک با پنجاه سوار
ساخته بلشکرگاه احتشام الدوله در آمد و او را دیدار کرده بیکسوی لشکرگاه فرود شد احتشام الدوله با چند تن
از ملازمان خود مواضعه نهاد که چون این کرت خسرو خان بنزدیک من حاضر شود او را مأخوذ دارید و اگر سواران
او از در مقاتلت بیرون شوند ایشان را دفع دهید و روز دیگر چون خسرو خان بسراپردهٔ شاهزاده در آمد
ناگاه بر او در آمدند و مأخوذش داشتند و سواران او چون این بدیدند طریق فرار برداشتند پس او را مغلولاً روانهٔ
دار الخلافه داشت تا مقیم حبس خانهٔ سلطانی شد و از پس آن اسد خان و باقر خان بختیاری را دستگیر
نمود و همچنان خانجان خان را که در قبایل چهار لنگ بختیاری مکانتی تمام داشت و معقل او در قلعهٔ فهره
بود و دفعش واجب افتاد پس احتشام الدوله از چمن علی آباد با دویست سوار و صد تن سرباز و یکعراده توپ
بیرون شده پانزده فرسنگ بتاخت و روز دیگر هنگام بامداد قلعهٔ او را حصار داد و قلعهٔ فهره نیک محکم
بود و خندقی عمیق داشت و از بیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی بنگاهبانی آن روز می برد
بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و هر سه
برج را فرو گرفتند و درین حمله پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بجانب قلعه یورش دادند
و درین یورش جواد خان سرهنگ بزخم گلوله از پای در آمد و هیجده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست
کوشش باز نداشتند و چون مرغان پرنده بر بام و در صعود کردند و قلعه را فرو گرفتند خانجان خان چون این بدید
از جانب دیگر خود را از فراز باره بزیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال
گشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا قلعهٔ او را ویران کردند و گرفتاران را روانهٔ دار الخلافه فرمود و خود به
علی آباد مراجعت کرد درینوقت شاهزاده اردشیر میرزا که مأمور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه

گرفتاری خسرو خان سرلک

برسید و احتشام الدوله را دیدار کرده بعد از سه روز طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض احتشام الدوله رسید
که قبیله سنجق چنان شریر و بی باک اند که وقتی باراضی جاپلق دست یافته بقریه در رفتند و چهل و پنج تن مرد
و زن را در ران دیه گردن بزدند و اطفال شیرخواره ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند احتشام الدوله
از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتاب کنان با
هفده تن آنجماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله سنجق بسیج سفر قیشلاق کرده بنه و آغروق را حمل داده
و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی برکاشتند و رایت مقاتلت و مبارزت برافراشتند
احتشام الدوله با آن عدد اندک از هنگام بام تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن مقتول گشت و
همچنان استوار بایستاد و با دوازده سوار تکبیره دوار برآمد تا سوار و سرباز او از قفا برسید پس در حمله نخستین
آنجماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرضه شمشیر ساخت بقیة السیف بقلل جبال شامخه گریختند
و مواشی ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت آنجماعت را در ازای اموال منهوبه مردم

**حکومت عباسقلی خان والی جوانشیر در مشکین و اردبیل**

گلپایگان تسلیم داد و روز نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در اینسال عباسقلی خان والی
جوانشیر پسر زاده ابراهیم خلیل خان قراباغی برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ
یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که باراضی روسیه دست در گریبان است از
دزدان و قاطعان طریق پرداخته کنند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه تا اینوقت ثغور مملکتین را
از راهزنان فتوری فراوان بود بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دار الخلافه راه برگرفت
و در عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود
بزنجان او را آگهی دادند که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله ذمرچلو با یکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و
صف قتال راست کرده درهم افتادند و در میانه بیست و دو تن مقتول گشت عباسقلی خان که از کارداران
دولت بتدمیر ایشان و حبس و بند اسکندرخان پسر شکورخان شاهسیون و شاهمار و برادرانش که از شاهسیون
شکی بودند و حاجی محمد علی که شاهسیون اردبیل بود حکم داشت در اینوقت خطی بپسر جعفرقلیخان قراچورلو
و بزرگان شاهسیون و محمد خان و حسنعلی خان چلبیانلو فرستاد تا لشکری کرده قبیله حاجی خواجه لو را بمعرض
قتل و اسر و نهب درآورند بعد از رسیدن حکم اینجماعت ساز سپاه کرده بر مردم حاجی خواجه لو تاختند و زن
و مرد ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت حال را معروض داشتند
چون حکم بر قتل آنجماعت رفته بود گروهی از صنادید آن اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند تا ایشان را
بجان امان گرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندرخان را
ماخوذ داشته با کنده و زنجیر گسیل تبریز دارند و ایشان پانصد سوار بدفع او برگماشتند اسکندرخان چون
خویشتن را در دهان بلا دید از قراداغ فرار کرده عنان زنان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سید حمزه
رضی الله عنه پناهنده گشت بالجمله عباسقلی خان والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت
و در مشکین فرود شد و در آنجا ملا مؤمن که در شمار فضلا و یکی از سران اشرار بود چنانکه بعد از فوت

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شاهنشاه غازی نام خود را بزر و سیم نقش کرده بود بشرح این کلمات لا اله الا الله مومن شاه هم انشاالله بی‌ور ... روز
گریخته است و در آن اراضی بصورتی دیگرگون برآمد و در میان مردم شیعی مذهب بذکر مصایب حضرت سید
الشهدا حسین بن علی علیه السلام روزگار میگذاشت بعد از سالی مراجعت بقراداغ کرد والی چون این بدانست
او را طلب کرد و گفت من خوی ترا دانسته ام و کردار ترا شنیده ام و با اینهمه گزندت نمیرسانم و گناه گذشته را
مغفور میدارم لکن باید سجلی بنگاری و بسپاری که اگر ازین پس آلوده گناه شوی بدست عوانان من تباه شوی
و دانسته باشی که ازین پس عصیان تو بآب نسیان محو نشود ملا مومن ناچار چنین سجلی رقم کرد و خاتم برزد
و بعد از این واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک بباکویه کالسکه از مردم روس
بکری داشتند و در آن کالسکه هفتصد امپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی بر زیادت است و
بیست و دو هزار منات که هفت هزار و هفتصد تومان ایران است حمل میدادند روز بیست و هفتم شعبان
دوازده سوار بر ایشان تاختند و دو تن قزاق را زخمی ساخته تجار را نیز زحمت فراوان کردند و از ثروت
سلب و عریان نمودند و آن زر و مال را برگرفتند و برفتند چون این قضا در خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه
این تاوان بر دولت روسیه فرود میشد کارداران دولت روسیه از عباسقلی خان والی استمداد همی
جستند و او را بنحو استاری فراوان در فحص این امر همدست میخواستند ازین سوی روز دوم شهر رمضان
این خبر بوالی آوردند و او بی‌توانی شحنه شهر و عس بازار و بازرگانان بلد را حاضر کرده در نهانی مواضعه نهاد
که هرکس درین شهر و ربع و شری زر منات بخرج دهد او را ماخوذ داشته بنزدیک من حاضر سازید از
قضا روز هفتم ماه مبارک سه تن را با منات دستگیر ساخته بنزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیروان
بودند که ده سال ازین پیش از سبیر فرار کردند و بر جبین یکتن که زینل نام داشت نشان سبیر نمایان بود
درینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبعه روسیه بوده اند و هفت تن از قبیله شاهسون و تبعه
ایرانند پس والی بفرمود این سه تن را بزندانخانه باز داشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد تا بنه ایشان را
حمل دادند و ششهزار منات از میان بنه برآمد آنرا بجلالت آقا جان مجتهد و ملک التجار ودیعت کرد تا از بهر صاحب
آن بدارند بعد از بیست روز سادات خامنه تبریز که خداوندان آن زر و مال بودند آگهی یافته بشکیبائی شتافتند
و ازین روی قنسول ناطور حاکم قراباغ و لنکران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه بنزدیک والی
مکاتیب شکرگذاری کردند اما آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد امپریال در زیر جامه پوشیده میداشتند
در شب عید فطر آن زر را برشوت با زندانبان سپردند و فرار کردند عباسقلی خان والی زندانبان را
کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهسون را با گروهی از سواران مامور بداشت از قضا سواران بر دزدان
ظفر یافته دوازده تن را دستگیر نمودند و روز عید اضحی بنزد والی آوردند پس بجانب اردبیل
فرستاد تا در آنجا محبوس باشند درینوقت ملا مومن خطی بدوستان خویش فرستاد که اگر توانند
در عرض راه آن جماعت را از بند ملازمان والی رهائی دهند نگاشته او بدست ملازمان والی افتاده
بنزدیک او آوردند عباسقلی خان ملا مومن را حاضر ساخت و آن خط را بدست او نهاد و بشرط سجلی

سپرده بود حکم داد تا طنابی بگردن او انداخته بکشیدند بعد از الحاح اعیان آن اراضی بشفاعت او را بجان امان داد
و با دزدان بحبس خانه اردبیل فرستاد بعد از این وقایع چنان اراضی قراباغ از دزدان و قاطعان طریق
پرداخته شد که اموال مسروقه چند ساله را سارقین بپای خود حمل میدادند و بصاحبان مال تسلیم میکردند بالجمله دو سال
بدینگونه والی را در آن اراضی حکومت بود و کارداران دولت را از خود راضی میداشت و هم در این سال
چون اهالی دولت روم بسبب طغیان حسنخان سالار و عصیان جماعت بابیه کارداران دولت ایران را
آشفته خاطر میدانستند درویش پاشا را برانگیختند تا اراضی قطور را که جزو ممالک ایران است بتحت فرمان
آورده حافظ و حارس بگماشت و هم در اینسال امپراطور ممالک روسیه نیکولای بصحبت جنرال شلنک
نامه از در ترحیب و تهنیت نگار داده بحضرت شاهنشاه ایران فرستاد و بولکونیک نیز از قبل کنیاز
وارنسوف جانشین قفقاز عریضه تهنیت جلوس شهریار تاجدار را برسانید بعد از تقبیل سده سلطنت
و رخصت مراجعت برحسب فرمان کارداران دولت جواب نامه امپراطور را از در مهر و حفاوت رقم
زدند و منشوری در پاسخ عریضه جانشین قفقاز نیز نگار دادند و جنرال شلنک و بولکونیک مذکور و دیگر را
با صاحبان مناصب که بهمراه ایشان رسیده بودند بخلاع گرانبها و نشانهای گوناگون شادکام و خورسند
ساخته رخصت مراجعت دادند و هم در اینسال میرزا محمد علیخان ناظم الملک مامور بسفر فارس و تقدیم
خدمات شاهزاده بهرام میرزا آمد و قبل از ورود بشهر شیراز شیخ نصرخان را که مدیون او و ماخوذ
شاهزاده بهرام میرزا بود از بهر حکومت بوشهر معین داشت و بخواستاری او بهرام میرزا شیخ نصرخان را
رخصت بیرون شدن فرمود و او این معنی را غنیمتی بزرگ شناخته راه بوشهر برگرفت بعد از ورود میرزا
محمد علیخان و مضای مدتی از روزگار شیخ نصرخان از ارتفاع منال دیوان و ادای دین میرزا محمد علیخان
تقاعد ورزید و چندانکه میرزا محمد علیخان خواست او را دیگر باره حاضر شیراز کند سر در نیاورد
ناچار صورت حال را نگار داده بحضرت دار الخلافه فرستاد و خواستار شد تا برحسب فرمان حکومت
بندر بوشهر با او تفویض یافت پس برادر خود میرزا مهدیخان را بنیابت حکومت مامور بوشهر داشت
و جمعی از چریک تفنگچی با او همراه کرد که سفر بندر کرده شیخ نصرخان را ماخوذ دارد و قلعه بوشهر را مفتوح
سازد شیخ نصرخان چون این قصه بدانست اموال و اثقال خود را بجزیره خارک حمل داد تا اگر مغلوب
شود بدست دشمن ماخوذ نگردد و خود مراجعت کرده ببوشهر آمد و در حفظ و حراست خویش پرداخت
و چند عراده توپ در فراز باستیانی که بحکم حاجی میرزا آقاسی کرده بود منصوب داشت و استوار نشست
از آنسوی چون میرزا مهدیخان ببرازجان رسید داوتراق کرد خواهر میرزا جعفرخان حورموجی بمیان قبیله
درآمده غوغا برداشت که میرزا مهدیخان را در این اراضی چکاره است و او را فتح بوشهر و دفع شیخ
نصرخان بهر چیست و از چپ و راست عبور کرده و اغوا همی برداشت چنانکه سه هزار کس بر او
جمع آمده و بهمگروه بلشکرگاه میرزا مهدیخان حمله افکندند و بباریدن گلوله و ترکتاز دور و نزدیک
مبلغی از اموال لشکریان را بغارت بردند در این وقت محمد حسنخان دشتستانی برسید و ایشان را

ازین گرده

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ازین کردار باز داشت مع القصه باقرخان تنگستانی با هزار تن تفنگچی بمیرزا مهدیخان پیوست و از برازجان
و دشتی نیز جمعی فراهم شده چهار هزار تن تفنگچی بکنار بوشهر انجمن شد و جنگ پیوسته گشت و چهل تن
از مردم باقرخان مجروح و مطروح افتاد چون در لشکرگاه ایشان توپ و توپچی نبود باقرخان کس به
کوهکیلویه فرستاد و از میرزا سلطان محمد خان خواستار شد تا با دو عراده توپ و دو هزار سواره و پیاده دوستی
که در ان اراضی حاضر بود کوچ داده بکنار بوشهر آمد و کار محاصره سخت افتاد درینوقت بالیوز انگلیس که در بوشهر
اقامت داشت بخواستاری شیخ نصرخان از در ضراعت و شفاعت شرحی بحضرت بهرام میرزا معروض نمود
و همچنین شیخ نصرخان خویشتن کس بنزدیک میرزا مهدیخان فرستاد که اگر بکوتی انگلیس در آئی و با قرآن
مجید با من سوگند یاد کنی و مرا مطمئن خاطر فرمائی این لشکر را پراکنده خواهم داشت و خود سفر شیراز خواهم
کرد و از جانب. دیگر چون خبر این جنگ و جوشش گوشزد کارداران دولت ایران شد میرزا محمد علیخان را
منشور فرستادند که شیخ نصرخان را چندین چرا زحمت کنی او پشت با دولت ایران نکرده بلکه از بیم تو خویشتن
داری همی کند او را بحکومت بوشهر بازگذار و لشکر را از مبارزت با او منع فرمای چون میرزا محمد علیخان
از فرمان شاهنشاه آگاه شد بیتوانی برادر خود میرزا مهدیخان را آگهی فرستاد تا مردم خود را کوچ داده
از کنار بوشهر طریق مراجعت گرفت و از قضا اینخبر آنوقت بوشهر رسید که شیخ نصرخان بیچاره وار
گاهی استغاثت بمیرزا مهدیخان می برد و وقتی باستعانت بالیوز روز می گذاشت مع القصه
از آن پس شیخ نصرخان در فرمان برداری کارداران دولت ایران کمر استوار کرد و آسوده خاطر بنشست

## تفویض منصب ولایت عهد بشاهزاده سلطان محمود میرزا

چون پادشاهان بزرگ را از نصب ولیعهدی گزیر نیست و ملک الملوک عجم درینوقت خود هفده و اگر نه
هیجده ساله بود فرزندی برومند نداشت که در خور این مقام ارجمند باشد یکچند از مدت زمان انجام
این امر بمسامحت رفت تا فرزندزاده شهریار تاجدار فتحعلیشاه دختر شاهزاده احمد علی میرزا که یک تن از
بانوان سرای سلطنت بود حامل گشت و بعد از مضای مدت در شب شنبه هفدهم شهر رجب بار بنهاد
و پسری نیکو منظر بزاد و سلطان محمود میرزا نام یافت خردی آثار بزرگی از دیدارش پدیدار بود لاجرم شاهنشاه دل هم درین
در ان بست که ولایت عهد بدو سپارد و ستاره شناسان حضرت روز جمعه هفدهم ذیقعده را برای
تفویض این امر خطیر تعیین دادند و چون زمان برسید میرزا تقی خان امیر نظام که وزارت شاهنشاه داشت
منشیان درگاه را انجمن کرد تا منشور ولایت عهد را بنام شاهزاده رقم کنند و فرمان کرد که ازین زمان
تا آنگاه که باید قرائت این منشور شود مدتی اندک است پس واجب می افتد که باستظهار یکدیگر باشید
و همدست این منشور را نگار دهید منشیان در انجام این امر اظهار عجز و مسکنت کردند از میانه میرزا
سعید خان که اینک منصب وزارت دول خارجه دارد سر برداشت و تقدیم این خدمت را بر ذمت
گذاشت و قرطاس و قلم برگرفت و بر بدیهه منشوری که مشحون بلآلی منثور بود رقم کرد چندان بلیغ بود
که بلاغت نابغه را بلاغ گرفت و چنان فصیح بود که پرده فصاحت سحبان بفصاحت درید بالجمله صبحگاه

جمعه هفدهم ذیقعده برحسب فرمان اعیان دولت در سرای سلطنت انجمن شدند و رده برکشیدند وزرای دول خارجه نیز حاضر گشتند و منشور پادشاه را بختم شاهانه زینت کرده در طبقی جواهرآگین جای دادند میرزا تقی خان امیر نظام آن منشور را از طبق برگرفت و بدست این بنده نهاد تا بر انجماعت قرائت کردم و ایشان ترحیب و ترحیب کردند لکن خدایش کم روزگار آفرید و از پس هفت ماه دیگر در بیست و پنجم جمادی الآخره جان پاکش بغرفات جنان طیران نمود و هم درین سال در شهر صفر بصوابدید میرزا تقی خان فرمان رفت تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بسیار وقت درین کتاب مبارک مرقوم افتاد از دار الخلافه طهران باردبیل کوچ دادند

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنهٔ ایت ئیل ترکی چون هشت ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی برفت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار نوروز سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای برد کارداران دولت این هنگام همه کوشش بر کار خراسان داشتند و از آن سوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدمیر سالار و تسخیر خراسان روز میگذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن مارپیچ رنج می برد اینوقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار و عباسقلی خان سرتیب لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده یک تیر پرتاب دورتر از دروازه ارک سنگری کردند و با سه عراده توپ در آنجا نشیمن ساختند از آن طرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر از خاک بر آوردند و شمخالچی بنشاندند تا لشکر عراقی بسنگر یکدیگر متردد نتوانند بود مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشاخان سرتیب افواج مراغه نیز سنگری کردند و همچنان در پیش روی افواج خوئی و کروسی و همدانی سنگری بر آوردند و دیگر در برابر جعفرقلیخان قراجه داغی و جعفرقلیخان قاجار و افواج قراجه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدرعلیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار مدافعت و منازعت پرداختند در اینوقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که در این بلده بلای غلا بالا گرفته و از قلت غلات و حبوبات سختی کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار باشند یکان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازه‌ها را بگشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند از دو سوی آتش حرب زبانه زدن گرفت لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را هزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند در این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشاخان را دیدار کنند و از بهر اطمینان مردم شهر با او پیمانی بنهند شاهزاده سه روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد و سخن مردم شهر با او راست نیامد و بی نیل مرام مراجعت کرد حسام السلطنه

رسالت حسین پاشاخان از جانب حسام السلطنه بنزدیک سالار

آتش

آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشا خان را فرمان کرد که هم امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر نوقان است از تو میخواهم که مسخر بداری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا چون ستاره شهاب شتاب گرفت و نیم ساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و یکصد و پنجاه تن از تفنگچیان سالار را دستگیر نمود صورت جلادت و سرعت در مبارزت او آویزه گوش ابطال رجال گشت حسام السلطنه دویست تومان زر مسکوک و یکسر اسب و بعضی اشیاء دیگر با او بذل کرد و چهار صد نشان سیم و زر که علامت جلادت بسربازان او خلعت کرد مع القصه بعد از تسخیر سنگرها انبوهی از لشکر شهر بدفع حسین پاشا خان بیرون شدند و از یکسوی محمد ناصر خان سردار با جماعتی از لشکرگاه بمدد حسین پاشا خان رفت و آن شب را در سنگر نوقان بروز آوردند و این جلادت تهییج جرات قواد لشکر و سران سپاه کرد و هر یک جداگانه رزمی دادند و مبارزتی نمودند چنانکه اعیان درگاه سالار را پای اصطبار بلغزید و دلهای ایشان بنهایت ضعیف گشت آقا بابای فراشباشی سالار و بهادر خان جامی و مصطفی قلیخان افشار و بیگلربیگی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان دره جزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته بنزدیک حسام السلطنه رهسپار شوند سالار را از مواضعه ایشان آگاه شد خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت اما اینوقت قوت زیان او نداشت

## فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام السلطنه و گرفتاری سالار و خاتمه کار او

عباسقلی خان دره جزی بسام خان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خونریختن ایمن باشند ابواب این حصار را بر حسام السلطنه مفتوح داریم سام خان ایلخانی بر حسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل پسر خود را بنزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را از این اشفتگی صافی داشت و روز دیگر نیز ایلخانی خویشتن تا دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرده او را مطمئن خاطر ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سام خان ایلخانی و صمصام خان و چراغعلی خان و عباسقلی خان کرد جهان بیگلو و حسین پاشا خان باتفاق تا دروازه شهر برفتند و از آنسوی عباسقلی خان دره جزی و بهادر خان جامی و آقا بابای فراشباشی و کریم داد خان هزاره و اراض خان سرخسی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند نخست از جانبین لختی بخشونت سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه گیر و دار و قتل و اسر این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از گشودن دروازه ها مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که از پس این همه پایمردی و رنجی که از بهر او برده ایم سالار را دست بسته بشما بسپاریم و نام خود را به ننگ آریم بزرگان لشکر گفتند ما حمل این درد و محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار اگر رضا دهد نیکو آنست که بی کلفت خاطر سوار شده طریق حضرت شهریار گیرد و پیکان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و اگر نه بجانب هرات کوچ دهد و یار محمد خان را که والی اراضی مشرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است بشفاعت خویش برانگیزد تا نیز از این داهیه دهیا رهائی یابد سه دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه

برگرد

برگیرد ما زحمت او نخواهیم کرد اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویش و زنان اند با او فرو گذاریم تا شهر
بشهر کوچ دهند و نام دولت ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نکنند که
این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دیوان اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را
تباه کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته تا سران لشکرگاه بدین سخنان
سوگند یاد کردند و نیز کس فرستاده از حسام السلطنه بر تشیید این معاهده سجلی گرفتند آنگاه باتفاق روانه
درگاه حسام السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را بنواخت و نوازش فراوان فرمود و یکشب بداشت
و هر یک را خلعتی درخور بداد و ایشان با شهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر
خویش سودی گمان داشت در این وقت از خوانین خراسان بدگمان شد و رجب مروی نیز با جمعی از
اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگر بار خاطرها را از مصالحت بسوی مناطحت برتافت و دلها را از جانب
مودت و موالات بطرف معادات و مبارات بگردانید بدین بوک و مگر آن روز بپای رفت چون ظلمت
شب جهان را فرو گرفت عباسقلی خان دره‌جزی غلامرضا بیک ملازم خود را بنزدیک چراغعلی خان فرستاده
پیام داد که فردا بامدادان باتفاق صمصام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهر شتاب کنید
تا دروازه نوقان را با شما مسلم دارم لاجرم برحسب حکم حسام السلطنه صبحگاه صمصام خان و چراغعلی خان
تا پای باره شهر برفتند و عباسقلی خان دره‌جزی از زبر باره بزیر آمده ایشان را بشهر درآورد و دروازه
نوقان را تسلیم داد تا چهارصد تن سرباز قرائی درآمد و بر فراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان
سامخان ایلخانی نیز بر کنار دروازه صف راست کرد و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکرگاه
بود بجانب شهر برتافتند و عباسقلی خان دره‌جزی صمصام خان را برداشته از فراز باره بجانب دروازه
خیابان برد که هم آن دروازه را بادی بسپارد سامخان ایلخانی و چراغعلی خان باتفاق آقا باباخان فراشباشی
سالار راه دروازه پائین خیابان گرفت ناگاه رجب مروی با دویست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رجب
آغاز سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام اینک سالار را در رواقی که داشته
چند تن تفنگچی بر او گماشته ام سامخان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته یکطاق نسیج کشمیرش خلعت کرد و
با خود بلشکرگاهش آورده رجب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست
شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز بعد از عید نوروز بود مع القصه صبحگاه
دیگر جمعیتی از مردم شهر از بهر دیدار سامخان ایلخانی بلشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مروی عبور
میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را بدشنام برشمرد و گفت اینک بنزد ایلخانی میروم که اموال
منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مروی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار از مردم
که مال ایشان بدست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک از اینگونه
سخن گوش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت بر آورد و با سرب و بارود انباشته کرد و دهان
پشتو را بزیر زنخ خویش نهاده آتش در زد چنانکه چانه و عارض متفرق گشت چون بانگ تفنگ گوشزد

کشتن رجب مروی خویشتن را

مردم

مردم ایلخانی شد بشتافتند و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند چون این
خبر بشهر رسید بعضی از جوانان بنزدیک او تاخته رشته بر پای او محکم ساختند و کشان‌کشان بشهر برده
یکهفته در کوی و بازار بکشیدند آنگاه که عفن گشت بکنار شهرش انداختند و خورد سگانش ساختند اکنون
بر سر سخن باز گردیم چون لشکریان دروازه نوقان و بالاخیابان را فرو گرفتند و سالار از این قصه آگهی یافت دانست
که دفع اینکار از قوت بازوی او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد زیرا که شهر از چهار سوی محصور سپاه
منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب مروی که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن مقدس
رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن روضه مبارکه گشت رجب مروی چون خاتمت کار
او را بوخامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز
هر یک بجانبی گریختند اینوقت شناختگان آن بقعه شریفه و علمای شهر بمجلس او در رفتند و گفتند خاک
خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبادانیها بآب رسید دیگر درین مکان شریف کمین
ساختن و از نو طرح فتنه انداختن از بهر چیست تو کدام وقت حریم این حرم را از بهر کس مأمن گذاشتی که امروز
راه آن برداشتی با اینکه جماعتی از سربازان شیعی را ازین حضرت بیرون بردی و بضجرت کشتی امروز شرمنده
نیستی که خویشتن را پناهنده میشوی برخیز و سر خویش گیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد بحکم عدل است
و اگر ببخشد اثر در فضل سالار از اصغای این کلمات غضبناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه
برآشفت و گفت بهرزه درائی مکن که هرگز ترا درین درگاه پناهی نخواهد بود و از جای جنبش کرد و با علمای
بلد از نزد او بیرون شد امیر اصلانخان با پدر گفت دو شب ازین پیش گفتم پس ازین اقامت ما درین
شهر موجب وخامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست پذیرفته نشد امروز چه توان کرد که روز
ما تاریک و حساب روزگار ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود ازین آستانه
بدر نشویم دست ما را بر بندند و بملازمان حسام السلطنه سپارند و از انسوی حسام السلطنه عبدالعلی خان سرهنگ
توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود بلشکرگاه حمل داد و چراغعلی خان را با چند کس
بطلب سالار فرستاد چراغعلی خان بنزدیک سالار آمد و گفت بیهوده درینجا مباش که تو حشمت
پناهندگان این قبه مبارکه را نگاه نداشتی و امروز بکیفر آن عبارت بدین خسارت در افتادی و چهار سر
اسب کوهی حاضر کرده حسنخان سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلانخان و یزدان بخش میرزا را
برنشانده بلشکرگاه برد و از پس چهار روز حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشان را بمنزل
خود برده باز داشت و جماعتی از لشکریان را بحراست برگماشت اینوقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان
دست از محاصره بداشتند و مردم هر سنگر را پانصد تومان زر مسکوک عطا داد و بشهر مشهد در آمده به
تقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و بشکرانه جبین بر خاک آن آستانه
بسود و چون عمارات ارک مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و بعمارات ارک پرداخت
و عباسقلی خان سرتیپ باکویه را با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگران باشد و مردم شهر را

از آسیب لشکریان محفوظ بدارد افواج خوئی و گروسی و همدانی نیز محکوم امر و نواهی او گشت و بعد از یکماه بفرمود تا سنگرهائی که مردم شهر در سر هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را که برین آتش فتنه دامن همی زدند یک یک را بدست آورده کیفر کرد و هفصد خانوار مروی که درینوقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را سامخان ایلخانی کوچ داده در خبوشان نشیمن فرماید و دویست خانوار را محمد تقیخان قرائی در تربت جای دهد و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

و از انسوی چون شرح اینوقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شاهنشاه ایران همی خواست تا کیفر اعمال سالار را بحبس مؤبد فرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتحعلی شاه داشت او را با تیغ تباه نسازد میرزا تقیخان امیر نظام زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست و قتل او را که شرعی قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت نخست آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی آنکس که حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضهٔ مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضهٔ هلاک و دمار سازد چگونه زنده میگذاری در شریعت احمدی تاخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او فرض باشد از بهر آنکه تو امروز بحکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار هزار تن چاکر اند بلکه سالار از جانب مادر نسب بسلاطین رساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند و هیچیک سالار را برادر دینی شمارند و از خویش با او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جباه میشمارند و اندیشه هیچ گناه را بخاطر نمیگذارند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نه پسندد و دیگر آنکه مردم خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار کس از ایشان بر سر اینکار عرضهٔ هلاک و دمار گشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسران را ندیده انگارند بالجمله شاهنشاه ایران را ازین کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت بعد از رسیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را به امضای این قضا مامور داشت و او عوانان دژخیم را بفرمود تا بخیمه که سالار و برادرش و دو پسر نشیمن داشتند بکشتن برامد و نخستین آستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه ترا طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را ببرد و بجهان دیگرش فرستاد و دیگرباره درامد و دست امیر اصلانخان را بگرفت وی روی با پدر کرد و گفت بسیار گفتم و نپذیرفتی منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی برگاشتی اکنون میدانی مرا کجا میبرند سالار چون اصغای این گفتار کرد از هول و هراس چون کاو خراس فریاد برداشت و دست فرا برده موی زنخ خود را تمام برکند و چنگ بزد

و یکچشم خویش را تیره ساخت مع القصه بعد از آنکه میر اصلانخان سالار را نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و
یزدان بخش میرزا زنده گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر
دیگر سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی که او را از سبزوار بدار الخلافه بردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه
نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت آنگاه شاهنشاه ایران هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان
رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند بنوال نعمتی شادمانه ساخت و شاهزاده سلطان مراد میرزا را این
هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع عنایت کرد و محمد ناصر خان بنشان
الماس مفتخر گشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عباسقلی خان و صمصام خان و تیمور پاشا نشان سرتیپی فوج
قاسمخان سرتیپ حمایل سرتیپی گرفت محمد ابراهیم خان سرهنگ و حیدر علیخان سرهنگ بنشان سرهنگی
مفتخر شدند و سامخان ایلخانی مورد الطاف خسروانه آمد و بنشان مرصع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان و
اعیان خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات را برحسب فرمان شاهنشاه الله قلی خان مکری به
خراسان آورد و اینوقت حسام السلطنه برحسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قزوین و فوج
ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر لشکریان را سواره و پیاده با توپخانه گسیل دار الخلافه نمود و چراغعلی خان را
نیز رخصت مراجعت داد و او بعد از ورود بدار الخلافه قوللر آقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت

ذکر فتنهٔ آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از جمله علما بود و پیرو
طریقت شیخ احمد احسائی و قانون صدر الدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تاویل احادیث
با فقهای عصر خالی از بینونتی نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام
همراه بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف نمودم علمای عصر از این کلمات متعجب با او از در مبارات بیرون نمیشدند
چه او در راسخی بنهایت و زهادتی بکمال و فضیلتی بسزا بود و کتب مؤلفات او در نزد فضلا مکانتی تمام داشت
اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجاة داشت و در طلب جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه
میجست از خدمت پدر بدار الخلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق مصاحبت سپرد و فتح بابی
بدست نکرد و در پایان امر بجانب میرزا علی محمد باب شتاب گرفت و از داعیان شریعت او گشت و دیگر باره
بدار الخلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود و لاجرم از دار الخلافه بیرون
شد و تا بلده یزد برفت بعد از ورود بیزد چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز برگرفت و اظهار دعوت را
آغاز کرد و روزی چند با آقا خان نایب الحکومه طریق مبارزت و مناجزت سپرد و هم از این فتنه و فسادکاری
برمراد نرفت پس بتوانی آهنگ فارس کرد و نخستین ببلده فسا درآمد و مردم را بکیش باب خواندن گرفت
و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت فارس معزول شده در دار الخلافه طهران جای داشت
و فیروز میرزای نصرة الدوله که بجای برادر حکومت فارس یافت هنوز بشیراز درنیامده بود و رتق و فتق مملکت
بعهده کفایت میرزا فضل الله نصیر الملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت بالجمله بزرگان ف

بنصیر الملک مکتوبی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه فرو نمی گذارد
نصیر الملک خطّی بدو نوشت که از مانند تو مردی دانا این کردارها پذیرفته نیست بتوانی ترک این اندیشه گفته
بنزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بگوئیم و بشنویم و خوش بخیزیم و بغنویم آقا سید یحیی در جواب او
رقم کرد که این سخنان گزافه و بهتان است چرا این اکاذیب را استوار میداری و با چون من دوستی و هموا
ری میکاری هم اکنون بنزدیک تو سفر خواهم کرد و این ترّهات را هدر خواهم داد نصیر الملک بدین کلمات
آسوده خاطر شد و روزی چند بر نگذشت که دیگرباره از فسا بدو خبر آوردند که چه آسوده نشسته اینک
پانصد تن مرد از جان گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنهٔ بزرگ حادث خواهد شد نصیر الملک
این هنگامه بدانست و بتجدید نامه پرداخت و از نو رسولی بسوی او گسیل ساخت وقتی فرستادهٔ او برسید
که سید یحیی از فسا بآهنگ نیریز بیرون شده یک نیمه راه را درنوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم عجل

ورود آقا سید یحیی در نیریز

و شتاب راه می برید بالجمله فرستادهٔ نصیر الملک را وقتی تنها داد و او را بی نیل مرام باز فرستاد و از قضا
این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال
مبارک گرفتند گروهی فریفتهٔ او شده از در عقیدت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع
زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند بالجمله سید یحیی بیکسوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود
در قلعهٔ خرابی فرود شد و بعمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و نیز روی دل مردم نیریز بسوی او
بود زین العابدین خان چون این بدید دو هزار تن از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلدهٔ نیریز بخویشتن داری
پرداخت و صورت حال را بنصیر الملک نگاشت هم در کرّت سیم نصیر الملک بدو نوشت که از بهر چه دوست
داشته که آتشی برافروزی و خویشتن را بسوزی از آن پیش که این آتش خورد و بزرگ شود و جهان را فرو گیرد
بزلال خرد فرونشان و بنزدیک من شتاب گیر چون کتاب نصیر الملک بدو رسید در جواب نوشت
که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنافرمانی دولت سر بر آورده اند غریب نیست که چون
ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند اگر خواهی گروهی بجانب من فرست تا بتوانند مرا از
این جا برهانند و تندرست بشیراز برسانند این بگفت و رسول نصیر الملک را باز فرستاد و هم در آن شب
ساخته جنگ شده چون ظلمت جهان را فرو گرفت بر زین العابدین خان شبیخون آورد و اصحاب او صیحه

شبیخون زدن آقا سید یحیی بر زین العابدین خان و قتل علی عسکر خان

کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد و زن نهادند و علی عسکر خان برادر
مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرضهٔ تیغ تیز ساختند و سه تن
پسران علی عسکر خان را دستگیر ساخته اسیر وار ببردند زین العابدین خان بزحمت فراوان از میان آن گیرودار فرار
کرده و دوازده فرسنگ بگریخت و از آنجا خطی چند بر زبر هم نهاده برافزود [illegible] بسیاری فروغ
در صورت حال را انگار داده بنزدیک نصیر الملک فرستاد اما از آن سوی از پس این فتح مردم نیریز
همگروه بنزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند اموال و اثقال علی عسکر خان و زین العابدین
خان نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را عدّتی و قوّتی تازه بدست شد مرد جنگی از دو هزار تن افزون

آماده

آماده ساخت درینوقت فیروز میرزای نصرة الدوله که از دارالخلافه طریق فارس می سپرد چهار منزل ازین
سوی شیراز این خبر را بدو پذیره بردند و شاهزاده بتوانی خطی چند نگاشته بدست مسرعی سبک سیر
بشیراز فرستاد که بصوابدید نصیر الملک مهرعلیخان نوری دیوان بیگی فارس که این هنگام ملقب بشجاع
الملک است باتفاق مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج قدیم و جدید قراگوزلو بیرون شوند و سید یحیی را
دفع دهند بعد از رسیدن فرستاده شاهزاده بشیراز نصیر الملک مهرعلیخان را با صد سوار بیرون فرستاد
و بزین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و بمهرعلیخان
پیوندد و مصطفی قلیخان قراگوزلو را از قفای او با سرباز و دو عراده توپ و قورخانه لایق بیرون فرستاد
و این هر سه لشکر در عرض راه با هم پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند از قضا یکروز که سید یحیی خیمه
که از زین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعه خویش افراخته داشت و اصحاب او با تیغهای کشیده
در برابر او بر صف بودند و چشم و گوش بر خطاب او میداشتند و سید یحیی سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ
خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در بیم نشوید که چون من فرمان کنم توپ گشاده نشود و گلوله تفنگ
بخداوند آن بازگردد و درین سخن بود که از دور گرد لشکر پدیدار شد مهرعلیخان و مصطفی قلیخان و توپچیان برسیدند
و از گرد راه گلوله توپی بسوی خیمه سید یحیی رها دادند و آن بر ستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در
کنار خیمه بپرد و خیمه بر سر سید یحیی فرود آمد مکشوف افتاد که گلوله توپ بفرمان سید یحیی نیست اما لشکریان
هنگام ورود ازین بر زیادت جنگ را پسندیده نداشتند و در آنجا فرود شده لشکرگاه کردند و بکار لشکر
پرداختند و از آنسوی سید یحیی چون توپ را بی فرمان یافت بمیان قلعه شتافت و اطراف بروج و جدران را
استوار کرد و مدت پنج روز هر دو لشکر نگران یکدیگر بودند و درین ایام مصطفی قلیخان چندانکه برسل و رسایل رنج برد که این

مقاتله سید یحیی با لشکریان و خاتمه کار او

جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت بپای برد مفید نیفتاد و شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذپاره ها
رقم کرده از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این ادعیه شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد آنگاه
سیصد تن از آن جماعت از بهر شبیخون مواضعه کردند و برخی با تیغهای کشیده و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه
بیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکرگاه نهادند و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و چنان بلشکر
داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند دران رزمگاه یکصد و پنجاه تن
از ایشان مقتول گشت بامدادان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذپاره ها بکاری
نباشد و سپر گلوله توپ و تفنگ نشود و با اینهمه جلادت از لشکریان چهار تن بر زیادت نکشتند و پنج تن را بر
افزون جراحت نکردند بالجمله سید یحیی بفرمود تا هم دران شب کشتگان را از پس دیوار قلعه بخاک سپردند
تا سپاه دشمن عدد ایشان نداند و دل قوی نکنند اما مردم نیریز چون کذب سید یحیی را معاینه کردند حیلتی
او را باز داشتند یک دو روز و از کنار او فرار کرده بجاهای خویش همی شدند چون سه روز ازین واقعه
سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون شتاب گرفتند و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهرعلیخان
و مصطفی قلیخان بکار در آمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دهان توپها و تفنگها را بجانب ایشان بگشودند

آن جماعت را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ کرده روی بقلعه نهادند و از آنسوی چون شاهزاده فیروز میرزا وارد شیراز شد ویلیخان سیلاخوری را با فوجی که در تحت فرمان او بود بدفع لشکر بیرون فرستاد ولکن قبل از رسیدن ویلیخان چون سید یحیی وخامت عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود بدانست سر مداهنه و مهاونه پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد چندانکه سید یحیی صحبت او را بسلامت نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معدودی که هنوز بجای بودند پراکنده ساخت و آسوده خاطر بمنزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدیدار او نیاز برد و از قفای او یک نماز جماعت بجا بگذاشت آنگاه گفت شما را که در نیریز از ملک خویشتن خانه ایست صواب آنست که شب در سرای خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون این به بینند یکباره از جنگ و جوش بنشینند و هرکس بکار خویش درآید و ازین فتنه بیاسایند سید یحیی طوعا او کرها گفتار او را پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکرخان و جماعتی دیگر از محبوسین که بعد از بیرون شدن سید یحیی از قلعه رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضه تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او مهرعلیخان و مصطفی قلیخان دو پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده با کنده و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله بر پسرهای او ببخشود و ایشان را بحفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را بمعرض عقاب درآورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله بشکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیکی رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قراول برو بگماشته روانه طهرانش داشت و حکومت بندر ابوشهر را میرزا حسنعلی خان دریابیکی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود دشتستان و اراضی تابعه آن را نیز بعهده کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان برحسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر برگرفت چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصر خان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانواده او پوشیده یکباره در قلع قبایل خواهند کوشید و ازینمعنی سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت استوار بایستاد و بعمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در دوراندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب افتد از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسید او را از درآمدن بشهر دفع داد میرزا حسنعلی خان از بیرون شهر او تراق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی که در تحت فرمان او بود مامور فرمود تا با توپخانه و قورخانه بدانجانب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و بدانست اینکار جز بکشش و یورش و نهب و غارت راست نخواهد شد چنان صواب شمرد که آتش در خشک و تر زند و مجرم را با منقاد یکدست کیفر کند پس مکتوبی ببازرگانان و تبعه

دول

دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانم که نخستین بحکم عهدنامه متبعه دول متحابه با اموال و اثقال ازین شهر یکسوی شوند و سکنه این بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم برزنند که بعد از فتح این حصار هر کس عرضه هلاک و دمار شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز مانند برق خرمن سوز درین شهر درآید از باز پرس کس نهراسد و دوست از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر در بردند و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خورد و بزرگ افتاد و شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشاران را حاضر نموده آن زر که از بهر عمال دیوان بر زبر هم نهاده بود از ایشان ماخوذ داشت و با زن و فرزند و خویش و پیوند و احمال و اثقال بر زورقها در رفته بادبان برکشید و کشتیها براند روز دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار او آگهی دادند و او را پذیره شده بحشمت تمام بشهر درآوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و برزن و فراز برج و باره نگاهبانان برگماشت و آن بلده را انتظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حال را معروض کارداران دولت نمود شاهنشاه ایران در پاداش این نیکوخدمتی او را بمنصب میرپنجگی و حمایل مفتخر و شادخاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کهکیلویه و آن اراضی داشته اند و در کمال استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوما مشهور است چون جلادتی بسزا داشت و حکمرانان فارس را مکانتی بواجب نمیگذاشت در اول شباب او را از حکومت کهکیلویه دفع دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهرخان معتمد الدوله روز همی شمرد و چون نوبت حکومت فارس بشاهزاده بهرام میرزا رسید و محمد کریمخان قاجار در کوه کیلویه فرمانگذار شد امور آن اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که انتظار چنین روز داشت چون این خبر باز دانست بر اسبی رهوار برنشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و بحصانت حصارها و رزانت معقلها پرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی و پیوند با مشایخ اعراب مستظهر گشت و سر بخودسری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت مترددین دقیقه فرونگذاشت این بود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در دیوان ثانی صابی و سحبان است و در میدان همسر پسر دستان برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم گلپایگان و خوانسار و فریدن و چهارمحال چنانکه بدان اشارت شد از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل پیرانوند و سکوند و دیگر طوایف را ماخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دار الخلافه فرمود و از لرستان بدزفول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام بداشت و مردم فتنه جوی را

دستگیر نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد و چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمانخان سهام الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با پنجهزار تن سواره و پیاده و شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را انتظام کنند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانی رامهرمز و بهبهان و فلاحیه و چعب را ارتفاع دهد بالجمله سلیمانخان با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود نیز با او پیوسته شود و بعد از رسیدن سلیمانخان سهام الدوله برامهرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را مکانتی لایق ننهادند و چنان نمودند که چندانکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم او را از خویش راضی نداریم نخستین دفع او باید کرد آنگاه از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سهام الدوله لشکر خویش را ساخته جنگ کرده نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم ملا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از دو جانب جبل رودی عظیم میگذرد که بی کشتی و مراکب بحری آنرا عبره نتوان کرد سهام الدوله در یکفرسنگی آن قلعه لشکرگاه کرد چون در آن محال این خبر سمر گشت نخستین شیخ حاکم و حداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبدالله خان که هر یک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه سهام الدوله براندند و در آنجا اتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور تا دو فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار دادند چون اینخبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب رسول فرستاد و هر یک را بلغت عرب با خط خویش کتابی کرد و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید داد و رزانت رویت و حسن تدبیر شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرد و اول کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود بحضرت وی آمد و بر اطاعت شاهزاده بیعت داد و از جامه خانه وی خلعتی چند ماخوذ داشته بمیان مشایخ

**مقاتله سهام الدوله با میرزا قوام الدین و مشایخ عرب**

اعراب بازگشت نمود و هر یک را به تشریفی جداگانه بنواخت و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتفاریق بمساکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میرزا قوام کناره جستند لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز با استنکاف میورزیدند سهام الدوله چون این بدانست بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سواران بر اثر آنجماعت برفت و در عرض راه حداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشانرا با کنده و سلاسل بشوشتر برده در قلعه سلاسل باز داشتند و بعد از یک ماه روانه دارالخلافه نمود و چون هنوز در تدمیر میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او از کارداران دولت فرمان نداشت سهام الدوله را مأمور بتوقف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود و این هنگام چون در امر میرزا قوام الدین فترتی عارض گشت میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بر وی تعرضی آورد و گفت این زر و مال که از رعیت ماخوذ میداری صواب آنست که بنزدیک فرمانگذار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در خانه خود بشرط حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چریک پراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره کنی

کنی میرزا قوام الدین که بجلادت و شجاعت خویش مغرور بود و سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان باعداد کار بسیج میداشت این بود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه چم ملا فرمان کرد پس سهام الدوله نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بشکست میرزا قوام الدین چون این بدید با لشکری انبوه بمدد پسر از قلعه بزیر آمد و با میرزا رضا بپیوست از ینسوی سهام الدوله برحسب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون نمود و از اول شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد تن مرد دلاور از آب عبره داد و با اینکه جمعی در آب بجهان دیگر مشتاب کرفتند لشکر بدان ننگریست و از رود بدان سوی شده بکنار قلعه آمدند و قلعه کیان نیز بمدافعت کمر به بستند و نه تن از لشکریان را بزخم کلوله از پای درانداختند و بیست و دو کس را مجروح ساختند با این همه سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بحکم یورش قلعه را فروکرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده توپ کوچک از آنجا بدست کردند و توپی بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در آنجا بجای بود و حملش در آن هنگام صعب مینمود بفرمان شاهزاده خرد درهم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از حربگاه به قلعه بهبهان کریخت و میرزا رضای پسرش میان قبایل ممسنی فرار کرد لاجرم برحسب فرمان شاهزاده سهام الدوله غضنفر خان را که با میرزا قوام الدین خصمی داشت بحکومت آن محال بازگذاشت و خود طریق قلعه بهبهان برداشت و چهار ماه آن قلعه را حصار داد در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند بلکه گرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله همداستان گشتند و ازین روی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاد و از زخم کلوله توپ و تخریب قلعه درهم شد و با چند تن از مردم شهر مواضعه نهاده نیمشبی با جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیر آمده طریق فرار برداشت و در چهار فرسنگی بهبهان بقلعه گل و گلاب کریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بجانب قلعه گل و گلاب شتاب گرفت و آن قلعه را بمحاصره انداخت از قضا مراد علی که یکتن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قاید حرسه قلعه بود بمیان قبایل ممسنی سفر کرده این هنگام مراجعت مینمود و در عرض راه چند تن از سواران سپاه او را دیدار کردند و مأخوذ داشته بنزدیک سهام الدوله آوردند سهام الدوله او را خطاب کرد که فتح گل و گلاب ترا از عقاب و نکال رهائی تواند داد و اگر نه ترک سر بگوی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد دو کس فرستاد تا اهل و عشیرت او را بلشکرگاه آورده بشرط گروگان باز داشت و خود بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید او نیمشبی میرزا سلطان محمد خان را با گروهی از تفنگچیان و دو عراده توپ و پانصد تن سوار جرار بجانب قلعه گل فرستاد و مراد علی بی‌توانی در بگشاد و لشکریان بی کلفت خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعه گل بحصن گلاب کریخت و درینوقت شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانگذار فارس بود عباسقلی خان سردار لاریجانی را مأمور بنظم بهبهان و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از ینسوی چون از قلعه گل آب بقلعه گلاب باید رفت چون سه روز

فتح قلعه گل و گلاب و خاتمه کار میرزا قوام الدین

میرزا قوام الدین در قلعهٔ کلاب روز بروز بی آب ماند ناچار از قلعه بزیر آمده با دو تن از مردم خود پیاده از قلل
شامخه و شوامخ جبال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی او را دستگیر ساختند و
بنزدیک نصرة الدوله گسیل داشتند چون این خبر بنصرة الدوله آوردند از در دوراندیشی علی سلطان قراگوزلو را
با جماعتی از سرباز و دو عراده توپ تا میان قبایل ممسنی باستقبال او بیرون فرستاد تا مبادا اشرار قبایل
او را از بند رهائی دهند و دیگر بار فتنه آغازد لاجرم او را مغلولا بشیراز آوردند و صورت حال را معروض
حضرت دار الخلافه داشتند و از آنسوی بعد از فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعهٔ گل و کلاب سهام الدوله آن اراضی را
بعهدهٔ کفایت عباسقلی خان گذاشته خود طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نواخت
و نوازش شاهزاده گشت و ازین پس چنان بحسن رویت و ظهور جلادت مملکت خوزستان و لرستان را
شاهزاده بنظام داشت که کس از آن پیش نشان نداد و چون این معنی در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف
افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و او را از بهر حکومت دار الخلافه طلب داشت چنانکه
در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور بردند که سفر گلپایگان
و خوانسار کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجانب گلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را از
اشرار بپرداخت و از آنجا سفر چاپلق کرده و ایلخان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانه
اصفهان نمود و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات
عالیات میرفت چنانکه بدان اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت باصفهان داد
و خود باز بروجرد شد و هم درینسال حکومت گلپایگان و خوانسار برحسب فرمان شاهنشاه ایران او را تفویض گشت
و حاجی رحمن را که از منسوبان حاجی ملا اسد الله مجتهد بود در بروجرد موروث فقهای بزرگ میگشت ماخوذ
داشته به تبریز فرستاد تا در آنجا مقیم باشد و خود سفر نیزار و خلجستان نموده در شکارگاه نیزار بتقبیل سدهٔ
سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت و بعد از رخصت انصراف قلاع مردم سرلک را که در حوالی محلات بنیان
کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و مامنی بود همه را با خاک پست کرد و از آنجا بعزیمت تاختن برده چند
قلعه از جماعت بختیاری ویران نمود آنگاه مراجعت ببروجرد فرمود و از مردم توانا یکفوج سرباز جدید گزیده ساخته
بنظام بداشت و هم درینسال شاهنشاه ایران برای زیارت سدهٔ سنیه و تقبیل عتبهٔ عالیه حضرت معصومه
بضعهٔ موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دار الامان قم فرمود و ایوان قبهٔ مقدسه را که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی
فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و بانجام نرفت بفرمود تا بپای بردند و چندانکه بایست از بذل زر دریغ
نداشت و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران او است بحضرت شاهنشاه
تقرب جست و بخواستاری او حمل رعایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب پادشاهی
از راه نیزار و ساوه رهسپار آمد و شاهنشاه ایران بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود و هم درینسال عباسقلیخان
لاریجانی که حکومت بهبهان داشت چنانکه بدان اشارت شد میرزا قوام الدین را محبوسا بشیراز فرستاد
و فیروز میرزای نصرة الدوله او را گسیل طهران ساخته بیست و دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت
و همچنان

سفر کردن احتشام الدوله ببعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی

حبس میرزا قوام الدین در طهران

# شرح سلطنت وجهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

وهمچنان محمد باقرخان نوئی که از جماعت الوار پشت کوه است با عباسقلی خان طریق عصیان سپرده و در پشت کوه باستظهار قلعه که حصانتی بکمال داشت عباسقلی خان را مکانتی نمیگذاشت لاجرم عباسقلی خان گروهی از سربازان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشت کوه حصار دادند و بقوت یورش آن قلعه را گرفته او را مغلولاً تا بهبهان آوردند و بمعرض عقاب و نکال باز داشته شد و هم درینسال محمد امین خان والی خیوق آتا نیاز محرم را که یکتن از مقربان حضرتش بود بسفارت ایران مامور داشت و او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دارالخلافه گشت و روز بیست و یکم تقبیل سده سلطنت حاصل نمود و چند سر اسب و چند بهله قوش که از خان خیوق آورده بود پیشکش کشید و عریضه او را نیز پیش داشت و هم درینسال شاهزاده طهماسب میرزای موید الدوله که فرمانگذار مملکت کرمان بود عبدالله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو و ملایری وتویسرکانی ولشکر جیان زری و سیستانی وافشار بنظم گرمسیر و بلده بمپور مامور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد و عبدالله خان بدانجانب کوچ داده آن اراضی را بانتظام کرد و قلعه ایرندگان را از تحت تصرف محمد علیخان بلوچ بیرون کرده بمحمد خان سپرد و از پس آن محمد علیخان از در ضراعت دوستمحمد خان عم خود را بشفاعت برانگیخت و موید الدوله برحسب فرمان کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته ملتزم خدمت گشت و هم درینسال مجار جنرال سرهنری بوطون که در ایران مشهور بطنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دارالخلافه رخت بجهان دیگر برد و او از مردم اسکاتلند است و هم درینسال سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج و میرزا عبدالباقی متولی باشی برحسب فرمان راه خراسان برداشته بیستم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند لاجرم حسام السلطنه برحسب فرمان قراولخانهای شهر مشهد را بنیان کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم درینسال سلیمانخان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمد تقی خان جوانشیر بجای مرتضی قلیخان حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضاخان قاجار دولو بحکومت اردبیل ممتاز شد و محمد حسنخان نوری کاربرداز مشکین آمد و قاسمخان چاپچی باشی حکومت قراچه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و محمدعلی خان ماکوئی منصب میرپنجی گرفت و هم درینسال شفیع خان نایب اول اجودان باشی مامور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در انجا مقیم باشد و هم درینسال برحسب فرمان پادشاه ایران در دارالخلافه طهران در هر معبری و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز برگماشتند تا شب و روز در انجا اقامت کرده نگران وارد و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و برحسب فرمان نیز در تبریز بنیان قراولخانها نمودند

رسیدن سفیر خان خوارزم

نظم بلوچستان بحکم موید الدوله

نیابت شفیع خان تعیین

بنیان قراولخانه در ایران

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه در سال یکهزار و دویست و شصت و هفت هجرت نبوی

چون یکهزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء والتحیه سپری شد مطابق سنه تنکوزئیل ترکیه از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه خلد الله سلطانه بآئین فریدون و جم جشن

# جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

[...]وزی بپای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تلید و طریف بر وضیع و شریف فرمان کرد که شاهزاده
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدس دست باز نگیرند کیفری
بسزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید سامخان ایلخانی و عباسقلی خان جهان بیگلو که منصب میرپنجگی داشت
باعداد کار پرداخت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دار الخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی و شقاقی
و سواره شاهسون و پیرانوند و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حسام السلطنه
نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند برنهادند تا بسرخس کس خبر باز نبرد آنگاه از شهر مشهد
خیمه بیرون زد و لشکر را کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی بنهایت صعب است و از کوه
مزدوران تا اراضی شوریق که چهار فرسنگ است موردی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق خرابی
شور زمینیست مع القصه حسام السلطنه تا شوریق براند و در آنجا بنه و آغروق و احمال و اثقال را از قفا بداشت و
سه عراده توپ و جماعتی از لشکر را بجای گذاشت تا حراست بنه و آغروق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجهزار
و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود
ایلغار کنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه بریدند آنگاه که روز برآمد و آفتاب تافت لشکریان از
سورت گرمی با حرارت حرکت همدست شده بسیار کس را از پای درآورد چنانکه از شدت عطش بروی
درافتادند شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارگیرها حمل داده براندند و معدودی از سربازان که در کنار گز و خار
بیابان از رنج خستگی پناه جسته بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله حسام السلطنه
با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر بدو فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده
از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در آن روز یکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه
بلده اسیر کرده بلشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن اراضی آگهی داشتند بتاختند و هزار
نفر شتر براندند و روز دیگر باتفاق سوار تیموری و سرحدی تا ارض شیرتپه که دو منزل از آنسوی سرخس است
ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا مزدوران و آق دربند براندند و هر کس بهره و نصیبه خویش برگرفت و چون
از این نهب و غارت هول و هربی بزرگ در خاطر ترکمانان افتاد حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق
سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس یک تیر پرتاب پیش نماند ترکمانان پیاده و سواره گروه گروه از شهر
بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداخته سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده در ظاهر
سرخس اتراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد در این وقت مکشوف افتاد که محمد امین خان فرمانگذار
خوارزم با سپاهی رزمجوی سفر مرو کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از
اینسوی بزرگان سرخس نیز بحضرت شاهزاده آمده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر ذمت نهادند که هرگز پیرامون
عصیان نگردند و در اراضی خراسان دست بنهب و غارت نگشایند لاجرم حسام السلطنه از در دوراندیشی و
اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز پس آمد و در آنجا توقفی فرمود و بزرگان
سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگرباره آهنگ
سرخس کند

سرخس کند پس کس برو فرستاده از خان خیوق طلب مدد کردند و او دو هزار سوار بمدد ایشان گسیل داشت
و سواران او تا نزدیک لشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران مافی که طلایه لشکر بودند با ایشان
بازخوردند و رزم به پیوستند زمانی دراز برنیامد که سواران مافی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه
رسید حسام السلطنه گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد ولکن چندانکه شتافتند گرد سواران ترکمان را
نیافتند و ازین واقعه سپاه خوارزم و لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه همدست و هم پشت همه روزه در
اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و گاه گاه لشکریان را اسیر میگرفتند حسام السلطنه ناچار از آنجا کوچ داده تا
اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرد و از آنسوی خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ
برکوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضعه نهاد و پنجهزار سوار از مردم
خوارزم و مرو و سرخس گزیده ساخت و فرمان داد تا باراضی تربت تاختن برده دو قلعه محکم مفتوح ساختند
و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال بیرون بردند ازینطرف چون خبر ورود ترکمان در محال مشهد گوشزد
حسام السلطنه شد سامخان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج را با فوج تربتی و ترشیزی و دو هزار سوار و شش عراده
توپ بیرون فرستاد و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات دو روزه ایلغار کنان برفتند وقتی
برسیدند که ترکمانان با اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس می‌شتافتند لشکریان
از گرد راه اسب بزدند و سر راه بر ترکمانان تنگ ببستند لختی از هر دو سوی کار بمقاتلت برفت تا گاه ترکمانان
گرد توپ و سه باز را بدیدند که هم اکنون از راه در میرسند از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت
با جنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران باز داشتند با لشکریان بدین قدر قناعت نکردند
و از دنبال ایشان برفتند و از آنجماعت سیصد تن اسیر و چهارصد سر اسب بگرفتند و اسیران ترکمان را
برداشته بلشکرگاه آمدند بر زیادت ازین جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند در
شعاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند و هفته بیش یا کم مردم تربت و اهالی سرجام بمیان
درختستانها رفته یک یک و دو دو و اسب و مرد گرفته بمراتع خویش بازمیشدند بعد ازین فتح خان خوارزم بجانب
خیوق کوچ داد و مردم سرخس را دهشتی عظیم بگرفت چنانکه یکباره از آن بلده بیرون شده پانزده فرسنگ
براندند و در شوره‌کال رحل اقامت انداختند و از آنجا بسیار کس را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند و خواستار
شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی برایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بدارد و حسام السلطنه
پوزش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلی خان دره‌جزی را بحکومت آنجماعت فرستاد و بعد از رسیدن
عباسقلی خان بشوره‌کال مردم سرخس آسوده خاطر شدند و یک نیمه با سرخس مراجعت کردند و نیم دیگر در
شوره‌کال حط رحال دادند عباسقلی خان نیز مدت سه ماه در شوره‌کال رتق و فتق امور آنجماعت را بر ذمت
داشت ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسقلی خان از در صدق و صفا نبودند لاجرم آنگاه که حسام
السلطنه مراجعت بمشهد مقدس نمود با میر احمدخان جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روز می
گذاشت در نهانی مواضعه کردند که سر بطغیان برآورند و عباسقلی خان را دستگیر سازند عباسقلی خان بحبس

مامور شدن چراغعلی خان زنگنه به نیابت حکومت اصفهان

و فراست اندیشهٔ ایشان را باز دانست و بسیجگاهی بدست آورده شکار کردن و نخچیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس عنان باز نکشید از پس او مردم سرخس سر بشوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز نداشتند و هم در اینسال غلامحسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و برحسب فرمان چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی مامور نظم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد ایشان نیابت حکومت اصفهان فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از اعوان سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته با کنده و زنجیر گسیل دار الخلافه داشت و همچنان کریم اروجنی را که مردی راهزن بود و در اروجن حصنی حصین و معقلی متین داشت مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود و پس ماخوذ داشته بند بر نهاد آنگاه محمدرضا خان نایب چهارمحال را حکم داد تا با هزار تن تفنگچی قلعهٔ او را حصار داد و مردم اروجن که هیچوقت از شر او ایمن نبودند نیز مدد کردند تا بغلبه قلعهٔ او را فرو گرفتند در میانه چند کس مجروح و مقروح افتاد بالجمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بتمامت ماخوذ داشته با کنده و زنجیر باصفهان آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاهنشاه منصور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم آن اراضی را از زحمت آن جماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزا خان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری نمیتوانستند دفع ایشان بر چراغعلی خان واجب گشت پس ابوالقاسم خان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و نجفقلی سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا نجف آباد براند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته با ما پیوسته شو و خود باستعجال تا چهارمحال برفت در آنجا آقا محمد کندمانی با پسر خود جعفرقلی و بیست تن از خویشاوندان او حاضر شدند لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بودند چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان فرصتی بدست کرده آن جماعت را بتمامت بگرفت و با کنده و زنجیر باصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزا خان چون رسیدن او را اصغا نمود بتجهیز کار خویش پرداخت و در قلعهٔ خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت که اگر تو را از من دهشتی است نخستین پسر خود را نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان برحسب حکم پسر را بدو فرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود کوچ دهم میهمان علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعهٔ او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود بقلعهٔ او از در مهربانی و ملاطفت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد برج و باره این قلعه را پست کن تا نگویند سر طغیان و عصیان داری علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در مخاصمت بیرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزا خان گرد او را میان بستند او را نیز قلعه و معقلی نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند بر نهادند و باصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب با هم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام ائمه اثنی عشر را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دادند

که وقتی

که وقتی بر شورند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی را بر آن جماعت تاخته ایشان را دستگیر
نمود و علمای بلد را حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداختند و هیچ فتوری در عقاید ایشان نتوانستند کرد
لاجرم فتوی بر قتل آن جماعت راندند و عوانان دیوان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول
ساختند و دیگر زین العابدین رئیس مهیار از مشهدی علی که حب ریاست مهیار داشت بیمناک شد که
مبادا دیوانیان خدمت مهیار را با او تفویض دارند پس مشهدی علی را بخانه خویش دعوت کرده او را
خفه کرد آنگاه سرش برگرفت و تنش را با خاک سپرد چون چراغعلی خان این معنی را مکشوف داشت زین العابدین را
بدست پسران مشهدی علی سپرد تا بکیفر پدر خون او را هدر کنند پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که
قاتل پدر را بتوانند کشت لاجرم دختر مشهدی علی و زن او پیش تاخته نخست زین العابدین را با طناب خفه کردند
آنگاه سرش را ببریدند و تنش را با خاک راه افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش بر حسب فرمان شاهنشاه
ایران در جنب عمارت هفت دست اصفهان بنیان خانهٔ رفیع و وسیع کرد و آن را بر زاینده رود اشراف
داد و همچنان پل خاجو را که نزدیک بانهدام و انمحا بود عمارت کرد و هم در این سال رضاقلیخان ناظم مدرسهٔ
دار الفنون که در فنون نظم و نثر بلاغتی بکمال داشت مامور بسفارت خوارزم گشت و بر حسب فرمان
شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الآخره از دار الخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت و آتانیاز

سفارت رضاقلی خان لله باشی بخوارزم

محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش ذکر او رفت با وی همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب و سهل
مسالک را در نوشته بیست و چهارم جمادی الآخره وارد استرآباد شد و پس از شانزده روز اقامت
طبل رحیل بزد و باتفاق قرا خان آتابای ترکمان و چندتن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه توانستند
بود راه برداشت و از لب رود گرگان آب و آذوقهٔ بیست منزل راه را که همه بیابان بی گیاه و سیاه بود
حمل داده دهم شهر رجب کوچ داد و سلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت آتانیاز محرم لختی از پیش
براند و در قراقلاع منزل بساخت و بکار میزبانی پرداخت اما از آنسوی چون محمد امین خان والی خوارزم هفته
قبل از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرده و از رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم و تعیین
منزل و تقدیم پذیرهٔ او فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا سرکرده سواران قزلباش در غرهٔ شعبان
باستقبال رضاقلیخان در قراقلاع برسید و از آنجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده
در آمدند و بصوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ و
عمارت محمد رحیم خان فرود آوردند و ملا محشار هراتی مهماندار او گشت و هم در این وقت از قبل خان خوقند
خدایار خان بسفارت خیوق برسید و چون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز مانند رضاقلیخان
اقامت خیوق را اختیار کرد و از طرف دیگر چنان افتاد که نورمهدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا که بسفارت
روم رفته بود و از سلطان روم انفیه دانی مرصع بجواهر ثمین با میر بخارا می برد بدست غلامان والی
خوارزم اسیر شد او را نیز بخیوق آورده باز داشتند اگرچه نسب محمد امین خان و امیر نصرالله هر دو به
اوزبک خان منتهی میشود لکن در میان ایشان کار بمقاتلت و مبارزت میرود و هر یک آهنگ دیگرا تا

همی خواند چنانکه خان خوارزم رعیت خود را بخاری نام نهاده کنایت از آنکه این قوم جاری فرمان بردار منند مع
القصه رضا قلیخان متوقف خیوق گشت و اسیران ایران در آن بلده بسیار بودند و حسن خبوشانی که چهار سال
اسیر بود و صید محمد توره او را بغلامی داشت و نام خود را پرویز میرزا نهاده خویشتن را پسر شاهنشاه
تاجدار فتحعلی شاه میخواند رضا قلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت پرده او را چاک زد و
کذب او را از پرده بیرون انداخت بالجمله چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت
دهند تا بشهر خیوق در آمده یکدیگر را دیدار کنند و اگر پدری و برادری دارند دریابند چون روز عید
صیام پیش آمد و اسیران بشهر در آمدند و از ورود سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس بنزدیک
رضا قلیخان شتافتند و از تعب و زحمت اسیری بنالیدند چنان شد که بیم آن میرفت که اسیران بر مردم
خیوق بشورند چه ایشان بعدد و عدت فزونتر از مردم خیوق نباشند ملا مختار صورت اینحال را
مکتوب کرده بخان خیوق فرستاد و از جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولوی قاجار و جعفرقلی
خان میرپنج قراجه داغی بدینجانب گرگان سفر کرده اند و این حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد لاجرم
بتوانی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال وارد خیوق گشت و روز ورود اسب خود را بکردار سلاطین
زیور کرد و چون پادشاهان ایران تاج زر بر سر بر زد و عاقبت بکیفر این جسارت لشکریان آن سر را با تاج
زر بدار الخلافه حمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور میشود بالجمله روزی چند
رضا قلیخان را با اتانیاز محرم طلب نمود و از هر در سخن کرد و از عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت
رضا قلیخان گفت اینک یکصد و بیست هزار پیاده نظام و صد هزار سوار و یکهزار و دویست عراده توپ
جنگ را ساخته و پرداخته است و همواره دوازده هزار تن سرباز در میدان پیش سرای سلطانی بنظام است
و هر سه ماه این جماعت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان
بگمارند و همچنان در مضافات بلدان ایران قراولخانها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان
در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقشه و مناظره نتوانند سخن کرد
تا بمکاوحت و مناطحت چه رسد و همچنان از ملکات شاهنشاه ایران و معارف آنحضرت لختی براند در این
وقت خان خوارزم گفت من اتانیاز محرم را از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم
و از آنسوی نیز تو بدینجانب بسفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران بگرگان تاختن و از طرفی جنگ
سرخس ساختن بیرون طریق مهر و حفاوت بود رضا قلیخان گفت مردم خوارزم با اینکه شیمت مسلمانی
دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند همانا در بلدی مؤمن و کافر با یمنی زیستن کنند و در شهر شما
مسلمان را اسیر گیرند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که ما خلیفه رسول خدای دانیم
سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافر دانسته اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی
رانده اند رضا قلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود اکنون اگر نادانی چنین سخن
گند شاهنشاه ایرانش کیفر فرماید و علمای ایران نیز رد و منع چنین کس را واجب شمارند با اینهمه
بعید باشد

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته بمعرض بیع و شری در آورند اکنون اگر شاهنشاه ایران را
از خود شاد خاطر خواهی هیچ هدیه بزرگتر از آن نیست که اسیران را بدان حضرت گسیل سازی محمد امین
خان گفت انجام این امر در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را با زر خریده اند
از ادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که عصیان
ورزند و فتنه آغاز نهند بالجمله سخن را بپایان آورد و رضاقلیخان بازجای شد پس از روزی چند او را
تشریفی کرده مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد لاجرم رضاقلیخان روز
پنجشنبه شانزدهم ذیقعده طریق مراجعت برداشت و بیست و پنجم از ارکنج کهنه بیرون شده بغاتقر
آمد و ملا محشار را که همچنان بمیزبانی او می آمد از آنجا مراجعت داد و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل
تومیت آتا رسید مکشوف افتاد که قبایل یموت با محمد ولیخان بیکلربیکی استراباد ساز مقاتلت و مبارزت
طراز داده اند و هزار نفر شتر یموت را جماعت کوکلان پیش رانده و بیست هزار سر گوسفند ایشان را مردم
بیکلربیکی برده اند لاجرم مسالک ترجمه مهالک گشت و معابر تذکره مقابر شد و رضاقلیخان ناچار تا منزل
کسک منار و مشهد مصریان برفت و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه جماعتی از ترکمانان بر ایشان
تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند مردم رضاقلیخان و ملازمان محمد شریف بای فرستاده
خان خیوق و جماعتی از مردم قافله بدافعت برخاسته خویشتن داری همی کردند و آن شب را بپای آوردند
درینوقت قاضی یموت که اصغای این قصه کرده بود برسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس
بنزدیک خواهر قراخان که ضجیع نقد علیخان یموت بود فرستاد و او را آگهی داد با اینکه این هنگام قراخان
بدست بیکلربیکی محبوس بود خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستاده شاهنشاه ایران باز
نداشت و گروهی از سواران یموت را مامور داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده بخانه
او در آوردند روز دیگر رضاقلیخان میرزا علینقی طبیب فوج افشار را که از اسیری خیوق رها ساخته با
خود آورده بود بنزدیک محمد ولیخان بیکلربیکی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد بیکلربیکی قلیچ ن و
قلیچ خان را مامور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه قریب گرگان با ایشان
مرافقت کردند بالجمله رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای و صید احمد نقیب خواجه بخارائی عمزاده امیر
بخارا و صید میران شاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوقندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ
داده بود مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیک و فتح الله و عبدالله از بندر گز طی مسافت کرده
باستراباد درآمدند و از آنجا راه برگرفته هیجدهم شهر محرم وارد دارالخلافه گشتند کارداران دولت
محمد شریف بای رسول خان خوارزم را باتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند
روز رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای تقبیل سده سلطنت کرد و بعضی اشیاء که خان خوارزم
انفاذ حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذرانید و بعد از روزی چند کارداران دولت جواب
مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را گسیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته

بنای سد گرگان بفرمان شاهنشاه ایران

تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و هم در اینسال محمد ولیخان حاکم استراباد برحسب فرمان شاهنشاه بند گرگان را بنیان نهاد و چند ماه روزی هزار مرد مزدور بکار بداشت تا روز بیست وششم شهر شوال آن بنیان را بپایان برده سدی سدید برکشید و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم بامر پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر براورده از بیست و یکم شهر ذی قعده اطراف لشکرگاه را فرو گرفتند و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز پس نشستند و درینوقت چون علوفه و آزوقه در لشکرگاه اندک بود جعفر قلیخان میرپنج با جماعتی از لشکریان بجانب آق قلعه کوچ داد ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بکشش و کوشش مشغول بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگرباره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین بلشکر سیاه بالا یورش بردند مردم لشکر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز بمدد رسیده نه تن از بزرگان ترکمان درین گیرودار گرفتار شد و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده اسب و اسیر فراوان دستگیر ساختند و از پس اینواقعه روز نهم ذیحجه محمد ولیخان و جعفر قلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توب برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و کرت دیگر آنجماعت ناچار شده بجنگ درآمدند و در میان جنگ یکتن از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند و از بنگاه ایشان غلات و حبوبات فراوان بدست لشکریان افتاد و آنگاه محمد ولیخان مراجعت نموده در کنار نهر گرگان و در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم براورده جمعی از قراولان را برگماشت تا اگر از مردم یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف گلوله تفنگ شوند و هم درینسال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و هم درینسال اماموردیخان نیشابوری به پشتوانی قلعه حسین آباد و قلعه توزندجان که دو قلعه متین و حصن حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد اللهقلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را که حارس ارگ آن بلده بودند مامور کرد تا برفتند و قلعهای ایشانرا فرو گرفتند و چهار پسر اماموردیخان را دست بگردن بسته به نیشابور آوردند و دیگر چنان افتاد که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار ترکمان برایشان تاختن کردند محمد باقر بیک شاهسون غلام چاپار که در میان زوار بود اسب خود را جنبش داده بیکسوی شد و از آنجا یکتنه بجانب سواران حمله افکند و از گرد راه سرکرده سواران ترکمان را بزخم گلوله تفنگ از اسب درانداخت ترکمانان چون کر و فر او را نگریستند رزم او را مقرون بصواب نشمردند و دانستند چند کس بدست این سوار مقتول خواهد شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از حمله بازداشته لختی بازپس شدند از قضا دو تن از زایرین که وامانده و غافل بودند از قفای کاروانیان می‌آمدند ترکمانان بدان شتافتند که هر دو تن را اسیر گیرند و بجانب ایشان شتاب گرفتند محمد باقر بیک نیز این

بدید و اسب

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بدیده اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی بسوی ترکانان کشاده داد تا سواران لختی بهم برآمدند محمد باقر بیک را فرصتی بدست شده یکتن از زایران را ردیف خویش ساخته بکنار کاروان رسانید و هم چتوانی عنان برتافت و دیلکنان بر روی سواران ترکان درآمده تفنگی دیگر بکشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته بمیان قافله آورد آنجماعت را بی آسیب بمنزل رسانید و هم درین سال جمعی از زوار که از کرمان بمشهد مقدس می شدند در عرض راه گروهی از بلوچ بدیشان کمین گشادند حاجی بیک تفنگچی که برحسب فرمان

فرستادن طهماسب میرزای مؤیدالدوله لشکر بحکم اولیای دولت بنظم بلوچستان

شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله حارس زوار بود با تفنگچیان خود بجنگ درآمد و مدت شش ساعت بازار مقاتلت و مبارزت رواج داشت در میانه سی تن از جماعت بلوچ و نه تن از تفنگچیان و دو تن از زایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین بسلامت عبور کردند از پس آن مؤیدالدوله خاطر بنظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن نسکن مأمور داشت و امیر اولیاخان چاپی و امیر احمدخان لاشاری که هم باستمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچستان بنزد مؤیدالدوله سفر کرده بودند هم با او کوچ دادند و از لشکریان جعفرقلیخان سرهنگ با سرباز خدابندلو و کریم خان سلطان برادر جعفرقلیخان و عبدالله بیک یاور و محمدتقی خان بمی و محمدتقی خان سرکرده سوار کرمان و سید علیخان و شاه پسندخان و سالار مهدیخان و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از آنجا بجانب اراضی سرباز طی طریق کرده در یکفرسنگی نسکن فرود شد و مکنون خاطر داشت که امیر دزاخان که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی می سپارد دستگیر سازد درین وقت امیر دل مراد که در نهانی با امیر دزاخان موافقت داشت از قلعه نسکن باستقبال آمد و مورد الطاف احمد میرزا شد و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخالفت گرفت و با عدا جنگ و گشادن تفنگ و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریمخان سلطان را باتفاق محمدتقی خان و گروهی از لشکر مأمور ساخت تا بقوت یورش قلعه نسکن را فرو گرفتند و امیر دل مراد را با بیست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست کردند و جماعتی از قلعه گیان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه نسکن احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داد و سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همی خواست تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه درین کار رنج برد مفید نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم بیورش داد توپچیان دهان توپها بگشادند و سرباز خدابندلو و لشکر بمی و نرماشیری و سیستانی و نسالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و سه دیوار از پس یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند لشکریان بدان ننگریستند و از چهار سوی صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات حدید بشکندن گرفتند و قلعه گیان نیز بگشادن تفنگ و شمخال مشغول بودند و سربازان با اینهمه پای سخت کرده از دو دروازه عبور کرده بودند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر دزاخان را دیگر تاب درنگ نماند آتش بارگاه و بنه و خودرا ناکته از مردم خویش از باره بزیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز بدست سربازان مفتوح

شد از پس آن موید الدوله سفر بم و نرماشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقی خان ضابط بمپور و شهدوست خان سرکرده بادی و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین خان ضابط تکس و رشید خان ضابط سرحد و سالار محمد یخان ضابط پشته و تسوج بحضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و عطیت و خلعت یافتند از پس این وقایع عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت موید الدوله بود بر حسب فرمان مراجعت بطهران نمود و از شاهنشاه ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خدابندلو نیز بحسب فرمان او درآمد و هم در ینسال جماعتی از مردم لار آغاز سفاهت کردند و در قلعه بهده که در قله جبلی بنیان شده که ششصد ذراع ارتفاع دارد متحصن شدند فیروز میرزای نصرة الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت جمعی از لشکریان را برگماشت تا بدانجا شده ایشان را حصار دادند و با اینکه در میان لشکر علف و آزوقه چنان تنگیاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار نمودند بالجمله روز بیست و هفتم ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه گیان را کیفر کردند و از پس آن قلعه شهریاری را مسخر داشته با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیر فارس نمود و فضل الله خان میرپنجه و جعفرقلی بیک یاور اول توپخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار سوار از پیش بفرستاد و خود روز هیجدهم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهارصد سوار از دنبال کوچ داده قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را انتظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم در ینسال فرمان رفت تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و باره بندی شایسته نبود چاپارخانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت مسارعت توانند کرد و بر زیادت ازین اگر مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه اسب بکری گیرند و با اسب چاپار طی طریق نمایند و همچنان در اصفهان قراول خانها بساختند و قراول چند بگماشتند تا آشفتگی شهر و پریشان کاریهای اشرار را دفع دهند

فرستادن فیروز میرزای نصرة الدوله لشکر بنظم اراضی لار

## سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدار الخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین را مدام از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان رکاب از اعداد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفری اختیار فرمایند ازین روی شاهنشاه ایران سفر اصفهان را تصمیم عزم داد و روز غره شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد و میرزا تقی خان که وزیر اعظم بود باتفاق میرزا آقاخان اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا [illegible] میقلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه و شاهزاده محمدرضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحب دیوان و محمد حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب

و چند تن

# شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چند تن دیگر از مستوفیان راه برگرفتند و از لشکریان فضلعلی خان بیگلربیگی میرپنج و محمدخان بیگلربیگی میرپنج و فوج ناصریه و فوج گروس و الله وردی خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان با زنبورکخانه و دیگر ملازمان چند که واجب مینمود ملازم رکاب شدند و فرمان شد تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیزخان آجودان باشی بنظم بلده و حفظ ارک طهران قیام نماید و فضلعلی آقای سرتیپ با توپچیان و توپخانه و علیخان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشاخان با افواج سمنانی و دامغانی و حیات قلیخان با فوج گرند و محمدحسن خان با فوج کلهر و مهدیخان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار با فوج ساوجبلاغ و محمدحسن خان سرتیپ با فوج فراهان مامور بتوقف طهران آمدند و فرمان شد که از صوابدید آجودان باشی بیرون نشوند بالجمله شاهنشاه کوچ داده منزل تا منزل قطع مسافت همی فرمود و روز هشتم رجب وارد قزوین گشت علمای بلد و بزرگان شهر پذیره شدند اسکندر میرزا حاکم قزوین باتفاق میرزا موسی وزیر تقدیم خدمت کردند و معروض داشتند که از پیش سدی در سیل قزوین کرده بودند تا از طوفان سیلاب زیانی بشهر نرسد آن سد امروز خراب و مطموس است و بیم آنست که اگر بارانی بزرگ برخیزد یک نیمه ازین شهر دیگرباره بطوفان سیلاب برباد رود شاهنشاه ایران فرمان کرد که آن سد را از روز نخست سدیدتر کنند و هر سیم و زری که بکار رود بجای منال دیوانی بحساب گیرند و روز هیجدهم رجب از قزوین بیرون شده از راه ساوه و سلطان آباد طریق بروجرد برگرفت و چون راه نزدیک شد جلال الدین میرزای پسر خانلر میرزای احتشام الدوله با جماعتی از علمای شهر و بزرگان بلد پذیره شدند و مورد التفات شاهانه آمدند و موکب منصور روز یازدهم شعبان بشهر درآمد اسکندرخان سردار قاجار دولو که حکومت کرمانشاهان داشت در بروجرد حاضر رکاب شد و از بهر رعیت کرمانشاهان و رعایت ایشان سخنی چند بقانون معروض داشت و شاهنشاه دوازده هزار تومان از حمل رعیت کرمانشاهان سبک ساخت و چهارهزار تومان نیز منال دیوان مردم ملایر را تخفیف کرد و نیز میرزا جعفرخان مشیرالدوله که بتحدید سرحد ایران و روم مامور بود از راه برسید و بتقبیل سده سلطنت سرافراز گشت آنگاه مردم خوانسار حاضر شده از محمدباقرخان خوانساری تعدی او دادخواه شدند و از ستم اشراری که با او متحد بودند بنالیدند کارداران دولت جمعی از عوانان را مامور داشتند تا بخوانسار شده پنج تن از اشرار را ماخوذ داشته به بروجرد آوردند تا بهره عقاب و نکال آمدند و محمدباقرخان فرصتی بدست کرده از میانه بیرون گریخت و از آنسوی خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و خوزستان و لرستان داشت چون خبر ورود شاهنشاه را به بروجرد اصغا نمود از خوزستان بقدم عجل و شتاب تا بروجرد شتافت و ملازم رکاب گشت و موکب پادشاهی روز بیست و یکم شعبان از بروجرد راه اصفهان پیش داشت و احتشام الدوله که تا خوانسار ملازمت رکاب داشت رخصت انصراف یافته مراجعت به بروجرد نمود چون خبر وصول شاهنشاه باصفهان پراکنده شد وزیرمختار انگلیس و روس از راه ساوه طریق اصفهان گرفتند و سفیر دولت عثمانی نیز بیست و پنجم شعبان وارد اصفهان شد و شاهنشاه روز پانزدهم رمضان راه باصفهان نزدیک کرد علما و اعیان آن بلده باستقبال پادشاه استعجال کردند

تقدیم خدمت نمودند و چراغعلی خان نایب الحکومه اصفهان نیکو خدمتی کرد و بعضی از اشرار آن شهر را ماخوذ داشته بعوانان پادشاه سپرد تا کیفر گناه خویش معاینه کردند شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله از کرمان وارد شده تقبیل سدّه سلطنت کرد و فیروز میرزای نصرة الدوله حاکم فارس نیز هشتم شوال از شیراز برسید مدار نظم آن بلده روز پنجشنبه سلخ شوال شاهنشاه ایران از اصفهان بیرون شده از اراضی نطنز راه برید و من بنده که برحسب فرمان درین سفر متوقف کاشان بودم تا اراضی نطنز پذیره شدم و زمین خدمت ببوسیدم و بالطاف و اشفاق شاهانه سر مباهات برافراختم علما و اعیان کاشان نیز تا یکمنزل استقبال کردند و حاجی ملا محمد نراقی که امروز اعلم علمای ایران است شاکر ملاطفت شاهنشاه گشت بالجمله روز هشتم ذی قعده موکب منصور در قریه فین کاشان فرود شد و مؤید الدوله را در کاشان تشریف کرده رخصت مراجعت بکرمان فرمود درینوقت میرزا تقی خان امیر نظام در حضرت شاهنشاه بالحاح و ابرام اجازت یافته حکم داد تا میرزا علی پیشخدمت خاصه را سواری چند برداشته بکروس بردند و در آنجا توقف فرمودند و این امر بر خاطر شهریار ناگوار افتاد ازین روی چون جناب میرزا آقاخان اعتماد الدوله صدارت کبری یافت چنانکه مذکور میشود کس فرستاده او را مراجعت داد و در حضرت پادشاهی ملازمت فرمود و روز چهاردهم ذی قعده از کاشان حرکت کرده بدار الامان قم سفر کرد و حکومت قم را بعباس میرزا تفویض فرمود و از آنجا راه طهران برگرفته روز هشتم ذیحجه وارد دار الخلافه گشت ایلچیان روس و انگلیس و فرستادگان دولت عثمانی و رسولان فرمانگذاران دیگر امصار و بلدان و چاکرانی که مأمور بتوقف دار الخلافه بودند چنانکه مذکور شد با تمامت اعیان و اشراف بلد و عموم اهالی نظام و توپخانه و زنبورکخانه بقانون خویش پذیره شدند و از دیدار پادشاه شادخوار گشتند و هریک تقدیم خدمتی کرده بودند برخوردار نعمتی شدند میرزا سعید منشی رسایل خاصه ملقب بمؤتمن الملک گشت و میرزا مصطفی سررشته دار امیر نظام منصب استیفا یافت و ملقب بامین الملک آمد و میرزا عنایت لشکرنویس امین لشکر لقب یافت و حاجی علیخان فراشباشی فرمان یافت که عزل و نصب فراشباشی حکام ممالک محروسه از صلاح و صوابدید او بیرون نباشد

ذکر وفات یار محمد خان افغان در هرات و حکومت صید محمد خان بحکم کارداران ایران

یار محمد خان ظهیر الدوله که در مملکت هرات که از اراضی شرقی خراسان است حکومت داشت در محال سبزوار مریض شد و پس از یکشبانروز بدرود جهان کرد و مردم هرات بیسالار شد و اکابر او را که صید محمد خان نام داشت بحکومت خویش اختیار کردند و از دربار پادشاهی خواستار شدند که حکومت هرات با او تفویض شود و صید محمد خان نیز میرزا بزرگ خان را با پیشکشی لایق روانه درگاه شاهنشاه داشت و مسئول مردم هرات را که در عریضه چند نگار کرده بودند مصحوب او کرد کارداران دولت اگرچه هنوز خوی و خلق او را نسنجیده نداشتند و ندانسته بودند که رتق و فتق هرات را لایق است یا کار بتباهی خواهد کرد با اینهمه ظهیر الدوله پدر او را حفظ حشمت بداشتند و حق خدمت بگذاشتند پس شاهنشاه میرزا احمد خان ناظم دیوانخانه را از بهر تعزیت و تهنیت مأمور بسفر هرات فرمود و اسبی با لگام زر و زین زرین و کاردی مکلل بجواهر ثمین از بهر تشریف

صید محمد خان بدو سپرد و ایالت هرات را منشور کرد و فرمان داد که بعد از ورود بهرات صید محمد خان را در مسند
امارت استوار بدارد و مردم هرات را از الطاف شاهانه در حق او برخوردار کند میرزا احمد خان روز پنجم محرم از
دارالخلافه راه برگرفت اما از آنسوی جماعتی از مردم هرات از کردارهای ناهنجار صید محمد خان رنجیده خاطر شدند
و در نهانی بجانب کهندل خان والی قندهار مکتوب کردند و او را به تسخیر هرات دعوت نمودند کهندل خان

لشکر کشیدن کهندلخان والی قندهار بر سر هرات

نیز دامان طلب و طمع بر میان استوار کرد و لشکر فراهم آورده بجانب هرات کوچ داد و اراضی فراه و سبزوار را
فرو گرفت چون این خبر در مشهد مقدس سمر گشت و قرار کارداران دولت ایران نیز براین بود که هر وقت در
خراسان شرقی که بلخ و هرات و قندهار و خوارزم است فتنه حادث شود و حکام کابل و قندهار و هرات
بخواهند با یکدیگر تعدی کنند حکام خراسان واگرنه کارداران دولت ایران از در زجر و منع برخیزند و ایشان را
از حد خویش بیرون شدن نگذارند درینوقت که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه حکومت خراسان
داشت سامخان ایلخانی زعفرانلو را با هفتصد سوار بهرات فرستاد و عباسقلی خان میرپنج را با سه فوج خراسانی
و شش عراده توپ و هزار سوار فرمان کرد که از مشهد مقدس کوچ دهد و در دو منزلی هرات اوتراق کند و سامخان
ایلخانی را مطیع صلاح و صوابدید باشد اما از آنسوی ایلخانی بشهر هرات درآمد و کهندلخان بعد از فتح فراه و سبزوار
جمعی از تفنگچیان قندهار را بحراست آن اراضی باز داشته خود با فوجی از لشکر جرار تا دو فرسنگی هرات براند
و همه روزه با خراسانی و هراتی صف مقاتلت راست کرد و خاک رزمگاه را با خون مردان جنگ گلرنگ
ساخت ایلخانی چون این بدید بعباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که یکمنزل با هرات نزدیکتر باش و عباسقلی خان
کوچ داده بیکفرسنگی غوریان فرود شد کهندلخان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست
تصرف او را از هرات باز میدارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان
آورد بی توانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دارالخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه
روی برنتافته ام و خویشتن را کهتر چاکری از حضرت علی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این نهضت در تسخیر
هرات برضای کارداران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتم بازجای شتافتم از پس او عباسقلی خان
میرپنج مراجعت بمشهد مقدس نمود و سامخان ایلخانی باتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت
صید محمد خان دست باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیرالممالک نقش زر و سیم گیرد
بنام شاهنشاه ایران مبلغی زر و سیم مسکوک داشته با چند حمل بسته بافتهای کشمیر بصحبت گروهی از صنادید
اعیان و جمعی از بزرگان هرات کسیل درگاه داشت و ایشان هنگام بار عام در پیشگاه پادشاه بر صف
شدند و عریضه صید محمد خان را راقم این حروف بیمن یدالاعلی بعرض رسانیده از حسن طلاقت لسان و
ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم و هم درینسال روز اول ماه رجب در دارالامان قم نوری
از گنبد مطهر بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پدیدار و آشکار بود و چندانکه
چشم قوت دیدار داشت صعود آنرا بجانب آسمان نگران بود و مدت یکساعت بلکه بر زیادت زن و مرد
و صغیر و کبیر بدان امر شگفت نظاره بود و این نخست کرامت از آن مضجع شریف نیست بلکه هر سال چند

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه بپطرزبورغ

کرت بدینگونه معاینه شده است و صد هزار کس را افزون مشاهده رفته و هم در اینسال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم در اینسال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت بسفارت مخصوصه پطرزبرغ مامور شد و بسیج سفر راست کرد شاهنشاه او را یک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبهٔ اول سرتیپی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب اجودان باشی نایب اول سفارت گشت و یحیی خان یاور مترجم شد و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد آنگاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را روز هشتم ذیحجه دیدار کرده و او نیز برسم روز دیگر بازدید نمود و سفیر مخصوص دوازدهم ذیحجه راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد حمزه میرزای حشمة الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد و جنرال قونسول دولت روسیه نیز در تبریز با او مراودتی نمود و سفیر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه برگرفت و برحسب فرمان تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل تن غلام و دویست سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بودند رستم علی خان یوزباشی اعلام ورود او را بسرحد روسیه از پیش براند بالجمله چون رود ارس را عبره کرد یکصد و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن سرباز بفرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند و چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند از اینجا سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سر اسب جنیبت و ده تن غلام و ده فراش با خود برداشت و راه برگرفته بنخجوان راند در اینجا کپیتان و امیر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که اینک خواستار آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان پذیر باشد و علف و آذوقه و نان و خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در پاسخ گفت من در هر شهر افزون از یکشب مهمان حاکم آن بلد نخواهم بود بالجمله در نخجوان یکشب بضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست از خوان خورش باز داشت جامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی دیگر بسلامتی امپراطور روسیه بر قانون ایشان تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده با تبعه سفارت که همه هیجده تن بودند تصمیم عزم داد و از نخجوان با یروان سفر کرد و جنرال لاروف حاکم ایروان باتفاق بلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را گرفته از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان بتماشای اوچ کلیسا سفر کرد دیرسین خلیفه در نزد او فراوان بشکر دولت ایران رطب اللسان آمد از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه با مددوف لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و ششهزار تن سرباز ایشان باوچ کلیسا پناهنده گشتند نایب السلطنه حشمت دین ایشان را نشکست و حکم بتخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را بجان امان داد بشرط آنکه اسلحهٔ جنگ را بگذارند و بگذرند پس ششهزار قبضه تفنگ و دوازده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حربیه بسپردند و بسلامت طریق لشکرگاه مددوف را پیش داشتند مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس برگرفت بعد از ورود تفلیس احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مامور بتوقف تفلیس بود

تا سه فرسنگ

تا سرهنگ پذیره شد و پرنس بهبدوف نایب پرنس و آرنصوف جانشین تفلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال مأمور ساخت و کالسکهٔ خاص جانشین را نیز بیرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده باتفاق پذیره شدگان بشهر درآمد فرباطور که حکومت شهر داشت و للی صاحب که امور خارجهٔ قفقاز مفوض باو بود قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند و در ایوانی که سفیر را نشیمن بود آیینهای بزرگ و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین برآیین نهادند در این وقت چون جانشین بجنگ جماعت لگزیه شتافته بود پرنس بهبدوف نایب و بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و بسرای او شود و او بازدید فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بدیدار سفیر سبقت خواهد گرفت لاجرم سفیر ایران او را بسرای رفته ملاقات نمود زن و دخترش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مهر و حفاوت کردند و هنگام مراجعت نایب جانشین سفیر را متابعت کرده تا بمنزل او طی طریق فرمود و او را بازدید کرد و از آنسوی روز سیم جانشین از جنگ لگزیه بازآمد و هنگام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آن روز وقت نماز دیگر باتفاق للی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمده او را دیدار کرد و هم در آن شب سفیر بازدید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست آنگاه از تفلیس کوچ داده راه بطرزبورغ برگرفت و پانزده سوار قزاق ملازم رکاب او گشت و از اراضی قاضی بیک و لارس و بعضی منازل دیگر از بیم جماعت لگزیه بزحمت تمام عبور کرده تا شهر طولا براند و از آنجا تا کنار مسقو برفت و در باغ امپراطور فرود آمد روز دیگر از شهر پذیرندگان بیرون شدند و کالسکهٔ دولتی پیش کشیدند و تبعهٔ سفارت را جداگانه کالسکه آوردند و بترتیب هر که نازلتر بود از پیش برداشتند و کالسکهٔ سفیر را از قفای آن جمله ببردند چه رسم ورود سفرای بزرگ را بدینگونه مینهادند بالجمله اناث و ذکور شهر تا یکفرسنگ او را پذیره شدند و او را در خانهٔ پکلر پکی مسقو فرود آوردند و چون دیگر شهرها مقدم او را گرامی داشتند بعد از ملاقات پکلر پکی مسقو و مراوده با او طریق پطرزبورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و درآمدن بدار الملک روسیه باریافتن سفیر مخصوص ایران را بحضرت امپراطور بدینگونه تشریف نهادند نخست آنکه روز باریافتن ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعهٔ سفارت را بسرای پادشاهی طلب دارد و کالسکهٔ چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از دفترخانهٔ تشریفات جای کنند دوم آنکه دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکهٔ شش اسبهٔ پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه بروند و یکتن از نایبان امیرآخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکهٔ چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکهٔ تبعهٔ سفارت باشد و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی

داخل شود و یکی متخدمت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در مشکوی ارباب طرب ایشیک آقاسی
باشی و سرایدارباشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم
وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سینیاوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد
داشت از بهر آنکه نامهٔ شاهنشاه را از دست امپراطور ماخوذ دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص
ایشیک آقاسی باشی تبعهٔ سفارت را یکیک در نزد امپراطور شناخته خواهد داشت آنگاه از نزد امپراطور
رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است
خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت از پس و برادران
ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه با این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص
بخدمت امپراطور رسیده در تشیید اتحاد دولتین و مصافات چنین سخنان دلپذیر
بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و بهنگام مراجعت بایران غراف نسلرود
وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد چون در این وقت امپراطور در پطرهوف جای داشت
وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و
نهم شهر ذی قعده طلب داشت و او باتفاق جنرال و میشران و مهماندار و میرزا بزرگ
و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و بعد از
باریافتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامهٔ شاهنشاه ایران را که مشحون به تشیید مبانی
محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و تبعهٔ سفارت را رخصت انصراف
فرمودند و هر کس را تشریفی لایق فرستاد و یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل
خاص از بهر سفیر مخصوص از قبل امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه
مرصع بالماس سینیاوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ
داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و یک حلقه انگشتری
زمرد که با الماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و ده دستگاه ساعت قاب طلا و نقره
با زنجیر زر عطای تبعهٔ سفارت شد و سفیر مخصوص غرهٔ ذی حجه از پطرهوف مراجعت به پطرزبورغ
کرد و پانزدهم ذی حجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بهمان قانون طی مسافت
کرده وارد دار الخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم در اینسال شاهنشاه ایران جماعتی
از توپچیان را در گشادن توپ ممتحن همی داشت در یک دقیقه از یک توپ ده گلوله گشاد دادند
و هم در این سال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوانشیر پسر ابوالفتح خان
بدرود جهان کرد

تشبیب خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از جلد سیم تاریخ
قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

*

یکروز شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزوی اصابت آن مقام کنند نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگار کرده یکتن آنرا از مبدا تا منتها قرائت کردم و غور رسی بسزا فرمودم هیچ حدیث را بکذب روایت نکردی و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت و انمودی و هیچ شکست را مکتوم نگذاشتی و فرون از صدق لهجه همانا در انشای کلمه و القای قصه کلامی چونین متین و سخنی چندین سلس دیدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد و در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده با تلید و طریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جامگی و وجیبه و مواجب و تقرر تیول و توزیع و عطای ضیاع و اقطاع قریه اسحق آباد و خرم دشت و چند قریه دیگر از توابع کاشان که هر یک دهی است با دور معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام ضیعت به تیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطعن قریه و لعن جاوید تاکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست تصرف بدین قری آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای این خدمت جاودانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم که ای دعا از تو اجابت هم ز تو توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز توجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویا کند و گوش بنفشه اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر طلاقت و ذلاقت من از این حضرت دارم و این نعمت بزرگ بر ذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته باشد که از آنرا در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت منت جز آنکه پادشاه کریم بلطف عمیم نگردد سحاب خار و گل را سیراب کند و مانند آفتاب گلخن و گلشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت طبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره برند و روزنامه روزنامه خوانان کتاب بطبع رالبشرند به و شطری یا کلمه و سطری پیوند کردن نیکو آن است که به نیکوتر حدیثی ترتیب خاتمه کنی و بهر حدیث که ازین پس پدید شود در مجلد دیگر منقح خواهی کرد چون سخن بپای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت را تبلیغ سده سنیه و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم و تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را که خدایش چندان بقا دهاد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود بخاتمت بردم

ذکر معذری از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است

چون شهریار تاجدار بقوت وجود و بسط طبع بگرداند هر زخار است همه کار دریا کند چنانکه از بحر الاهی خرد و نهنگ دمان هم آهنگ انگیخته شود و مروارید گرانبها و خزف ناچیز بیکدست پرورش یابد شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت تربیت فرماید مردان مبارز را از برای ستیز و آویز با تیغ تیز آموزگاری کند

و علما و فضلا را به پرسش معضلات مسائل و حل مشکلات حکم به تحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت و از برای تشویق و تربیت شعرا و ادبا گاهی بر بدیهه نثری انشا کرد و شعری انشاد فرمود و این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

لله درّ قائله

دل می‌بری و روی نهان می‌کنی چرا　　خود می‌کشی مرا و فغان می‌کنی چرا
گر در کمین کشتن عشاق نیستی　　تیر کرشمه را بکمان می‌کنی چرا
گر در خیال مرهم دلهای خسته‌ئی　　آن تار طره مشک‌فشان می‌کنی چرا
این تیر غمزه را دل من مایل است و بس　　این تیر را دریغ ز جان می‌کنی چرا

و نیز فرماید

ایکه چون حسن تو نبود بجهان کالائی　　چو قد سرو روانت نبود بالائی
دست در زلف سیاه تو کسی خواهد زد　　که سرش را بنهد بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه ترا صد بنده همچو پری　　وز روی تو رسد خجلت بکبک دری
تشبیه روی ترا هرگز بمه نکنم　　زیرا که در نظرم نیکوتر از قمری
خورشید بر کلهی سلطان سپهری　　شایسته کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی　　پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دله از بهر چیست عاشق معشوق　　عاشق معشوق به که یکدله باشد
با کله خوش بینمت روی خوب نبودن　　دیدن رویت خوش است بی کله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان　　بیکی روز دو خورشید ببینند عیان

و نیز فرماید

بتی دارم از ماه گردون نکوتر　　دو زلف سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم　　دو ابروش قتال و خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری　　نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را زچه رو زار و حزین باید کرد　　عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ما گدایان ترا از در که خود دور مکن　　که ترحم بگدایان به از این باید کرد
مرکب حسن سوار است شدی گرد　　بعد ازین مرکب آهسته بزین باید کرد

همچو طاوس چو بخرامد در باغ و چمن    تو تیای مژه از خاک زمین باید کرد

ونیز فرماید

مجلس ما چو بهشت است در این فصل بهار    خیز ای ساقی و مستانه یکی باده بیار
باده همچو گل سرخ و یا دانهٔ نار    باده همچو دل عاشق یا روی نگار

ونیز فرماید

حور نجویم من و قصور نخواهم    شیفتهٔ چشم و خال و زلف سیاهم
خط غلامی ز آفتاب گرفتم    تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم
بندگی حضرت تو مایهٔ شاهی است    تا شده ام بنده تو بر همه شاهم

در عید میلاد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید

عید مولود امیر المؤمنین شد    عالم بالا و زیرین عنبرین شد
از برای مژده این عید حیدر    جبرئیل از آسمان اندر زمین شد
ذو الفقار کج چنین گوید بعالم    راست از دست خدا شرع مبین شد
ناظم خرگاهش اسرافیل باشد
حاجب درگاه جبریل امین شد

منت خدای را که حسب الامر قضا نفاذ ملک الملوک عجم شاهنشاه
ممالک فسیحهٔ ایران ظل الله فی الارضین المجاهد فی مناهج الدین
السلطان ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه جلد
اول از تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه
من جملهٔ کتب ناسخ التواریخ بپایان رفت
و در کارخانه سلالة السادات الاطیاب
آقا میر باقر طهرانی بزینت
طبع محلی گشت الحمد لله
رب العالمین و صلی الله
علی محمد و آله
الطاهرین